

فرهنگ خراسان

بخش طوس

شهید مقدس

نوغان

طاهران

تبادکان و رادکان

تألیف فرزانه طاهری

چون پنجم



انتشارات طاهری



آشوبت‌خاار

بهاى دوره هفت جلدى : ۳۵۰۰۰۰ رىال

فهرست خردگان

نخستین طبع

مشهد

نورنگ

طابعی

تبارگان و زادگان

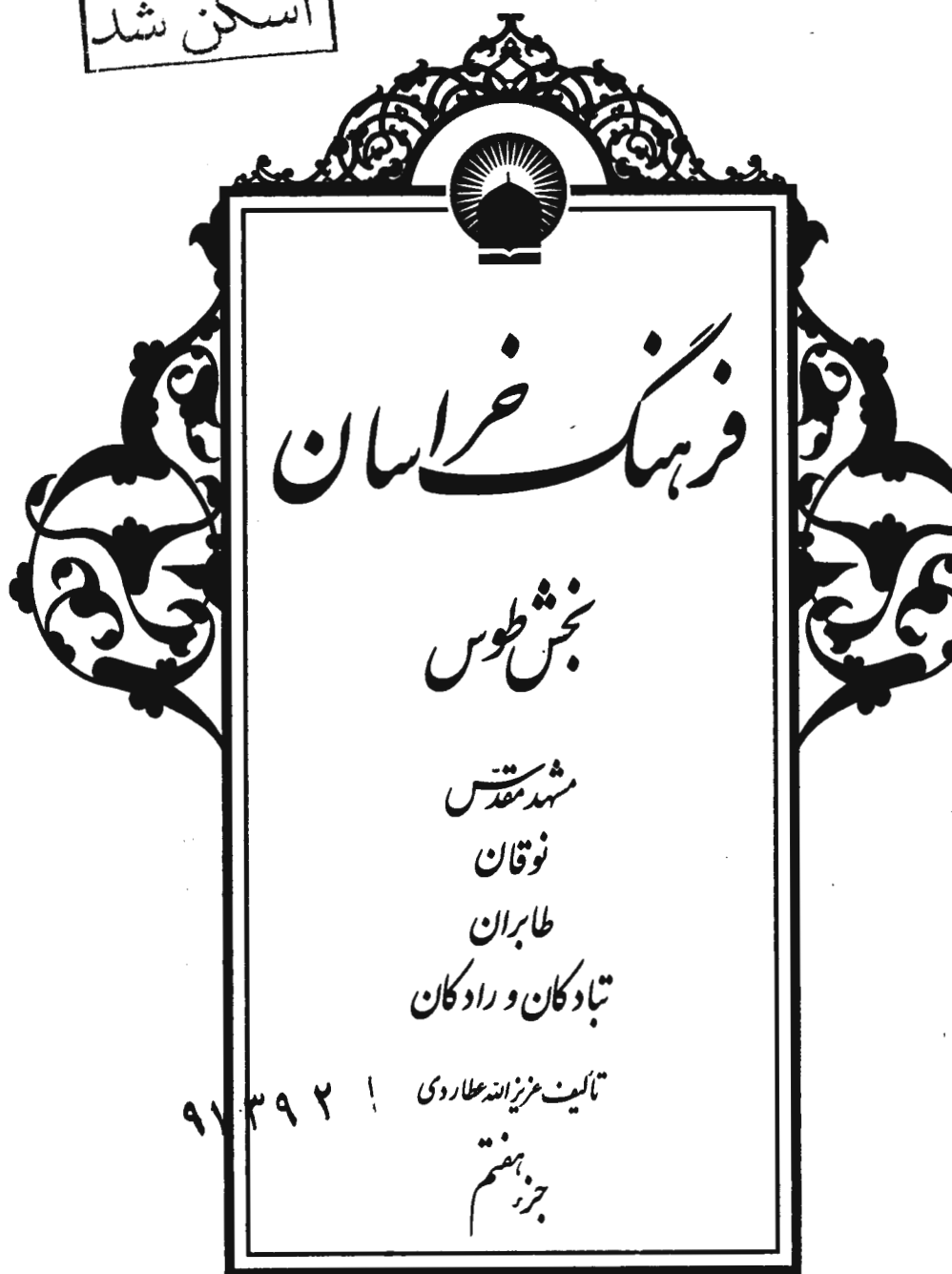
تألیف محمد علی خاوری



۸	۰۲۶
۱۰	۲۸

آستان قدس

اسکن شد



انتشارات عطار

عطاردی قوچانی، عزیزالله، ۱۳۰۷ -
فرهنگ خراسان / مؤلف عزیزالله عطاردی -
تهران: عطارد، ۱۳۸۱ -
ج ۷: مصور، جدول.

ISBN : 964-7237-17-0 (دوره) - ISBN

964-7237-10-3 (ج ۱) - ISBN : 964-7237-11-1 (۲

ج) - ISBN : 964-7237-12-x (ج ۳) - ISBN

964-7237-13-8 (ج ۴) - ISBN : 964-7237-14-6 (۵

ج) - ISBN : 964-7237-15-4 (ج ۶) - ISBN

964-7237-16-2 (ج ۷)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.

۱. خراسان - سرگذشتنامه. ۲. خراسان - تاریخ.

۳. مشهد - سرگذشتنامه. الف. عنوان.

۹۵۵/۸۲

ع ۳۳ ر / ۲۰۱۷ DSR

۱۶۵۷۴ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران



آشارات عطارد

مرکز فرهنگی خراسان

۵۱

نام کتاب	فرهنگ خراسان - بخش طوس (جلد هفتم)
مؤلف	عزیزالله عطاردی
ناشر	انتشارات عطارد
چاپ	چاپخانه سپهر
نوبت چاپ	اول - پاییز ۱۳۸۱
تعداد	۳۰۰۰ دوره

مرکز پخش: تهران، میدان تجریش، میدان امامزاده قاسم، کوچه قنات، پلاک ۱۳
تلفن: ۲۷۱۷۹۳۹ - ۲۷۳۳۳۸۴

حق چاپ محفوظ است.

شابک - (دوره) شابک: ۰ - ۱۷ - ۷۲۳۷ - ۹۶۴

(ج ۷) شابک: ۲ - ۱۶ - ۷۲۳۷ - ۹۶۴ ISBN : 964 - 7237 - 16 - 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۸۰۲ - محمد بن حسن ابوجعفر طوسی

شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیه از اکابر علماء شیعه و اعظم فقهاء امامیه می باشد. این شخصیت عالی مقام تاریخ تشیع همواره مورد توجه فقهاء، محدثان، مفسران و متکلمان بوده و در تمام قرون و اعصار مرجع و مورد عنایت و توجه مجتهدان قرار داشته است.

آثار و تألیفات این بزرگوار در فقه، حدیث، تفسیر، رجال و کلام از عصر زندگی او تا کنون مورد استفاده علماء و محققان بوده و در بلاد و ولایات شیعه در همه زمانها از منابع و مآخذ مورد اعتماد به حساب آمده و همگان به آراء و نظریات آن محقق و فقیه نامدار توجه داشته و دارند.

شیخ طوسی در لسان فقهاء و محدثان و رجال شیعه به شیخ مطلق معروف شده و اکنون بیش از هزار سال است این عنوان اختصاصی برای او محفوظ مانده از چهره های تابناک و اختران فروزان عالم علم و ادب و فقه و تفسیر و دانش و فضیلت می باشد و آراء و عقائد او بعد از هزار سال مورد استفاده است.

حالات و خصوصیات و شرح زندگی این فقیه جلیل القدر در کتب رجال علم و ادب و تذکره ها آمده و هرکس طبق برداشت خود درباره او مطالبی آورده است، همگان از او تجلیل می کنند و از علوم و فضایل او سخن می گویند، و از آراء و افکار و اندیشه های او بحث کرده اند، و از آثار و تألیفات او استفاده نموده اند.

شرح زندگی و آثار و تألیفات این فقیه نامدار در کتب رجال شیعه و اهل سنت آمده، مؤلفان و نویسندگان از ویژگیهای او گفتگو کرده‌اند و از موقعیت علمی او در بغداد مطالبی آورده‌اند، و از استادان و شاگردان او نام برده‌اند، و از حوادث زمان او در عراق و بغداد مطالبی نقل کرده‌اند، و از مهاجرت او به نجف اشرف و علل و عوامل آن سخن گفته‌اند.

تولد شیخ طوسی

بر اساس نوشته‌های علمای رجال شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی قدس الله روحه در ماه رمضان سال ۳۸۵ در طوس متولد شده است، معلوم نیست او در شهر طوس - طابران متولد شده و یا در مشهد رضاعی^(۱)، ولی او از آغاز به طوسی معروف گردیده نه مشهدی؛ اگر چه به مشهدی‌ها طوسی هم گفته‌اند به اعتبار اینکه مشهد از شهرهای ناحیه طوس می‌باشد.

از قرائن و امارات پیداست که شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیه در مشهد مقدس به دنیا آمده و پدران او در مشهد رضوی ساکن بوده‌اند، از زندگی پدر او هیچ گونه اطلاعی در دست نیست و معلوم نشده او در مشهد و طوس چه مقام و شغلی داشته و در چه موقعیتی بوده است.

شیخ ابوجعفر طوسی در زادگاه خود تحصیل کرده و در این شهر به خواندن معارف و علوم اهل بیت^(ع) پرداخته و در هنگام مهاجرت به بغداد فقیهی بزرگ و عالم و مفسری توانا بوده است، معلوم نیست استادان او در طوس چه کسانی بوده‌اند و او دانش و کمال را در نزد چه کسانی آموخته است.

بطور کلی زندگی شیخ طوسی در طوس و مشهد کاملاً مجهول است و هیچ مؤلفی از آغاز زندگی این مرد بزرگ در خراسان مطلبی نیاورده است، نه از خاندان او در طوس اطلاعی هست و نه از استادان و معلمان او خبری، جز اینکه او در سال ۳۸۵ در

طوس متولد شد و در سال ۴۰۸ وارد بغداد گردید.

در زمان زندگی شیخ طوسی مشهد مقدس شهری آباد بوده، زمان اقامت شیخ طوسی در طوس و مشهد مقارن سلطنت سلطان محمود غزنوی است، و در همین زمان فردوسی در طوس به سرودن شاهنامه مشغول بوده، سلطان محمود به مشهد رضوی علاقه مند بوده و بر خلاف سیاست پدرش به عمران و آبادی این شهر توجه داشته است. در این زمان حوزه‌های علمیه در مشهد بوده و گروهی از علماء و فقهای شیعه در این جا تدریس می‌کرده‌اند، عروضی سمرقندی در چهار مقاله خود در حالات فردوسی گوید: روزی در مجلس محمود سخنی از فردوسی به میان آمد، محمود درباره او سخنانی گفت، و بعد اظهار داشت اکثر فقهای شیعه از طوس بوده‌اند.

وجود روضه مبارکه رضویه در مشهد مقدس آن حضرت موجب گردید تا علماء و فقها شیعه در آن جا گرد آیند و حوزه علمیه تشکیل دهند و شاگرد تربیت کنند، و از محضر آنها فقیهان بزرگی مانند شیخ ابوجعفر طوسی که با سلطان محمود معاصر بود پا به میدان فقاقت گذاشتند و گوی سبقت را از همگان ربودند و در جهان جاوید شدند. آن چه مسلم است شیخ ابوجعفر طوسی در طوس و مشهد رضوی به مقام شامخ فقاقت رسیده و استادان بزرگی دیده است، زیرا او در سال ۴۰۸ وارد بغداد شد و به شیخ مفید رضوان الله علیه پیوست و کتاب تهذیب را در زمان حیات شیخ مفید تألیف کرد.

مهاجرت به بغداد و حضور در درس شیخ مفید

به اجماع تذکره نویسان شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه در سال ۴۰۸ خراسان را ترک گفت و به بغداد رفت، بغداد در آن ایام از مراکز بزرگ علمی بود، آل بویه در آن شهر حکومت می‌کردند و خلیفه بغداد قدرتی نداشت و یک مقام تشریفاتی بود، علمای شیعه در این شهر آزادی عمل داشتند و حوزه‌های درس تشکیل

داده بودند.

عالم بزرگ شیعه در آن ایام شیخ ابو عبدالله مفید قدس الله سره بود که از فقهاء و متکلمان بزرگ زمان بود که در بغداد مورد توجه و انظار علماء و رجال قرار داشت، خلیفه و حاکمان بغداد و رجال علم و ادب اهمیت زیادی به او می دادند، و حوزه درس و بحث او در شهر بزرگ بغداد مشهور و معروف بود.

شیخ ابو جعفر پس از ورود به بغداد در حوزه درس شیخ مفید حضور پیدا کرد، و در آن هنگام بیست و سه سال داشت، این جوان فقیه خیلی زود مورد توجه و عنایت استاد قرار گرفت، و از شاگردان مخصوص او شد، در محضر شیخ مفید ده ها فقیه، محدث و متکلم وجود داشتند و سالها در حوزه درس او شرکت کرده و از او علم آموخته بودند.

اما شیخ طوسی جوان تازه وارد، میدان را از همه گرفت و نظر استاد را به خود جلب کرد، او از آغاز ورود به بغداد و حضور در مجلس درس شیخ مفید در صدد برآمد کتاب مقنعه استادش را شرح دهد و فتاوای او را با اخبار و احادیث و نصوص روایات هماهنگ نماید، و کتاب تهذیب را تألیف کند.

او در مقدمه تهذیب گوید: یکی از دوستانی که برگردن من حقی دارد به من تذکر داد که اخبار و احادیث متضاد موجب گمراهی گروهی شده و باید در این راه گام برداشت و اخبار صحیح را از ناصحیح جدا کرد تا مردم راه درست و صحیح را تشخیص دهند و از اختلافات رهائی یابند، و از تشتت نجات پیدا کنند.

او به من پیشنهاد کرد تا رساله مقنعه را که از تألیفات استاد و شیخ ما ابو عبدالله مفید می باشد اصل قرار دهم و آن را با اخبار و احادیث وارده از ائمه معصومین علیهم السلام منطبق سازم و درباره اسناد روایات تحقیق نمایم. و حشو و زوائد را خارج کنم، من هم به یاری خداوند این کار را شروع کردم و از او توفیق خواستم که مرا در این عمل یاری نماید.

شیخ طوسی در حیات استادش شیخ مفید شرح مقننه را شروع کرد و آن را تهذیب نام نهاد، او در آغاز کتاب از شیخ خود «قال الشيخ ایده الله» تعبیر می‌کند، و هرگاه به سخن او می‌رسد از وی به همین تعبیر یاد می‌کند، و نشان می‌دهد که در زمان حیات استادش کتاب او را شرح می‌دهد، ولی در اواخر کتاب از او به عنوان قال الاستاد رحمه الله یاد کرده است.

شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه پنج سال از زندگی شیخ ابوعبدالله مفید را درک کرد و شیخ در سال ۴۱۳ در بغداد در گذشت، از این جا پیداست که شیخ طوسی هنگام ورود به بغداد یک فقیه بزرگ و یک محدث عالی مقام بوده است و در حالیکه بیست و هفت سال داشته. شیخ مفید در گذشته است و او در سنین جوانی تهذیب را تألیف کرده و این یک افتخار و امتیاز بزرگی برای او می‌باشد.

شیخ طوسی و سید مرتضی

بعد از درگذشت شیخ ابوعبدالله مفید ریاست و زعامت شیعه و حوزه درس و بحث در اختیار سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه قرار گرفت، شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله نفسه به حوزه درس او رفت و جزء شاگردان و خواص او قرار گرفت، سید مرتضی که خود فقیهی بزرگ و متکلمی نام آور، و ادیبی ارجمند بود او را گرمی داشت و در حمایت خود گرفت.

تذکره نویسان آورده‌اند که سید مرتضی برای شیخ طوسی شهریه و حقوقی معین نمود و ماهی دوازده دینار به او می‌داد، شیخ در حوزه درس سید مرتضی حضور پیدا می‌کرد و به کارهای علمی و تحقیقی هم مشغول بود و مورد توجه و عنایت اهل علم و ادب قرار داشت، سید مرتضی علم الهدی در سال ۴۳۶ در بغداد درگذشت و شیخ در این هنگام پنجاه و یک ساله بود.

شیخ طوسی و سید رضی

به اجماع اهل تحقیق سید رضی رضوان الله علیه در سال ۴۰۶ درگذشت و شیخ ابوجعفر طوسی در سال ۴۰۸ وارد بغداد شد، بنابراین او سید رضی را درک نکرده است، ولی در نسخه‌ای از شرح نهج البلاغه قطب‌الدین راوندی آمده شیخ طوسی نهج البلاغه را از سید رضی روایت می‌کند و این کتاب را نزد او خوانده است.

قطب‌الدین راوندی در آغاز کتاب منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه این کتاب را از مشایخ خود از سید رضی روایت می‌کند، یکی از طرق او به شیخ ابوجعفر طوسی می‌رسد و او نیز بدون واسطه نهج البلاغه را از سید رضی روایت می‌کند، در صورتیکه مورخان و تذکره نویسان آورده‌اند که او در سال ۴۰۸ دو سال بعد از درگذشت سید رضی وارد بغداد گردیده است.

در این جا دو احتمال وجود دارد، نخست اینکه این اجازه از طریق مکاتبه انجام گرفته، زیرا در آن زمانها اجازه مکاتبه‌ای معمول بوده است، مؤلفی کتابی را تألیف می‌کرده و نسخه‌ای از آن را امضاء می‌نموده و برای شخصی می‌فرستاده و اجازه روایت از آن کتاب را می‌داده، در میان علماء شیعه و اهل سنت در آن زمان این کار معمول بوده است.

دوم اینکه محتمل است شیخ طوسی سفری از طوس به عراق داشته، او برای زیارت اعتاب مقدسه و یا به منظور دیگری به بغداد رفته و محضر سید رضی را هم درک کرده و در مجلس املا او شرکت نموده و اجازه آثار او را که یکی از آنها نهج البلاغه بوده از مؤلف دریافت کرده و به خراسان بازگشته و بعد در سال ۴۰۸ برای همیشه خراسان را ترک گفته و در بغداد اقامت گزیده است والعلم عندالله.

شیخ طوسی در مسند زعامت و تدریس

سید مرتضی علم الهدی در ماه ربیع الاول سال ۴۳۶ وفات نمود، از این پس

زعامت و رهبری شیعه و تدریس در اختیار شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی قرار گرفت و همگان به او روی آوردند، مقام و موقعیت علمی و فقاہت و اجتهاد او موجب گردید تا علماء و پیشوایان فرق گوناگون به او روی آوردند و از علوم و فضائل او بهره‌مند گردید. شیخ طوسی مورد توجه دربار خلفاء عباسی هم قرار گرفت، فضل و دانش او موجب گردید تا خلیفه به او روی آورد، از این رو کرسی علم کلام که در آن ایام مهمترین مسند تدریس بود به او واگذار گردید، شیخ طوسی در مدرسه بزرگ بغداد حضور پیدا کرد و تدریس علم کلام را آغاز نمود، همان مسندی که قبلاً در اختیار شیخ مفید و سید مرتضی بود.

شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه از سال ۴۳۶ مقام درس و بحث را در مدرسه بزرگ بغداد در اختیار گرفت و با توان علمی و احاطه‌ای که به اصول و معارف اسلامی داشت، حوزه درس را به خوبی اداره کرد، و به تربیت طالبان علوم پرداخت. او بیانی شیرین و جذاب داشت و همگان را بطرف خود جذب می‌کرد. حسودان و معاندان و دشمنان او در صدد آزار و اذیت او برآمدند و از وی نزد خلیفه سعایت کردند، خلیفه با او به مذاکره پرداخت و درباره سخنانی که باو نسبت داده بودند تحقیق کرد، شیخ طوسی از خود دفاع نمود و اتهامات وارده بر خود را رد کرد و خلیفه هم قانع شد و مخالفان و معاندان او شکست خوردند.

آغاز فتنه در بغداد

قبلاً تذکر دادیم که آل بویه در بغداد و مرکز ایران حکومت می‌کردند، و زمام امور را در اختیار داشتند، خلیفه عباسی یک مقام تشریفاتی بود و قدرت اجرایی نداشت، علماء و فقهاء شیعه در بغداد مجالس درس و بحث داشتند و مراسم مذهبی را در کمال آزادی انجام می‌دادند و مخالفان کاری نمی‌توانستند انجام دهند.

اما پس از مدتی در میان حاکمان و امیران آل بویه اختلاف پدید آمد و در نتیجه

بین آنها جنگ در گرفت و قدرت خود را از دست دادند، در این هنگام دولت جدید دیگری در خراسان ظهور کرد و غزنویان را از اریکه حکومت خراسان بزیر کشید، و خود بجای آنها قرار گرفت و منطقه حکومت خود را هم توسعه داد.

آری حکومت سلجوقیان به میدان آمد و غزنویان را برانداخت طغرل بک سلجوقی سر سلسله سلجوقیان که یک مسلمان حنفی بود پس از گرفتن خراسان به نواحی مرکزی و غرب و جنوب ایران حرکت کرد تا منطقه زیر نفوذ خود را توسعه دهد، و مخالفان خود را براندازد، و بغداد را هم تصرف کند و قدرت تشیع را از بین ببرد. طغرل بک پس از تصرف شهرهای ایران به بغداد رسید، مخالفان شیعه در بغداد و عراق به جنب و جوش درآمدند، و خود را آماده کردند تا از طغرل بک حمایت کنند، طغرل بک هم از جریانها آگاه بود، او هم از طریق مذهب وارد عمل شد و اهل سنت را بر ضد شیعیان تحریک کرد و عوامل خود را به بغداد فرستاد.

آشوب در بغداد

نخست ترکان مقیم بغداد سر به آشوب برداشتند و اوضاع شهر را بر هم زدند، آنها به بهانه‌های گوناگون در شهر ناامنی ایجاد کردند، و موجب وحشت و اضطراب شدند، ترکان بغداد به منزل وزیر حمله کردند، او هم ناگزیر شد منزل خود را ترک گوید و به منزل خلیفه پناه ببرد و جان خود را حفظ نماید.

عوامل طغرل بک به میان مسلمانان اهل سنت رفتند و آنها را وادار نمودند تا بر علیه شیعیان وارد مبارزه شوند، در میان طوائف اهل سنت حنبلیان پیش از همه فعالیت می‌کردند، آنها شعار می‌دادند باید جلو شعائر شیعیان را بگیرند و از گفتن حی علی خیر العمل در مساجد اهل تشیع جلوگیری کنند و بسم الله را هم در نماز بلند قرائت ننمایند. در این هنگام شیعه و سنی در بغداد بجان هم افتادند و شعارهایی از طرفین در دیوارهای بغداد نوشته شد، اهل سنت به محله شیعیان ریختند و شیعیان هم به محلات

اهل سنت رفتند و جنگ آغاز گردید، در این میان تعدادی مسجد و مدرسه تخریب گردید و منازلی هم به آتش کشیده شد.

گروهی از اهل سنت به محله کرخ بغداد که اکثر مردم آن جا را شیعیان تشکیل می دادند، حمله آوردند، و کتابخانه شیخ ابوجعفر طوسی و منزل او را آتش زدند، و جمعی هم به مدرسه‌ای که شیخ در آن جا تدریس می کرد رفتند و کرسی او را آتش زدند، شیعیان هم به محلات اهل سنت رفتند، و منازلی را آتش زدند.

شورشیان به این جنایات هم بسنده نکردند، و به کورستان‌ها حمله بردند و قبرهای بزرگان را شکافتند و ابدان را بیرون آورده و آتش زدند، در این هنگام تعدادی از مساجد و مدارس ویران گردید و گروهی از طرفین کشته شدند و سرانجام طفول یک بر بغداد مسلط گردید و شهر را تصرف کرد و از اهل سنت حمایت نمود.

جریان جنگ شیعه و سنی و تخریب بقاع مقدسه و کتابخانه‌ها و مراکز علمی بسیار مفصل در کتابهای تاریخی و تذکره‌ها آمده است، و جای نقل همه آنها در این کتاب نیست، در نتیجه این آشوب‌ها شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله بغداد را ترک گفت و به نجف اشرف رفت و در کنار روضه مبارکه علویه اقامت گزید.

شیخ الطائفه در نجف اشرف

شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه بغداد را رها کرد و به قبر مبارک علی علیه السلام پناه آورد، و در آن جا حوزه درس تشکیل داد و شاگردانش از اطراف و اکناف به او روی آوردند، شیخ طوسی را در حقیقت باید بنیان گذار حوزه علمیه نجف اشرف دانست، او با مهاجرت خود به این شهر مقدس اساس حوزه علمیه را بنا نهاد.

البته معلوم است که قبل از مهاجرت شیخ رضوان الله علیه هم در این شهر حوزه درس بوده و گروهی از علماء و طلاب در آن جا زندگی می کرده اند، ولی علمای بزرگ شیعه از زمان امام حسن عسکری علیه السلام در بغداد اقامت داشتند، نواب اربعه و فقهاء

بزرگ شیعه مانند کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی و صدها نفر دیگر از بزرگان شیعه در بغداد مقیم بودند،

شیخ الطائفه در کتب رجال شیعه

شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیه در همه قرون و اعصار مورد تجلیل و تکریم بوده است، علماء و فقهاء شیعه در همه زمانها و مکانها او را ستوده‌اند، و از علم، فقاہت، دیانت، تقوی و فضائل و مناقب وی سخن گفته‌اند و او را در حد اعلای امانت و وثاقت وصف نموده‌اند و به آراء و نظریات وی اعتماد کرده‌اند. ابوالعباس نجاشی که معاصر شیخ طوسی بوده و در کتاب رجال خود گوید: محمد بن حسن بن علی طوسی ابوجعفر یکی از بزرگان اصحاب ما می‌باشد، او از ثقات و مشاهیر مورد اعتماد است، و از شاگردان شیخ ما ابوعبدالله بود، او کتابهای زیادی تألیف کرده است، نجاشی نام کتابهای او را ذکر می‌کند و ما در فصل خود از آنها نام خواهیم برد.

ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء گوید: ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی رضی الله عنه در نزد شیخ مفید و جماعتی تحصیل کرد و آثاری از خود به جای گذاشت، ابن شهر آشوب نام تعدادی از کتابهای او را ذکر می‌کند و ما در فصل آثار شیخ از آنها نام خواهیم برد.

علامه حلی در بخش اول خلاصه گوید: محمد بن حسن طوسی ابوجعفر شیخ امامیه، و رئیس طائفه قدس الله روحه از ثقات و راستگویان است، او مردی جلیل القدر بود و در نزد شیعیان منزلتی بزرگ و مقامی ارجمند داشت. شیخ طوسی در اخبار، رجال، فقه، اصول، کلام و ادب مهارت و بصیرت داشت، همه فضائل در او جمع بود و در تمام فنون و معارف اسلامی از خود اثری باقی گذاشت و در اصول و فروع و عقائد تحقیق کرد.

حسن بن علی بن داود تقی الدین حلی در رجال خود گوید: محمد بن حسن بن علی طوسی ابوجعفر شیخ الطائفه قدس الله روحه از ارکان شیعه بود، مقام و موقعیت او واضح است و نیازی به تعریف و توصیف ندارد.

شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤة البحرين گوید: شیخ طوسی رحمه الله علیه در زمان خود پیشوای مذهب شیعه بود و خاص و عام به او اعتقاد داشته و مخالف و مؤالف به او روی آوردند، و او مورد توجه همگان قرار گرفت.

قاضی نورالله شوشتری رحمه الله علیه گوید: شیخ محقق تحریر ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی طیب الله مشهده از اکابر مجتهدان شیعه امامیه و مشاهیر ایشان است.

سید مهدی بحر العلوم گوید: محمد بن حسن بن علی طوسی ابوجعفر شیخ طائفه و رافع اعلام شریعت حقه و امام فرقه شیعه بعد از ائمه اطهار علیهم السلام می باشد، ابوجعفر طوسی ستون شیعه و پشتیبان امامیه بود و از همه علوم و معارف دین آگاه و در اصول و فروع نظیر نداشت، او علوم عقلی و نقلی را مذهب ساخت و در میان شیعه عنوان شیخ الطائفه را به خود اختصاص داد.

او در همه فنون و علوم اسلامی کتابی تألیف کرده و در این علوم استاد می باشد و بر همگان تفوق دارد، او در تفسیر کتاب التبیان را تألیف کرده که در میان تفاسیر بی نظیر است که شخصیت‌هایی مانند طبرسی و ابن ادریس از آن تعریف و توصیف می کنند، و از مطالب آن استفاده کرده‌اند و از روش آن بهره‌مند گردیده‌اند.

در علم حدیث همگان به او توجه دارند و برای استفاده بطرف او می روند. و با مطالعه کتب روایتی او به خواسته‌های خود می‌رسند، دو کتاب از کتب اربعه شیعه به او تعلق دارد، و آن دو از بزرگترین کتب حدیثی شیعه می باشند و از میان کتاب‌ها تهذیب امتیازات خاصی دارد، در آن کتاب از فروعات احکام اخبار و روایات زیادی آمده و بطور کلی کلیه آثار و تألیفات او مورد استفاده فقهاء و مجتهدان شیعه بوده است.

ابوعلی در کتاب رجال خود گوید: محمد بن حسن بن علی طوسی ابوجعفر قدس الله روحه، شیخ الطائفه و رئیس شیعه بود، او عالمی جلیل القدر و عظیم المنزله و از ثقات مشهور بشمار می رفت او در اخبار و احادیث رجال، فقه، اصول، کلام و ادب مهارت داشت و دارای همه فضائل و خصال پسندیده بود و در همه فنون و معارف اسلام تبحر داشت و جامع اصول و فروع بود.

محمد بن علی اردبیلی نیز در کتاب جامع الرواة او را می ستاید و فضل و مقام او را در مذهب شیعه تعریف و توصیف می کند، و از او به عنوان رهبر امامیه و پیشوای شیعه یاد می نماید، و وی را جامع فضائل و مکارم و از ثقات عالی مقام و بینا در فقه، اصول، کلام، اخبار، رجال و ادب یاد می کند.

محدث معروف حاج میرزا حسین نوری رحمه الله علیه در خاتمه کتاب مستدرک از شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی یاد کرده و از حالات و خصوصیات و آثار و تألیفات و مشایخ او بحث می کند و گوید: او از رهبران شیعه بعد از امامان معصوم علیهم السلام بود، وی در اصول و فروع تحقیقاتی انجام داده و معقول و مسموع را تهذیب نمود و پرچم شریعت را برافراشت.

حاج سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات از شیخ ابوجعفر طوسی یاد کرده و از حالات و خصوصیات او و آثارش بحث نموده و گوید: شیخ طائفه حقه و رئیس فرقه محقه ابوجعفر سوم محمد بن حسن طوسی قدس سره القدوسی از بزرگان فقهاء شیعه و از ثقات و عارفان به اخبار و احادیث بود و در همه فنون آثار و تألیفات دارد.

حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن پنجم گوید: محمد بن حسن بن علی ابوجعفر طوسی، شیخ الطائفه چهار سال بعد از وفات شیخ صدوق در خراسان متولد شده و در سال ۴۰۸ وارد عراق گردیده و در حوزه درس شیخ مفید شرکت کرده با سید مرتضی معاصر بود.

القائم بامرالله خلیفه عباسی کرسی علم کلام را در مدرسه بغداد به او واگذار کرد، و او به تدریس و تربیت طلاب مشغول گردید، تا آن گاه که در بغداد حوادثی پیش آمد و شورشهایی بر پا شد و طغرل بیک سلجوقی وارد بغداد گردید، در این شورشها خانه شیخ طوسی طعمه حریق گردید و او ناگزیر شد شهر بغداد را رها کند و در نجف اشرف اقامت نماید.

شیخ طوسی در کتب رجال اهل سنت

ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در کتاب المنتظم ضمن حوادث سال ۴۴۸ گوید: در این سال در مقابر قریش و مشهد عتیق و مساجد کرخ بغداد در اذان «حی علی خیر العمل» حذف گردید و بجای آن «الصلاة خیر من النوم» معمول و شعار «محمد و علی خیر البشر» از دیوارها پاک و محو شد.

اهل سنت و جماعت وارد محله کرخ شدند و شعار خود را در آن جا اعلام کردند - و اشعاری در مدح صحابه خواندند، ابن النسوی که در بغداد رئیس رؤسا بود، دستور داد ابو عبدالله بن جلاب شیخ و بزرگ صنف بزاز را که از شیعیان بود درب دکانش بدار آویختند، در این هنگام شیخ ابوجعفر طوسی بغداد را ترک گفت و به نجف رفت و خانه اش هم غارت گردید.

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۴۴۷ - ۴۴۸ شورش بغداد را که توسط عوامل طغرل بیک پدید آمده بود به تفصیل آورده است، او گوید اهل سنت در بغداد قیام کردند و به محلات شیعه نشین حمله آوردند، مساجد و مدارس را خراب کردند و خانه شیخ ابوجعفر طوسی را ویران نمودند و کتابخانه اش را آتش زدند، او هم بغداد را ترک گفت و به نجف اشرف رهسپار گردید.

ابن حجر در لسان المیزان گوید: محمد بن حسن بن علی ابوجعفر طوسی فقیه شیعه از ابن نعمان کسب علم کرد، او در علم کلام بروش مذهب امامیه آثار و تألیفاتی

دارد، و تفسیری هم بر قرآن نوشته و احادیثی هم املاء کرده است، او از هلال حفار و دیگران روایت می‌کند و از وی نیز فرزندش حسن و دیگران روایت می‌کنند.

ابن نجار گوید: کتابهای او را در حضور مردم آتش زدند و این کار در میدان مسجد جامع قصر انجام شد، شیخ ابوجعفر در اثر این حادثه مخفی گردید، او از گذشتگان بدگونی می‌کرد و از مثالب آنان سخن می‌گفت، ابن نجار در ذیل تاریخ بغداد شرح حال او را ذکر می‌کند و گوید او در محرم سال ۴۶۰ در گذشت.

شمس‌الدین داودی در طبقات المفسرین گوید: محمد بن حسن بن علی ابوجعفر طوسی از فقهاء شیعه و مصنفان آنها بود، او تألیفاتی در علم کلام بر اساس مذهب امامیه دارد، و تفسیری هم بر قرآن نوشته و اخبار و احادیث و داستانهای نیز املا کرده که در چند مجلد تدوین گردیده است.

او اصول و کلام را نزد ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به مفید فقیه امامیه فراگرفت و از هلال حفار هم روایت می‌کند، و از وی نیز فرزندش ابوعلی حسن روایت کرده، کتابهای او را در حضور مردم در کنار مسجد جامع قصر بغداد آتش زدند، و او هم مخفی گردید و سپس به نجف مهاجرت کرد.

ابونصر عبدالوهاب سبکی در طبقات شافعیه گوید: محمد بن حسن بن علی ابوجعفر طوسی از ققهاء شیعه و مصنفان آنها بود، او تفسیری بر قرآن دارد و کتابی هم در حدیث املاء کرده و از شیخ مفید ابوعبدالله علم اصول و کلام فراگرفت و از هلال حفار حدیث آموخت و کتابخانه او را در بغداد آتش زدند و در کوفه در گذشت.

نگارنده گوید:

سبکی شیخ طوسی را پیرو مذهب شافعی نوشته و داودی و دیگران هم از او پیروی کرده‌اند، در صورتیکه سبکی خود تصریح می‌کند که او فقیه شیعه بوده و در این مذهب تألیفاتی دارد، ظاهراً سبکی و کسانی مانند او تنها در این فکر هستند که بر تعداد علماء شافعی بیافزایند و بدون دلیل سخن بگویند، اگر او شافعی بود خانه او را خراب

نمی‌کردند و کتابخانه‌اش را آتش نمی‌زدند.

ابن تغری بردی نیز در کتاب النجوم الزاهرة در حوادث سال ۴۴۸ گوید: در این سال در مشهد موسی بن جعفر علیهما السلام بر خلاف نظر شیعیان در اذان «الصلوة خیر من النوم» گفته شد و «حیّ علی خیر العمل» منسوخ گردید، و در حوادث سال ۴۶۰ هم گفته: در این سال ابوجعفر طوسی فقیه امامیه و عالم آنها که تفسیری در بیست مجلد نوشته در گذشت، او مردی رافضی و در تشیع قوی بود؟!

خصوصیات ابوجعفر طوسی و زمان او

همان گونه که تذکر داده شد، شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه زمانی وارد بغداد شد، که شیعیان در آن جا نفوذ داشتند و بدون تقیه زندگی می‌کردند، آنها در مساجد و مشاهد مشرفه آزادی عمل داشتند و مراسم مذهبی خود را بطور آشکار انجام می‌دادند، نماز جمعه و جماعت برقرار می‌کردند و مجالس سخنرانی تشکیل می‌دادند. در اذان به صدای بلند «حیّ علی خیر العمل» می‌گفتند و شعار اهل تشیع را آشکارا مورد عمل قرار می‌دادند، و مناظرات و مباحثات مذهبی در مدارس و مساجد بغداد رایج بود و هرکس عقیده خود را بیان می‌کرد و از کسی واهمه نداشت، طالبان علوم هم آزاد بودند به هر مدرسه‌ای بروند و در محضر هر استادی حاضر شوند. در این زمان خاندان آل بویه در بغداد حکومت می‌کردند، این خاندان ایرانی و مروج علم و فضیلت بودند، دربار آنها محل رفت و آمد فضلاء و دانشمندان بود، در بغداد کتابخانه‌هایی تاسیس شده و اهل علم و ادب از آنها استفاده می‌کردند، مخصوصاً کتابخانه وزیر ابونصر شاپور بن اردشیر وزیر بهاء الدولة دیلمی از امتیازات خاصی برخوردار بود.

شیخ ابوجعفر طوسی که بزرگترین عالم شیعه در عراق و بغداد بود، در اثر نفوذ خاندان آل بویه فعالیت‌های گسترده‌ای داشت، او در مدرسه بزرگ بغداد که زیر نظر

خلیفه عباسی قرار داشت کرسی تدریس علم کلام داشت و این مقام را خلیفه به او تفویض کرده بود، او هر روز در مدرسه حاضر می‌شد.

شیخ الطائفه غیر از تدریس در محله کرخ بغداد که اکثر شیعیان در آن جا سکونت داشتند و خودش هم در آن جا زندگی می‌کرد، مجلس درس داشت و حدیث املاء می‌نمود، او به کارهای سیاسی و اجتماعی هم مشغول بود و به امور شرعی و مذهبی مردم هم رسیدگی می‌کرد، و یک مرجع دینی و رهبر سیاسی بود.

شیخ طوسی یکی از موفق ترین رجال در تاریخ تشیع می‌باشد، او در همه فنون رسمی صاحب نظر و دارای تألیف است، با همه گرفتاریها و مشاغلی که داشتند از کارهای علمی هرگز غفلت نداشتند، از قرائن پیداست که او از جوانی آن‌گاه که در طوس و مشهد مقدس زندگی می‌کرده اهل تحقیق و بحث بوده است.

شیخ ابوجعفر رضوان الله علیه دو کتاب از کتب اربعه شیعه را به خود اختصاص داده و این یک امتیاز برای آن شخصیت والا مقام است، او در علم رجال دارای سه کتاب است که هنوز مورد استفاده و استناد علمای رجال می‌باشند و در علم رجال حرف اول را می‌زنند، و هرگز از مراجعه دور نمانده‌اند.

شیخ طوسی در علم تفسیر کتاب التبیان را تألیف کرد که از قدیم ترین تفاسیر شیعه به حساب می‌آید، و در نوع خود کم نظیر است، و مفسران مسلمان در طول تاریخ از آن استفاده کرده و می‌کنند و هیچ محقق علوم قرآنی از آن بی‌نیاز نیست، تفسیر تبیان نخستین تفسیر نظری در مذهب تشیع می‌باشد.

شیخ الطائفه در علم فقه نیز سرآمد همه فقهاء شیعه در طول قرون می‌باشد، کتاب مبسوط و خلاف از بهترین کتب او در فقه می‌باشند مخصوصاً کتاب خلاف که در آن آراء علمای شیعه و رهبران اهل سنت در کنار هم نقل شده‌اند، شیخ پس از نقل آراء گوناگون نظریات علمای شیعه را بیان می‌کند.

ابوجعفر طوسی پس از اینکه ناگزیر شد بغداد را ترک گوید و در نجف اشرف در

کنار روضه مبارکه امیرالمؤمنین علیه السلام اقامت گزیند، بار دیگر در آن جا حوزه درس تشکیل داد و شاگردانی تربیت کرد و کتابهایی تألیف نمود، او حوزه نجف اشرف را پایه گذاری کرد و اکنون بیش از هزار سال است که همچنان پا برجاست.

او در زمان خود چنان موقعیتی پیدا کرد که آراء و نظریاتش مورد نظر فقهاء و معاصران قرار گرفت و همه از آراء و افکار او پشتیبانی نمودند و روش او را بکار بستند، و فتاوی او را مورد عمل قرار دادند، بعد از درگذشت وی تا مدتهای طولانی همه نظر او را نقل می کردند و در مقابل او فتوی نمی دادند و او در تاریخ به عنوان شیخ علی الاطلاق معروف گردید.

کتاب های او در طول قرون مورد استفاده حوزه های شیعه بوده و می باشد، آثار او هرگز کهنه نشده و از محیط درس و بحث خارج نشده اند، تألیفات او از مصادر معتبر بوده و همواره در تحقیق از مآخذ مورد اعتماد قرار دارند، و هیچ محقق و نویسنده ای در فرهنگ و معارف شیعه از آنها بی نیاز نیست.

کسانی که اهل تحقیق و مطالعه هستند با مآخذ و مصادر آشنا می باشند، اهمیت شیخ طوسی رضوان الله علیه را درک می کنند، فقهاء، مجتهدان، محدثان و بزرگان علم و ادب در ادوار تاریخ از این عالم جلیل القدر و فقیه نامدار تجلیل و تکریم کرده اند و از خصوصیات او بحث نموده اند.

تألیفات و آثار شیخ الطائفه

همان گونه که در این مقال تذکر دادیم، شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه در زندگی خود کتابهای متعددی در موضوعات گوناگون تألیف کرده است، آثار او در طول تاریخ و قرون مورد استفاده فقهاء و مشایخ علم و ادب بوده است، هیچ فقیه، محدث، مفسر و متکلمی از مراجعه به آثار او بی نیاز نیست.

شیخ طوسی در کتاب فهرست خود از آثار و تألیفات خویش نام برده و تعداد

سی و یک کتاب را ذکر کرده است، ابوالعباس نجاشی مؤلف کتاب رجال که معاصر او بوده در کتاب خود نوزده عدد از آثار او را نام برده است، پیداست که این دو کتاب در زمان حیات شیخ تألیف شده‌اند و تعدادی از آثار او در این دو کتاب نیامده‌اند.

مؤلفان و تذکره نویسان که در قرون مختلف شرح حال شیخ را نوشته‌اند، از تألیفات او هم ذکری بمیان آورده‌اند، و هر کدام شماری از آنها را ثبت کرده‌اند، در میان تذکره نویسان، مؤلف روضات و خاتمه مستدرک از آثار او تحقیق کرده‌اند، ولی جامعتر از همه آنها فهرست شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در مقدمه کتاب تفسیر تبیان می‌باشد.

محقق معاصر حاج سید عبدالعزیز طباطبائی نیز در باره شیخ ابوجعفر طوسی تحقیقات زیادی انجام داده، و سالها در زندگی و خصوصیات شیخ الطائفه به جستجو پرداخت و مقالاتی هم در نشریات حوزه علمیه قم چاپ کرده تا آن جایی که نگارنده اطلاع دارد نوشته‌های معظم له به صورت کتاب مدون نگردیده، و اینک فهرست آثار شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی قدس الله سره به نظر خوانندگان می‌رسد:

۱ - الابواب کتابی است درباره اصحاب حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام که برای هریک از پیامبر و امامان بابی اختصاص داده و اصحاب و راویان هریک از آنها را در آن باب آورده است، و این کتاب به رجال شیخ معروف است و چاپ شده.

۲ - اختیار الرجال، این کتاب گزیده‌ای از رجال کشی است که بنام معرفة الناقلین مشهور بوده، شیخ طوسی در ماه صفر سال ۴۵۶ در نجف اشرف این کتاب را تلخیص نموده و برای شاگردانش املاء کرده است، این کتاب به نام رجال کشی معروف و مکرر چاپ شده است.

۳ - الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، این کتاب یکی از کتب چهارگانه شیعه می‌باشد و در طول تاریخ مورد استناد فقها در استنباط احکام بوده و مکرر چاپ شده است در کتاب استبصار ۵۵۱۱ حدیث در احکام گردآوری گردیده است.

۴ - اصول العقائد این کتاب در اصول دین تألیف گردیده و در آن از توحید و عدل بحث گردیده است.

۵ - الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، این کتاب در اصول عقائد و احکام و عبادات تألیف گردیده است، نسخه‌ای از این کتاب در نزد شیخ فقیه محمد حسین بن محمد قاسم قمشهی نجفی موجود است.

۶ - الامالی، این کتاب یک مجموعه حدیثی است که آن را مجالس هم می‌گویند. شیخ ابوجعفر طوسی این کتاب را در مجالس متعددی برای گروهی از شاگردان خود املاء کرده و مکرر چاپ شده است.

۷ - انس الوحید، این کتاب را شیخ در فهرست ضمن آثار خود آورده و گوید: این کتاب یک مجموعه می‌باشد، و از خصوصیات این کتاب مطلبی نیاورده است.

۸ - الایجاز فی الفرائض، شیخ طوسی این کتاب را بصورت مختصر و موجز نوشته و در کتاب نه‌ایه آنها را تفصیل داده، مرحوم مجلسی این کتاب را داشته و در بحار از آن نقل کرده است و قطب‌الدین راوندی هم شرحی بر آن نوشته و آن را الانجاز نام نهاده است.

۹ - التبیان فی تفسیر القرآن، این کتاب بزرگ و گرانقدر از امهات کتب تفسیر قرآن مجید است که از عهد مؤلف مورد استفاده مفسران قرآن کریم بوده است، امین الاسلام طبرسی در مقدمه تفسیر مجمع البیان از این کتاب تجلیل و تکریم نموده و آن را بسیار ستوده است، امین الاسلام گوید:

از تفسیر تبیان انوار فروزان حق و حقیقت می‌درخشد و همه از آن روشنائی می‌گیرند، و راه حقیقت را در می‌یابند، صداقت از آن نمایان و راستی از آن هویدا می‌باشد، اسرار معانی در آن نهفته و الفاظ زیبا و بدیعی در آن بکار گرفته شده است.

مؤلف تنها به نگارش آن بسنده نکرده، بلکه با تبیین و تحقیق این تفسیر را نگاشته است، من در تفسیر خود دنباله‌رو آن هستم و راه او را تعقیب می‌کنم و از انوار

فروزان وی بهره می‌برم و روش او را دنبال می‌نمایم.

محمد بن ادریس حلی که از محققان بنام است و در سال ۵۹۸ در گذشته، از تفسیر تبیان تجلیل می‌کند و فضل و دانش مؤلف آن را می‌ستاید، در حالیکه او به آراء شیخ در پاره‌ای مسائل اعتراض دارد و راه انتقاد از شیخ را باز می‌نماید، ولی از تفسیر تبیان به نیکی یاد کرده است. تفسیر تبیان در بیروت چاپ شده و مورد استفاده می‌باشد.

۱۰ - تلخیص الشافی، کتاب شافی در امامت از تألیفات سید مرتضی علم الهدی استاد شیخ طوسی است، شیخ آن را تلخیص کرده و مکرر چاپ شده است.
۱۱ - تمهید الاصول، این کتاب شرح «جمل العلم والعمل»، سید مرتضی است، از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است.

۱۲ - تهذیب الاحکام، این اثر مشهور یکی از کتب اربعه شیعه می‌باشد، که در طول زمان مرجع فقهاء و محدثان و مجتهدان بوده است، شیخ این کتاب را از اصول قداماء جمع آوری کرده و مبوب نموده است، او کتاب تهذیب را در جوانی هنگامیکه از طوس به بغداد وارد گردیده تألیف کرده و در آن هنگام بیست و چهار سال داشته است. شیخ طوسی قسمتی از این کتاب را در زمان حیات استادش شیخ مفید تألیف کرده و بقیه را بعد از درگذشت او نوشته است کتاب تهذیب در ۳۹۳ باب تنظیم گردیده و ۱۳۵۹۰ حدیث در آن آمده و جزء اول آن که به خط مؤلف می‌باشد و خط شیخ بهاء الدین عاملی هم در آن هست در کتابخانه میرزا محمد حسین طباطبائی در تبریز محفوظ است.

علمای شیعه به کتاب تهذیب روی آورده و آن را استنساخ می‌کردند، عزالدین حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهاء الدین در سال ۹۴۹ نسخه‌ای از تهذیب را به خط خود نوشت، و سید علاء الملک مرعشی هم در سال ۹۷۴ نسخه‌ای از روی نسخه عزالدین حسین برای خود نوشت، بطور کلی تهذیب از آغاز مورد عنایت فقهاء بوده و

مکرر چاپ شده است.

۱۳ - الجمل و العقود، این کتاب در عبادات تألیف گردیده، شیخ طوسی این کتاب را به خواهش نماینده اش در شام قاضی عبدالعزیز بن نحیر طرابلسی تألیف کرد، از این کتاب نسخه هائی در نجف و تهران موجود است.

۱۴ - الخلاف فی الاحکام، این کتاب در فقه نوشته شده و شیخ ابوجعفر این کتاب را قبل از تهذیب تألیف کرده است، او در این کتاب مسائل مورد اختلاف بین فقهاء شیعه و اهل سنت را ذکر می کند، و بعد عقیده امامیه را بیان می نماید، نسخه ای از این کتاب که در سال ۶۶۸ تحریر گردیده در نجف اشرف موجود است و کتاب هم در تهران چاپ شده است.

۱۵ - ریاضة العقول، این کتاب در واقع شرحی است بر کتاب دیگر شیخ به نام مدخل علم کلام.

۱۶ - شرح الشرح، این کتاب در علم اصول است، حسن بن مهدی سلیقی شاگرد شیخ گوید: این کتاب مبسوط می باشد، شیخ مقداری از آن را برای ما قرائت کرد، ولی با در گذشت او کتاب ناتمام ماند.

۱۷ - العدة، این کتاب در دو بخش تألیف شده و بخش اول آن در اصول دین و بخش دوم در اصول فقه، ابوجعفر طوسی این کتاب را در زمان استادش سید مرتضی تألیف کرد، این کتاب در هندوستان و ایران چاپ شده است.

۱۸ - الغیبة، این کتاب در غیبت امام مهدی علیه السلام تألیف شده، شیخ طوسی این کتاب را در سال ۴۴۷ نوشته و در آن اخبار و روایات وارده درباره غیبت را گرد آورده و کتاب مزبور در تبریز و تهران چاپ شده است.

۱۹ - الفهرست، شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه در این کتاب مؤلفان و صاحبان اصول و آثار و تألیفات آنها را گرد آورده است. کتاب الفهرست در موضوع خود بی نظیر است، او کتب اصحاب و راویان ائمه اطهار را در این کتاب ذکر می کند و

بعد طریق خود را به صاحبان کتب می‌رساند، این کتاب در اروپا، هندوستان و نجف اشرف چاپ شده است.

۲۰ - مالایسع المكلف الاخلال به، این کتاب هم در علم کلام تألیف شده و در آن از اصول عقائد بحث گردیده است.

۲۱ - مایعلل و مالایعلل، این کتاب هم در علم کلام و عقائد نوشته شده است.

۲۲ - المبسوط، این کتاب در فقه تألیف گردیده و از بهترین کتب در فقه می‌باشد، و در هفتاد باب تنظیم شده و در ایران به چاپ رسیده است.

۲۳ - مختصر اخبار المختار، این کتاب در حالات مختار بن ابی عبید تألیف شده، از این کتاب نسخه‌ای موجود نیست.

۲۴ - مختصر المصباح، این کتاب در ادعیه و عبادات تألیف شده، و آن را مصباح صغیر هم می‌گویند، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه شیخ هادی کاشف الغطاء موجود است و در کتابخانه مدرسه فاضل خان در مشهد مقدس هم نسخه‌ای از آن محفوظ بود.

۲۵ - مختصر فی عمل یوم و لیلة، این کتاب هم در عبادات نوشته شده، نسخه‌هایی از این کتاب موجود است یکی از آنها در کتابخانه میرزا محمد تهرانی عسکری در سامراء محفوظ بوده است.

۲۶ - مسئله فی الاحوال، موضوع این رساله روشن نیست و شیخ در فهرست از آن یاد کرده و گوید: ملیحه.

۲۷ - مسئله فی العمل بخبر الواحد، در این کتاب درباره خبر واحد و حجیت آن بحث گردیده است.

۲۸ - مسألة فی تحریم الفقاع، از این کتاب نسخه‌هایی در سامراء و نجف اشرف در کتابخانه شوشتری‌ها موجود است.

۲۹ - مسألة فی وجوب الجزية علی اليهود، این کتاب همانگونه که از نامش

پیداست درباره گرفتن جزیه از اهل کتاب نوشته شده و نسخه‌ای از آن در دست نیست.

۳۰ - مسائل ابن البراج، شیخ عبدالعزیز بن براج از شاگردان و نمایندگان شیخ طوسی در شام زندگی می‌کرد و در شهر طرابلس که اکنون در لبنان قرار دارد به شغل قضاء مشغول بود، او از شیخ ابوجعفر سؤالاتی کرده و او هم پاسخ گفته است.

۳۱ - الفرق بین النبی و الامام، این کتاب در علم کلام تألیف گردیده و نسخه‌ای از آن در دست نمی‌باشد.

۳۲ - جواب مسائل الالیاسیه، شیخ طوسی در این کتاب به صد سؤال در موضوعات مختلف پاسخ داده است.

۳۳ - المسائل الجنبلائیة، این کتاب هم در فقه نوشته شده و در آن به بیست و چهار سؤال پاسخ داده شده است.

۳۴ - المسائل الحائریه، این کتاب در پاسخ سؤالاتی است که از حائر شریف کربلای معلی از شیخ ابوجعفر پرسیده شده و موضوع آن مسائل فقهی می‌باشد. علامه مجلسی در بحارالانوار از این کتاب استفاده کرده و ابن ادریس در کتاب الاثر از آن نقل می‌کند.

۳۵ - المسائل الحلبيه، این کتاب هم حاوی تعدادی مسائل فقهی بوده که از شهر حلب از شیخ پرسیده‌اند، و شیخ هم به آنها پاسخ داده است.

۳۶ - المسائل الدمشقیه، این کتاب هم حاوی تعدادی مسائل فقهی بوده که از شهر دمشق از شیخ پرسیده‌اند، و شیخ هم به آنها پاسخ داده است.

۳۷ - المسائل الرازیة، اهالی ری از شیخ ابوجعفر طوسی سؤالاتی درباره گناهان و عقوبت آنها کرده بودند، شیخ به پرسشهای آنها که پانزده سؤال بود، پاسخ داده است.

۳۸ - المسائل الرجبيه، موضوع این کتابها نیز سؤالاتی در تفسیر آیاتی از قرآن مجید بوده و شیخ به آنها پاسخ داده است.

۳۹ - المسائل القمية، این کتاب هم پاسخ به سؤالاتی است که اهالی قم از شیخ الطائفه رضوان الله علیه کرده بودند.

۴۰ - مصباح المتعبد، این کتاب یکی از آثار مشهور شیخ ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه می باشد، کتاب مزبور در اعمال و ادعیه تألیف گردیده و یکی از امهات کتب در موضوع خود بشمار می رود، این کتاب برای اهل دعا و عبادت مرجعی مهم و مصدری معتبر است و در طول قرون از آن استفاده شده و چند بار هم چاپ شده است.

۴۱ - المفصح فی الامامة، این کتاب که در امامت تألیف گردیده یکی از آثار مهم می باشد، نسخه ای از این کتاب که در سال ۵۱۷ تحریر شده در اختیار حاج میرزا حسین نوری محدث معروف قرار گرفت، گروهی از آن برای خود نسخه برداری کردند، یکی از آنها میرزا محمد تهرانی بود که نسخه ای برای خود نوشت و نسخه در سامراء در کتابخانه او وجود داشت.

۴۲ - مقتل الحسين علیه السلام، از این کتاب نسخه ای وجود ندارد، و همانگونه که از نامش پیداست در حوادث عاشورا و شهادت امام حسین سلام الله علیه تألیف شده است.

۴۳ - مقدمة فی المدخل الی علم الکلام، شیخ ابوجعفر طوسی در فهرست خود از این کتاب یاد می کند و آن را از آثار خود ذکر کرده و گوید این کتاب در موضوع خود بی نظیر است.

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در مقدمه تفسیر تبیان چاپ بیروت گوید: در کتابخانه فقیه مرحوم سید محمد کوه کمری مشهور به حجت نسخه ای از کتاب «المستجد من الارشاد» را دیدم که در سال ۹۸۲ تحریر شده بود و در حاشیه آن کتاب اصول دین تألیف شیخ طوسی را نوشته بودند.

نسخه دیگری نیز از همین کتاب بدون اینکه به شیخ نسبت داده شود در کتابخانه مولی محمد علی خوانساری در نجف اشرف محفوظ است، و نسخه دیگری هم در کتابخانه

سید محمد مشکاة موجود است که در آن خط شیخ الطائفه هم دیده می شود، این کتاب در سال ۴۴۵ بر شیخ طوسی قرائت شده است.

۴۴ - مناسک حج، شیخ ابوجعفر طوسی این کتاب را برای حجاج بیت الله نوشته و مسائل حج را بیان کرده تا حاجیان به آن عمل نمایند و بر طبق آن مناسک حج را انجام دهند.

۴۵ - النقص علی ابن شاذان، معلوم نیست منظور از ابن شاذان کیست، چون ابن شاذان نام چند نفر از علماء شیعه و اهل سنت می باشد.

۴۶ - النهایة فی مجرد الفقه و الفتوی، این کتاب در واقع رساله عملیه شیخ طوسی بوده که برای مقلدان او تألیف شده، و از مهمترین کتب فقهی است، این کتاب در ۲۱۴ باب تألیف گردیده و چند قرن مورد استفاده فقهاء بوده و شرحهائی نیز بر آن نوشته شده است، این کتاب چاپ شده و مورد توجه علماء و فقهاء قرار دارد.

۴۷ - هدایة المرشد، این کتاب هم در عبادات و ادعیه تألیف شده است و نسخه ای از آن در دست نیست.

استادان و مشایخ طوسی

درباره استادان و مشایخ ابوجعفر طوسی در کتب رجال تحقیقاتی شده، و اسامی آنها از آثار شیخ و یا اجازات او استخراج گردیده است و ما اکنون اسامی مشایخ و استادان شیخ الطائفه را از مقدمه تفسیر تبیان که توسط شیخ ما علامه تهرانی مؤلف الذریعه مرتب گردیده در اینجا ذکر می کنیم:

۱ - ابو عبدالله احمد بن عبدالواحد معروف به ابن حاشر و ابن عبدون که در سال ۴۲۳ درگذشت.

۲ - احمد بن محمد بن موسی معروف به ابن صلت اهوازی که بعد از سال ۴۰۸ درگذشت.

- ۳- ابو عبدالله حسین بن عبدالله بن غضائری که در سال ۴۱۱ درگذشت.
- ۴- ابوالحسین علی بن احمد معروف به ابن ابی جید که بعد از سال ۴۰۸ درگذشت.
- ۵- ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید که در سال ۴۱۳ درگذشت.
- ۶- ابوالحسین صفار.
- ۷- ابوالحسین بن سوار مغربی.
- ۸- ابوطالب بن غرور.
- ۹- ابوالطیب طبری قاضی که بعد از ۴۰۸ درگذشت.
- ۱۰- ابو عبدالله اخوسروه.
- ۱۱- ابو عبدالله بن فارسی.
- ۱۲- ابوعلی بن شاذان متکلم.
- ۱۳- ابو منصور سکری.
- ۱۴- احمد بن ابراهیم قزوینی.
- ۱۵- ابوالعباس احمد بن علی نجاشی مؤلف کتاب رجال که در سال ۴۵۰ درگذشت.
- ۱۶- جعفر بن حسین بن حسکه قمی که بعد از سال ۴۰۸ درگذشت.
- ۱۷- حسن بن قاسم ابو محمد محمدی شریف که بعد از سال ۴۰۸ درگذشت.
- ۱۸- حسن بن محمد ابوعلی معروف به ابن حمامی بزاز که در سال ۴۳۹ درگذشت.
- ۱۹- حسن بنش مقری ابوالحسین.
- ۲۰- حسین بن ابراهیم ابو عبدالله قمی معروف به ابن خیاط.
- ۲۱- حسین بن ابراهیم ابو عبدالله قزوینی.

- ۲۲ - حسین بن ابی محمد هارون بن موسی تلعلکبری.
- ۲۳ - عبدالحمید بن محمد مقری ابو محمد نیشابوری.
- ۲۴ - عبدالواحد بن محمد ابو عمرو که بعد از سال ۴۱۰ درگذشت..
- ۲۵ - علی بن احمد ابوالحسن معروف به ابن حماس مقری.
- ۲۶ - علم الهدی سید مرتضی علی بن حسین موسوی که در سال ۴۳۶ درگذشت.

- ۲۷ - علی بن شبل ابوالقاسم وکیل.
- ۲۸ - علی تنوخی قاضی ابوالقاسم قحطانی که در سال ۴۴۷ درگذشت.
- ۲۹ - علی بن محمد ابوالحسین معروف به ابن بشران معدل.
- ۳۰ - علی بن ابی الفوارس حافظ.
- ۳۱ - محمد بن سلیمان ابوزکریا حرانی از اهل طوس.
- ۳۲ - محمد بن علی بن خشیش.
- ۳۳ - محمد بن محمد ابوالحسن.
- ۳۴ - هلال بن محمد بن جعفر ابوالفتح حفار که در سال ۳۲۲ متولد و در سال ۴۱۴ درگذشت.

شیخ ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه در مجالس درس و بحث این اعلام حضور پیدا کرد، و از آنان فقه، حدیث، کلام و ادب فرا گرفت شرح حال آنها در کتب رجال مضبوط و محفوظ است.

راویان و شاگردان او

شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی قدس الله نفسه بیش از پنجاه سال در بغداد و در نجف اشرف حوزه درس و بحث داشت، گروهی در مجلس او حضور یافتند و از وی کسب علم و معرفت کردند، مشهورترین راویان و شاگردان او که توسط تذکره نویسان

ضبط گردیده‌اند عبارتند از:

- ۱- آدم بن یونس نسیمی که از فقها و ثقات بود.
- ۲- ابوبکر احمد بن حسین خزاعی نیشابوری که از مؤلفان بزرگ و ثقات رواات بودند.
- ۳- ابوطالب اسحاق بن محمد از خاندان ابن بابویه قمی و از ثقات بودند.
- ۴- ابوابراهیم اسماعیل که او هم از خاندان ابن بابویه بود و از ثقات بشمار می‌رفت.
- ۵- ابوالخیر برکه بن محمد اسدی که از ثقات بودند.
- ۶- ابوالصلاح تقی بن نجم‌الدین حلبی که از ثقات بودند.
- ۷- جعفر بن علی بن جعفر ابوابراهیم حسینی که از ثقات بودند.
- ۸- حسین بن عبدالعزیز ابومحمد جبهانی که از فقهاء و ثقات بودند.
- ۹- حسن بن حسین شمس الاسلام از خاندان ابن بابویه و معروف به حسکا که از امامان و مصنفان بودند.
- ۱۰- حسن بن محمد بن حسن فرزند او که از بزرگان و ثقات بودند.
- ۱۱- حسین بن فتح واعظ جرجانی موفق‌الدین که از فقهاء و ثقات بودند.
- ۱۲- حسین بن مظفر همدانی محی‌الدین ابوعبدالله که از ثقات و موجهین بود و در قزوین اقامت داشت.
- ۱۳- ذوالفقار بن محمد بن معبد ابوالصمصام حسین مروزی.
- ۱۴- زید بن علی بن الحسین حسینی ابومحمد که از فقهاء بودند.
- ۱۵- زین‌الدین بن داعی حسینی.
- ۱۶- سعدالدین بن براج که از فقهاء زمان خود بودند.
- ۱۷- سلیمان بن حسن صهرشتی ابوالحسن که از فقهاء و ثقات بودند.
- ۱۸- شهرآشوب مازندرانی ساروی جد محمد بن علی بن شهرآشوب مؤلف

مناقب که از فضلا و محدثان بودند.

۱۹ - صاعد بن ربیعہ که از فقهاء و ثقات بودند.

۲۰ - عبدالجبار بن عبدالله مقری رازی معروف به مفید.

۲۱ - عبدالرحمان بن احمد خزاعی ابوعبدالله نیشابوری.

۲۲ - عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه موفق الدین ابوالقاسم که از فقهاء و ثقات بودند.

۲۳ - علی بن عبدالصمد سبزواری که از فقهاء و ثقات بودند.

۲۴ - غازی بن احمد سامانی که از امراء و فقهاء و زاهدان بودند.

۲۵ - کردی بن عکبر فارسی که از فقهاء و صالحان بود و در حلب سکونت داشت.

۲۶ - محمد بن ابی القاسم جمال الدین طبری آملی که از پیشوایان زمان خود بودند.

۲۷ - محمد بن احمد بن شهریار ابوعبدالله خازن که از فقهاء و صالحان بودند و به خازن غروی شهرت داشتند.

۲۸ - محمد بن حسن فتال مؤلف روضه الواعظین که از محدثان و مؤلفان عصر خود بودند.

۲۹ - محمد بن عبدالقادر ابوالصلت که از فقهاء و صلحا بودند.

۳۰ - محمد بن علی کراچکی که از فقهاء و ثقات بودند.

۳۱ - محمد بن علی بن حسن حلبی ابوجعفر.

۳۲ - محمد بن هبة الله طرابلسی ابوعبدالله که از ثقات بودند.

۳۳ - مرتضی ابوالحسن دیباجی که از صدور و فقیهان بودند.

۳۴ - منتهی بن ابی زید حسینی جرجانی که از فقهاء بودند.

۳۵ - منصور بن حسین آبی ابوسعید زین الکفاة که از فقهاء و ورزاء و صاحبان

مقام بودند.

۳۶ - ناصر بن رضا علوی حسینی ابوابراهیم که از فقهاء و محدثان و ثقات بودند.

پایان زندگی شیخ الطائفه

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیه سالها در طوس، بغداد و نجف اشرف زندگی کرد و در مدارس تدریس نمود، و شاگردان زیادی در فنون مختلف در محضر او تربیت شدند و به مقاماتی از فضل و کمال رسیدند، اودر طول زندگی پر بار خود ده ها کتاب تألیف کرد و در مذهب اهل بیت و ترویج آن بسیار کوشش نمود اودر زندگی خود منشأ آثار فراوانی شد، و بزرگترین کرسی علمی زمان خود را بدست آورد، و به عالی ترین مقام علمی و مذهبی رسید اثر وجودی این شخصیت بزرگ مربوط به زمان خود نبود و در تمام قرون و اعصار و در همه مدارس و مجالس علمی از این بزرگوار استفاده شده و استفاده خواهند کرد

شیخ ابوجعفر طوسی در شب دوشنبه بیست و دوم محرم سال ۴۶۰ در حالی که هفتاد و پنج سال از عمرش می گذشت در نجف اشرف دیده از جهان بست و شاگردانش شیخ حسن سلیمی و شیخ ابو محمد حسن عین زری و شیخ ابوالحسن لؤلؤی او را غسل دادند و کفن نمودند و در خانه اش در جوار روضه مبارکه امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپردند

منزل او طبق وصیتش به صورت مسجد در آمد، و مزارش هم در کنار مسجد قرار گرفت، عامه و خاصه به آن مسجد و مزار روی آوردند، و در آنجا مجالس درس و بحث تشکیل دادند، مزار مبارک او به صورت مدرسی در آمد که طالبان علوم در آن جا درس آموختند و در برابر اساتید زانو زدند و معارف و علوم فرا گرفتند

این سنت همچنان برقرار مانده، فقهاء و مجتهدان بزرگ حوزه علمیه، در آن جا درس می دهند و در کنار مزار در مسجد مجاور اقامه نماز جماعت می گردد و هیچگاه

خالی از درس و بحث و نماز و دعا نیست، رضوان الله و رحمته علیه.

منابع شرح حال شیخ الطائفه

- ۱- رجال ابو العباس نجاشی.
- ۲- معالم العلماء ابن شهر آشوب.
- ۳- خلاصة الاقوال علامه حلی.
- ۴- رجال ابن داود حلی.
- ۵- مجالس المؤمنین قاضی نورالله شهید.
- ۶- رجال سید مهدی بحر العلوم.
- ۷- رجال بوعلی.
- ۸- جامع الرواة محمد بن علی اردبیلی.
- ۹- خاتمه مستدرک حاج میرزا حسین نوری.
- ۱۰- طبقات اعلام شیعه قرن پنجم شیخ آغا بزرگ تهرانی.
- ۱۱- المنتظم، عبدالرحمان بن جوزی.
- ۱۲- کامل التواریخ ابن اثیر جزری.
- ۱۳- لسان المیزان ابن حجر عسقلانی.
- ۱۴- طبقات المفسرین داودی.
- ۱۵- طبقات شافعیه عبدالوهاب سبکی.
- ۱۶- النجوم الزاهرة ابن تغری بردی.
- ۱۷- روضات الجنات سید محمد باقر خوانساری.
- ۱۸- مقدمه تفسیر تبیان شیخ آغا بزرگ تهرانی.

۱۸۰۳ - محمد بن حسن

او یکی از راویان و مشایخ طوس بوده و در طرق روایات ذکر او آمده ولی از حالات و خصوصیات وی مطلبی در تذکره‌ها نیامده است و ظاهراً وی از اهل سنت می‌باشد.

۱۸۰۴ - محمد بن حسن نصیرالدین

او پدر خواجه نصیرالدین طوسی است که از فضلاء و علماء زمانش بوده است، مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء او را عنوان کرده و گوید: محمد بن حسن طوسی پدر محقق خواجه نصیرالدین طوسی است که مردی جلیل القدر بود و پسرش از او روایت می‌کند

محمد باقر خوانساری در شرح حال قطب‌الدین سعید بن هبة‌الله راوندی در کتاب روضات گوید: قطب‌الدین راوندی از والد خواجه نصیرالدین طوسی روایت می‌کند، ولی علامه امینی در القدير ضمن حالات راوندی گوید: بعید است که پدر خواجه از مشایخ قطب‌الدین باشد، زیرا او از نظر سنی باید از زمره راویان او باشد نه مشایخ.

۱۸۰۵ - محمد بن حسن مشهدی

از علماء مشهد مقدس رضوی بوده است در کتاب فردوس التواریخ او را محمد حسن ضبط کرده و گوید: فاضل مؤتمن و عارف ممتحن مولانا حاج محمد حسن جزه‌الله بالا جمل الاحسن از طایفه بیات است، گویند میلادش در یکی از قرای نیشابور معروف به معموری اتفاق افتاد و آغاز تعلم در مشهد مقدس نهاد.

در خدمت مرحوم میرزا معصوم رضوی تحصیل فقه و اصول کرد و در حضرت

مولانا عبدالوهاب شیخ الاسلام مدتی مدید مشغول به نشر فضائل و تدریس فنون بود، ناگاه جذبه شوق الهی او را در ربود دست از گفت و شنید کشید و در گوشه عزلت منزوی گردید

مدت مدیدی این عبد ذلیل در جوار منزل آن شیخ جلیل و عارف نبیل منزل داشتم و فیوضات بسیاری از آن بزرگوار شامل حال این عاصی خاکسار شد و مدت چهارده سال در یکی از حجرات مدرسه پائین پای مبارک به ریاضات صعبه اشتغال ورزید تا در افعال و اعمالش بر وزاتی چند مشاهد آمد.

وفاتش در دوم رجب سال ۱۲۶۱ و بر حسب وصیت خودش در قبرستان قتلگاه روی زاری بر خاک حجاب و تواری نهاد رحمه الله تبارک و تعالی.

اعتماد السلطنه در مطلع الشمس گوید: مولانا حاج محمد حسن بیات بعد از تعلم و تکمیل عادیات در مشهد مقدس انزو اختیار نمود، و در یکی از حجرات مدرسه پائین پای مبارک بر ریاضات صعبه اشتغال ورزید و در دوم رجب ۱۲۰۲ فوت شده و بر حسب وصیتش در قتلگاه دفن کردند.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه تحت عنوان (کنزالذهب) گوید: این کتاب ترجمه رساله ذهبیه است، مترجم و شارح آن مولی محمد بن حسن طوسی مشهدی است که در سال ۱۲۵۷ در گذشت، من این کتاب را با دو کتاب دیگر او به نام حجة الشریعه و گل جعفری در یک مجلد واحد دیدم.

در فهرست مخطوطات کتابخانه مجلس تحت عنوان میزان الاوزان آمده: این کتاب از تألیفات حاج محمد حسن مشهدی است که در سال ۱۲۵۷ در گذشت او کتابی هم به نام کنزالذهب در شرح طب الرضا دارد، این کتاب دارای چهار رکن و سه مقدمه است، او شاگرد صاحب ریاض و کاشف الغطاء بوده و نوروز علی بسطامی در فرودس التواریخ شرح حال او را آورده است، اعتماد السلطنه نیز در مطلع الشمس از او یاد می‌کند.

نگارنده گوید:

در نام و تاریخ فوت او بین تذکره‌نویسان اختلاف شده: نوروز علی بسطامی و اعتماد السلطنه او را محمد حسن نوشته‌اند، ولی در الذریعه و فهرست مجلس محمدبن حسن آمده نوروز علی وفات او را در سال ۱۲۶۱ ضبط کرده ولی اعتماد السلطنه گوید او در سال ۱۲۰۲ در گذشت، در الذریعه و فهرست مجلس وفات او در سال ۱۲۵۷ ذکر شده است والعلم عندالله.

مرحوم علی مؤتمن در کتاب راهنمای آستان قدس گوید: حاج شیخ محمدبن شیخ حسن مشهدی از تلامذه مرحوم صاحب ریاض و مرحوم شیخ جعفر کبیر بوده و خود تصنیفاتی دارد، در شهر مشهد مدرس و مربی طلاب و امام جماعت بود، سال ۱۲۵۷ قمری مرحوم شده است، در دارالسیاده مبارکه پائین پله‌ای که از مسجد گوهر شاد وارد می‌شوند دفن شده است.

۱۸۰۶ - محمد بن حسن حسینی

او از علمای هندوستان بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است، علامه تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان (الوافیه فی القافیه) گوید این کتاب از تألیفات محمد بن حسن حسینی هندی هروی مشهدی است، او کتاب مزبور را در ماه صفر سال ۱۲۹۱ در مدرسه فاضل خان مشهد مقدس تألیف کرده است و کتاب دیگری هم به نام (البحرالصافی فی شرح نظم الکافی) دارد.

۱۸۰۷ - محمد بن حسین طوسی

از راویان و مشایخ بزرگ طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التحجیر گوید: ابوعبدالله محمد بن حسین طوسی از اهل طابران است او داماد ابوحامد غزالی و از فضلاء و زاهدان و پرهیزکاران و با بذل و بخشش بود، او خلقتی نیکو داشت و با مردم

به نیکی رفتار می‌کرد و از اهل عبادت به شمار می‌رفت.

او از ابونصر عبدالله بن حسین وراق و ابوسعید عبدالواحد قشیری و اسماعیل بن عبدالغافر فارسی حدیث شنید، من جزوه‌ای از اخبار او را برگزیدم و نزد وی قرائت کردم، او قبل از سال ۴۷۰ متولد شد و در ماه صفر سال ۵۳۰ درگذشت، و در مشیخه نیز در برگ ۲۱۱ همین مطالب را درباره او آورده است.

۱۸۰۸- محمد بن حسین نوقانی

او از قاریان قرآن مجید و از اساتید بزرگ این فن بوده است، ابوالخیر جزری در کتاب غایة النهایة که در شرح حال قاریان نوشته گوید: محمد بن حسین بن ایوب ابوعبدالله نوقانی، قرآت را از علی بن عبدالعزیز مکی روایت می‌کند، و حافظ ابوعبدالله حاکم نیشابوری قرائت را از او روایت کرده است.

۱۸۰۹- محمد بن حسین ابوالفضل نوقانی

از محدثان و مشایخ نوقان بوده است، حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۱۸۵ گوید: محمد بن حسین بن محمد ابوالفضل واعظ از اهل نوقان بود، او در نوقان مردم را موعظه می‌کرد و به آنان، ادب می‌آموخت، او می‌گفت من از اولاد سعید بن جبیر هستم من در نوقان از او حدیث فرا گرفتم، او از ابوالقاسم اسماعیل بن حسین فرائضی حدیث شنیده بود.

۱۸۱۰- محمد بن حسین برهانی

در کتاب مدینة المعاجز از وی نام برده شده و شرح حالی از او در دست نیست، در آن کتاب از او به نام محمد بن حسین برهانی مشهدی یاد شده است.

۱۸۱۱ - محمد بن حسین عاملی

شیخ بهاءالدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهائی از چهره‌های درخشان علم و فضیلت و فرهنگ و ادب بوده، و شهرت او در عالم اسلام بی نیاز از هر گونه توصیف و تعریف می‌باشد، علماء رجال و تذکره نویسان در آثار خود، از علوم و فضائل و مناقب و مکارم وی بطور مشروح گفتگو کرده‌اند.

او در ادبیات فقه، اصول، منطق، کلام، حکمت، ریاضیات، طب و علوم غریبه تحصیل کرده و در هر فنی به اجتهاد و کمال رسید و صاحب نظر شد او در همه فنون و علوم دارای کتاب و تألیف می‌باشد و آثار او همواره در طول قرون مورد استفاده بوده و هست و هر عالمی در هر فن و علمی به آثار او نیازمند می‌باشد.

شیخ بهاءالدین عاملی رضوان الله علیه در عالم شعر و ادبیات و عرفان نیز در مقام و مرتبه‌ای بلند قرار دارد، او سالیان درازی از عمر خود را در سیر و سیاحت گذرانید و از صدها عالم، عارف، و صاحب نظر استفاده نمود و در دو زبان فارسی و عربی شعر سروده و در هر دو میدان فارسی و عربی مسابقه داده و گوی سبقت را ربوده است. شیخ بهاءالدین عاملی قدس الله سره ایام نوجوانی و جوانی را در مشهد مقدس رضوی و هرات گذرانید، و در این دو شهر به تحصیل پرداخت و بعد از درگذشت پدر بزرگوارش مکرر به مشهد رضوی مسافرت می‌کرد و بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام را زیارت می‌نمود، او در کنار قبر مطهر امام رضا سلام الله علیه حوزه تدریس تشکیل می‌داد و طالبان علوم از او استفاده می‌کردند سرانجام در محل تدریس خود هم به خاک سپرده شد.

گفته‌های علماء رجال در باره او

شیخ حر عاملی در کتاب امل الامل گوید: شیخ بزرگوار بهاءالدین محمد بن

حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی جبعی سلسله نسبش به حارث همدانی که از خواص یاران علی علیه السلام بود می‌رسد، او مردی فقیه، عالم، فاضل و محقق بود، جلالت قدر و مقام بزرگ او بی نیاز از تعریف است، او مصنفی، نیکو عبارت و مؤلفی خوش تقریر به شمار می‌رفت.

خوبیهائی وی بسیار و محاسن او بیش از آنست که بتوان در باره آن قلم زد و یا در باره وی سخن گفت، شیخ بهاء الدین انسانی ماهر و عالمی متبحر بود، او شاعری توانا، ادیبی عالی مقام، و نویسنده بی نظیر بشمار می‌رفت و جامع همه کمالات و فضائل بود، شیخ بهاء الدین در فقه، حدیث، معانی، بیان و علوم ریاضی مهارت داشت و در همه علوم و فنون آثار و تألیفات دارد.

مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء او را عنوان کرده و گوید: شیخ جلیل بهاء الدین محمد بن حسین حارثی عاملی از اعقاب حارث همدانی بود، او در همه علوم و فضائل محقق و صاحب نظر بشمار رفته، جلالت قدر و مقام بلند او در علم و معرفت بالاتر از آن است که در باره وی سخنی گفته شود و یا از او تعریف گردد.

سید علی خان مدنی در کتاب سلافة العصر در فضل علمای شام او را با زیباترین عبارات و شیواترین سخن و صف می‌کند، و گوید: او در میان اعلام و پیشوایان همانند پرچمی نمایان است، او سید و سرور علماء اسلام می‌باشد، او دریائی از فضل است که امواج آن در حال جوش و خروش بوده است.

بهاء الدین محمد بن حسین عاملی در آغاز قرن یازدهم دین را تجدید کرد و ریاست مذهب و ملت به او رسید، او با برهان و دلیل وارد میدان شد و با سخنان بلیغ خود بر همگان غلبه کرد و حق را آشکار ساخت کسی مانند او در زمانش نبود و حتی در گذشته هم به خصوصیات او کسی ظهور نکرد و او بی مانند بود.

شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤة البحرين گوید: محمد بن حسین عاملی محقق صاحب نظر و دانشمندی خوش فهم و جامع همه علوم بود، او عالمی خوش

تقریر و مؤلفی بی نظیر و نویسنده‌ای نیکو تحریر است، او در اصفهان ریاست داشت و شیخ الاسلام دارالسلطنه اصفهان بود و در نزد شاه عباس منزلی بزرگ و مقامی ارجمند داشت.

محمد علی کشمیری در کتاب نجوم السماء گوید: خاتم المجتهدین مولا شیخ بهاء الدین عاملی رضوان الله علیه همراه والد خود در صغر سن به سوی دیار عجم آمد و در آن جا نشو و نما یافت و به خدمت والد ماجد خود و دیگر علمای عصر خود تحصیل کرد تا آنکه به مرتبه کمال علم و غایت فضل رسید و به منصب شیخ الاسلامی ممتاز گشت.

سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات شرح حال او را آورده و از علوم و فضائل او بحث کرده و تألیفات و آثاری وی را بیان نموده و از شیخ بهاء الدین به عنوان خلاصه مجتهدین و بهاء ملت و دین و افضل محققان یاد می‌کند و گفته‌های علماء رجال و تذکره نویسان را در باره او آورده است.

حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعہ قرن دوازدهم گوید: بهاء الدین عاملی محمد بن عزالدین حسین حارثی همراه پدرش از جبل عامل به ایران آمد، و در ایران تحصیل کرد و به مقاماتی از علم و فضل رسید او کتابهایی در فنون مختلف تألیف نمود و در اصفهان به مقام شیخ الاسلامی رسید.

حاج شیخ عبدالحسین امینی در کتاب الغدير شرح حال و آثار او را ذکر نموده و گوید: شیخ محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی شیخ الاسلام بهاء الملة والدین استاد استادان و مجتهدین بود، شهرت او در جهان علم و ادب به همه جا رسیده و سراسر عالم را فرا گرفته و همگان او را ستوده و از فضل و کمال وی تعریف کرده‌اند.

کسانیکه او را شناخته‌اند از وصف او بی نیاز می‌باشند، او فقیهی محقق و حکیمی متاله و عارفی بصیر و مؤلفی نوآور بود، شیخ بهاء الدین در میدان علم و تحقیق گامهای زیادی برداشت و کتابهایی تألیف کرد که همه مورد استفاده می‌باشند، او

شاعری توانا و ادیبی ارجمند و والامقام بود و از نوابغ امت اسلامی به حساب می‌آید. اعتماد السلطنه در مطلع الشمس گوید: شیخ بهاء الدین عاملی معاصر شاه عباس و مجدد مذهب شیعه در رأس مائه عاشره و سی و یک سال از قرن یازدهم هجری را ادراک فرمود، او در کافه علوم از فقه، اصول، حدیث، تفسیر، معانی، حکمت و ریاضی به مقام اعلی رسید و سلاطین صفویه بوجود مسعود وی افتخار می‌ورزیدند.

منصب شیخ الاسلامی در اصفهان که پای تخت بود به او اختصاص یافت، پس در فقر و سیاحت رغبت نمود به نیت حجة الاسلام راه کعبه گرفت و سی سال تمام در مصر، حجاز، عراق و شام سیاحت کرد و با شهرتی کامل که داشت خود را در بلاد می‌پوشانید تصنیفات بدیع و متون لطیف اسباب تجدید اسم او در قرون گردیده است. رضا قلی خان هدایت در روضة الصفا درباره شیخ بهاء الدین عاملی گوید: جامع کمالات صوری و معنوی شد، شریعت را با طریقت و حقیقت جمع فرمود و از معرفت و کشف بهره‌ور آمد، سلسله صفویه به وجود وی مفاخرت کردند همیشه صحبت او را غنیمت شمردندی و علماء به خدمتش ارادت داشتندی و تخم خلوصش در مزرعه خاطر کاشتندی

او در کتاب ریاض العارفین هم او را عنوان کرده و گوید: شیخ المشایخ محمد عاملی از اراضی نجد است و حضرتش شیخ اعظم اصحاب ذوق و وجد است، جامع علوم صوری و معنوی و فارس میدان فارسی و عربی در لباس فقر و فنا مدتها مسافرت و سیاحت فرمود، آخر الامر در دارالسلطنه اصفهان توطن نمود.

در ترویج شریعت غرا و طریقت بیضا مساعی جمیله بظهور رسانید و از فیض حضور خویش جمعی کثیر را به مقامات عالیّه فائز گردانید، جناب فضیلت مآب مولانا محقق مجلسی والد ماجد محمد باقر مجلسی اجازه ذکر از حضرت شیخ داشته و محدث مجلسی این معنی را در تألیفات خود نگاشته است.

محمد محبی در خلاصه الاثر شرح حال مبسوطی از او آورده و گوید: محمد بن

حسین بن عبدالصمد ملقب به بهاءالدین بن عزالدین حارثی عاملی همدانی صاحب تصانیف و تحقیقات است، او شایسته‌ترین افراد است که باید در باره او گفتگو کرد و اخبار او را نشر نموده و از مزایا و خصوصیات او سخن گفت.

او با فضائل خود و نوآوری‌هایی که پدید آورد عالمیان را مرهون فضائل خود کرد و آثار خود را به عنوان هدیه و تحفه در اختیار همه نهاد او به تنهائی یک امت بود و همه علوم را فرا گرفت و به دقائق آگاهی پیدا کرد، من کمان ندارم که دیگر کسی مانند او پیدا شود و یا زمان بتواند مثل او را پرورش دهد.

شهاب‌الدین خفاجی در کتاب ریحانةالالباء گوید: بهاءالدین محمد بن حسین عاملی حارثی، اصل و ریشه او از شام بود ولی در سرزمین فارس بدنیا آمد و در آن جا نشوونما یافت انوار فضل و دانش در چهره او می‌درخشید، و از سرچشمه‌های علم و ادب سیراب گردید، کسی نمی‌تواند او را وصف کند و از ژرفای ادب و فضل او سخن بگوید، اندیشه‌ها به درون او راه ندارند و از درک آن عاجزند، و او در میدان مسابقه کوی سبقت را ربوده است.

او با آثار علمی خود در معقول و منقول محافل علم و ادب را زینت بخشید، او در زندگی گوهرهای گرانبهائی پدید آورد و هوش و فکرش همه را بطرف خود کشانیده و مالک دلها گردید، او در علوم ریاضیات به مقام بالائی رسید و در آن طریق رنجها کشید، و باغهای عقل و دانش را درخت کاری کرد و آن را خرم و شاداب نمود.

او فارس میدان فصاحت و بلاغت بود، و در این میدان یکه تاز بوده و کسی به او نمی‌رسد، این شاخه نارس در سرزمین فارس بیار نشست و در آن جا میوه داد، اگر چه ریشه این شاخه از درختی بود که در شام بال و پر گسترده داشت، ریشه شاخه‌ها را بطرف خود می‌کشاند، اگر چه منطقه زندگی اثرش را در طبیعت انسان می‌گذارد.

او در سرزمین فارس از سرچشمه‌های علم و ادب سیراب گردید، و لباس وقار و شکوه و جلال را در برکرد و به مقاماتی رسید، ولی بعد از این ترک همه علائق و مناصب

و اعتبارات نمود و رو به سیر و سفر و سیاحت آورد، او در اثناء سفر به مصر رسید و در اینجا اقامت گزید، او در مصر به تجارت علم و فضیلت پرداخت و خوشه‌های ادب و عرفان را بدست آورد.

او در نزد شاه عباس بسیار محترم بود و ریاست علماء را به عهده داشت شاه عباس به سخنان او گوش می‌داد و نظریات او را مورد عمل قرار می‌داد، او بدون شک یک علوی بود و در محبت آل بیت علیهم‌السلام غالی و در این عقیده مانند کمیت شاعر معروف بود که گوید:

ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی

او در دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گوید، و بسیار پاکیزه می‌سراید، شعر او در زبان فارسی زیباتر و بیشتر می‌باشد، او در شهرها و ولایات سیاحت کرد و بعد از آن به وطن خود بازگشت و اکنون در آن جا با عزت زندگی می‌کند و فضلاء در محضرش گرد می‌آیند و از او استفاده می‌کنند.

تولد شیخ بهاء الدین

محمد بن حسین بن عبدالصمد در هنگام غروب روز چهارشنبه هفدهم ماه ذیحجه سال ۹۵۳ شب عید غدیر در بعلبک لبنان که در آن زمان جزء منطقه شامات بود بدنیا آمد، همه مورخان ولادت او را در شام و جبل عامل ضبط کرده‌اند، ولی بدیعی و طالوی گفته‌اند او در شهر قزوین متولد شده است و شهاب الدین خفاجی هم ولادت او را در ایران ضبط کرده، ولی از اینکه در کدام شهر ایران بدنیا آمده مطلبی نگفته است.

اسکندر بک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی که معاصر شیخ بهاء الدین بوده در فصل علماء و مشایخ عصر شاه طهماسب در حالات عزالدین حسین پدر شیخ بهاء الدین گوید: در بحرین اجل موعود رسیده بساط کتب خانه حیات را در نوریده به مطالعه جریده عالم بقا پیوست و خلف صدق مشارالیه که گلشن سرای جهان از وجود

شریفش زیب و بها داشت در صغر سن با والد ماجدش به ولایت عجم آمد. در اینکه او در شام متولد شده و همراه پدرش به ایران آمده تردیدی نباید داشت و همه علماء شیعه و مورخان و شرح حال نویسان به این موضوع تصریح کرده‌اند ولی چند نفر از مؤلفان عرب تولد او را در قزوین دانسته‌اند ولی نظریه آنها در این مورد قابل قبول نیست و مؤلفان ایرانی که معاصر و یا شاگردان او بوده‌اند از تولد او اطلاع کامل داشته‌اند.

تحصیلات شیخ بهاء‌الدین

شیخ بهاء‌الدین عاملی رضوان‌الله علیه نخست نزد پدرش به تحصیل مشغول گردید و کسب علوم و فضائل نمود، و علم حدیث، تفسیر، فقه، ادبیات را از پدرش فراگرفت و علم معقول و کلام را از مولا عبدالله مدرس یزدی آموخت و فنون ریاضی را از ملاعلی مذهب و مولی افضل قائنی مدرس روضه رضویه تحصیل نمود. او علم طب را از حکیم عمادالدین که او را بقراط زمان می‌گفتند آموخت و در اندک زمانی علوم معقول و منقول را تحصیل کرد و پیشرفت نمود، و از زمره فضلاء قرار گرفت و شروع به تألیف و تصنیف نمود، و از محققان نامدار زمان خود شد و شهرتش در محافل علمی و ادبی پیچید و مورد توجه قرار گرفت.

شیخ بهاء‌الدین قدس سره همراه پدرش مدتها در قزوین، مشهد مقدس و هرات بسر برد، و در این سه شهر که در آن ایام از شهرت بسیار زیادی برخوردار بودند کسب علم نمود، پدرش در هرات شیخ الاسلام بود و ریاست و زعامت علمی و دینی این شهر را در اختیار داشت، شیخ مدتی در هرات زندگی کرده و اشعاری هم در باره هرات سروده است.

از زندگی و حالات شیخ بهاء‌الدین رضوان‌الله علیه پیداست که او در زمان پدرش یک عالم جلیل‌القدر و فقیهی عالی مقام بوده و حوزه درس و بحث داشته و

همگان به فضل و کمال و مقام علمی و معنوی او مقر و معترف بوده‌اند، و او در هنگام درگذشت پدرش سی و یک سال داشته و در حد کمال و نشاط بوده است.

در منصب شیخ الاسلامی اصفهان

شیخ علی منشار یکی از علمای جبل عامل بوده و در هندوستان زندگی می‌کرد، او از هند به ایران مهاجرت کرد و مورد توجه شاه صفوی قرار گرفت، شیخ علی در اصفهان به مقام شیخ الاسلامی برگزیده شد، و دخترش را هم به شیخ بهاءالدین تزویج کرد، دختر شیخ علی منشار، بانویی فاضل بوده و کتابخانه پدرش را از او به ارث برد. بعد از درگذشت شیخ علی مقام شیخ الاسلامی اصفهان در اختیار شیخ بهاءالدین عاملی قرار گرفت اسکندر بک ترکمان در عالم آراء گوید بعد از فوت شیخ علی منشار منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی شرعیات دارالسلطنه اصفهان بر خدمتش مرجوع کشته چند گاه من حیث الاستقلال بدان شغل پرداخت. معلوم نیست که شیخ بهاءالدین تا چند سال سمت شیخ الاسلامی را داشته و او بعد از مدتی در اثر تحولی که در او پیش آمد، مناصب حکومتی را رها کرد و از زرق و برق دنیا دست کشید و عازم سیر و سیاحت شد و مدت سی سال عمرش در سفرها گذشت و با گروهی از عرفا و اهل علم و ادب ملاقات کرد.

سیر و سیاحت در بلاد مختلف

بهاءالدین محمد بن حسین عاملی رضوان الله علیه به عزم زیارت بیت الله اصفهان راترک گفت و معلوم نیست در این هنگام چند سال داشته است، او به مکه معظمه رفت و پس از انجام مناسک حج به قول تذکره نویسان لباس فقر در برگرد و به سیر و سیاحت پرداخت، او در این سفر که سی سال طول کشیده از عراق، شام، فلسطین و مصر دیدن کرد.

شیخ بهاءالدین در آن ایام در ایران معروف بود و نامش در شهرهای گوناگون و در مجامع علمی مختلف بر زبان‌ها می‌گذشت، او هنگامی که تصمیم به مسافرت گرفت لباس سالکان عرفان و طریقت را در برکرد و بطور ناشناس مسافرت می‌کرد و خود را در بلاد اهل سنت شافعی معرفی می‌نمود تا از گزند مخالفان و بدخواهان مصون بماند.

شیخ بهاءالدین در مصر

از اینکه شیخ بهاءالدین از مکه نخست به کدام کشور رفته اطلاعی در دست نیست و در مصادر هم به این موضوع اشاره‌ای نشده است، محبی در خلاصة الاثر گوید: او وارد مصر شد و با محمد بن ابوالحسن بکری آشنا گردید، و با او رفت و آمد برقرار کرد ابوالحسن بکری به او احترام می‌گذاشت و وی را تعظیم می‌کرد. یکی از روزها شیخ بهاءالدین به او گفت: من یک درویش فقیر هستم شما چرا این اندازه به من احترام می‌گذاری ابوالحسن اظهار داشت من از شما بوی فضل و دانش را احساس می‌کنم و از این رو به شما احترام می‌نمایم، بهاءالدین درباره مصر و استاد ابوالحسن بکری گوید:

یا مصر سقیالک من جنّه	قُطوفها یا نعة دانیة
ترا بها کالتبر فی لطفه	و ماؤها کالفضة الصافیة
قدأ خجل المسک نسیم لها	و زهرها قدارخص الغالیة
دقیقة اضاف اوصافها	و مالها فی حسنھا ثانیة
منذأ نخت الركب فی أرضها	أنیت أصحابی و احبابیه
فیاحماهاالله من روضة	بہجتها کافیة شافیة
فیها شفاء القلب أطیارها	بنغمة القانون کالداریة
من شاء أن یحیا سعیدابها	منعما فی عیشة راضیة
فلیدع العلم و أصحابه	ولیجعل الجهل له غاشیة

والطب والمنطق فی جانب	والنحو و التفسیر فی زاویة
و لیتربک الدرس و تدریسه	و المتن والشرح مع الحاشیة
ألام یاد هرو حتی متی	تشقی بایامک ایامیه
تحقق الامال مستعظفا	وتوقع النقص بآمالیه
و هکذا تفعل فی کل ذی	فضیلة أو همة عالیة
فان تکن تحبنی منهم	فهی لعمری ظنة واهیه
دع عنک تعذیبی والافا	شکوک الی ذی الحضرة العالیة

شیخ بهاء الدین در بیت المقدس

او مدتی در مصر زندگی کرد و با علماء و فضلاء رفت و آمد نمود، و دنبال مقصود گشت، معلوم نیست وی چه مدتی در مصر مانده ولی بنا به نوشته محبی در خلاصة الاثر او از مصر به بیت المقدس رفت و در آن جا اقامت گزید، محبی گوید: رضی بن ابواللطف مقدسی گفت:

شخص محترمی که بزرگی از چهره اش نمایان بود از مصر وارد بیت المقدس گردید، او در کنار حرم قرار گرفت و سیمای صالحان داشت، و لباس سالکان و اهل سیاحت را در بر کرده و از مردم دوری می کرد و به تنهایی انس و خو گرفته بود و با کسی هم معاشرت نمی کرد.

او در کنار مسجد اقصی می نشست، و آرام زندگی می نمود و کسی هم از وی بدگویی نمی کرد و نقصی در او مشاهده نگردید، من ناگهان در قلبم احساس کردم که او باید یک نفر غیر عرب و از علماء و فضلاء باشد، من خود را به او نزدیک کردم و با خود گفتم چرا باید از وی دوری کنم و او را نشناسم.

در این هنگام متوجه شدم او مردی عالم است و باید نزد او رفت و از وی استفاده کرد، و در حضور او زانو زد، دریافتم که نام او بهاء الدین محمد همدانی حارثی است، از

او سؤال کردم اجازه دهد نزد او درس بخوانم، او گفت: به شرط اینکه به کسی نگوئی، و این موضوع باید کتمان بماند و کسی از آن آگاه نگردد، من مدتی نزد او هیئت و هندسه خواندم و بعد از مدتی به طرف شام رفت تا به بلاد عجم برود.

شیخ بهاءالدین در دمشق

محبی گوید: شیخ بهاءالدین عاملی از بیت المقدس بطرف دمشق رفت و در محله خراب منزل نمود، او در این جا مهمان یک بازرگان بود، در این شهر حافظ حسین کربلائی قزوینی و یا تبریزی مؤلف کتاب روضات که در دمشق سکونت داشت با او ملاقات کرد، و اشعار خود را برای او خواند.

شیخ بهاءالدین در دمشق مایل گردید تا با ابوالحسن بورینی دیداری داشته باشد، بازرگانی که میزبان او بود وسیله ملاقات آن دو را فراهم ساخت، او یک مهمانی ترتیب داد و گروهی از اهل فضل و ادب را هم به آن مجلس دعوت کرد، بورینی هنگامیکه وارد مجلس شد بهاءالدین را در لباس سیاحان مشاهده کرد.

او دید بهاءالدین با لباس مخصوص اهل سیاحت در صدر مجلس قرار گرفته و مردم پیرامون او اجتماع کرده‌اند، و با کمال ادب و خضوع در برابر او نشسته‌اند و به سخنان وی گوش می‌دهند، بورینی که او را نمی‌شناخت در شگفت ماند، او به شیخ بهاءالدین توجهی نکرد و در گوشه‌ای قرار گرفت و به کارهایی خود را مشغول کرد.

بعد از اینکه نماز عشا خوانده شد و مهمانان در جای خود قرار گرفتند بهاءالدین آغاز سخن کرد و یک بحث تفسیری را به میان آورد و با عبارات روشنی مطلب را بیان نمود و همه از آن استفاده کردند، بعد از آن عبارات تغییر کرد و بحث علمی مطرح شد، در این جا فقط بورینی مطلب را درک می‌کرد و دیگران چیزی نمی‌فهمیدند.

در این هنگام بهاءالدین وارد مطالبی پیچیده شد که حتی بورینی هم از فهم آن عاجز بود و گفته‌های شیخ را درک نمی‌کرد، آنها متحیر بودند که او چه می‌گوید، در این

هنگام بورینی از جای خود برخواست تا مجلس را ترک گوید او در حالیکه روی پای خود ایستاده بود گفت: تو باید بهاء الدین حارثی باشی.

بعد از این بورینی و شیخ بهاء الدین با هم معانقه کردند و با یکدیگر به گفتگو نشستند، شیخ از بورینی خواست این مطلب را مخفی نگهدارد و به کسی اظهار ننماید، آن‌ها در آن شب تا پاسی با هم صحبت کردند و بعد از یکدیگر جدا شدند، شیخ بهاء الدین هم بعد از این شهر دمشق را ترک گفت و بطرف حلب رفت.

شیخ بهاء الدین در حلب

محبی از ابوالوفاء عرضی نقل کرده که شیخ بهاء الدین در زمان سلطان مراد عثمانی بطور ناشناس مخفیانه وارد حلب گردید، او در صورت یک نفر درویش به حلب رسید و در درس شیخ عمر پدر ابوالوفاء حضور پیدا کرد، از ظاهر او پیدا بود که وی طالب علم نیست، او در مجلس درس سکوت کرد تا آنگاه که درس پایان گرفت.

شیخ بهاء الدین پس از پایان درس از شیخ عمر پرسید دلیل فضیلت صدیق بر مرتضی چیست، او حدیث (ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد بعد النبیین افضل من ابی بکر) را خواند، شیخ بهاء الدین این حدیث را رد کرد و دلائلی دیگر آورد که فضیلت مرتضی را بر ابوبکر نشان می‌داد، پدرم شیخ عمر او را ناسزا گفت و او را رافضی و شیعه معرفی کرد.

بعد از این شیخ بهاء الدین به یکی از بازرگانان ایرانی که در حلب بود پیشنهاد کرد یک مهمانی ترتیب دهد، و شیخ عمر را هم به آن مهمانی دعوت کند تا آنها بار دیگر با هم به گفتگو بنشینند، بازرگان هم گفته او را پذیرفت و ترتیب مهمانی داد، بعد از اینکه شیخ بهاء الدین با شیخ در مجلس حضور پیدا کردند.

بازرگان به شیخ عمر گفت: این عالم ملا بهاء الدین عالم بلاد عجم است، ابوالوفاء گوید: بهاء الدین به پدرم گفت: مرا فحش دادی و ناسزا گفתי، پدرم به او گفت: من

نمی دانستم شما ملا بهاء الدین هستی، ولی سخنان شما هم در حضور عوام مناسب نبود. محبی گوید: بهاء الدین مدتی در حلب ماند، در این هنگام مردمان جبل عامل دریافتند که شیخ در حلب اقامت دارد، آنها گروه گروه بطرف حلب آمدند و با شیخ دیدار کردند، او ترسید ممکن است این ملاقاتها برای او دردسر ایجاد کند از این رو حلب را ترک گفت و بطرف مکه رهسپار گردید.

بازگشت بهاء الدین به اصفهان

تذکره نویسان در کتابهای خود آورده اند شیخ بهاء الدین مدت سی سال در کشورهای حجاز، عراق، شام و مصر بسر برد و در این مدت با صدها عالم، عارف، شاعر، فقیه، محدث و ادیب آشنا شد، ظاهراً او بعضی از آثار خود را همراه داشته است، ولی از این سفر طولانی او مطالب زیادی در مصادر نیامده است.

در کتابهای تذکره نویسان ایرانی و شیعیان فقط به مسافرت طولانی او اشاره شده و از خصوصیات او در این سفرها مطلبی نیامده است، تنها محبی در کفایة الاثر و خفاجی در ریحانة الالباء از او نام برده اند و اگر کسان دیگری هم در مصر و یا شام از او ذکری کرده اند آثار آنها به ما نرسیده است و به صورت خطی در کتابخانه ها محفوظ است.

شیخ بهاء الدین هم در آثار خود که اکنون در دسترس می باشند از این سفرها سخن نگفته، ظاهراً او به عللی یادداشت روزانه تهیه نمی کرده و یا اگر هم سفرنامه ای نوشته است اکنون وجود ندارد، و مانند صدها کتاب در طول تاریخ کم گردیده و از بین رفته اند، همانگونه که کتابخانه بزرگ او از بین رفت و پراکنده شد.

شیخ بهاء الدین رضوان الله علیه در زمان سلطنت شاه عباس به اصفهان بازگشت و در این شهر مقیم شد، او مورد توجه شاه عباس قرار گرفت و با او ارتباط برقرار کرد، از زندگی او پیدا است که بعد از رجعت از سفر سی ساله کارهای حکومتی و دولتی

نپذیرفت و تنها به کارهای علمی و تربیت شاگرد و تألیف کتاب پرداخت.

اسکندر یک ترکمان که معاصر او بوده در کتاب عالم آرای عباسی گوید: در ایام سیاحت به صحبت بسیاری از علماء و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و تجرد گزینان خدا آگاه رسید از صحبت فیض بخش ایشان بهره مند گردیده جامع کمالات صوری و معنوی گشت.

او اکنون در علم ظاهر و باطن سر آمد روزگار و به اعتقاد جمهور علماء رتبه عالی داشت، از این زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته همیشه از ملتزمان رکاب اقدس اند، و اکثر اوقات در سفر و حضر بوئاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش مسرور می گردند.

اگر چه شعر و شاعری دون مراتب عالیه آن جناب است، اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در فنون سخنوری قصب السبق از اقران ربوده اند و به عربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر شیرین از آن جناب زبانزد خاص و عام است به تخصیص مثنویات به روش ملای روم از نتایج وقادش بر مثال غرر و درر رشته نظم کشیده شد و این دوبیت از آن جمله است.

سهل باشد در ره فقر و فنا گر رسد تن را تعب جان راعنا
درد راحت دان چه شد، مطلب بزرگ گرد کله توتیای چشم گرگ
مجموعه ترتیب داده اند در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت آئین و اشعار آبدار قدما و متاخرین و مباحث دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب و به کشکول موسوم گردانیده مجملای بحری است موج که آثار فیضش به اکناف و اطراف رسیده است.

اکنون وجود شریف آن فرید عصر زینت بخش ریاض جهان و طراوت افزای عرصه ایران است، جمعی کثیر از طلبه علوم و افاضل عصر از استفاده مجلس او کامیاب معنی اند امید آنکه عمر طبیعی یافته خلائق از فضائل و کمالاتش محظوظی و بهره مند

باشند.

نگارنده گوید:

درباره شیخ بهاء الدین عاملی رحمه الله علیه در تذکره های شرح حال و پاره از مجموعه ها قصه ها و داستانهای نقل شده و عجائبی به او نسبت داده اند، ما به خاطر اختصار از آن داستانها در این مجموعه نیاوردیم.

شیخ بهاء الدین رضوان الله علیه یک انسان غیر عادی و مجموعه ای از فضائل و مناقب بود او علوم غریبه می دانست و از رمل واسطرلاب و علم اعداد و حروف اطلاع داشت، از این رو این عالم جلیل القدر فوق العاده مورد توجه مردم بوده است.

آثار علمی او

او در طول زندگی خود در همه علوم و فنون کتاب تألیف کرده است، در فقه، اصول، درایه، تفسیر، حدیث، نحو، هندسه، نجوم، حساب، طب، علوم غریبه، طلسمات، نیرنجات، علوم اعداد، رمل و سحر کتاب نوشته و تدریس کرده است، او در ادبیات فارسی و عربی شعر سروده و دیوان اشعار او جمع آوری شده است.

علماء و تذکره نویسان در آثار خود شرح حال این محقق بی نظیر را آورده اند، و از آثار و تألیفات او نام برده اند، در ریاض العلماء مولی عبدالله افندی و روضات الجنات خوانساری از آثار او نام برده شده ولی جامع تر از همه توسط علامه جلیل القدر حاج شیخ عبدالحسین امینی رضوان الله علیه در الغدیر در شرح حال شیخ بهاء الدین آمده است و اینک نام تألیفات و آثار او:

۱ - عروة الوثقی در تفسیر.

۲ - جامع عباسی در فقه.

۳ - رساله فارسی در اسطرلاب.

۴ - رساله به زبان عربی در اسطرلاب.

- ۵- حاشیه بر تفسیر بیضاوی.
- ۶- حاشیه بر خلاصة الاقوال.
- ۷- اثنی عشریات.
- ۸- رساله در حساب به زبان فارسی.
- ۹- عین الحیة در تفسیر.
- ۱۰- حاشیه بر مختلف الشیعه.
- ۱۱- حاشیه بر رجال نجاشی.
- ۱۲- ریاض الارواح منظوم.
- ۱۳- شرح تفسیر بیضاوی.
- ۱۴- حاشیه بر من لایحضره الفقیه.
- ۱۵- سوانح سفر حجاز.
- ۱۶- حواشی شرح تذکره.
- ۱۷- تشریح الافلاک.
- ۱۸- حل حروف قرآن.
- ۱۹- توضیح المقاصد.
- ۲۰- رساله در موارد.
- ۲۱- حاشیه بر قواعد.
- ۲۲- حاشیه بر مطول.
- ۲۳- حواشی بر کشاف.
- ۲۴- شرح بر شرح چغمینی.
- ۲۵- حاشیه ارشاد الاذهان.
- ۲۶- رساله تضاریس الأرض.
- ۲۷- شرح حق المبین.

۲۸ - شرح دعاء صباح.

۲۹ - حبل المتین.

۳۰ - شرح اربعین.

۳۱ - زبدة الاصول.

۳۲ - رساله هلالیه.

۳۳ - اسرار البلاغة.

۳۴ - درایة الحديث.

۳۵ - کشکول.

۳۶ - لغز الزبدة.

۳۷ - بحر الحساب.

۳۸ - لغز النحو.

۳۹ - رساله در سورة.

۴۰ - تنبيه الغافلين.

۴۱ - صراط مستقیم.

۴۲ - رساله اعتقادیه.

۴۳ - مشرق الشمس.

۴۴ - مفتاح الفلاح.

۴۵ - خلاصة الحساب.

۴۶ - مخلاط.

۴۷ - جوهر فرد.

۴۸ - فوائد مهديه.

۴۹ - تهذيب نحو.

۵۰ - جبر و مقابله.

- ۵۱- رساله در کر.
- ۵۲- رساله در قبله.
- ۵۳- دیوان اشعار.
- ۵۴- رساله در صلاة.
- ۵۵- رساله در حج.
- ۵۶- موش و کربه.
- ۵۷- لغز القانون.
- ۵۸- لغز الکشاف.
- ۵۹- حدائق الصالحین شرح صحیفه سجادیه.
- ۶۰- رساله در انوار کواکب.
- ۶۱- جواب سئوالات شیخ صالح جزائری.
- ۶۲- شرح فرائض نصیریّه از محقق طوسی.
- ۶۳- حاشیه بر شرح عضدی در اصول.
- ۶۴- رساله در حل اشکال عطار و قمر.
- ۶۵- رساله نسبت کره با قطر زمین.
- ۶۶- رساله در قصر و تخییر.
- ۶۷- حاشیه اثنا عشریه.
- ۶۸- رساله در ذبایح اهل کتاب.
- ۶۹- حاشیه بر معالم العلماء.
- ۷۰- رساله امام رضا علیه السلام برای مأمون.
- ۷۱- وسیلة الفوز والامان در مدح صاحب زمان علیه السلام.
- ۷۲- شرح بر شرح رومی بر ملخص.
- ۷۳- کتاب در اثبات وجود امام قائم علیه السلام.

۷۴ - رساله در حل عبارتی از قواعد.

۷۵ - رساله در احکام سجود و تلاوت.

۷۶ - جواب مسائل مدنیات.

۷۷ - رساله در طبقات رجال.

علاوه بر این آثار او قصائد، غزلیات، مثنوی، ارجوزه حاشیه و شروحنی بر کتابها دارد، و گروهی از علماء هم بر کتابهای او شرح و حواشی دارند برای اطلاع از این شروح و حواشی به کتب رجال مراجعه شود و در آن میان اثنی عشریات، اربعین، تشریح الافلاک، جامع عباسی خلاصة الحساب، زبدة الاصول، فوائد مهدیه، مفتاح الفلاح، الغاز، و جیزه و تهذیب بیش از همه شرح و حواشی دارند.

استادان و مشایخ او

شیخ بهاءالدین عاملی رضوان الله علیه مسافرت‌های زیادی به شهرها و ولایات کرده و مدت‌ها در مکه معظمه، مدینه منوره، عتبات عالیات عراق، دمشق، بیت المقدس، و مصر اقامت داشته و در آن مناطق استادان و مشایخ زیادی دیده و از آنها علم و ادب آموخته است، از این رو احصاء استادان او امکان ندارد و افراد ذیل از استادان و مشایخ او بوده‌اند:

۱ - حسین بن عبدالصمد حارثی پدر شیخ بهاءالدین.

۲ - شیخ عبدالعالی کرکی.

۳ - شیخ محمد بن محمد مقدسی شافعی.

۴ - مولی عبدالله یزدی صاحب حاشیه.

۵ - مولی علی مذهب مدرس.

۶ - - مولی افضل قائنی.

۷ - شیخ احمد کجائی کهدمی ساکن قزوین.

۸ - عمادالدین محمود محنک استاد او در طب.

۹ - محمد بن ابی‌الحسین بکری مقیم قاهره.

شاگردان و راویان او

گروهی از علماء فقهاء محدثان، منجمان، ریاضی دانان و طالبان علوم غریبه در نزد آن علامه بزرگ تحصیل کردند و یا از او اجازه دریافت نمودند، اسامی آنها را شیخ حر عاملی در امل الآمل و محمدباقر خوانساری در روضات الجنات و علامه امینی در الغدير همه را استخراج و مرتب کرده و اسامی آنها به قرار ذیل است:

۱ - ابراهیم بن فخرالدین عاملی بازوری.

۲ - احمد بن زین العابدین علومى.

۳ - ابوطالب تبریزی.

۴ - ابراهیم بن قوام‌الدین همدانی.

۵ - ابوالقاسم رازی غروی.

۶ - احمد بن عبدالصمد حسینی بحرانی.

۷ - اشرف شیرازی محمد معین‌الدین.

۸ - احمد بن حسین موسوی عاملی کرکی.

۹ - نورالدین احمد عاملی انصاری ساکن طوس.

۱۰ - بابا بن میرزا جان قزوینی کمال‌الدین.

۱۱ - محمدباقر استرآبادی مشهور به طالبان.

۱۲ - محمدباقر بن زین العابدین یزدی.

۱۳ - بدیع الزمان قهپائی.

۱۴ - جعفر بن شیخ لطف‌الله عاملی اصفهانی.

۱۵ - جواد بن محمد بغدادی معروف به فاضل جواد.

- ۱۶ - جعفر بن محمد خطی بحرانی.
- ۱۷ - حسنعلی بن عبدالله شوشتری.
- ۱۸ - حسین یزدی اردکانی.
- ۱۹ - حسین بن سید کمال الدین.
- ۲۰ - حسین بن حسن عاملی مشغری ساکن مشهد مقدس.
- ۲۱ - حسین بن علی بن محمد حر عاملی ساکن اصفهان.
- ۲۲ - حسین بن محمد عاملی جبعی.
- ۲۳ - حسین بن حیدر کرکی.
- ۲۴ - حسین امیر شرف الدین.
- ۲۵ - حاتم بگ اعتمادالدوله اردوبادی.
- ۲۶ - خلیل بن غازی قزوینی.
- ۲۷ - خلیل بن محمد اشرف قائنی.
- ۲۸ - رضی الدین بن ابی اللطیف قدسی.
- ۲۹ - زین الدین بن محمد حفید شهید ثانی.
- ۳۰ - سعید بن عبدالله نصیری.
- ۳۱ - سلطان حسین استرآبادی.
- ۳۲ - سلیمان بن علی بحرانی شاخوری.
- ۳۳ - شاه میر حسینی کمال الدین.
- ۳۴ - صادق بن محمد تویسرکانی.
- ۳۵ - صالح بن عبدالله مازندرانی.
- ۳۶ - صالح بن حسن جزائری.
- ۳۷ - صالح جیلانی ساکن یمن.
- ۳۸ - علی بن محمد نجیب الدین مکی عاملی.

- ۳۹ - علی بن سلیمان زین الدین بحرانی.
- ۴۰ - عبدالواحد بن نعمة الله دیلمی استرآبادی.
- ۴۱ - علی بن محمود عاملی.
- ۴۲ - علی بن نصرالله جزائری.
- ۴۳ - علی تقی بن محمد هاشم عزالدین کمره‌ای.
- ۴۴ - عبدالعلی بن ناصر حویزی.
- ۴۵ - عبداللطیف بن علی عاملی حویزی.
- ۴۶ - عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی.
- ۴۷ - علی بن محمد حسینی خلخالی.
- ۴۸ - علی حسینی تفرشی بهاء الدین.
- ۴۹ - علی طباطبائی شرف الدین شولستانی.
- ۵۰ - علی بن عبدالعزیز بحرانی نورالدین.
- ۵۱ - عبدالخالق سهروردی علاء الدین.
- ۵۲ - علی مظفرالدین.
- ۵۳ - علی بن احمد نباطی عاملی.
- ۵۴ - عنایت الله شرف الدین قهبائی زکی الدین نجفی.
- ۵۵ - علی اصفهانی غیاث الدین.
- ۵۶ - علی علوی عاملی بعلبکی.
- ۵۷ - قاضی بن کاشف الدین یزدی ساکن مشهد مقدس.
- ۵۸ - قاسم گیلانی.
- ۵۹ - قاسم بن میر محمد طباطبائی سراج الدین.
- ۶۰ - کاظم بن عبدعلی گیلانی تنکابنی.
- ۶۱ - لطف الله بن عبدالکریم عاملی اصفهانی.

- ۶۲ - ماجد بن هاشم بحرانی.
- ۶۳ - محمد محسن فیض کاشانی.
- ۶۴ - محمد بن حسین قرشی ساوجی.
- ۶۵ - محمد نائینی رفیع الدین.
- ۶۶ - محمد بن علی عاملی.
- ۶۷ - محمود بن حسام الدین جزائری.
- ۶۸ - محمد صدرالدین تبریزی.
- ۶۹ - محمد تقی بن ابی الحسن حسینی استرآبادی.
- ۷۰ - محمد بن بدرالدین علاء الدین قمی.
- ۷۱ - محمدرضا بسطامی.
- ۷۲ - محمد تقی مجلسی.
- ۷۳ - محمود بن درویش علی حسام الدین حلی.
- ۷۴ - محمد شیرازی صدرالدین مشهور به ملاصدرا.
- ۷۵ - محمد قمی صفی الدین.
- ۷۶ - محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری.
- ۷۷ - محمد امین قاری راوی.
- ۷۸ - محمد عاملی بهاء الدین.
- ۷۹ - محمد گیلانی شمس الدین.
- ۸۰ - ملک حسین ملک علی تبریزی.
- ۸۱ - محمد علی بن ولی اصفهانی.
- ۸۲ - مجدالدین عباسی دزفولی.
- ۸۳ - محمد معزالدین.
- ۸۴ - محمد بن سلیمان بحرانی.

- ۸۵ - محمد بن محمد حر عاملی.
- ۸۶ - محمد بن نصار حویزی.
- ۸۷ - محمد بن یوسف ابوالحسن بحرانی.
- ۸۸ - محمود بن حسام‌الدین جزائری.
- ۸۹ - مراد بن علی خان تفرشی.
- ۹۰ - محمد تقی صوفی زیاده آبادی قزوینی.
- ۹۱ - محمد بن شاه مرتضی برادر ملا محسن فیض کاشانی.
- ۹۲ - مقصود بن زین العابدین استرآبادی.
- ۹۳ - محمد شمس‌الدین عاملی.
- ۹۴ - محمدرویدشتی شریف‌الدین اصفهانی.
- ۹۵ - محمد کشمیری شمس‌الدین.
- ۹۶ - هاشم بن احمد اتکانی.
- ۹۷ - یحیی لاهیجی.

شیخ بهاء‌الدین و ادبیات

محمد بن حسین بهاء‌الدین عاملی رضوان‌الله علیه در عالم شعر و ادب نیز از ارکان این فن می‌باشد، اشعار او به زبان عربی و فارسی در کتابها و مجموعه‌ها آمده است، شیخ حر عاملی رحمه‌الله علیه گوید او اشعاری به زبان‌های فارسی و عربی سروده است فرزندم محمدرضا آنها را جمع آوری کرد و در دیوانی گرد آورد. نگارنده گوید:

اشعار و ابیات او در قصائد غزلیات، رباعی در کتابها و تذکره‌ها نقل گردیده و دیوان کامل او هنوز چاپ نگردیده است ما اکنون نمونه‌هایی از اشعار عربی و فارسی او را در این جا ذکر می‌کنیم.

در مدح حضرت رسول ﷺ گوید:

ایک جمیع الکائنات تشیر
وانک من نور الا له مکنون
وروحک روح القدس فیها منزل
وشخصک قطب الکائنات فسرّها
نزلت من الله العزيز بمنزل
او در مدح علی علیّه السلام گوید:

امام لدى الحوض يسقى العطاش
علیّ الذی قدره لا یناش
علیّ امیری و نعم الأمير
و کان لاحمد نعم النصیر
علیّ امامی والّا فلا
تولیتہ و هو عقد الولا
هدی الخلق فی دینہ المستقیم
ونال الرضا من اله کریم
ایا سیدی یا اخا المصطفی
علیک سلامی لوقت الوفا
رباعی ذیل نیز از آثار او می باشد:

من اربعة و عشرة امدادی
فی طيبة والغری و سامراء
و نیز گوید:

هذا حرم بفضله العقل اقرّ
کل منهم یقول یا زائر
فیه لملائک السماوات مقر
ابشر فلسقد نجوت من نار سقر

درباره مشهد کاظمین علیهم السلام گوید:

ألا یا قاصد الزوراء عرّج علی الغربی من تلك المغانی
ونعلیک اخلعن واسجد خضوعا اذا لاحت لیدیك القسبتان
فتحت لعمرک نار موسی و نور محمد متقارنان

او در اشتیاق زیارت عتبات عالیات گوید:

یا ریح اذ أتیت دارالأحباب قبل عنی تراب تلك الأعتاب
إن هم سألوا عن البهائی فقل: قد ذاب من الشوق الیکم قد ذاب

او درباره روضه مبارکه سامراء گوید:

اسرع السیر أیها الحادی ان قلبی الی الحمی صادی
و اذا ما رأیت من کنب مشهد العسکری و الهادی
فالثم الارض خاضعا فلقد نلت والله خیر اسعاد
و اذا ما حللت نادیهم یاسقاه الا له من نادى
واغضض الطرف خاضعا ولها واخلع النعل انه الوادی

ابیات ذیل را هنگامیکه در قزوین اقامت داشت برای پدرش که در هرات

سکونت می کرد نوشت:

بقزوین جسمی و روحی ثوت بارض الهرات و سگانها
فهذا تغرّب من أهله و تسلک اقامت با و طافها

و نیز در این مورد خطاب به پدرش گوید:

یا ساکنی أرض الهرات أما کنی هذا الفراق بلی و حق المصطفی
هودوا علیّ فربع صبری قد عفا والجفن من بعد التباعد ما غفا

و خیالکم فی بالی

والقلب فی بلبال

ان أقبلت من نحوکم ریح الصبا قلنا لها أهلا و سهلا مرحبا

والیکم قلب المتیم قد صبا و فراقکم للروح منه قدسبا

والقلب لیس بخالی

من حیث ذات الخال

یا حید اربع الحمی من مربع فغزاله شب الغضافی أضلعی

لم أنسه یوم الفراق مودعی بمدامع تجری وقلب موجه

والصب لیس بسال

عن ثغره السلسال

در مرثیه پدرش که در ماه ربیع الاول سال ۹۸۴ هنگام مراجعت از مکه معظمه
در بحرین در گذشت گوید:

قف بالطلول و سلها این سلماها	ورو من جرع الأجفان جرهاها
ورده الطرف فی أطراف ساحتها	و أرج الوصل من ارواح أرجاها
فان یفتک من الأطلال مخبرها	فلایفوتنک مرآها و ریاها
ربوع فضل تباهی التبرتر بتها	و دارانس یحاک الدر حصباها
عدا علی جیره حلوا بساحتها	صرف الزمان فأبلاهم و ابلاها
بدورتم غمام الموت حللها	شمسوس فضل سحاب القرب غشاها
فالمجد یبکی علیها جازعا أسفا	والدین بند بها و الفضل ینعاهها
یا حبذا زمن فی ظلهم سلفت	ما کان اقصرها عمر او أحلاها
اوقات انس قضیناها فما ذکرت	الا وقطع قلب الصعب ذکراها
یا جیره هجر و او استوطنوا هجرا	واها لقلبی المعنی بعدکم واهها
رعیا للیلات وصل بالحمی سلفت	سقیالا یا منا بالخیف سیقهاها
لفقدکم شق جیب المجد وانصدت	أرکانه و بکم ما کان أقواها
و خرّ من شامخات العلم أرفعها	وانهد من با ذخات العلم أرساها
یاثا و یا بالمحلی من قری هجر	کسیت من حلل الرضوان أصفهاها

أقمت يا بحر بالبحرين فاجتمعت	ثلاثة كنّ امثالا وأشباهها
ثلاثة أنت انداها واغزرها	جودا و اعذبا طعما وأصفاها
حویت من درر العليا ماحويا	لكن درّك اعلاها و اغلاها
ويا ضريحا على هام السماك علا	عليك من صلوات الله ازكاها
فيك انطوى من شمس الفضل أضواها	و من معالم دين الله أسناها
و من شوامخ أطواد الفتوة أرساها	و أرفعها قدر او ابهاها
فاسحب على الفلك الأعلى ذبول على	فقد حويت من العلياء عليهاها
عليك منا سلام الله مامدحت	على قصون اراك الدوح ورقاها

رباعی ذیل هم از آثار او می باشد:

قم وامض الى الدير ببخت و سعود	لا يحسن فى المدرسة اليوم قعود
واشرب قد حاو قل على صوت العود	العمر مضى وليس من بعد يعود

در باره نجف اشرف و شوق دیدار آن گوید:

يا ریح اذا أتيت ارض النجف	فالتم عنى ترابها ثم قف
واذكر خبرى لدى عريب نزلوا	واديه و قص قصتى و انصرف

در شوق به مدینه منوره و مکه معظمه گوید:

للشوق الى طيبة جفنى باک	لو صار مقامى فلك الأفلاك
استتكف ان مشيت فى روضتها	فالمشى على اجنحة الاملاك

و نیز گوید:

يا من ظلم النفس و أخطا و أسا	هذا حرم يغسل عنك الدنسا
هذا حرم مقدس يخدمه	جبريل و ميكال صباحا و مساء

در این باره نیز گفته است:

يا قوم الى مكة هذا أنا ضيف	ذی زمزم ذی منی و هذا الخيف
کم أعرك عینی لاستيقن هل	فى اليقظة ما أراه أم هذا طيف

این رباعی جالب هم از سروده‌های او می‌باشد:

و ثورین حاطا بهذا الوری فثور الثریا و ثور الثری
و هم تحت هذا و من فوق ذا حمیر مسرّجة فی قری
شیخ بهاءالدین این مضمون را از حکیم خیام نیشابوری گرفته که گفته است:
یک گاو در آسمان و نامش پروین یک گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت گشای چون اهل یقین زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین

اشعار فارسی او

از محمد بن حسین بهاءالدین عاملی اشعار فارسی زیادی هم به جای مانده که در تذکرها و آثار او آمده و ما اکنون به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم، ابیات ذیل در تذکره هفت آسمان از او نقل شده است:

گر نبود خنگ مطلا لگام	زد بتوان با قدم خویش گام
ور نبود مشربه از زر ناب	با دو کف دست توان خورد آب
ور نبود بر سر خوان آن و این	هم بتوان ساخت به‌نان جوین
ور نبود جامه اطلس ترا	دلق کهن ساتر تن بس ترا
شانه عاج ار نبود بهر ریش	شانه توان کرد به انگشت خویش
جمله که بینی همه دارد عوض	وز عوضش گشته میسر غرض
آن چه ندارد عوض ای شهریار	عمر عزیز است غنیمت شمار

در تذکره روز روشن رباعیات ذیل را از شیخ بهاءالدین نقل کرده است:

تا منزل آدمی سرای دنیا است کارش همه جرم و کار حق لطف و عطا است
خوش باش بحشر همچنین خواهد بود سالیکه نکوست از بهارش پیداست



هر تازه گلی که زیب این گلزار است گر بینی گل و گر بجینی خار است

از دور نظاره کن مرو پیش که شمع هر چند که نور می‌نماید ناراست
و نیز گوید:

آهنگ حجاز می‌نمودم من زار کامد سحری بگوش دل این گفتار
یارب به چو روی جانب کعبه رود کبری که از او کلیسیا دارد عار
نصر آبادی در تذکره خود ابیات ذیل را از شیخ بهاء الدین نقل کرده است:

از سمور و حریر بیزارم	باز میل قلندری دارم
تکیه بر بستر منقش بس	بر تنم نقش بو ریاست هوس
دل از این مهملات گشت ملول	ای خوشاژنده و خوشاکشکول
گر مزعفر مرا رود از یاد	سر نان جوین سلامت باد
لو حش الله سینه جوشیها	یاد ایام خرقه پوشیها

نصرآبادی اشعار ذیل را نیز از او نقل می‌کند:

در جوانی کن فدای دوست جان رو عوان بین ذلک را بخوان
پیر چون گشتی گران جانی مکن گوسفند پیر قربانی مکن
علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تسلیم ابلیس شقی
رضاقلی خان هدایت در کتاب ریاض الشعراء اشعار ذیل را از او نقل می‌کند:

ای مرکز دایره امکان	وی زبده عالم و کون و مکان
تو شاه جواهر ناسوتی	خورشید مظاهر لاهوتی
تا چند بتربیت بدنی	قانع بخزف زدر عدنی
صد ملک ز بهر تو چشم به‌راه	ای یوسف، مصری برای از چاه
تا والی مصر وجود شوی	سلطان سریر شهود شوی
در روز بلی بلی گفתי	و امروز به بستر لاختی
نه اشک روان نه رخ زردی	الله الله تو چه بی‌دردی
بچه بسته دلی بکه هم نفسی	یگدم بخود آی و ببین چه کسی

از باده لهُو و لعب مستی	شد عمر بشصت و همان پستی
یابی خود را دانی چه کسی	گفتم که مگر چو به سی برسی
رهبر نشدت بطریق هدی	درسی، درسی ز کلام خدا
جز جهل نشد ز جهل حاصل	وز سی به جهل چو شدی واصل
خالی نشدی یکدم زوبال	اکنون که به شصت رسیدت سال
بر لوح وفا رقمی نزدی	در راه خدا قدمی نزدی
بر او جست اگر ببرد پستی	در علم رسوم چه دل بستی
دل شاد نشد ز بشاراتش	راهی ننمود اشاراتش
وز کاسه زهر دوا طلبی	تا کی ز شفا شفا طلبی
با نان شریعت او خو کن	در راه طریقت او رو کن
و آن نان نه شور و نه بی نمک است	کان راه نه ریپ و رونه شک است
یعنی ذوقی است و خطابی نیست	علمی بطلب که کتابی نیست
علم عشق است ز من بشنو	علمی که دهد بتوجان نو
در عشق آویز که علم آنست	علم رسمی همه خسران است
این علم تو را ز تو بستاند	آن علم ز تفرقه نرھاند
سرچشمه آن علی عالی است	این علم ز چون و چرا خالی است

قدرت الله شوق در تکملة الشعراء برگ ۴۷، ابیات ذیل را از بهاء الدین عاملی نقل

می کند:

کی شفا گفته نبی ای مبتلی	سور رسطاليس و سور بوعلی
سرور عالم شه دنیا و دین	سور مؤمن را شفا گفت ای قرین
سنگ استنجای شیطانی شمار	دل که خالی شد ز فکر آن نگار
	و نیز از گفته های اوست:

شراب عشق می سازد ترا از کار خود آگاه

نه تدقیقات مشائی نه تحقیقات اشراقی

رباعی ذیل نیز از آثار او می باشد:

تا سرو قباپوش ترا دیده ام امروز در پیرهن از ذوق نگنجیده ام امروز
هشیاریم افتاد بفرمای قیامت زان باده که از دست تو نوشیده ام امروز
علی قلی واله داغستانی در تذکره ریاض الشعراء برگ ۶۸ تعدادی از غزلیات و
ابیات شیخ بهاء الدین را نقل کرده و ما اکنون نمونه از آن اشعار را در این جا نقل می کنیم:

بعالم هر دلی گر هوشمند است به زنجیر جنون عشق بند است
بجای سدر و کافورم پس از مرگ غبار خاک کوی او پسند است
بهائی گر چه می آید ز کعبه همان دردی کش ز نار بند است

ابیات ذیل نیز از سروده های او می باشد:

عهد جوانی گذشت در غم بود و نبود نوبت پیری رسید صد غم دیگر فزود
کارکنان سپهر بر سر دعوی شدند آن چه بدادند دیر باز گرفتند زود
حاصل ما در جهان نیست بجز درد و غم هیچ ندانم چراست این همه رشک و حسود
تقی الدین اوحدی در تذکره عرفات غزلیات و رباعیات زیادی از شیخ
بهاء الدین نقل کرده و ما چند نمونه از آنرا در اینجا ذکر می کنیم

از صیحه من پیر مغان رفت ز هوش تسبیح ز من گرفت در میکده دوش
آن پیر که خرقه داد ز نار خرید وز ناله من فتاد در شهر فروش
رباعی ذیل نیز از آثار او می باشد:

با دل گفتم در عالم کون و فساد تا چند خورم غم تنم از پا افتاد
دل گفت تو نزدیک به مرگی چه عجب بیچاره کسی که این دم از مادر زاد
و نیز گوید:

در میکده دوش زاهدی دیدم مست تسبیح بگردن و صراحی در دست

تا چند در این میکرده‌ای گفتم گفت از میکرده هم بسوی حق راهی هست
نگارنده گوید: اشعار فارسی شیخ بهاء الدین بسیار زیاد است، جویندگان به
تذکره‌ها و آثار شیخ مراجعه کنند و ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

شیخ بهاء الدین در مشهد مقدس

محمد بن حسین بهاء الدین عاملی از کودکی در خراسان و مشهد مقدس بود
پدرش حسین بن عبدالصمد شیخ الاسلام هرات بوده و در آن جا تدریس می‌کرد و
مدتی هم در مشهد مقدس زندگی می‌نمود، شیخ بهاء الدین به مشهد مقدس علاقه داشته
و در این شهر حوزه درس داشته است، او در زمان پدرش و بعد از او با مشهد در ارتباط
بود.

از حالات و زندگی او معلوم می‌گردد که وی در مشهد رضوی منزل شخصی
داشته و در جوار حرم مطهر تدریس می‌کرده است، محلی که اکنون قبر شریف او در
آنجا قرار دارد محل تدریس او بوده و بدن او را طبق وصیتش در آنجا به خاک سپردند،
از کتب رجال و تذکره‌ها معلوم می‌گردد که گروهی در مشهد مقدس از وی علم و ادب
فراگرفتند.

از حالات او پیداست که در مشهد رضوی سمت خادمی هم داشته است و هنگام
اقامت در این شهر در روضه خدمت می‌کرده، تقی اوحدی در تذکره عرفات یک رباعی
در مورد اصلاح شمع‌های حرم مطهر از شیخ نقل می‌کند که گفته:

پیوسته بود ملائک علیین پروانه روضه رضا قبله دین

مقراض به احتیاط زن ای خادم ترسم ببری شهر جبریل امین

شیخ بهاء الدین در سفرها که از مشهد مقدس دور بوده، اشتیاق روضه مبارکه
رضویه را داشته و سلام و درود خود را توسط باد صبا برای آن حضرت می‌فرستاد
شهاب الدین خفاجی در ریحانة الالباء رباعی ذیل را از شیخ بهاء الدین نقل کرده است:

یا ریح اقصّ قصّة الشوق الیک ان جئت الی طوس فبا لله علیک
 قبل عنی ضریح مولای و قل قدمات بهائیک من الشوق الیک
 نگارنده گوید:

در کنار روضه مبارکه رضویه در جنب دارالسیاده مدرسه‌ای بود بنام مدرسه بالاسر، این مدرسه از شرق بدارالسیاده و از غرب به بازار زنجیر و از شمال به صحن کهنه و از جنوب به مدرسه پریزاد محدود و نزدیکترین مکان به روضه مبارکه رضویه بود و دیوار به دیوار دارالسیاده همان گونه که اکنون مدرسه پریزاد در این محدوده قرار دارد. این مدرسه دارای دو طبقه بود با تعدادی حجره و غرفه و چهار ایوان در چهار طرف آن، این مدرسه در زمان تیموریان ساخته شده و قرن‌ها طلاب در آن تحصیل می‌کردند، و علمای زیادی در طول قرون از این مدرسه فارغ التحصیل شدند. در طبقه دوم این مدرسه اطاق بزرگی بود متصل به دارالسیاده در داخل این حجره یک حجره کوچک وجود داشت، این حجره با کاشیهای الوان مزین شده بود، جایی خلوت و نزدیک به قبر مطهر، از داخل این حجره روزه‌ای به دارالسیاده وجود داشت و از آن روزه قسمت شمالی دارالسیاده و مسجد بالاسر و حرم مطهر دیده می‌شد.

من در سال ۱۳۲۷ شمسی در این مدرسه تحصیل می‌کردم، و در همین حجره سکونت داشتم و شش سال در آنجا ماندم، شب‌ها و روزها در این مکان زندگی کردم، شب‌ها به این اطاق کوچک می‌رفتم و از آن روزه ضریح مطهر را می‌دیدم و زیارت می‌خواندم و دعا می‌کردم.

من در همان زمان احساس می‌کردم که این اطاق خلوت و نزدیک حرم مطهر که با کاشیهای رنگارنگ آراسته گردیده برای منظوری ساخته شده و گروهی در طول تاریخ در این حجره به عبادت و راز و نیاز پرداخته‌اند و از قرب جوار استفاده کرده‌اند. در آن زمان یکی از افراد مسن که اهل اطلاع هم بود می‌گفت شیخ بهاء الدین

عاملی رضوان الله علیه هنگام اقامت در مشهد مقدس در این حجره سکونت می کرد و به راز و نیاز می پرداخت آن مرد این داستان را سینه به سینه نقل می کرد، و در زمان معاصر هم مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی در پشت بام همین حجره که متصل به گنبد مطهر بود ریاضت می کشید و به عبادات مشغول می شد.

این مدرسه باستانی و کهن بعد از انقلاب تخریب گردید و به جای آن رواق دارالولایه ساخته شد، و اکنون قسمت شرقی دارالولایه که به دارالخلاص و دارالسیاده ارتباط دارد محل این مدرسه بود که به دستور مقامات آستان قدس ویران گردید.

پایان زندگی شیخ بهاءالدین

بهاءالدین محمد بن حسین پس از سالها تدریس و تحقیق و تألیف و تصنیف و تربیت طالبان علوم و نشر معارف و فضائل و سیر و سیاحت سرانجام در ماه شوال سال ۱۰۳۰ جهان را وداع گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد و در جوار رحمت حق آرامید و به جهان باقی شتافت، ما در اینجا جریان درگذشت او را از کتاب عالم آراء نقل می کنیم.

اسکندر بک ترکمان که معاصر شیخ بهاءالدین عاملی بود در کتاب عالم آرای عباسی ضمن حوادث سال ۱۰۳۰ گوید: ظاهر حالش بوفور نقش و علوم آراسته و به درجات عالیّه اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته باطن فیض موطنش به فقر و درویش نهادی موصوف و به سیر و سلوک معروف و با زمره اهل الله قرین بود.

در این سال روزی در مقابر مشهور به تربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی به ادای صلاّه مشغول بود، آوازی از قبری بگوش رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانه خاک با او به تکلم در آمده گفته بود که این همه غفلت چیست، حالا وقت تیقظ و هنگام آگاهی است.

قائل اسم و نسب خود را اظهار نموده بود و از اسرار خفیه حرفی چند بر زبان

آورد، اما حضرت شیخ تقریر آنها نفرمودند و زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی و اشتباه اظهاری نکردند بعد از واقعه آن حضرت به یکی از احباء که محرم اسرار شیخ بود دو سه کلمه گفته بود.

الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه سر بجیب تفکر فرو برده و چند روز ترک معاشرت احباء و خلان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت می گردد و مترصد ارتحال از این دار ملال و متفحص ماه شوال بود، و لحظه ای بفراغ خاطر نمی نمود.

تا آنکه طلبه علوم که همه روزه از او مستفیض بودند به براهین عقلیه و دلائل تقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده به ظاهر فیض القاء علوم از طلبه باز نگیرد و ثوابات آن را علاوه طاعات و عبادات شمرد، تکرار اینگونه مقالات خاطرش فی الجمله آرام گرفته، رفته رفته با خلق الله به دستور آمیزش نمود.

تا سه ماه ظاهراً اوقات به مباحثه علوم و افاده تلامذه صرف نموده در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطناً با آسودگان عالم ارواح همراز و با روحیان عالم اشباه دمساز بود، تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال یکهزار و سی مریض کشته هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت.

در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم شهر شوال بود طایر روح شریفش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده به عالم قدس پرواز نمود، حضرت شاهی - شاه عباس - در ییلاق تشریف داشتند، جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه قدم بر خاک نهاده و شریف در برداشتن جنازه به یکدیگر سبقت می جستند.

از دحام خلایق به مرتبه ای بود که در میدان نقش جهان با همه وسعت و فسحت بر زیر یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود، در مسجد جامع عتیق به آب چاه غسل داده علماء و فضلاء بر آن جنازه محفوف برحمت حی لایموت نماز گزارده در بقعه شریفه منسوبه به حضرت امام الساجدین و قبله العارفین امام زین العابدین علیهم السلام که

مدفن دو امامزاده عالیقدر است گذاشته، از آنجا نقل مشهد مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة والتحية نموده بر وفق وصیتی که خود کرده بود در پائین پای مبارک در منزلی که ایام اقامت مشهد مقدس مدرس شیخ بود مدفون گشت رحمة الله علیه.

ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیده‌اند از آن جمله اعتمادالدوله میرزا ابوطالب را این تاریخ از ریاض طبیعت سرزد:

رفت چون شیخ ز دارفانی گشت ایوان جنانش مأوی
دوستی جست ز من تاریخش گفتمش شیخ بهاءالدین وای
محمد صالح برادرزاده اسکندر بک ترکمان هم در تاریخ فوت شیخ بهاءالدین
گفته: (افسوس ز مقتدای دوران).

نگارنده گوید:

شیخ بهاءالدین رضوان الله علیه در مدرس خود در جوار بارگاه ملکوتی به خاک سپرده شد، تربت پاک او در کنار روضه مبارکه رضویه محفوظ بوده و در طول تاریخ و حوادث روزگار از تخریب مصون ماند.

در زمان تولیت محمد ولی خان اسدی بنای صحن موزه نهاده شد و همه بناها ویران گردید ولی مقبره شیخ بهاءالدین بازسازی شد و بصورت مجلی آئینه کاری و آذین‌بندی گردید، اکنون هم بصورت رواقی در اماکن متبرکه در آمده و زائران در آن مشغول قرائت قرآن و نماز و زیارت می‌باشند.

شاعران عصر صفوی درباره او مرثیه سرائی کردند، از آن جمله شاگردش شیخ ابراهیم عاملی بازرونی مرثیه‌ای به زبان عربی سروده و ما اکنون این مرثیه را که در کتاب الغدیر تألیف علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین امینی در شرح حال شیخ بهاءالدین قدس الله سره آمده نقل می‌کنیم:

شیخ الانام بهاءالدین لابرحت سحائب العفو ینشیهاله الباری
مولی به اتضحت سبل الهدی و غذا لفقده الدین فی ثوب من القار

والمجد أقسم لا تبدو نواجده	حزنا وشق عليه فضل أطمار
والعلم قد درست آیاته و عفت	عنه رسوم احادیث و أخبار
کم بکر فکر غدت للکون فاقده	مادستها الوری یوما بانظار
کم خرلما قضی للعلم طود علا	ما کنت أحسبه یوما بمنهار
و کم بکته محاریب المساجد اذ	کانت تضيئي دجی منه بانوار
فاق الکرام و لم تبرح سجيته	اطعام ذی سغب مع کسوة العاری
جلّ الذی اختار فی طوس له جدنا	فی ظل حامی هماهنا جل اطهار
الثامن الضامن الجنات أجمعها	یوم القيامة من جود لزوار

۱۸۱۲- محمد بن حسین رضوی

از علماء مشهد مقدس و سادات رضوی بودند، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: محمد بن حسین رضوی اوائل سن به عتبات عالیات رفت و در محضر فقیه عصر صاحب ریاض تلمذ نمود و رموز استنباط و نکات اجتهاد بیندوخت.

اجازه غرائی بر مراتب علم و امر تقلید و قضاء بین الناس در باره اش شرف صدور یافت و اجازه صاحب ریاض در ظهر شرح کبیر نزد نگارنده موجود است، اجازه ای هم شیخ اجل شیخ عیسی زاهد به او داده آن هم نزد حقیر موجود می باشد، و اجازه ای هم سید محمد قصیر برای او صادر کرده است.

محمد بن حسین رضوی اجازه ای هم از سید ابراهیم رضوی و سید محمد باقر حجة الاسلام معروف برشتی دریافت نمود، از او آثار و تألیفاتی هم به جای مانده، او در مسجد گوهرشاد اقامه نماز جماعت می نمود و گروهی به او اقتداء می کردند، او عمر خود را در ترویج شرع مقدس گذرانی و در ماه رجب سال ۱۲۶۶ در گذشت.

نگارنده گوید:

تمام اجازات اجتهاد او را که از طرف علماء بزرگ آن عصر صادر شده بود

مرحوم مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه آورده است و چون طولانی بود ما از نقل آنها خودداری نمودیم.

۱۸۱۳ - محمد بن حسین شوهانی

از علماء و فقهاء مشهد مقدس بوده است، منتجب‌الدین او را در فهرست خود عنوان کرده و گوید: شیخ عقیف ابوجعفر محمد بن حسین شوهانی ساکن مشهد مقدس رضوی علیه السلام فقیهی صالح و از ثقات بودند، مولی عبدالله افسندی هم در کتاب ریاض‌العلماء همین مطالب را از منتجب‌الدین نقل کرده و چیزی بر آن نیفزوده است. علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ششم گوید: محمد بن حسین بن جعفر شوهانی شیخ عقیف ابوجعفر ساکن مشهد مقدس و از ثقات و صالحان و از شاگردان شیخ ابوعلی طوسی و ابوالوفاء عبدالجبار مقری رازی بوده است، مؤلف ثاقب المناقب هم در مشهد مقدس از او حدیث شنیده است. در میان مشایخ ابن شهر آشوب محمد بن حسن شوهانی عنوان شده ولی صحیح آن باید محمد بن حسین شوهانی باشد، بنابر این او از مشایخ ابن شهر آشوب می‌باشد.

۱۸۱۴ - محمد بن حسین طوسی

از علماء و محدثان طوس بوده، عبدالکریم بن محمد قزوینی در کتاب التّدوین او را عنوان کرده و گوید: محمد بن حسین بن محمد طوسی وارد قزوین شد و از خطیب ابوزید واقد بن خلیل قزوینی جزوه‌ای از احادیث پدرش را از او شنید

۱۸۱۵- محمد بن حسین

او نیز از راویان و مشایخ طوس بوده است، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب اخبار اصفهان به یک واسطه از او حدیث نقل می‌کند از این محدث شرح حالی در دست نیست، از او محمد بن عبدالرحمان بن مخلد روایت کرده و او نیز از محمد بن اسماعیل بن صائغ روایت می‌کند.

۱۸۱۶- محمد بن حمزه طوسی

از مشایخ بزرگ طوس و از راویان مشهور بود، خطیب در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: محمد بن حمزه بن زیاد ابوعلی اصلش از طوس بود، او از پدرش روایت می‌کرد و از وی نیز موسی بن هارون حافظ و محمد بن خلف و محمد بن مخلد روایت می‌کنند.

حافظ ابونعیم اصفهانی هم در اخبار اصفهان از او به دو واسطه حدیث نقل کرده است، ابن حجر در لسان المیزان او را عنوان کرده و گوید: محمد بن حمزه بن زیاد طوسی در بغداد حدیث می‌گفت، از ابن منده روایت کرده که او گفت: محمد بن حمزه اخبار ناشناخته روایت کرده است او از پدرش روایت می‌کرد و پدرش چندان اعتباری نداشت.

۱۸۱۷- محمد بن حمید طوسی

او از کارگذاران بنی عباس و از مقربان دربار مأمون بود، محمد و پدرش حمید در دولت بنی عباس صاحب مقام بودند، و پدرش حمید که شرح حالش در این کتاب گذشت از بنیان گذاران خلافت بنی عباس بود و تا پایان عمر به آنها خدمت کرد، فرزندش محمد هم جای پدر را گرفت و از زمره کارگذاران عالی مقام شد. در زمان مأمون بابک خرم دین قیام کرد و با لشکریان خلیفه به نبرد پرداخت،

ابوحنیفه دینوری گوید: بابک در اواخر حکومت مأمون در آذربایجان سر به شورش برداشت، مردم در نسب و مذهب او اختلاف کرده‌اند، ولی آنچه در نظرم به صحت پیوسته این است که بابک از اولاد مطهر بن فاطمه دختر ابومسلم بود.

گروهی از خرمیه که به فاطمیه معروف می‌باشند منسوب به این فاطمه دختر ابومسلم هستند، نه فاطمه دختر رسول خدا ﷺ، بابک در منطقه‌ای بنام بذر آذربایجان قیام کرد و در آن منطقه آشوب پیا نمود، او گروهی را کشت و خانه‌هایی را خراب کرد، کار او بالا گرفت و قدرتی بهم رسانید.

مأمون از جریان آگاه گردید، او عبدالله بن طاهر را به جنگ بابک فرستاد، او از طریق دینور عازم آذربایجان شد و با بابک وارد جنگ گردید در جنگ گروهی از لشکریان بابک کشته شدند ولی بابک از معرکه جان سالم بدربرد، و در این جنگ محمد بن حمید کشته شد

محمد بن جریر طبری در حوادث سال ۲۲۳ گوید: بابک در مدت بیست سال که با خلفای بنی عباس در حال جنگ بود حدود، ۲۵۵ هزار انسان در میدان جنگ کشته شدند، و او گروهی از رجال دولت بنی عباس را که یکی از آنها محمد بن حمید طوسی بود کشت.

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۲۱۴ گوید: در این سال محمد بن حمید طوسی در جنگ بابک کشته شد، محمد بن حمید برای جنگ بابک از بغداد بیرون گردید او در بین راه با گروهی از شورشیان درگیر شد و آنها را از هم پراکنده کرد و بعد از آن به سوی بابک رفت، گروهی از لشکریان و مردم که برای جهاد بیرون شده بودند همراه او رفتند.

محمد بن حمید با جنگجویان خود عازم منطقه تحت نفوذ بابک گردید، او هر جایی را که تصرف می‌کرد مأموران خود را برای حفاظت در آن جا می‌گذاشت تا آنگاه که به منطقه هشتادسر رسید، بابک در بالای کوهی در یک قلعه سنگر گرفته بود، محمد

بن حمید با سران لشکر خود به مشورت پرداخت که چگونه باید به پناهگاه او راه پیدا کرد.

آنها پس از مشورت‌های لازم دور قلعه خندقی کشیدند، و در این اندیشه بودند راهی به قلعه پیدا کنند، محمد لشکریان خود را به حالت جنگ در آورد، و فرماندهان را در یمین و یسار قرار داد و خود هم پشت سر آنها قرار گرفت و آماده نبرد گردید. بابک هم بالای کوه در قلعه قرار گرفته و لشکریان مأمون را نظاره می‌کرد، او گروهی از اطرافیان و هواداران خود را در دامنه کوه در زیر سنگها و صخره‌ها جای داده بود که ناگهان بر لشکر محمد حمله کنند و آنها را از منطقه فراری دهند.

محمد بن حمید دستور حمله بطرف قلعه بابک که در بالای کوه قرار داشت صادر کرد، آنها به طرف کوه رفتند، هنگامیکه وارد کوه شدند افرادی که در کمین نشسته بودند از زیر سنگها بیرون شدند و به لشکر محمد حمله کردند، بابک هم با افرادی که در نزد او بودند وارد جنگ شد.

لشکریان محمد فرار کردند او هر چه مردم را به صبر دعوت کرد ولی کسی با او نماند و همگان منطقه را ترک کردند، لشکریان بابک گروهی از آنها را کشتند، محمد بن حمید میدان را رها نکرد و با لشکر بابک به جنگ ادامه داد، اطرافیان بابک متوجه شدند مرد خوش لباس و با هیبتی مشغول جنگ است.

آنها بطرف وی رفتند، محمد در میان لشکر بابک گرفتار شد، جنگجویان بابک نخست اسب او را کشتند، محمد پیاده ماند و به جنگ پرداخت او را در میان گرفتند و بعد از مدتی محمد بن حمید کشته شد و بابک پیروز گردید.

ابن اثیر گوید: محمد بن حمید مردی با جود و بخشش بود، شاعران او را مدح و ستایش می‌کردند، هنگامیکه او کشته شد شعرا او را مرثیه گفتند و اشعار زیادی در رثای او سرودند، خبر قتل او به مأمون رسید وی کشته شدن محمد را امری بزرگ دانست و برایش بسیار سنگین آمد، و به عبدالله بن طاهر فرمان داد بطرف بابک برود.

یعقوبی مورخ معروف می‌گوید: مأمون محمد بن حمید طوسی را به جنگ بابک فرستاد، او به آذربایجان رفت و گروهی از مخالفان بنی عباس را که با طرفداران خلفا در حال جنگ بودند پراکنده کرد و شهرها را آرام نمود، او بعد از این بطرف بابک رفت و با او وارد جنگ شد.

او در ابتداء جنگ بر بابک پیروز گردید، ولی ناگهان در یک دره تنگی قرار گرفت او با تعدادی از لشگریانش از اسب‌ها پیاده شدند در این هنگام طرفداران بابک بر او حمله کردند، و محمد بن حمید در این میان کشته شد و لشکر او پراکنده گردید. ابوتام طائی شاعر معروف عصر عباسی قصیده‌ای بلند در مرثیه محمد بن حمید طوسی گفته که مطلع آن اینست

کذا فلیجل الخطب ولیفدح الامر فلیس لعین لم یفیض ماؤها عذر
توفیت الامال بعد محمد وأصبح فی شغل عن السفر السفر
این قصیده طولانی است جویندگان به نهایة الارب تألیف شهاب‌الدین نویری باب نوادب و مرائی مراجعه کنند.

داستانی از محمد بن حمید

شهاب‌الدین نویری در باب نصایح ملوک از کتاب نهایة الارب گوید: محمد بن حمید طوسی روزی با دوستانش مشغول غذا خوردن بود، ناگهان صدائی از در خانه بلند شد و فریادهائی به کوشش رسید از خدمت کاران خود پرسید در خانه چه خبر است بگوئید وارد شوند و سرو صدا نکنند.

خدمت کاران او رفتند متوجه شدند مردی را به زنجیر کشیده‌اند و منتظرند دستور دهد او را مجازات کنند، او دست از غذا خوردن بازداشت، یکی از همنشینان او گفت: خدا را سپاس می‌گذاریم که دشمن شما را با این وضع نزد شما آوردند، اکنون او را بکشید و زمین را از خون او را سیراب کنید.

دوستان او که سر سفره بودند همه نظر دادند او را بکشید، محمد بن حمید سکوت کرده و چیزی نمی‌گفت محمد بعد از مدتی به غلامش گفت: بروید زنجیر را از آن مرد بردارید و نزد من بیاورید، او را در حالیکه خونی در بدن نداشت نزد او بردند و دوستانش به این منظره نگاه می‌کردند.

محمد بن حمید با گرمی و نرمی با او سخن گفت و او را در بالای مجلس جای داد و دستور داد برای او غذا بیاورند و با او به گفتگو نشست و در غذا خوردن هم به او کمک نمود، بعد از صرف غذا، لباس نو به او پوشانید و با دادن مقداری وجه او را محترمانه به منزلش برگردانید و آزادش کرد.

بعد از آن به همنشینان خود گفت: بهترین همنشین کسی است که رفیق خود را به مکارم اخلاق و نیکی‌ها دلالت کند و او را از ارتکاب گناه باز دارد و کاری کند که دوست و رفیقش به ضعفاء کمک نماید و از گناهان مجرمان درگذرد، ما اگر گناهکاری را مجازات کنیم و در مقابل بدیهای او وی را عذاب دهیم ما هم مانند او خواهیم بود.

خداوند به ما نعمت داد و ما را بر دشمن پیروز گردانید، و برای سپاسی از این پیروزی باید گذشت داشت و از خداوند شاکر بود کسانی که در مجلس ملوک و امرا حضور پیدا می‌کنند باید دوراندیش و مرشد و راهنما باشند، عفو و گذشت موجب محبت می‌گردد و ایجاد وحدت می‌کند.

خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم.

۱۸۱۸- محمد بن خلف طوسی

از راویان و محدثان طوس بوده نام او در کتاب التدوین رافعی در یک سند روایتی آمده ولی شرح حالی از او در دست نیست

۱۸۱۹ - محمد بن رافع طوسی

او هم از مشایخ حدیث و محدثان طوس بوده است ابوسعد سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان (الدویری) گوید دویر یکی از آبادیهای نیشابور است و در دو فرسخی این شهر قرار دارد ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن خورشید از این آبادی است. او از قتیبة بن سعید بلخی و محمد بن رافع طوسی روایت می‌کند، از این راوی هم شرح حالی در دست نمی‌باشد و تنها در طرق مشایخ نام او آمده است.

۱۸۲۰ - محمد بن ربیع طوسی

او در قرن چهارم هجری زندگی می‌کرده است از حالات و خصوصیات و زندگی او در مصادر و مآخذ موجود نزد نگارنده ذکری به میان نیامده و معلوم نشد او از چه طبقه‌ای بوده و چگونه زندگی می‌کرده است، نام او در حالات ابومحمد حسن بن علی مطرانی در کتاب یتیمه الدهر آمده.

ابومنصور ثعالبی نیشابوری در یتیمه الدهر محمد بن ربیع طوسی را یکی از ممدوحان ابومحمد مطرانی که از شاعران بزرگ عصر سامانی در ماوراءالنهر بوده ذکر می‌کند و گوید مطرانی در باره ابوحاتم محمد بن ربیع طوسی گفته است:

کان أباحاتم لایزا	ل یصرف فی الصرف لافی العمل
إذا حل أرضادنا ظعنه	توقع رحیلا اذا قیل حلّ
فتی لایبیت علی بطنه	ولا یا کل الخبز الاّ بخلّ
فتی عنده انه یستقل	بکل الامور ولا یستقل
و یوجب تدبیره أن یکو	ن رئیسا ولا یستذل

۱۸۲۱ - محمد بن رضا علوی طوسی

از علماء و ادباء طوس بوده است، او کتابی بنام فرهنگ لغات شاهنامه فردوسی

فراهم آورده، نسخه منحصر بفرد این کتاب در کتابخانه (گاما استیتو) در شهر بمبئی هندوستان محفوظ است، نگارنده این سطور در سال ۱۳۴۵ شمسی در سفر اول خود به هندوستان از این کتابخانه هم دیدن کردم.

ضمن تحقیق و مطالعات خود کتاب فرهنگ لغات شاهنامه را در این کتابخانه دیدم، و آن را مورد مطالعه و بررسی قرار دادم، مؤلف در آغاز کتاب نام و محل زندگی خود را ذکر کرده و چنین گوید:

در عنفوان جوانی مرا هوس دفترخوانی و سخن نظم و نثر خواندن به پارسی و تازی افتاد و هر کجا و هر کسی که مشهور بودی در این باب قصد او کردمی و از او فائده حاصل کردمی.

چون به جانب عراق افتادم به شهر اصفهان رسیدم، در کوچه‌ها و مدرسه‌ها و بازارها چنانکه شرط غربائست می‌گشتم تا به مدرسه تاج‌الدین رسیدم، چون در رفتم جماعتی دیدم نشسته و در کتابخانه باز نهاده و هر کس چیزی می‌نوشت، چون آن جمعیت دیدم پیش رفتم و سلام کردم و نشستم و گفتم:

در این خزانه شهنامه فردوسی هست، صاحب خزانه گفت: هست برخواست و مجلد اول از شهنامه به من داد، گفتم چند مجلد است گفت چهار مجلد است، و در هر مجلدی پانزده هزار بیت چون باز کردم خطی دیدم که صفت آن باز نتوان داد و مداد و تذهیبی که به از آن نباشد.

گفتم: مجلد چهارم بیاور تا ببینم که خط کیست و کجا نوشته‌اند برخاست و مجلد چهارم به من داد به آخر نگاه کردم چنان نمود که از همه نوشته‌اند و خط مردی معروف در خراسان بنام ملک مؤید نوشته، چون آن را می‌خواندم و تأمل می‌کردم هر بیتی که در او لفظ مشکلی از زبان پهلوی و دری معنی آن برخی در زیر نوشته بود با خود گفتم که مثل این نسخه کسی ندیده است و این الفاظ را باید جمع کرد که بسیار خوانندگان هستند که این شعر می‌خوانند و معنی این الفاظ نمی‌دانند، گفتم صاحب

خزانه را که مرا می‌باید که این ابیات که مشکل است اختیار کنم.
گفت: مبارک است کاغذ و دوات و قلم در شمار روزی چند از بهر آن فائده
نوشتن، و از اول شاهنامه تا آخر هر کجا مشکلی بود بنوشتن و چون ابیات پراکنده بود
من آن را معجم نام نهادم از اول حرف (الف تا ی) و ترتیب نهادم تا خواننده را سهل
باشد.

نگارنده گوید: از سبک نگارش پیداست که این کتاب در قرن ششم یا هفتم
نوشته شده باشد، از این نسخه میکروفیلم تهیه کردم و با خود به ایران آوردم، یکی از
محققان آن روز نسخه را گرفت و روی آن کار کرد و توسط بنیاد فرهنگ ایران چاپ
گردید.

۱۸۲۲ - محمد بن زهیر طوسی

از راویان و مشایخ طوس بوده است حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه
الاولیاء در شرح حال محمد بن اسلم طوسی در یک روایتی نام او را برده و از طریق
شیخ خود ابوالحسن محمد بن محمد جرجانی مقری از او روایت می‌کند، از محمد بن
زهیر شرح حالی در دست نیست و نام او تنها در طرق احادیث آمده است.

۱۸۲۳ - محمد بن سعید طوسی

او از اهل حدیث و مشایخ طوس بوده است عنوان مستقلى از این محدث در
مصادر نیامده ولی از مصادر پیداست که او یکی از مشایخ بزرگ بوده، سمعانی در آثار
خود از طریق او بسیار روایت کرده و مادر همین کتاب در حالات گروهی از رجال نام
او را آورده‌ایم او را به عنوان قاضی هم ذکر کرده‌اند ولی معلوم نیست در کجا قضاوت
می‌کرده است.

ابوسعبد سمعانی در کتاب تحبیر در شرح حال ابوالحسن نوقانی گوید: او از

قاضی ابوسعید محمد بن سعید فرخزادی روایت می‌کند و در شرح حال ابوسعید ناصر بن سهل نوقانی هم گوید: او از محمد بن سعید فرخزادی روایت کرده است. در منتخب سیاق آمده ابوسعید فرخزادی قاضی طوسی از مشایخ مشهور است، او حدیث شنید و چند بار به نیشابور آمد و از او حدیث آموخت، من از او حدیث نشیندم ولی اجازه او به خط پدرم موجود است. تاج الدین سبکی در کتاب طبقات شافعیه در شرح حال محمد بن منتصر متولی نوقانی معروف به محمد بن ابی سعد گوید: او در نوقان از قاضی محمد بن سعید فرخزادی حدیث شنید.

۱۸۲۴- محمد بن سلیمان طوسی

از محدثان و راویان طابریان طوس بود، ابن عساکر دمشقی در مشیخه خود او را عنوان کرده و گوید: محمد بن سلیمان ابوعبدالله طوسی زاهد در طابریان اقامت داشت و من در مسجد جامع طابریان از او حدیث شنیدم، او از ابوسعید علی بن عبدالله نیشابوری روایت می‌کرد.

۱۸۲۵- محمد بن شوکر طوسی

او نیز از مشایخ و راویان بود و در بغداد اقامت داشت، خطیب در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: محمد بن شوکر بن رافع ابوجعفر اصلش از طوس بود، او از اسماعیل بن جعفر و یعقوب بن ابراهیم روایت می‌کند.

۱۸۲۶- محمد بن صاعد طوسی

او از مشایخ حدیث در طوس بوده، حافظ ذهبی در کتاب تذکره الحفاظ در حالات ابوالفتیان دهستانی از او نام برده است احمد بن هبة الله از او روایت کرده و وی

هم از عمر بن ابی الحسن در طوس حدیث شنیده است.

۱۸۲۷- محمد بن طاهر طوسی

از مشایخ اهل حدیث و راویان طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التخبیر گوید: ابوبکر محمد بن طاهر اشتر طوسی رئیس نیشابور بود، امیر ابوالحسن برادرزاده نظام الملک او را به اصفهان برد، او مدتی در اصفهان زندگی کرد و در آنجا حدیث شنید و بار دیگر به نیشابور برگشت و به کار مشغول گردید.

محمد بن طاهر در نماز جمعه و جماعات شرکت می کرد و در مراسم ختم قرآن هم حضور داشت، او در اصفهان و نیشابور از گروهی حدیث شنید و من هم در نیشابور از او حدیث فرا گرفتم، وی در سال ۵۵۷ در آبادی سرده نیشابور در گذشت، سمعانی در مشیخه خود برگ ۲۱۵ نیز از او یاد کرده است.

۱۸۲۸- محمد بن عباس نوقانی

از محدثان و راویان طوس بود، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب (ذیل عنوان (الخینی) گوید: خین به کسر خاء نام یک آبادی در طوس است، شیخ ما ابوسعید محمد بن عباس نوقانی در این آبادی سکونت داشت، او از فقهاء ناحیه طوس علم آموخت، ما یک شب در این آبادی خوابیدیم و از خطیب آن جا حدیث فرا گرفتیم.

۱۸۲۹- محمد بن عبدالکریم رافعی

او پدر عبدالکریم رافعی مؤلف کتاب التدوین است فرزندش در کتاب التدوین شرح حال مفصلی از او آورده است و گوید: محمد بن عبدالکریم ابوالفضل رافعی قزوینی سال ۵۱۳ و یا ۵۱۴ در قزوین متولد شد و در این شهر نشو و نما یافت و به تحصیل پرداخت.

بعد از این به ری رفت و مدتی در آنجا در نزد مشایخ درس خواند و سپس عازم نیشابور گردید و در حوزه درس محمد بن یحیی که در آن هنگام در نیشابور شهرتی داشت حضور پیدا کرد و از او استفاده نمود، و در مجالس املاء حدیث شرکت می‌کرد و از گروهی هم حدیث شنید.

او برای ملاقات با مشایخ طوس به این منطقه رهسپار گردید و از محدثان و راویان آنجا مانند محمد بن علی بن محمد طوسی حدیث شنید، او بعد از مدتی اقامت در خراسان به قزوین بازگشت و به تدریس و تألیف و املاء حدیث پرداخت و در هفدهم ماه رمضان سال ۵۸۰ درگذشت رافعی گوید: پدرم هنگام مرگ این بیت فارسی را مکرر بر زبان جاری می‌کرد.

یار ما را به هیچ برنگرفت و آنچه گفتیم هیچ بر نگرفت
شرح حال محمد بن عبدالکریم مشروح است جویندگان به کتاب التدوین
مراجعة کنند.

۱۸۳۰- محمد بن عبدالله طوسی

از راویان و محدثان طوس بوده عبدالغافر فارسی در منتخب سیاق او را یاد کرده ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۱۸۳۱- محمد بن عبدالله ابوالحسن

از قاریان معروف زمان خود در طوس بوده است، شمس‌الدین جزری در کتاب غایة‌النهایه گوید: محمد بن عبدالله بن محمد ابوالحسن طوسی بغدادی معروف به ابن ابی عمر نقاش از مقریان بزرگ و از نیکان و صالحان بود، او علم قرائت را از ابوعلی صواف و ابراهیم بن زیاد قنطری فراگرفت و از افراد دیگری هم استفاده نمود.

از وی فرزندان حسن و احمد بن عبدالله سوسنگردی و گروهی دیگر روایت

می‌کنند، ابوالحسن محمد بن عبدالله طوسی در سال ۳۵۲ در گذشت.

۱۸۳۲ - محمد بن عبدالله حکمی

او در زمان سامانیان حاکم طوس بوده و در نوقان سکونت داشته است، شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از بوعلی محمد بن احمد معادی روایت می‌کند که ابوعمرو محمد بن عبدالله حکمی حاکم نوقان گفت:

دو نفر از طرف ری نزد ما آمدند و آنها از طرف یکی از حاکمان نامه‌ای برای امیر نصر بن احمد امیر بخارا با خود داشتند، یکی از آنها اهل ری و دیگری از اهل قم مرد قمی ناصبی بود و مرد رازی شیعه، آنها هنگامیکه به نیشابور رسیدند مرد رازی گفت ما نخست به زیارت حضرت رضا علیه السلام و بعد از آنجا بطرف بخارا حرکت کنیم.

مرد قمی گفت: حاکم به ما نامه‌ای داده و امر کرده آن را به امیر بخارا برسانیم، ما نباید کاری غیر از این را در این سفر انجام دهیم ما وظیفه داریم اول مأموریت خود را پایان دهیم، مرد رازی پیشنهاد او را قبول کرد و آنها از نیشابور به بخارا رهسپار شدند، آنها مأموریت خود را در بخارا انجام دادند و بطرف ری برگشتند.

هنگامیکه نزدیک طوس رسیدند، مرد رازی گفت: آیا قصد نداری به زیارت رضا علیه السلام برویم، رفیق قمی او گفت، من از ری در حالیکه مذهب مرجئه داشتم بیرون شدم ولی نمی‌خواهم رافضی به ری برگردم، مرد رازی هنگامیکه دید رفیقش با او همراهی نمی‌کند وسائل و بارهای خود را به او داد و عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام گردید.

او وارد مشهد رضا شد به خادم گفت امشب مشهد را برای من خلوت کنید، و کلید را به من بدهید، خادم هم کلید مشهد را به او داد، او وارد حرم رضوی شد و به زیارت مشغول گردید، او گوید: من در آنجا نماز گذاردم و زیارت نمودم و آیاتی از قرآن مجید را هم قرائت کردم.

در آنجا صدای قرائت قرآن را شنیدم، و کسی مانند من قرآن تلاوت می‌کرد من خاموش شدم و همه جا را گشتم کسی را در آنجا ندیدم و بار دیگر به جای خود مراجعت نمودم و شروع به خواندن قرآن کردم، بار دیگر همان صدا را شنیدم، من سکوت کردم و متوجه شدم صدای قرائت قرآن از داخل قبر می‌آید

من آیه آخر سوره مریم را (یوم نحشر المتقین الی الرحمان وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا) را قرائت نمودم، و بعد شنیدم صدائی از قبر می‌آید و آیه را (یوم یحشر المتقون الی الرحمان وفدا و یساق المجرمون الی جهنم وردا) تلاوت می‌کند. من صبح به نوقان رفتم و از مقرئان از این قرائت پرسیدم، آنها به من گفتند: این قرائت در لفظ و معنی درست است ولی ما تاکنون نشینده‌ایم کسی آیه را این چنین قرائت کرده باشد، او گفت: من از مشهد به نیشابور رفتم و در آنجا هم از قاریان از این قرائت سؤال کردم، در آنجا هم کسی پاسخ درستی به من نداد.

من از نیشابور وارد ری شدم و از قاریان آن جا این موضوع را سؤال کردم، یکی از قاریان ری به من گفت: شما این قرائت را از کجا آورده‌ای و در کجا شنیده‌ای، گفتم من می‌خواهم این قرائت را برای مقصودی که دارم بدانم، او گفت: این قرائت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله می‌باشد که اهل بیت از او روایت می‌کنند.

او پرسید شما برای چه این موضوع را از من سؤال کردی و مقصودت از این پرسش چیست، من داستان را از اول تا آخر برای او نقل کردم، و فهمیدم که قرائت درست این آیه چنین است.

۱۸۳۳- محمد بن عتیق سوارقی

از مشایخ حدیث و راویان اخبار بوده است ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان سوارقی گوید سوارقیه یکی از آبادیهای نزدیک مدینه منوره است و من دو شب در این آبادی بسر بردم، ابوبکر محمد بن عتیق از این آبادی است، او مردی شریف،

فقیه و فاضل بود، بیانی شیرین داشت و خوش سخن بود.
محمد بن عتیق مردی فصیح، خوش عبادت و با جود و بخشش بشمار می‌رفت
و دوستی صادق و راستگو بود، من او را در مرو، نیشابور و نوقان طوس دیدم، بین ما و
او صفا و صمیمیت و انس و محبت بود، او در سال ۵۳۸ در طوس درگذشت.

۱۸۳۴ - محمد بن علی سمنانی

از مشایخ حدیث و راویان اخبار بود، ابوسعید سمنانی در کتاب تحبیر او را
عنوان کرده و گوید: ابوسعید محمد بن علی عربی صوفی از اهل سمنان بود او مردی
مشهور به فضل، علم و زهد بود، و خلقی نیکو داشت و یا روشی پسندیده زندگی
می‌کرد، او در نیشابور از ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن حدیث فراگرفت و از جمله
مریدان او بود.

ابوسعید در طوس از ابوالقاسم عبدالله بن علی کرکانی و دیگران حدیث آموخت
من او را در مرو دیدم، هنگامیکه نزد سلطان سنجر آمده بود و از وی درخواست کرد تا
به رعایا تخفیف دهد، او اجازه‌ای هم به من داد، گروهی از او برای من حدیث نقل
کردند، وی در سال ۴۵۰ متولد شد و در سال ۵۳۰ درگذشت

۱۸۳۵ - محمد بن علی ابوجعفر صدوق

شیخ المحدثین ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی از اعظام
محدثین و ارکان علوم حدیث، فقه و کلام بود، این بزرگوار از مشایخ بزرگ و محدثان و
فقهای شیعه امامیه می‌باشد، و شهرت او در میان علماء شیعه در طول تاریخ بی‌نیاز از
تعریف و توصیف است و علماء رجال و تذکره نویسان در آثار خود شرح حال او را
آورده‌اند.

شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه در خاندانی که همگان از علماء محدثان و

فقهاء بودند، دیده به جهان گشود و در دامن علم و فضیلت و تقوی پرورش یافت و رشد پیدا کرد، اودر شهر مقدس قم که در آن ایام مرکز اهل حدیث و فقهاء امامیه بود نشو و نما نمود در محضر استادان و فقهاء و محدثان دانش آموخت.

شیخ صدوق رضوان الله علیه در طول زندگی خود به شهرها و ولایات گوناگون مسافرت کرد و از مشایخ اخذ حدیث نمود، او همراه پدرش سفری به بغداد رفت و در آنجا در حالیکه جوان بود مجلس املاء تشکیل داد و به روایت حدیث پرداخت و گروهی از مشایخ حدیث که بزرگتر از او بودند در محضر او حضور یافتند و حدیث شنیدند.

شیخ ابوجعفر صدوق چند سفر به خراسان رفت و در مشهد رضاعلیه^(ع) مجالس درس و املا حدیث برگزار کرد و مدتی در نیشابور اقامت گزید و از شیعیان آنجا سرپرستی نمود، و از آنجا عازم ماوراءالنهر گردید و در شهرهای آن ناحیه با مشایخ بزرگ و رجال حدیث ملاقات نمود و از آنان کسب حدیث کرد و اجازه‌هائی دریافت نمود.

محمد بن علی بن حسین معروف به ابن بابویه و مشهور به صدوق که این صفت را برای همه تاریخ برای خود حفظ کرده از مؤلفان و مصنفان بزرگ شیعه می‌باشد کتاب من لایحضره الفقیه که یکی از کتب اربعه شیعه بشمار می‌رود از تألیفات این محدث عالی مقام است و دهها تألیف دیگر هم دارد که در قرون و اعصار مورد استفاده بوده‌اند.

گفته‌های علماء رجال درباره او

شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی رضوان الله علیه در کتاب فهرست خود او را عنوان کرده و گوید: محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی از مردان جلیل‌القدر و مکنی به ابوجعفر بود، او مردی بزرگ و حافظ احادیث بشمار می‌رفت او در رجال حدیث بصیرت داشت و در نقد اخبار و روایات صاحب نظر بود.

در میان علماء و محدثان قم نظیر نداشت او علم فراوانی تحصیل کرده بود و اخبار و احادیث زیادی حفظ داشت، شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین در حدود سیصد کتاب تصنیف کرده بود ماکتبه‌های او را از طریق شیخ مفید و حسین بن عبیدالله و ابوالحسین جعفر بن حسن بن حسکه قمی روایت می‌کنیم.

ابوالعباس نجاشی در رجال خود گوید: محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی ابوجعفر ساکن ری شیخ و فقیه ما که در خراسان مورد توجه و عنایت بود و همه به او روی آورده بودند، در سال ۳۵۵ وارد بغداد شد و شیوخ شیعه از او حدیث شنیدند در حالیکه هنوز جوان بود، او کتابهای زیادی تألیف کرده است، من کتابهای او را از پدرم علی بن احمد از او روایت می‌کنم.

اسحاق ندیم در کتاب فهرست در عنوان ابن بابویه از علی بن حسین بن موسی قمی نام برده و گوید: به خط فرزندنش ابوجعفر محمد بن علی در پشت جزوه‌ای دیدم که نوشته بود من کتابهای پدرم را به فلان بن فلان اجازه دادم و همچنین به وی اجازه دادم که از کتابهای هیجده گانه من هم روایت کند.

علامه حلی در کتاب خلاصة الاقوال گوید: ابوجعفر ساکن ری بود او در جوانی وارد بغداد شد و در حالیکه جوان بود شیوخ شیعه از وی حدیث شنیدند، در میان علماء قم مانند او در حفظ حدیث علم دیده نشده، ابوجعفر در حدود سیصد کتاب تألیف کرده است.

ابن داود نیز در کتاب رجال خود شیخ ابوجعفر صدوق را عنوان کرده و سخنان شیخ نجاشی را درباره او نقل کرده و گوید او در حدود سیصد کتاب تألیف نموده است. مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء مطالب شیخ و نجاشی را درباره او نقل کرده و سپس درباره آثار او بحث می‌کند.

بطور کلی تمام علمای رجال و تذکره نویسان از شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه تجلیل می‌کنند، و او را حافظ، ثقة و مورد اعتماد می‌دانند شیخ بهاء الدین عاملی او

را به عنوان حجة الاسلام و رئیس المحدثین یاد می‌نماید، و محقق داماد از وی به عنوان صدوق و فرزند صدوق و ریسمان محکم دین وصف می‌کند.

شهید ثانی رضوان الله علیه از او به عنوان شیخ امام، فقیه و صدوق یاد کرده است. شیخ احمد بن نعمه الله عاملی او را به شیخ اجل و محدث رساله وصف نموده است. مجلسی دوم در کتاب و جیزه از او بعنوان فقیه جلیل و مشهور یاد می‌کند.

سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات گوید: شیخ ابوجعفر صدوق در علم، فقه، عدالت، صداقت، فهم درست از احادیث مشهورتر از آن است که بتوان درباره او سخن گفت و یا وی را وصف و تعریف کرد، مقام فضل و دانش و کمال و جامعیت او بر همگان معلوم و روشن است.

علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی قدس الله سره در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن چهارم او را عنوان کرده و گوید: محمد بن علی بن الحسین صدوق ابوجعفر قمی ساکن ری مؤلف کتاب من لایحضر الفقیه از اصول چهارگانه شیعه می‌باشد، شیخ صدوق با دعای امام مهدی صاحب الزمان علیه السلام متولد گردید و آثار زیادی از وی به جای ماند.

مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی در مقدمه کتاب معانی الاخبار تحقیق مفصلی درباره زندگی و خصوصیات و تألیفات و آثار شیخ صدوق انجام داده و به اعتقاد نگارنده این مقاله جامعترین تحقیق در حالات شیخ صدوق می‌باشد و ما اکنون در این جا گزیده‌ای از زندگی ابوجعفر صدوق را بنظر خوانندگان این کتاب می‌رسانیم.

تولد شیخ صدوق

سال ولادت شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه بطور دقیق روشن نیست، کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند، به این موضوع اشاره نکرده‌اند، ولی از کتاب کمال الدین و غیبت شیخ طوسی و فهرست نجاشی معلوم می‌شود که ولادت او بعد از

درگذشت محمد بن عثمان عمری متوفی سال ۳۰۵ بوده است.

ابوجعفر صدوق در کمال الدین گوید: ابوجعفر محمد بن علی بن اسود به من گفت: علی بن حسین بن موسی بن بابویه بعد از درگذشت محمد بن عثمان عمری از من خواست تا از ابوالقاسم حسین بن روح نائب امام زمان در خواست کنم و او از امام علیه السلام درخواست کند تا او از خداوند بخواهد فرزندان پسر به او عطا فرماید.

ابوجعفر اسود گفت: من خواسته علی بن حسین را به حسین بن روح گفتم او بعد از چند روز به من گفت: من درخواست علی بن حسین را به امام زمان سلام الله علیه عرض کردم، امام مهدی علیه السلام فرمودند: من درباره او دعا کردم و خداوند بزودی فرزندی پسر به وی خواهد داد و این فرزند موجب برکت خواهد بود.

شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله سره نیز در کتاب غیبت از ابن نوح روایت می کند که گفت: ابوعبدالله حسین بن محمد بن سوره قمی هنگامیکه عازم حج بود نزد ما آمد و اظهار داشت علی بن حسن صائغ قمی و محمد بن احمد صیرفی و چند نفر دیگر از مشایخ قم برای ما نقل کردند که علی بن حسین پدر صدوق با دختر عمویش ازدواج کرده بود.

از این ازدواج فرزندی به وجود نیامد، علی بن حسین نامه ای برای حسین بن روح نائب حضرت مهدی سلام الله علیه نوشت و از وی خواست از امام علیه السلام بخواهد دعا کند تا خداوند به او فرزندی فقیه عطا کند، امام در پاسخ درخواست او فرمودند تو از این زوجه دارای فرزندی نخواهی شد، ولی بزودی کنیزی دیلمی خواهی خرید و از او دو فرزند فقیه به وجود خواهند آمد.

شیخ ابوجعفر صدوق نیز همواره افتخار داشت و می گفت: من به دعاء حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده ام، او می فرمود: هرگاه ابوجعفر اسود مرا در مجالس شیخ ما محمد بن حسن بن ولید می دید و مشاهده می کرد من در کسب علم کوشش دارم می گفت کوشش تو در راه تحصیل علم مرا به شگفت نمی آورد زیرا تو با دعای امام

زمان علیه السلام متولد شده‌ای.

شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل می‌کند این سوره می‌گفت: هرگاه مردم ابوجعفر و ابوعبدالله فرزندان علی ابن الحسین را مشاهده می‌کردند و میدیدند آن دو در حفظ حدیث و روایت آن کوشش دارند، می‌گفتند این دو برادر با دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام دنیا آمده‌اند و باید همچنین باشند.

در اینکه شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه با دعای امام زمان متولد شده‌اند تردیدی نیست، زیرا این موضوع در کتابهای قدیم آمده و شیخ صدوق هم خود به این داستان اشاره می‌کند، و در دهها کتاب هم نقل شده است.

ابوجعفر صدوق در بغداد

تذکره نویسان در حالات او آورده‌اند که وی در جوانی به بغداد رفت بغداد در آن زمان قرن چهارم هجری مرکز عالمان و فقیهان بود، اکثر اهل علم و ادب در آنجا سکونت داشتند و مراکز علمی، زیادی در آنجا وجود داشت و کتابخانه‌های متعددی در اختیار اهل علم بود.

محدثان و فقهای شیعه هم در این شهر سکونت داشتند و به نشر آثار و اخبار اهل بیت مشغول بودند، شیخ ابوجعفر صدوق هم برای دیدن علماء و مشایخ به بغداد رفت و در آنجا مجلس املاء حدیث برگزار کرد، با اینکه هنوز بسیار جوان بود ولی موقعیت علمی و خانوادگی او موجب گردید تا پیر و جوان گرد او جمع شوند و از وی استفاده کنند.

مهاجرت به شهر ری

در زمان شیخ ابوجعفر صدوق ری یکی از شهرهای آباد بود، در این شهر علماء و رجال بزرگی زندگی می‌کردند، کتابخانه‌ها، مراکز فرهنگی، مدارس و مساجد بزرگی در

اینجا وجود داشت هزاران طالب علم و ادب از شهرها و ولایات مختلف در مراکز علمی این شهر تحصیل می‌کردند، و صدها محقق استاد و ادیب در مدارس و مساجد تدریس می‌نمودند.

از طرف دیگر حاکمان و والیان این شهر هم از خاندان آل بویه و از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام بودند، و از علماء شیعه در برابر مخالفان حمایت می‌کردند و امکانات لازم را در اختیار علماء شیعه قرار می‌دادند و وسائل کار را فراهم می‌نمودند از این رو شهری در قرن چهارم هجری مرکزی برای فعالیت شیعیان بشمار می‌رفت.

شیخ ابوجعفر صدوق رضوان‌الله علیه در این ایام به شهری مهاجرت کرد و در این شهر سکونت نمود، او در این جا به تألیف و تصنیف و نشر علوم اهل بیت پرداخت و با مخالفان و معاندان به مناظره علمی مشغول گشت که چند مجلس از آن مناظرات و گفتگوها در کتابها نقل گردیده است.

از زندگی شیخ صدوق بخوبی معلوم می‌گردد که او با حاکمان آل بویه در شهری ارتباط داشته و از طرف آنها حمایت می‌شده او در این شهر امکاناتی داشته و از نفوذ کلمه برخوردار بوده است، شیخ صدوق در ری مجلس درس و بحث داشته و گروهی در نزد او تلمذ می‌کرده‌اند و با مخالفان و معاندان هم بحث و مناظره می‌کرده است.

ابوجعفر صدوق در نیشابور

محمد بن علی بن حسین رضوان‌الله علیه براساس نوشته‌های خودش در کتاب کمال‌الدین مدتی در نیشابور اقامت داشته است، نیشابور قرن چهارم هجری از نظر علمی، فرهنگی، سیاسی و تجارت از اهمیت خاصی برخوردار بود، و در زمان ورود صدوق به نیشابور این شهر در قلمرو حکومت سامانیان بود.

ولی گروههای گوناگونی در آنجا زندگی می‌کردند و هر کدام هواداران

و طرفداران جریانی بودند، از نظر افکار دینی گروه اهل حدیث که در رأس آنها طائفه کرامیه بودند در میان توده مردم اهل سنت نفوذ داشتند و حاکمان هم با آنکه با افکار افراطی آنها مخالف بودند ولی از نظر افکار عمومی با آنها کاری نداشتند.

در این شهر جماعتی از شیعیان سکونت داشتند آنها در باطن با آل بویه در ارتباط بودند و در نهان با آنها همکاری داشتند، در نیمه قرن چهارم نفوذ آل بویه تا نیشابور هم رسید و آنها با همکاری تعدادی از فرماندهان لشکر سامانیان چند بار نیشابور را گرفتند، و تا اسفراین در اختیار آنها بود می‌خواستند مشهد مقدس را تصرف کنند و آنجا را پایگاه خود قرار دهند.

در این زمان شیخ صدوق وارد نیشابور می‌گردد و با محدثان و مشایخ حدیث که اکثر از اهل سنت بودند ارتباط برقرار می‌کند.

در میان مشایخ او تعدادی از اهل نیشابور می‌باشند وی در آثار خود از آنها روایت کرده است، جالب اینجا است که در تعدادی از روایات صدوق تمام رجال سند نیشابوری می‌باشند، شیخ ابوجعفر در مجالس درس و بحث و املاء حدیث در این شهر شرکت می‌کرده است.

ابوجعفر صدوق در آغاز کتاب کمال‌الدین گوید: من بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت نمودم، من متوجه شدم اکثر افرادی که با من در ارتباط هستند و به دیدن من می‌آیند و با من گفتگو می‌کنند در امر غیبت صاحب الزمان علیه السلام گرفتار شک و تردید شده‌اند و راه درست را از کف داده‌اند.

این جماعت به جای اینکه دنبال حق را بگیرند و تسلیم آن گردند، گرفتار نظریات و اندیشه‌های گوناگون شده‌اند و در گرداب حیرت سرگردان مانده و راه حقیقت را کم کرده‌اند، من کوشش کردم آنها را به راه صواب هدایت کنم و اخبار و روایات وارده از رسول اکرم و اهل بیت علیهم السلام را در مورد غیبت برای آنان بیان نمایم تا از راز غیبت آگاه شوند.

ابوجعفر صدوق در مشهد مقدس

از حالات و زندگی شیخ صدوق پیداست که او چند بار به مشهد مقدس رضوی مسافرت کرده و در آنجا مجلس املاء حدیث تشکیل داده و گروهی از او حدیث شنیده‌اند او یک بار از مشهد مقدس بطرف ری بازگشت و یک بار هم از مشهد بطرف ماوراءالنهر رفت و در آن ناحیه مشایخ حدیث را ملاقات نمود و از آنها اجازه دریافت کرد.

شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب کرامات مشهد آن حضرت گوید: من در ماه رجب سال ۳۵۲ قصد زیارت امام رضا سلام الله علیه را کردم و از امیر سعید رکن الدوله اجازه گرفتم تا به مشهد مقدس بروم، او هم اجازه داد تا به زیارت بروم، هنگامیکه خواستم از مجلس او بیرون شوم مرا برگردانید و گفت: مشهد رضا جای مبارکی است من آن را زیارت کرده‌ام، در آنجا از خداوند چیزهائی خواستم و خداوند هم خواسته‌های مرا اجابت فرمود، اکنون در آن مشهد از طرف من زیارت کن و درباره من دعائما و دعا در آنجا مستجاب است، من هم به مشهد مقدس مشرف شدم و او را دعا کردم، پس از مراجعت به من گفت در آنجا ما را دعا کردی گفتم آری او در مشهد مقدس رضوی مجلس املاء حدیث تشکیل داد و گروهی از وی حدیث شنیدند، یکی از مجالس او در روز عید غدیر سال ۳۶۷ بوده که در مشهد برگزار گردیده و دیگر مجلسی که روز جمعه هفدهم ماه ذی حجه همین سال در مشهد برگزار کرده است.

مسافرت‌های علمی شیخ صدوق

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین قدس الله سره از محدثانی است که در شهرها و ولایات دنبال علماء و اهل حدیث بود، او همواره به شهرها می‌رفت و با علماء و

دانشمندان به گفتگو می‌نشست، در میان علمای شیعه شیخ ابوجعفر را «رحاله» نوشته‌اند او در مسافرت‌ها با گروهی از مشایخ بزرگ و رجال حدیث به مذاکره پرداخت و اجازه دریافت کرد.

شیخ صدوق، از عراق، حجاز، قم، ری، خراسان و ماوراءالنهر دیدن نمود و در این اماکن در مجالس املاء حدیث شرکت کرد و با اهل علم و ادب دیدار نمود، او در آثار خود از این مسافرت‌ها یاد کرده و از ده‌ها نفر روایت کرده است، ما اکنون در اینجا از شهرها و ولایت‌هایی که از آنجا دیدن کرده یاد می‌کنیم.

مسافرت به ماوراءالنهر

شیخ ابوجعفر صدوق رحمه الله علیه در ماه شعبان سال ۳۶۸ پس از زیارت حضرت رضا علیه السلام برای دیدن علماء و مشایخ شهرهای ماوراءالنهر رهسپار آن مناطق شد، در آن ایام منطقه ماوراءالنهر که زیر نفوذ سامانیان بود از نظر علمی اهمیت داشت. در شهرهای سمرقند، بخارا، ایلاق، و چاچ علماء و رجال بزرگی زندگی می‌کردند، کتابخانه‌ها و مراکز علمی زیادی در آنجا تأسیس شده بود محدثان و مشایخ حدیث مجالس املاء داشتند، کتابها و مجموعه‌های زیادی در آن شهرها در اختیار مشایخ بود.

از این رو شیخ صدوق که خود یک محدث و فقیه نامدار عصر خود بود تصمیم گرفت به این ناحیه برود و مشایخ حدیث را ملاقات کند و در مجالس املاء حدیث شرکت نماید و کتابهای جدیدی بدست آورد او از طریق مشهد مقدس و سرخس بطرف ماوراءالنهر رفت.

در سرخس

این شهر یکی از شهرهای مشهور خراسان و در بین مشهد مقدس و مرو قرار

دارد، او در سرخس از ابونصر محمد بن احمد سرخسی حدیث شنید

در مرورود

مرورود یکی از شهرهای خراسان در آن ایام بود، و آن را مرغاب هم می‌گویند، و در جنوب مرو شاه‌جان قرار دارد، و رودخانه مرو از آنجا سرچشمه می‌گیرد شیخ ابوجعفر صدوق به این شهر وارد شد و از ابوالحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مرورودی و ابویوسف رافع بن عبدالله بن عبدالملک روایت نمود.

در بلخ

بلخ یکی از شهرهای باستانی و از امهات بلاد خراسان بوده و در غرب رود جیحون قرار دارد، از این شهر علماء، شعرا، و دانشمندان زیادی برخاستند و ما انشاء الله در فرهنگ خراسان از خصوصیات این شهر مشهور به تفصیل گفتگو خواهیم کرد، شیخ ابوجعفر صدوق به بلخ رفت و از گروهی حدیث شنید و اجازه دریافت نمود.

در ایلاق

ایلاق از شهرهای ماوراءالنهر بوده و در نزدیک چاچ - تاشکند - فعلی قرار داشت، این شهر بسیار آباد و سبز و خرم بوده و در حمله مغول ویران گردید، شیخ صدوق رضوان الله علیه در این محل از ابوالحسن محمد بن عمرو بصری و ابونصر محمد بن ابراهیم کوفی و چند نفر دیگر حدیث شنیده و نام آنها را در آثار خود آورده است. ابن بابویه قدس الله سره در مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه گوید: هنگامیکه در ایلاق بودم شریف‌الدین ابوعبدالله معروف به نعمه که از اولاد امام سجاده علیه السلام بود آنجا آمد، من از دیدن او مسرور شدم و با وی به مذاکره پرداختم. ابوعبدالله مردی خوش اخلاق و با عفت و دیانت و باوقار و آرامش زندگی

می‌کرد و از پرهیزکاران بود، او در ضمن سخنان خود به کتاب من لایحضره الطیب تألیف محمد بن زکریا طیب رازی اشاره کرد و گفت: این کتاب در موضوع خود جالب است و طالبان علم طب را کفایت می‌کند.

او از من خواست کتابی در فقه و مسائل حلال و حرام و شرایع و احکام تألیف نمایم و نام آن را (من لایحضره الفقیه) بگذارم تا طالبان علوم و فقهاء به آن مراجعه کنند و از آن استفاده نمایند و از سایر کتب بی‌نیاز گردند، من نیز سخنان او را پذیرفتم و کتاب من لایحضره الفقیه را تألیف کردم و در اختیار اهل علم و حدیث و فقه قرار دادم.

در سمرقند

شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه در سفرهای علمی و تحقیقی خود به شهر مشهور و قدیمی سمرقند هم مسافرت نمود و در آن شهر از ابومحمد عبدوس بن علی جرجانی و ابواسد عبدالصمد بن عبدالشہید انصاری روایت کرد.

در فرغانه

فرغانه یکی از ولایات ماوراءالنهر و در بین سیحون و جیحون قرار دارد، فرغانه یک نام قدیمی است که از زمان ساسانیان تاکنون وجود دارد، و دانشمندان زیادی در فنون مختلف از آن برخاسته‌اند شیخ ابوجعفر به این شهر رفت و در آنجا از تمیم بن عبدالله قرشی و ابواحمد محمد بن جعفر فرغانی و دیگران حدیث استماع نمود.

ابوجعفر صدوق در کوفه

محمد بن علی بن حسین در حدود سالهای ۳۵۵ عازم حج بیت الله شد و پس از اداء مناسک به کوفه رفت و در آنجا در مجالس حدیث شرکت نمود، او در کوفه از محمد بن بکران نقاش و احمد بن ابراهیم فامی و حسن بن محمد هاشمی کوفی و دیگران

حدیث شنید.

در فید

فید شهر کوچکی بین کوفه و مکه معظمه بوده، و در آن ایام یکی از منازل حجاج بیت الله بوده است، شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه در این شهر از ابوعلی احمد بن ابی جعفر بیهقی اجازه روایت گرفته است.

در همدان

او هنگام مراجعت از حج و عراق به همدان رسید و در این شهر به مجالس حدیث رفت و از ابواحمد قاسم بن محمدزاهد همدانی و ابوالعباس فضل بن فضل همدانی و محمد بن فضل جلاب اجازه حدیث دریافت کرد.

نگارنده گوید: هدف شیخ ابوجعفر صدوق از این مسافرت‌ها و شرکت در مجالس املاء حدیث در شهرهای گوناگون بدست آوردن روایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام که در نزد مشایخ شیعه در این اماکن بوده است و نیز جمع آوری نسخه‌ها و جزوه‌های متفرقه بود که در نزد محدثان و راویان محفوظ و نگهداری می‌گردید.

ظاهراً یکی از انگیزه‌های مسافرت شیخ صدوق به ماوراءالنهر و شهرهای خراسان در اطراف جیحون جمع آوری اخبار و روایات حضرت رضا علیه‌السلام بوده است، امام ثامن ضامن سلام الله علیه در نیشابور و مرو مجلس درس و بحث و مناظره داشته است، گروهی از اهل خراسان اخبار و روایاتی از آن حضرت شنیدند و در دفاتر خود ثبت کردند و به شهرهای خود رفتند.

شیخ صدوق به این شهرها رفت و با کسانی که این اخبار را در دست داشتند ملاقات کرد، و روایات امام رضا علیه‌السلام را از آنها شنید و اجازه روایت آنها را دریافت کرد و به محل سکونت خود بازگشت و آن اخبار را در آثار خود مانند امالی، عیون، علل

الشرايع و معانی الاخبار نقل نموده است.

مرجعیت ابوجعفر صدوق

شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه در زمان خود بعنوان یک فقیه و مفتی در میان جامعه تشیع معروف بود، او در شهر ری که در آن ایام یکی از شهرهای بزرگ ایران بشمار می رفت سکونت داشت و در این شهر به تدریس و تألیف مشغول بود و مرجع سئوالات عامه و خاصه قرار داشت و انتظار همگان را به خود جلب کرده بود.

در میان آثار متعدد او رسائل و جواب مسائلی است که از شهرهای مختلف برای او می رسیده و او به مسائل پاسخ داده است تعداد این مسائل از شهرهای گوناگون نشان می دهد که آن بزرگوار تا چه اندازه مورد توجه شیعیان در نقاط گوناگون بوده است و شیعیان مسائل شرعی خود را از وی سؤال می کرده اند.

در میان آن رسائل سئوالاتی است که از کوفه، واسط، قزوین، مصر، بصره، مدائن، بغداد، نیشابور و ری رسیده و او به سئوالات پاسخ داده است، از این سئوالات که از نقاط مختلف رسیده پیداست که این محدث و فقیه بزرگوار در چه مقام و موقعیتی بوده و از شهرت زیادی در جهان آن روز برخوردار بوده است.

مناظرات ابوجعفر صدوق

محمد بن بابویه شیخ صدوق در زمان خود با مخالفان و معاندان و دشمنان شیعه امامیه به مناظره در موضوع امامت و خلافت پرداخت و با علماء اهل سنت و جماعت مباحثات و احتجاجات نمود، نمونه هایی از آنها در کتب رجال و تذکره ها آمده و خود نیز در پاره ای از آثارش به اینگونه مطالب اشاره می کند.

قاضی نورالله شوشتری شهید در کتاب مجالس المؤمنین گوید: محمد بن علی بن الحسین خلف صدق ابن بابویه مآثر فضل و اجتهاد او مشهور است، کنیتش ابوجعفر و

لقبش صدوق و سینه حقائق دفينه‌اش جواهر علوم را صندوق بود، بالتماس شيعه ري در آنجا اقامت فرمود و به تعليم مسائل ايشان مشغولی می‌نمود و شيعه خراسان را نيز به فتوای او رجوع بود.

بعضی از فوائد علميه او را که در بعضی از مجالس ملک رکن الدوله واقع شده، شيخ جعفر دوریستی رازی رساله عليه‌ده جمع نمود و چون آن رساله بغایت کمياب و مع هذا نمونه‌ای در مآثر اشتغال فهم شيخ صاحب کمال بود و مناسبتی به مقصود اصلی این کتاب داشت، ذکر ترجمه آن در این مقام صواب نمود.

صورت مجلس بر وجهی که در رساله مذکور مسطور گشته آنست که چون صیت فضائل نفسی و نفسانی آن شيخ عالم ربانی در میان اقاصی و ادانی مشهور گردید، آوازه ریاست و اجتهاد او در مذهب شيعه اماميه به سمع ملک رکن الدوله رسید، مشتاق صحبت فائض البهجة او گردید و به تعظیم تمام التماس تشریف قدوم سعادت لزوم او نمود.

چون به مجلس در آمد او را پهلوی خود نشانده نیازمندی بسیار اظهار فرمود و چون مجلس قرار گرفت به جناب شيخ خطاب نموده گفت: ای شيخ جمعی از اهل فضل که در این مجلس‌اند، اختلاف دارند در کار آن جماعت که شيعه در ايشان طعن می‌کنند، پس بعضی می‌گویند طعن واجبست و بعضی می‌گویند واجب نیست بلکه جائز نیست، رأی حقائق آرای شما در این مسئله چیست.

شيخ گفت: ای ملک بدانکه خدايتعالی قبول نمی‌کند از بندگان اقرار به توحید خود را تا آنکه نفی کنند هرچه غیر او از خدایان و اصنام باشد، چنانکه کلمه طيبه لا اله الا الله از آن خبر می‌دهد و همچنین قبول نمی‌کند اقرار بندگان خود را به نبوت حضرت رسالت ﷺ، تا آنکه نفی کنند هر متنبی را که در وقت او باشد.

مانند مسيلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح و اشباه ايشان، و همچنین قبول نمی‌کند قول به امامت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را الا بعد از نفی هر کس که در

زمان آن حضرت به تقلب متصدی مقام خلافت شده باشند.

نگارنده گوید:

این مناظره بسیار طولانی است جویندگان به کتاب مجالس المؤمنین در حالات محمد بن علی بن حسین ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه مراجعه کنند.

مناظره با یک ملحد

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین گوید: بعضی از ملحدان در مجلس امیر سعید رکن الدوله رضی الله عنه به من گفت: بر امام شما واجب است خروج کند زیرا رومیان نزدیک است بر مسلمانان پیروز شوند، من به او گفتم کافران در زمان پیامبر اکرم از مسلمانان بیشتر بودند، ولی رسول خدا ﷺ نبوت خود را سالها پنهان داشتند.

تا آنگاه که خداوند به او امر کرد در میان مردم ظاهر شود و خود را آشکار نماید، پیامبر بعد از امر رسالت سه سال نبوت خود را مخفی داشت و جز به افراد مورد اعتماد به کسی نگفت، بعد از اینکه نبوت خود را اذعان کرد با او به مخالفت برخاستند و بر ضد او هم پیمان شدند و او را در شعب به مدت چند سال در محاصره قرار دادند.

پس چرا در این مورد کسی اعتراض ندارد و نمی گوید چرا پیامبر از شعب خارج نشد، در این جا هم کافران و مشرکان بر مسلمانان غلبه کردند و آنها را در محاصره قرار دادند، ما به مخالفان می گوئیم رسول خدا به امر خداوند به شعب رفت و در آنجا اقامت نمود، و بعد از مدتی خداوند به او اجازه داد تا خارج شود و از مکه مهاجرت نماید.

شیخ صدوق در دنبال این مناظره به آن ملحد گفت: همانگونه که رسول خدا به امر خدا به شعب رفت و بعد هم به امر خداوند به مدینه منوره رهسپار گردید و خود را آشکار کرد و با کافران جنگید امام زمان هم در پشت پرده قرار گرفته و روزی که خداوند به او اجازه دهد ظاهر می گردد و با کافران و معاندان جنگ می کند.

آثار و تألیفات ابوجعفر صدوق

محمد بن بابویه رضوان الله علیه در طول زندگی خود کتابهای زیادی تألیف کرد، اسامی کتابهای او در فهرست شیخ طوسی و ابوالعباس نجاشی آمده است، تعدادی از آثار او چاپ شده‌اند و در دسترس اهل علم و ادب و حدیث و فقه قرار دارند ولی اکثر آثار او در طول زمان از بین رفته‌اند و اثری از آنها نیست، جویندگان می‌توانند به رجال نجاشی مراجعه کنند.

مشایخ و شاگردان او

همانگونه که تذکر داده شد شیخ ابوجعفر صدوق از آغاز جوانی دنبال تحصیل علم رفت و در شهرستان قم و بغداد به کسب علوم و معارف پرداخت و بعد هم در شهرها و ولایات به مسافرت‌های علمی دست زد و از خراسان، ماوراءالنهر، عراق، و حجاز دیدن کرد و از صدها محدث و فقیه اجازه گرفت و به صدها نفر اجازه نقل حدیث از آثار خود را داد.

نام مشایخ و راویان او زیاد مشروح می‌باشد، ذکر همه آنها در اینجا موجب تطویل است عالم بزرگ و محقق عالی مقام شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی رحمه الله علیه همه آثار صدوق را بررسی کرده و نام آنها را استخراج نموده است، و فهرست اسامی آنها در مقدمه کتاب معانی الاخبار چاپ شده است.

اساتید و مشایخ او که در سلسله اسناد روایات آمده‌اند دویست و پنجاه و دو نفر می‌باشند، و شاگردان و راویان او نیز بیست و هفت نفر هستند جویندگان به مقدمه کتاب معانی الاخبار چاپ سال ۱۳۷۹ قمری که توسط کتابخانه صدوق انتشار یافته مراجعه کنند.

پایان زندگی او

محمد بن علی بن حسین شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه پس از سالها تحقیق و تدریس و تربیت شاگردان و تألیف و تصنیف کتابهای زیاد و مسافرت‌های طولانی به شهرها و نواحی مختلف و خدمت به فرهنگ و معارف اسلام و ترویج و نشر مذهب اهل بیت علیهم السلام و دفاع از ارکان مذهب شیعه جهان را وداع گفت:

او در سال ۳۸۱ در حالیکه هفتاد سال از عمرش گذشته بود در شهر ری وفات کرد و به جوار رحمت حق شتافت، و در شهر ری به خاک سپرده شد، قبر شریف او در طول تاریخ زیارتگاه شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بوده و اکنون آرامگاه او که بنام ابن بابویه معروف است در شمال شهر ری و جنوب تهران قرار دارد.

بر فراز قبر مبارک این محدث جلیل القدر و مروج عالی مقام مذهب تشیع گنبدی مجلل بنا گردیده و ضریحی زیبا بر روی قبر او قرار دارد و روزی صدها نفر آن را زیارت می‌کنند و از برکات آن مزار مبارک استفاده معنوی می‌برند و قبر شیخ صدوق یادگاری از ری باستان می‌باشد و حکایت از گذشته‌های این شهر می‌کند.

سید محمد باقر خوانساری در روضات الجنات گوید: در زمان فتحعلی شاه قاجار در مقبره شیخ صدوق خرابی پیدا شد، معماران و بنایان برای ترمیم و اصلاح آن دست بکار شدند، هنگامیکه مشغول کار شدند سردابی در زیرگنبد نمایان گردید، متصدیان وارد سرداب شدند و متوجه شدند جنازه سالم و اثر خضاب هنوز در انگشتان نمایان است.

آنها جریان را به دربار اطلاع دادند، فتحعلی شاه قاجار شخصاً در محل حضور پیدا کرد، گروهی از افراد مورد اعتماد را به سرداب فرستادند آنها هم جسد را سالم یافتند و به شاه اطلاع دادند، فتحعلی شاه دستور داد بقعه مجللی از نو بنا کردند و گنبدی هم بر فراز قبر ساختند همانگونه که اکنون موجود است.

مقبره شیخ صدوق در طول قرون مورد توجه اهالی شهر ری و تهران بوده، صدها

نفر از امیران، حاکمان، پادشاهان و شخصیت‌های علمی و رجال و اعیان و افراد عادی در آنجا به خاک سپرده شده‌اند و یکی از مقابر بزرگ و مشهور تاریخ در ناحیه ری و تهران می‌باشد.

منابع شرح حال او

- ۱ - فهرست شیخ طوسی ابو جعفر شیخ الطائفه.
- ۲ - رجال ابو العباسی نجاشی.
- ۳ - خلاصة الاقوال علامه حلی.
- ۴ - تاریخ بغداد، خطیب بغدادی.
- ۵ - رجال ابن داود.
- ۶ - روضات الجنات خوانساری.
- ۷ - طبقات اعلام شیعه قرن چهارم آغا بزرگ تهرانی.
- ۸ - مجالس المؤمنین قاضی نورالله شهید.
- ۹ - لؤلؤة البحرين شیخ یوسف بحرانی.
- ۱۰ - اجازات بحار الانوار علامه مجلسی.
- ۱۱ - مقدمه معانی الاخبار شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی.
- ۱۲ - مقدمه کمال الدین و خصال علی اکبر غفاری.

۱۸۳۶ - محمد بن علی طوسی

او از رجال طوس بوده و در کتاب الواح مقابر بر غزنین از او یاد شده است در کتاب مزبور از او بعنوان محمد بن علی پیروندان طوسی نام برده شده ولی شرح حالی از او در دست نمی‌باشد.

۱۸۳۷- محمد بن علی زشکی

علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهقی از او نام برده است

۱۸۳۸- محمد بن علی عاملی

از علماء و فقهاء مشهد مقدس بوده است، او قاضی القضاة مشهد مقدس رضوی و از شاگردان صاحب مدارک و شیخ الاسلامی این شهر را در اختیار داشته است، شیخ حر عاملی رضوان الله علیه در امل الآمل او را عنوان کرده و از وی تجلیل می کند و گوید: محمد بن علی عاملی مردی، عالم فاضل، ادیب، شاعر، محقق و به علوم عربی و فقه آشنا بود و از معاصران بشمار می رفت او در مشهد رضوی به شغل قضاء اشتغال داشت و از بدرالدین حسینی عاملی مدرس و حسین بن محمد موسوی دانش آموخت و به کمال رسید.

شیخ آغا بزرگ تهرانی گوید: او شواهد ابن ناظم را شرح کرده و در سال ۱۰۵۷ در مشهد مقدس از تألیف آن فارغ گردیده است و نسخه ای از اصول کافی را به خط خود کتابت نموده و آن را هم در سال ۱۰۴۵ پایان داده است نسخه در کتابخانه جواد محی الدین در نجف اشرف موجود است.

۱۸۳۹- محمد بن علی حسینی

او از علماء جبل عامل بود و در مشهد مقدس سکونت داشت، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه گوید: محمد بن علی بن مساعد عاملی حسینی از شعراء، ادباء، و فضلاء، مشهد مقدس بود و مهری تخلص می کرد، من دیوان اشعار او را که در سال ۱۰۹۱ تدوین شده است دیدم و خط او را نیز در مجموعه محمد باقر بن محمد حسین نیشابوری مکی که در سال ۱۱۱۲ در مشهد رضوی نوشته شده بود

مشاهده کردم.

۱۸۴۰ - محمد بن علی عمادالدین

از قدماء علماء مشهد مقدس رضوی و از مؤلفان بزرگ شیعه در قرن ششم هجری بوده است، منتجب الدین بن بابویه در فهرست خود گوید: شیخ امام عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی بن حمزة طوسی مشهدی از فقهاء علماء و واعظان بود، او کتابهایی تألیف کرده که عبارتند از وسیلة، واسطه، رائق، معجزات و مسائل در فقه. مولی عبدالله افندی هم در کتاب ریاض العلماء او را عنوان کرده و گوید: او از علماء، و واعظان و مصنفان بود، وی را ابوجعفر متأخر هم می گفتند، بعضی گفته اند محمد بن علی طوسی شاگرد شیخ ابوجعفر طوسی شیخ الطائفه بوده ولی این گفته مورد تردید است، فقهاء عقائد و آراء او را در کتب فقه آورده اند، و او کتابی هم در معجزات نوشته است.

محمد باقر خوانساری در روضات الجنات گوید: فقیه متکلم امین ابوجعفر چهارم عمادالدین محمد بن علی طوسی مشهدی مشهور به عماد طوسی و معروف در نزد فقهاء به ابن حمزة صاحب وسیله و واسطه که از متون فقهیه می باشند از مشاهیر علماء شیعه هستند.

حسن بن علی طبرسی در کتاب مناقب الطاهرین و کامل بهائی گفته: امام علامه ناصر شریعه عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی طوسی کتاب الثاقب فی المناقب به او منصوب است، او معجزات و خوارق عادات ائمه اطهار علیهم السلام را در این کتاب ذکر نموده، او در طبقه شاگردان شیخ طوسی و فرزندش ابوعلی می باشد.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ششم و در کتاب الذریعه ذیل عنوان (الثاقب فی المناقب) گوید: محمد بن علی بن حمزه طوسی عمادالدین از فقهاء و واعظان شیعه بود، کتاب ثاقب المناقب که از تألیفات او می باشد در سال ۵۶۰

تألیف شده، او در کربلای معلی از دنیا رفت و قبرش اکنون در کربلای بیرون دروازه نجف اشرف موجود است.

آثار و تألیفات عمادالدین

او در زندگی خود کتابهایی در موضوعات مختلف تألیف کرده و آنها عبارتند از عناوین ذیل:

- ۱- الوسيلة، این کتاب را ابن بابویه در فهرست خود ذکر می‌کند.
- ۲- الواسطه این کتاب را نیز منتجب‌الدین بن بابویه در فهرست آورده است.
- ۳- الرائع فی الشرایع، ابن بابویه در فهرست خود از این کتاب یاد می‌کند.
- ۴- المعجزات، این کتاب را نیز ابن بابویه در عنوان او یاد کرده است.
- ۵- مسائل در فقه، ابن بابویه در شرح حال او در فهرست از این کتاب نامبرده است.

۶- نهج العرفان مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء این کتاب را از تألیفات عمادالدین طوسی می‌داند و گوید کسانی که این کتاب را به عمادالدین طبرسی نسبت داده‌اند طوسی را به طبرسی تصحیف کرده‌اند.

۷- تعمیم این کتاب را مولی عبدالله افندی در ریاض العلماء از تألیفات عمادالدین طوسی می‌داند.

۸- التنبیه، مولی عبدالله در ریاض العلماء این کتاب را در تألیفات ابوجعفر عمادالدین ضبط کرده است.

۹- کتاب قضاء صلوٰة، مؤلف روضات الجنات این کتاب را از آثار عمادالدین طوسی ذکر کرده است.

۱۰- ثاقب المناقب این کتاب در معجزات پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام توسط عمادالدین تألیف شده و در سال ۱۴۱۲ در شهرستان قم توسط نبیل رضا علوان تحقیق

شده و از طرف مؤسسه انصاریان چاپ شده است.

استادان و مشایخ او

گفته‌اند او از شیخ ابوجعفر طوسی شیخ الطائفه روایت می‌کند، این مطلب درست نیست، زیرا شیخ الطائفه در سال ۴۶۰ وفات کرده و عمادالدین بقول شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن ششم ثاقب المناقب را در سال ۵۶۰ تألیف کرده است، او از فرزند شیخ طوسی ابوعلی روایت نموده و شیخ طوسی را درک نکرده است، مولی عبدالله افندی هم در ریاض العلماء روایت او را از شیخ طوسی بعید می‌داند. آن چه مسلم است او از ابوجعفر محمد بن حسین شوهانی روایت کرده و در کتاب ثاقب المناقب گوید: من از محمد بن حسین شوهانی در مشهد مقدس رضوی حدیث شنیدم، محمد بن حسین شوهانی یکی از علمای مشهد رضا علیه السلام بوده و در منزلش املاء حدیث داشته است و گروهی در نزد او تلمذ می‌کرده‌اند.

پایان زندگی او

از تاریخ وفات ابوجعفر عمادالدین طوسی در مصادر ذکری به میان نیامده است مؤلف کتاب تأسیس الشیعه گوید: او در کربلای معلی درگذشت و در بیرون شهر کربلا در باغی به خاک سپرده شد، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه گوید: او در بیرون دروازه نجف کربلا مدفون است.

۱۸۴۱ - محمد بن علی ابوبکر طوسی

از محدثان و راویان عصر خود بوده است، ابن تغری بردی در کتاب النجوم الزاهرة در وفیات سال ۵۷۰ گوید: در این سال ابوبکر محمد بن علی بن محمد طوسی درگذشت رافعی نیز در التدوین گوید: محمد بن علی ابوبکر طوسی در قزوین حدیث

شنیده است.

۱۸۴۲- محمد بن علی فقیه

او از علاقمندان حضرت رضا علیه السلام بوده است ابراهیم بن محمد جوینی در باب ۴۲ فرائد گوید: حاکم نیشابوری می گفت: از ابوالحسن محمد بن علی فقیه شنیدم که می گفت: هرگاه گرفتاری دینی و یا دنیائی پیدا می کردم، به کنار قبر رضا علیه السلام می رفتم و از خداوند می خواستم مشکل مرا رفع کند و حاجتم را برآورد و اندوهم را بر طرف نماید، من مکرر به زیارت آن حضرت رفتم و به خواسته های خود رسیدم

۱۸۴۳- محمد بن علی مؤید طوسی

او از مشایخ حدیث و راویان طوس بوده است ابراهیم بن محمد جوینی در باب هفتم از کتاب فرائد السمطین به یک واسطه از او روایت می کند، مؤید طوسی از طریق مشایخ خود از عاصم بن حمزة نقل می کند که علی علیه السلام این دعا را به اصحاب خود تعلیم می دادند

الهی تمّ نورک فهدیت فلک الحمد و عظم حلمک فغفوت، فلک الحمد، و بسطت یدک فأعطیت فلک الحمد، ربنا وجهک اکرم الوجوه و جاهک خیر الجاه و عطیتک أبلغ العطية و أهنأها، تطاع ربنا فتشکر و تعصى ربنا فتغفر و تجیب المضطر، و تکشف الضرّ و تشفی من السقم و تنجی من الكرب و تقبل التوبة و تغفر الذنب لایجزی بالانک أحد و لایحصى نعمک قول قائل.

در حدیث دیگری به همین سند در همین باب از محمد بن جابر روایت می کند که علی علیه السلام فرمود: در هنگام طواف خانه خدا مردی را دیدم که به استار کعبه آویخته بود و می گفت:

یا من لایشغله سمع عن سمع، یا من لایغلطه السائلون، یا من لاییرمه الحاح

الملحّین اذ قنی برد عفوک و حلاوة رحمتک.

علی علیه السلام فرمودند به آن مرد گفتم این دعا را یک بار دیگر هم بخوان گفت: شما این دعا را شنیدی گفتم: آری گفت این دعا را در تعقیب نمازها بخوان، بخدائی که جان خضر در دست اوست، اگر گناهانت به عدد دانه‌های باران و ریگ بیابان باشد خداوند گناهان را می‌بخشد.

۱۸۴۴ - محمد بن علی رضوی

از خطاطان و خوشنویسان مشهد مقدس رضوی بوده است، در ایوان طلای صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام قصیده‌ای فارسی کتابت شده و در آخر آن آمده است کتبه محمد بن علی بن سلیمان رضوی، این کتیبه در سال ۱۱۴۵ نوشته و نصب گردیده است از این خوشنویس هنرمند شرح حالی در دست نیست.

۱۸۴۵ - محمد بن علی طوسی

از علماء و فقهاء شیعه در مشهد مقدس بوده و در کاشان سکونت داشته است، منتجب‌الدین بن بابویه در کتاب فهرست او را عنوان کرده و گوید: محمد بن علی بن عبد الجبار طوسی از فقهاء مورد اعتماد بود و در کاشان اقامت می‌کرد.

مولی عبدالله افندی نیز او را در کتاب ریاض العلماء عنوان کرده و گفته‌های منتجب‌الدین را درباره او نقل می‌کند، شیخ آغا بزرگ تهرانی هم در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ششم گوید: محمد بن علی بن عبد الجبار قاضی تاج‌الدین طوسی در کاشان مقیم بوده است.

نگارنده گوید:

از این فقیه و عالم مشهور قرن ششم شرح حالی در دست نیست او و برادرانش و پسر عموهایش همگان از اهل علم بودند و در زمان خود منشأ آثاری شدند.

۱۸۴۶- محمد بن عمر طوسی

از راویان و محدثان طوس بود، ابن ماکولا در کتاب اکمال باب احرز گوید: ابوالاحرز محمد بن عمر بن جمیل طوسی اصم از حسن بن سلام و ابن ابی الدنیا روایت می‌کند، و از او نیز محمد بن یعقوب اصم روایت کرده است.

۱۸۴۷- محمد بن عمر نوقانی

او از اهل نوقان طوس بوده و شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه داستانی در کتاب عیون اخبار الرضا از او نقل می‌کند، که اینک ذکر می‌شود، شیخ صدوق از ابوطالب حسین بن عبدالله طائی روایت می‌کند که او گفت: از محمد بن عمر نوقانی شنیدم می‌گفت:

شبی بالای بامی در نوقان خوابیده بودم و تاریکی همه جا را فرا گرفته بود، من ناگهان از خواب بیدار شدم و بطرفی که قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام قرار داشت نگاه کردم، ناگهان مشاهده کردم نوری از سناباد بلند شد و همه مشهد را در بر گرفت.

آن نور همه جا را روشن کرد و مانند روز شد، من درباره رضا در شک و تردید بودم و نمی‌دانستم حق به جانب او می‌باشد، مادرم جزء مخالفان بود، مادرم گفت: ای فرزند تو را چه شده گفتم: من نوری در طرف مشهد رضا علیه السلام دیدم.

نور می‌درخشید و مشهد را فرا گرفته بود، من این حادثه را بزرگ شمردم و مرتب الحمد لله می‌گفتم، ولی مادرم به اندازه من متوجه قضیه نبود من بطرف مشهد رفتم و دیدم در روضه بسته است، گفتم بار خدایا اگر رضا بر حق است در این روضه را برویم بگشای.

من در را با دست به عقب زدم در باز شد، با خود گفتم شاید این در باز بوده بار دیگر آن را بستم و دریافتم که آن را بدون کلید نمی‌توان باز نمود، بار دیگر گفتم بار

خدایا اگر حق بجانب رضا می باشد این در را باز کن، در این هنگام در را به عقب فشار داد و در باز گردید، من بعد از این جریان شب جمعه از نوقان به مشهد می رفتم و در آنجا نماز می گذاردم.

۱۸۴۸ - محمد بن عمر بن علی

او از روایان و محدثان طوس بوده است ابراهیم بن محمد جوینی در باب ششم فرائدالسمطین حدیثی از طریق محمد بن عمر بن علی طوسی در فضیلت علی علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: علی از من است و من هم از علی، علی بعد از من بر هر مؤمنی ولایت دارد، نجم الدین کبری عارف مشهور خوارزمی از این محدث روایت می کند و او هم از ابو عباس سقانی روایت کرده است.

در باب سوم از سمط دوم نیز نجم الدین کبری خوارزمی از محمد بن عمر بن علی طوسی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را روی زانوی خود نشانیدند و فاطمه را در کنار خود نشانیدند و گردن خود را به گردن علی علیه السلام نزدیک کردند و فرمودند: بار خدایا اینان اهل بیت من می باشند.

۱۸۴۹ - محمد بن عمر طوسی

از محدثان و مشایخ طوس بوده است، عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین فی اخبار قزوین او را عنوان کرده و گوید: محمد بن عمر بن محمد طوسی وارد قزوین شد و در آنجا از قاضی عطاء الله بن علی حدیث شنید، قاضی عطاء الله در سال ۵۱۷ در قزوین از ملک داد بن علی حدیث شنیده بود.

۱۸۵۰ - محمد بن غیاث الدین

او از متولیان و کارگزاران آستان قدس رضوی در زمان سلطنت تیموریان در

مشهد مقدس رضوی بوده است، شرح حال او در کتاب حبیب السیر و روضة الصفا آمده است، در حبیب السیر سید غیاث الدین محمد مشهدی را از وزیران سلطان حسین میرزا بایقرا و کارگذاران او نوشته است.

در مورد نام او در مصادر موجود اتفاق نیست، در حبیب السیر او را غیاث الدین مشهدی ذکر کرده و در روضة الصفا غیاث الدین محمد مشهدی آورده است، مدرس رضوی در تاریخ سادات رضوی بنام شجره طیبه او را امیر محمد بن غیاث الدین ضبط نموده است و گوید:

امیر محمد ولد اکبر میر غیاث الدین عزیز در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا بر اکثر فقهاء مشهد مقدس رضیه رضویه علی راقدها السلام و التحیه رتبه تقدم داشت و صحت انتساب میرزا محمد و سائر نقباء آن بلده متبرکه بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق ظاهر و هویدا است.

این امیر محمد که ولد اکبر میر غیاث الدین عزیز بود والد ماجد سید جلیل نبیل میرزا ابوطالب رضوی جد اعلای سلسله علیه رضویه و واقف املاک موقوفه رضویه است.

اما در کتاب حبیب السیر و روضة الصفا او را از کارگذاران سلطان حسین میرزا بایقرا معرفی کرده اند و گویند: او در سال ۹۰۳ هنگام صدارت خواجه قوام الدین نظام الملک در تشکیلات او مشغول بکار شد، و وی بعد از اینکه قوام الدین مورد مؤاخذ قرار گرفت و کشته شد به امیر ذوالفنون پناهنده شد.

براساس نوشته های خواندمیر و میرخواند، او در نزد امیران تیموری بسر می برد و از شهری به شهری می رفت و سرانجام به اردوی عبدالله خان ازبک پیوست و آنها را ترغیب کرد تا به خراسان حمله کنند، او در هرات زندگی می کرد و بعد از طرف حاکم هرات مورد مؤاخذه گرفت و از هرات فرار کرد و به ماوراءالنهر رفت و در آن جا در سال ۹۱۸ در گذشت.

نگارنده گوید:

امیر محمد بن غیاث‌الدین بنظر مدرس رضوی یک فقیه و ساکن مشهد مقدس بوده و در این شهر در منصب فقاہت انجام وظیفه می‌کرده در صورتیکه میرخواند و خواندمیر او را از کارگذاران سلطان حسین میرزا نوشته‌اند، و او را یک انسانی بی‌نظم و بی‌انضباط معرفی کرده‌اند.

او عبدالله خان ازبک را تحریک می‌کند تا خراسان را بگیرد، و بعد هم دستگیر می‌شود و مورد مؤاخذ قرار می‌گیرد و سرانجام به ماوراءالنهر فرار می‌کند و در آنجا وفات می‌نماید، در اینجا محتمل است محمد غیاث‌الدین در تاریخ روضة الصفا غیر از امیر محمد بن غیاث‌الدین رضوی در تاریخ سادات رضوی باشد والله اعلم.

۱۸۵۱ - محمد بن فخرالدین

از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان حاشیه بر شرح اشارات گوید: امیر معزالدین محمد فخرالدین مشهدی حاشیه‌ای بر شرح اشارات نوشته است و در عنوان حاشیه بر شرح کافیه جامی هم از او نام برده و گوید محمد بن فخرالدین مشهدی در هوش و حافظه بسیار قوی بود، او در هندوستان در گذشت و پدرش هم در سال ۱۰۹۷ در اصفهان وفات کرد.

۱۸۵۲ - محمد بن فخرالملک

او محمد بن فخرالملک بن نظام‌الملک طوسی است که مدتی وزارت سلطان سنجر سلجوقی را داشت، در کتاب ارشاد الوزاء آمده بعد از اینکه فخرالملک بن نظام الملک وزیر سلطان سنجر بدست باطنیان کشته شد، سلطان سنجر وزارت را به فرزند او صدرالدین محمد داد، او مردی بغایت عالی همت بود و در اموال دراز دستی بسیار می‌کرد.

هنگامیکه سنجر بطرف غزنه رفت بهرام شاه غزنوی در برابر او تاب مقاومت نیاورد و به هندوستان گریخت، سلطان سنجر غزنین را گرفت و بر خزائن فرزندان و احفاد سبکتکین مسلط گردید، محمد بن فخرالملک تصرفات زیادی در اموال نمود، بدخواهان و دشمنان او جریان را به سلطان اطلاع دادند، او هم دستور داد در مجلس بزم او را کشتند.

ابن اثیر جزری در کتاب کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۵۱۳ هجری: در این سال سنجر تصمیم گرفت وزیرش ابوجعفر محمد بن فخرالملک را بکشد، علت کشتن وزیر این بود که وی امراء و فرماندهان لشکر را سبک شمرده و به آنها اهمیت نمی‌داد، آنها هم از این جریان ترسیدند و دشمنی او را در دل گرفتند و از وی اظهار نارضایتی کردند.

امیران لشکر و سران کشور از او به سلطان شکایت بردند، سلطان گفت من در نظر دارم او را از میان بردارم ولی جای کشتن او در غزنه نیست او قبلاً به محمد بن فخر الملک سوء ظن پیدا کرده بود، و کینه او را در دل داشت، بعد از اینکه غزنه را ترک گفت و به بلخ رفت او را توقیف کرد و همه اموالش را گرفت.

او نخست همه جواهرات و اموال او را تصرف کرد در منزل او دو هزار هزار دینار بدست آوردند و بعد هم او را کشتند و وزارت به شهاب الاسلام عبدالرزاق برادرزاده نظام الملک دادند، ولی این وزیر موقعیت محمد بن فخرالملک را نداشت و مورد توجه مردم هم نبود، بعد از مدتی سلطان از کشتن او پشیمان گردید و اظهار ندامت می‌کرد.

۱۸۵۳ - محمد بن فضل طوسی

او از کارگزاران بنی عباس بوده و پدرش فضل بن سلیمان هم از کارگزاران و امراء لشکر بنی عباس بود، محمد بن فضل در زمان مهدی عباسی حاکم موصل بود و سالها در این شهر حکومت کرد، او در زمان هارون و مأمون هم در موصل حکومت

داشت و از امیران مورد اعتماد خلفا بشمار می‌رفت.

ابن عبدربه در کتاب عقدالفريد در فصل توقيعات آورده از محمد بن فضل طوسی به مأمون شکایت کردند، مأمون در حاشیه آن نامه برای محمد بن فضل نوشت: ما بد زبانی و بد خلقی تو را تحمل می‌کنیم ولی از ستمگری و اجحاف بر رعیت که از طرف تو اعمال می‌شود تحمل نخواهیم کرد.

۱۸۵۴- محمد بن فضل طابرائی

از راویان و مشایخ حدیث در طابران طوس بوده است، ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۲۰۶ گوید: محمد بن فضل بن احمد ابو حامد فقیه معروف به زکی از علماء طابران طوس بود و من در مسجد جامع طابران از او حدیث شنیدم، او از شیخ ابوسعید عبدالواحد بن عبدالکریم قشیری روایت می‌کرد.

۱۸۵۵- محمد بن فضل فارمدی

او فرزند فضل بن محمد فارمدی عارف مشهور است که شرح حالش در این کتاب گذشت، فرزند او محمد بن فضل هم از علماء و محدثان و عارفان عصر خود بود، ابوسعید سمعانی در انساب ذیل عنوان (فارمدی) گوید فارمد از آبادی‌های طوس است و فضل بن محمد از این آبادی است و قبرش هم در آنجا می‌باشد. او چند فرزند داشت که یکی ابوالفضل محمد بن فضل بود، او مردی زاهد، ظریف و عفیف بشمار می‌رفت، و از ابوالعظفر موسی بن عمران انصاری و ابوعمر و عثمان بن محمد و دیگران روایت می‌کرد.

۱۸۵۶ - محمد بن فضل مارشکی

او هم یکی از مشایخ بزرگ طوس و محدثان عالی مقام بود، سمعانی در انساب ذیل عنوان (مارشکی) گوید: مارشک یک آبادی مشهور است و ابوالفتح محمد بن فضل مارشکی از امام ابو حامد محمد غزالی فقه آموخت و در فقه مهارت پیدا کرد، او خوش بیان و عارف به اصول بود و از ابوالفتیان رواسی و ابو عمر طرازی حدیث شنید

من در طوس از او حدیث فرا گرفتم و در مرو هم مکرر با او ملاقات نمودم و در چند مسئله با او گفتگو کردم، او در فتنه ترکان غز در ماه رمضان سال ۵۴۹ درگذشت، ابوسعید در کتاب تحبیر هم او را عنوان کرده و گوید: او مردی فاضل، مناظر، خوش اخلاق، نیکو سیرت، کثیرالعبادة بود او هنگام ورود ترکان غز از ترس جان سپرد.

ابن اثیر جزیری در کامل التواریخ در حوادث سال ۵۴۸ گوید: در این سال ترکان غز وارد طوس شدند، در این زمان طوس مرکز عالمان و زاهدان بود، آنها طوس را غارت کردند، مردان را کشتند و زنان را اسیر نمودند، مساجد و منازل را ویران ساختند، تنها مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام از تخریب مصون ماند، در این میان امام محمد مارشکی که از اعیان علماء آن جا بود کشته شد.

یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل عنوان (مارشک) گوید: مارشک بکسر راء و شین معجمه نام یک آبادی در طوس است، محمد بن فضل بن علی ابوالفتح مارشکی از این آبادی است و بعد از این گفته‌های ابوسعید سمعانی را که ما از او نقل کردیم آورده است.

نگارنده گوید: مارشک که امروز آن را ماروسک گویند در شمال مشهد مقدس نزدیک کارده بر سر راه کوه هزار مسجد قرار دارد، و یکی از نقاط دیدنی و خوش آب و هوا می باشد.

۱۸۵۷ - محمد بن فضل الله

او فرزند رشیدالدین فضل الله وزیر معروف عصر ایلخانی بود و در خراسان حکومت می کرد، در زمان محمد خدا بنده امیران و حاکمان و کارگزاران دولت ایلخانی به مردم ستم می کردند و اموال آنان به عناوین گوناگون به یغما می بردند، سلطان محمد او را به خراسان فرستاد تا اوضاع و احوال را سامان دهد.

رشیدالدین فضل الله که سمت وزارت او را به عهده داشت و مردی دانشمند و با تدبیر بود والیان و حاکمان را به عدالت و رفتار نیک با رعایا فرا می خواند و نامه های برای آنان می نوشت در این مورد نامه ای هم به فرزندش محمد نوشته، ما این نامه را که در کتاب سوانح الافکار او چاپ شده ذکر می کنیم او گوید:

فرزند محمد، ابقاه الله تعالی، می باید که اهالی نیشابور را از خوان نوال و زلال افصال خود دور نگردانی و خواص و عوام بلده جام و بسطام را از بحر انعام عام ریان سازی، و عرصه دامغان و کوره سمنان را از تزامم حدثان و ترادف حوادث ملوان نگاهداری و زمین بخش سرخس را به امطار سحاب موهبت شعار مطلع ازهار و مظهر ریاحین و انوار گردانی

مستوطنان طبس را از قفس عنانجات دهی و نفوس ساکنان طوس را از مصاید افتقار و مجلس اضطراب خلاص بخشی و مشهد امام معصوم و مرقد سید مظلوم علیه السلام را در کنف رعایت گیری و آتش رعب و خوف در ربوع خافیان بیندازی و شهد کامرانی و شکر شادمانی در دهن اهل بلخ تلخ کنی.

مرویان آواره و باوردیان بیچاره را که از جور کتاب و ظلم نواب از وطن مالوف و مقام معروف خود جلا کرده اند و به فیفاء وحشت و بیداد نفرت و شعاف راسیات و شعاب شاهقات وطن ساخته اند همه را به لطف جسم به اوطان قدیم باز آوری.

اعیان سبزوار که از توازیغ و تکالیف دیوانی متواری، کلیه پریشان شده اند، مجموع را به بذل دراهم و نشر مراحم که خاطر شکسته و دل خسته اند جبر و جمع

فرمائی و با وجود بسطت جاه و کثرت سپاه و غلبه قهر و نفاذ امر که دارای ذل انکسار و هوان افتقار بر سریر دولت و متکای حشمت رجحان نهی.

صورت (الحق ابلج و الباطل لجلج) نصب العین سازی و به فسحت امل و ازاله علل و قطع مواد و جل و اخفای عیوب و زلل اهلالی خراسان از سر حد آب آمویه تا ولایت خوار غایت مجهود و مبذول داری و در قطع و وصل و رفع و خفض و ابرام و نقض اوامر و احکام از مرکز لجاج و حیز احتجاج عدول جویی.

در مآل احوال فرعون بی عون و ضحاک سفاک و شداد بی سداد و عاد بی داد نظر کنی که به سبب شقاوت طبع و عداوت حق و تعذیب خلق و اشاعت طغیان و اعانت اهل عدوان و هتک استار و فتک احرار و کفران نعمت و اظهار حشمت و سفک دماء عباد و نهب قراء و بلاد ملعون ابدی و منحوس سرمدی گشته اند.

از دائره سلاطین کامکار و ملکوک معدلت شعار بیرون رفته اند، الا لعنة الله علی الظالمین و انوشروان با وجود آنکه در سلک کفر با ایشان منتظم و در باب شرک با آن جماعت مقتدرن بوده است، اما بواسطه حصانت ایتام و رعایت کافه انام و قتل فسده و قلع مرده و استیصال جابران و اعدام فاجران اعلان اسرار معدلت و اعلای بنیان نصفت و عمارت رباع جود و احسان و حمایت بقاع امن و امان و طاقت جبین مبین و سماحت ضمیر منیر و ایجاد طاق موهبت رواق و ابداع ایوان مکرمت ارکان و تحصین بارگاه مرحمت درگاه خاتم رسل و هادی سبل علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات به زمان او افتخار آورده و فرموده:

ولدت فی زمن الملك العادل انوشروان و تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم آثار عدل او لایح و گلزار بذل او فایح است و ذکر او صحائف لسان و صفایح جنان اهل جهان تایوم النشور مسطور است.

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را چون بهترین شیعتی و بزرگترین موهبتی ملوک و حکام را نیکوئی کردن و بساط

عدل گستردن است، می‌باشد که آن فرزند همین طریقه مسلوک دارد و رنجوران جور دور و مسمومان زهر دهر را به شربت رعایت و تریاق عنایت بحال صحت آرد
 گر رسوم عدل را پیدا کنی بگذرد در خوش دلی ایام تو
 ور براری کام مردم زودتر در جهان زودتر برآید کام تو
 این مواعظ و نصایح که در این جدول موشح کرده‌ام به مطالعه و مذاکره آن دیده رانو و دل را سرور بخش تا از زمهره اهل سعادت گردی.

۱۸۵۸ - محمد بن قاسم طوسی

از علماء طوس بوده است، ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء او را عنوان کرده و گوید: محمد بن قاسم طوسی مؤلف کتاب ملاحم و فتن می‌باشد از این عالم شرح حالی در مصادر موجود نیست.

۱۸۵۹ - محمد بن قاسم ابو عبدالله

او از مشایخ و راویان بزرگ طوس و خادم محمد بن اسلم بوده و زمان حضرت رضا علیه السلام را درک کرده است، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الاولیاء در شرح حال محمد بن اسلم در سند یک روایت از احمد بن محمد بن یوسف روایت می‌کند که او گفت من در مجلس عبدالله محمد بن قاسم طوسی که از خادمان محمد بن اسلم طوسی بود شرکت کردم و از او حدیث شنیدم، محمد بن قاسم از اسحاق بن راهویه مروزی حدیث روایت می‌کند.

۱۸۶۰ - محمد بن قاسم فارسی

او از علماء مقیم نیشابور بوده است، ابراهیم بن محمد جوینی در باب چهلّم از کتاب فرائد السمّین از کتاب نزّهۃ الاخبار شهاب الدین ابوسعید عبدالملک بن سعد

روایت می‌کند که شیخ ابوالحسن محمد بن قاسم فارسی مقیم نیشابور می‌گفت: من با کسانی که به زیارت مشهد طوس می‌رفتند مخالفت می‌کردم و آنها را از این عمل باز می‌داشتم

شبی در عالم خواب مشاهده کردم که در مشهد طوس هستم، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آنجا در پشت صندوق نماز می‌گذارند در این هنگام شنیدم هاتقی این اشعار را می‌خواند:

من سرّه آن یری قبر ابرؤیته یفرج الله عمن زاره کربه
فلیأت ذاالقبر ان الله أسکنه سلاله من رسول الله منتجبه

هاتف در حالیکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌کرد این ابیات را می‌خواند، من از خواب بیدار شدم در حالیکه غرق غرق بودم، بلافاصله خدمت کار خود را خواستم تا مرکب سواری مرا حاضر کند و در همان شب عازم مشهد طوس شدم و اکنون هم سالی دوبار به زیارت مشهد می‌روم.

۱۸۶۱- محمد بن قدامه طوسی

از مشایخ بزرگ طوس و از راویان حدیث بوده است حافظ ابوبکر خطیب در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: محمد بن قدامه طوسی وارد بغداد شد و در آنجا از جریر بن عبدالحمید روایت می‌کرد و محمد بن مخلد دوری از او حدیث شنید.

حافظ ذهبی نیز در میزان الاعتدال گوید: محمد بن قدامه ابوجعفر جوهری لؤلؤی از مشایخ بغداد بود: او از ابن عیینه و ابو معاویه و وکیع روایت می‌کند، از او هم ابن ابی الدنیا و ابویعلی و بغوی و دیگران روایت کرده‌اند ابن معین او را تضعیف کرده و ابوداود هم گفته او از ضعفا می‌باشد و من از او حدیث نقل نکردم، محمد بن قدامه در سال ۲۳۷ درگذشت و خطیب در تاریخ بغداد او را با محمد بن قدامه مصیصی درهم آمیخته است.

۱۸۶۲ - محمد بن مالک طوسی

او از اهل طوس بوده و در مغرب زندگی می کرده است، قاضی عیاض در کتاب ترتیب المدارک که در حالات علماء و دانشمندان مالکی تألیف کرده در شرح حال ابواسحاق جبینیانی که از عالمان و عارفان مالکی در مغرب اقصی بوده از محمد بن مالک طوسی یاد می کند و گوید:

ابوعبدالله محمد بن مالک طوسی گفت: من یکی از کتابهای ابواسحاق جبینیانی را استنساخ کرده بودم در این کتاب قصه ها و داستانهای روایت شده بود، روزی به فرزند او عبدالرحمان گفتم به من لطف کنید تا من این کتاب را بر مؤلف قرائت کنم.

او هم اجازه داد ما نزد ابواسحاق رفتیم، و گفتیم: خداوند شما را سلامت بدارد ما دوست داریم این کتاب را نزد شما بخوانیم، گفت: بخوانید هنگامیکه شروع بخواندن نمودیم، گفتم شما این کتاب را نزد چه کسی قرائت کرده ای و یا از کدام عالم او را روایت می کنی.

هنگامیکه او سخنان مرا شنید، کتاب را از من گرفت و گفت: از منزل من بیرون شوید، من به او گفتم: اگر علماء روایت را ترک گویند علم از بین خواهد رفت و آثار متروک خواهند شد، خودت می دانی بر سر کسانی که علم را مخفی داشتند چه آمد.

او در حالیکه می گریست به من گفت: مگر در حدیث نیامده که مردان عادل حامل حدیث می باشند، آنها جلو منحرفان را می گیرند، و اهل باطل را از حدیث دور می کنند، و نمی گذارند افراد جاهل اخبار و روایات را تاویل و تفسیر نمایند، گفتم آری چنین است، گفت من عادل نیستم که به روایات رسول خدا ﷺ گواهی دهم، ابوعبدالله طوسی گفت: من هنگامیکه این سخن را از او شنیدم منزلش را ترک کردم.

ابوحامد خراسانی و ابواسحاق

قاضی عیاض دنبال گفتگوهای ابو عبدالله محمد بن مالک طوسی داستان دیگری از عالمی دیگر بنام ابوحامد خراسانی یا ابواسحاق جبنیانی نقل می‌کند و ما آن را در اینجا اگر چه از موضوع خارج است ذکر می‌کنیم، قاضی عیاض گوید:

هنگامیکه ابوحامد خراسانی وارد افریقیه شد به آبادی جبنیانه رفت و بحضور ابواسحاق رسید و سلام کرد و گفت: از خراسان برای دیدن شما آمده‌ام، شیخ ابواسحاق گفت: اگر راست می‌گوئی مرد احمقی هستی، و اگر من سخن شما را قبول کنم در آن صورت من از تو نادان ترم!!

شما چگونه عراق را با آن همه علماء ترک کردی و حرم خدا و رسول خدا ﷺ را رها نمودی و شام و مصر را گذاشتی و به مغرب آمدی و بعد نزد شیخ جبنیانه آمدی و اینگونه سخن می‌گوئی ابوحامد خراسانی گریه کرد و گفت: من برای همین آمدم و اگر چنین نبودى من به این جا قدم نمی‌گذاشتم.

ابوحامد خراسانی می‌گفت: من در مغرب چهار نفر را دیدم که مانند آنها را در جانی مشاهده نکردم و آنان عبارت بودند از علی بن مسرور دباغ، ابواسحاق سبائی، ابوالحسن کاشی و ابواسحاق جبنیانی که در هر کدام یک خصوصیت بود.

نگارنده گوید: از این ابوحامد خراسانی که در نیمه دوم قرن چهارم زندگی می‌کرده اطلاعی در دست نیست: او طالب علم بوده و از خراسان به مغرب رفته است و با دانشمندان بزرگ آن منطقه ملاقات کرده و از آنها استفاده نموده است.

۱۸۶۳- محمد بن محمد ابوالبركات

از مشایخ اجازه و راویان طوس بوده و در بغداد اقامت داشته است، ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۲۱۱ گوید: محمد بن محمد بن عبدالقاهر ابوالبركات طوسی موصلى بغدادی از بغداد برای ما اجازه‌ای نوشت، او از احمد بن محمد بن نقور بزاز

روایت می‌کند.

۱۸۶۴ - محمد بن محمد خروی طوسی

از محدثان و راویان طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التّحییر او را عنوان کرده و گوید: ابوجعفر محمد بن محمد حاکمی خروی از اهل خرو الجبل که در بین خابران و طوس قرار دارد بود، او شیخی صالح و از اهل علم بود، وی خطیب و فقیه دهکده و از محدثان بشمار می‌رفت من جزوه‌ای از کتاب سنن صوفیه سلمی را نزد او خواندم.

او از ابوبکر احمد بن علی شیرازی و ابومحمد حسن بن احمد سمرقندی حدیث شنیده بود او به من گفت: من در سال ۴۵۱ در آبادی خرو متولد شده‌ام، محمد بن محمد خروی در ماه رمضان سال ۵۰۲ در خرو درگذشت، سمعانی در مشیخه خود برگ ۲۲۷ نیز از او یاد می‌کند.

نگارنده گوید: خرو که اکنون آن را خور می‌گویند، بین مشهد مقدس رضوی و کلات قرار دارد و در یک دره سرسبز و خوش آب و هوا و در بین دو رشته کوه واقع شده و از نقاط دیدنی می‌باشد.

۱۸۶۵ - محمد بن محمد ابوجعفر حسینی

او نیز از محدثان و راویان طوس بوده، عبدالغافر فارسی در کتاب منتخب سیاق او را ذکر می‌کند ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۱۸۶۶ - محمد بن محمد علوی

او از نقبای طوس بوده، علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهق گوید: محمد بن محمد ابوجعفر علوی از سادات و نقبای مشهد مقدس رضوی بود.

۱۸۶۷- محمد بن محمد ابوالحسن

از علماء و مشایخ طوس بود، حافظ ذهبی در میزان الاعتدال او را عنوان کرده و گوید: محمد بن محمد بن یوسف ابوالحسن طوسی ابن ابی خراسان، از محدثان است، خلیلی گفته: او از حافظان و عالمان بود اما او نسخه‌هایی روایت می‌کند که قابل توجه نیستند، او در سال ۳۳۶ در گذشت، ابوالعباس بصیر و دیگران از او برای ما روایت کردند.

۱۸۶۸- محمد بن محمد انصاری

او نیز از مشایخ و محدثان طوس می‌باشد، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان (حاتمی) گوید: ابوالحسن محمد بن محمد انصاری از علماء طوس بود و ابوحاتم احمد بن محمد حاتمی طابرائی در طوس از او حدیث شنید و در ذیل عنوان (رودباری) هم گفته: ابوعلی حسین بن محمد رودباری طوسی از ابوالحسن محمد بن محمد انصاری روایت می‌کند.

۱۸۶۹- محمد بن محمد طوسی

از محدثان و راویان طوس بود، یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان ذیل عنوان (جابق) گوید: جابق بفتح باء از آبادیهای طوس است، و محمد بن محمد ابو عبدالله طوسی مقری از این آبادی می‌باشد او در دمشق سکونت کرد و در آنجا از ابوعلی اهوازی روایت نمود، و از او نیز عمر دهستانی و طاهر بن برکات خشوعی و دیگران روایت می‌کنند، ابوالقاسم حافظ دمشقی در تاریخ دمشق از او یاد می‌کند.

۱۸۷۰ - محمد بن محمد نوقانی

او هم از مشایخ طوس و راویان نوقان بوده است، عبدالغافر فارسی در منتخب سیاق گوید: محمد بن محمد ابومنصور نوقانی از اهل حدیث بود و در نیشابور مجلس املاء حدیث داشت، از این عالم نوقانی شرح حالی در دست نیست.

۱۸۷۱ - محمد بن محمد ابونصر

او نیز از راویان و محدثان بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان (طوسی) گوید: ابونصر محمد بن محمد بن یوسف فقیه طوسی از اهل طابران طوس بود، او از زاهدان و پارسایان و رهبران بشمار می‌رفت، او روشی پسندیده و اخلاقی نیک داشت و در نیشابور از حسین بن محمد و اسماعیل بن قتیبه و دیگران حدیث شنید.

ابونصر طوسی به مرو، ری، بغداد، کوفه و مکه معظمه هم مسافرت کرد و در مجالس املاء حدیث شرکت نمود و از گروهی اجازه نقل حدیث دریافت کرد، او سفری هم به سمرقند رفت و مصنفات ابوعبدالله محمد بن نصر مروزی را در آنجا شنید، حافظ ابوعلی و ابواحمد حاکم و افراد دیگری از وی روایت می‌کنند.

ابوعبدالله حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور او را عنوان کرده و گوید: فقیه ادیب ابوعبدالله عابد ابونصر امام طوسی از اهل عبادت بود، من در میان مشایخ خود نمازگذاری بهتر از او را ندیدم، او روزها روزه داشت و شب‌ها به نماز و عبادت مشغول می‌شد، و اگر از غذای روزانه‌اش چیزی باقی میماند اتفاق می‌کرد.

حاکم نیشابوری گوید: از ابونصر پرسیدم شما با این همه کاری که داری و همواره باید مراجعین را پاسخ دهی و بکارهای مردم بررسی چگونه می‌توانی به تألیف و تصنیف برسی، او گفت: من شب‌ها را سه قسمت کرده‌ام بخشی از شب را به تألیف کتاب مشغول می‌باشم، بخشی را به قرائت قرآن و بخشی را هم به استراحت اختصاص داده‌ام،

حاکم گوید: او در ماه شعبان سال ۳۴۴ در گذشت.

۱۸۷۲- محمد بن محمد ابونضر

از محدثان و عالمان طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان (جماعی) از ابوعلی حسن بن یحیی جرجانی نام برده و گوید: ابونضر محمد بن محمد بن یوسف از او روایت می‌کند ابوالفرج بن جوزی در کتاب منتظم در حوادث سال ۳۴۴ گوید: محمد بن محمد ابونضر طوسی از فقهاء و ادباء بود، روزها روزه داشت و شبها به عبادت مشغول می‌گردید.

او برای طلب حدیث و ملاقات با اهل علم و ادب مسافرتها زیادی نمود و روایات زیادی شنید، شبها را به تصنیف و تألیف و قرائت قرآن می‌پرداخت.

حافظ ذهبی در تذکره الحفاظ او را عنوان کرده و گوید: امام حافظ شیخ الاسلام محمد بن محمد بن یوسف طوسی شیخ شافعیه از نعیم بن محمد حافظ و حسین بن محمد قبانی و دیگران حدیث شنید، او کتابی به روش صحیح مسلم تصنیف کرد و یکی از اعازم عصر خود بود، حاکم نیشابوری گوید من دوبار نزد او رفتم.

از او پرسیدم با این همه کار و گرفتاری چگونه این کتابها را تألیف کرده‌ای، گفت: من شبها را به سه جزء تقسیم کرده‌ام، بخشی از شب را به تألیف مشغول می‌باشم، بخشی را به عبادت و قرائت قرآن اختصاص داده‌ام و قسمتی را هم برای خواب و استراحت و من در میان مشایخ خود مانند او را در عبادت ندیدم.

احمد بن منصور حافظ می‌گفت: ابونضر هفتاد سال مرجع مردم بود و فتوی می‌داد، هیچکس به فتوای او اعتراض نکرد، حاکم گوید: من وارد طوس شدم در حالیکه ابونضر قاضی این شهر بود و من مانند ابونضر را در هیچ شهری از شهرهای اسلام مشاهده نکردم، او در ماه شعبان سال ۳۴۴ در گذشت.

یافعی در مرآت الجنان ضمن حوادث سال ۳۴۴ گوید در این سال ابونضر محمد

بن محمد طوسی شافعی مفتی خراسان درگذشت او یکی از کسانی بود که به حدیث بسیار اهمیت می‌داد و در طلب آن کوشش می‌کرد و کتابهایی مانند صحیح مسلم تألیف نمود، ابن عماد در شذرات الذهب و ابن تغری بردی در النجوم الزاهره نیز همین مطالب را درباره او آورده‌اند.

نگارنده گوید:

این ابونصر باید همان ابونصر که در عنوان قبل گذشت باشد که تصحیف شده و در کتب رجال در دو عنوان ذکر شده‌اند، ابوسعید سمعانی در انساب او را در دو جا به عنوان ابونصر و ابونصر آورده است و معلوم نیست کدام یک درست باشد، از این رو ما هم در دو عنوان ذکر کردیم و العلم عندالله.

۱۸۷۳ - محمد بن محمد بروی

او هم از علماء و محدثان طوس بود، عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی در کتاب التدوین او را عنوان کرده و گوید: محمد بن محمد بروی طوسی ابوحامد در نزد امام محمد بن یحیی فقه آموخت و در علم مناظره بسیار قوی و خوش بیان و فصیح بود، او در سال ۵۵۹ هجری قزوین گردید و در آن جا از اسماعیل ناصحی روایت کرد.

او گوید: من مشاهده کردم ناصحی روز پنجشنبه ناخن‌های خود را می‌گیرد و می‌گفت: من دیدم امام ابوالفرج قزوینی روز پنجشنبه ناخن خود را می‌گرفت و گفت: من شریف ابوشاکر عثمانی را دیدم روز پنجشنبه ناخن خود را می‌گرفت و نیز از شیخ خود نقل می‌کرد و سند را به محمد بن علی امام باقر علیه السلام می‌رسانید که آن حضرت هم روز پنجشنبه ناخن خود را می‌گرفتند.

امام باقر علیه السلام از پدرش او هم از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کرد که آن حضرت هم روز پنجشنبه ناخن خود را می‌گرفت. این سند مسلسل که همه رجال آن ناخن خود را روز پنجشنبه می‌گرفتند از احادیث نادره و شگفت‌انگیز است.

رافعی گوید: محمد بروی طوسی در زمان خلافت مستضی وارد بغداد شد و در آنجا از اشعریان بر علیه حنبلیان حمایت کرد و در سال ۵۶۷ در بغداد درگذشت. ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب در وفیات سال ۵۶۷ گوید: در این سال ابوحامد بروی طوسی فقیه شافعی در بغداد درگذشت، او شاگرد محمد بن یحیی و صاحب تعلیقه مشهور می باشد، او در زمان خود در علم مناظره و کلام و بلاغت و جدل یگانه بود و همه در این فن به او رجوع می کردند و او سخن آخر را می گفت. او در مذهب اشعری بصیرت داشت و رموز و فنون آن را فرا گرفته و از آن مذهب سخت حمایت می کرد و با حنبلیان مبارزه می نمود و می گفت اگر قدرت داشتم بر حنابله جزیه قرار می دادم، او در مدرسه نظامیه سخنرانی می کرد و مردم را بر ضد حنابله تحریک می نمود.

ابوحامد طوسی در بغداد بسیار مشهور گردید و با سخنرانی های خود، مردم بغداد را متوجه خود کرد یکی از روزها در منزلش او را مرده یافتند و او ناگهان درگذشت، گفته شد زنی مقداری حلوای مسموم برای او برد و او از آن حلوای خورد و درگذشت و این عمل را به حنبلیان نسبت دادند.

گفته های ابن خلکان

ابن خلکان در کتاب و فیات الاعیان گوید: ابومنصور محمد بن محمد بروی فقیه شافعی یکی از پیشوایان و ائمه فقه و کلام و وعظ و خطابه و مناظره بود و بر همگان تقدم داشت، او مردی خوش بیان و فصیح بود و از فقیه محمد بن یحیی فقه آموخت و از بزرگان اصحاب او بشمار می رفت.

بروی کتابی در خلاف تألیف کرد که مشهور است و همه آن را می ستایند او در علم مناظره و جدل نیز کتابی بنام (المقترح فی المصطلح) نوشت که عباراتی دلنشین و مضامینی سنگین دارد و فقهاء به آن روی آوردند و از آن استفاده می کردند، تقی الدین

ابوالفتح مظفر بن عبدالله فقیه مصری آن را شرح کرده و به آن کتاب مشهور گردیده تا جایی که او را تقی مقترح می‌گویند.

او در سال ۵۶۷ وارد بغداد شد و مورد استقبال عام و خاص قرار گرفت و امور مدرسه بهائیه که مجاور مدرسه نظامیه بود در اختیار او قرار داده شد، او در این مدرسه روزی چند بار تدریس می‌کرد و گروهی در مجلس درس او شرکت می‌کردند و در جامع قصر هم درس مناظره می‌گفت و مدرسان و داعیان در آن حاضر می‌شدند.

بروی در مدرسه نظامیه مجلس وعظ تشکیل می‌داد و مردم را موعظه می‌کرد، در آن ایام ابونصر احمد بن عبدالله چاچی مدرس نظامیه بود او میل داشت ابومنصور بروی در آن مدرسه تدریس کند، او هم وعده داد ولی مرگش فرارسید، و موفق به تدریس در مدرسه نظامیه نگردید بروی از نظر علمی در مقامی بود که می‌توانست در آنجا تدریس کند.

ابومنصور بروی طوسی روز سه‌شنبه پانزدهم ذی‌قعدة سال ۵۱۷ در طوس متولد شد، و روز پنجشنبه شانزدهم ماه رمضان سال ۵۶۷ بین دو نماز درگذشت، و خلیفه مستضی بر جنازه او نماز گذارد و در مقبره ابواسحاق شیرازی به خاک سپرده شد.

حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق گوید: ابومنصور بروی در سال ۵۶۵ وارد دمشق شد و در رباط سمیساتی فرود آمد، و گروهی امالی او را نزد وی خواندند.

ابن خلکان گوید: بروی به فتح باء وراء است و نسبت آن برای من معلوم نشد، سمعانی هم در انساب خود آن را ذکر نکرده است به گمان من باید یکی از نواحی طوس باشد.

گفته‌های تاج‌الدین سبکی

تاج‌الدین سبکی در طبقات الشافعیه او را عنوان کرده و گوید: محمد بن محمد بن احمد ابومنصور فقیه بروی از اهل طوس بود، گروهی او را ابوحامد و بعضی هم کنیه او

را ابوالمظفر نوشته‌اند، کتاب تعلیقه و جدل او در میان مردم مشهور می‌باشد، وی یکی از پیشوایان در فقه، اصول، کلام و وعظ بود.

در ماه ذی‌حجه سال ۵۱۷ در طوس متولد شد، و در نزد محمد بن یحیی شاگرد غزالی فقه آموخت، از محمد بن اسماعیل فارسی و عبدالوهاب بن شاه شادی‌اخی حدیث شنید، او وارد بغداد شد و مورد استقبال عام و خاص قرار گرفت و در مدرسه بهائیه برای طالبان علوم به تدریس مشغول شد.

او در بغداد مجلس مناظره و وعظ و خطابه تشکیل داد و به دمشق رفت و در خانقاه فرود آمد، و بار دیگر به بغداد برگشت، او در بغداد به مرض اسهال درگذشت، گفته شده حنبلیان حلوائی مسموم توسط زنی برای او فرستادند، زن حامل حلوا به خانه او رفت و گفت: من این حلوا را از محل پشم ریزی خریده‌ام و به شما هدیه می‌کنم. بروی آن حلوا را گرفت و به اتفاق خانواده و فرزندان از آن حلوا خوردند و در هنگام صبح همه اعضاء خانواده را در منزل مرده یافتند ابومنصور بروی و زن و فرزندان در اثر خوردن حلوای مسموم همه در گذشتند.

۱۸۷۴ - محمد بن محمد تبادکانی

تبادکان یکی از بخشهای مشهد مقدس رضوی و در ناحیه شمال و شمال شرق این شهر قرار دارد، و یک آبادی هم بنام تبادکوه اکنون در شمال مشهد نزدیک کارخانه سیمان موجود است و تبادکان تلفظ دیگری از این آبادی است مردم بومی آنجا را تبادکوه می‌گویند، ولی در کتب و نوشته‌ها از قدیم به تبادکان معروف بوده است.

از این منطقه در قرون گذشته چند نفر دانشمند و شاعر و عارف به وجود آمده‌اند و نام آنها در تذکره‌های رجال علم و ادب آمده و ما هم در این کتاب از آنها یاد کرده‌ایم یکی از این علماء و شعراء محمد بن محمد تبادکانی است که اینک شرح حال او را در اینجا ذکر می‌کنیم و از خصوصیات و آثار به جای مانده از او سخن می‌گوئیم.

گفته‌های میرخواند

میرخواند در کتاب روضة الصفا در فصل رجال عصر سلطان حسین میرزا با یقرا گوید: مولا شمس‌الدین محمد تبادکانی در سلک خلفاء شیخ زین‌الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند بر ادای وظائف طاعات و عبادات می‌گماشت.

سالکان طریق زهد و طالبان طریقه ارشاد و هدی نسبت به آن جناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک می‌نمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده و اوامر و نواهی خدام عالی مقام مفتخر و مباهی می‌بودند.

از آثار انامل فیاض جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السائرین مشهور است، مولانا شمس‌الدین محمد در شهر سنه ۸۹۱ وفات یافت و در خیابان هرات مدفون گشت و امیر نظام‌الدین علی شیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخت.

ولد ارشدش مولانا حمیدالدین مدتی مدید در آن خانقاه قائم مقام والد معارف پناه و در غایت تقوی و طهارت سلوک می‌نمود و در سنه ۸۹۲، از عالم انتقال فرمود.

محمد تبادکانی و خواجه عزیزالله

خواجه عزیزالله از عرفاء جام و از احفاد شیخ احمد جامی بوده است، او با محمد تبادکانی معاصر و با وی در ارتباط بوده و در مجالس تبادکانی شرکت می‌کرده، در کتاب روضة الریاحین در حالات خواجه عزیزالله آمده:

یکی از مخادیم نقل کرده که او یک روز به مسجدی که حضرت مولوی شمس الملة والدین محمد تبادکانی و بعضی از اصحاب ایشان اوراد بلند می‌خواندند حضرت خواجه دورتر نشسته بودند و به توجه مشغول شده، چون اوراد تمام شد بیکدیگر ملاقات کردند.

نوشته‌های اصیل‌الدین واعظ

واعظ هروی در مقصدالاقبال گوید: مولانا شمس الملة والدین محمد تبادکانی از مریدان کار کرده شیخ الاسلام والمسلمین شیخ زین‌الدین خوافی است، و جامع بوده میان علم ظاهری و باطنی و کرامات و مقامات او فوق الحصر والبیان است، کتاب منازل السائرین که از تصنیفات حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری است شرحی نیکو کرده است.

هر که اندک حالتی داشته باشد داند که اکثر سخنان که در آن جا مذکور است مبنی بر قواعد عرفان است و مبسوط از خصائص ذوق و وجدان است، قصیده متبرکه برده را به عربی و فارسی مخمس نموده و در نهایت فصاحت شرح کرده که صاحب کمالان از تحریر آن متحیرند و بر اسماء الحسنی شرح بسیار نیکو کرده است.

یکی از علماء گفته که مرا مهمی پیش آمد به خدمت وی رفتم به التماس آنکه سفارش من به پادشاه وقت بکند، پیش از آنکه اظهار کردم کاغذی از آستین مبارک خود بیرون آورده به من داد، چون نگاه کردم آن نوع که می‌خواستم نوشته بود، به خدمت پادشاه بردم مهم من کفایت شد.

گویند قوت حافظه وی بحدی بود که در ماه مبارک رمضان هر روز یک جزء قرآن مجید را حفظ می‌کرد و شب تلاوت می‌نمود، تا آخر ماه مبارک کلام‌الله مجید را حفظ کرده بود. وفاتش در سال ۸۹۱ و قبرش در خیابان و امیر نظام‌الدین علی شیر در جانب جنوب مزارش خانقاهی ساخته است.

گفته‌های امیر علی شیر نوائی

امیر علی شیر در مجالس النفائس گوید: مولانا محمد تبادکانی از خلفای شیخ زین‌الدین بود و مقتدای زمان خود و فضل و کمال از آنچه کسی شرح کند زیاده داشت.

قصیده برده را مخمس کرده و به منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری شرح نوشته است، هر گاه به سماع در آمدی با آنکه حرکاتش موافق اصول نبود در مردم تأثیر کرده رقت می کردند، در شهر هرات از عالم رفت و قبرش در خیابان است.

امیر علی شیر در شرح حال امیر حسین اردشیر گوید: بدین فقیر به مثابه پدر بود و در میان ترک و تازی از او تمامتر کسی ندیدم، بالطبع بجانب فقیر می داشت عاقبت قدم به همان وادی نهاده در خدمت مولانا محمد تبادکانی چندین اربعین نشست و مقاصد معنوی بسیار حاصل کرد.

مداومت بر نوافل و عبادات

در تاریخ همایونی برگ ۱۸۴ نقل شده مولانا شمس الدین محمد تبادکانی در سال ۸۹۱ وفات یافت، عالم بوده به علوم ظاهری و باطنی، از صغر سن آثار زهد و تقوی از ایشان ظاهر بوده چنانچه در آن ایام نماز تهجد و نوافل و عبادات از وی فوت نشده.

به ملازمت حضرت شیخ رکن الدین خوافی مشرف گردیده و به ریاضیات شاقه قیام نموده به اندک زمان به مراتب عالیه و درجات رفیعہ رسیده و به واسطه حسن تربیت وی بسیاری از طالبان به مراتب ولایت رسیدند.

نوشته های محمد غوثی

غوثی شطاری در تذکره گلزار ابرار برگ ۶۸ گوید: مولانا محمد تبادکانی از راتبه خواران (ادبّی ربی) و از خوشه چینان خرمن «و علمناه من لدنا علما» بود دست ارادت به دامن ارشاد شیخ زین الدین محمد خوافی داشت.

از مجاورت خوابگاه فیض بخش شیخ الاسلام زنده پیلی احمد جام و از خدمت با حقائق پناهی مولانا عبدالرحمان جامی و از صحبت عرفان فرمای دیگر مشایخ به

فراوان کامیابی و بهره‌وری به نشاط اندوخته.

اسباب بزرگواری هر چه شایسته رهروان کمالات خدیو باشد فراهم آورد، می‌گفت دو بار کوتاهی در ادب به نسبت پیر از من پدید آمد نخست آنکه هنگام نماز گذاردن امام جا نمازی بزیر پا نداشت و من داشتم فرمود: بردار گفتم: در مذهب من که شافعی‌ام باکی نیست، دوم روزی مرا بکاری برانگیخت تتمه از وضو مانده بود بجا آورده بفرموده پرداختم

اکنون درمان این شرمساری ندانم از کدام در دریوزه کنم و از که پرسم و از کجا یابم، از این وقت عنان ... گویند باری حقائق پناهی بدیدن او رفت و در طاقچه حجره دو جلد کتاب بود و پرسید چه نسخه است، پاسخ داد یکی مصحف مجید دوم دیوان من که از ترس دست اندازی زمانیان در پناه آن گریخته، طبع مولانا از این شگرف گفتار به شگفتگی همدوش گردید.

محمد غوثی در همین کتاب و در همین برگ در حالات مولانا محمد حیرانی گوید: او درویشی لایبالی و فقری سرمست بود، توفیق ازلی به خدمت مولانا محمد تبادکانی رهنمونی کرد، چنانکه او را بر سلوک خویش گردانید و چند چله بروشی که تلقین نمود بر آورده در گشایش... وقت گشود و از وطن کاه تا حجاز پیاده و روزه‌دار راه دراز پیموده به سعادت طواف حرمین محترمین سر بلند گشت

محمد تبادکانی و ادبیات

شمس‌الدین تبادکانی در زبان عربی و فارسی شعر می‌سروده در تذکره‌های فارسی تنها یک بیت از وی نقل شده، امیر علی شیر در مجالس النفائس در شرح حال او که بیش از چند سطر نیست بیت ذیل را از او نقل می‌کند:

آنانکه بجز قامت سروت نگرانند گر راست بگوئی همه کوتاه نظرانند

از حالات او معلوم است که اشعاری دیگر هم سروده ولی در تذکره‌ها به جز یک

بیت شعر دیگری از او نقل نگردیده است و ظاهراً او دیوان شعر هم داشته ولی از بین رفته و یا خود آن را مخفی داشته و اجازه نشر و نسخه برداری از آن را نداده است.

آثار و تألیفات او

محمد تبادکانی در زندگی خود کتابهایی تألیف کرده است تذکره نویسان چهار اثر از نوشته های او را ضبط کرده اند که اکنون به آنها اشاره می شود:

۱ - تسنیم المقربین فی شرح منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری عارف مشهور به پیرهرات منازل السائرین را در عرفان تألیف کرده و شروح زیادی بر آن نوشته شده است، یکی از آن شروح تسنیم المقربین است که توسط محمد تبادکانی طوسی نوشته شده.

از این کتاب نسخه ای در کتابخانه دانشگاه عثمانی حیدرآباد دکن هندوستان موجود است نگارنده در بهمن ماه سال ۱۳۴۵ شمسی هنگام اقامت در حیدرآباد این نسخه را مطالعه و بررسی کرده است این شرح بفارسی نوشته شده ولی تاریخ تحریر ندارد.

محقق محترم آقای سید محمد منصور طباطبائی بهبهانی از این کتاب مکروفیلم تهیه کرده و روی آن کار می کند و انشاء الله در آینده چاپ خواهد و در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

۲ - تضمین قصیده برده، شرف الدین ابو عبدالله بوصیری قصیده ای بنام برده در مدح حضرت رسول ﷺ سروده است، گروهی براین قصیده شرح نوشته اند و یا آن را سرمشق خود قرار داده و مانند آن را سروده اند، شمس الدین تبادکانی قصیده برده را تخمیس کرده و به فارسی هم به نظم کشیده است.

نسخه ای از این کتاب به قطع کوچک در کتابخانه دانشگاه عثمانی حیدرآباد موجود است، نسخه خوش خط ولی به مرور زمان اندکی رطوبت به آن رسیده است، من

من این نسخه نفیس را بررسی کردم و اینک بند اول آن را که به عربی و فارسی سروده شده ذکر می‌نمایم:

یا ایها المحتظی من لذة الالم یا أيها المغتذی من ذلة السقم
ای بهره‌مند جان تو از لذت الم وی یافته غذا دلت از ذلت سقم
ما بال طرفک طول اللیل لم تنم امن تذکر جیران بذی سلم
چشمت شب دراز چرا نامده بهم یاد سلام رفقه سلمی بذی سلم
مزجت دمعاً جری من مقلة بدم

آورده چون ز چشمه چشم تو دم بدم

۳- شرح اسماء الحسنی اصیل‌الدین واعظ در کتاب مقصدالاقبال این کتاب را

به او نسبت می‌دهد

۴- چهل حدیث، اسماعیل پاشا بغدادی در کتاب اسماء المؤلفین این کتاب را از

تألیفات محمد تبادکانی نوشته است.

وفات او

شمس‌الدین محمد تبادکانی به اتفاق همه تذکره‌نویسان در سال ۸۹۱ در هرات درگذشت و در خیابان به خاک سپرده شد، خیابان یکی از محلات هرات می‌باشد و مقبره گوهر شاد و امیر علی شیر هم در آنجا قرار دارند و یکی از محلات باستانی است که ریشه در تاریخ دارد و نگارنده در سفرهای خود به هرات در سال ۱۳۴۶ و سال ۱۳۴۹ ش، محله خیابان و آثار باستانی آن را دیده است.

۱۸۷۵- محمد بن محمد تروغبذی

تروغبذ و یا طریقه یکی از آبادیهای مشهور در نزدیک مشهد مقدس رضوی می‌باشد و اکنون یک قصبه و شهرک با همه مزایای شهری در کنار مشهد و یکی از نقاط

خوش آب و هواست و در فصل تابستان و بهار گروهی را بطرف خود جلب می‌کند، ساکنان مشهد مقدس و زائران بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام از آب و هوای آن استفاده می‌کنند.

ما درباره ترغبه در مجلد اول این کتاب بررسیهای لازم را انجام دادیم و درباره سوابق تاریخی این محل تحقیق نمودیم و خصوصیات آن را شرح دادیم و از رجال آن هم در این کتاب نام برده‌ایم، یکی از عالمان و عارفان ترغبه محمد بن محمد تروغبذی است که از عارفان عصر خود بوده است و اینک شرح حال او را ذیلا ذکر می‌کنیم:

عبدالرحمان بن جوزی در کتاب منتظم در حوادث و وفیات سال ۳۵۳ گوید: در این سال محمد بن محمد بن حسن ابو عبدالله تروغبذی طوسی درگذشت او از اصحاب ابو عثمان حیری و مردی با همت و عالی مقام بود و کرامت‌هایی هم داشت.

خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه گوید: ابو عبدالله تروغبذی نام او محمد بن محمد بن حسین از اجله مشایخ طوس بود و با ابو عثمان حیری صحبت کرده از طبقه مشایخ، وی را کرامات ظاهر بود و مجدد بود و بلند حال و بزرگ همت پس از سنه ۳۵۰ برفته از دنیا.

او گفت: طوبی لمن لم یکن له وسیلة الی الله سواه فانه لا وسیلة الیه غیره، و هم او گفت، من ضاع امر الله فی صغره اذله الله فی کبره، از او پرسیدند که صوفی که بود و زاهد که؟ گفت: الصوفی بریه و الزاهد بنفسه هم وی گفت: که الله تعالی بنده خود را از معرفت خود چیزی دهد و به آن مقدار که معرفت داده بلاها بر وی نهد تا آن معرفت او راعون بود برداشت آن بلا.

جامی در نفحات الانس گوید: ابو عبدالله تروغبذی از طبقه خامسه است، از اجله مشایخ طوس بود و با ابو عثمان حیری صحبت داشته او گفته: ترک الدنيا للدنيا من جميع الدنيا، و هم او گفته: که دورباش از تمیز در خدمت زیرا کسانی که ایشان را در خدمت ممتاز گردانی ظاهر نمانده‌اند، پس همه را خدمت کن تا مراد حاصل شود و

مقصود فوت نشود.

در نامه دانشوران هم شرح حال او آمده و همین مطالب را درباره او نقل کرده‌اند و آورده‌اند او از طبقه پنجم و از عرفای قرن چهارم هجری است، و بر همه مشایخ زمان خود تفوق داشت و در طریقت یگانه بود و سالهای دراز در طوس به ارشاد و اصلاح حال مردمان اشتغال داشت.

نگارنده گوید: نام این عارف مشهور در اغلب تذکره‌ها آمده و گفته‌ها درباره او تکرار گردیده و ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

۱۸۷۶- محمد بن محمد نقندری

او از عارفان و مشایخ طریقت در طوس بوده است فصیحی خوافی در کتاب مجمل در وفیات سال ۶۰۷ گوید: در این سال مرحوم مبرور شیخ فرید الحق والملة الدین عطار در نیشابور درگذشت و او مرید شیخ جمال‌الدین محمد بن محمد نقندری طوسی بود که به امام ربانی شهرت داشت.

نگارنده گوید: این فریدالدین عطار غیر از فریدالدین عطار نیشابوری شاعر و عارف مشهور می‌باشد، زیرا عطار معروف در سال ۶۱۸ بدست مغولان در نیشابور کشته شد و نقندر یکی از آبادیهای مشهد مقدس و در غرب طبقه قرار دارد.

۱۸۷۷- محمد بن محمدرضا مشهدی

از علماء و مفسران مشهد مقدس رضوی بوده است، علامه تهرانی در کتاب الذریعه تحت عنوان شرح الصحیفه گوید: این کتاب از تألیفات محمد بن محمدرضا مشهدی مؤلف کنزالدقائق است که در چهار مجلد تألیف شده است او شرح صحیفه را در سال ۱۰۹۱ تألیف کرده نسخه کامل آن در اختیار سید شهاب‌الدین تبریزی می‌باشد. و نسخه‌های دیگری بطور ناقص از این کتاب در کتابخانه سید محمد محیط در تهران و

کتابخانه سید عیسی عطار در بغداد موجود است.

۱۸۷۸ - محمد بن محمدرضا قمی

او از علماء قم بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه تحت عنوان (شرح ترصیف) گوید: این کتاب منظوم و در علم صرف است، ناظم و مؤلف آن میرزا محمد بن محمدرضا قمی ساکن مشهد مقدس می باشد، او در سال ۱۱۰۷ مرحوم مجلسی را درک کرده و از او اجازه روایت گرفته است محمد بن محمدرضا این کتاب را برای فرزندش اسماعیل سروده و در روز سه شنبه پنجم ماه جمادی الثانیه سال ۱۰۹۰ پایان داده کتاب مزبور در حدود چهار هزار بیت می باشد و نسخه آن در کتابخانه حاج محمد حسن کبه در سامرا موجود است. سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات او را عنوان کرده و گوید: محمد بن محمدرضا مشهدی طوسی از علماء، فضلاء، ادباء، محدثان فقیهان، و مفسران بود، او مردی عاقل و دانا و موجه و از ثقات بشمار می رفت و با علامه مجلسی و محقق سبزواری و ملا محسن فیض معاصر بود.

او کتابی بزرگ در تفسیر تألیف کرد و از اخبار و روایات در تفسیر آیات استفاده نمود تفسیری بزرگ در حدود یک صد و بیست هزار بیت، و کسی در قدیم و جدید کتابی به آن ضخامت در تفسیر قرآن تألیف نکرده است، او کتابی هم در اعمال و اوراد و ادعیه نوشته و کتابی هم در صید و ذباحت تألیف نموده است.

۱۸۷۹ - محمد بن محمدرضا الدین

از علماء و مؤلفان قرن یازدهم و دوازدهم بوده او اصلاً شیرازی و در اصفهان زندگی می کرده است رضی الدین شیرازی در مشهد مقدس رضوی به املاء حدیث پرداخته و افرادی از او اجازه دریافت کرده اند، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات

اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید:

محمد بن محمد تقی حسینی نجفی در شیراز متولد شد و در آنجا نشو و نما یافت و بعد در اصفهان سکونت کرد و در این شهر به تدریس پرداخت و به اقامه جماعت در تخت فولاد مشغول شد او تفسیری بر قرآن مجید نوشت و آن را نورالانوار و مصباح الاسرار نام نهاد.

از این تفسیر دو مجلد موجود است، مجلد اول آن از آغاز قرآن مجید تا آخر سوره بقره می باشد در مجلد دوم از سوره کهف تا آخر سوره فاطر است، من نسخه این تفسیر را در کتابخانه عبدالحسین بروجرودی در مشهد مقدس دیدم و بعد به آستان قدس منتقل گردید.

او تفسیر دیگری نیز مانند تفسیر صافی تألیف کرده و من یک مجلد بزرگ از آن را دیدم که تا آخر سوره آل عمران بود، و مقدماتی نیز بر آن نوشته است، او اجازه ای هم به خواهرزاده شیخ حر عاملی احمد بن حسن بن محمد حر در سال ۱۱۰۶ داده است رضی الدین از محمد بن فیض کاشانی هم روایت می کند.

او در مشهد رضوی به شاگردش محیی بن نبی بجستانی داده و این اجازه را در سال ۱۱۰۷ نوشته است، شاگرد بجستانی او در مشهد کتاب جامع الاحکام او را در محضر وی قرائت کرده و یک مجلد از آن که در صلوة می باشد در کتابخانه رضویه موجود است.

۱۸۸۰- محمد بن محمدزمان مشهدی

از اعظام سادات رضوی و از فرزندان محمدزمان مشهدی بوده است، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: از جمله اولاد امجاد میر محمدزمان سید جلیل و سند نبیل رضی الدین محمد رضوی که از جمله اعیان و اعظام بوده و در عصر خود ریاست و نقابتی بر سلسله علیه رضویه داشته است.

نگارنده گوید: محمد بن محمد زمان مشهدی در سال ۱۰۵۲ ملکی را در مزرعه جرمق خریداری کرده است، این قباله مفصل است و نقل آن در اینجا موجب تطویل می باشد جویندگان به کتاب شجره طیبه مراجعه کنند.

۱۸۸۱ - محمد بن محمد شعرانی

از محدثان و مشایخ روایت در طوس بوده است ابوسعد سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان (شعرانی) گوید: ابوالحسن محمد بن محمد شعرانی طوسی از حافظان احادیث بود، و از سری بن خزیمه و دیگران روایت می کرد، از او هم ابوالعباس اصم و ابراهیم بن محمد مزکی روایت می کنند.

۱۸۸۲ - محمد بن محمد طوسی

او از بزرگان و اعلام طوس در قرن ششم هجری بوده است، ابن اثیر جزری در کتاب کامل التواریخ در حوادث سال ۵۴۸ گوید: در این سال ترکان غز وارد طوس شدند، گروهی از عابدان، زاهدان، و علما را گشتند ترکان مساجد و منازل را خراب کردند، مردان را کشتند و زنان و کودکان را اسیر کردند، در آن میان محمد بن محمد شیخ الشیوخ طوس هم کشته شد.

۱۸۸۳ - محمد بن محمد بن بطوطه

او از جهانگردان و سیاحان معروف تاریخ می باشد و به ابن بطوطه شهرت دارد، او اصلاً از اهل طنجه مراکش بود، اودر سال ۷۰۴ در طنجه متولد شد و تا بیست و دوسالگی در آنجا زندگی کرد، او روز پنجشنبه دوم ماه رجب سال ۷۲۵ به قصد اداء مناسک حج و زیارت خانه خدا شهر خود را ترک کرد و عازم مکه معظمه گردید. اودر مسیر خود از تونس گذشت و به اسکندریه رسید و از آنجا به قاهره رفت و

بعد از شام عبور کرد و به حجاز رفت و مناسک حج بجای آورد و بعد از گذاردن حج بیت الله الحرام با کاروان های عراقی و ایرانی بطرف عراق رفت و از نجف، کربلا و بغداد دیدن کرد و مشاهد مشرفه را زیارت نمود و با علماء و رجال ملاقات نمود.

او از طرق بصره وارد خوزستان گردید و از شهرهای این منطقه هم دیدن نمود، و از خوزستان به اصفهان و از آنجا به شیراز رهسپار شد، او گوید: من برای دیدن قطب الاولیاء مجدالدین اسماعیل بن محمد بن خداداد به شیراز رفتم و در مدرسه مجدیه سکونت نمودم و به حضور او هم رسیدم و مورد محبت وی قرار گرفتم.

این بطوطه بار دیگر از شیراز به خوزستان برمی گردد و از راه حویزه به کوفه می رود و پس از زیارت مشاهد مشرفه عازم بغداد می شود، او از بغداد همراه علاءالدین محمد به تبریز می رود و از آنجا بار دیگر به بغداد باز می گردد، و پس از مدتی بغداد را ترک گفته از طریق سامرا به موصل می رود.

او از موصل به نصیبین و از آنجا به سنجار و ماردین و حلب می رود، پس از دیدن این شهرها بار دیگر به موصل باز می گردد، و از آنجا به بغداد می رود و متوجه می گردد حاجیان عازم مکه معظمه می باشد او هم از طریق کوفه عازم حج می گردد، و پس از انجام حج مدتی در مکه اقامت می کند.

او بعد از مدتی از طریق جدّه عازم یمن می گردد و با کشتی به آن سرزمین می رود و از شهرهای مختلف یمن دیدن می نماید و بعد از دیدن صنعا به عدن رهسپار می شود و به شرق افریقا می رود و از طریق مقدشو به زنگبار عزیمت می کند و در شهرهای آن ناحیه به گردش می پرازد.

بعد از آن بار دیگر سوار کشتی شده به عدن و عمان باز می گردد و به ظفار می رود مدتی در ظفار و حضرموت گردش می کند، او از حضرموت و ظفار به طرف عمان می رود و از آنجا به جزیره هرمز رهسپار می شود و از آنجا به طرف لار و فارس می رود و مدتی در شهرهای فارس گردش می نماید و از سواحل خلیج فارس دیدن

می‌کند.

بعد از آن به بحرین، احساء و قطیف رفته از آنجا به حج می‌رود بعد از مناسک حج از طریق دریا به مصر می‌رود و از مصر به فلسطین باز می‌گردد و در لاذقیه سوار کشتی شده و به طرف روم می‌رود او مدتی در شهرهای روم گردش می‌کند و با حاکمان و رجال آن منطقه ملاقات می‌نماید.

او از روم به طرف ترکستان می‌رود و در آن شهرها و ولایات گردش می‌کند و با سلاطین و امراء از یک ملاقات می‌نماید. و به دیدن علماء می‌رود، وی بعد بطرف حاج ترخان می‌رود و از طریق دشت قبیاق عازم قسطنطنیه می‌شود و بعد از چندی از قسطنطنیه به حاج ترخان می‌رود و از آنجا به شهر سراسرکه رهسپار می‌گردد.

ابن بطوطه از آنجا به خوارزم می‌رود، او مدتی در خوارزم توقف می‌کند از خوارزم بطرف بخارا حرکت می‌کند و مدتی در آنجا اقامت می‌نماید، و بعد از آن به سمرقند می‌رود و از سمرقند از راه نسف به ترمذ رهسپار می‌گردد و از جیحون عبور می‌کند و وارد سرزمین خراسان می‌شود و در شهر بلخ اقامت می‌کند و سپس به هرات می‌رود و بعد از طریق جام وارد مشهد طوس می‌گردد.

ابن بطوطه در مشهد مقدس

او از جام وارد مشهد مقدس رضوی گردید، او گوید من از جام وارد طوس شدم، این شهر امام ابو حامد غزالی است و قبرش هم در آنجا می‌باشد.

و طوس شهر بزرگی در خراسان است، از طوس به مشهد رضاعلیه ^{الرضا} رفتم، مشهد هم شهری بزرگ است در آن انواع و اقسام میوه‌ها موجود می‌باشد و آب فراوان و آسیابهای زیادی در آنجا هست.

ظاهر محمد شاه در آنجا ریاست داشت و ظاهر در اصطلاح آنها معنی تقیب دارد همانگونه که در شام، مصر و عراق گفته می‌شود، در هندوستان ترکستان و سند سید

اجل می‌گویند، من در مشهد قاضی شریف جلال‌الدین را دیدم، شریف علی و فرزندان‌ش امیر هندو و دولت شاه از ترمذ تا مشهد با من مصاحب بودند.

مشهد مکرم زیر یک قبه بزرگ قرار دارد یک زاویه و یک مدرسه و یک مسجد در آنجا بنا گردیده همه را با طرز با شکوهی بنا کرده‌اند و با کاشیهای الوان مزین نموده‌اند، روی قبر یک صندوق چوبی که با تفره تزئین شده نهاده‌اند و قندیل‌های طلائی از سقف آویزان می‌باشد، و در قبه نیز از طلا هست.

یک پرده حریر طلائی بر در قبه آویخته شده در وسط روضه فرشهای گسترده شده است قبر هارون نیز در کنار قبر رضا قرار دارد و روی قبر او هم شمعدانهائی نهاده‌اند.

ابن بطوطه بر اساس نقل سفرنامه‌اش از مشهد مقدس به سرخس می‌رود و از آنجا به تربت حیدریه و بعد وارد نیشابور می‌گردد و از آنجا به بسطام می‌رود و بعد از دیدن زاویه شیخ ابویزید بسطامی بطرف قندز و بغلان می‌رود.

نگارنده گوید:

در اینجا در سفرنامه او نیامده که او از چه طریقی به قندز و بغلان رفته و در جریان سیر و سیاحت او از منازل بین بسطام و قندز سخنی به میان نیامده است او از بسطام به قندز می‌رود، و از آنجا از راه بغلان و هندوکش به پنج شیر می‌رود و از آنجا به یروان عزیمت می‌کند و بعد از راه چرخ وارد غزنین می‌شود.

او از غزنین به کابل می‌رود و از آنجا عازم سند می‌گردد، او در ماه محرم سال ۷۳۴ وارد سند می‌شود، و بعد از رود سند عبور کرده وارد پنجاب می‌گردد و از طریق ملتان به هندوستان می‌رود، او مدتها در هند زندگی می‌کند و در کارهای حکومتی مشغول کار می‌شود، و بعد تصمیم می‌گیرد از هندوستان به چین برود.

او از طریق دریا عازم چین شد و وارد سیلان گردیده و از خلیج بنگال گذشت و

به جاوه رسید و بعد به چین رفت، و مدتی در آنجا ماند و بار دیگر تصمیم گرفت به هندوستان بازگردد، ولی در بین راه از رفتن به دهلی منصرف شد و بعد از بیست و هشت روز دریانوردی به ظفار در ساحل دریای عمان رسید.

او از ظفار به مسقط رفت و از آنجا از طریق بندر هرمز به فارس رهسپار گردید و از راه لار، خنخ به شیراز رفت، و از آنجا به اصفهان و بعد از طریق شوشتر و حویزه وارد بصره شد، از بصره به نجف اشرف رفت و قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نمود و بعدا به کوفه رفت و از مساجد و مزارات آنجا دیدن کرد.

بعد از آن به حله رفت و از مسجد صاحب الزمان دیدن نمود و از حله به بغداد رهسپار گردید و در آنجا با همشهریان مغربی خود دیدار کرد، او از بغداد به دمشق رفت و از دمشق به حلب مسافرت نمود، او بار دیگر به دمشق بازگشت و به بیت المقدس رفت، از آنجا به غزه و بعد از راه زمین وارد مصر شد و به قاهره رهسپار گردید.

او از قاهره به صعید مصر رفت، و بعد به عیذاب رفت و در آنجا سوار کشتی شد به جده رفت و بعد عازم مکه معظمه گردید، پس از انجام مناسک حج با کاروان شام به مدینه منوره رهسپار گردید، بعد از طریق تبوک به بیت المقدس رفت و بعد از طریق غزه عازم قاهره گردید.

در این هنگام یاد وطن کرد و شوق دیدار خویشاوندان برایش پیدا شد، او همراه چند نفر از اهل تونس سوار یک کشتی کوچک شد و به تونس رفت و از آنجا به شهر تازه رسید و در آنجا خبر درگذشت مادرش را شنید و بعد بطرف مراکش رفت در ماه شعبان سال ۷۵۰ وارد شهر فاس شد.

او در فاس مراکش اقامت گزید و با حاکم آنجا ارتباط برقرار کرد و بعد از چندی بار دیگر هوای سفر در سرش پیدا شد و به سیاحت اندلس پرداخت و به غرناطه رفت و در آنجا با گروهی از علماء و شیوخ ملاقات کرد و بعد به مراکش رفت و بار دیگر به فاس بازگشت.

او در فاس تصمیم گرفت بطرف سودان برود و از این منطقه هم دیدن کند، وی فاس را ترک کرد و به سجلماسه رفت و بعد از طریق بیابان خشک براه خود ادامه و همراه کاروان از آبادی بنغازی گذشت و به (تاسرهلا) رسید و از آنجا به شهر (ایوالائن) که اول خاک سودان بود رسید و مسافت بین سجلماسه تا سودان دو ماه طی شد. او پنجاه روز در این شهر اقامت گزید، و از آنجا به (مالی) رفت و در شهرهای این ناحیه به سیاحت مشغول شد و با رجال و حاکمان مالی به گفتگو نشست، ابن بطوطه بعد از مدتی بطرف رودخانه نیل حرکت کرد، و بعد از مدتی به یکی از بنادر نیل رسید، و از آنجا به «تنبکتو» رفت و سوار یک کشتی کوچک شد و در نیل به سیاحت پرداخت. وی در مسیر خود به شهر «کوکو» رسید و بعد از آن به «بزدامه» رفت و با بربرها ملاقات کرد و از آنجا به «تکدا» رهسپار گردید و از معادن مس دیدن نمود و بعد به «بورا» رفت و از آنجا بار دیگر به سجلماسه بازگشت و بعد از مدتی به فاس مراجعت نمود و با حاکم آنجا دیدار کرد.

نگارنده گوید:

ابن بطوطه در شهر فاس اقامت نمود و دیگر دست از مسافرت کشید، او سفرنامه خود را در ماه ذی حجه سال ۷۵۶ تنظیم کرد، سفرنامه او حاوی اطلاعات مفید و با ارزشی از خصوصیات شهرها و کشورها و حالات ملوک و امراء و آداب و سنن ملت‌های گوناگون می‌باشد.

او به هر شهری که می‌رفت با رجال علم و ادب و امیران و حاکمان گفتگو می‌کرده و با مردمان عادی در شهرها و آبادیهای سخن می‌گفتند از دریاها، بیابان‌ها، کویرهای سوزان، کوهها و دشت‌ها گفتگو کرده و از خوشیها و لذت‌ها و رنجها و سختیهای سفر خود قلم زده و یک مجموعه خوانندی را فراهم آورده است.

سفرنامه ابن بطوطه یک کتاب فرهنگی، تاریخی، ادبی، سیاسی و مردم‌شناسی است، او در این سفرنامه از مساجد، مدارس، مراکز علمی، آثار باستانی، اخلاق و آداب

ملوک و امیران و سیره و روش زمامداران سخن می‌گوید و جهانی را در یک کتاب گردآورده است.

سفرنامه او بنام تحفة النظر فی غرائب الامصار مشهور است و مکرر چاپ شده است، این سیاح مشهور پس از سالها گردش و سیاحت در شرق و غرب و شمال و جنوب دنیا در سال ۷۷۹ در مراکش درگذشت.

۱۸۸۴ - محمد بن محمد طوسی

از راویان و مشایخ طوس بوده است، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الاولیاء در شرح حال مسعر بن کدام حدیثی از طریق شیخ خود عبدالله بن حسین صوفی وراق از او نقل می‌کند، و او هم از احمد بن محمد مصعبی روایت کرده است، شرح حالی از این عالم طوسی بنظر نگارنده نرسیده.

۱۸۸۵ - محمد بن محمد عاملی

او از علماء جبل عامل بود و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت، حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه در کتاب الکنی و الالقاب ذیل عنوان «ابن قاسم عاملی» گوید: محمد بن محمد بن حسن عاملی حسینی جزینی از فضلاء و صلحاء بود، او مردی ادیب، زاهد و عابد بشمار می‌رفت کتابی بنام اثنا عشریه در مواعظ تألیف کرد و در سال ۱۰۶۸ تألیف آن را در مشهد مقدس پایان داد، مادر او دختر شهید ثانی بود، رضوان الله علیهم.

۱۸۸۶ - محمد بن محمد خواجه نصیرالدین طوسی

حکیم، فقیه، متکلم، ادیب، و ریاضی دان بزرگ عالم اسلام نصیرالدین محمد بن محمد طوسی مشهور به خواجه نصیرالدین از اعظام حکماء و فلاسفه اسلام و جهان و از

منجمان و ریاضی دانان و شخصیت‌های برجسته علم و ادب و فرهنگ و فضیلت بوده و در همه قرون و اعصار و نزد همه اقوام و ملل مورد عنایت و توجه دانشمندان و محققان بوده است.

خواجه نصیرالدین طوسی رضوان الله علیه در همه علوم و معارف اسلامی، فلسفه، نجوم، ریاضیات و طب صاحب نظر بوده و اهل علم و تحقیق در طول تاریخ از این حکیم فرزانه استفاده کرده و می‌کنند، و او را به عظمت یاد می‌نمایند و دانش و کمال او را می‌ستایند و آثار او را مورد توجه قرار می‌دهند و از آراء و افکار او بهره‌مند می‌گردند.

نصیرالدین محمد طوسی از مفاخر عالم اسلام و ایران و خراسان بشمار است وجود مبارک او در عصر مغول موجب حفظ آثار و معارف دینی و فرهنگی گردید ارتباط او با هلاکوخان مغول سبب گردید تا حوزه‌های علمی محفوظ بمانند و مراکز فرهنگی بار دیگر فعال شوند و به خدمات علمی خود ادامه دهند و آثار جدیدی را عرضه کنند.

مغولان خونخوار در حدود پنجاه سال در ایران به تاخت و تاز مشغول بودند، کتابخانه‌ها را به آتش کشیدند، مساجد و مدارس را ویران کردند، مراکز فرهنگی را به نابودی کشیدند، علماء و دانشمندان و اهل فضل و هنر هر کدام به جایی رفتند و در گوشه‌ای مخفی شدند، گروهی هم بدست آنها کشته شدند و یا به اسارت درآمدند.

خواجه نصیرالدین طوسی با نزدیک شدن به هلاکوخان بار دیگر مراکز علمی را راه انداخت و کتابخانه و آموزشگاه تأسیس کرد، علماء و محققان از گوشه و کنار کشور پنهان و اسلامی از مخفی گاهها درآمدند و از انزوای بیرون شدند، محیط امن برای آنها پدید آمد، مراکز فرهنگی و مدارس بار دیگر گشوده شدند و درس و بحث آغاز گردید.

تمام اینها در اثر مساعی حکیم و محقق بزرگ تاریخ خواجه نصیرالدین طوسی بود که توانست با همت و پشتکار خود از موقعیت خویش استفاده کند و بار دیگر مراکز

فرهنگی و مدارس را احیاء نماید، و علماء و اهل و فضل را از اطراف و اکناف گرد آورد و کارهای علمی و تحقیق را آغاز کند و به خدمات خود ادامه دهد و شاگردان زیادی را تربیت نماید، شرح حال این محقق بزرگ و جلیل القدر در کتب رجال علم و ادب و تذکرها بطور تفصیل آمده و هر کدام طبق نظر و درک خود درباره او تحقیق کرده‌اند و ابعاد زندگی وی را شرح داده‌اند، از آثار او سخن گفته و از افکار و اندیشه‌هایش بحث کرده‌اند ما نیز در این کتاب که اختصاص بزادگاه او دارد خلاصه‌ای از زندگی او را می‌آوریم.

تولد نصیرالدین طوسی

خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی در ماه جمادی الاولی سال ۵۹۷ در طوس متولد گردید، درباره روز تولد او در میان تذکره‌نویسان اختلاف است گروهی تولد او را روز شنبه یازدهم ماه جمادی الاولی و تعدادی هم روز پانزدهم جمادی الاولی ضبط کرده‌اند ولی در سال تولد و ماه اختلافی نیست و همه تذکره‌نویسان جمادی الاولی سال ۵۹۷ نوشته‌اند.

اجداد خواجه نصیرالدین بطوریکه مورخان و سیره‌نویسان ذکر کرده‌اند اصلاً اهل جهرودقم بوده‌اند و بعد به طوس مهاجرت کرده‌اند، در اینکه اولین مهاجر از این خاندان چه نام داشته معلوم نیست و در چه سالی مهاجرت کرده در مصادر موجود اشاره‌ای نشده است، و تنها به این موضوع اشاره شده که او اصلاً از جهرودقم و یا ساوه بوده است.

مطلب دیگر اینکه تولد خواجه را در طوس نوشته‌اند و در این جا قطعاً مقصود از طوس ناحیه طوس می‌باشد نه طابران، زیرا بطور قطع و یقین خواجه نصیرالدین در مشهد رضا علیه السلام متولد شده است، زیرا پدران و خویشاوندان مادری او همگان در مشهد زندگی می‌کرده‌اند و نه در طابران که آنجا را طوس هم می‌گفته‌اند.

نام و لقب او

به اجماع مورخان و تذکره‌نویسان نام او محمد و نام پدرش هم محمد بود و جدش هم حسن نام داشته است، پدر او هم از عالمان و فضلاء زمانش بوده و ما شرح حال او را که مختصر می‌باشد، در همین کتاب در عنوان خود آوردیم، ولی از جدش حسن که از علماء بوده و یا به کار دیگری مشغول بوده اطلاعی در دست نیست و معلوم نمی‌باشد که او در طوس زندگی می‌کرده و یا در جهرود قم.

به اتفاق کلیه تذکره‌نویسان او ملقب به نصیرالدین بوده معلوم نشده که او این لقب را از خانواده‌اش گرفته و یا کسانی این لقب را به او داده‌اند آن چه مسلم است لقب نصیرالدین قبل از تولد خواجه به تعدادی از علماء شیعه در مشهد مقدس و طوس داده شده است، مانند عبدالله بن حمزه که او را نصیرالدین هم می‌گفتند.

این نصیرالدین عبدالله بن حمزه طوسی خال پدر خواجه نصیرالدین طوسی و همچنین استاد خواجه هم بوده است، در این جا محتمل است که عبدالله بن حمزه لقب خود را که نصیرالدین بوده به نواده خواهرش که شاگرد او هم بوده داده باشد، بطور کلی آن چه معلوم است خاندان مادری او در مشهد رضاعی^۱ به نصیرالدین معروف بوده‌اند و نام آنها در تذکره‌ها آمده است.

خاندان خواجه نصیرالدین در مشهد

اجداد مادری خواجه نصیرالدین طوسی در حدود دو قرن در مشهد مقدس زندگی می‌کرده‌اند و حوزه درس و بحث داشته‌اند، مخصوصاً عبدالله بن حمزه و حمزه بن عبدالله که ملقب به نصیرالدین بوده از مشاهیر عصر خود بوده‌اند، و فخرالدین رازی از عبدالله بن حمزه تجلیل کرده و فضل او را تصدیق کرده است مادر عنوان عبدالله بن حمزه در این کتاب این مطلب ذکر کرده‌ایم.

بررسی تذکرة‌های رجال علم و ادب نشان می‌دهد، که خاندان خواجه نصیرالدین طوسی و عبدالله بن حمزه طوسی و ابوجعفر محمد بن حسن طوسی مؤلف تهذیب و استبصار همه از یک خاندان بوده و با هم از نظر نسبی و سببی پیوند داشته‌اند و این خانواده بزرگ از زمان ساسانیان در مشهد مقدس رضوی منشأ آثار بوده‌اند و حوزه علمیه مشهد مقدس را در اختیار داشته‌اند.

تحصیلات خواجه نصیرالدین

محمد بن محمد نصیرالدین طوسی رضوان الله علیه تحصیلات خود را از کودکی آغاز کرد و طبق معمول نخست قرآن مجید را فرا گرفت و بعد از آن به خواندن مقدمات علوم پرداخت، در آن ایام محصلان و طلاب علوم بعد از فراگیری قرآن مجید به ادبیات روی می‌آوردند، و علم صرف و نحو را فرامی‌گرفتند، و با رموز و اصول و مبانی و قواعد عربی آشنا می‌شدند.

در کتب رجال و تذکرة‌ها آمده خواجه نصیرالدین طوسی نخست نزد پدرش که از عالمان عصر خود بود به تحصیل پرداخت و مقدمات علوم را از وی فرا گرفت و همچنین نزد عبدالله بن حمزه طوسی که خال پدرش وحیدالدین محمد بن حسن بود مشغول تحصیل گردید، در مصادره موجود نام این دو نفر را نخستین استادان او در مشهد مقدس ذکر نموده‌اند.

نصیرالدین طوسی در نیشابور

آن چه مسلم است خواجه نصیرالدین طوسی فقه، کلام و ادبیات را در مشهد مقدس از پدرش و خالش فرا گرفته است، و بعد از تحصیل اصول و معارف شیعه به حوزه درس نیشابور رفته است نیشابور در قرن ششم و هفتم هجری از بزرگترین مراکز علمی و فرهنگی عالم اسلام بود، در حوزه علمیه نیشابور علماء و محققان زیادی

حضور داشتند و علوم عقلی، نقلی و ریاضی را تدریس می‌کردند.

معلوم است که خواجه نصیرالدین برای تحصیل علوم و معارف شیعه به نیشابور نیامده بود، چون استادان این رشته‌ها در مشهد مقدس حضور داشتند و خاندان او خود از فقهاء بزرگ شیعه بودند، مسافرت او به نیشابور برای تحصیل علوم عقلی و ریاضیات و نجوم بوده و استادان این رشته‌ها در نیشابور تدریس می‌کردند.

خواجه نصیرالدین در نیشابور به حوزه درس فریدالدین داماد که از حکماء و مدرسان بزرگ نیشابور بود رفتند و از این استاد محقق که در آن ایام از شهرت فراوانی برخوردار بود استفاده کردند، این فریدالدین شاگرد سید صدرالدین سرخسی بود که از مشاهیر عصر خود به شمار می‌رفت، و استادان او از شاگردان بهمنیار تلمیذ ابوعلی سینا بوده‌اند.

صدرالدین علی بن ناصر سرخسی نقیب سادات سرخس از اکابر متکلمان و بزرگان علوم عقلی بوده و با فخرالدین رازی معاصر و مصاحب بوده و با هم مکاتباتی داشته‌اند، صدرالدین سرخسی شرحی بر نهج البلاغه نوشته و آن را اعلام نهج البلاغه نام نهاده است، نگارنده این سطور این شرح را در سال ۱۴۱۵ قمری به چاپ رسانیده و نامه‌هایی که بین سید صدرالدین و فخرالدین رازی مبادله گردیده در مقدمه این کتاب آورده است.

یکی از استادان خواجه در نیشابور قطب‌الدین مصری بوده، این قطب‌الدین در نیشابور مقیم بوده و در خراسان نزد فخرالدین رازی درس خوانده است، خواجه نصیرالدین نزد قطب‌الدین هم تحصیل معقول کرده و گفته‌اند کتاب قانون ابوعلی را از وی فرا گرفته است در مصادر موجود این دو نفر را از استادان او در نیشابور ذکر کرده‌اند و از دیگری نام نبرده‌اند و نیز معلوم نیست که خواجه چند سال در نیشابور توقف داشته است.

نصیرالدین محمد طوسی استادان دیگری هم در سایر شهرها و ولایات داشته و

اودر سفرهای خود در حوزه‌های درسی فقهاء حکما، منجمان و طبیبان شرکت می‌کرده و از تعدادی هم اجازه روایتی دریافت کرده است ما نام این بزرگان را در فصل اساتید او در همین مقال خواهیم آورد، او سالها در نیشابور تحصیل کرد و بعد این جا را ترک گفت.

او در نیشابور با فریدالدین عطار نیشابوری شاعر و عارف مشهور هم در ارتباط بوده است، و بعضی از مؤلفان فریدالدین داماد را که استاد فلسفه و حکمت بوده و خواجه در نزد او علوم عقلی را فرا گرفت با فریدالدین عطار مشهور درهم آمیخته‌اند و تصور کرده که خواجه از شاگردان این عطار بوده است.

نصیرالدین طوسی در قهستان

خواجه نصیرالدین طوسی در نیشابور تحصیل می‌کرده که حمله مغولان به خراسان آغاز گردید، و اوضاع و احوال شهرها و مراکز علمی و فرهنگی بهم ریخت و امنیت و آسایش رخت بر بست خواجه نصیرالدین در این هنگام جوان بوده و در حدود بیست سال داشته است تذکره‌نویسان گویند او مدتها سرگردان و متحیر بود و در جستجوی مکانی برآمد تا در آنجا آرام گیرد.

این مطلب که او در جستجوی پناهگاهی ب‌وده محل تردید است، زیرا چنگیزخان به سران لشکر خود دستور داده بود تا مشهد رضاعی^(ع) را مورد تعرض قرار ندهند و هرکس در آن شهر منزل کند ازامنیت برخوردار است، بنابراین می‌توانست به مشهد مقدس که زادگاه او بود و خویشاوندانش در آنجا زندگی می‌کردند برود و در آسایش بسر برد.

لشکر مغول در سال ۶۱۸ وارد نیشابور شدند و این شهر را ویران کردند و مردم آنجا را قتل عام نمودند، در این سال خواجه نصیرالدین نوزده سال داشته است، او در هنگام ورود مغولان در این شهر نبود ازاین رو سالم مانده است در صورتی که استادش

قطب‌الدین مصری در این شهر بدست مغولان کشته شد، و عطار هم در همین سال در ۶۱۸ بدست لشکر مغول بقتل رسید.

در مصادری که اکنون از خواجه گفتگو می‌شود تنها به این موضوع اشاره شده که او بعد از حادثه قتل عام نیشابور مخفی گردیده است و بعد به طرف قهستان رفته است ولی از اینکه او در چه سالی به قهستان رفته اطلاعی در دست نیست جز اینکه او اخلاق ناصری را در سال ۶۳۰ و یا ۶۳۲ تألیف کرده و به ناصرالدین حاکم قهستان هدیه نموده است.

همه تذکره‌نویسان در رفتن او به قهستان اتفاق دارند و گویند ناصرالدین محتشم که از افاضل زمان خود بود خواجه را به طرف خود فرا خواند و او هم دعوت ناصرالدین را پذیرفت و به قهستان رفت، بعضی از تذکره‌نویسان گفته‌اند: چون خواجه نصیرالدین علاقمند به نشر آثار تشیع بود، و اسماعیلیان هم چون به شیعه امامیه نزدیک هستند از این رو به قهستان رفت.

او در قهستان مورد توجه قرار گرفت و حاکم این منطقه مقدم او را گرامی داشت و وسائل رفاه و آسایش را برای او فراهم کرد. او در قهستان آرامشی پیدا کرد و به کارهای علمی مشغول شد، و کتاب اخلاق ناصری را در قهستان نوشت و به ناصرالدین هدیه نمود، و مورد عنایت واقع شد، خواجه مدتها در قهستان زندگی کرد و بعد رهسپار الموت قزوین گردید.

خواجه نصیرالدین در الموت

جریان زندگی خواجه نصیرالدین و مقامات او در فضل و دانش و احاطه او بر مسائل علمی، توسط ناصرالدین محتشم فرمانروای دژهای اسماعیلیان در قهستان به اطلاع علاءالدین محمد پادشاه طائفه اسماعیله در الموت رسید، او شیفته نصیرالدین شد و به حاکم قهستان امر کرد خواجه نصیرالدین را به الموت روانه کند.

ناصرالدین محتشم موضوع را با خواجه در میان گذاشت و گفت علاءالدین محمد شما را خواسته است خواجه که خود در قلعه زندگی می‌کرد و ارتباطش با دنیای خارج قطع شده بود و تنها از طریق مأموران ناصرالدین می‌توانست با جانی ارتباطی برقرار کند، ناگزیر گردید این پیشنهاد را بپذیرد و نزد علاءالدین محمد برود.

گروهی از محققان معتقدند خواجه نصیرالدین به اجبار به این مسافرت تن داده و او را با جبر و قهر به الموت بردند، هنگامی که مأموران او را به الموت رسانیدند و علاءالدین محمد از ورود او مطلع گردید بسیار خوشحال گردید و اظهار شادمانی نمود، وسائل زندگی برای او فراهم آورد و وی را مورد تجلیل و تکریم قرار داد.

درباره رفتن خواجه نصیرالدین به الموت و استقرار او در میمون دژ در کتابها مطالب گوناگونی نقل گردیده ولی اغلب این مطالب اصالت ندارد و ساخته و پرداخته مورخان و مؤلفان می‌باشد، و قول اکثر همان است که خواجه در قهستان در یک قلعه اقامت داشته و ارتباط با کسی برقرار نکرده و سرانجام به امر علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه به الموت برده شده است.

بعضی هم اعتقاد دارند خواجه نصیرالدین با میل و رغبت شخصی در دژهای اسماعیلیان مانند ناصرالدین و علاءالدین اقامت داشته، چون در هنگام حمله مغولان به ایران آن دژها محل‌های امنی بودند و خواجه با اقامت در آن اماکن خاطرش آسوده بود و با فراغت بال می‌توانست به کارهای علمی خود مشغول شود.

اما این نظریه هم چندان قابل پذیرش نیست، زیرا در پاره از نسخ شرح اشارات او عبارتهائی هست که حکایت می‌کند خواجه در این اماکن ناراحتیهائی داشته و تزییقاتی برای او بوده است، و او از رنج و محنتهائی که در آن دژها دیده شکایت می‌کند و خود را در آنجا ناراحت و اندوهگین می‌داند.

او گوید: من در این اماکن به ظاهر امن همواره گرفتار مشکلات هستم و پیوسته نگران از اوضاع و احوال حاکم بر این دژها می‌باشم آسایش و آرامشی برای من در

اینجا نیست و همواره در رنج و عذاب هستم، و پیوسته قطرات اشک از دیدگانم جاری است و زندگی در این محیط برای من بصورت جهنمی سوزان درآمده است. او از خداوند متعال درخواست می‌کند او را از همه رنج‌هایی که در اثر اقامت در این دژها برایش پیش آمده است نجات دهد، و او را از این بندها برهاند، و از خداوند استدعا می‌کند به حق محمد مصطفی و صی او علی مرتضی و فرزندان ائمه هدی او را از این همه پریشانی‌ها خلاص نماید و او را مشمول رحمت و عنایت خود قرار دهد.

نصیرالدین و هلاکوخان

یکی از موضوعات مورد بحث در زندگی خواجه نصیرالدین طوسی رضوان‌الله علیه ارتباط و همراهی او با هلاکوخان مغول بوده است مورخان و سیره‌نویسان در این باره به بحث و گفتگو پرداخته‌اند و هر کدام در این مورد نظری داده‌اند، ما اکنون در این مورد بطور فشرده گزیده از آراء و نظریات تذکره‌نویسان را در اینجا ذکر می‌کنیم.

نخست درباره حوادثی که منجر به سقوط سلطنت اسماعیلیان گردید گفتگو می‌کنیم و بعد از آن از جریان زندگی و همکاری خواجه نصیرالدین با هلاکوخان بحث خواهیم کرد، ما در این کتاب در ذیل عناوین متعدد درباره حادثه حمله مغولان به ایران مطالبی آورده‌ایم و از ویرانی‌ها و ظلم و ستمی که از ناحیه آنها بر مراکز فرهنگی و مذهبی و مردم مسلمان شد سخن گفته‌ایم.

بعد از اینکه ایران به تصرف مغولان درآمد و خوارزمشاهیان شکست خوردند اکثر ولایات و شهرهای ایران در اختیار مغولان قرار گرفت و هر منطقه‌ای توسط یکی از شاهزادگان و امیران مغول اداره می‌شد، در این میان تعدادی قلعه و دژ که در ارتفاعات کوه‌ها قرار داشتند از تعرضات مغولها مصون بودند و همین امر سبب نگرانی امیران مغول می‌گردید.

از این رو منکوقاآن پادشاه مغول هلاکو برادرش را بطرف ایران فرستاد و بخش

عظیمی از فلات ایران را در اختیار او گذاشت هلاکو از طریق ماوراءالنهر عازم مناطق غربی شد، او پس از عبور از رود جیحون و عبور از مرو و سرخس وارد منطقه طوس شد، و مدتی در طوس و مرغزار رادکان اقامت گزید.

از رادکان به خبوشان رفت و مدتی هم در آن زندگی کرد و اوضاع و احوال این منطقه را بررسی نمود، او دستور داد منطقه خبوشان را که در حملات مغول ویران شده بود از نو آباد کنند، او شهر خبوشان را نوسازی کرد، مزارات و مساجد را بار دیگر تجدید بنا نمود، قناتها و چشمه‌ها را احیاء نمود و به کشاورزی و عمران و آبادی این ناحیه پرداخت.

هلاکو خان که مأموریت اصلی او قلع و قمع اسماعیلیان قهستان و الموت و همچنین جنگ با خلیفه عباسی در بغداد بود بسوی ایران حرکت کرد، او در ماه ذی حجه سال ۶۵۳ به همین منظور روانه مناطق غربی شد، وی نخست با امیران خراسان به گفتگو نشست و آنها را به همکاری دعوت کرد تا در دفع باطنیان به او کمک کنند.

هلاکو خان نخست ملک شمس‌الدین کرت را نزد ناصرالدین محتشم قهستان فرستاد و او را به طرف خود فرا خواند، او هم دریافت تاب مقاومت ندارد تسلیم گردید و نزد هلاکورفت، خان مغول از او پرسید چرا تاکنون قلعه‌ها را رها نکردی، او هم گفت: ما پیرو پادشاه اسماعیلیان بودیم و از فرمان او اطاعت می‌کردیم.

بعد از اینکه ناصرالدین تسلیم گردید و دژها تخلیه شد، هلاکو تصمیم گرفت بطرف الموت برود، او از طریق بسطام و ری عازم قزوین شد، او فرستادگانی بسوی الموت فرستاد و از خورشاه پادشاه اسماعیلیان خواست نزد او برود، و اگر فرمان او را نپذیرد و نزد او نرود باید آماده نبرد گردد و راه دیگری وجود ندارد.

در این هنگام خواجه نصیرالدین که در قلعه بسر می‌برد با گروهی از علماء و فضلاء که در آنجا بودند به خورشاه پیشنهاد کردند خواسته‌های هلاکو خان را قبول کند و با او سازش نماید، پادشاه اسماعیلیان سخنان آنها را پذیرفت او برادرش را همراه

خواجه نصیرالدین نزد هلاکو فرستاد و از وی اطاعت نمود و هدایائی هم برای هلاکو خان فرستاد.

خان مغول فرستادگان الموت را مورد احترام قرار داد و گفت: باید خورشاه خود نزد ما بیاید، و ما در صورتی از او راضی خواهیم شد که در مجلس ما حضور پیدا کند، خورشاه ناگزیر شد همراه خواجه نصیرالدین و گروهی از اعیان و درباریان خود از قلعه میمون دژ فرود آید و به مجلس هلاکو خان برود و تسلیم شود.

رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ گوید: روز آدینه بیست و هفتم شوال به بندگی رسیدند و ایشان را پراکنده فرود آوردند و سخن پرسیدند و خورشاه خویشتن روز یکشنبه اول ذی قعدة سنه ۶۵۴ به کنکاج اعیان دولت در صحبت خواجه جهان نصیرالدین طوسی و خواجه اصیل الدین زوزنی و وزیر مؤیدالدین و فرزندان رئیس الدوله و موفق الدوله از قلعه فرود آمد.

خانه دویست ساله بدرود کرد و به شرف خاکبوسی حضرت اعلی رسید و خواجه نصیرالدین در آن باب تاریخی گفته است:

سال عرب چوششصد و پنجاه و چار شد یکشنبه اول مه ذی القعدة بامداد خورشاه پادشاه سماعیلیان ز تخت برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد رشیدالدین گوید: چون راستگونی خواجه نصیرالدین طوسی و فرزندان رئیس الدوله و موفق الدوله که از اطبای بزرگ معتبر بودند و اصل ایشان از شهر همدان روشن و محقق گشته بود ایشان را تمامت سیور غامشی فرموده بنواخت و ایشان را ملازم حضرت گردانید و تا غایت همواره ایشان و فرزندان ایشان ملازم و مقرب حضرت هلاکو خان هستند.

بعد از اینکه اسماعیلیان از بین رفتند و منطقه الموت در اختیار هلاکو قرار گرفت، او مجلس بزرگی ترتیب داد و همه رجال و اعیان را در آنجا گردآورد، او خواجه نصیرالدین را مورد توجه قرارداد و او را به خود نزدیک کرد و دریافته بود که مساعی

خواجه نصیرالدین سبب گردید تا خورشاه تسلیم گردد و از دژهای خود پائین بیاید. خواجه نصیرالدین طوسی و گروهی از دانشمندان و فضلاء و تعدادی از اطباء که در الموت بسر می‌بردند نزد هلاکو رفتند و جزء ملازمان و همراهان او شدند، خواجه نصیرالدین از این روز در تشکیلات هلاکوخان به کارهای علمی و فرهنگی و امور دفتری مشغول گردید و از مشاوران عالی مقام هلاکو بود و با او بطرف بغداد رفت.

خواجه نصیرالدین در بغداد

قبلاً تذکر داده شد که یکی از برنامه‌های هلاکوخان مقابله با خلیفه عباسی در بغداد بود، او می‌بایست بعد از تسخیر دژهای اسماعیلیان و برانداختن نفوذ آنها به بغداد برود و خلیفه را هم از میان بردارد، خلفای بغداد که خود موجبات ورود مغولان را به ایران فراهم آوردند اکنون خود در معرض حملات آنان قرار گرفتند.

براساس نوشته مورخان هنگامی که سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه عباسی اختلاف پیدا کرد و خوارزمشاه در مقابل خلیفه قرار گرفت و بطرف او لشکر کشید، خلیفه نامه‌ای برای چنگیزخان فرستاد و او را تحریک کرد تا با سلطان محمد وارد جنگ شود و او را از میان بردارد، او هم به طرف سلطان لشکر کشید و آن همه فجایع بیار آمد و خلیفه هم سکوت کرد.

اکنون خود در معرض سقوط قرار گرفته و لشکر مغول عازم بغداد شده و در نظر دارد او را از تخت خلافت بزیر کشد و به حکومت و خلافت او پایان دهد، گویند روزی هلاکو خواجه نصیرالدین را خواست و از وی درخواست نمود تا از اوضاع و احوال نجوم او را آگاه کند، آیا در این زمان به بغداد برود و یا زمان دیگری را انتخاب کند.

هلاکو و مغولان به علم نجوم و تأثیر ستارگان بر اوضاع و احوال معتقد بودند و در امور خود با ستاره‌شناسان مشورت می‌کردند و نظریات آنان را مورد عمل قرار می‌دادند، از این رو به خواجه نصیرالدین مراجعه کرد، خواجه هم طبق درخواست او به

اوضاع و احوال ستارگان پرداخت، او بعد از مدتی تحقیق و مطالعه در مورد نظر هلاکو به وی اظهار داشت.

از اوضاع و احوال و حرکات ستارگان چنین پیداست که ستاره اقبال خلیفه رو به افول و زوال است، چنانچه خان به جنگ او برود پیروز خواهد شد، و بغداد را تصرف خواهد کرد و خلیفه را شکست خواهد داد، اما در اثر سخنانی که قبلاً درباره خلیفه بغداد و موقعیت مذهبی او به هلاکو گفته بودند در مورد رفتن بغداد و جنگیدن با خلیفه تردید داشت.

او منجمی دیگر بنام حسام‌الدین را طلبید و از وی نیز در این باره نظر خواست حسام‌الدین او را از رفتن بغداد و جنگیدن با خلیفه نهی کرد و گفت خلیفه رهبر دینی مسلمانان است و لشکر کشیدن بطرف بغداد برای خان صلاح نیست و میمنت هم ندارد و هر کس به بغداد حمله کرده است شکست خورده و به مقصود خود نرسیده است.

هلاکو از سخنان حسام‌الدین گرفتار شک و تردید شد و بار دیگر خواجه را احضار کرد و گفته‌های حسام‌الدین را به او گفت: خواجه در پاسخ گفت از این گفته‌های بی اعتبار زیاد است شما اگر به بغداد بروید خلیفه شکست می‌خورد و تو پیروز خواهی شد، او دلائلی آورد که لشکرکشی به بغداد هیچ مانعی ندارد و هیچ مشکلی هم پیدا نخواهد شد.

رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ گوید: حسام‌الدین منجم به هلاکو گفت: اگر پادشاه سخن بنده نشنود و آنجا برود فساد ظاهر شود و اسبان همه بمیرند و لشکریان بیمار شوند، دوم آفتاب بر نیاید، سوم باران نبارد، چهارم باد صرصر برخیزد و جهان بزلزله خراب شود، پنجم نبات از زمین نروید، ششم آنکه پادشاهی بزرگ در آن سال وفات کند.

هلاکو خان از وی بدان سخن حجت طلبید، بخشیان و امراء باتفاق گفتند: رفتن بغداد عین مصلحت است. بعد از آن خواجه نصیرالدین طوسی را طلب داشت و با وی

کنکاج کرد. خواجه متوهم گشت، پنداشت که بر سبیل امتحان است، گفت: از این احوال هیچ یک حادث نشود، فرمود که پس چه باشد. گفت: آنکه جای خلیفه هلاکوخان بود. بعد از آن حسام الدین را طلب فرمود تا با خواجه بحث کند، خواجه گفت به اتفاق جمهور اسلام بسیاری از صحابه کبار شهید شدند و هیچ فسادى ظاهر نشد و اگر گویند خاصیت عباسیان است، از خراسان طاهر به حکم مأمون بیامد و برادرش محمد امین را بکشت، و متوکل را پسر به اتفاق امراء بکشت و منتصر و معتز را امراء و غلامان بکشتند و چند خلیفه دیگر بر دست هرکسی به قتل رسید و هیچ خللی ظاهر نگشت. در این هنگام هلاکوخان تصمیم گرفت بطرف بغداد لشکرکشی کند، او از هر طرف جنگجویان را فرا خواند و با لشکری مجهز آماده عازم پیکار با خلیفه در بغداد شد، خبر حرکت هلاکو به بغداد رسید و اطرافیان خلیفه به تکاپو افتادند و در فکر چاره برآمدند، که چگونه در مقابل لشکر مجهز هلاکوخان قرار گیرند و از بغداد و خلیفه حمایت کنند.

در بغداد بین درباریان و کارگزاران خلیفه اختلاف پیدا شد و آنها به یکدیگر بدبین شدند و هر کدام دیگری را متهم می کردند، کارگزاران خلیفه بجای اینکه در فکر کارهای اساسی باشند بار دیگر شیعه و سنی را مطرح کردند و گفتند شیعیان بغداد و عراق از هلاکو حمایت می کنند، و در این میان گروهی از پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام را کشتند.

ابن علقمی وزیر خلیفه که شیعه بود از این جریان برآشفته و از کشتار شیعیان عراق ابراز انزجار کرد و با مجاهدالدین دوات دار که یکی از درباریان مستنزد بود اختلاف پیدا کرد و دو دستکی در بغداد ایجاد گردید و اهل تسنن و تشیع در مقابل هم قرار گرفتند ابن علقمی از کشتار افراد بی گناه، ناراحت گردید و در صدد انتقام برآمد.

مفسدان و خرابکاران و عالمان و خطیبان اهل سنت، حرکت هلاکوخان را در اثر تبلیغ شیعیان می دانستند و خواجه نصیرالدین و ابن علقمی را در این مورد مؤثر

می‌دانستند، در این هنگام بغداد از درون هم در حال انفجار بود و کسی هم نبود تا اوضاع و احوال را آرام کند و مردم را متحد سازد، و فتنه و آشوب را برطرف نماید. یکی از فرزندان خلیفه بنام ابوبکر با مجاهدالدین دوات دار و گروهی متعصب متحد شدند، و افراد آشوب طلب را به محله کرخ بغداد که شیعیان در آنجا سکونت داشتند فرستادند و گروهی از شیعیان این ناحیه را کشتند و در نتیجه وحشت و ناامنی در میان جامعه شیعیان در بغداد و عراق پدید آمد و موجب برهم خوردن نظم و امنیت گردید.

هلاکوخان بطرف بغداد در حال حرکت بود و از همه این جریانها آگاهی پیدا می‌کند، او قاصدی برای خلیفه می‌فرستد و او را تهدید می‌کند که تسلیم شود و در برابر او قرار نگیرد، قاصد هلاکو وارد بغداد می‌شود و پیام او را به خلیفه می‌رساند، ولی اطرافیان خلیفه به او اعتنا نمی‌کنند و سخنان نامناسب هم به او می‌گویند.

فرستادگان هلاکو هنگام مراجعت مورد هجوم گروهی از مردم عوام گردیدند درباریان از این جهت ناراحت شدند و تعدادی از غلامان خلیفه را فرستادند تا آنها را حفظ کنند و روانه مقصد نمایند، خلیفه هم چند نفر را به عنوان سفیر نزد هلاکو فرستاد و از وی درخواست کرد تا از حمله به بغداد خودداری کند ولی او نپذیرفت و به سفیران خلیفه گفت: من بزودی وارد بغداد خواهم شد.

اعدام خلیفه و پایان خلافت

مورخان مشهور آورده‌اند که هلاکوخان مغول از همدان بطرف بغداد حرکت کرد و خواجه نصیرالدین هم با او همراهی می‌کرد مستعصم آخرین خلیفه بنی عباس در تنگنا قرار گرفت، از طرفی لشکری خونخوار و مجهز بطرف او در حال حرکت می‌باشد، از طرف دیگر اوضاع و احوال داخلی او در اثر اختلاف زمامداران و کارگذاران درهم آمیخته است.

جنگ قدرت بین وزراء بالا گرفت و هر کدام دیگری را متهم می کردند، مجاهدالدین دوات دار مرد مورد اعتماد خلیفه و فرزندش از یکسو و ابن علقمی وزیر از طرف دیگر اوضاع و احوال بغداد را پر آشوب کرده بود، دوات دار و طرفدارانش به خلیفه می گفتند: ابن علقمی در نهان با خواجه نصیرالدین همکاری می کند و آنها هستند که هلاکو را بطرف بغداد به حرکت در آورده اند.

در این میان فرستادگان خلیفه از نزد هلاکو بازگشتند و پیام او را که تهدید خلیفه بود رسانیدند و معلوم شد که هلاکو به بغداد خواهد آمد و با خلیفه جنگ خواهد کرد، این پیام در بغداد موجب اضطراب شد و وحشت همه جا را فرا گرفت چون همه می دانستند هلاکو بسیار قوی است و خلیفه توانائی ندارد در مقابل او مقاومت کند.

در این هنگام که هلاکو خود را به بغداد نزدیک می کرد، ابن علقمی وزیر نزد مستعصم خلیفه رفت و به او گفت: لشکر مغول بسیار با عده و عده در حال حرکت به سوی بغداد است و به همین زودی شهر را محاصره خواهند کرد و ما تاب مقاومت در برابر آنها را نداریم، باید مقداری هدایای مناسب از خزانه برداریم و نزد او برویم و با نرمی با او سخن گوئیم شاید بتوان او آرام کرد.

مستعصم نظر وزیرش را پذیرفت ولی دوات دار که از مخالفان سرسخت ابن علقمی بود به خلیفه گفت: ابن علقمی در نهان با هلاکو موافقت دارد و او می خواهد خزانه شما را از جواهرات خالی کند از این رو جائز نیست که شما با هلاکو وارد مذاکره شوید و باید در برابر او مقاومت کنید و از بغداد و خلافت دفاع نمائید.

از طرف دیگر هلاکو به بغداد رسید و شهر را محاصره کرد، خواجه نصیرالدین طوسی با گروهی از علماء و فضلاء و فرماندهان مسلمان و مغول که او را همراهی می کردند در کنار بغداد فرود آمدند، در این هنگام مستعصم متوجه شد در محاصره قرار گرفته است و بین لشکر مغول و خلیفه جنگ در گرفته است و اوضاع احوال آشفته می باشد.

او وزیر خود ابن علقمی را خواست و او را نزد هلاکو فرستاد ابن علقمی با هدایای خلیفه نزد خان مغول رفت و با او مذاکره کرد و پیام خلیفه را به او رسانید هلاکو گفت: خلیفه باید تسلیم شود و نزد ما بیاید، غیر از این هیچ پیشنهادی پذیرفته نیست، ابن علقمی برگشت و پاسخ هلاکو خان را به مستعصم رسانید.

در محرم سال ۶۵۶ بغداد محاصره گردید و جنگ شدیدی در گرفت، مستعصم عباسی فرزندش را با گروهی از اطرافیان خود نزد هلاکو فرستاد و از او خواستند تا از محاصره بغداد دست باز دارد و از جنگ دست بکشد و با خلیفه بغداد وارد مذاکره شود و خواسته‌های خود را اظهار کند، ولی آنها از گفتگوهای خود حاصلی بدست نیاوردند. در این هنگام هلاکو خان خواجه نصیرالدین طوسی را با چند نفر از نزدیکان خود نزد مستعصم فرستاد تا با او مذاکره کنند و او را نزد هلاکو بیاورند ولی خلیفه مستعصم حاضر نشد با فرستادگان هلاکو ملاقات کند و تنی چند از مشاوران خود را برای مذاکره نزد آنها فرستاد و از مذاکره هم نتیجه حاصل نگردید.

در این وقت که اوضاع و احوال مضطرب و هر کس در فکر خود بود تیری بطرف یکی از سرداران مغول رها شد، هلاکو از این جریان بر آشفت و فرمان حمله را صادر کرد، و گفت: هر کس امان می‌خواهد به او امان دهید و بقیه را بکشید، مغولان وارد بغداد شدند و به کشتار مردم پرداختند در آن روز جماعت بسیاری کشته شدند و منازل و اماکن ویران گردیدند و در آتش سوختند.

روز دوشنبه هیجدهم ماه محرم سال ۵۵۶ خلیفه مستعصم بالله آخرین خلیفه از عباسیان بغداد را ترک گفت و به خیمه هلاکو رفت و تسلیم او گردید هلاکو دستور داد خیمه‌ای برای خلیفه ترتیب دادند و او را به تنهائی در آن خیمه جای دادند، و بعد هم دستور داد خلیفه را در بساطی پیچیدند و مالش دادند تا جان داد و بغداد بتصرف هلاکو خان در آمد.

نگارنده گوید:

فتح بغداد توسط هلاکو خان مغول و برانداختن خلافت بنی عباس که در حدود پانصد سال طول کشید و توسط خان مغول انجام گرفت یکی از حوادث بزرگ تاریخی است، جریان این حادثه در کتب تاریخی و تذکره‌ها بسیار مشروح و مفصل آمده است ما در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم جویندگان به کتابهای تاریخی مراجعه کنند و تفصیل مطلب را در آنجا بیابند.

درباره این واقعه بزرگ تاریخی و نقش خواجه نصیرالدین طوسی در آن بسیار گفتگو و بحث شده است، و نظریات گوناگونی ابراز شده است، نخست باید دانست که طرح براندازی خاندان بنی عباس از صحنه اجتماع و سیاست در مجمع بزرگان و سران مغول در مغولستان در حضور منکوقاآن خان بزرگ مغول تصویب گردید و اجراء آن در اختیار هلاکو خان قرار گرفت.

هلاکو خان مأمور شد به نواحی غربی برود، نخست اسماعیلیان قهستان و بعد هم اسماعیلیان الموت را سرکوب کند و قلعه‌های آنان را تخلیه کند و تصرف نماید، زیرا اسماعیلیان در دژها و مناطق کوهستانی پناه گرفته بودند و دسترسی به آنان مشکل بود مغولان از این قوم بیم داشتند و وجود آنها را برای حکومت خود تحمل نمی‌کردند.

پس بنا بر این نقشه‌ها و اهداف هلاکو از قبل معین شده بود و اجرای آنها را بدست هلاکو گذاشته بودند، اگر خواجه نصیرالدین طوسی هم نبود هلاکو باید به بغداد می‌رفت و تکلیف خلیفه را معین می‌کرد، آنها از موقعیت خلیفه بغداد و نقش مذهبی او در میان عامه مسلمانان اهل سنت آگاه بودند و بیم داشتند روزی از این ناحیه آسیب پیدا کنند. هلاکو در الموت با خواجه نصیرالدین آشنا شد و برای نخستین بار او را دید دانش و کمال و هوش و فراست خواجه موجب شد تا هلاکو به او علاقمند گردد و خواجه نصیرالدین طوسی هم یک عالم و دانشمند شیعه بود و از نظر مذهبی و عقیدتی با خلیفه بغداد مخالف بود، و می‌خواست این خاندان که بناحق بر جای پیامبر نشسته و

مرکز ظلم و فساد شده به هر وسیله‌ای سرنگون شود.

خاندان بنی عباس از روز ظهور خود تا سقوط هزاران نفر از رجال و شخصیت‌های شیعه را به قتل رسانیدند، مساجد و مدارس آنها را ویران نمودند کتابخانه‌های آنها را آتش زدند، و همواره جامعه شیعیان در اماکن گوناگون تحت فشار قرار دادند، و در طول تاریخ حقی برای آنها قائل نبودند و آنان را مستضعف نمودند.

خواجه نصیرالدین مشاهده کرد یک نیروئی قوی در صدد از بین بردن این کانون فساد و زورگوئی است، او هم از این فرصت استفاده کرد و با خان مغول همراه شد و دشمنان شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام را بر انداخت و انتقام خون هزاران عالم و فقیه شیعه را که در طول تاریخ بدست عمال عباسیان انجام گرفته بود گرفت.

نکته دیگری که در این جریان مورد توجه می‌باشد این است که حضور خواجه در هنگام فتح بغداد موجب شد که تعدادی از فضلاء و دانشمندان از قتل و نابودی نجات پیدا کنند او مانع گردید تا لشکریان مغول به مراکز علمی و دینی حمله کنند و به آنها زیان برسانند، اگر وجود خواجه نبود بر سر بغداد همان می‌آمد که بر سر بخارا، بلخ، طوس، مرو، و نیشابور آمد.

تسلط هلاکو خان بر عراق

با کشته شدن مستعصم آخرین خلیفه بغداد، عراق به تصرف مغولان درآمد هلاکو در حومه بغداد مستقر گردید و فتح نامه‌هایی به زبانهای گوناگون به اطراف و اکناف فرستاد، از آن جمله تعدادی فتح نامه به زبان عربی برای حاکمان شام و مصر فرستاد، این فتح نامه به انشاء خواجه نصیرالدین تحریر گردیده و در کتب سیره و تاریخ هم ضبط شده‌اند.

در این هنگام که فتح بغداد نصیب هلاکو شد و خواجه نصیرالدین آن را پیش بینی کرده بود، مقام و موقعیت خواجه در نزد هلاکو افزوده گشت، و به علم و دانش او

اعتقاد پیدا کرد، و او را بر همگان مقدم داشت و جزء مشاوران خود قرار داد، و در کارهای با او مشورت می‌کرد، خواجه در کارهای دیوانی و نگارش مراسلات با او همکاری می‌نمود.

خواجه نصیرالدین طوسی در حله

بعد از اینکه بغداد فتح شد و اوضاع و احوال آرام گردید خواجه نصیرالدین طوسی رضوان الله علیه به حله رفت و با علماء و فقهاء شیعه در آن شهر دیدن کرد، حله در آن ایام مرکز حوزه علمیه شیعه بود فقهاء و مجتهدان بزرگ امامیه در این شهر سکونت داشتند و اصول و معارف شیعه را تدریس می‌کردند و طالبان علوم از اطراف به آن جا رهسپار می‌شدند.

مسافرت او به حله و ملاقات با علماء و فقهاء در حضور او در حوزه درس محقق حلی در اکثر کتب رجال و تذکره‌ها آمده و ما اکنون گزیده‌ای از آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

سیره‌نویسان آورده‌اند، خواجه نصیرالدین وارد حله شد و در حوزه درس محقق حلی شرکت نمود، هنگامیکه خواجه وارد مجلس درس محقق شد، او به احترام خواجه از درس گفتن باز ایستاد، خواجه به او اصرار کرد درس خود را ادامه دهد محقق رضوان الله علیه دنباله بحث خود را ادامه داد و خواجه هم در کناری نشست و به تقریرات استاد گوش داد.

در این روز درس محقق حلی پیرامون قبله عراق برای نمازگذار بود، محقق گفت، نمازگذاران عراقی باید هنگام نماز قدری به جانب چپ میل نمایند، خواجه به این گفته اعتراض نمود و گفت: استحباب برای چیست، اگر تیاسر از قبله به غیر قبله باشد که روانیست و حرام می‌باشد و اگر از غیر قبله بسوی قبله باشد در این صورت واجبست.

بنابراین استحباب تیسر از کجاست، محقق گفت: میل به چپ از قبله به قبله است، خواجه سکوت کرد و چیزی نگفت و موضوع ختم گردید، ولی بعداً محقق در این مورد رساله‌ای نوشت و برای خواجه نصیرالدین فرستاد و خواجه مطالب آن را ستود، این رساله بنام استحباب التیسر لاهل العراق می‌باشد، شیخ ابراهیم قطیفی این رساله را در حاشیه خود بر ارشاد نقل کرده است.

خواجه نصیرالدین در حکومت هلاکو

بعد از اینکه هولاکوخان مغول مخالفان را بر انداخت و ممالک ایران بطور کلی در تصرف او در آمد و بر اوضاع و احوال مسلط گردید، خواجه نصیرالدین را به خود نزدیک کرد و در کارهای علمی و سیاسی از او استفاده نمود و او را مشاور خود گردانید و در مکاتبات و مراسلات از وی بهره‌مند می‌گردید و به آراء و افکار او اعتماد می‌نمود. گروهی از مؤلفان خواجه نصیرالدین طوسی را از وزرای هولاکوخان می‌دانند و گفته‌اند او بر خان مغول چنان مسلط بوده که او کاری بدون نظر او انجام نمی‌داده است، تا آنجا که سفرهای خود را هم با نظر او تنظیم می‌کرد، ولی بعضی از سیره‌نویسان معتقدند خواجه جزو وزیران نبوده و او در عزل و نصب کارگذاران دخالتی نداشته است.

خواجه نصیرالدین تنها بکارهای علمی اشتغال داشت و به تألیف و تصنیف مشغول بوده و گاهی در پاره‌ای از مسائل مورد مشورت قرار می‌گرفته است، آری هلاکو کلیه موقوفات کشور را در اختیار او گذاشت و او هم از این طریق به کارهای علمی پرداخت و مصارف آن از درآمدهای موقوفات تأمین می‌گردید.

آثار علمی خواجه نصیرالدین

نصیرالدین محمد طوسی رضوان الله علیه از آغاز زندگی به کارهای علمی علاقه

داشت و همواره به تألیف و تحقیق مشغول بود، آثار و تألیفات او در موضوعات مختلف نگارش یافته و هر کدام در فصل خود دارای اهمیت می‌باشند، آثار او در علم کلام، حکمت، نجوم، و اخلاق معروف و مشهورند و در طول قرون و اعصار مورد استفاده بوده‌اند.

از خواجه نصیرالدین تعدادی قصائد و ابیات و قطعات به زبان فارسی و عربی هست و در تذکره‌های فارسی ذکر شده‌اند، ولی دیوانی از وی موجود نیست شاید وی کمتر شعر سروده و به این کار بسیار علاقه نشان نداده ولی از اشعار موجود پیداست که او در عالم ادبیات هم توانایی‌هایی داشته است.

اثر سوم این عالم بزرگ و محقق جلیل‌القدر رصدخانه مراغه بود که به همت و پای مردی او تأسیس گردید، و با کمک مالی هلاکوخان و در آمد موقوفات اداره می‌گردید، در رصدخانه مراغه که هنوز آثار آن باقی است صدها منجم و ستاره‌شناس به تحقیق مشغول بودند وزیر نظر خواجه طوسی کار می‌کردند.

فهرست تألیفات و آثار او

تذکره‌نویسان در آثار خود ضمن شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی از کتابهای او هم نام برده‌اند مولی عبدالله افندی در ریاض العلماء و محمد بن شاکر در فوات الوفيات، و صلاح‌الدین صفدی در الوافی بالوفیات تألیفات و آثار او را نام برده‌اند تعدادی از آثار او فارسی ولی اکثر به زبان عربی نوشته شده‌اند.

نگارنده این سطور برای تحقیق و بررسی مخطوطات به کشورهای اسلامی و غیر اسلامی مسافرت نموده‌ام، در این سفرها به هر کتابخانه و مخزنی که رفتم تعدادی از آثار خواجه نصیرالدین طوسی را مشاهده کردم کتابهای خواجه در کلیه فنون مخصوصاً در ریاضیات و نجوم در همه کشورها مورد استفاده محققان می‌باشند.

تعدادی از آثار خواجه طوسی به زبانهای مختلف ترجمه شده و چاپ شده‌اند،

ریاضی دانان و ستاره شناسان که زبان فارسی و عربی نمی دانند از این ترجمه ها استفاده می کنند، فهرست آثار او بطور کلی در کتابی نیست و هر مؤلفی تعدادی را ضبط نموده، ولی مؤلف ریاض العلماء فهرست نسبتاً جامعی از تألیفات او را آورده است که اینک ذکر می شود:

- ۱- اساسی الاقتباس در منطق فارسی.
- ۲- اخلاق ناصری به زبان فارسی نسخه ای از آن را که در سال ۶۸۶ تحریر شده بود در آمل مازندان دیدم.
- ۳- سی فصل در علم نجوم به زبان عربی.
- ۴- رساله در نجوم به زبان فارسی.
- ۵- ثمره و شجره در علم رمل.
- ۶- رساله در اثبات عقول مجرده فاضل دوانی شرحی بر آن نوشته است.
- ۷- متوسطات در علوم ریاضی.
- ۸- جواب سئوالات کمال الدین نخجوانی در مبحث دور.
- ۹- رساله در حالات پیامبر و حقیقت کلام خداوند و معجزه و تشریح بدن انسان بزبان فارسی.
- ۱۰- رساله در علم عروض و قوافی، به زبان فارسی بنام معیارالاشعار.
- ۱۱- قواعد العقائد در علم کلام، علامه حلی شرحی بر آن نوشته است.
- ۱۲- تلخیص در علم کلام.
- ۱۳- رساله در مبدء و معاد، به فارسی به روش حکماء تألیف شده است.
- ۱۴- رساله در اصول اعتقادات. این رساله را به خط امیر محمدباقر استرآبادی دیدم.
- ۱۵- جواب رساله کاتبی قزوینی در توحید.
- ۱۶- جواب سئوالات کاتبی قزوینی در مسائل مشکل علم حکمت.

- ۱۷ - جواب سئوالات صدرالدین محمد بن اسحاق.
- ۱۸ - رساله در علت تامه و اشکالات وارده بر حکماء.
- ۱۹ - نقد التنزیل در منطق.
- ۲۰ - تنسوق نامه ایلخانی در جواهر و معادن. نسخه‌ای از آن را به خط امیر محمدباقر استرآبادی دیدم.
- ۲۱ - اوصاف الاشراف در سلوک، به زبان فارسی.
- ۲۲ - تحریر ثمره بطلمیوس، در نجوم.
- ۲۳ - رساله در امامت.
- ۲۴ - رساله در بقاء نفس بعد از فناء بدن.
- ۲۵ - رساله در عقائد واجبه.
- ۲۶ - رساله در خبر و اختیار و قضاء و قدر.
- ۲۷ - رساله خلق اعمال این کتاب ترجمه رساله جبر و اختیار می‌باشد.
- ۲۸ - زیج ایلخانی که برای رصدخانه مراغه تألیف کرده بود.
- ۲۹ - رساله در اثبات عقل مجرد که در پایان زندگی آن را نوشته بود.
- ۳۰ - رساله در علم حساب. نسخه‌ای از آن را در زشت دیدم.
- ۳۱ - رساله علت و معلول.
- ۳۲ - رساله تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار در منطق.
- ۳۳ - رساله آغاز و انجام، به زبان فارسی.
- ۳۴ - رساله مقنعه در واجبات، نسخه‌ای از آن را در اردبیل دیدم.
- ۳۵ - رساله مدخل در تقویم، فارسی منظوم.
- ۳۶ - رساله زبده در هیئت.
- ۳۷ - جامع الحسنات.
- ۳۸ - رساله در پاسخ سئوالات شیخ صدرالدین.

۳۹- رساله در رد ایراد کاتبی بر حکماء.

۴۰- رساله اثبات واجب.

۴۱- ترجمه کتاب زبدة الحقائق شیخ علاءالدوله، نسبت این کتاب به خواجه محل تردید است.

۴۲- شرح قصه سلمان و ابسال.

۴۳- شرح مواضع مشکله از قواعد و عقائد.

۴۴- رساله در اثبات عقل.

سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات به تعدادی از آثار خواجه نصیرالدین اشاره کرده و آنها عبارتند از:

۱- تجرید الاعتقاد که در اصول دین تألیف گردیده و شروح بسیاری بر آن نوشته شده و یکی از آثار مشهور خواجه می باشد.

۲- تذکره نصیریّه در علم هیئت که نظام الدین حسن نیشابوری بر آن شرحی نوشته است.

۳- کتاب آداب المتعلمین این کتاب مشهور است و طالبان علوم در طول تاریخ به آن توجه داشتند.

۴- تحریر مجسطی. ۵- تحریر اقلیدس. ۶- شرح اشارات.

۷- فصول نصیریّه. ۸- فرائض نصیریّه. ۹- اخلاق ناصری.

۱۰- نقد محصل. ۱۱- نقد التنزیل. ۱۲- کتاب زبدة.

۱۴- رساله در جواهر و خواص احجار.

۱۵- کتاب خلافت نامه.

۱۶- رساله معینیّه و شرح آن.

۱۷- رساله خلق اعمال.

۱۸- اوصاف الاشراف.

۱۹ - قواعد العقائد شرح رساله العلم.

۲۰ - اساس الاقتباس، ۱۷ - رساله جبر و اختیار.

۲۱ - انشاء الصلوات و التحیات معروف به چهارده بند خواجه نصیر.

۲۲ - تعیین فرقه ناجیه، خواجه در این بحث اثبات می‌کند که فرقه ناجیه کسانی هستند که به امامت امامان اهل بیت علیهم‌السلام معتقد باشند.

علامه تهرانی در کتاب الذریعه آثار خواجه نصیرالدین را در موارد خود آورده و درباره خصوصیات آنها توضیح می‌دهد، و حاج خلیفه نیز در کشف الظنون تألیفات خواجه را آورده است، خاورشناسان هم در باره تألیفات او تحقیق کرده‌اند و تعداد آنها را تا شصت عدد ذکر نموده‌اند.

مرحوم مدرس رضوی در کتاب احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی یکصد و نود کتاب و رساله در موضوعات گوناگون به خواجه نسبت داده است ولی تعدادی از آنها قطعاً از خواجه نیست، متأسفانه در سالهای اخیر بعضی رسائل مشکوک را به خواجه نسبت داده و در داخل و خارج آنها را چاپ می‌کنند و موجب تشویش اذهان می‌شوند.

نصیرالدین طوسی و ادبیات

خواجه طوسی رحمه‌الله علیه در عالم ادبیات هم سیر کرده و اشعار و ابیاتی سروده است در تذکره‌های رجال علم و ادب ابیاتی به زبان عربی و فارسی از وی آمده و حکایت از قریحه او در سرودن مضامین عالی می‌کند و ما در اینجا تعدادی از اشعار او را نقل می‌کنیم، قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین گوید: این قطعه دلپذیر از محقق نحریر خواجه نصیرالدین در منقبت حضرت امیر علیه‌السلام است:

وود کلّ نبی مرسل و ولیّ	لو أن عبداً اتى بالصالحات غدا
وقام مقام قواما بلاکسل	وصام ما صام صوا ما بلا ملل

و حَسَّ كَمْ حِجَّةَ اللَّهِ وَاجِبَةً	وطاف بالبيت حاف غير منتعل
و طار في الجولاياوى الى أحد	وغاص بالبحر مامونا من البلل
واكسى اليتامى من الديباج كلهم	واطعمهم من لذيد البر بالعسل
و عاش فى الناس آلاف مؤلفة	عار من الذنب معصوما من الزلل
فليس فى الحشر يوم البعث ينفعه	الابحב أمير المؤمنين على
محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات در شرح حال خواجه	
نصیرالدین ابیات عربی ذیل را از او نقل می‌کند:	
ما للمثال الذى مازال مشتهدا	للمنطقيين فى الشرطى تسديد
اما رأوا وجه من اهوى و طرته	الشمس طالعة والليل موجود
و نیز از سروده‌های او می‌باشد:	
كنا عد ماولم يكن من خلل	والامر بحاله اذا ما متنا
يا طول فنائها و تبقى الدنيا	لا الرسم بقى لنا و لا اسم المعنى
ابیات ذیل هم در دیباچه اخلاق ناصری در وصف کتاب طهارة الاعراق ابن	
مسکویه رازی توسط خواجه سروده شده است:	
بنفسى كتاب حاز كل فضيلة	و صار لتكميل البرية ضامنا
مؤلفه قد ابرز الحق خالصا	بتأليفه من بعد ماكان كامنا
و رسمه باسم الطهارة قاضيا	به حق معناه و لم يك ماينا
لقد بذل المجهود لله دره	فما كان فى نصح الخلائق خائنا
اما اشعار و ابیات فارسی او در کتاب‌های سیره و تذکرة‌ها بسیار است و اینک	
تعدادی از آنها نیز در اینجا ذکر می‌شود، و قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین	
دو بیت ذیل را از خواجه نقل کرده است:	
لذات دنیوی همه هیچ است نزد من	در خاطر از تغیر آن هیچ ترس نیست
روز تنعم و شب عیش و طرب مرا	غیر از شب مطالعه و روز درس نیست

سید محمد باقر خوانساری در روضات الجنات در شرح حال خواجه ایبات ذیل را از او نقل می‌کند:

جز حق حکمی که ملک را شاید نیست حکمی که از حکم حق فزون آید نیست
هر چیز که هست آنچنان می‌باید و آن چیز که آنچنان نمی‌باید نیست
و نیز گوید: ایبات ذیل از سروده‌های خواجه طوسی می‌باشد:

نبود مهتری چو دست رسد روز تا شب شراب نوشیدن
یا غذای لذیذ را خوردن یا لباس نظیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود گر توانی ز من نیوشیدن
غم کنان را ز غم رهانیدن در مراعات خلق کوشیدن
رباعی ذیل هم از آثار نصیرالدین طوسی است:

موجود بحق واحد اول باشد باقی همه موجود مخبل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت نقش دومین چشم احوال باشد
اشعار ذیل که در قواعد علم قرائت سروده شده از آثار خواجه نصیرالدین طوسی می‌باشد:

تنوین و نون ساکنه حکمش بدان ای هوشیار
کز حکم وی زینت بود اندر کلام کردکار
اظهارکن در حرف حلق ادغام کن در یرملون
مقلوب کن در حرف با در مابقی اخفا بیار

محمد بن بدر جاجر می‌گوید: ایبات ذیل از سروده‌های حکیم خواجه نصیرالدین طوسی است:

جهان ای مرد عاقل نان نیرزد غم و اندوه بی پایان نیرزد
سرا و باغ و ایوان منقش جفای گنبد گردان نیرزد
شراب لعل و وصل ماهرویان خمار و محنت هجران نیرزد

لباس شستری وقند و شکر هوای گرم خوزستان نیرزد
 گرفتم ملک تو ملک سلیمان عذاب و غصه دیوان نیرزد
 وگر خود آصفی اندر وزارت بخوف و هیبت سلطان نیرزد
 چو یوسف گر عزیز مصر گردی ترا آن خواری زندان نیرزد
 وگر خود حضرت فغفور چین است به چین ابروی درمان نیرزد
 برای مال جان کاهی ندانی که آن افزون و این نقصان نیرزد

قدرت الله کوپاموی در تذکره نتائج الافکار رباعی ذیل را از خواجه نصیرالدین نقل می‌کند:

ای بی خبر این شکل موهم هیچ است وین دائره سطح مجسم هیچ است
 خوش باش که در نشیمن کون و فساد وابسته یک دمیم آن هم هیچ است

هدایت در تذکره ریاض العارفین ایات و رباعیاتی از خواجه نصیرالدین نقل کرده است، از آن جمله گوید:

نظام بی نظام ار کافرم خواند چراغ کذب را نبود فروغی
 مسلمان خوانمش زیرا که نبود مکافات دروغی جز دروغی

رباعی ذیل هم از سروده‌های خواجه طوسی است:

اول ز مکونات عقل و جان است وندر پی او نه فلک گردان است
 زینها چه گذر کنی چهار ارکان است پس معدن و پس نبات و پس حیوان است

صبا در تذکره روز روشن دو بیت ذیل را از نصیرالدین ابوجعفر طوسی نقل می‌کند:

مشو مشوش اگر بنگری مکمل را ز بهر وجه معیشت بناقصی محتاج
 دل و دماغ اگر چه رئیس اعضا شد به معده ملتجی انداز برای مایحتاج

علی قلی واله داغستانی در تذکره ریاض الشعراء شرح حال خواجه نصیرالدین را بطور اختصار ذکر کرده و اشعاری هم از او نقل نموده است و از آن جمله رباعی ذیل

می‌باشد:

مائیم بلطف حق تولا کرده و ز نیک و بد خویش تبرا کرده
 آنجا که عنایت تو باشد باشد ناکرده چه کرده، کرده چون ناکرده
 تقی اوحدی در تذکره عرفات شرح حال مبسوطی از خواجه نصیرالدین آورده
 و اشعاری هم از او نقل می‌کند و از جمله ابیات ذیل می‌باشد:

عهد کردم که بعد از این همه عمر غصه روز و رنج شب نکشم
 لقمه و خرقه کفاف بس است گوشه‌ای گیرم و تعب نکنم
 نان خشک حلال خود بخورم منت از هیچ زن جلب نکشم
 نگارنده گوید:

در تذکره‌ها و مجموعه‌های شعری اشعار زیادی از خواجه نصیرالدین نقل گردیده، این ابیات در مضامین گوناگون سروده شده، و ما در این فصل از حالات و خصوصیات این حکیم بزرگ و منجم عالی مقام به همین اندازه بسنده می‌کنیم، و جا دارد محقق این اشعار را گردآورد و با شرح و بیان آنها را به چاپ برساند.

رصدخانه مراغه

یکی از آثار بسیار مهم و ارزنده او رصدخانه مراغه بود، نصیرالدین محمد طوسی رضوان الله علیه علاقه‌ای به علم نجوم و ستاره‌شناسی داشته است، و در این موضوع تألیفاتی هم دارد، او بعد از اینکه به هلاکو خان پیوست و از نظر مالی نیرومند شد و پشتیبان سیاسی هم برای خود پیدا کرد، در فکر تأسیس رصدخانه برآمد محل تأسیس رصدخانه انتخاب شد، و در آن جا مقدمات کار را فراهم نمود بعد از اینکه رصدخانه ساخته شد، منجمان و ستاره‌شناسان را در آنجا گردآورد، و کتابخانه بزرگی هم در آن جا بنا نهاد و از اطراف و اکناف جهان کتابهای مربوط به علم نجوم را در آنجا گرد آورد و به تحقیق مشغول شد.

رصدخانه مراغه در زمان خواجه کار خود را آغاز کرد، دانشمندان و طالبان علوم در آنجا گرد آمدند و زیر نظر خواجه بکار مشغول شدند، این رصدخانه سالیان درازی بکار خود ادامه داد و بعد در اثر حوادثی که پیش آمد به مرور زمان تعطیل گردید، آثار و نشانه‌هایی از او هم اکنون در مراغه در محلی بنام «رصدداغی» یا کوه رصد دیده می‌شود.

درباره این رصدخانه مقالات و جزوه‌هایی بطور مستقل نوشته شده فضلاء و منجمان ایرانی و خارجی در این باره تحقیقاتی انجام داده‌اند، و هر کس درباره زندگی و خصوصیات خواجه طوسی کتاب و مقاله‌ای نوشته به این رصدخانه هم اشاره کرده است و ما اکنون بطور اختصار به جریان بناء رصدخانه می‌پردازیم.

رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ گوید: فرمان شد تا مولانای اعظم سعید استاد البشر سلطان الحکماء افضل المتأخرین خواجه نصیرالدین طوسی تغمده‌الله بغفرانه در موضعی که مصلحت داند جهت رصد ستارگان عمارتی بسازد، او شهر مراغه را اختیار کرد و رصدی عالی بنیاد نهاد.

سبب آن حال آن بود که منکوقاآن از پادشاهان مغول به کمال عقل و کیاست و ذکا و ذهن و فراست امتیاری تمام داشت تا غایت که بعضی اشکال اقلیدس را حل کرده بود، رای عالی و همت بلند او اقتضای آن کرد که رصدی در عهد همایون بنا کند، فرمود تا جمال‌الدین محمد طاهر بن محمد زیدی بخاری به آن مهم قیام نماید.

بعضی اعمال آن برایشان مشتبّه بود وصیت فضائل خواجه نصیرالدین چون باد جهان پیمای، منکوقاآن به هنگام وداع برادر فرموده بود که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد خواجه نصیرالدین را اینجا فرست و در آن وقت چون منکوقاآن به فتح ممالک منزلی مشغول بود و از تختگاه دور.

هولاکوخان فرمود تا هم اینجا رصد بندد، چه بر حسن سیرت و صدق سریرت او واقف گشته بود می‌خواست که ملازم باشد، و بعد از آن هفت سال از جلوس

هولاکوخان بر تخت خانی گذشته بود رصد ایلخانی را بنا نهادند به اتفاق حکمای اربعه، مؤیدالدین عرضی و فخرالدین مراغی، و فخرالدین اخلاطی و نجم‌الدین دبیران قزوینی.

ابتکار خواجه در بناء رصدخانه

از مطالعه در جریان بناء رصدخانه پیداست که فکر تأسیس رصد از ابتکارات خواجه نصیرالدین بوده اگر چه بعضی معتقدند رصدخانه به امر منکوقاآن بوده است، مورخان گویند بعد از اینکه بغداد فتح شد خواجه به هلاکو پیشنهاد کرد اجازه دهد او رصدخانه‌ای بسازد، هلاکو پرسید رصدخانه چه فائده دارد.

خواجه پاسخ داد اگر اجازه بفرمائید من با مثالی این موضوع را برای شما روشن کنم تا فائده آن برای شما معلوم گردد، خواجه به هلاکوخان گفت: دستور دهید کسی در یک بلندی در نزدیک اردو برود و از آنجا یک طشت مسی را بدون اینکه کسی از آن اطلاع داشته باشد به پائین پرتاب کند، هلاکو هم چنین کرد.

شخصی در بلندی قرار گرفت و بدون اطلاع مردم طشت را از بالا رها کرد و صدائی مهیب سراسر اردو را فرا گرفت و همه از آن وحشت کردند و سرآسیمه شدند، تنها هلاکو و خواجه نصیر که از جریان اطلاع داشتند نترسیدند، خواجه گفت: علم نجوم چنین است و حادثه را قبلاً اطلاع می‌دهد.

رصدخانه موجب می‌شود که ستاره شناسان از آن از حرکت ستاره مطلع می‌شوند و حوادث را قبل از وقوع پیش بینی می‌کنند و در رفع آن کوشش می‌نمایند و جلو حوادث را می‌گیرند، با این مثل هلاکو با بناء رصدخانه موافقت کرد و کار آن آغاز گردید و همه امکانات و وسائل در اختیار خواجه نصیرالدین قرار گرفت.

خواجه نصیرالدین طوسی در مقدمه زیج ایلخانی گوید: منکوقاآن از جمله نیت‌های نیکو که فرمود برادر خویش هلاکو را از آب جیحون به اینجانب فرستاد و از

هندوستان تا بدانجا که آفتاب فرو شود به او سپرد و چون او به مبارکی بدین طرف رسید اول ملحدان را قهر کرد و ولایتها و قلعه‌های ایشان بستند.

فدائیان ایشان را نیست کرد و بعد از آن بغداد بگرفت و خلیفه را برداشت و بعد از آن به شام شد و به حد دمشق و مصر رفت و کسانی را که یاغی بودند، نیست کرد و کسانی را که ایل شدند سیار غامیشی فرمود و هنرمندان را در همه انواع بنواخت و بفرمود تا هنرهای خویش ظاهر کردند و درسهای نیکو نهاد.

در آن وقت که ولایت ملحدان بگرفت من بنده کمترین نصیر را که از طوسم و به ولایت ملحدان افتاده بودم از آنجا بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود، رصد به کمتر از سی سال که دور این هفت ستاره تمام شود نتوان ساخت و اگر بیشتر از سی سال به آن کار مشغول باشد بهتر و درست تر باشد.

پادشاه ما که بنیاد رصد آغاز نهاد فرمود که جهد کنید تا زودتر تمام کنید و فرمود: مگر به دوازده سال ساخته شود، ما بندگان گفتیم: جهد کنیم اگر روزگار وفا کند، رصدی که پیش از ما ساخته‌اند که اعتماد ما بیشتر بر آن است رصد ابرخس بوده است که از آن تاریخ تا آغاز رصد ما یک هزار و چهارصد و اند سال بوده است.

دیگر رصد بطلمیوس است که هشتصد و پنج سال بعد از ابرخس است و بعد از آن در روز مسلمانی رصد مأمون خلیفه بوده است به بغداد که از آن وقت تا آغاز رصد ما چهارصد سی و اند سال بوده است و رصد بتانی بوده است به حدود شام و به مصر رصد حاکمی و رصد ابن اعلم است که نزدیکتر است.

از تاریخ دورصد تا تاریخ رصد ما دویست و پنجاه سال باشد و بر جمله در همه رصدهای گذشته نظر کردیم و آنچه یافتیم با آنچه در رصد ما معلوم شد مقابل کردیم پس آنرا نوشتیم و این زیج بنابر آنچه معلوم شده است بساختیم، و اگر خدای تعالی عمر دهد و دولت پادشاه جهان یاور باشد آنچه بعد از این معلوم شود هم بسازیم.

اما اگر روزگار وفا نکند آنچه در این تاریخ نوشته‌ایم بعد از ما به عمرهای دراز

اهل این علم را فائده دهد و نام بزرگوار پادشاهان ما در جهان بماند، چنانکه نامه‌های پیشینگان که در جنب پادشاهان بس خرد و مختصر بوده است بمانده است.

تأسیس کتابخانه

در کنار رصدخانه کتابخانه بزرگی ساختند و از شهرها و ولایات کتاب‌ها را به آنجا انتقال دادند، هلاکو دستور داد کتابهای ریاضی و نجوم و حکمت را از بغداد و دمشق به مراغه بردند و در اختیار محققان و منجمان قرار دادند، افرادی هم از طرف خواجه مأموریت پیدا کردند تا به شهرها و ولایات بروند و کتاب خریداری کنند. محمد بن شاکر در فوات الوفيات گوید: در کتابخانه مراغه چهارصد هزار کتاب موجود بود، و همه وسائل و ادوات نجومی در آن جا دیده می‌شد و شخصیت‌هایی مانند صدرالدین علی پسر خواجه و شمس‌الدین عرضی و شمس‌الدین شیروانی در آنجا مشغول بکار بودند.

شمس‌الدین عرضی اظهار می‌داشت که خواجه نصیرالدین برای رصدخانه اموال زیادی از هلاکوخان گرفت که فقط خداوند حساب آنرا می‌داند، و این پول‌ها غیر از حقوق و مقرراتی بود که به کارکنان و محققان رصدخانه و دارالتحقیق آن پرداخت می‌کردند.

مرگ هلاکوخان و سرنوشت رصدخانه

هلاکوخان قبل از اینکه رصدخانه تمام شود درگذشت بعد از او اباقاخان به سلطنت نشست، خواجه در زمان اباقاخان هم همچنان سرگرم امور رصدخانه بود ولی بعد از درگذشت خواجه و اباقاخان رصدخانه مختل گردید و بعد هم در اثر عدم توجه رو به ویرانی نهاد و اکنون رسوم و اطلال آن باقی است.

از قرائن معلوم است که بعد از درگذشت اباقاخان کسانی در رصدخانه بوده‌اند تا

آنجا را بار دیگر احیاء کنند ولی موفق نشدند، در زمان صفویه یکی از پادشاهان این دودمان از محل رصدخانه دیدن کرد و در فکر احیاء آن برآمد ولی کاری انجام نشد، در زمان قاجاریه هم افرادی از آن محل دیدن کردند و در صدد برآمدن آنجا را تجدید بنا کنند ولی در این کار موفق نشدند.

خواجه نصیر و اباقاخان

بعد از اینکه هلاکو در گذشت، کارگذاران و نزدیکان او جریان را به فرزندش اباقاخان که در خراسان حکومت می‌کرد اطلاع دادند، او در آن هنگام در قشلاق مازندران بود، او بعد از اطلاع از فوت پدرش خود را به محل اقامت پدرش رسانید، و بعد از دو روز بار دیگر به محل حکومتش بازگشت.

امرا و شاهزادگان مغول به او گفتند: تو ولیعهد پدر هستی و باید در جای اول قرارگیری، همه برادران و خویشاوندانش به سلطنت او راضی شدند، او گفت: امروز آقای من قویلای قآن است و من بی فرمان او بر تخت سلطنت قرار نمی‌گیرم، امیران و شهزادگان گفتند تو در زمان پدرت هلاکو ولی عهد بودی و اکنون پادشاهی از آن تو می‌باشد.

رشیدالدین فضل‌الله در کتاب جامع التواریخ پس از نقل این داستان گوید: اباقاخان گفت: آقای من قویلای قآن است بی فرمان او چگونه توان نشست، شهزادگان و امرا گفتند با وجود تو که آقای تمامت پسرانی و رسوم و یا سالی قدیم و حدیث نیکو می‌دانی و هلاکوخان تو را در حال حیات ولیعهد کرده چگونه دیگری نشیند.

تمامت بی نفاق اتفاق کردند، روز آدینه سوم ماه رمضان سنه ۶۶۳ به اختیار خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله به طالع سنبله در موضع چغان ناؤر از حدود براهان اباقاخان را بر تخت پادشاهی نشاندند و تمامت مراسمی که در آن باب معهود است به

تقدیم رسانیدند.

استادان و همکاران خواجه

خواجه نصیرالدین محمد طوسی قدس الله نفسه نخست در مشهد مقدس رضوی و بعد در نیشابور و سایر شهرها تحصیل کرد، استادان و معلمان او از شخصیتها و چهره‌های علمی زمان خود بودند، گروهی هم در نزد او تحصیل کردند و یا از وی اجازه روایتی دریافت نمودند.

جماعتی هم با خواجه همکاری داشته‌اند بعد از اینکه خواجه در مراغه رصدخانه بنا کردند و در کنار آن کتابخانه‌ای عظیم تأسیس نمودند گروهی از محققان در آنجا گرد آمدند و زیر نظر خواجه نصیرالدین بکارهای علمی و تحقیقی مشغول شدند.

نام استادان، مشایخ، شاگردان و همکاران او در کتب رجال شیعه و اهل سنت ذکر شده‌اند، ملاعبده الله افندی در ریاض العلماء و خوانساری در روضات الجنات و ابن الفوطی شاگرد خواجه اسامی آنها را در کتاب تلخیص مجمع الاداب و الحوادث الجامعه آورده‌اند.

مرحوم سید محمد تقی مدرس رضوی که از فضلاء و محققان معاصر بودند همه آنها را در کتاب احوال و آثار خواجه نصیرالدین آورده است ما اکنون آن اسامی را بصورت الفبائی منظم کرده و در اینجا ذکر می‌کنیم جویندگان برای اطلاع از حالات آنها به اصل کتاب مراجعه نمایند.

استادان و مشایخ خواجه طوسی

۱ - ابراهیم بن علی بن محمد سلمی قطب‌الدین مصری که در حمله مغولان به

نیشابور در سال ۶۱۸ به قتل رسید

- ۲ - احمد بن ابی بکر نجم الدین نخجوانی
- ۳ - احمد بن طاووس ابوالفضائل معروف به جمال الدین بن طاووس که در سال ۶۷۳ در حله درگذشت.
- ۴ - احمد بن علی بن سعید کمال الدین بحرانی ابوجعفر که قبل از خواجه طوسی درگذشت.
- ۵ - اسعد بن عبدالقادر اصفهانی، خواجه در سال ۶۳۵ در بغداد از وی اجازه دریافت کرد.
- ۶ - جعفر بن حسن بن یحیی نجم الدین معروف به محقق حلی فقیه بزرگ شیعه و مؤلف شرایع الاسلام که در روز ۲۳ ماه جمادی الاولی سال ۶۷۶ درگذشت.
- ۷ - جمال الدین جیلی عین الزمان از شاگردان نجم الدین کبری بود و در سال ۶۵۱ در قزوین وفات کرد.
- ۸ - حسن بن محمد فریومدی معروف به فریدالدین داماد از شاگردان فخرالدین رازی بود و در نیشابور سکونت داشت.
- ۹ - سالم بن بدران ابوالحسن مازنی معروف به معین الدین مصری خواجه نصیرالدین در سال ۶۲۴ نزد او کتاب غنیة النزوع را قرائت کرده است.
- ۱۰ - عبدالحمید بن عیسی ابومحمد شمس الدین خسروشاهی در سال ۵۸۰ متولد شد و در سال ۶۵۲ در دمشق وفات کرد.
- ۱۱ - عبدالکریم بن احمد ابوالمظفر غیاث الدین بن طاووس حلی که در ماه شعبان سال ۶۴۸ متولد شد و در سال ۶۹۳ در کاظمین درگذشت
- ۱۲ - عبدالله بن حمزه طوسی نصیرالدین از علماء مشهد مقدس رضوی که فخرالدین رازی هنگام ورود به مشهد مقدس به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از او تعریف و توصیف نمود.
- ۱۳ - علی بن ابی الشجاع ابوالفرج موفق الدوله از حکماء و طبیبان معروف که با

خواجه در قلعه الموت زندگی می‌کرد

۱۴ - علی بن ابن منصور شیعی نورالدین خواجه او را دانی خود معرفی کرده و در کتاب فرائد السمطین چند روایت از خواجه از طریق او نقل شده است.

۱۵ - علی بن سلیمان بحرانی جمال‌الدین که در بحرین درگذشت و نزد استادش ابن سعادة به خاک سپرده شد.

۱۶ - علی بن طاووس رضی‌الدین نقیب علویان در بغداد که روز دوشنبه پنجم ذی‌قعدة سال ۶۶۴ وفات کرد.

۱۷ - قیصرین ابی‌القاسم علم‌الدین اسفونی از منجمان بود و در موصل زندگی می‌کرد، او در سال ۵۶۴ متولد شد و در سال ۶۴۹ در دمشق درگذشت

۱۸ - محمد بن ابی‌بکر معروف به فریدالدین عطار شاعر و عارف مشهور به عطار نیشابوری که خواجه در جوانی در نیشابور مجلس او را درک کرده است عطار در سال ۶۱۸ در نیشابور بدست مغولان کشته شد.

۱۹ - محمد بن احمد شمس‌الدین کیشی از حکماء بود، او در سال ۶۶۵ در مدرسه نظامیه بغداد تدریس می‌کرد و در سال ۶۹۴ وفات کرد.

۲۰ - محمد بن اسحاق ابوالمعالی صدرالدین قونوی، در سال ۶۰۵ متولد شد و در سال ۶۷۲ درگذشت.

۲۱ - محمد بن جهم اسدی مفیدالدین از فقهاء و عرفاء بود، او در سال ۶۸۰ در حله درگذشت.

۲۲ - محمد بن حسن وجیه‌الدین پدر بزرگوار خواجه نصیرالدین، او نخستین استاد و معلم خواجه بود.

۲۳ - محمد بن حسن افضل‌الدین معروف به بابا افضل کاشانی از عرفا و حکماء که در سال ۶۶۶ و یا ۶۶۷ وفات کرده است.

۲۴ - محمد بن علی بن محمد ابوحامد معروف به شیخ محی‌الدین بن عربی از

عرفای مشهور، او در سال ۵۶۰ در مرسیه اندلس متولد شد و در شب جمعه بیست و دوم ماه ربیع الآخر سال ۶۳۸ در دمشق درگذشت.

۲۵ - محمد بن محمد برهان‌الدین همدانی قزوینی از بزرگان اهل حدیث و مشایخ بود و در حوزه درس منتجب‌الدین بن بابویه در ری تحصیل کرد.

۲۶ - محمد بن نام آور ابو عبدالله افضل‌الدین خونجی در ماه جمادی الاول سال ۵۹۰ متولد شد و در پنجم ماه رمضان سال ۶۴۶ درگذشت.

۲۷ - مفضل بن عمر اثیرالدین ابهری از حکماء بود و در سال ۶۶۳ درگذشت.

۲۸ - موسی بن ابی الفضل ابو الفتح کمال‌الدین موصلی در پنجم ماه صفر سال ۵۵۱ متولد شد و در چهاردهم ماه شعبان سال ۶۳۹ در موصل درگذشت.

۲۹ - میثم بن علی کمال‌الدین بحرانی معروف به ابن میثم از مؤلفان و محققان بزرگ شیعه بود، او در سال ۶۷۹ وفات نمود.

۳۰ - یحیی بن احمد ابوزکریا نجیب‌الدین حلّی از فقهاء و ادباء بود او در سال ۶۰۱ متولد شد و در ذیحجه سال ۶۹۰ وفات کرد.

۳۱ - یحیی بن شمس‌الدین ابوزکریا نجم‌الدین لبودی در سال ۶۰۷ در حلب متولد شد، او تا سال ۶۶۶ حیات داشته و از علماء و مؤلفان بوده است.

۳۲ - یوسف بن علی بن مطهر ابو یعقوب سدیدالدین حلّی والد بزرگوار علامه حلّی فقیه و متکلم معروف شیعه.

شاگردان نصیرالدین طوسی و معاصران او

۱ - ابراهیم بن سعدالدین، صدرالدین جوینی مؤلف کتاب فرائد السمطین، که در سال ۷۲۲ در عراق وفات کرد.

۲ - ابوبکر بن محمود کریم‌الدین منجم سلماسی، از شاگردان خواجه که در سال ۷۰۱ وفات کرد.

۳- ابوعلی بن فرج معروف به ابن داعی و ملقب به کمال الدین اربلی از حکماء و سخنوران بود و در نجوم و حساب مهارت داشت.

۴- ابو محمد رضا بن فخرالدین، حسینی افطسی از اهل آبه بود و از خواجه نصیرالدین اجازه روایت دریافت کرد.

۵- احمد بن القاسم عمادالدین ساوی که در سال ۶۶۵ به خواجه پیوست و از او تلمذ نمود.

۶- احمد بن عبدالله ابو عزیز بغدادی ملقب به کمال صوفی از مقریان و شاعران بود.

۷- احمد بن عثمان فخرالدین مراغی از افراد مورد اعتماد خواجه که در فن معماری مهارت داشت.

۸- احمد بن عثمان فخرالدین صوفی حلبی، او در سال ۶۶۶ به خواجه پیوست و از او دانش و کمال فرا گرفت.

۹- احمد بن عزیز کمال الدین ابو محمد سروی از مشایخ و فضلاء بود و در محرم سال ۶۶۵ در گذشت.

۱۰- احمد بن علی نجم الدین ابوالفضل معروف به ابن بواب بغدادی از خوشنویسان بود، او نسخه‌ای از کتاب مجسطی خواجه را به خط خود در سال ۶۶۵ تحریر کرده و نسخه در کتابخانه مجلس موجود است او تا سال ۶۸۳ حیات داشته است.

۱۱- احمد بن محمد کمال الدین مراغی از اطباء بوده، او در سال ۶۷۰ در گذشت.

۱۲- احمد بن محمد قطب الدین بناکستی که آثار خواجه را می‌نگاشت و نسخه‌برداری می‌کرد.

۱۳- احمد بن نجم الدین ابوالفضل خیرالدین قزوینی، او در مراغه منصب قضاء

داشت و در سال ۶۸۳ درگذشت

۱۴ - اسماعیل بن احمد عمادالدین ابوالفداء قهستانی پادشاه قهستان که در سال ۶۶۶ درگذشت.

۱۵ - افلاطون بن عبدالله ابوالشمس کمالالدین هندی از شاگردان ابوجعفر نصیرالدین طوسی بود و در سال ۶۶۹ در تبریز درگذشت.

۱۶ - الیاس بن محمد مجدالدین مراغی در خراسان از خواجه نصیرالدین علم و دانش آموخت.

۱۷ - بیکلار بن مجدالدین ابوالفضل از کاتبان و نسخه برداران بود.

۱۸ - بهزاد بن بدل ابوالمظفر مجدالدین بسوی از اهل مراغه و از شاگردان خواجه بود و در سال ۶۶۶ درگذشت.

۱۹ - حسامالدین منجم، او هم از ستاره شناسان بود و با خواجه کار می کرد او در سال ۶۶۱ کشته شد.

۲۰ - حسن معروف به سعفص عزالدین نحوی مراغی که از مراغه به بغداد رفت، و بعد در سال ۶۶۶ در شیراز درگذشت.

۲۱ - حسن بن علی عمادالدین طبری از عالمان و فاضلان بود، او در سال ۶۹۸ در قید حیات بوده است.

۲۲ - حسن بن محمد بن شرف شاه ابوالفضائل سید رکن الدین علوی استرآبادی در سال ۷۱۸ درگذشت.

۲۳ - حسن بن یوسف ابومنصور جمال الدین علامه حلی فقیه بزرگ شیعه و از شاگردان ممتاز خواجه نصیرالدین رضوان الله علیهما، صاحب آثار و تألیفات علامه حلی در ۲۹ ماه رمضان سال ۶۴۸ در حله متولد شد و در شب یازدهم ماه محرم سال ۷۲۶ وفات نمود.

۲۴ - حسین بن بدیع فخرالدین قاتنی معروف به نقاش که در ماه ربیع الاول سال

۶۷۲ درگذشت.

۲۵ - حسین بن حسن ابو محمد فخرالدین فرومدی که در ماه ربیع الاول سال ۶۹۲ درگذشت.

۲۶ - سعید بن عزالدین ابوالفضائل عمیدالدین منجم بغدادی که در محرم ۶۶۴ درگذشت.

۲۷ - سعد بن نجم الدوله ابوالرضا عزالدوله از حکماء و فضلاء که در سال ۶۸۳ در حله درگذشت.

۲۸ - شمس الدین عرضی از دانشمندان عصر خود بود و تا سال ۶۷۵ زنده بود.

۲۹ - شمس الدین کیلک وزیر خورشاه که به هولاکوخان پیوست.

۳۰ - طاهر بن زنگی ابوطیب عزالدین فریومدی از اعقاب طاهر بن حسین بود و در سال ۶۷۶ درگذشت.

۳۱ - عبدالحمید هبة الله عزالدین مدائنی معروف به ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که توسط خواجه نصیرالدین از قتل نجات یافت و کاتب دیوان شد و در ماه جمادی الاولی سال ۶۵۶ درگذشت.

۳۲ - عبدالرزاق بن احمد ابوالفضائل کمال الدین بغدادی شییبانی معروف به ابن فوطی که اصلش از مرو خراسان بود، او در هفدهم ماه محرم سال ۶۴۲ متولد شد و در سوم ماه محرم سال ۷۲۳ درگذشت.

۳۳ - عبدالعزیز موصلی ابوالفضل عزالدین ساکن بغداد، او در دوم محرم سال ۶۲۸ متولد شد و در ذیحجه سال ۶۹۶ درگذشت.

۳۴ - عبدالعزیز بن یحیی ابوالقاسم عزالدین خالدی نواده آخرین خلیفه مستعصم عباسی که در بغداد اسیر شد و بعد آزاد گردید.

۳۵ - عبدالله اومانی همدانی اثیرالدین که از فضلاء و شعراء بود و در سال ۶۵۶ وفات کرد.

۳۶ - عبدالله بن شمس‌الدین ابوالفضل فخرالدین بیاری قاضی القضاة خراسان از فضلاء و علماء مشهور.

۳۷ - عبدالله بن عمر ابوالخیر ناصرالدین بیضاوی صاحب آثار و تألیفات که در سال ۶۹۱ درگذشت.

۳۸ - عبدالله بن محمد ابوعلی عمادالدین بغدادی طبیب، که در سال ۷۲۸ در بغداد درگذشت.

۳۹ - عبدالمؤمن بن فاخر صفی الدین ارموی از منشیان و ادیبان بود و در هیجدهم ماه صفر سال ۶۹۳ وفات کرد.

۴۰ - عبدالمجید بن عمر ابن علی مجدالدین حارثانی از کاتبان بود و در مجلس خواجه هم حضور پیدا کرد.

۴۱ - عبدالوهاب بن ابراهیم عزالدین زنجانى از حکماء و اهل ادب و در سال ۶۵۴ درگذشت.

۴۲ - علی بن احمد علاءالدین بخاری از فصحاء زمان خود بود و در سال ۶۸۷ در مراغه درگذشت.

۴۳ - علی بن احمد عزالدین سهروردی از مردان نیک سیرت بود و در سال ۷۱۰ وفات کرد.

۴۴ - علی بن انجب تاج‌الدین ابوطالب از فضلا و مورخان بود او در سال ۵۹۳ متولد شد و در سال ۶۷۴ درگذشت.

۴۵ - علی بن زکی ابوالحسن کافی الدین طوسی، او از شاعران عصر خود بود و در سال ۶۸۵ در راه خود بطرف مکه وارد بغداد گردید.

۴۶ - علی بن عیسی ابوالحسن بهاء‌الدین اربلی از شعراء و منشیان بزرگ شیعه و مؤلف کشف الغمه، او خواجه نصیر را مرثیه گفت در وفات او اختلاف شده و صاحب فوات الوفیات گوید او در سال ۶۹۲ درگذشت.

- ۴۷ - علی بن عیسی ابوالحسن محی الدین معروف به ابن هواری علوی او از واعظان بود و در سال ۶۷۹ درگذشت.
- ۴۸ - علی بن محمد ابوالفضل مجیرالدین نیلی از حکماء بود و شعر هم می سرود او در سال ۷۰۳ درگذشت.
- ۴۹ - علی بن محمود نجم الدین دامغانی حکیم و ریاضی دان بود و در اصطربلاب هم مهارت داشت او در سال ۶۸۰ درگذشت.
- ۵۰ - علی بن نام آور شهاب الاسلام مجدالدین از دانشمندان معروف و معاصر خواجه نصیرالدین.
- ۵۱ - علی بن نجم الدین ابوالخیر قطب الدین قزوینی قاضی مراغه که در سال ۶۸۳ وفات کرد.
- ۵۲ - عمر بن علی ابوالفضل کمال الدین بلخی از پیران و خردمندان بود او در ماه رجب سال ۶۶۶ درگذشت.
- ۵۳ - فضل الله بن محمد ابو عبدالله مجدالدین اعرج اصفهانی او در سال ۶۶۸ در مراغه به حضور خواجه نصیرالدین رسید.
- ۵۴ - کمال الدین زنجانی از فضلاء قرن هفتم بود و از شاعران به حساب میامد، او قصیده طولانی در مدح خواجه سروده است.
- ۵۵ - لقمان بن محمد فخرالدین مراغی او از طرف خواجه مأمور شد تا بطرف روم برود و ایرانیان مهاجر را به وطن باز گرداند.
- ۵۶ - محمد مراغی ابوالخیر محی الدین سروی از افاضل قضاة بود و با خواجه نصیرالدین ارتباط داشت.
- ۵۷ - محمد بن ابی نصر ابوالفضل کمال الدین، او در مراغه به حضور خواجه رسید و در سال ۶۷۴ در تبریز زندگی می کرده است.
- ۵۸ - محمد بن اسحاق نظام الدین اصفهانی قاضی القضاة عراق که بنه زبان

- فارسی و عربی شعر می سرود و قصائدی هم در مدح خواجه گفته است.
- ۵۹ - محمد بن جمال الدین فخرالدین حکیم قزوینی، او در سال ۶۶۵ به مراغه رفت و کتابهای زیادی نوشت و در سال ۶۶۷ در جوانی درگذشت.
- ۶۰ - محمد بن حبش فخرالدین ابو محمد بروجردی از فقهاء و کاتبان بود و پیوسته کتاب استتساخ می کرد و در خدمت خواجه بسر می برد.
- ۶۱ - محمد بن حسن رضی الدین نجم الاثمه استرآبادی از فضلاء و بزرگان شیعه بود، او در سال ۶۸۹ وفات کرد.
- ۶۲ - محمد بن حسن ابهری عمادالدین معروف به زمهریر، او همراه خواجه به بغداد رفت و شیخ رباط خلاطیه شد.
- ۶۳ - محمد بن دیلم شاه ابو الفضل فخرالدین نخجوانی، او در سال ۶۷۰ در مراغه بود و در رجب سال ۶۷۸ درگذشت.
- ۶۴ - محمد بن سدیدالدین ابو الفضل عمادالدین واعظ همدانی از قاریان و حافظان قرآن مجید بود، او در حضور خواجه مردم را موعظه می کرد و در سال ۷۰۵ درگذشت.
- ۶۵ - محمد بن شرف الدین ابو الفضل محی الدین عباسی بغدادی مدرس مدرسه مستنصریه که از فقهاء بود، او در سال ۷۰۳ درگذشت.
- ۶۶ - محمد بن شمس الدین ابو حامد زین الدین کیشی که از حکماء و فضلاء عصر خود بود، او در سال ۷۰۵ حیات داشته است.
- ۶۷ - محمد بن عبدالله ابو جعفر حکیم شریفی از حکماء معاصر خواجه بود و تألیفاتی هم داشته است.
- ۶۸ - محمد بن علاء خواجه همام الدین تبریزی از شاگردان خواجه بود و در سال ۷۱۴ درگذشت.
- ۶۹ - محمد بن علی معین الدین شیرازی در سال ۶۷۰ وارد مراغه شد و اشعاری

- در مدح خواجه گفت، او شاعری توانا و خوش اخلاق بود.
- ۷۰ - محمد بن علی ابوالفضل فخرالدین مطرزی از اهل نیشابور بود او مردی ادیب و مهندس بشمار می‌رفت و در سال ۶۵۰ درگذشت.
- ۷۱ - محمد محی‌الدین زنجان‌ی از شعرا و نویسندگان بود و در تبریز سکونت داشت او در سال ۶۷۰ به مراغه رفت و در رصدخانه بکار مشغول شد.
- ۷۲ - محمد بن عمر ابو عبدالله منهاج‌الدین بخاری از فضلاء و نویسندگان بود و در مجلس خواجه شرکت می‌کرد.
- ۷۳ - محمد بن محمد ابوالفتح مجدالدین طوسی از شعراء بود او در سال ۶۶۹ به مراغه رفت و به حضور خواجه رسید.
- ۷۴ - محمد بن هاشم جمال‌الدین تفلیسی ادیب و نویسنده و از اکابر اصحاب خواجه طوسی بود.
- ۷۵ - محمد بن یحیی ابوالفضل عزالدین منجم ساوی، او در سال ۶۷۳ در تبریز درگذشت و در چرنداب مدفون گردید.
- ۷۶ - محمود بن مسعود ابوالثناء قطب‌الدین شیرازی، او در ماه صفر سال ۶۳۳ متولد و در حوزه درس خواجه شرکت کرد و به مراغه رفت او در سال ۷۱۰ در تبریز درگذشت.
- ۷۷ - مسعود بن ابی‌العلاء ابوعلی کمال‌الدین نطنزی از علماء و فقهاء بود و در سال ۶۶۸ به مراغه رفت و در مجلس خواجه حضور پیدا کرد و مورد احترام او قرار گرفت.
- ۷۸ - منصور بن احمد ابوالحسن کمال‌الدین معروف به ابن شدیدی از شعراء بود، او هم در محضر خواجه حضور یافت و در سال ۶۷۵ درگذشت.
- ۷۹ - منصور بن محمد ابو مسعود فخرالدین کازرونی حکیم و طبیب در سال ۶۶۲ وارد مراغه شد و مورد احترام خواجه طوسی قرار گرفت.

۸۰ - منوچهر ایران‌شاه عضدالدین قهستانی از خطاطان بود او در سال ۶۶۷ به مراغه رفت و در رصدخانه بکار مشغول شد.

۸۱ - هبة الله بن محمد ابوسعید مجدالدین بن همگر شیرازی از شعراء عصر خود بود، او حضور خواجه رسید و در سال ۶۹۵ درگذشت.

۸۲ - یحیی بن فضل الله ابوالفضل عزالدین ساجونی خطیب جامع مراغه او در زمان خواجه منصب خطابه داشت و در سال ۶۸۴ در مراغه درگذشت.

۸۳ - ملا بهشتی اسفرائی از شاگردان خواجه نصیرالدین است، خاتون آبادی در وقایع السنین در حوادث سال ۶۷۲ گوید، فوت خواجه در روز دوشنبه سال ۶۷۲ در کاظمیه مدفون است و گوید:

ملا بهشتی اسفرائی از شاگردان خواجه نصیر است و شرحی بر تجریدالعقائد خواجه نوشته است، ثقه‌ای که آن شرح را دیده بود نقل خوبی از آن شرح می‌نمود و آخوند مولانا میرزای شیروانی نقل نمود که بابارکن الدین مدفون در قبرستان کبیر اصفهان معاصر خواجه بود.

خواجه با هلاکو به اصفهان آمدند، خواجه تعریف بابا رکن الدین به هلاکو نموده هلاکو را بدیدن بابا رکن الدین برو بالتماس بابا قتل عام بر طرف شد یا تخفیف در قتل واقع شد.

همکاران خواجه در رصدخانه

۱ - ایوب بن عین‌الدوله فخرالدین اخلاطی او از حکماء و مهندسان بود و در رصدخانه به خواجه کمک می‌کرد.

۲ - عبدالعزیز بن عبدالجبار ابوالفضل فخرالدین خلاطی حکیم و طبیب او در سال ۶۵۷ به مراغه رفت و در سال ۶۸۰ در مراغه درگذشت.

۳ - علی بن حیدر ابوالحسن فریدالدین طوسی از حکماء و منجمان بود او در

سال ۶۵۷ به مراغه رهسپار گردید و در روز عید فطر سال ۶۹۹ درگذشت.

۴ - علی بن عمر نجم‌الدین معروف به کاتبی و دبیران، او دارای آثار و تألیفات می‌باشد، کاتبی در سال ۶۰۰ متولد و در سال ۶۷۵ درگذشت.

۵ - مؤیدالدین بن بریک عرضی دمشقی از فلاسفه و مهندسان بود و در رصد مراغه از دستیاران خواجه بود او در هفدهم رجب سال ۶۶۴ بطور ناگهانی درگذشت.

۶ - محمد بن عبدالملک ابواللیث فخرالدین رصدی مراغی: او از منجمان و مهندسان و در رصدخانه مراغه کار می‌کرد، او در سال ۵۸۳ متولد گردید و در ماه صفر سال ۶۶۷ درگذشت.

۷ - یحیی بن محمد ابوالفتح محی‌الدین مغربی، از اکابر عرفاء و از اهل علم و فضل بود، او از دستیاران خواجه در مراغه بشمار می‌رفت و در ماه ربیع الاول سال ۶۸۲ درگذشت.

نگارنده گوید:

اشخاصی که در فوق بنظر خوانندگان رسید استادان، معاصران، شاگردان و همکاران خواجه نصیرالدین بودند همه آنها از علماء حکماء منجمان و شاعران و مؤلفان بزرگ عصر خود بشمار می‌رفتند، شرح حال آنها در کتب رجال مخصوصاً در کتاب الحوادث الجامعه و تلخیص مجمع الاداب آمده جویندگان به این دو کتاب و مصار دیگر مراجعه کنند.

پایان زندگی خواجه نصیرالدین

ابوجعفر محمد بن محمد نصیرالدین طوسی رضوان علیه پس از سالها تحقیق و تدریس و تألیف و تصنیف و مشارکت در کارهای مهم سیاسی و فرهنگی و تمشیت امور مسلمانان و رفع گرفتاری از آنان و سلوک معقول با جباران تاریخ و گرفتاریهای گوناگون و مبارزه با مخالفان و بداندیشان سرانجام عمرش بسرآمد و به جوار رحمت

حق شتافت.

مرحوم سید محمد تقی مدرس رضوی مشهدی در کتاب احوال و آثار نصیرالدین گوید: خواجه در سال ۶۷۲ در معیت اباقاخان و عده بسیاری از یاران و شاگردانش به بغداد رفت، اباقاخان در بغداد چندان توقفی نکرده و بزودی از آنجا حرکت نمود ولی خواجه برای رسیدگی به حساب اوقاف در بغداد بماند.

خواجه در بغداد بیمار شد، محمد بن رافع در ذیل تاریخ بغداد گوید: اباقاخان در وقت بیماری خواجه در بغداد بود و با قطب‌الدین شیرازی خواجه را در حال احتضار دیدن کرد، و خواجه در اثر آن بیماری درگذشت وفات خواجه آخر روز دوشنبه هجدهم ماه ذیحجه سال ۶۷۲ در بغداد واقع شد.

صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی وزیر و بزرگان و اعیان و دانشمندان بغداد جنازه او را مشایعت کردند با ازدحامی عام به مشهد کاظمین آورده در پائین پای آن دو بزرگوار قبری حفر نموده، سردابی ظاهر شد و نعشش را در آن سرداب به خاک سپردند. رشیدالدین فضل‌الله در کتاب جامع التواریخ گوید: روز دوشنبه هفدهم ذیحجه سنه ۶۷۲ وفات خواجه نصیر بود در بغداد وقت غروب آفتاب و خواجه مدفن خود به مشهد موسی و جواد علیهما السلام وصیت کرده بود به پایان قبر موسی علیه السلام جای خالی یافتند، آن را بکافتند گوری ساخته و به آلات کاشی پرداخته ظاهر شد.

چون تفحص کردند خلیفه الناصر لدین الله آن را از برای مضجع خود حفر کرده بود و پسرش ظاهر به خلاف وصیت او را به زمین رصافه دفن کرد در میان آباء و اجداد خود، و از عجائب ایام و غرائب شهر و اعوام آن بود.

که آن روز که این سردابه تمام کرده‌اند ولادت خواجه نصیر هم در آن روز بوده، روز شنبه یازدهم جمادی الاولی سال ۵۹۷، تمام عمرش هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز.

قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین گوید: آورده‌اند که در مرتبه دیگر که

خدمت خواجه به بغداد توجه نمودند، چون مرض الموت ایشان را طاری شد و در باب تجهیز و تکفین و غسل و تدفین خود به فضلی مؤمنین وصیت می فرمودند.

یکی از حاضران مذکور ساخت که نعش خواجه را مناسب آنست که به مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل نمایند، خواجه از کمال اخلاص فرمودند که مرا شرم می آید در جوار فائض الانوار حضرت امام همام موسی الکاظم علیهما السلام مرده باشم و از آستان او به جایی دیگر هر چند اشرف و افضل باشد تجاوز نمایم.

آخر حسب الوصیه در عتبه علیه کاظمیه علیه الف سلام و تحیه دفن فرمودند و در قائمه آن آستان که قائم مقام لوح مزار خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند که «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» و حضرت خواجه در تاریخی که از این قطعه مستفاد می شود به فرادیس شتافته.

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه ای که چو او مادر زمانه نژاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه بروز هجدهم اندر گذشت در بغداد
سعدالدین نطنزی در رثاء خواجه نصیرالدین گوید:

نصیر دولت و دین پادشاه کشور فضل که آسمان هنر بود و آفتاب زمین
بسال ششصد و هفتاد و دو ز هجرت آن که بود خاک جنابش مآب روح امین
چو هجده روز ز ذوالحجه شد ز دار فنا ملول گشت سرا پرده زد به خلدبرین
مجد همگر نیز در رثاء او گوید:

کجا شد آنکه بدو بد قوام حکمت و شرع
که شد گسسته به مرگش نظام حکمت و شرع
کجا شد آنکه به کلک و بنان گوهر بار
نگاه داشت عنان و زمام حکمت و شرع
کجا دهند از این پس نشان فطنت و فضل
کجا برند دگر بار نام حکمت و شرع

تمام بود در او اعتقاد و دین درست
 شکسته شد پس از او احترام حکمت و شرع
 سپهر بود در این دور بار ملت و دین
 زمانه بود در آن عهد رام حکمت و شرع
 ز شرع و حکمت بس کن که شد یکام جهان
 خوش آن زمان که جهان بد یکام حکمت و شرع
 ز بحر لطف و معانی دو صدهزاران در
 یتیم ماند به فوت امام حکمت و شرع
 فلک به مرقد پاکش به خاکبوسی شد
 کبود جامه به سوک نصیر طوسبی شد.
 در تاریخ جهان آراء آمده: خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی از
 غایت شهرت احتیاج به تعریف ندارد:
 چنان گرفت جهان را شهوَر تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور
 دقائق سخن او خفی چه جرم سها ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور
 حریر گلشن در کشف مشکلات علوم چنانکه نغمه داوود در ادای زبور

منابع تحقیق در حالات خواجه طوسی

- ۱- جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله همدانی.
- ۲- فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد جوینی.
- ۳- روضات الجنات، محمدباقر خوانساری.
- ۴- الذریعه، شیخ آغا بزرگ تهرانی.
- ۵- طبقات اعلام الشیعه، قرن هفتم شیخ آغا بزرگ تهرانی.
- ۶- ریاض العلماء، مولی عبدالله افندی.

- ۷ - مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری.
- ۸ - مطلع الشمس، محمد حسن خان اعتماد السلطنه.
- ۹ - تاریخ نگارستان، قاضی احمد غفاری کاشانی.
- ۱۰ - تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی قزوینی.
- ۱۱ - روضة الصفا، میر محمد مشهور به میرخواند.
- ۱۲ - حبیب السیر، غیاث الدین حسینی مشهور به خواندمیر.
- ۱۳ - وقایع السنین، سید عبدالحسین خاتون آبادی.
- ۱۴ - مستدرک الوسائل حاج میرزا حسین نوری طبرسی.
- ۱۵ - الکنی والالقب، حاج شیخ عباس قمی.
- ۱۶ - فوات الوفيات، محمد بن شاکر.
- ۱۷ - الوافی بالوفیات، صلاح الدین صفدی.
- ۱۸ - ریاض العارفین، رضا قلی خان هدایت.
- ۱۹ - تذکره روز روشن، محمد مظفر.
- ۲۰ - ریاض الشعراء علی قلی خان واله داغستانی.
- ۲۱ - عرفات العارفین، تقی اوحدی.
- ۲۲ - کشف الظنون، حاج خلیفه.
- ۲۳ - اسماء المؤلفین، اسماعیل پاشا بغدادی.
- ۲۴ - احوال و آثار نصیرالدین طوسی، محمد تقی مدرس رضوی.
- ۲۵ - شذرات الذهب، عبدالحی حنبلی.
- ۲۶ - النجوم الزاهره، ابن تغری بردی.
- ۲۷ - الحوادث الجامعه، ابن فوطی بغدادی مروزی.
- ۲۸ - تلخیص مجمع الاداب، ابن فوطی.

۱۸۸۷- محمد بن محمد مخزومی

او از علماء، ادباء و محدثان بوده است، یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل عنوان «سرک» گوید: سرک به فتح و سکون راء نام یک آبادی در طوس می باشد، ابو عبدالله محمد بن محمد مخزومی سرکی از این آبادی است او از گروهی حدیث شنید و اشعار زیادی هم داشت و حکایتها و داستانهای نیز از او آمده، ابوالقاسم احمد بن منصور سماعی از او روایت می کند، مخزومی در حدود سال ۵۲۰ در گذشت.

۱۸۸۸- محمد بن محمد واصلی

از راویان و محدثان طوس بوده و به اصفهان مسافرت کرده و در آنجا به نقل حدیث پرداخته است، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب اخبار اصفهان از وی یاد کرده و گوید: محمد بن محمد بن ابراهیم واصلی طوسی وارد اصفهان شد و از محمد بن ابراهیم مقری طوسی روایت کرد، واصلی از مشایخ حافظ ابونعیم بوده است.

۱۸۸۹- محمد بن محمد غزالی طوسی

ابوحامد محمد بن محمد غزالی از اکابر علماء و دانشمندان و محققان قرن پنجم هجری و از مؤلفان و مصنفان عالی مقام عصر خود بود، غزالی در حکمت، کلام، فقه و اخلاق تبحر داشت و در این رشته ها آثار و تألیفات متعددی دارد، غزالی زندگی بسیار پیچیده و پر ماجرائی داشته و در حیات خود چند بار دچار تغییر و تحول شده است. او گاهی در صف امیران و ملوک و خلفاء قرار می گرفت و در مجالس رسمی و تشریفاتی زندگی می نمود و با اشراف و رؤسا ارتباط برقرار می کرد و در تجمل و شکوه بسر می برد و گاهی هم ترک همه مناصب می گفت و در لباس فقر درمی آمد و به سیر و سیاحت می پرداخت و در خانقاه ها و رباط صوفیان سکونت می کرد و گمنام می زیست. تألیفات و آثار او نیز همانند زندگی ظاهری او یک نواخت نیستند و تناقض در

آن‌ها آشکار است، از این روافکار و آراء و اندیشه‌های او مورد انتقاد قرار گرفته است، او زمانی از حکماء و فلاسفه و اهل نظر طرفداری می‌کرده و وقتی دیگر از عرفا و متصوفه حمایت می‌نمود و در مقام فتوا هم با فقهاء مخالفت می‌کرده و نظریاتی در مورد پاره‌ای از مسائل ابراز داشته و مورد اعتراض قرار گرفته است.

علماء و دانشمندان درباره ابوحامد غزالی نظریات گوناگونی داشته‌اند و او را متهم کرده‌اند که اخبار مجعول و یا ضعیف در آثار خود نقل کرده و برای اینکه کتابش مورد توجه قرار گیرد مطالب بی‌پایه و غیر واقع در آنها نقل کرده است گروهی هم راه افراط پیموده او را از عارفان و واصلان و اولیاء الله دانسته و برای او کرامت‌هایی نقل کرده‌اند.

شرح حال و زندگی و خصوصیات او در ده‌ها کتاب آمده و هر مؤلفی بر حسب نظریات و برداشت خود درباره او مطالبی نقل کرده و از آثار وافکار و اندیشه‌های او سخن گفته است ما اکنون در این کتاب به مناسبت اینکه غزالی یکی از اکابر علمای طوس بوده گزیده‌ای از حالات و خصوصیات او را از مصادر معتبر در اینجا ذکر می‌کنیم.

تولد ابوحامد غزالی

محمد بن محمد ابوحامد غزالی طوسی در سال ۴۵۰ در طابران طوس متولد شد، پدرش نیز محمد نام داشت و جدش هم محمد بن احمد بوده است، و ظاهراً همگان در طوس زندگی می‌کرده‌اند، پدر ابوحامد در طابران طوس پشم ریزی داشته است و از این رو او را غزال می‌گفته‌اند، در حقیقت غزالی لقب پدرش بوده که به فرزندش هم انتقال پیدا کرده است.

پدر ابوحامد در طابران مغازه و دکانی داشته که در آن به پشم ریزی و پشم فروشی اشتغال داشته و از این راه امرار معاش می‌کرده است، او در هنگام مرگ نگران

دو فرزندش محمد و احمد بود، از این جهت او را به مردی از دوستانش که اهل خیر بوده می‌سپارد و از او درخواست می‌کند که فرزندانش را تربیت کند و از آنها مراقبت نماید.

او به دوستش گفت: من در زندگی نتوانستم خط بیاموزم و از این نعمت محروم ماندم اکنون دوست دارم فرزندانم را خط بیاموزی و آنها را نزد معلم بفرستی تا خط و ربط بیاموزند و مانند من بار نیایند، او مقداری وجه تقد در اختیار دوستش قرارداد تا از محل آن حقوق معلم آنها را پرداخت کند و مشکلی برای تحصیل آنها پیش نیاید.

بعد از اینکه پدر ابو حامد درگذشت دوست وفادار او که از نیکان طایران طوس بود سرپرستی آن دو برادر را به عهده گرفت و آن دو را به یک معلم سپرد تا به آنها خط و سواد بیاموزد، آنها مدتی نزد معلم رفتند و مشغول شدند پس از چندی دوست پدرشان به آن دو برادر گفت وجهی که پدرتان نزد من گذاشته بودند تمام شد و دیگر من نمی‌توانم حقوق معلم شما را بدهم.

من خود مرد ناداری هستم و توانائی ندارم به شما کمک کنم، مناسب است شما به مدرسه بروید و به عنوان یک طالب علم در مدرسه به تحصیل ادامه دهید و از درآمد مدرسه زندگی شما تأمین خواهد شد و مشکلی نخواهید داشت آن دو برادر هم به سخنان دوست با وفای پدرشان گوش دادند و هر دو به مدرسه طایران رفتند و مشغول تحصیل شدند.

گفته شده پدر غزالی مردی فقیر و صالح بود، او فقط از محل کسب خود زندگی می‌کرد و گاهی در مجالس فقهاء نیز شرکت می‌نمود و به آنان خدمت می‌کرد، او اگر چیزی اضافه بر خرج خود پیدا می‌کرد به فقهاء می‌داد و از خداوند می‌خواست فرزندان عالم و فقیه به او بدهد، و همواره در مجالس وعظ و تذکیر حضور پیدا می‌کرد و به سخنان واعظان گوش می‌داد.

خداوند هم خواسته‌های آن پدر فقیر را برآورد و دو کودک او به مدرسه رفتند، و تحصیل کردند، یکی از آنها ابو حامد بود که فقیه و دانشمندی نامدار شد و شهرت جهانی

پیدا کرد و دیگری احمد که او هم در میدان وعظ و خطابه معروف گردید و در بغداد و سایر شهرهای بزرگ مجلس وعظ ترتیب می داد و هزاران نفر پای منبر او جمع می شدند.

بعضی هم گفته اند غزالی منسوب است به غزاله که یکی از آبادیهای طوس بوده است، و گروهی اظهار داشته اند که غزالی به تشدید زاء منسوب است به غزل که همان پشم ریزی و یا پشم بافی است، که پدران ابوحامد در طابران طوس به این حرفه اشتغال داشته اند، و این نسبت به فرزندان او محمد و احمد هم منتقل گردیده است.

بعضی هم گفته اند غزالی منسوب است به غزال دختر کعب الاحبار که البته این قول بسیار غریب است، خلاصه مطلب این است که غزالی به تشدید زاء منسوب به غزل و پشم بافی که حرفه پدران و اجداد او بوده و او هم به همین عنوان مشهور شده است و یکی از شعرای یمن در این باره سروده است:

ماللعواذل فی هواک و مالی	روحن فداک یا حبیب و مالی
و غزال طرف ان رنا احبابه	و کذلک الاحیاء للغزال

تحصیلات ابوحامد غزالی

همانگونه که تذکر داده شد ابوحامد نخست نزدیک معلم خصوصی به فراگیری خط و مشق مشغول شد و بعد به راهنمایی سرپرستش که یکی از دوستان پدرش بود قدم در مدرسه نهاد و در سلک طالبان علوم قرار گرفت او هنوز کودک بود که در حوزه درس احمد بن محمد رادکانی شرکت کرد و از او فقه آموخت، ظاهراً این شخص نخستین استاد او بوده است.

او بعد از مدتی برای ادامه تحصیل به جرجان - گنبد کاووس فعلی - رفت و در آنجا در حوزه درس ابونصر اسماعیلی شرکت کرد و پس از مدتی بار دیگر به طابران طوس بازگشت و معلوم نیست او در چه سالی به جرجان رفت و چند سال در آنجا ماند

و در چه زمانی به طوس بازگشت، مصادر و مآخذ در این باره مطلبی نیاورده‌اند. امام اسعد میهنی می‌گفت: من از ابو حامد غزالی شنیدم که گفت: ما از جرجان بیرون شدیم و عازم طوس بودیم، بین راه دزدان و راهزنان راه را بر ما بستند و هر چه داشتیم از من گرفتند و رفتند، من دنبال آنها رفتم، رئیس آنها به من گفت بازگرد والا کشته خواهی شد، غزالی گفت: به او گفتم: تو را به خداوند سوگند می‌دهم دفتر یادداشت مرا به من بازگردانید.

آن نوشته‌ها بدرد شما نمی‌خورد و شما از آن سودی نخواهید برد، گفت: نوشته‌های شما چیست گفتم اوراقی است که در میان لوازم مسافرتی خود گذاشته‌ام، من آن مطالب را از استاد فرا گرفته و نوشته‌ام، آنها یک سلسله مطالب علمی می‌باشند که باید در آینده از آنها استفاده کنم، غزالی گوید: رئیس راهزنان از سخن من خندید و گفت:

شما مدعی هستی که آن مطالب را فهمیده‌ای، اکنون که ما آنها را از شما گرفته‌ایم می‌گوئی علم من از بین رفت و از دستم خارج گردید، و دیگر علمی نداری، او به رفقاییش دستور داد بسته مرا به من بازگردانیدند، غزالی می‌گفت: مثل اینکه خداوند این راهزن را به سخن آورد تا حقیقت را بگوید، و من بعد از این مطالب را حفظ می‌کردم تا همواره با من باشد و کسی آن را از من نرباید.

غزالی گوید: من مدت سه سال مشغول حفظ خوانده‌های خود شدم و هر چه از استادان شنیده بودم به خاطر سپردم که اگر باز گرفتار راهزنان شدم معلومات خود را از دست ندهم، غزالی بعد از بازگشت از جرجان سه سال در طابران توقف می‌کند و درسهای خود را تکرار می‌نماید، و بعد از آن تصمیم می‌گیرد به شهر بزرگ نیشابور برود و در آنجا به تحصیل خود ادامه دهد.

غزالی در نیشابور

نیشابور در آن ایام قرن پنجم دارالعلم بزرگی بود، مدارس و مراکز فرهنگی معتبری در آنجا وجود داشت استادان و معلمان زیادی در آن شهر زندگی می‌کردند، طالبان علوم از شهرها و ولایات به آنجا مهاجرت می‌کردند، در حوزه علمیه نیشابور علوم و معارف دینی، حکمت، فلسفه، نجوم و طب تدریس می‌شد و هر کس طالب هر رشته‌ای از معارف و علوم بود می‌توانست در رشته مورد علاقه‌اش تحصیل کند.

ابوحامد غزالی وارد نیشابور گردید و در حوزه درس امام الحرمین جوینی حضور پیدا کرد و علوم مذهبی، منطق، حکمت و فلسفه را فراگرفت او در اندک زمانی اصول و مبانی علوم را بدست آورد و به مناظره پرداخت و در نیشابور شهرتی بدست آورد، و کتابهایی هم تألیف کرد و با افکار و اندیشه‌های گوناگون آشنا شد و سخنش همه جا پخش گردید.

استاد او امام الحرمین جوینی غزالی را مورد تشویق قرار داد و فضل و کمال او را ستود، و موقعیت علمی و قریحه سرشار او را توصیف نمود و به جامعه علمی نیشابور معرفی کرد، و گفت: ابوحامد غزالی دریائی است که همه را در خود فرو می‌برد، امام الحرمین در میان صدها شاگردش به او افتخار می‌کرد و از هوش، ذهن، قلم و نوشته‌های او توصیف می‌نمود.

ابوحامد غزالی در نظامیه

محمد بن محمد غزالی در حوزه درس امام الحرمین تحصیل می‌کرد و به تألیف و تصنیف هم مشغول بود و اوقاتش به کارهای علمی و تحقیقی می‌گذشت، هنگامی که او سرگرم تحصیل بود امام الحرمین فقیه و عالم بزرگ نیشابور درگذشت در این هنگام غزالی بطرف لشکرگاه خواجه نظام الملک طوسی همشهری خود رفت و در مجلس او حضور پیدا کرد.

خواجه نظام الملک طوسی که شرح حال او در این کتاب گذشت از فضلاء و دانشمندان بود و مجلس او همواره محل رفت و آمد علماء و فضلاء قرار داشت و در حضور او مباحث علمی و مناظره برگزار می گردید، او در مجلس نظام الملک حاضر شد و در آنجا به مناظره و مباحثه در مسائل و موضوعات علمی مشغول شد و بر همه غلبه کرد. خواجه نظام الملک از فضل و کمال و تبحر او اطلاع پیدا کرد و همشهری خود را مورد توجه و عنایت قرارداد و از او تجلیل و تکریم نمود، و از او خواست تا به بغداد رهسپار شود و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس کند، او هم پیشنهاد خواجه را پذیرفت و به بغداد رفت، و در آنجا تدریس را آغاز نمود و همه از دانش و کمال و بیان او در شگفت ماندند.

خواجه نظام الملک در زمان صدارت خود در شهرهای بغداد، ری، اصفهان، نیشابور، مرو، و بلخ مدارس مجلل و باشکوه بنا کرد، این مدارس را در آن زمان نظامیه می گفتند در این مدارس وسائل تحقیق در اختیار طالبان علوم قرار می گرفت، و مخارج روزانه آنها تأمین می گردید، استادان بزرگ در علوم و فنون مختلف در آن مدارس تدریس می کردند.

ابوحامد غزالی در سال ۴۸۴ یک سال قبل از درگذشت خواجه نظام الملک وارد بغداد شد و در مدرسه نظامیه بزرگترین آموزشگاه دینی و علمی آن زمان به تدریس مشغول گردید، بیانات جذاب و زبان شیرین و فصیح او موجب حیرت همگان شد، دانش وسیع و اطلاعات عمیق او در معارف اسلامی موجب گردید تا حوزه درسش مشهور شود و فضلاء و طالبان علوم در آن گرد آیند و از او استفاده کنند.

ابوحامد در مسند تدریس قرار گرفت، و در بغداد مورد توجه و عنایت اهل علم و فضل گردید او هم تدریس می کرد و هم کتاب می نوشت و هم فتوی می داد، و از هر جهت مورد استفاده عام و خاص قرار داشت، و با عزت و جلال و جاه و شکوه زندگی می کرد، همه طبقات به او احترام می کردند به سخنانش گوش می دادند و مرجع رسیدگی

به کلیه امور علمی و مذهبی بود.

سیر و سیاحت غزالی و ترک علائق ظاهری

او چند سال در نظامیه بغداد تدریس نمود و در مجالس و محافل رسمی شرکت می‌کرد، او یک مدرس و مفتی رسمی بود و همه از او حساب می‌بردند، خلیفه بغداد، ملوک و امیران از او احترام می‌کردند و بطور کلی زندگی با شکوه و رفت و آمد زیادی داشت و گروه بی شماری در بغداد غبطه مقام و منزلت او را می‌خوردند.

ناگهان تغییر حالی در او پیدا شد، و تصمیم گرفت همه مقامات و مناصب را ترک گوید و در لباس فقرا در آید و به سیر و سیاحت پردازد، ابو حامد غزالی به عنوان انجام مناسک حج از بغداد بیرون شد و به مکه معظمه رفت و مناسک حج را به جای آورد و بعد از آن به دمشق رهسپار شد و چند روز در این شهر اقامت گزید.

او بعد لباس فقراء صوفیه را در بر کرد و از دمشق به بیت المقدس رفت و مدتی در آنجا سکونت کرد و به عبادت پرداخت، او بار دیگر به دمشق بازگشت و در مناره غربی مسجد جامع دمشق معتکف گردید و در همانجا هم مقیم شد، او بیشترین ایام خود را در زاویه شیخ نصرالله مقدسی می‌گذرانید و این محل را زاویه غزالیه می‌گفتند.

او مدتها در همین زاویه در کنار مسجد جامع دمشق زندگی می‌کرد و لباس فقرا را در برداشت، روزی تنی چند از طالبان علوم نزد او آمدند و با او به گفتگوی علمی مشغول شدند، و او را دانشمندی محقق یافتند و از زندگی و خصوصیات او در شگفت ماندند، ابو حامد غزالی زوزی به خانقاه سمیسطیه رفت در حالیکه لباس فقراء را پوشیده بود.

صاحب خانقاه او را مشاهده کرد و پنداشت او یکی از فقراء صوفیه است از این رو اجازه داد او وارد خانقاه شود، غزالی وارد خانقاه شد و چند روز در آنجا به نظافت و وضوخانه مشغول شد و خدمت در خانقاه را بعهده گرفت و کارهای آنجا را انجام می‌داد

و کسی هم از حقیقت او و کارهایش آگاه نبود.

غزالی هنگام اقامت در دمشق روزی وارد صحن مسجد جامع شد و در کناری نشست او متوجه شد گروهی از علماء وارد مسجد شدند و در میان صحن با همدیگر راه می‌رفتند، در این هنگام یک مرد روستائی وارد مسجد شد و از آنها مسئله‌ای پرسید، علماء و مفتیان نتوانستند پاسخ درستی به او بدهند، غزالی هم متوجه آنها بود و دریافت که آنان از پاسخ دادن عاجزند.

غزالی آن مرد روستائی را نزد خود طلبید، سؤال او را پاسخ داد، و مسئله را برایش روشن کرد، اما آن روستائی به قیافه غزالی نگاه کرد و گفت: آنها که مفتیان دمشق بودند نتوانستند پاسخ مسئله مرا بدهند، حالا این مرد فقیر می‌خواهد پاسخ مرا بدهد آن جماعت هم به صحبت غزالی و روستائی گوش می‌دادند، آنها به مرد روستائی گفتند این فقیر به شما چه گفت.

مرد روستائی پاسخ خود را برای آن جماعت نقل کرد، اینها دریافتند آن مرد فقیر از علماء است مفتیان و عالمان دمشقی نزد او آمدند و از او درخواست کردند مجلس تشکیل دهد و برای آنها صحبت کند، غزالی به آنها گفت روز دیگر برای شما مجلس ترتیب می‌دهم، او به محل خود بازگشت و همان شب دمشق را ترک گفت.

غزالی در لباس فقر و درویشی در شهرها گردش می‌کرد و در عین حال به تألیف و تصنیف هم مشغول بود، او کتاب احیاء العلوم را در دمشق و بیت المقدس نوشت و در این شهر آن را پایان داد، او با نفس خود مبارزه می‌کرد و مشغول ریاضت بود، و گمنام بسر می‌برد، و هر گاه احتمال می‌داد که ممکن است شناخته شود آن محل را ترک می‌گفت:

ابوحامد غزالی از دمشق به بیت المقدس و از آنجا به مصر رفت و چندی در آنجا بسر برد، او در نظر گرفته بود از مصر بطرف مغرب برود و با یوسف بن تاشقین سلطان مغرب دیدن کند، زیرا شنیده بود که او مرد عادل است ولی هنگامیکه می‌خواست

بطرف مغرب بروود شنید یوسف بن تاشقین در گذشته است از این رو به مغرب نرفت. او همواره در حال گردش و سیاحت بود و از مزارات رجال علم و ادب دیدن می‌کرد و در مساجد و اماکن شریفه اقامت می‌نمود و به عبادت می‌پرداخت، و چند سال به همین صورت در شهرها و ولایات گذرانید، او در مکه معظمه از خداوند خواسته بود باران رحمت خود را نازل کند تا او بتواند زیر ناودان خانه با آب باران غسل کند ولی به این آرزو نرسید و تا در مکه بود باران نیارید؟

بازگشت ابوحامد غزالی به طوس

ابوحامد غزالی پس از سالها سیرو سیاحت و گردش در شهرها و ولایات و زیارت خانه خدا و بیت المقدس و مزارات علماء و بزرگان به زادگاه خود طابران طوس بازگشت، بعضی از تذکرة نویسندگان آورده‌اند او سفرهای خود را رها کرد و بار دیگر به بغداد بازگشت و در آنجا مجلس وعظ و ارشاد تشکیل داد و کتاب احیاء العلوم را برای اهل علم قرائت کرد.

ابوحامد غزالی پس از سالها تدریس در نظامیه بغداد و سیر و سیاحت در کشورهای مصر، فلسطین، شام و اداء مناسک حج با کوله باری از تجربه و دانش و کمال به موطن اصلی خود بازگشت و در آن جا مستقر گردید و به تألیف و تصنیف و تدریس و ارشاد مشغول شد، پیداست که گروهی هم پیرامون او را گرفتند و از او استفاده نمودند.

حاکمان و امیران خراسان غزالی را در طوس هم رها نکردند و از او خواستند بار دیگر به صحنه جامعه باز گردد و در مدارس رسمی و مشهور به تدریس مشغول گردد، در این هنگام که او در طوس گوشه نشینی اختیار کرده بود، و با گروهی از شاگردان و مریدانش به بحث مشغول بود بار دیگر به سراغ او آمدند و او را برای تدریس در نظامیه نیشابور دعوت کردند.

ابوحامد غزالی در نظامیه نیشابور

مؤیدالملک فرزند خواجه نظامالملک از او دعوت کرد تا در نظامیه تدریس کند، غزالی در پاسخ نوشت الحمدلله رب العالمین، الصلوة والسلام علی محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد خدمت خواجه و ملجأ جهانیان متع الله المسلمین بطول بقائه. این ضعیف را از حسیض خرابه طوس به اوج معموره دارالسلام بغداد عمرهاالله تعالی می خواند، کرم و بزرگی می نماید و بر این حقیر نیز واجب است که خواجه را از حسیض بشری به اوج مراتب ملکی دعوت نماید و ترغیب کند، ای عزیز از طوس و بغداد راه به خداوند یکسان است، اما از اوج انسانی تا حسیض حیوانی تفاوت فراوان است.

التماس حضور این فقیر که فرموده اند لاشک این فقیر را وقت فراق است نه سفر عراق، ای عزیز فرض کن که غزالی بغداد رسید و متعاقب فرمان در رسید نه فکر مدرسی دیگر باید کرد، امروز را همان روز انکار و دست از این بیچاره بدار والسلام والاکرام والله یدعوالی دارالسلام.

ظاهر قضیه این است که مؤیدالملک فرزند نظامالملک که متولی امور مدرسه نظامیه در بغداد بوده غزالی را دعوت کرده تا در نظامیه بغداد بار دیگر تدریس کند، ولی ابوحامد از رفتن بغداد عذرخواست، فخرالملک فرزند دیگر خواجه نظامالملک از او درخواست نمود به نیشابور برود و در نظامیه آنجا تدریس کند، او را ناگزیر کردند تا دعوت را بپذیرد، غزالی به جای رفتن به بغداد به نیشابور که نزدیک بود، رفت و در نظامیه نیشابور به تدریس مشغول شد.

بازگشت غزالی به طابران

ابوحامد غزالی پس از مدتی بار دیگر نظامیه نیشابور را هم رها کرد و به طابران

طوس بازگشت، تذکره‌نویسان گویند او در طابران کنار منزل خود مدرسه و خانقاهی ساخت، او در مدرسه تدریس می‌کرد و در خانقاه هم مجلس وعظ و ارشاد داشت، طالبان علوم در مدرسه نزد او تحصیل می‌کردند و مردم هم در خانقاه پای وعظ او می‌نشستند.

گویند: او در اواخر عمر به قرائت قرآن و عبادت مشغول بود و با اهل دل مجالست می‌کرد، و اوقات خود را به تدریس می‌گذرانید و طالبان علوم از هر سو بدون تشریفات بطور آزاد در مجلس درس او شرکت می‌کردند، مقررات خاصی نبود در خانه و مدرسه‌اش روی همه باز بود و مانع و دربانی وجود نداشت.

زندگی ابوحامد غزالی در آغاز زندگی در طوس و نیشابور و بغداد با زندگی او پس از بازگشت از سفر چند ساله بسیار تفاوت داشت، او در جوانی اهل مناظره و جدل و استدلال بود، و از حکمت، کلام، فلسفه و فقه بحث می‌کرد، ولی ناگهان در قلب او تحولاتی ایجاد شد و راه دیگری پیمود، او لباس فقر و تصوف در بر کرد و به ریاضات مشغول گردید و جاه و جلال و شکوه و ریاست را رها کرد و در گوشه طابران منزوی گردید.

آثار ابوحامد غزالی و تألیفات او

محمد بن محمد ابوحامد غزالی در طول زندگی خود کتابهای زیادی تألیف کرد آثار او در زمان خودش در شهرها و ولایات منتشر گردید، و در حوزه‌های علمیه مورد بحث و انتقاد قرار گرفت، گروهی از آثار او استقبال کردند و آن‌ها را مفید تشخیص دادند و جماعتی کتابهای او را مضر تشخیص دادند و حتی بعضی از نوشته‌های وی را آتش زدند.

در میان آثار او احیاء العلوم بیش از همه مورد توجه قرار گرفت این کتاب در زمان مؤلف به شرق و غرب عالم اسلام رسید، و در یک زمان در خراسان و شرقی‌ترین

مناطق جهان اسلام و در مغرب اقصی در غربی ترین منطقه آن مورد گفتگو و بحث و انتقاد واقع شد، بر این کتاب شروح زیادی نوشته شده و اخبار آن استخراج گردیده است.

سید مرتضی زبیدی در کتاب اتحاف السادة المتقين که شرح احیاء علوم الدین می باشد و در ده مجلد بزرگ به چاپ رسیده درباره آثار ابوحامد غزالی تحقیق کرده و همه را بصورت الفبائی مرتب نموده و ما اکنون اسامی تألیفات غزالی را از آن کتاب در اینجا نقل می کنیم.

۱- احیاء علوم الدین مشهورترین کتاب غزالی است که در زمان مؤلف از طرف گروهی از علماء مورد نقد و اعتراض قرار گرفت، در این هنگام مؤلف کتابی بنام «الاملاء علی مشکل الاحیاء» تألیف کرد و به اعتراضات پاسخ داد، زبیدی گوید نسخه ای از این کتاب نزد من هست.

از آنجا که در کتاب احیاء العلوم اخبار و احادیث زیادی در ابواب مختلف نقل گردیده تعدادی از علماء و محدثین اخبار آن را تخریج کرده اند و مصادر آن را نشان داده اند، نخست حافظ زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم عراقی اخبار احیاء العلوم را در یک کتاب بزرگ گردآورد و بعد آن را مختصر نمود و آن را «المغنی عن الاسفار» نام نهاد.

بعد از آن ابن حجر عسقلانی شاگرد حافظ عراقی کار استادش را تکمیل نمود و استدرافی در یک مجلد درباره احادیث احیاء العلوم نوشت، و سپس شیخ قاسم قطلوبغا حنفی، کتاب دیگری در این مورد تألیف کرد و آن را تحفة الاحیاء فیماقات من تخریج احادیث الاحیاء، نام گذاشت.

گروهی از فضلاء در قرون مختلف احیاء العلوم را مختصر کرده و طبق روشی که برای خود برگزیدند مطالبی را از آن استخراج کردند، و بعضی هم بر آن شرح نوشتند و یا آن را به فارسی ترجمه کردند، نخستین کسی که احیاء العلوم را مورد توجه قرار داد و

مختصری برای آن نوشت برادر مؤلف احمد غزالی بود او مختصر خود را لباب الاحیاء نام نهاد.

بعد از آن به ترتیب احمد بن موسی موصلی، و محمد بن سعید یمنی و یحیی ابی الخیر یمینی و محمد بن عثمان بلخی، و عبدالوهاب مراغی و محمد بن علی عجلونی و جلال الدین سیوطی مختصراتی از احیاء العلوم را تألیف کردند و در اختیار اهل علم و ادب قرار دادند.

سید مرتضی زبیدی مؤلف تاج العروس شرح مبسوطی در ده مجلد بزرگ بر احیاء العلوم نوشته که در مصر چاپ شده است و این اثر بزرگ جامع ترین شرحی است که تاکنون بر احیاء نوشته شده است، و مؤیدالدین محمد خوارزمی هم در سال ۶۲۰ کتاب احیاء را بفارسی ترجمه کرده و این ترجمه در تهران به چاپ رسیده است.

۲- الاملاء علی مشکل الاحیاء.

۳- الاربعین: این کتاب بخشی از جواهر القرآن او می باشد.

۴- اسماء حسنی.

۵- الاقتصاد فی الاعتقاد.

۶- الجام العوام عن علم الکلام.

۷- اسرار معاملات الدین.

۸- اسرار اتباع السنة.

۹- اسرار الانوار الالهية بالآیات المتلوة.

۱۰- اخلاق الابرار والنجاة من الاشرار.

۱۱- اسرار الحروف والكلمات.

۱۲- ایها الولد، به زبان فارسی تألیف شده و یکی از علماء آن را به عربی ترجمه

کرده است.

۱۳- بداية الهداية در مواعظ.

۱۴ - البسيط، در فروع مذہبی، خلاصه‌ای از نه‌ایه‌المطلب، استادش امام الحرم جوینی.

۱۵ - بیان القولین شافعی.

۱۶ - بیان فضائع الاباحیه.

۱۷ - بدائع الصنیع.

۱۸ - تنبیہ الغافلین.

۱۹ - تلخیص ابلیس.

۲۰ - تهافت الفلاسفة.

۲۱ - تعلیقہ در فروع مذہب.

۲۲ - تحسین المآخذ.

۲۳ - تحصین الادلة.

۲۴ - تفسیر القرآن العظیم.

۲۵ - التفرقة بین الایمان و الزندقة.

۲۶ - جواهر القرآن در علوم ظاهری و باطنی قرآن مجید.

۲۷ - حجة الحق.

۲۸ - حقيقة الروح.

۲۹ - حقيقة القوانين.

۳۰ - خلاصة الرسائل الى علم المسائل در فروع مذہبی.

۳۱ - رسالة الاقطاب.

۳۲ - رسالة الطیر.

۳۳ - الرد علی من طعن.

۳۴ - الرسالة القدسیة در علم کلام.

۳۵ - السرا المصون در دفاع از اصول و مبانی براساس آیات قرآن.

- ۳۶ - شرح دائره على بن ابيطالب عليه السلام مسمى بنخيلة الاسماء.
- ۳۷ - شفاء الغليل في بيان مسئلة التعليل.
- ۳۸ - عقيدة المصباح.
- ۳۹ - عجائب صنع الله.
- ۴۰ - عنقود المختصر، خلاصة از كتاب مزني، ابو محمد جويني است.
- ۴۱ - غاية الغور في مسائل الدور.
- ۴۲ - غور الدور في مسائل الدور.
- ۴۳ - الفتاوى، درباره يكصدونود مسئله گوناگون تأليف شده است.
- ۴۴ - القانون الكلى.
- ۴۵ - قانون الرسول.
- ۴۶ - القربة الى الله عزوجل.
- ۴۷ - القسطاس المستقيم در حقيقت معرفت.
- ۴۸ - قواعد العقائد در علم كلام.
- ۴۹ - القول الجميل اين كتاب درباره انجيل تأليف شده است.
- ۵۰ - كيميائى سعادت در اخلاق به زبان فارسى.
- ۵۱ - كشف علوم الاخرة.
- ۵۲ - كنز العدة.
- ۵۳ - اللباب فى الجدل.
- ۵۴ - المستحق در اصول فقه، بر اين كتاب شروح و تعليقاتى نوشته شده است.
- ۵۵ - المآخذ در خلاف حنفى ها و شافعيها.
- ۵۶ - المبادئ والغايات در اسرار.
- ۵۷ - مجالس غزاليه كه در ۱۸۳ مجلس تنظيم گردیده است.
- ۵۸ - مقاصد الفلاسفة.

- ۵۹- المنقذ من الضلال و المفصح عن الاحوال.
- ۶۰- معیار النظر.
- ۶۱- معیار العلم در منطق.
- ۶۲- محل النظر.
- ۶۳- مشکاة الانوار فی لطائف الاختیار.
- ۶۴- المستظهری، در رد باطنیه نوشته است.
- ۶۵- میزان العمل.
- ۶۶- مواهب الباطنیه، رد بر باطنیه.
- ۶۷- المنهج الاعلی.
- ۶۸- معراج السالکین در مواعظ و تذکیر.
- ۶۹- المکنون در علم اصول.
- ۷۰- مسلم السلاطین.
- ۷۱- مفصل الخلاص فی اصول القیاس.
- ۷۲- منهاج العابدین، در علم و عمل.
- ۷۳- نصیحة الملوك به زبان فارسی این کتاب به زبان عربی ترجمه شده و نام آن التبر المسکوک می باشد.
- ۷۴- الوجیز در فروع، فخرالدین رازی بر این کتاب شرحی نوشته است، و همچنین عبدالکریم بن محمد رافعی نیز آن را شرح کرده و نام آن را العزیز فی شرح الوجیز گذاشته و گفته اند در حدود هفتاد شرح بروجیز نوشته شده است.
- ۷۵- الوسیط در فروع فقه، محمد بن یحیی نیشابوری شاگرد غزالی این کتاب را شرح داده و نام آن را محیط گذاشته است و نجم الدین خبوشانی محیط را در شصت مجلد شرح داده است.
- ۷۶- یاقوت التاویل در تفسیر قرآن مجید در چهل مجلد.

نگارنده گوید:

سید مرتضی زبیدی در مقدمه کتاب اتحاف السادة این تعداد کتاب را از تألیفات غزالی می‌داند، و کتابهای دیگری هم به او نسبت می‌دهند ولی صحت آنها مورد تردید قرار گرفته است عبدالرحمان بدوی در کتاب مؤلفات غزالی ۴۵۷ کتاب به او نسبت داده، این کتابها در فهرس کتابخانه‌ها بنام غزالی آمده است.

در نامه‌ای که ابوحامد غزالی برای سلطان سنجر نوشته و در کتاب فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام زين الدين ابوحامد آمده است غزالی گوید: در کارهای بزرگ و در علم دین نزدیک به هفتاد کتاب تصنیف کردم غزالی این نامه را دو سال قبل از فوت خود به سلطان سنجر نوشته است و این عدد تقریباً موافق با فهرست سید مرتضی زبیدی می‌باشد.

کتاب سِرِّالعالمین

یکی از کتابهایی که به ابوحامد غزالی نسبت داده شده و در مورد آن گفتگوهای زیاد شده کتاب «سِرِّالعالمین و کشف مافی الدارین» است، این کتاب را سید مرتضی زبیدی و تاج‌الدین سبکی در میان آثار غزالی نیاورده‌اند، ولی عبدالرحمان بدوی در کتاب مؤلفات غزالی آن را ذکر کرده و نسخه‌هایی از آن را در کتابخانه‌های مصر، اسلامبول و اروپا و هندوستان نشان داده است.

کتاب سِرِّالعالمین در هندوستان و ایران هم چاپ شده و در سال ۱۳۲۴ در قاهره هم به چاپ رسیده است قدیم‌ترین نسخه‌ای که از این کتاب اکنون موجود است نسخه مورخ سال ۱۰۶۵ می‌باشد و در کتابخانه شهرداری اسکندریه در مصر محفوظ است. قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین گوید: کتاب سِرِّالعالمین که آن را سِرِّ مکنون نیز گویند از جمله کتبی است که غزالی آن را در اواخر عمر نوشته او در این کتاب گوید: اصحاب در روز غدیر به فرمان پروردگار قدیر و حکم رسول بشیر و

نذیر اعتراف به خلافت و امامت حضرت امیر علیه السلام کردند.

چون رسول صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کردند و متوجه سرای آخرت شدند اکثر ایشان به حکم «افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم» قهقری رجوع نمودند و چون به نفاق اظهار وفاق کرده بودند و با توحید حق تعالی آشنائی نگرفته بودند بر حضرت امیر که منصوب خدا و منصوب رسول و معصوم از خطا بود تقدم کردند.

ولی علمای اهل سنت این کتاب را از تألیفات غزالی نمی‌دانند از آن جمله شاه عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفة اثناعشریه انتساب این کتاب را به غزالی رد می‌کند و تعدادی از خاورشناسان هم این کتاب را از تألیفات غزالی نمی‌دانند، آنها معتقدند در این کتاب غزالی از ابوالعلاء معری شعرى نقل می‌کند، در صورتیکه معری در سال ۴۴۸ درگذشته و غزالی در سال ۴۵۰ متولد شده است، ولی ابن جوزی این کتاب را از آثار غزالی می‌داند و معلوم است این کتاب در آن زمان موجود بوده است.

یکی دیگر از کتابها و تألیفات غزالی شرح «کلمة لا اله الا الله حصنی» است، این کتاب هم در فهرست سید مرتضی زبیدی و تاج‌الدین سبکی نیست ولی عبدالرحمان بدوی در کتاب مؤلفات غزالی از این کتاب نام برده و نسخه‌های آن را در کتابخانه‌ها نشان می‌دهد، نگارنده این سطور هم نسخه‌ای از این کتاب را در کتابخانه مدرسه محمدیه مدراس در ساحل خلیج بنگال دیده است.

خوانندگان توجه دارند حضرت رضا علیه السلام هنگام مسافرت به خراسان از حجاز وارد نیشابور شد، هنگام حرکت از نیشابور بطرف مرو در کجاوه نشسته بودند، مردمان نیشابور کنار کجاوه آن حضرت اجتماع کرده بودند و گروهی از محدثان و حافظان نیشابور پیرامون آن حضرت جمع شده و از آن بزرگوار خواستند حدیثی برای آنها املاء فرماید:

امام رضا علیه السلام سر مبارک خود را از کجاوه بیرون آورد، در این هنگام هزاران قلم از قلمدان‌ها بیرون کشیده شد و منتظر بودند تا حدیث آن حضرت را بنویسند، در آن

میان محمد بن اسلم طوسی و اسحاق بن راهویه مروزی که از مشایخ بزرگ خراسان بودند حضور داشتند، آماده بودند تا از آن حضرت حدیث بشنوند.

امام علیه السلام فرمود: از پدر خود شنیدم و او هم از پدر خود و او از آباء و اجداد کرام خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او هم از جبرئیل و جبرئیل هم از قلم و آن هم از خداوند متعال که فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» این حدیث را محدثان نوشتند و در مسانید خود ثبت کردند غزالی بر این حدیث شرحی نوشته است، امید است روزی چاپ شود.

مناظره با اسعد میهنی

تاج الدین سبکی در طبقات الشافعیه از اسعد میهنی مطلبی نقل کرده که دلالت دارد او به ابوحامد غزالی اعتقاد داشته و از او تجلیل می کرده است، سبکی گوید: امام اسعد میهنی می گفت کسی می تواند مقام فضل و کمال غزالی را درک کند که مانند او عالم باشد، کسیکه مانند او دارای معلومات نباشد، توانائی شناخت او را ندارد.

اما دولت شاه سمرقندی در تذکره خود داستانی نقل می کند که بر خلاف نوشته های تاج الدین سبکی است و پیدا است که اسعد میهنی از مخالفان غزالی بوده و با او مناظره هم داشته است، دولت شاه در شرح حال حکیم اوحالدین انوری در این مورد گوید:

استاد اسعد مهنه ای از فحول علماء بود و در مجلس سلطان محمد بن ملک شاه با افضل العلماء محمد غزالی مناظره کرد و علمای خراسان تقویت استاد اسعد کردند در مجلس سلطان محمد او سئوالی از غزالی کرد این بود که تو مذهب ابوحنیفه داری یا شافعی.

غزالی گفت من در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیات مذهب قرآن نه ابوحنیفه بر من خطی دارد و نه شافعی براتی، استاد اسعد گفت که این سخن خطا است.

محمد غزالی گفت: ای بیچاره اگر تو از علم الیقین بوئی می‌داشتی هرگز نمی‌گفتی که من خطا می‌گویم، اما در قید ظاهر مانده‌ای و معذوری و اگر حرمت پیری و مقدمی تو نبودى با تو مناظره کردمى و راه تحقیق به تو نمودمى.

ابوحامد غزالی در میان جرح و تعدیل

محمد بن محمد غزالی پس از اینکه وارد نظامیه بغداد شد و شهرتی بدست آورد و آثار و تألیفاتش در حوزه‌های علمی، خراسان، عراق شام و مصر و سایر شهرها و ولایات مورد بحث و مطالعه قرار گرفت گروهی از علماء به وی روی آوردند و از او تجلیل کردند، و جماعتی به آراء و افکار و نظریات او اعتراض کردند و حتی کتابهای او را آتش زدند.

از مطالعه در زندگی غزالی معلوم می‌گردد که وی در خراسان و مخصوصاً در طوس و نیشابور مخالفان زیادی داشته و همواره او را مورد حمله قرار می‌دادند و به فتاوی او اعتراض داشتند، و حتی کار را به آنجا رسانیدند که از او به سلطان سنجر سلجوقی شکایت کردند و او هم غزالی را احضار کرد و با او به گفتگو پرداخت. آنچه مسلم است ابوحامد غزالی اهل تقلید نبوده و خود را مجتهد می‌دانسته است و به ابوحنیفه و شافعی و سایر رهبران و امامان معروف اهل سنت بی اعتناء بوده و به جماعت اهل حدیث که در آن ایام در خراسان و عراق در میان توده مردم و مقامات رسمی نفوذ داشتند توجهی نداشته و آنان را مردمانی تهی مغز و بی‌دانش معرفی می‌کرده است.

غزالی می‌گفت من اهل برهان و منطق هستم و اصول عقائد را با استدلال بیان می‌کنم، و فروع احکام را هم از قرآن و سنت صحیح استخراج می‌کنم و نیازی به امامان چهارگانه ندارم و از آنها پیروی نمی‌کنم، از این رو خشم محدثان و واعظان و مذکران را متوجه خود کرد، و در مجالس و مناظر بر علیه او سخنرانی کردند و او را متهم به فساد

عقیده نمودند.

ابوحامد غزالی در اواخر عمر خود دست از معقولات کشید و به تصوف روی آورد و بر علیه فلسفه و حکمت و علوم عقلی کتاب نوشت، از این جهت نیز طرفداران حکمت و علوم نظری به وی حمله کردند و افکار و اندیشه‌های او را در این مورد رد نمودند و کتابهایی بر علیه او نوشتند، بنابراین غزالی در پایان عمرش از هرطرف مورد حمله قرار گرفت.

بنظر می‌رسد تحولات فکری او که در سنین مختلف پیش آمد، او را دچار تناقض‌گوئی کرد، او در جوانی در نظامیه نیشابور به علوم عقلی روی آورد و اهل ظاهر و تصوف را مورد اعتراض قرار می‌داد، و در پایان زندگی به تصوف گرائید و به قول خودش به باطن روی آورد، از این رو مخالفانی برای خود بوجود آورد تا او را مورد حمله قرار دهند و وی را متهم به فساد عقیده کنند.

ستایشگران ابوحامد غزالی

گروهی از علماء و فضلاء و تذکره‌نویسان از او تجلیل کرده‌اند و از افکار و اندیشه‌های غزالی دفاع نموده‌اند و اگر در جایی نظر او مخالف با نصوص و ظواهر بوده تاویل و توجیه کرده‌اند، در میان تذکره‌نویسان عبدالغافر فارسی، حافظ ابن عساکر، تاج الدین سبکی و سید مرتضی زبیدی از او دفاع کرده و به مخالفان او پاسخ داده‌اند.

۱ - نخستین کسی که از غزالی تعریف و توصیف کرده استادش امام الحرمین ابوالعالی عبدالملک جوینی مدرس نظامیه نیشابور بود، او در مورد شاگردش غزالی می‌گفت: غزالی سریع الانتقال و در فهم و درک مطالب پیشتاز می‌باشد، و موضوعات علمی را به سرعت درک می‌کند.

۲ - محمد بن یحیی که از علماء مشهور زمان و از شاگردان غزالی بود می‌گفت ابوحامد شافعی دوم است.

۳- امام اسعد میهنی می‌گفت: کسی می‌تواند غزالی را بشناسد و فضل و مقام او را درک کند که دانش و کمال و مقامات علمی او را داشته باشد.

۴- ابوالحسن عبدالغافر فارسی خطیب نیشابور که معاصر او بوده در کتاب سیاق او را یکی از رهبران دینی و حجت اسلام و مسلمین ذکر کرده و گوید مردی مانند او در بیان، هوش، حافظه، و طبع سرشار دیده نشد، او در علم اصول، فقه، و خلاف کتابهائی تألیف کرد، و به مناظره پرداخت و نامش همه جا را فرا گرفت.

۵- تاج الدین سبکی در کتاب طبقات الشافعیه درباره او مفصل صحبت می‌کند و گوید: گروهی او را متهم کرده‌اند که در کتاب‌های خود مطالبی آورده که با شرع مخالف هستند و او در احیاء العلوم و کیمیای سعادت اخبار ضعیف و داستانهای بی‌پایه نقل کرده و اذهان مردم را مشوش می‌کند و آنان را منحرف می‌گرداند.

او گوید: عده‌ای هم گفته‌اند که غزالی ادبیات و نحو را به خوبی فرا نگرفته و در عبارات و نوشته‌های او غلط‌هایی به چشم می‌خورد و هم چنین غزالی حدیث را رها کرده و دنبال معقولات رفته و غزالی در مجالس حدیث شرکت نکرده و سماع روایات را ترک نموده است از این رو اهل حدیث به افکار و عقائد او اعتراض می‌کنند.

سبکی به همه این ایرادات پاسخ می‌دهد و از ابوحامد غزالی دفاع می‌کند و گوید: او در نوشته‌های خود دنبال الفاظ و قواعد نحوی نبوده و او می‌خواسته مقصود خود را به مخاطبین برساند و لذا از هر قالبی استفاده کرده است، و در مورد سماع احادیث هم شواهدی نقل می‌کند که او در مجالس حدیث شرکت کرده و سماع هم داشته است.

۶- حافظ ابن عساکر هم در تاریخ شام از او حمایت کرده و در فضائل و مناقب او سخن گفته است او گوید: غزالی در علم فقه، خلاف و اصول از امامان و رهبران بود، او در مدرسه نظامیه تدریس می‌کرد و از ابوسهل محمد بن عبدالله حفصی صحیح بخاری را شنید، ابن عساکر گوید: او در موضوع حدیث کار زیادی نکرد از این جهت

در این فن گمنام ماند.

۷ - یکی از کسانی که غزالی را ستوده ابن نجار است، او در کتاب خود گوید: ابوحامد غزالی امام فقهاء و از علمای ربانی امت بود، و یکی از مجتهدان زمان خود بشمار می‌رفت، نام او در همه جا پیچید و فضل و دانش او همه جا را فرا گرفت، همه طبقات از او تجلیل کردند، او از سنت حمایت کرد و دین را آشکار نمود و مصنفات او به همه جا رفت.

۸ - ابوسعید سمعانی نیز از غزالی تجلیل می‌کند و گوید: در نامه‌ای که غزالی برای احمد بن سلامه مقیم موصل نوشته بود خواندم، غزالی در نامه آورده: من خود را برای وعظ و ارشاد شایسته نمی‌دانم، زیرا واعظ نخست خود باید متعظ باشد و آن چه به مردم می‌گوید خودش به آنها عمل کند، کسی که به مقام اتعاظ رسید باید زکات آن را که وعظ می‌باشد بدهد.

کسی که خود جامه‌ای ندارد بپوشد چگونه می‌تواند دیگران را بپوشاند، و چگونه سایه می‌تواند راست باشد در صورتی که ستون کج و معوج نصب گردیده است، خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام وحی فرستاد، نخست خود را موعظه کن و بعد مردم را پند بده و در غیر این صورت از من شرم داشته باش.

سمعانی گوید: از ابوسعید محمد بن اسعد نوقانی شنیدم می‌گفت: روزی در مجلس درس ابوحامد غزالی شرکت کردم و او احیاء العلوم را تدریس می‌کرد، در مجلس درس اشعار ذیل را برای ما خواند.

و حبيب أوطان الرجال اليهم مآرب قضاها الفؤاد هنالكا

إذا ذكروا أوطانهم ذكّرتهم عهدو الصبا فيها فحنو الذالك

غزالی بعد از خواندن این دو بیت گریست و همه اهل مجلس را هم به گریه آورد.

۹ - فخر الاسلام ابوبکر چاچی گوید: هنگامیکه ابوحامد غزالی توسط خواجه

نظام‌الملک به ریاست مدرسه نظامیه بغداد برگزیده شد و در سال ۴۸۴ وارد بغداد گردید و بر کرسی ریاست نظامیه تکیه کرد، فقهاء بغداد نزد او رفتند و گفتند: سرور ما می‌داند کسی که در این مدرسه در مقام ریاست مجلس درس تشکیل می‌دهد باید از فقهاء دعوت کند و از آنها پذیرائی نماید.

اکنون از شما می‌خواهیم فقهاء بغداد را به مدرسه دعوت کنید و برای آنها جلسه علمی تشکیل دهید و طبق شئون و مراتب علمی خود از آنها پذیرائی کنید ابوحامد گفت: این کار را انجام می‌دهم و ممنون هم هستم که فقهاء دعوت مرا قبول کنند و در مجلس من حضور پیدا کنند، ولی قبل از تشکیل مجلس مورد نظر باید دو مطلب را در نظر گرفت.

نخست اینکه باید نحوه پذیرائی را شما معین کنید و روز پذیرائی را هم من معین کنم و یا به عکس روزش را شما معین کنید و نحوه پذیرائی را هم من معین نمایم، فقهاء پاسخ دادند نحوه پذیرائی را شما معین کنید، و روزش را هم ما تعیین خواهیم کرد، ما معتقدیم مجلس پذیرائی باید همین امروز معین شود.

ابوحامد غزالی گفت: اگر چنین است و امروز می‌خواهید مجلس برگزار گردد من شما را با نان، سرکه و سبزی پذیرائی خواهم کرد! گفتند: خیر شما روز را معین کنید و نحوه پذیرائی و غذائی که باید سر سفره حاضر گردد ما تعیین می‌کنیم و ما دوست داریم سر سفره باید جوجه و حلوا گذاشته شود، غزالی گفت: حالا که چنین است باید دو سال صبر کنید!!

گفتند: ما توانائی نداریم در این مورد با شما سخن بگوئیم، هر طوری که میل دارید عمل کنید، ما می‌دانیم که اگر با شما در این مورد مناظره و مباحثه کنیم تو بر ما پیروز خواهی شد و ما به خواسته‌های خود نخواهیم رسید.

تاج‌الدین سبکی و کسانی که از او طرفداری کرده‌اند برای ابوحامد غزالی کرامت‌هائی در آثار خود آورده‌اند، از آن جمله گویند علی بن یوسف بن تاشقین امیر

مسلمانان در مغرب که امیری عادل فاضل، و منزّه بود و مذهب مالک را داشت از ورود آثار غزالی به مغرب مطلع گردید به امیر مزبور گفتند: آثار غزالی در مباحث فلسفه تألیف شده است.

علی بن یوسف علوم حکمت و فلسفه را نمی‌پسندید، او امر کرد کتابهای غزالی را آتش زدند و گفت هر کس آثار غزالی را در نزد خود نگهدارد مجازات و اعدام خواهد شد، اما بعد از چندی دنیا از او برگشت و مشکلاتی در کشورش پدید آمد و مردم بر او شوریدند، وی حکومت خود را از دست داد و عبدالمؤمن بن علی او را از صحنه بیرون کرد و بر مغرب مسلط گردید.

۱۰ - یکی از کسانی که از ابو حامد دفاع کرده سید مرتضی زبیدی مؤلف تاج العروس است زبیدی کتابی قطور و مشروح در ده مجلد در شرح احیاء العلوم نوشته و آن را به «اتحاف السادة المتقين بشرح اسرار احیاء علوم الدین» نام گذاری کرده است، او در مقدمه کتاب از فضائل و مناقب و کرامات غزالی سخن می‌گوید، و به شبهاتی که در باره او و کتابهایش موجود است پاسخ می‌دهد.

نقل آنها در این کتاب موجب تطویل است جویندگان به آن کتاب مراجعه کنند زبیدی شرح حال مبسوطی از غزالی آورده و گفته‌های تذکره‌نویسان را درباره او ذکر می‌کند و زندگی و خصوصیات او را بیان می‌نماید، و این شرح حال در بیست و یک فصل و یک خاتمه تنظیم گردیده است، ما در شرح حال غزالی در این کتاب از نوشته‌های زبیدی استفاده کردیم.

۱۱ - یکی از کسانی که غزالی را ستوده و از او تعریف و تمجید می‌کند عبدالله بن اسعد یمانی در کتاب مرآت الجنان است، او در وفیات سال ۵۰۵ غزالی را ذکر می‌کند و ترجمه حال مشروحی از او را آورده و گفته تذکره‌نویسان را درباره او نقل کرده و آثار و تألیفات وی را سودمند معرفی کرده و او را صاحب مقام و از اولیاء بزرگ می‌داند.

۱۲ - عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب ضمن وفیات سال ۵۰۵ گوید: شیخ علاءالدین صیرفی در کتاب زاد السالکین گوید: قاضی ابوبکر بن عربی می گفت من امام غزالی را در بادیه دیدم، او عصائی در دست و ردائی وصله دار در بر و کوزه ای از آب در دست داشت.

زمانی دیگر او را در بغداد دیده بودم که در مجلس درس او چهارصد نفر عمامه بسر حضور داشتند که همه از فضلاء و علماء زمان بودند، من نزد او رفتم و گفتم: ای استاد آیا تدریس در بغداد بهتر از این حال نیست، او با حالت ناراحتی متوجه من شد و گفت: ماه تابان خوشبختی در فلک اراده من طلوع کرد و آفتاب وصول بطرف من بال گشود و بعد این ابیات را خواند:

ترکت هوی لیلی و سعدی بمعزل	وعدت الی تصحیح اول منزل
ونادت بی الاشواق مهلا فهذه	منازل من تهوی رو یدک فانزل
غزلت لهم غزلا دقیقا فلم اجد	لغزلی نسا جا فکسرت مغزل

انتقاد کنندگان از ابوحامد غزالی

همانگونه که ذکر شد گروهی از علماء و محققان در قرون مختلف از غزالی تعریف و توصیف کرده اند و ما نمونه از آنها را نقل کردیم، از طرف دیگر جماعتی هم از او انتقاد کرده اند و او را متهم به جعل اخبار و روایات و تفسیرهای نادرست از اصول و مبانی اعتقادی و فروع احکام و نقل داستانهای مجعول و فتاوی مخالف شرع نموده اند که اینک به چند مورد آن اشاره می شود.

ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی متوفی سال ۵۹۷ در وفیات سال ۵۰۵ منتظم غزالی را عنوان کرده و گوید: ابوحامد غزالی در سال ۴۵۰ متولد شد و از ابوالمعالی جوینی فقه آموخت و مدتی هم به علوم نظری مشغول شد و در آن مهارت پیدا کرد و با اقران و امثال خود به مناظره پرداخت.

او بعد به تصنیف کتاب مشغول شد و در اصول و فروع کتاب نوشت و در زمان حیات استادش ابوالمعالی کتاب منخول را نوشت، استادش به او گفت: تو با تألیف این کتاب مرا دفن کردی می‌خواستی صبر کنی من بمیرم و بعد این کتاب را می‌نوشتی! مقصودش این بود کتاب تو نوشته‌های مرا از انظار مخفی کرد و دیگر کسی به آن مراجعه نخواهد کرد.

ابوحامد غزالی بعد از آن به خواجه نظام‌الملک پیوست، و مدرس نظامیه بغداد گردید و در سال ۴۸۴ وارد بغداد شد، گروهی از بزرگان علماء بغداد در درس او حاضر شدند و از تدریس او در شگفت بودند و به وی اعتقاد پیدا کردند، غزالی بعد از مدتی نظامیه را ترک گفت و به حج رفت و بعد در شام و بیت المقدس به سیروسایاحت مشغول شد و به زیارت مشاهد مشرفه رفت

او در این سفرها کتاب احیاء العلوم را تألیف کرد، این کتاب به روش صوفیه تألیف شده و طریقه فقهاء را در آن رها کرده است، او در این کتاب مطالبی آورده که با ظواهر شرع مباینت دارد از آن جمله گوید: مردی برای جهاد با نفس و از بین بردن جاه و مقامش وارد یک حمام شد، او در حمام لباس یک نفر را پوشید و بعد هم لباس خود را روی آن در بر کرد و از حمام بیرون گردید.

مردم متوجه او شدند و او را تعقیب کردند و دستگیرش نمودند، این مرد از آن روز به عنوان سارق حمام معروف شد، ابن جوزی گوید: غزالی این مطلب را برای تربیت و تعلیم مریدان و سالکان ذکر می‌کند، در صورتی که این کار از نظر فقه یک عمل زشت محسوب می‌گردد، و آن مرد مرتکب سرقت شده و باید مجازات شود.

هنگامی که حمام یک محافظ دارد و او مراقب است تا کسی به لباس و اثاثیه واردان حمام تجاوز نکند، در این صورت اگر کسی در حمام مرتکب سرقت شد باید دست او قطع شود، علاوه روا نیست که یک مسلمان مرتکب کاری شود که در میان مسلمانان به گناهکار معروف شود و خود را در انظار مجرم معرفی کند و جامعه را به

خود بد بین نماید.

غزالی در کتاب احیاء آورده است مردی مقداری گوشت خرید و خجالت می‌کشید آن را به منزل خود ببرد، ولی او ناگهان گوشت را برگردن خود آویخت و بطرف منزل رفت، در کتاب احیاء العلوم او اینگونه مطالب فراوان است، من اغلاط احیاء را جمع کرده‌ام و نام آن را «اعلام الأحياء باغلاط الاحیاء» گذاشته‌ام.

ابن جوزی گوید: من کتاب دیگری هم بنام «تلبیس ابلیس» نوشته‌ام و افکار و عقائد او را رد کرده‌ام، حقیقت این است که غزالی فقه را رها کرد و با صوفیان مصاحب شد، او از ابوعلی فارمذی تصوف را فرا گرفت و به طریق آنها رفت و به عبادات و ریاضیات و اذکار صوفیه پرداخت و خود را گرفتار مشقت کرد و عقائد صوفیان را پذیرفت.

ابوحامد غزالی کتاب ابوطالب مکی را خواند و به سخنان صوفیان قدیم گوش فرا داد، از این رو جذب صوفیه شد و فقه را رها کرد، او در کتاب احیاء العلوم اخبار موضوعه را نقل می‌کند، از این جهت که او اهل حدیث نیست و با طرق احادیث آشنائی ندارد، او می‌بایست این احادیث را بر اهلش عرضه می‌کرد، اما او بدون دقت هر حدیث را در آنجا ذکر نموده است.

ابن جوزی می‌گوید از اسماعیل بن علی موصلی واعظ شنیدم می‌گفت: ابومنصور رزاز فقیه گفت: ابوحامد وارد بغداد شد در حالی که مرکب سواری و لباسهای او پانصد دینار ارزش داشتند او بعد همه را رها کرد و به سیاحت پرداخت و بعد از چند سال که وارد بغداد گردید لباسهای او پانزده درهم می‌ارزید.

او گوید: یکی از فقهاء به من می‌گفت: یکی از وزرای خلیفه بنام انوشیروان روزی بدیدن ابوحامد غزالی رفت، ابوحامد به او گفت: باید مراقب خودباشی روز و شب به حساب تو می‌رسند و تو در دنیا مانند مستاجری هستی که باید این جا را رها کنی و بروی.

تو همت کردی و به نزد من آمدی و این خوبتر از دیدنم می باشد، انوشیروان از نزد غزالی بیرون شد و می گفت: او در آغاز از من می خواست تا بر القاب و عناوین او افزوده شود، او لباسهای حریر و طلائی می پوشید، ولی اکنون حالش منقلب گردیده و با من این چنین سخن می گوید.

گروه دیگری از علماء و فقهاء مذاهب چهارگانه به عقائد و آراء و اندیشه های او اعتراض کرده اند و آنان عبارتند، از ابو عبدالله مازری، ابوالولید طرطوشی، ابوبکر بن عربی شاگرد غزالی، ناصرالدین اسکندری، حافظ ذهبی، بدرالدین زرکشی، کمال بن ابی شریف و برهان بقاعی، زبیدی علل مخالفت آنان را با عقائد غزالی در کتاب اتحاف آورده است.

ابوحامد غزالی و لعن یزید بن معاویه

غزالی در کتاب احیاء العلوم در باب آفات لسان گوید: لعن بر یزید بن معاویه روا نیست و انسان باید زبان خود را از سب و لعن افراد باز دارد و این موضوع که او از قاتل امام حسین علیه السلام و خاندان او که کارش مورد اعتراض مسلمانان در طول تاریخ قرار گرفته و همه یزید را سب و لعن می کنند مورد اعتراض مسلمانان قرار گرفته است.

علمای شیعه و سنی در این مورد غزالی را نکوهش کردند و افکار و اندیشه های او را در این باره مردود اعلام نمودند، و این نظریه ناپسند غزالی را در تاریخ آلوده کرده و دوستان امام حسین علیه السلام او را مورد نفرت قرار داده و می دهند، ابن جوزی در این باره کتابی نوشت و نام آن را «الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید» نهاد.

ابوحامد غزالی و سلطان سنجر

از حالات غزالی معلوم می گردد او در اواخر عمر که در طوس اقامت داشت بیشتر مورد تعرض بوده است و حنفیان او را مورد حمله قرار می دادند، ما در این کتاب

مکرر تذکر دادیم که امیران و حاکمان خراسان اغلب حنفی بودند، و اکثر مردمان خراسان و نواحی شرقی و جنوبی ایران از ابوحنیفه پیروی می‌کردند و تعدادی از فقهاء پیرو شافعی بودند.

ابوحامد غزالی از روز نخست که وارد صحنه شد خود را مجتهد می‌دانست و می‌گفت من پیرو هیچ یک از مذاهب نیستم، و به اجتهاد و درک خود از کتاب و سنت و عقل عمل می‌کنم، از این رو گروهی او را بدعت‌گذار معرفی کردند و سرانجام موضوع غزالی به دربار سلطان سنجر رسید و از او خواسته شد تا جلو غزالی را بگیرد و او را مجازات کند.

سلطان سنجر به مشهد مقدس آمد و در دهکده ترق سراپرده زد و برای ابوحامد غزالی پیام فرستاد تا نزد او برود، پیام سلطان سنجر در طابریان طوس به غزالی رسید، غزالی گفت: من نزد سلطان نمی‌روم، من به مشهد رضا عليه السلام می‌روم و سلطان هم آنجا بیاید و با هم مذاکره کنیم، غزالی به مشهد مقدس آمد و در انتظار سنجر بود.

اما سلطان سنجر پیشنهاد غزالی را نپذیرفت و گفت باید نزد من بیاید ابوحامد غزالی ناگزیز شد به ترق برود و در سراپرده سنجر حضور پیدا کند و با او ملاقات نماید و موضوعات مورد نزاع و جریان این ملاقات در کتاب فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام به تفصیل آمده که اینک خلاصه‌ای از آن در اینجا ذکر می‌شود.

شکایت مخالفان از غزالی

چون صدر سعید حجة الاسلام اگر مه‌الله برضوانه ابتداء عهد و مبدأ ترقی کار به شهر نیشابور طالب علمی می‌کرد و از تعلیق اصول خویش مختصری بیرون کرده و تربیتی داده و آن را المنخول در علم اصول نام نهاده و در آخر آن کتاب قریب ده کاغذ از مثالب مذهب امام ابوحنیفه جمع کرده بود.

چون جماعتی از اصحاب رای آن را بدیدند، عرق حسد و تعصب در ایشان

بجنید و جماعتی هم از اصحاب شافعی و از اصحاب مالک با ایشان یار شدند و بروی تشنیعهای عظیم زدند پس نزدیک سلطان اسلام رفتند و آنها کردند که حجة الاسلام در امام ابوحنیفه طعن و قدح می کند و مثالب او جمع کرده و او را در اسلام هیچ عقیده نیست.

بلکه اعتقاد فلاسفه و ملاحده دارد، جمله کتابهای خویش به سخن ایشان ممزوج کرده و کفر و باطل را با اسرار شرع آمیخته و خدای را نور حقیقی می گوید و این مذهب مجوس است که نور و ظلمت می گویند و چند کلمه از کتاب مشکوة الانوار را تغییر داده و تبدیل کرده و آن را بر سلطان عرضه کردند.

گفتند وی را که حجة الاسلام در مالک و قاضی ابوبکر طعن کرده، قاضی ابوبکر به سبب آن تشنیع زدن گرفت و نزدیک ارکان دولت تخیلات و تصورات فاسد می کرد، پس بدان سبب سلطان اسلام بروی متغیر گشت و قصد رنجانیدن وی کرد، در آن حالت حجة الاسلام را کس فرستاد و به نزدیک خویش خواند، حجة الاسلام از شدن امتناع نمود و عذر آن را این نامه بنوشت و بفرستاد.

نامه غزالی به سلطان سنجر

بدان که ابن داعی ۵۳ سال عمر گذاشته چهل سال در دریای علوم غواصی کرد تا بجائی رسید که سخن وی از اندازه فهم بیشتر اهل روزگار در گذشت، بیست سال در ایام سلطان شهید روزگار گذرانید و از ری به اصفهان و بغداد اقبالها دید و چند بار میان سلطان و امیرالمؤمنین رسول بود در کارهای بزرگ و در علم دین نزدیک به هفتاد کتاب تصنیف کرد.

پس ایشان را چنانکه بود بدید، جملگی بینداخت و مدتی در بیت المقدس و مکه مقام کرد و بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوٰة الله علیه عهد کرد که پیش هیچ سلطان نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و تعصب نکند، و اکنون دوازده سالست تا بدین عهد

وفا کرده و امیرالمؤمنین و دیگر سلاطین او را معزر داشتند.

اکنون شنیدم که از مجلس عائی اشارتی رفته است به حاضر آمدن، فرمان را به مشهد رضا آمدم و نگاه داشت عهد خلیل را به لشکرگاه نیامدم و بر سر این مشهد می‌گویم که ای فرزند رسول شفیع باش تا ایزد تعالی ملک اسلام را در مملکت دنیا از درجه پدران خویش بگذراند و در ممالک آخرت به مرتبه سلیمان عليه السلام رساند که هم ملک بود و هم پیامبر.

توفیقش ده تا حرمت عهد خلیل را نگهدارد و دل کسی را که روی از خلق بگردانید و به خدا عز شانه آورد به شولیده نکند و چنین دانستم که این نزدیک مجلس عالی پسندیده و مقبول تر خواهد بود از آمدن به شخص و کالبد و آن کاری بی‌فایده است و این کاری است که روی در حق تعالی دارد.

اگر چنانچه پسندیده است فمرحبا و اگر به خلاف این است در عهده عهد شکستن نباشیم که فرمان سلطان به اضطرار لازم بود فرمان را به ضرورت منقاد باشیم، حق تعالی بر زبان و دل آن عزیز را ناد که فردا در قیامت از آن خجل نباشد و امروز اسلام را از آن ضعف و شکستگی پیدا نشود. والسلام.

حضور غزالی در مجلس سلطان

نامه ابوحامد غزالی را به سلطان سنجر دادند، او بعد از مطالعه نامه گفت باید او نزد ما حاضر شود و در مجلسی که در اینجا تشکیل می‌گردد شرکت نماید و مطالب خود را بگوید در این مورد در کتاب فضائل الانام چنین آمده است:

چون این نامه بر ملک اسلام عرضه کردند و احوال معلوم کرد، عقیدت وی بگشت و گفت: لابد است که ما وی را ببینیم، و چون وی به مشهد مقدس رضوی است و لشکرگاه به تروغ است و مسافت نزدیک آمدن آسان بود، او را به همه حال حاضر باید آمدن تا او را ببینیم و سخن او بشنویم و صفای اعتقاد او را بدانیم و حاسدان و متعصبان

را زجر و تعزیر کنیم.

در این حال جماعتی از معتصبان از فحول ائمه به لشکرگاه جمع شده بودند و می‌گفتند او را تکلیف باید کرد تا حاضر شود تا با او مناظره کنیم و سخن او بشنویم، و وی از عهده سخن‌های خود بیرون آید، البته او را را می‌کنید که پیش سلطان شود که او در ساعت سلطان را به منظر و مجرد سخن خود صید کند.

پس در این حال جماعتی از ائمه طوس برخاستند و به لشکرگاه رفتند و مجمعی ساختند و معتصبان حجة الاسلام را حاضر کردند و ائمه طوس گفتند که ما شاگردان اوئیم اگر کسی را شبهتی افتاده است یا اشکالی است در سخن او القا باید کرد تا حل آن کرده آید، پس ما اگر عاجز آئیم به وی نویسیم و شرح و تقریر آن از او خواهیم تا آن اشکال برداشته شود.

اما شما را منصب و اهلیت آن نباشد که با وی مناظره کنید که شما با شاگردان او مقاومت نتوانید کرد، پس چون این سخنان بشنیدند مبهوت گشته و بار دیگر با سلطان رفتند و گفتند این مردی است ناموسی و این ناموس وی آنکه ظاهر شود که با مناظره کند، سلطان اسلام معین‌الملک را گفت لابد او را الزام باید کرد تا پیش تخت ما حاضر شود تا سخن او بشنویم.

پس آنگاه اگر بدان حاجت بود که مناظره کند او را به مناظره فرمائیم و یا عذر آوریم و به اکرام تمام باز گردانیم، پس معین‌الملک کس به مشهد فرستاد و گفت که لابد تو را می‌باید حاضر آمدن، او به حکم فرمان به لشکرگاه رفت و در وثاق معین‌الملک بنشست تا معین‌الملک او را نزدیک سلطان برد چون سلطان او را بدید بر پای خواست و در بر گرفت و بر کنار تخت نشاند.

حجة الاسلام را استقشعراری می‌بود اندک، مقری با وی به هم بود گفت بیار و او آیتی از قرآن بر خواند «الیس الله بکاف عبده» گفت: بلی و آن خوف بکلی از وی زائل گشت و سخن آغاز کرد و این فصل در پیش سلطان گفت.

نگارنده گوید:

سخنان ابوحامد غزالی در حضور سلطان سنجر مشروح است او سخن خود را این چنین آغاز کرد بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الصلوة والسلام على رسوله محمد وآله اجمعين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين. جویندگان به اصل کتاب مراجعه کنند.

غزالی در حضور سلطان مفصل صحبت کرد و عقائد خود را در موضوعات گوناگون بیان نمود و سلطان سنجر هم به سخنان او گوش داد، در کتاب فضائل الانام بعد از نقل سخنان ابوحامد چنین آمده است:

چون این فصل به گفت جواب ملک اسلام آن بود که ما را چنان بایستی که جمله علماء خراسان و عراق حاضر بودندی تا سخن او بشنودندی و اعتقاد او بدانستندی، اکنون التماس آنست که این فصل که رفته است به خط خویش بنویس تا بر ما می خوانند و ما نسخه آن را به اطراف جهان بفرستیم که خبر آمدن تو در جهان معروف بود تا مردمان اعتقاد ما در حق علماء بدانند.

اما معاف کردن از تدریس ممکن نیست، فخرالملک چاکر ما بود که تو را به نیشابور برد و مابرای تو مدرسه ها کنیم و بفرمائیم تا جمله علماء اسلام هر سال یک بار پیش تو آیند و هر چه بر آنان پوشیده باشد بیاموزند از تو و اگر کسی با تو خلاف است دندان کنان پیش تو آید و پرسد تا اشکال وی برداری.

چون ملک اسلام از وی درخواست که این فصل به خط خویش بنویس حجة الاسلام رحمه الله به شهر در آمد از لشکرگاه جمله اهل طوس به استقبال وی شدند و آن روز جشنی عظیم ساختند و نثارها کردند، حجة الاسلام این فصل را به خط خود نوشت و نزدیک او فرستاد و ملک اسلام بفرمود به وقتی بر وی خواندند آنکه ملک اسلام به شکار رفت و حجت الاسلام را شکاری فرستاد جهت تقرب بر او.

حجة الاسلام در مقابل آن نصيحة الملوك را تصنيف کرد و نزدیک او فرستاد و آن کتابی است بلیغ در انواع نصیحت و تحریض بر عدل و انصاف، در کتاب فضائل الانام در دنبال این مطالب آمده:

پس چون حجة الاسلام اکرمه الله برخواند باعزازی هر چه تمامتر باز به طوس آمد متفتنان خجل و تشویر زده گشتند، پس جماعتی با وی به طوس آمدند و او را پرسیدند و گفتند ما را از تو سئوالی است اگر دستور دهی تا ببرسیم.

حجة الاسلام ایشان را دستوری داد گفتند: تو مذهب که داری، گفت: در معقولات مذهب برهان و آن چه دلیل عقلی اقتضا کند، اما در شریعت مذهب قرآن و هیچ کس را از ائمه تقلید نکنم نه شافعی بر من خطی دارد و نه ابوحنیفه بر من براتی. چون این سخن از وی بشنیدند مجال سخن گفتن نیافتند برخاستند و بعد سئوالات خود را برای او نوشتند، و او هم پاسخ گفت این سئوال و جوابها در کتاب فضائل الانام آمده جویندگان به آن کتاب که در سال ۱۳۳۳ چاپ شده مراجعه کنند.

نگارنده گوید:

مخالفان ابوحامد غزالی که اکثر از اهل حدیث و مفتیان و قاضیان بودند به دربار سلطان سنجر متوسل شدند تا او را از صحنه بیرون کنند، ظاهر قضیه این است که در دربار سلطان هم افرادی بوده اند که سلطان را نسبت به غزالی بدبین کرده تحریک می کردند، او هم به طوس آمد و در دهکده تروغ که امروز آن را طرق می گویند سرآورده زد و حکم به احضار غزالی داد.

غزالی از توطئه ها آگاه بود مخالفان او در طوس گرد آمده بودند و مقدمات محاکمه او را فراهم کرده و در انتظار حکم سلطان دقیقه شماری می کردند، غزالی به جای اینکه به دربار سلطان برود به مشهد رضا علیه السلام رفت و در آنجا پناه گرفت و سفارش کرد سلطان به مشهد رضا مشرف گردد تا در آنجا با هم ملاقات کنند.

اما سلطان به این امر راضی نشد و گفت او باید کنار تخت ما حاضر گردد او در حقیقت حکم جلب غزالی را صادر کرد، در این میان یکی از کارگذاران و نزدیکان سلطان مأمور شد تا به غزالی اطمینان دهد که خطری متوجه او نیست و او می‌تواند حضور سلطان برسد و سخنان خود را بگوید و از خویشتن در برابر اتهاماتی که بر او وارد شده دفاع کند.

در این هنگام معین‌الملک افرادی را به مشهد مقدس فرستاد، آنها غزالی را به اردوی شاه بردند و به معین‌الملک تحویل دادند، او نیز غزالی را تأمین داد و در خیمه خود از او حفاظت کرد و بعد هم نزد سلطان سنجر برد و بعد از گفتگوهای مقدماتی مجلس مناظره تشکیل شد و غزالی در برابر مخالفان خود پیروز گردید و بار دیگر به طابریان بازگشت.

از جریان زندگی غزالی معلوم می‌گردد که او در اواخر عمر خود در خراسان بسیار در فشار زندگی می‌کرده و حملات بر علیه او در شهرها و ولایات زیاده بوده و شکایات زیادی علیه او به حاکمان و امیران می‌رسیده و سرانجام هم به دربار سلطان سنجر رسید و قضیه به حکم سلطان پایان یافت.

ابوحامد در خراسان مورد توجه رجال سیاست و کارگذاران حکومتی بود فرزندان و احفاد خواجه نظام‌الملک طوسی از او حمایت می‌کردند، امیران و حاکمان شهرها او را به خاطر علم و فضلش دوست می‌داشتند، از نامه‌هایی که غزالی به امیران و کارگذاران سلطان سنجر فرستاده مقام و موقعیت او معلوم می‌شود این نامه‌ها در کتاب فضائل الانام چاپ شده است.

کتاب فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام یک مجموعه بسیار با ارزش درباره ابوحامد غزالی است، گرد آورنده این مجموعه شناخته نشده است، این کتاب در ۸۵ صفحه در سال ۱۳۳۳ شمسی توسط مؤید ثابتی که یکی از شعراء و فضلاء مشهد مقدس و از رجال سیاسی بشمار بودند به چاپ رسیده است.

مشایخ ابو حامد غزالی

محمد بن محمد ابو حامد غزالی در طوس، نیشابور و جرجان تحصیل کرد، و از گروهی علم و دانش فرا گرفت، استاد و شیخ بزرگ او امام الحرمین جوینی بود و ما اکنون در اینجا استادان و مشایخ او را از کتاب اتحاف السادة المتقين تألیف سید مرتضی زبیدی که در شرح احياء العلوم تألیف گردیده ذکر می‌کنیم:

- ۱ - احمد بن محمد ابو حامد رادکانی طوسی غزالی در طایران از او فقه آموخت.
- ۲ - ابونصر اسماعیلی جرجانی، غزالی در جرجان گنبد کاووس فعلی نزد او تحصیل کرد.

۳ - امام الحرمین عبدالملک جوینی، غزالی در نیشابور از او فقه فرا گرفت.

۴ - فضل بن محمد ابو علی فارمدی طوسی استاد غزالی در تصوف

۵ - محمد بن احمد ابوسهل حفصی مروزی شیخ غزالی در حدیث

۶ - عبدالله بن محمد خوری طبرانی شیخ او در حدیث

۷ - محمد بن یحیی شجاعی زوزنی

۸ - عمر بن ابی الحسن حافظ ابوالفتیان دهستانی

۹ - نصر بن ابراهیم مقدسی.

شاگردان و راویان ابو حامد غزالی

گروهی از علماء و فضلاء از ابو حامد غزالی کسب علم و دانش کردند و در مجلس او حضور پیدا نمودند و از او استفاده کرده و به مقام علم و ادب رسیدند، و اینک اسامی آنها را که سید مرتضی زبیدی گرد آورده است، ذکر می‌کنیم:

۱ - احمد بن عبدالله ابونصر قاضی خمقری مروزی که در سال ۴۶۶ متولد شد و

در سال ۵۴۴ درگذشت.

۲ - احمد بن علی ابوالفتح اصولی که در نظامیه نزد او تحصیل کرد او نخست حنبلی بود و بعد مذهب حنبلی را ترک کرد و به فقه روی آورد، او در سال ۴۷۶ متولد شد و در سال ۵۱۸ درگذشت.

۳ - محمد بن اسماعیل ابومنصور طوسی واعظ ملقب به حنفه که در سال ۴۸۶ درگذشت.

۴ - محمد بن اسعد نوقانی ابوسعید که در سال ۵۲۴ در مشهد رضاعی^(ع) بدست ترکان غز کشته شد.

۵ - محمد بن عبدالله ملقب به مهدی که از اهل مغرب بود، او به مشرق آمد و از ابوحامد غزالی فقه آموخت.

۶ - محمد بن عبدالملک ابوحامد جوزقانی اسفرائی

۷ - محمد بن علی ابو عبدالله بغدادی که بعد از سال ۵۴۰ درگذشت

۸ - محمد بن علی ابوسعید جاوانی کردی، او کتاب الجوامع غزالی را از او نقل می‌کند.

۹ - محمد بن یحیی ابوسعید نیشابوری، او در سال ۴۷۶ متولد شد و در ماه رمضان سال ۵۴۸ بدست ترکان غز کشته شد.

۱۰ - ابراهیم بن مطهر ابوطاهر شیبانی او همراه غزالی به حجاز و شام رفت و بعد به جرجان بازگشت و در سال ۵۱۳ کشته شد.

۱۱ - نصر بن محمد ابوالفتح آذربایجانی مراغی، او از ابوحامد غزالی روایت می‌کند.

۱۲ - حسین بن نصر ابو عبدالله موصلی از غزالی فقه آموخت و در سال ۵۵۲ درگذشت.

۱۳ - خلف بن احمد نیشابوری که از ابوحامد فقه آموخت و قبل از غزالی درگذشت.

۱۴ - سعدالخير بن محمد ابوالحسن بلنسی از سیاحان بود و در بغداد از غزالی فقه فراگرفت و در سال ۵۴۱ درگذشت.

۱۵ - شافع بن عبدالرشید ابو عبدالله جیلی در سال ۵۴۱ درگذشت.

۱۶ - دغش بن علی ابوعامر موققی، او به طوس رفت و از ابوحامد علم آموخت و در سال ۵۴۲ درگذشت.

۱۷ - عبدالکریم بن علی ابوطالب رازی، او در بغداد نزد غزالی تحصیل کرد و احیاءالعلوم را حفظ داشت، او در سال ۵۲۸ در مرورود درگذشت.

۱۸ - سعید بن محمد نزد غزالی تحصیل کرد، او در سال ۴۶۲ متولد شد و در سال ۵۰۳ وفات کرد.

۱۹ - علی بن محمد حمویه ابوالحسن جوینی صوفی که از غزالی علم آموخت.

۲۰ - علی بن مظهر بن مکی ابوالحسن از شاگردان غزالی که در سال ۵۳۳ درگذشت.

۲۱ - مروان بن علی بن سلامة از اهل دیار بکر در بغداد نزد غزالی تحصیل کرد و در سال ۵۴۰ درگذشت.

۲۲ - علی بن مسلم ابوالحسن در دمشق همراه غزالی بود و نزد او تحصیل می‌کرد و در سال ۵۳۳ درگذشت.

۲۳ - عبدالخالق بن احمد راوی کتاب احیاءالعلوم از غزالی.

۲۴ - محمد بن ثابت خجندی راوی احیاءالعلوم که در سال ۵۵۲ درگذشت.

۲۵ - محمد لبنی مالکی از شاگردان غزالی و راوی احیاءالعلوم.

۲۶ - محمد بن عبدالله ابوبکر بن عربی راوی کتاب احیاء از غزالی.

۲۷ - احمد بن محمد ابوالعباس راوی کتاب احیاءالعلوم از مؤلف.

۲۸ - محمد بن اسعد ابوسعید نوقانی راوی احیاءالعلوم از غزالی.

ابوحامد غزالی و سید مرتضی

در کتب رجال شیعه داستانی از محمد بن ابی القاسم طوسی شاگرد غزالی نقل می‌کنند که او در کتاب محاکمات گفته است: ابوحامد غزالی در راه حج با سید مرتضی به هم رسیدند و درباره مذاهب اسلامی با هم به گفتگو پرداختند سید مرتضی با برهانی قوی و استدلالی متین ابوحامد غزالی را مجاب کرد.

بطوریکه او به حقانیت مذهب اهل بیت متوجه شد و مذهب تشیع را قبول کرد. غزالی از مکه معظمه مراجعت کرد و با برادرش احمد غزالی دیدار کرد، احمد به او گفت: شنیده‌ام در اثر صحبت با شریف مرتضی مذهب شیعه را اختیار کرده‌ای، ابوحامد گفت: اگر مذهب دیگری اختیار می‌کردم باید تعجب می‌کردی و بعد از این بیت ذیل را خواند.

دوست با ما عرض ایمان کرد و رفت پیر گبری را مسلمان کرد و رفت
ایرادی که بر اصل این داستان وارد شده این است که سید مرتضی در سال ۴۳۶ در گذشته و غزالی در سال ۴۵۰ متولد شده است، و گفته‌اند مقصود از سید مرتضی در کتاب محاکمات سید مرتضی داعی رازی است که از اکابر علماء شیعه و از معاصران غزالی بوده است که با سید مرتضی علم الهدی مشتهب شده است.

ابوحامد غزالی و ادبیات

غزالی در ادبیات هم کار کرده و اشعاری به زبان عربی و فارسی سروده است
اییات و اشعار او در جانی گردآوری نشده و در تذکره‌های رجال علم و ادب بطور متفرق نقل شده‌اند و ما اکنون در این فصل به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم.
تاج الدین سبکی در طبقات الشافعیة از ابوسعید نوقانی روایت می‌کند که ابوحامد غزالی این ابیات را برای ما املاء کرد:

ارفه ببال امری یمسی علی ثقة ان الذی خلق الارزاق یرزقه

فالعرض منه مصون لا يدنسُه والوجه منه جديد ليس يخلقه
ان القناعة من يحلل بساحتها لم يلق فى دهره شئيا يورقه
يوسف بن اسماعيل نيهانی در کتاب جامع کرامات الاولیاء در شرح حال عزالی
قصیده‌ای در پنجاه و پنج بیت از او نقل می‌کند، چند بیت ذیل از آن قصیده می‌باشد:

یارب ظلمنا أنفسنا	و مصیبتنا من حیث نجی
یا رب خلقنا من عجل	فلهذا ندعو باللجج
یا رب ولیس لنا جلد	انی والقلب علی وهج
یا رب عبیدک قد وفدوا	یدعون بقلب منزع
یا رب ضعاف لیس لهم	احد یرجون لدی الهرج
یا رب فصاح الألسن قد	اضحوا فی الشدة کالهمج

سید مرتضی زبیدی در کتاب شرح احیاء العلوم ابیاتی از غزالی نقل کرده که از
جمله اشعار ذیل می‌باشد، زبیدی گوید او این ابیات را در هنگام سیر و سیاحت سروده
است:

قد كنت عبد او الهوى مالکی	فصرت حر او الهوى خادمی
وصرت بالوحدة مستانسا	من شرا صناف بنی آدم
ما فی اختلاط الناس خیر ولا	ذوالجهل بالأشیاء کالعالم
یا لائمی فی ترککم جاهلا	عذری منقوشی علی الخاتم

و نیز گوید:

فقهائو ناکذباة النبراس	هی فی الحریق وضوء هالالناس
حبر دمیم تحت رائق منظر	کالفضة البیضاء فوق نحاس

ابیات ذیل هم توسط ابوحامد غزالی در اسرار فاتحة الكتاب سروده شده است:

اذا ما كنت ملتصا لرزق	و نیل القصد من عبد وحر
و تظفر بالذی ترجو سریعا	و تا من من مخالفه و غدر

ففاتحة الكتاب فان فيها
 فالزم ذكرها عقبى مساء
 و تسمى مقريا فى كل ليل
 تنل ماشئت من عز و جاه
 و ستر لا تغيره اللىالى
 و توفىرو افراح دواما
 و من عرى وجوع و انقطاع
 ابوسعد سمعانى در كتاب ذيل و عماد اصفهاني در خريده دو بيت ذيل را از
 غزالي نقل کرده اند.

حلت عقارب صدغه فى خده
 و حظيت منه بلثم خد ازهر
 انى اعتزلت فلا تلو موا انه
 اضحى يقابلنى بوجه اشعر
 احمد بن محمد مقرئ تلمسانى در كتاب نفخ الطيب ج ۴/۲۰۴ دو بيت ذيل را از
 غزالي نقل کرده است:

و المرء يعجب من صغيرة غيره
 اى امرء الا وفيه مقال
 لسنا نرى من ليس فيه غميمة
 اى الرجال القائل الفعال
 در تذكرة هاى فارسى ابیات و رباعياتى از ابو حامد غزالي نقل شده است و اين
 ابیات نشان مى دهند که غزالي در زبان فارسى هم اشعارى سروده است، هدايت در
 تذكرة رياض العارفين رباعى ذيل را از او نقل کرده: غزالي گوید:

كس را پس پرده قضا راه نشد
 و ز سر قدر هيچ كس آگاه نشد
 هر كس ز سر قياس چيزى گوید
 معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد
 و نیز غزالي گفته است

خاک در کس مشو که گردت خوانم
 گر خود همه آتشی که سردت خوانم
 تا تشنه تری بخلق محتاج تری
 سیر از همه شو تا سره مردت خوانم

تقی اوحدی در تذکره عرفات برگ ۴۷۷ تعدادی رباعی را از غزالی نقل می‌کند و رباعی ذیل یکی از آنها است:

گر دل ره عشق را نپوید چکند جان وصل ترا اگر نجوید چکند
آن لحظه که برآیند تا بد خورشید آئینه انالشمس نگوید چکند
و نیز ابوحامد گفته:

با عشق روان شد از عدم مرکب ما روشن ز شراب وصل دائم شب ما
زان می‌که حرام نیست در مذهب ما تا روز ابد خشک بیابی لب ما
رحم علی خان در منتخب اللطائف رباعی را ذیل از غزالی نقل کرده:
شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید روز آمد و کار من به سامان نرسید
جان من و صد هزار جانان دگر در داد فراق بدرمان نرسید

وفات ابوحامد غزالی

محمد بن محمد ابوحامد غزالی پس از پنجاه و پنج سال زندگی و کوشش در راه تحصیل کمالات و تحقیق در فرهنگ و معارف اسلامی و مجادله و مناظره با اقران و اعلام زمان خود و درگیری مستمر با رقیبان و سران مذاهب چهارگانه سرانجام روز دوشنبه چهاردهم ماه جمادی الاخره سال ۵۰۵ زندگی را وداع کرد و در طابران طوس درگذشت.

جنازه او را در طابران به خاک سپردند و حوزه درس و بحث و مناظرات و منازعات او تعطیل گردید و یک عنصر فعال و محقق که همه فرق را به مبارزه می‌طلبید و خود را بالاتر از امامان چهارگانه اهل سنت می‌دانست و از آنها پیروی نمی‌کرد به خاموشی گرائید، گروهی از شاعران او را مرثیه گفته‌اند از آن جمله ابوالمظفر ایبوردی گفته است:

بکی علی حجة الاسلام حین خوی من کل حیّ عظیم القدر اشرفه

فما لمن يمتري في الله عبرته على أبي حامد لاح يعنفه
تلك الرزية تستوهي قوى جلدي فالطرف تسهره و الدمع تنزفه
فماله خلة في الزهد تنكره و ماله شبهة في العلم تعرفه
مضى فا عظم مفقود فجعت به من لانظير له في الناس يخلفه

قاضی عبدالملک بن معافی قزوینی هم در رثاء ابو حامد غزالی گوید:

بكيت بعيني واجم القلب واله فتى لم يوال الحق من لم يواله
و سيبت دمعا طال ما قد حبسته وفات لجفني واله ثم واله
أبا حامد محي العلوم و من بقى صدى الدين والاسلام وفق مقاله

ابوالعباس اقلشی شاگرد غزالی در مدح استادش گوید:

وضعت لنا الاحياء يحيى نفوسنا وينقذنا من طاعة المارد المردى
فربع عبادات و عاداتها التي تعاقبها كالدرا نظم في العقد
و ثالثها في المهلكات و انه لمنج من الهلك المبرح بل بعدى
و رابعها في المنجيات و انه ليسرح بالارواح في جنة الخلد
و منها ابتهاج للجوارح ظاهر و منها صلاح للقلوب من البعد

حاکمی که یکی از اعلام عصرش بود ابیات ذیل را که از ابوتمام می باشد درباره

غزالی خواند:

عجبت لصبري بعده و هوميت و كنت امرا أبكى دما و هو غائب
على أنها الايام قد صرن كلها عجائب حتى ليس فيه عجائب

یکی از شاعران فارسی زبان در تاریخ وفات غزالی گفته است:

مدت عمر حجة الاسلام بحساب جمل «نه» است فقط
فوت او هم ز سال هجرت «نه» بر سر نون اگر نهی دو نقط

مقصود شاعر از «نه» در بیت اول مدت عمر غزالی است که ۵۵ سال بود و مقصود

از «نه» در بیت دوم که اگر دو نقطه روی آن بگذاری می شود ۵۰۵ که سال وفات او

می‌باشد.

محل قبر ابوحامد غزالی

همه مؤلفان و تذکره‌نویسان گویند او در طابران طوس درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد، ابوسعید سمعانی که در سال ۵۰۶ یک سال بعد از وفات غزالی متولد شده گوید: من قبر غزالی را در طابران زیارت کردم، و فخرالدین بن عساکر برادرزاده ابن عساکر مؤلف تاریخ دمشق که در سال ۶۲۰ درگذشته گوید قبر غزالی در بیرون شهر طابران است.

تاج‌الدین سبکی که ر سال ۷۷۱ درگذشته در طبقات الشافعیه گوید: ابوحامد غزالی در بیرون شهر طابران به خاک سپرده شد، ابن خلکان که در سال ۶۸۱ درگذشته گوید: ابوحامد غزالی در بیرون شهر طابران دفن گردید.

فضل بن روزبهان خنجی در کتاب مهمان نامه بخارا در مورد قبر غزالی گوید: همراه محمد خان شیانی به زیارت مقابر طوس رفتم، او بعد از زیارت قبر شیخ ابوالقاسم گرگانی و ابونصر سراج متوجه خانقاه ابوحامد محمد غزالی شد و در آنجا جلوس کرد.

دنباله این مطلب گوید: در سال ۹۱۰ به خراسان آمدم و در اواخر شهر ربیع الاول به زیارت مشهد رضوی علی ساکنه السلام فائز گشتم و به عزم زیارت مزارات طوس از مشهد بیرون آمدم، چون به قبه امام غزالی در آمدم بواسطه صورت ویرانی که آن قبه داشت، و روزنه‌های طاقات آن گشاده بود و طیور در طاقات قبه نشسته بذرق و روث آن مقام را آلوده ساخته‌اند.

قبر حضرت امام را که بغایت مرتفع ساخته‌اند و به گنج اندوده سراپای بروث مرغان آلوده دیدم در خاطر عبور کرد که این قبر را از نجاست ذرق مرغان پاکیزه سازم، بر بالای قبر رفته باعانت یاران و مصاحبان که آب رسانیدند سراپای آن قبر را نیکو

بشستم و قبه را تطهیری لایق داده مداخل طيور را سد کردم و روزی تمام در این خدمت بودم.

بنائی که فضل بن روزبهان به آن اشاره می‌کند اکنون وجود ندارد، فعلاً تنها بنای باستانی در طابریان طوس گنبدی است که مردم آن را گنبد هارونی می‌گویند، و این گنبد هم خانقاه خواجه عثمان هارونی به سکون راء و فتح واو بود که در اینجا مجلس وعظ و ارشاد داشته است و ربطی هم به غزالی ندارد.

هارون یک قصبه‌ای در بین طوس و نیشابور بوده و خواجه عثمان هارونی پیر و مرشد خواجه معین‌الدین چشتی مدفون در اجمیر هندوستان مدتی در این خانقاه ریاضت می‌کشیده است و بعد بنام هارون که نام یک آبادی می‌باشد میان مردم به گنبد هارون رشید مشهور گردیده است.

تمام کسانی که از قرن ششم تا قرن نهم کتاب نوشته‌اند و در حالات غزالی تحقیق کرده‌اند گویند او در طابریان درگذشت و در بیرون این شهر مدفون گردید و هیچکس نگفته غزالی در داخل طابریان و یا در خانقاه دفن شده است، ظاهراً فضل بن روزبهان بناء معروف به هارونی را که منسوب به خواجه عثمان هارونی است خانقاه غزالی معرفی کرده و آن را مدفون ابو حامد پنداشته است و پاره از بزرگان هم گفته‌های او را قبول کرده‌اند.

منابع تحقیق در حالات غزالی

- ۱ - وفیات الاعیان ابن خلکان.
- ۲ - طبقات الشافعیه تاج‌الدین عبدالوهاب سبکی.
- ۳ - المنتظم ابوالفرج بن جوزی.
- ۴ - رحله محمد بن احمد بن جبیر اندلسی.
- ۵ - شذرت الذهب ابن عماد حنبلی.

- ۶ - مرآت الجنان عبدالله بن اسعد یافعی.
- ۷ - نفح الطیب احمد بن محمد مقرئ تلمسانی.
- ۸ - مقدمه اتحاف السادة سيد مرتضى زيیدی.
- ۹ - جامع کرامات الاولیاء یوسف بن اسماعیل نبهانی.
- ۱۰ - الکنی واللقاب حاج شیخ عباس قمی.
- ۱۱ - دائرة المعارف، فرید وجدی مصری.
- ۱۲ - ریاض العارفین رضاقلی خان هدایت.
- ۱۳ - تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی.
- ۱۴ - روضات الجنات سید محمد باقر خوانساری.
- ۱۵ - مطلع الشمس اعتماد السلطنه.
- ۱۶ - مواد التواریخ حاج حسین نخجوانی.
- ۱۷ - ریاض السیاقه زین العابدین شیروانی.
- ۱۸ - معجم البلدان یاقوت حموی.
- ۱۹ - آثار البلاد زکریا بن محمود قزوینی.
- ۲۰ - نفحات الانس عبدالرحمان جامی.
- ۲۱ - تذکره عرفات تقی الدین اوحدی مخطوط.
- ۲۲ - ریاض الشعراء علی قلی واله داغستانی مخطوط.
- ۲۳ - تاریخ همایونی مخطوط.
- ۲۴ - کشف الظنون حاج خلیفه.
- ۲۵ - فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام.

۱۸۹۰ - محمد بن محمود طوسی

از علماء طوس بوده است، اسماعیل پاشا در کتاب اسماء المؤلفین گوید:

محمد بن محمود بن احمد طوسی سلمانی مؤلف کتاب عجائب المخلوقات است، او کتاب مزبور را به فارسی در سال ۵۵۵ تألیف کرده است، این کتاب مصور است و در هندوستان چاپ شده است.

۱۸۹۱ - محمد بن محمود شهاب الدین

از علماء و ادباء طوس بوده و در مصر وفات کرده است، ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان در شرح حال ابوسعید محمد بن یحیی نیشابوری از او یاد می‌کند و گوید: شهاب الدین طوسی ابوالفتح محمد بن محمود شافعی در ماه ذی قعدة سال ۵۹۶ در مصر درگذشت و در قرافه به خاک سپرده شد.

او در سال ۵۲۲ متولد شد و در سال ۵۷۴، از مکه وارد مصر گردید و در مدرسه منازل العزیه تدریس پرداخت و در خانقاه سعید السعداء منزل نمود.

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب ضمن وفيات سال ۵۹۶ گوید: در این سال شهاب طوسی ابوالفتح محمد بن محمود در مصر وفات کرد، او هفتاد و چهار سال عمر کرد و در مصر شیخ شافعیه بود، او هم درس می‌داد و مردم را موعظه می‌کرد و گروهی از وی علم آموخته و از مفتیان هم به شمار می‌رفت.

شهاب الدین همواره با گروهی حرکت می‌کرد و جماعتی شمشیر بدست هم او را همراهی می‌کردند، و در مقابل او فریاد می‌زدند این رئیس العلماء است، عمرین شاهنشاه مدرسه‌ای برای او بنا کرد و عده‌ای از درس او سود بردند، او مردی عالم و ذوقنون بود و به علم و علماء احترام می‌گذشت و به اهل دنیا توجه نمی‌کرد.

او در مسجد جامع مصر مجلس وعظ داشت، و در مصر مذهب اشعری را ترویج می‌کرد و با حنبلیان سخت مقابله می‌نمود، مردم از عوام و خواص به او احترام می‌کردند، او مردی بلند قامت و با هیبت بود، و همه از او می‌ترسیدند او تنها از خوشاشانی می‌ترسید، او مفتی شافعیان بود و آنان به فتاوای او عمل می‌کردند.

تاج‌الدین سبکی گوید: محمد بن محمود، شیخ علامه شهاب‌الدین ابوالفتح طوسی در سال ۵۲۲ متولد گردید، و از محمد بن یحیی شاگرد غزالی فقه آموخت و از ابوالوقت هم حدیث فراگرفت، و ابن جمیزی هم از او روایت می‌کند، او وارد مصر شد و در آنجا به نشر علم پرداخت و مردم را هم موعظه نمود.

ابوالفتح شهاب‌الدین طوسی یکی از امامان جلیل‌القدر بود و با زهد و پارسائی به روش گذشتگان زندگانی می‌کرد و در عین حال یک رئیس و رهبر و امام بود و عامه و خاصه به او توجه داشتند، او در میان مردم نفوذ داشت و مقام فتوی در مصر در اختیار او بود.

او در یک روز عیدی به میدان قاهره که سلطان هم در آنجا حضور داشت وارد شد، در حالی که جماعت زیادی پیرامون او را گرفته بودند و او را بالای دستان خود حمل می‌کردند، منادی فریاد می‌زد این پادشاه علماء می‌باشد سلطان مصر این جریان را می‌دید و خوشحال می‌گردید و جلو آن کارها را هم نمی‌گرفت.

ابوالفتح امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و از مذهب اشعری حمایت می‌نمود، فقهاء مصر با نظریات او مخالفت کردند ولی او در نظریات خود اصرار می‌ورزید و اعمال و عقائد مخالفان خود را زشت می‌شمرد و به آنها اجازه نمی‌داد تا عقائد خود را آشکار کنند.

صلاح‌الدین تصمیم گرفت به فتوای ابوالفتح طوسی عمل کند و کسانی را که برخلاف فتوای او عمل می‌کنند اعدام نماید، صلاح‌الدین دستور داد ابوالفتح با مخالفان او در مجالس حضور پیدا کنند هنگامیکه جلادان شمشیرها را آماده کردند تا گروهی را بکشند، ابوالفتح طوسی گریه کرد.

صلاح‌الدین به او گفت: چرا گریه می‌کنی، مگر از فتوی و نظرت برگشتی گفت: نه من از فتوای خود برنگشته‌ام، ولی باطن من به اعدام این جماعت راضی نیست، او با همه بزرگی که داشت به خوبشانی احترام می‌گذاشت و به مقام بلند او اعتراف می‌کرد،

ابوالفتح طوسی در سال ۵۹۶ درگذشت و فرزندان سلطان جنازه او را بر دوش گرفتند، ابیات ذیل از او است:

طلعت علی بغداد و العلم طالع کما طلعت شمس من السرطان
و مصر کجی منزل لهبوطه کذالحوت فی الحالین للحدثان
نگارنده گوید:

مقصود از «خبوشانی» در اینجا که مورد احترام ابوالفتح طوسی بوده، نجم‌الدین محمد بن موفق خبوشانی است که در آن هنگام در مصر اقامت داشت و از نفوذ کلام فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، ما انشاء الله شرح حال او را در بخش خبوشان خواهیم آورد.

۱۸۹۲- محمد بن مظفر فخر الملک

اواز محدثان و راویان طوس بوده و در کتاب منتخب سیاق از او بعنوان محمد بن مظفر فخر الملک طوسی یاد کرده ولی از حالات و خصوصیات او اطلاعی در دست نیست.

۱۸۹۳- محمد معزالدین

او از کارگذاران و وزیران شاه اسماعیل صفوی بود، اسکندر بک ترکمان در عالم آرای عباسی او را از وزراء و صدور زمان صفویه آورده و گوید: منصب صدارت حسب الاراده مجتهد الزمانی شیخ علی عبدالعالی به میر معزالدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی و عملی بود تفویض یافت و او هشت سال من حیث الانفراد والاستقلال صدارت کرد.

صبا در تذکره روز روشن گوید: میر معزالدین محمد اصفهانی متخلص به فیض سید صحیح النسب بود، علوم معقول و منقول مستحضر داشت، شاه اسماعیل صفوی او را بعهد صدارت نواخت، بعد هفت سال ترک منصب گفته به زیارت ائمه اطهار علیهم‌السلام

شتافت و بروضه رضویه مشرف شده همانجا اقامت گزید.

به اشتغال عبادت و طاعت و تدریس علوم معتکف گردید و در سنه ۹۵۲، احرام عزیمت سفر حجاز بر میان جان بست و در بصره رسید تار انفاس مستعار گسست، نعشش به کربلا رسانیدند، ایات ذیل از او می باشد:

بدور ماه رخت آفتاب یعنی چه به پیش خال و خط مشک ناب یعنی چه
عرق بروی تو هر کس که دید می گوید بروی آتش سوزان حباب یعنی چه
درون حلقه زلف تو رخ نمایان است و گرنه در دل شب آفتاب یعنی چه
خیال نرگس مستت ز دست برد مرا و گرنه با دل پردرد خواب یعنی چه
خیال شمع اگر نیست در دلت فیضی دل پر آتش و چشم پر آب یعنی چه

۱۸۹۴ - محمد بن منتصر نوقانی

از مشایخ حدیث و راویان نوقان طوس بود، ابوسعید سمعانی در کتاب التخبیر گوید: ابومحمد محمد بن منتصر متولی نوقانی که او را محمد بن ابی سعد می گفتند از اهل نوقان بود، او یکی از رهبران، فاضلان عصر خود بشمار می رفت و از مردان خوش کردار و با عفت بود و با زهد و ورع و حسن خلق زندگی می کرد.

او از حافظان مذهب و مفتیان عصر خود بود و در نوقان از ابوسعید فرخزادی و در مرو از ابوبکر محمد بن علی چاچی و در هرات از ابو عبدالله محمد بن علی عمیری و دیگران حدیث شنید، من در نوقان از او حدیث فرا گرفتم و کتاب تفسیر ثعلبی را از او روایت می کنم، ابومحمد نوقانی روز بیست و یکم ماه رجب سال ۵۳۵ درگذشت و در قبرستان دروازه مثقب دفن شد.

۱۸۹۵- محمد بن منصور طوسی

او نیز از راویان و محدثان طوس بود، عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التّدوین گوید: محمد بن منصور فارسی ابوبکر طوسی از استاد ابوالقاسم قشیری و ابوبکر محمد بن علی صفار و ابواسحاق شیرازی و دیگران علم آموخت او در سال ۴۹۰ وارد قزوین شد و در مسجد جامع این شهر به تدریس پرداخت و گروهی از او حدیث فرا گرفتند.

۱۸۹۶- محمد بن منصور ابوجعفر

از علماء و مشایخ بزرگ طوس و از اعیان محدثان و راویان بوده است، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: محمد بن منصور ابوجعفر عابد معروف به طوسی از اسماعیل بن علی و سفیان بن عیینه و گروهی روایت می‌کند و از او هم محمد بن عبدالله مطین و عبدالرحمان بن یوسف و جماعتی روایت کرده‌اند.

خطیب گوید: از احمد بن حنبل پرسیدند محمد بن منصور چگونه آدمی است، او گفت: او اهل نماز بود و من جز خیر از او ندیدم، سعید بن عثمان گوید: روزی با گروهی از اهل حدیث و زاهدان نزد او جعفر طوسی بودیم، او گفت: من روزی روزه داشتم و با خود گفتم: من امروز باید با غذای حلال افطار کنم، در این روز غذائی برایم پیدا نشد.

من آن روز را افطار نکردم و روز بعد هم روزه گرفتم و تا چهار روز نیت روزه کردم و افطار ننمودم، روز چهارم نزد معروف کرخی رفتم و بر او سلام کردم و در نزد او نشستم، او نماز مغرب را خواند، گروهی از مسجد بیرون گردیدند و من با او و یک نفر دیگر در مسجد ماندیم، معروف متوجه من شد و گفت: با رفیقت بروید و غذا بخورید.

من با خود گفتم: اکنون چهار روز است روزه دارم اکنون بروم از غذائی که معلوم نیست از کجا تهیه شده بخورم، به معروف گفتم: من غذائی با خود ندارم، او بار

دیگر گفت: بروید غذا بخورید، من بار دوم سخن خود را تکرار کردم، معروف به من گفت نزد من بیائید، و من از شدت ضعف قادر بر حرکت نبودم.

به هر صورت خود را به معروف کرخی رسانیدم و در کنار او نشستم، او دست راست مرا گرفت، و در آستین چپ خود فرو برد، من یک گلابی از آستین او بیرون کردم و خوردم، گلابی بسیار خوش طعم بود و با خوردن آن احتیاج به خوردن آب پیدا نکردم محمد بن منصور طوسی به یاران خود گفتند تا من زنده هستم این داستان را جایی نقل نکنید او روز جمعه بیست و چهارم ماه شوال سال ۲۵۴ در بغداد درگذشت. ابونصر سراج طوسی در باب آداب از کتاب اللع گوید: هرگاه مالی از صدقات و یا کفارات برای محمد بن منصور می‌پردازند، آن اموال را قبول نمی‌کرد و در میان اصحاب خود نیز تقسیم نمی‌نمود و می‌گفت مالی را که برای خود نمی‌پسندم برای دوستان و یاران خود هم نمی‌پسندم، و اگر معلوم می‌گردید مال از صدقات و کفارات نیست قبول می‌کرد.

خواجه عبدالله انصاری در کتاب طبقات صوفیه او را عنوان کرده و گوید: محمد بن منصور در بغداد زندگی می‌کرد، و از محدثان صوفی مشرب بود، او استاد ابوالعباس مسروق و ابوجعفر حداد و ابوسعید خزاز و جنید می‌باشد، خواجه عبدالله داستانهای از او نقل می‌کند و می‌گوید: از او پرسیدند حقیقت فقر چیست، گفت: السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود.

ابن حجر در کتاب لسان المیزان در عنوان عبدالله بن جعفر ثعلبی گوید: محمد بن منصور طوسی حدیث «علی خیر البشر» را روایت کرده است این حدیث را عبدالله بن جعفر ثعلبی نقل می‌کند از این رو این حجر او را تضعیف کرده است. نگارنده گوید:

شرح حال محمد بن منصور طوسی در کتب صوفیه آمده و در کتب رجال حدیث هم از او نام برده شده، و اغلب تکراری و مؤلفان در آثار خود آنها را تکرار کرده‌اند و ما

در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

۱۸۹۷- محمد بن موسی طوسی

او از سادات، نقباء، علماء و شعراء بوده است ما در عنوان ابوجعفر طوسی در مجلد اول این کتاب از او نام بردیم و چند سطر درباره وی نوشتیم ولی بعد از آن منابع دیگری بدست آوردیم که درباره او مطالبی آورده‌اند و اکنون در عنوان نام او آن مطالب را ذکر می‌کنیم.

در ترجمه تاریخ یمنی درباره او آمده: ابوجعفر محمد بن موسی بن احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی ابن ابیطالب علیه السلام اگر چه مسکن و اسباب و ضیاع به نیشابور داشت به طوس متوطن بود، و در عهد ملوک آل سامان در عداد خواص حضرت و زمره اعیان دولت معدود بود و با وزراء و کتاب ایشان مجالس و معاشر.

به مآثر و مفاخر و معالی ایشان متخلق شده و از حدائق جد و هزل و حقائق فضائل و فضل ریان گشته و از نخب ادب و غرر درر و لطائف نکت و بذله‌های مستحسن و حکمت‌های مستبدع هریک حظی وافق و نصیبی کافی حاصل کرده و آن را بر طرف لسان و نصب عین داشته.

وقت محاضرات و محاورات بر صدق سخن ایراد کرده و در جملگی دیار خراسان از اشراف و سادات به مکنت و یسار و کثرت عقار و قوت حال وسعت مجال و وفور ضیاع و بسطت باع و استیعاب اسباب ارتفاع در گذشته.

در کتاب لطائف الآداب از تصنیف عتبی نوا در اخبار و بدایع خطب و اشعار او بعضی مسطور است، و این چند لطیفه از نظم و نثر او ثبت می‌افتد تا بدان بر غزرات فضل و غزویت الفاظ و رفعت قدر و نباهت ذکر او استدلال افتد این بیت‌ها از لطائف مدح اوست:

و شادن وجهه بالحسن مخطوط و خده بمداد الخال منقوط
 تراه قد جمع الضدين فى قرن والخصر مختصر والردف مبسوط
 لو كان أدركه لوط النبى لما ينهى الورى ابداء عن مثله لوط
 این کلمات از روایع حکمت اوست:

حال الجاهل فى التدبير كحال الحمير، مالها همة غير اعتلاف التبن و اتیان الاتن،
 ابو الفتح بستی درباره او می گوید:

أنا للید الشریف غلام حیث ما كان فلیبلغ سلامی
 و اذا كنت للشریف غلاما فانا الحر و الزمان غلامی

ابومنصور ثعالبی در کتاب لطائف المعارف گوید: من از ابوجعفر محمد بن موسی
 موسوی شنیدم می گفت: ابومنصور محمد بن عبدالرزاق می گفت: خداوند سنگها را برای
 اهل طوس نرم کرده همانگونه که آن را برای داود علیه السلام نرم کرده بود.

۱۸۹۸ - محمد بن موسی ابونصر

او از محدثان و راویان طوس بوده و در بغداد زندگی می کرده است، خطیب در
 تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: پدر او به طوسی معروف بود، او در بغداد از زیرین
 بکار و احمد بن نیزک روایت می کرد، و از او هم عباس بن عباس جوهری روایت
 می کند، محمد بن موسی از ثقات راویان بود.

۱۸۹۹ - محمد بن میر محمد مشهدی

او از احفاد محمد تقی میر شاهی است که در قرن سیزده و چهارده زندگی
 می کرده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان «مشيخه» گوید:
 سید محمد بن میر محمد علی مشهدی کتابی بنام مشيخه و یا سلسله مشايخ صوفیان
 تألیف کرده که در آن از مشايخ تصوف و سلسله های آن گفتگو می کند، نسخه ای از این

کتاب در ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه دانشگاه تهران محفوظ است.

۱۹۰۰- محمد بن وکیع طوسی

از راویان و محدثان بود، ابوسعید سمعانی در انساب ذیل عنوان «فازی» گوید: فاز یکی از آبادیهای طوس بوده و محمد بن وکیع بن رواسی فازی از این آبادی می‌باشد، او کتاب جامع محمد بن اسلم طوسی زاهد را از مؤلف روایت می‌کند، یاقوت نیز در ذیل عنوان «فاز» در کتاب معجم البلدان از او یاد می‌کند و گوید: محمد بن وکیع از آبادی فاز طوس است.

۱۹۰۱- محمد بن هبة الله طابرايی

از مشایخ و محدثان طابران طوس بود، حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۲۱۹ گوید: محمد بن هبة الله بن محمد ابوبکر معروف به سره مرد از علماء طابران بود و من در طابران از او حدیث فرا گرفتم، و او از ابوسعید فرخزادی روایت می‌کرد.

۱۹۰۲- محمد بن هبة الله مشهدی

او از عارفان مشهدی بود و در هندوستان زندگی می‌کرد، عبدالحی لکنوی در کتاب نزهة الخواطر گوید: قاضی محمد بن هبة الله مشهدی رضوی شیخی فاضل و عالم بود و در قریه چولی مهیسر در ایالت مندوبه شغل قضاء مشغول بود، او در سال ۱۰۲۰ درگذشت.

۱۹۰۳- محمد بن یحیی طوسی

از عالمان و مشایخ طوس بوده است، رافعی در کتاب التدوین او را عنوان کرده و گوید: محمد بن یحیی طوسی در سال ۲۵۰ وارد قزوین گردید، او از محمد بن یوسف

فریابی و آدم ابی ایاس عسقلانی روایت می‌کرد، علی بن مهرویه در قزوین از او حدیث شنید.

۱۹۰۴- محمد بن یعقوب طابرائی

او هم از محدثان و راویان طوس بوده است، احمد بن حسین بیهقی در کتاب سنن الکبری در کتاب طهارت از او روایت می‌کند، و گوید ابوالحسن محمد بن یعقوب بن احمد فقیه در شهر طابران برای ما از ابوعلی محمد بن احمد صواف روایت کرد، و در منتخب سیاق هم از یک نفر به نام محمد بن یعقوب طوسی نام برده شده و محتمل است همین شخص باشد.

۱۹۰۵- محمد بن یوسف زهری طوسی

اونیز از علماء طوس بوده است، ابن حجر در کتاب درر الکامنه که در شرح حال علماء قرن هشتم تألیف کرده گوید: محمد بن یوسف بن عبدالحمید زهری طوسی شرف الدین اسکندرانی از ابن ابی‌الذکر روایت می‌کند، ابن رافع در معجم خود از وی یاد کرده است.

۱۹۰۶- محمود بدر

او از کارگذاران عالی رتبه زمان رضاشاه و محمدرضاشاه بود، محمود بدر از بهمن ماه سال ۱۳۲۶ تا تیرماه سال ۱۳۳۰ شمسی نائب التولیه آستان قدس رضوی بود، مرحوم علی مؤتمن در کتاب راهنمای آستان قدس رضوی گوید: در زمان نیابت تولیت محمود بدر مقررات بیمه بازنشستگی در آستان قدس رضوی برای کارمندان معمول گردید.

در سال ۱۳۲۶ بین آستان قدس و شرکت سهامی بیمه ایران قراردادی منعقد

گردید، و کارکنان آستان قدس از آن تاریخ حقوق بازنشستگی می‌گیرند، و در زمان نیابت تولیت محمود بدر روی نهر صحن کهنه را پوشانیدند، و صحن مقدس را سنگ فرش کردند، تا آن زمان آب چشمه کلاس از بالا خیابان وارد صحن می‌گردید و از طریق بست پائین خیابان به طرف شرق مشهد مقدس می‌رفت و در اراضی آستان قدس مورد استفاده قرار می‌گرفت.

نگارنده گوید:

در سال ۱۳۲۷ در مدرسه بالا سر مبارک حضرت رضا علیه السلام حجره داشتم، روزی محمود بدر به مدرسه آمد، و چند نفر از صاحب منصبان آستان قدس هم با او بودند، آنها در کنار در مدرسه توقف کردند و با هم مدتی به گفتگو پرداختند و بار دیگر مدرسه را ترک گفتند.

از خادم مدرسه که ناظر گفتگوی آنها بود پرسیدم اینها به چه منظوری به مدرسه آمده بودند، و باهم چه می‌گفتند او گفت: آستان قدس رضوی در نظر دارد این مدرسه را خراب کند و ضمیمه دارالسیاده نماید، محمود بدر برای این منظور به اینجا آمده بود. او رفت و با مشاوران خود به گفتگو نشست، آستان قدس فعالیت خود را برای تخریب مدرسه آغاز نمود، ولی علمای آن روز مشهد مانع تخریب مدرسه شدند، این مدرسه در زمان تیموریان بنا گردیده و با مسجد گوهرشاد در یک زمان ساخته شده بود،

آستان قدس همواره در نظر داشت اینجا را ویران کند، ولی با مخالفت علماء و حوزه علمیه مشهد مواجه می‌شد، این مدرسه از تخریب سال ۱۳۵۴ هم مصون ماند، ولی بعد از انقلاب اسلامی این مدرسه خراب گردید و به جای آن رواق دارالولایه ساخته شد.

۱۹۰۷ - محمود بدرالدین

او از عرفا و مشایخ طریقت در طوس بوده است، ابن ملقن در کتاب طبقات الاولیاء در عنوان یوسف بن عبدالله عجمی کورانی، گوید: او جانشین نجم الدین اصفهانی و بدرالدین حسن شمشیری بود، و آن دو هم از شیخ بدرالدین محمود طوسی اجازه داشتند بدرالدین طوسی سلسله خود را به امام رضا علیه السلام می‌رساند. نگارنده گوید: از حالات و خصوصیات بدرالدین محمود طوسی اطلاعی در مصادر ندیدم ولی یوسف بن عبدالله عجمی در سال ۷۶۸ در مصر درگذشت، بدرالدین محمود طوسی شاگرد و جانشین شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی بوده است.

۱۹۰۸ - محمود پهلوان مشهدی

از شاعران مشهد مقدس بوده و یتیم تخلص می‌کرده است، صبادر تذکره روز روشن گوید: ملا محمود یزدجردی در هندوستان آمد و بعد سیر و گشت به اصفهان برگشت، در «آفتاب عالم تاب» آورده که یتیم نامش محمود پهلوان مشهدی مرد دلیر بود، آخر بدست داروغه مشهد مقدس کشته شد، او گوید:

من نیم گلچین برویم در میندای باغبان می‌نشینم گوشه‌ای کاواز بلبل بشنوم

۱۹۰۹ - محمود چاپلقی

او از علماء و خادمان روضه مبارکه رضویه بود، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: محمود چاپلقی از خادمان روضه رضویه و از شاگردان محقق کرکی بود، شجاع الدین محمود بن علی از او روایت می‌کند، فرزند او عبدالعلی استاد میر داماد بوده و الفیه شهید را شرح کرده است.

۱۹۱۰- محمود داروغه مشهد

او از کارگذاران تیموریان در مشهد مقدس رضوی بود و داروغگی این شهر مقدس را در اختیار داشت، در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر گروهی از اهل مازندران از فرصت استفاده کرده در قلعه عماد سر به شورش برداشتند و قلعه را در اختیار گرفتند

جریان این قضیه به اطلاع ابوالقاسم بابر رسید، او جلال‌الدین محمود داروغه مشهد مقدس را مأمور کرد تا به طرف قلعه عماد حرکت کند، و این محل را از شورشیان مازندرانی بگیرد، محمود در اثر این دستور بطرف قلعه عماد رفت.

او خود را به سرعت به قلعه رسانید و در فکر گشودن آن برآمد، او نردبان‌ها و وسائل بالا رفتن از قلعه را فراهم کرد و به قلعه گشائی پرداخت، ساکنان قلعه خود را در محاصره یافتند و دانستند که تاب مقاومت ندارند از این رو از اصرار خود بر مخالفت دست کشیدند.

گروهی از مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زدند و برای مصالحه به در قلعه آمدند جلال‌الدین محمود با چند نفر در کنار در قلعه حضور پیدا کرد و با آنها گفتگو نمود، در این میان دو نفر از ساکنان قلعه دست‌های خود را بطرف جلال‌الدین و همراهان او دراز کردند.

در این هنگام جلال‌الدین محمود و همراهان او دست آن دو نفر را گرفتند و با زور به پائین کشانیدند و به قتل رسانیدند، ساکنان قلعه از این جهت بر آشفتند و بر مخالفت خود افزودند، بعد از چند روز یک نفر آهنگر نزد جلال‌الدین محمود رفت و گفت:

در یکی از برجهای این قلعه محلی هست که می‌توان آن را در ده روز سوراخ کرد و بدرون قلعه رفت، من هفت روز است مشغول کندن آن هستم و سه روز دیگر کار تمام می‌شود، هرگاه مشاهده کردی چراغی در آنجا روشن شده بی درنگ خود را به آن

مکان برسان و قلعه را بگیر.

جلال‌الدین محمود منتظر آن ساعت بود، در شب موعود چراغ در آن محل روشن گردید، نردبانها را نصب کردند و با کمک آهنگر صد نفر را با کمند به بالای برج کشانیدند مخالفان از این جریان آگاه شدند و دانستند قلعه گشوده شده و جنگ در گرفته است.

گروهی از آنان فرار کردند، و بقیه هم بدست جلال‌الدین محمود و لشگریان او کشته شدند، داروغه مشهد دستور داد سر مقتولان را بریدند و برای میرزا ابوالقاسم بابر به هرات فرستادند، فتح قلعه عماد به همه جا رسید، و جلال‌الدین محمود مورد توجه ابوالقاسم قرار گرفت.

۱۹۱۱ - محمود جلال‌الدین تیموری

او فرزند میرزا ابوالقاسم بابر پادشاه تیموری بود، هنگامیکه پدرش در مشهد مقدس درگذشت یازده سال داشت، او در مشهد رضوی به جای پدر بر تخت سلطنت نشست و زمام کارها را بدست گرفت، و بعد از دفن پدر عازم هرات شد تا کارهای سلطنتی را در اختیار بگیرد.

غیاث‌الدین خواندمیر در حبیب‌السیر آورده: در همان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر به مغرب فنا غروب کرد، امراء و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند، میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر به جانب هرات نهضت فرمود.

در وسط راه به محمود اطلاع دادند که میرزا سنجر با سلطنت او مخالفت کرده و حاضر به اطاعت نیست، و نیز خبر رسید که میرزا ابراهیم نیز از فرصت استفاده کرده شهر هرات را ترک گفته و در کنار رود مرغاب منزل نموده و گروهی هم پیرامون او را گرفته‌اند و در نظر دارند با شما وارد جنگ شوند.

محمود این خبرها را در بین راه مشهد مقدس و هرات دریافت کرد، و براه خود ادامه داد و وارد هرات گردید، او روز بیست و ششم جمادی الاولی سال ۸۶۱ وارد باغ مختار هرات شد و سلطنت خود را در مرکز حکومت آغاز نمود، سادات و قضاة و اعیان هرات نزد او رفتند و به او تسلیمت گفتند.

نگارنده گوید:

بعد از این در هرات و خراسان حوادثی پیش آمد و گروهی از امیران و شاهزادگان تیموری با محمود شاه به مخالفت برخاستند و سلطنت را از او گرفتند، جریان این حوادث در کتاب حبیب السیر و کتب تاریخ و سیره عهد تیموریان هرات آمده جویندگان به آن کتابها مراجعه کنند.

۱۹۱۲- محمود جم

او از کارگزاران و ورزاء رضاشاه و محمدرضا شاه بود، و در سمت های گوناگون اشتغال داشت، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: محمود جم در سال ۱۲۶۴ خورشیدی در تبریز متولد شد و تحصیلات مقدماتی خود را در آنجا انجام داد، و در داروخانه یک طبیب فرانسوی بعنوان مترجم بکار مشغول گردید.

او در این داروخانه کار می کرد، و بعد از مدتی با ولیعهد که در تبریز بود آشنا شد و بعد از آن به تهران آمد و به عنوان مترجم در اداره گمرک استخدام گردید و بعد از آن به عنوان مترجم به سفارت فرانسه رفت و در آنجا بکار پرداخت و در سال ۱۲۹۸ به وزارت دارائی بازگشت و در مقام پیشکاری تهران و ریاست خزانه داری کل مشغول کار شد.

بعد از کودتا در کابینه سید ضیاء به عنوان وزیر خارجه انتخاب گردید، و بعد از آن وزیر دارائی شد و در زمان نخست وزیری فروغی در سال ۱۳۰۴ معاون نخست وزیر گردید، و بعد از سال ۱۳۰۵ به کرمان رفت و استانداری آنجا را به عهده گرفت و

بار دیگر به تهران بازگشت و در سال ۱۳۰۶ وزارت فوائد عامه را در اختیار گرفت.

محمود جم در مشهد مقدس

او در سال ۱۳۰۸ بعنوان استاندار به خراسان رفت و چهار سال در مشهد مقدس رضوی اقامت گزید و در زمان استانداری او در مشهد مقدس تحولاتی روی داد و خیابانهای جدیدی احداث گردید و فلکه آستان قدس رضوی در زمان استانداری او وتولیت محمد ولی خان اسدی ساخته شد.

نگارنده گوید: ما قبلا در این کتاب تذکر دادیم که در مشهد مقدس رضوی تنها دو خیابان به صحن کهنه رضوی می رسیدند، در جنوب و شمال اماکن متبرکه خیابانی وجود نداشت، در این زمان پیرامون حرم مطهر فلکه ای احداث گردید.

در دو طرف جنوب و شمال هم خیابانی بنام خیابان تهران و خیابان نوقان کشیده شد و به این فلکه پیوست، و بدین صورت چهار خیابان اصلی شهر از طریق فلکه به هم راه پیدا کردند و عبور و مرور و سائط نقلیه از طریق فلکه به چهار خیابان میسر گردید.

پایان زندگی محمود جم

محمود جم از خراسان بازگشت، و وزیر کشور گردید، و در سال ۱۳۱۴ نخست وزیر شد، و در سال ۱۳۱۸ به سمت وزیر دربار انتخاب گردید، و بعد به سفارت ایران در مصر و ایتالیا منصوب شد، و پس از تأسیس مجلس سنا چند دوره سناتور بود، و در مردادماه سال ۱۳۴۸ درگذشت و در ابن بابویه به خاک سپرده شد و در هنگام مرگ ۸۵ سال داشت.

۱۹۱۳ - محمود حلبی مشهدی

از علماء، فضلاء و خطباء عالی مقام مشهد مقدس رضوی و از مشاهیر رجال

علم و ادب در تاریخ معاصر بودند، و تمام عمر خود را که حدود یک قرن زندگی کرد به تبلیغ و ترویج مذهب اهل بیت علیهم السلام گذرانید، و از طریق خطابه و سخنرانی در مجالس و محافل به نشر فضائل و مناقب امامان اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین پرداخت و از مذهب تشیع دفاع کرد.

خطیب مشهور و واعظ دانشمند حاج شیخ محمود حلبی در مشهد مقدس رضوی سالیان دراز منبر می‌رفت، و طبقات مختلف پای منبر او جمع می‌شدند و از بیانات او استفاده می‌کردند، مرحوم حاج شیخ محمود در مشهد مقدس رضوی از امتیازات خاصی برخوردار بود، زندگی و خصوصیات او در مشهد رضوی و تهران بسیار مشروح است و ما اینک خلاصه‌ای از حالات وی را در این جا ذکر می‌کنیم.

تولد حاج شیخ محمود حلبی

او در روز سیزدهم ماه جمادی الاولی سال ۱۳۱۸ قمری در مشهد مقدس رضوی متولد شد، پدرش حاج شیخ غلامرضا اصلا از اهل بیرجند و در مشهد بدنیا آمده بودند، او از طریق کسب و کار زندگی می‌کرد و برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم ذکر مصیبت می‌کرد، از این رو او را ذاکر می‌گفتند مادرش هم بانویی از اهل کرمان بود که از کودکی با والدین خود به مشهد مقدس مهاجرت کرده بودند.

حاج شیخ غلامرضا ذاکر که خود درس خوانده و تحصیل کرده بود، می‌خواست فرزندش هم تحصیل کند و دانش بیاموزد، از این رو فرزند خود را از کودکی به تحصیل علم تشویق کرد و او را به مجالس و محافل با خود می‌برد تا او را با محیط آشنا کند و راه و رسم کسب علم را به او نشان دهد.

تحصیلات مقدماتی او

مرحوم حاج شیخ محمود حلبی طبق معمول آن زمان نخست به مکتب رفت و

خواندن و نوشتن آموخت و براساس سنت‌های آن عصر قرآن مجید را فراگرفت و تعدادی از کتب فارسی را هم خواند و سواد معمول فارسی را در نزد معلم فراگرفت و خود را آماده کرد تا به مدرسه علمیه برود و به مقدمات علوم مشغول شود، او به مدرسه رفت و مشغول تحصیل شد.

او ادبیات را نزد مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری که در آن ایام بزرگترین و مشهورترین استاد ادبیات عرب در حوزه علمیه مشهد مقدس بود تحصیل کرد، و ادبیات را از او آموخت، او سطح فقه و اصول را از حاج محقق و میرزا محمدباقر مدرس رضوی و حاج میرزا جعفر شهرستانی و حاج میرزا احمد کفائی و حاج شیخ محمد نهاوندی فراگرفت.

حکمت و فلسفه را از مرحوم حاج فاضل و مرحوم آقابزرگ شهیدی که از اساتید بزرگ معقول در حوزه علمیه مشهد مقدس بودند آموخت، اشارات و اسفار را نزد آن دو حکیم تحصیل کرد، خارج فقه و اصول را هم از مرحوم حاج میرزا محمد کفائی آقازاده آخوند خراسانی و مرحوم حاج آقا حسن قمی فقیه و مرجع معروف استفاده کردند.

در محضر شیخ حسنعلی اصفهانی

مرحوم حاج شیخ محمود حلبی از ایام جوانی، جذب عارف مشهور مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی گردید و در محضر او حضور پیدا کرد و از انفاص قدسیه او استفاده نمود، حاج شیخ محمود از حضور حاج شیخ حسنعلی در مشهد استفاده کرد و با نظارت و ارشاد او به فراگیری علوم غریبه هم مشغول شد، او با مرحوم شیخ حسنعلی ارتباط نزدیک داشت و سالها با او محشور بود.

مرحوم حاج شیخ محمود روزی بالای منبر می‌فرمودند: یکی از وظائف من در منزل کشیدن آب از چاه و ریختن آن در حوض بود، سابقاً در مشهد مقدس آب

لوله کشی نبود، مردم برای شستشوی از آب چاه استفاده می‌کردند و من هر روز تعدادی دلو از چاه آب منزل می‌کشیدم و به حوض می‌ریختم، و این کار روزانه من بود که موظف به انجام آن بودم.

یکی از روزها کنار چاه نشستم و دلو را به چاه انداختم دلو پر شد و طبق معمول آن را بالا کشیدم، دلو به لب چاه رسید دست بردم آن را بردارم و به حوض بریزم، در این هنگام قبل از اینکه دستم به دلو برسد، دلو واژگون شد و آب آن بار دیگر به چاه ریخت، و این عمل چند بار تکرار شد و هرگاه دلو را بالا می‌کشیدم مانند این بود که کسی دلو را می‌گیرد و آب آن را در چاه می‌ریزد.

من آن روز نتوانستم از چاه آب بکشم، و از این کار در شگفت مانده بودم، به خدمت استادم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رفتم و جریان به او گفتم استاد فرمودند چون شما مشغول فراگیری بعضی علوم غریبه هستید، کسانی شما را اذیت می‌کنند تا دست از این کار بازدارید شما بروید منزل و سرخود را در چاه آب بکنید و بگوئید: شیخ ما گفت: فضولی نکنید؟!

مرحوم حاج شیخ محمود حلبی می‌گفتند: من به منزل بازگشتم و بر سر چاه رفتم و سر در چاه فرو کردم و گفتم: شیخ ما گفت: فضولی نکنید، و بعد در کنار چاه نشستم و طبق معمول دلو را در چاه انداختم و پس از پر شدن آن دلو را بالا کشیدم دلو کنار چاه رسید و با دست آن را گرفتم و آب آن را در حوض ریختم و دیگر مشکلی برایم پیش نیامد و این کار را ادامه دادم.

در مکتب حاج میرزا مهدی اصفهانی

مرحوم حاج میرزا مهدی اصفهانی رحمه‌الله علیه در سال ۱۳۴۰ قمری وارد مشهد مقدس شد و در این شهر اقامت گزید، او مجتهد و فقیه بزرگی بود و در حوزه علمیه مشهد رضوی مجلس درس و بحث تشکیل داد و گروه بی شماری در حوزه

درس او شرکت می‌کردند، مرحوم حاج میرزا مهدی علاوه بر فقه و اصول معارف اسلامی و عقائد هم تدریس می‌کردند.

گروهی از طلاب و فضلاء مشهد در درس او شرکت می‌نمودند، یکی از شاگردان میرزا حاج شیخ محمود حلبی بود که در درس معارف او شرکت می‌نمود، و تقریرات استادش را می‌نوشت، مرحوم حاج میرزا مهدی معارف قرآنی و اصول عقائد را براساس مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تدریس می‌کرد و مستندات او آیات قرآن و اخبار و روایات ائمه اطهار و روش فقهاء و محدثان عالی مقام شیعه بود و از افکار و اندیشه‌های مخالف قرآن و عترت انتقاد می‌کرد.

مرحوم حاج شیخ محمود سالها از محضر آن فقیه عالی مقام استفاده کرد و با افکار و اندیشه‌های او آشنا گردید، و اصول و مبانی فکری او را بدست آورد و در طول زندگی خود همواره از مدافعان استاد بود و افکار او را در محافل و مجالس ترویج می‌کرد و از مکتب او دفاع می‌نمود، و در این مورد با تمام وجود به میدان می‌آمد و در برابر مخالفان جبهه می‌گرفت.

حاج شیخ محمود حلبی در مسند تبلیغ

مرحوم حاج شیخ محمود حلبی پس از جریان مسجد گوه‌رشاد و تبعید و زندانی شدن علماء و خطبای مشهد مقدس و محدود شدن حوزه علمیه به نیشابور رفتند و در آنجا به کار کشاورزی مشغول شدند، بعد از شهریور ماه سال ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران تبعید گردید، و خفقان از بین رفت به مشهد باز گشتند و کارهای تبلیغاتی را آغاز نمودند.

مرحوم حلبی در مجالس و محافل و مساجد و حسینیه‌های مشهد منبر می‌رفتند و چون معلومات و اطلاعات وسیعی داشتند منبر ایشان مورد توجه طبقات مختلف قرار گرفت مخصوصاً طلاب علوم دینیه به طرف او روی آوردند و هر جا منبر می‌رفت

اجتماع می‌کردند، و در اندک زمانی به عنوان منبری درجه اول در مشهد شناخته شدند. در زمان حیات مرحوم حاج شیخ محمود در مشهد مقدس منبریهای زیادی بودند و خطبای فاضل و درس خوانده در صحنه حضور داشتند، ولی مرحوم حلبی موقعیت ممتازی داشتند طلاب و فضلاء و اهل علم و ادب به او نظر داشتند، او حافظه‌ای بسیار قوی داشت و در منابع خود اخبار و روایات و اشعار زیادی می‌خواند و همه را به طرف خود جذب می‌کرد.

سخنرانی در رادیو مشهد مقدس

حاج شیخ محمود حلبی پس از راه انداختن رادیو مشهد در ایام سوگواری و یا شب‌های اعیاد و جشنهای مذهبی در رادیو سخنرانی می‌کرد، سخنرانیهای او در رادیو مشهد که در حدود سالهای ۱۳۲۷ برگزار می‌گردید در یک جزوه چاپ شده است، سخنرانیهای او بسیار مفید و پر محتوا بود و شنوندگان زیادی هم داشت در آن ایام مرحوم حاج شیخ حسینعلی راشد خطیب و دانشمند معروف در رادیو تهران سخنرانی می‌کردند، مقامات دولتی در مشهد تصمیم گرفتند در رادیو مشهد مقدس هم سخنرانی مذهبی برگزار نمایند، از این رواز مرحوم حاج شیخ محمود حلبی دعوت کردند تا در رادیو مشهد سخنرانی کند، او هم مباحث سودمندی در آنجا ارائه داد و بعد هم برای استفاده عموم چاپ شد.

مناظره و احتجاج با مخالفان

یکی از ویژگیهای مرحوم حاج شیخ محمود حلبی که او را بر سایر خطباء و اهل منبر مقدم داشته بود حافظه قوی، حضور ذهن و تسلط بر اصول و مبانی بود، او با قرآن و حدیث بسیار مانوس بود و با روش استدلال آشنائی داشت، از این رو با ارباب فرق و ادیان و رهبران آنها مناظره می‌کرد.

او برای اینکه بتواند با مبلغان مسیحی مناظره کند به کتابهای مسیحیان مراجعه می‌کرد و آثار آنها را مطالعه می‌نمود، او تورات و انجیل را مورد مطالعه قرارداد و با کتب عهد قدیم و جدید آشنا شد و روش مبشران مسیحی را در تبلیغات پیدا کرد و حتی به آموختن زبان عبری روی آورد و راه مرحوم حاج شیخ محمد جواد بلاغی را برگزید و با مخالفان و معاندان مناظره کرد.

حاج شیخ محمود در صحنه سیاست

در زمان ملی شدن صنعت نفت که همه طبقات مردم مسلمان ایران به میدان آمدند و مبارزه بر علیه شرکت نفت و دولت انگلستان آغاز گردید، مرحوم حاج شیخ محمود حلبی هم که در مشهد مقدس منبر خطابه داشت وارد صحنه شد، و با مرحوم حاج سید ابوالقاسم کاشانی فقیه و مجتهد معروف که رهبری نهضت را با مرحوم دکتر مصدق در اختیار داشتند همکاری نمود.

مرحوم حاج شیخ محمود که بعنوان یک خطیب و واعظ در میان طبقات گوناگون مشهد مشهور بود از ملی شدن صنعت نفت حمایت کرد و وارد میدان گردید و رهبری طلاب و حوزه علمیه را در دست گرفت و در مجالس و محافل به سخنرانی پرداخت و مردم را دعوت کرد تا در اجتماعات شرکت کنند و از ملی شدن نفت حمایت نمایند.

من در آن ایام در مشهد مقدس یک طلبه جوان بودم و همه آن حوادث را به خاطر دارم، در آن روزها مردم برای هماهنگی و وحدت در یک گروه بنام جمعیت مؤتلفه درآمدند، و رهبران این جماعت عبارت بودند از حاج شیخ محمود حلبی، و محمدتقی شریعتی مزنانی، و حاج عابد زاده و اعلامیه‌ها بنام این سه نفر منتشر می‌گردید.

حاج شیخ محمود نماینده طلاب، علماء و حوزه علمیه بودند، محمدتقی

شریعتی نماینده فرهنگیان و کارمندان ادارات و عابدزاده هم نماینده اصناف و کسبه بودند، محل فعالیت حاج شیخ محمود مدرسه نواب و محل محمدتقی شریعتی کانون نشر حقائق اسلامی و محل عابدزاده هم در مهدیه بود و اجتماعات در این سه محل برگزار می‌گردید.

این جریان‌ها در مشهد ادامه داشت تا آنگاه که ۲۸ مردادماه سال ۱۳۳۲ پیش آمد و در اثر کودتائی حکومت دکتر مصدق سقوط کرد و دربار بر اوضاع و احوال مسلط گردید، و جمعیت‌ها هر یک به سوئی رفتند، مرحوم حاج شیخ محمود هم از سیاست کناره‌گیری کرد و از صحنه خارج گردید و فقط در مجالس و محافل مذهبی منبر می‌رفت.

مهاجرت حلبی به تهران

مرحوم حاج شیخ محمود به علت ورود در مسائل سیاسی در مشهد با گروهی درگیری پیدا کرد، و بعد از جریان ۲۸ مرداد مخالفان او نیرو گرفتند از این رو مرحوم حلبی تصمیم گرفت به تهران برود و در آنجا سکونت کند، او مشهد را ترک گفت و به تهران مهاجرت کرد و در خیابان لرزاده در جنوب تهران اقامت گزید، دوستان و علاقمندانش از او دیدن کردند.

حاج شیخ محمود یک واعظ برجسته و مشهور بود، همگان او را می‌شناختند و به مقام فضل و دانش او معترف بودند، امامان جماعت او را برای سخنرانی در مساجد دعوت کردند و هیئت‌های مذهبی هم در ایام ماه محرم و صفر و ماه رمضان از او استفاده نمودند، او در تهران منبر رفت و مردم هم از منبر او استقبال نمودند.

درست به خاطر دارم او در مدرسه مروی و مدرسه صدر منبر می‌رفت و جماعت زیادی پای منبر او اجتماع می‌کردند، علماء و طلاب تهران پای منبر او حاضر می‌شدند و از بیانات او استفاده می‌نمودند، او در تهران محترم زندگی می‌کرد و مجالس زیادی

داشت و گروهی از بازاریان تهران هم از او حمایت می نمودند و مجالس سخنرانی برایش برگزار می کردند.

تأسیس انجمن حجتیه

قبلاً تذکر دادیم مرحوم حاج شیخ محمود حلبی در فن مناظره بسیار قوی بود، و با مخالفان و معاندان اسلام و تشیع مناظره می کرد، او هنگامیکه وارد تهران شد گروهی از مؤمنین تهرانی گرد او جمع شدند و جلساتی تشکیل دادند و از بیانات او استفاده کردند، این جلسات در خیابان لرزاده و جنوب تهران تشکیل می گردید و بسیار عادی بود.

بعد از مدتی به ایشان پیشنهاد شد ایشان جلسات درس و بحث برگزار کنند و گروهی را تربیت نمایند تا در ادارات و کارخانه ها با فرقه بهائی مناظره کنند و آنها را هدایت نمایند، در آن ایام بهائی ها در ادارات و کارخانه ها نفوذ کرده بودند، و تبلیغات می نمودند و لازم بود یک گروهی تعلیم دیده با آنها وارد مبارزه شوند و از راه تبلیغ جلو آنها را بگیرند.

حاج شیخ محمود هم قبول کرد و وارد صحنه گردید، او جلساتی تشکیل داد، گروهی از جوانان متدین و پر شور پیرامون او را گرفتند و راه مبارزه با بهائیت را از وی آموختند، بعد از چندی این جلسات به شمال شهر تهران کشانیده شد و گروهی از طبقات گوناگون هم در این جلسات شرکت می کردند و به صحبت های آن مرحوم گوش می دادند.

بعد از مدتی انجمن حجتیه به صورت یک جریان در ایران درآمد، مرحوم حاج شیخ محمود در سالهای نخستین کارهایش را مخفیانه انجام می داد و تظاهری نداشت، ولی بعد از سالهای ۱۳۴۵ کارهای انجمن علنی گردید و در تهران و شهرستانها نشست هایی برگزار می شد و در نیمه شعبان مراسم و جشنهای پر شکوه و پر خرج در

منازل اعیان و اشراف برگزار می‌گردید.

در این هنگام افراد نفوذی در این انجمن رخنه کردند - همانگونه که در هر انجمن و جمعیت و حزبی نفوذ می‌کنند - انجمن به صورت یک جریان درآمد، و گروهی با عناوین مختلف، در این انجمن فعال شدند، و عده‌ای هم کنار رفتند بعد از اینکه بین علما و محمدرضا شاه بر سر مسائل مذهبی اختلاف ایجاد شد، حاج شیخ محمود به اعضای انجمن دستور دادند در امور سیاسی مداخله نکنند و به کار خود مشغول باشند. در این هنگام به انجمن حجتیه اعتراضاتی شد و موضع آنها مورد انتقاد قرار گرفت، این در حالی بود که مرحوم حاج شیخ محمود از طرف مراجع تقلید و امام خمینی مجاز بود که از سهم امام برای مبارزه با بهائیان استفاده کند، و کارهای خود را ادامه دهد.

بعد از انقلاب گروهی از اعضای انجمن به انقلاب پیوستند و در وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی بکار مشغول شدند، ولی بعد از مدتی بر سر پاره‌ای از مسائل انجمن از فعالیت باز ماند و تعطیل گردید و مرحوم حاج شیخ محمود به علت بیماری و کهنولت در خانه‌اش منزوی شد.

آثار مرحوم حاج شیخ محمود

حاج شیخ محمود حلبی هنگام حضور در درس مرحوم حاج میرزا مهدی اصفهانی تقریرات او را می‌نوشت و بعد به استاد می‌داد تا آن را بررسی کند و چنانچه ایرادی نداشته باشد آن را امضاء نماید و به او بازگرداند آن تقریرات که در موضوعات معارف حقه و مباحث فقه و اصول می‌باشند از طرف مرحوم حلبی به کتابخانه آستان رضوی تقدیم و وقف شده‌اند.

درگذشت حاج شیخ محمود

حاج شیخ محمود حلبی رحمه الله علیه پس از سالها کوشش و فعالیت و نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام و ترویج و تبلیغ احکام نورانی اسلام و معارف شیعه روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال ۱۴۱۸ برابر ۲۶ دیماه سال ۱۳۷۶ دیده از جهان بست و به جوار رحمت حق شتافت و در کنار قبر شیخ ابوجعفر صدوق ابن بابویه به خاک سپرده شد و در تاریخ وفات او شاعری سروده است:

گشت در ماه روزه کاه فراق بهر دیدار یار شد مشتاق
وقت افطار کارز و افسرد خادم الحجه لدی الميثاق

مصراع سوم با حروف ابجد مورخ ۱۳۷۶ شمسی را نشان می دهد و مصراع چهارم سال ۱۴۱۸ قمری را به خاطر می آورد که سال فوت او می باشد و شاعر دیگری گفته:

دردا که ز دیده ها نهان شد آن کاو به صدوق میهمان شد
تاریخ وفات او چه گویم «غائب نشدی زدل» چو جانان
عبارت «غائب نشدی زدل» با حساب ابجد سال ۱۴۱۸ قمری را که سال درگذشت او می باشد نشان می دهد.

۱۹۱۴ - محمود خان مدیرالدوله

از کارگزاران حکومت قاجار بوده و از سال ۱۳۱۴ قمری تا سال ۱۳۱۶ در مشهد مقدس نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به عهده داشت، شرح حالی از او بنظر نگارنده نرسیده است.

۱۹۱۵ - محمود خان ناصرالملک

او از وزیران و رجال عصر ناصرالدین شاه بود، وی از اهل همدان و از طائفه

قره‌کزلو می‌باشد محمود خان کار خود را از تهران از وزارت خارجه شروع کرد و مدتی در سفارت ایران در روسیه به کار مشغول گردید، او در سال ۱۲۷۳ پس از بازگشت از روسیه از طرف ناصرالدین شاه ملقب به ناصرالملک گردید.

محمودخان در سال ۱۲۷۶ به وزارت تجارت و صنایع منصوب گردید و به عضویت شورای دولتی هم پذیرفته شد، او در سال ۱۲۷۹ به عنوان سفیر ایران به لندن رفت و مدتی در آنجا کار کرد، و بعد از بازگشت به ایران در سمت‌های گوناگون مشغول شد و از طرف ناصرالدین ملقب به فرمان فرما گردید و به وزارت خارجه منصوب گردید.

ناصرالملک در مشهد مقدس

در سال ۱۳۰۳ قمری از طرف ناصرالدین شاه به عنوان والی خراسان به مشهد مقدس رفت و در حدود هجده ماه در آن جا حکومت کرد، و در اواخر سال ۱۳۰۴ به تهران بازگشت، و پس از دو ماه در هشتم ربیع الثانی همین سال در تهران درگذشت، برای شرح حال او به کتاب رجال ایران تألیف مهدی بامداد مراجعه شود.

۱۹۱۶- محمود دولو

او از سرهنگان لشگر خراسان در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ شمسی بود، وی افسری وظیفه‌شناس و علاقمند به کشور و وطن بود، هنگامیکه لشگر شوروی در سال ۱۳۲۰ وارد ایران شدند، و به خراسان ریختند سرهنگ محمود دولو با افراد زیر نظرش در مزدوران مستقر گردید و جلو سربازان روس را گرفت.

ادیب هروی در کتاب حقیقة الرضویه گوید: روز پنجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ یک هنگ پیاده دو آتشبار، یک گروهان مهندسی با کامیون و یک گردان سوار و یک آتشبار ۱۵۰ به فرماندهی سرهنگ محمود دولو مأمور اشغال و حفظ گردنه مزدوران در

محور مشهد و سرخس گردید.

سرهنگ دولو با افراد تحت نظر خود به مزدوران می‌رسند و با لشکر شوروی درگیر می‌گردند، در این میان تلفات زیادی به هر دو طرف وارد می‌شود، حملات سنگین توپخانه و هوایی دشمن موجب می‌گردد تا ستون اعزامی مشهد فرسوده شود، از این رو سرهنگ دولو به ارتفاعات عقب نشینی می‌کند تا نیروهای کمکی از مشهد برسد.

سرهنگ دولو در مزدوران منتظر رسیدن نیروهای کمکی می‌شود، ولی در این هنگام تلگرافی از دربار شاه برای مقامات لشگری و کشوری خراسان می‌رسد که ارتش دست از مقاومت بردارد و عقب نشینی کند، فرمانده لشکر هم پست خود را رها می‌کند و از مشهد مقدس به طرف تربت و فردوس می‌رود، و ارتش شوروی هم تمام خراسان را اشغال می‌نماید، و سربازان هم پادگان‌ها را رها می‌کنند و به اوطان خود می‌روند.

نگارنده گوید: عمویم حاج باباخان عطاردی بگلری در این هنگام در مشهد مقدس سرباز بود، او در گروه تحت نظر سرهنگ محمد دولو در جنگ شرکت داشت، او بعد از عقب نشینی لشکر خراسان از مزدوران به مشهد بازگشت و بعد به موطنش آبادی بگلر قوچان آمد.

من در آن ایام نوجوانی دوازده ساله بودم، او در میان خانواده از شجاعت و شهامت سرهنگ محمود دولو سخن می‌گفت، و از مقاومت او در برابر سربازان مطالبی اظهار می‌داشت، و می‌گفت: سرهنگ دولو با افراد زیر نظرش بسیار مقاومت کرد و جلو شوروی‌ها را گرفت ولی بعد دستور عقب نشینی از مرکز رسید و او ناگزیر به مشهد بازگشت.

۱۹۱۷- محمود رفیقی مشهدی

از شاعران و ادیبان مشهد مقدس بوده است، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: کمال الدین محمود رفیقی مشهدی از شاعران نامی خراسان بوده، او مردی خوش طبع و خوشنویس بشمار می‌رفته است.

۱۹۱۸- محمود زرین قلم

از خطاطان و خوشنویسان و شاعران عصر خود بوده است، منشی میراحمد از معاصران و شاگردان او می‌باشد و در کتاب گلستان هنر گوید: مولانا شاه محمود مشهور به زرین قلم خواهرزاده مولانا عبدی است و از نیشابور است مشهور است که مولانا عبدی در حالت اعتراض همیشه به مولانا شاه محمود می‌گفته:

ای بدبخت جهد کن که تا خوش نویس شوی، اگر هم چون من نویسی باری مثل این سلطان علیک و میرعلیک بنویسی مولانا شاه محمود ثالث مولانا میرعلی و مولانا سلطان علی بود و مشهور آفاق شد و در کتابت عدیم المثل بوده و نظیر خود نداشته و در قطعه نویسی جلی و خفی ید بیضا نموده.

خمسه نظامی را به خط غبار جهت کتابخانه شاه طهماسب نوشته که جمیع استادان عصر و صاحب وقوفان دهر انصاف داده‌اند، که هیچ خوشنویسی بدان قاعده و پاکیزگی و یک دست کتابت نکرده و آن خمسه به تصویر استاد بهزاد نقاش اتمام یافت، مولانا در ایام ترقی و جوانی و خلاصه نشو و نما و حیات و زندگانی.

ملازم رکاب شاه مالک رقاب علین آشیانی بوده و همه روزه با کاتبان و نقاشان در کتابخانه شاه جهانیان خسرو ایران به کتابت مشغول بوده و بعضی اوقات که اردوی همایون در دارالسلطنه تبریز بود، مولانا در مدرسه نصریه در بالاخانه جانب شمال آنجا بسر می‌برد.

در آخر کار که آن پادشاه کیوان وقار از وادی خط و مشق و نقاشی دلگیر شده به مهمات ملک و مملکت و بلاد و رفاه حال رعیت مشغول گشتند، مولانا رخصت توطن در مشهد مقدس و مجاورت آن روضه اقدس گرفته بدان آستانه عرش نشان رفت.

در مدرسه مشهور به مدرسه قدمگاه حضرت امام علی^{علیه السلام} که در جنب چهار باغ آنجا واقع است بسر می برد و به زیارت و عبادت مشغول بود، و در ضمن آن کتابت می کرد و قطعه می نوشت و یاران اهل و شاگردان خالی از جهل به خدمتش رسیده از صحبتش فائز بودند.

مولانا قریب بیست سال آنچنان اوقات صرف نمود و هرگز تأهل اختیار ننمود و حصور بود و قوم و خویش هم نداشت، همچنان فرد و تنها بود و هیچ وظیفه و سیورغالی نداشت و از کسی رعایتی هم نمی یافت و اوقاتش به حق الکتابه می گذشت. مولانا سلیقه شعر هم داشت و شعر را بسیار خوب می گفت، خواه قصیده و خواه غزل و خواه رباعی و قطعه همه را نیکو می گفت، این ابیات از قصیده اوست که در مدح امام هشتمین ثامن ائمه معصومین گفته و در پای مناره در راهرو دارالسیاده نصب کرده چسبانیده بود:

الهی همه عمر محمود کاتب	اگر چه به عصیان سیه کرده دفتر
به حرف خطایش خط عفو درکش	بحق علی بن موسی بن جعفر
ترحم که هستم قلیل البضاعة	بغفلت بسر برده اوقات یکسر
دمادم زیاد گناهان ماضی	باشک ندامت کنم چهره راتر
به فضل خود ای پادشاه خطابخش	بخط خطایش بکش خط سراسر

مولانا پانصد بیت از اشعار دارد، و اکثر آن در تذکرة الشعراء ایراد یافته فقیر راقم در ایام صبی در شهر سنه ۹۶۴ به مشهد مقدس رسیدم و مدت بیست سال در آن روضه خلد مثال بودم، مولانا به همان منوال اشتغال داشت یک دو مرتبه به واسطه تیمن و تبرک به خدمت ایشان رسیده تعلیم سرمشق گرفتم.

به تقریبی از ریاضت و مجاهدت خود اظهار فرمود، گفت که اشتیاق من به مشق آن قدر بود که شبهای تابستان از اول شب تا صبح در مهتاب نشسته مشق جلی می‌کردم و مولانا را عمر قریب به هشتاد رسانیده بود و هشت سال دیگر بعد از این تاریخ در حیات بود.

مولانا با عینک قطعه نویسی و کتابت می‌کرد تا اینکه در شهر سنه ۹۷۲ در آن بلده طیبه ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه را لیبیک گفته به جانب فردوس برین روان شد، و در جنب قبر مولانا سلطان علی مدفون شد.

۱۹۱۹- محمود رهی مشهدی

از شاعران و نقاشان مشهد مقدس بوده است، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: مولانا شاه محمود رهی مشهدی نقاش بوده و در مشهد می‌زیسته و رباعیاتی از او مانده است.

۱۹۲۰- محمود شیرازی

او از علماء شیراز بوده و در مشهد مقدس به امور قضائی اشتغال داشته است. شیخ آغابزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان «تفسیر سورة فاتحه» گوید: این تفسیر از آثار میرزا فخرالدین مشهدی می‌باشد که در سال ۱۰۹۷ وفات کرده است، و این فخرالدین شاگرد سلطان محمود شیرازی که در مشهد مقدس سکونت داشته بوده است.

۱۹۲۱- محمود عمادالدین

از طبیبان عالی مقام عصر صفویه بود، و در مشهد مقدس رضوی به شغل طبابت اشتغال داشت، اسکندر بک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی گوید: حکیم

عمادالدین محمود قرابت و خویشی با میرزا محمد شیرازی و حکیم ابونصر گیلانی داشت، در علم و حکمت میانه همگنان طاق و در دانشوری و صداقت مشهور آفاق بود. رسالات مرغوب و نسخه‌های غریب از او در علم طب و ترتیب معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصاً جرب صغیر و کبیر که بین الجمهور به آتشک مشهور است معتمد علیه اطباء است و در اوایل در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان بود.

عبدالله خان به جهتی از جهات تغییر مزاج با او نموده آتش غضبش افروخته گشته او را به سرما و برف تعذیب کرد، دیوانه‌وار بگشت تا صبح او را در میان برف گذاشته بود، جناب حکمت مآب به افراط خوردن افیون علاج خود کرد.

اگر چه در آن بلیه سالم ماند اما رعشه بر او طاری گشته تا حین حیات صاحب رعشه بود، چون خود افیونی بود بافیون اعتقاد تمام داشت چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانه مقدمه حضرت امام الجن والانس باقصی الغایه توجه مرعی داشته. از هر طبقه آنچه بهتر بود به خدمات آن سرکار تعیین فرمودند، او نیز بطبابت سرکار فیض آثار مأمور گشته مدتها در مشهد مقدس معلی به معالجه مرضی مشغولی داشت، الحق جامع صفات و کمال و زبده اصحاب گزیده و ارباب افضال بود.

مؤلف عالم آراء در شرح حال شیخ بهاء الدین عاملی گوید: در علم طب و قانون دانی با بقراط زمان حکیم عمادالدین محمود طرح مباحثه انداخته بهره کامل از آن یافت، بالجمله در علوم معقول و منقول آن جناب را ترقیات عظیم روی داد.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم او را عنوان کرده و گفته‌های عالم آراء را درباره او ذکر می‌کند و گوید: او کتابی بنام چوپ چینی تألیف کرده، عمادالدین این کتاب را در هند قبل از اینکه به مشهد رضوی برود نوشته است شیخ بهاء الدین و قاضی نورالله شوشتری نزد او تحصیل کرده‌اند.

شیخ آغا بزرگ گوید: او کتاب‌هایی در طب بنام اطرلال، تدبیر مشایخ، سسته

ضروريه براي حمزه استاجلو تأليف كرد، و كتاب قهوه، مفرح ياقوتي، مجربات و مسهل را هم براي مرتضى قلي خان حاكم مشهد نوشت و كتابي بنام افيون نگاشته كه نسخه‌اي از آن به خط فرزندش محمد باقر بن محمود شيرازي در كتابخانه محيط طباطبائي موجود است.

عمادالدين محمود كتابي هم بنام «قلعيه» نوشت و نسخه‌اي از آن در كتابخانه مدرسه بروجردي در نجف اشرف محفوظ مي‌باشد، آثار عمادالدين محمود هر کدام در عنوان خود در كتاب الذريعه ذكر شده‌اند.

۱۹۲۲- محمود طرقي

او در زمان كيا محمد بزرگ اميد، بدست فدائيان او كشته شد. رشيدالدين فضل الله همداني در كتاب جامع التواريخ گروهی را نام برده كه در زمان كيا محمد بدست فدائيان او كشته شدند، از اين جمله گويد: قتل محمود طرقي دانشمند كه مقرب جوهر او را بر كشيده بود: بدست بوالقاسم خوزي در سنه ۵۳۵ كشته شد. از اين محمود كه ظاهراً از طرق مشهد مقدس بوده و بدست فدائيان كشته شده اطلاعي در مصادر نيامده است و از مقام و موقعيت او هم خبري نيست.

۱۹۲۳- محمود غزنوي

سلطان محمود غزنوي فرزند امير سبكتكين دومين سلطان از سلسله غزنويان بود، او پادشاهي مقتدر و جنگجو بشمار مي‌رفت و در زندگي خود همواره در جنگ و كشورگشائي بود، او با حاكمان و اميران مختلف وارد جنگ شد و همه را بر انداخت و ماوراءالنهر، خراسان و نواحی مركزي ايران را بدست آورد و منطقه نفوذش را توسعه داد.

محمود غزنوي از جواني همراه پدرش امير ناصرالدين سبكتكين در حكومت

سامانیان مصدر کار بود، و بعد از اینکه پدرش به سلطنت رسید نخست امیر خراسان شد و بعد از درگذشت پدرش برادرش را از کار برکنار کرد و خود به تخت نشست و بعد از اینکه رقبای خود را از میدان بیرون کرد، به هندوستان لشگر کشید و شهرها و ولایات آنجا را تصرف کرد.

شرح زندگی سلطان محمود غزنوی بسیار مشروح است و در مورد زندگی و خصوصیات او کتابهایی به عربی و فارسی نوشته شده است، ما در این کتاب به مناسبت اینکه او مدتها امیر خراسان بوده و در مشهد مقدس رضوی خدماتی انجام داده گزیده‌ای از شرح حال و زندگی او را ذکر می‌کنیم:

تولد محمود غزنوی

سلطان محمود در شب عاشورای سال ۳۶۰ متولد شد، مادرش از امیرزاده‌های زابل بود و از این روا او را محمود زابلی و یا زاویلی هم می‌گفتند، او هنگامیکه دنیا آمد پدرش امیر سبکتکین یکی از امیران مشهور دربار سامانی بود و با عزت و احترام و قدرت و ریاست زندگی می‌کرد، محمود در کنار پدر رشد کرد و بزرگ شد و سنن و آداب روز را فرا گرفت.

امیر سبکتکین در سال ۳۶۶ غزنین را از ابواسحاق بن البتکین گرفت و خود حاکم آنجا شد، در این هنگام محمود فرزندش شش ساله بود، از اینجا معلوم است که محمود از کودکی در جریان‌ها حضور داشته و از رموز و اسرار کارها آگاه بوده، محمود در غزنین در کنار پدر زندگی می‌کرد و در کارها مشارکت داشت.

محمود و امارت خراسان

در زمان سامانیان امارت خراسان بسیار اهمیت داشت، سلاطین و امیران به خراسان بسیار توجه داشتند، و همواره فرد مورد اعتماد خود را در آنجا منصوب

می‌کردند، امیر سبکتکین با آنکه در غزنه حکومت می‌کرد و مستقل بود ولی ارتباط خود را با سامانیان قطع نکرده بود، و خود را تابع آنها معرفی می‌کرد و از سامانیان در ظاهر حمایت می‌نمود.

در سال ۳۸۴ محمود غزنوی از طرف امیر نوح سامانی به حکومت خراسان منصوب شد و به نیشابور مرکز خراسان رهسپار گردید گروهی از فرماندهان لشگر سامانی با انتخاب محمود مخالف بودند، ولی محمود همراه پدرش به نیشابور آمدند و مخالفان را سرکوب کردند، در این سال امیر نوح سامانی محمود را ملقب به سیف‌الدوله نمود و او را فرمانده لشگر خراسان کرد.

آغاز سلطنت محمود

در سال ۳۸۷ نوح بن منصور سامانی درگذشت و با مرگ او دولت سامانیان پایان یافت، و در همین سال امیر سبکتکین هم در بلخ بیمار گردید، او از بلخ به طرف غزنین حرکت کرد و در بین راه مرضش شدت پیدا کرد و درگذشت جنازه او را به غزنین بردند و در آنجا به خاک سپردند، بعد از درگذشت او فرزندش اسماعیل به جای او نشست.

محمود که در نیشابور حکومت می‌کرد خبردار شد پدرش درگذشته و برادر کوچک او امیر اسماعیل بر جای پدر نشسته است، او از این جریان برآشفته و به طرف غزنین حرکت کرد، و برای برادرش پیغام فرستاد که من برادر بزرگ تو هستم و سلطنت به من تعلق دارد، چون من از مرکز حکومت دور بودم از این جهت پدر تو را برای سلطنت برگزیده است.

اکنون از تخت سلطنت بزریر آی و آن را تسلیم من نما، امیر اسماعیل حکومت را به محمود نداد در این هنگام فرستادگانی رد و بدل شدند محمود از نیشابور به هرات رفت و از آنجا روانه بست شد و برادر دیگرش امیرنصر را با خود موافق ساخت و به

طرف غزنه رفت و شهر را تصرف نمود و بر تخت سلطنت غزنویان قرار گرفت و برادرش را عفو کرد و زیر نظر گرفت.

محمود غزنوی در نیشابور

هنگامیکه سلطان محمود با برادرش امیر اسماعیل در حال نزاع بودند و بر ضد یکدیگر لشگرکشی کردند، بکتوزن یکی از سرداران سامانیان از موقعیت استفاده کرد و به خراسان لشگر کشید و نیشابور را گرفت، محمود در این هنگام در بلخ اقامت داشت، او نامه‌ای برای منصور بن نوح سامانی نوشت و از او خواست از حکومت وی دفاع کند و خراسان را به او بدهد.

منصور بن نوح پاسخ مساعدی به محمود نداد، و از واگذاری خراسان به وی خودداری کرد، محمود هم بر آشفت و به طرف نیشابور لشگر کشید، بکتوزن شنید محمود به طرف او می‌آید، او از نیشابور بیرون گردید و در مقابل محمود قرار نگرفت محمود خود را به سرعت به نیشابور رسانید، و این شهر را تصرف کرد.

سلطان محمود در طوس

در سال ۳۸۹ بین امراء سامانی با منصور بن نوح اختلافاتی بروز کرد، بکتوزن که یکی از امراء سامانی بود منصور بن نوح را کور کرد و برادرش عبدالملک بن نوح را که یک کودک بود به جای او به سلطنت نصب کرد و اوضاع و احوال کشور متشنج گردید، محمود غزنوی پیامی برای بکتوزن و فائق فرستاد و آن دو را در کور کردن منصور بن نوح سرزنش کرد.

محمود که خود مدعی استقلال بود به طرف بکتوزن و فائق لشگر کشید، محمود بطرف طوس رفت، بکتوزن در طوس اقامت داشت هنگامیکه شنید محمود به سوی او می‌آید طوس را رها کرد و به طرف گرگان رهسپار شد، محمود به طوس آمد و آنجا را

تصرف کرد و ارسلان جاذب را به حکومت طوس منصوب نمود و گروهی از لشگریانش را هم به تعقیب مخالفان فرستاد.

استیلاء محمود بر خراسان

محمود در سال ۳۸۹ بر خراسان مسلط گردید و حکومت سامانیان را از آن جا برانداخت و دستور داد نام القادر بالله خلیفه عباسی را در خطبه‌ها بخوانند او بر اریکه سلطنت خراسان قرار گرفت و همه امیران ناحیه غرجستان، جوزجانان هم از او اطاعت کردند، او برادرش امیر نصر را به امارت خراسان برگزید و او به نیشابور رفت و بر امارت این ناحیه بزرگ و پهناور تکیه زد.

سلطان محمود نیز از طوس و نیشابور به طرف بلخ رفت و آنجا را به عنوان پای تخت برگزید، همانگونه که پدرش هم در آنجا مستقر بود، خراسان برای او بسیار اهمیت داشت او در بلخ استقرار پیدا کرد تا جلو طرفداران سامانیان و قبائل ترک را بگیرد، محمود در این هنگام بر خراسان، سیستان، غرجستان و طخارستان مسلط گردید و به هندوستان نزدیک شد.

سلطان محمود و خلف بن احمد امیر سیستان

هنگامیکه سلطان محمود با طرفداران سامانیان در حال جنگ بود، خلف بن احمد حاکم سیستان فرزندش طاهر را به طرف قهستان فرستاد و آنجا را تصرف کرد، و خود را به هرات نزدیک نمود، بغراق عموی محمود در هرات حکومت می‌کرد، سلطان محمود برای عمویش نوشت که طاهر بن خلف را از ولایتش بیرون کند و با او وارد جنگ شود.

بغراق به طرف طاهر رفت و در نزدیک بوشنج میان آنها جنگ در گرفت طاهر از میدان جنگ فرار کرد ولی بغراق او را تعقیب نمود، طاهر برگشت و او را کشت و بعد

هم پائین آمد و سرش را برید، این خبر به محمود رسید و بسیار ناراحت شد و با لشکریان خود به طرف طاهر رفت طاهر در دژ قرار گرفت، محمود او را محاصره کرد و بعد مقداری اموال از او گرفت و از آنجا رفت.

در سال ۳۹۳ گروهی از اهالی سیستان بر علیه محمود قیام کردند و با حاکم او وارد جنگ شدند محمود خودش در رأس لشکری به آن حدود رفت و با مخالفان جنگید و بر آنها پیروز گردید و گروهی از آنها را کشت و دژ آنها را هم گرفت، او منطقه سیستان را بار دیگر تصرف کرد و برادرش نصر را که حاکم نیشابور بود به حکومت سیستان هم منصوب نمود.

سلطان محمود و ایلک خان

ایلک خان سلطان ترکستان به ماوراءالنهر حمله کرد و بخارا را گرفت، سلطان محمود با او مکاتبه کرد و بین آنها صلح برقرار گردید پس از این مصالحه محمود با دختر ایلک خان ازدواج نمود و بین آنها خویشاوندی برقرار شد ولی بعد از مدتی سلطان محمود غزنوی عازم هندوستان گردید، ایلک خان متوجه شد محمود به هند رفته و خراسان خالی شده است.

ایلک خان لشکری بطرف خراسان فرستاد و به بلخ حمله کرد، امرای ایلک خان بلخ و هرات را گرفتند، در این هنگام خبر به محمود رسید او هند را رها کرد و خود را به سرعت به غزنین رسانید، او لشکریان خود را جمع کرد و به طرف لشکر ایلک خان در بلخ و هرات رفت، ایلک خان شکست خورد و خراسان بار دیگر به تصرف محمود درآمد.

محمود غزنوی در غور

منطقه غور یک ناحیه کوهستانی است، این منطقه از غرب به هرات و از جنوب

به غزنین و قندهار و از شرق به بامیان و از شمال به ناحیه بلخ ارتباط دارد و یکی از مناطق کوهستانی و صعب العبور می‌باشد، بر اساس نقل مورخان و تذکره‌نویسان در اینجا گروهی از طوائف غیر مسلمان هم زندگی می‌کردند.

محمود تصمیم گرفت به این ناحیه لشکرکشی کند و با آنها وارد جنگ شود او دستور داد ارسال جاذب از طوس و التوتاش حاجب حاکم هرات با لشکریان خود به عنوان مقدمه لشکر بروند خود نیز دنبال آنها رفت و با آن قبائل که با مسلمانان سر ناسازگاری داشتند جنگید و همه را پراکنده کرد و منطقه غور کاملاً در دست مسلمانان قرار گرفت.

سلطان محمود در قصدار

قصدار نیز یک ناحیه کوهستانی و صعب العبور در جنوب افغانستان است حاکم این منطقه سالی مقداری مالیات برای محمود می‌فرستاد او در اثر حوادثی که پیش آمد از فرستاد مال برای سلطان محمود خودداری کرد و خود را به ایلک خان نزدیک نمود، محمود از این جریان برآشفست و تصمیم گرفت به منطقه او برود و او را سرکوب کند.

محمود از غزنین برآمد و اعلام کرد قصد هرات را دارد، او بعد از اینکه مقداری از غزنین دور شد راه خود را به طرف قصدار گرفت و عازم آن منطقه شد، و شبانه خود را به مرکز حاکم ناحیه قصدار رسانید، او از ورود محمود وحشت کرد و از او امان خواست و اموال را به او داد و بعد هم در حکومت خود باقی ماند و محمود هم به غزنین بازگشت.

محمود و منوچهر بن قابوس

منوچهر پسر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر از طرف پدرش در طبرستان حکومت می‌کرد، و قابوس هم در جرجان - گنبدکاووس - سلطنت داشت، امراء و کارگزاران قابوس تصمیم گرفتند او را از میان بردارند، آنها در یک شبی به محل اقامت

قابوس که در خارج بود ریختند و همه لوازم زندگی او را غارت کردند. قابوس با گروهی از یاران و خواصش در برابر آنها مقاومت کرد، مخالفان نتوانستند بر او دست یابند و به جرجان برگشتند و بر شهر مسلط شدند، و بعد از آن به فرزندش منوچهر در طبرستان پیام دادند و گفتند به جرجان بیاید و در جای پدرش قرار گیرد، او هم برای اینکه حکومت از دستش نرود به جرجان آمد و از جریان‌ها آگاه گردید.

قابوس بن وشمگیر از آن قلعه بطرف بسطام رفت و در انتظار بود تا چه پیش آید، بعد از چندی فرزندش منوچهر پیش پدر رفت و خصوصی با او به صحبت مشغول گردید، و از جریان‌ها آگاه شد، منوچهر به پدر گفت شما با این افراد به جنگید و من هم از شما دفاع می‌کنم، او گفت: من جنگی با اینها ندارم و اینک شما بروید و سلطنت کنید. قابوس بطرف قلعه رفت و منوچهر هم به جرجان بازگشت و مشغول کار شد. افرادی که بر علیه قابوس قیام کرده بودند از آینده خود ترسیدند، آنها به منوچهر پیشنهاد کردند مادامی که پدرت زنده است ما از جان خود می‌ترسیم، شما باید پدر خود را بکشید، او سکوت کرد و چیزی نگفت، مخالفان قابوس به محل اقامت او رفتند و وی را لخت در سرما نگهداشتند.

او در اثر شدت سرما مرد و فرزندش برای پدرش مجلس عزای تشکیل داد و به حکومت نشست، او برای سلطان محمود غزنوی پیام فرستاد و گفت: من از شما اطاعت می‌کنم و در منابر بنام شما خطبه می‌خوانم و شما یکی از دخترانت را به من تزویج کن، محمود هم خواسته او را اجابت کرد و از او حمایت نمود، و او هم قاتلان پدرش را کشت و همه را از صحنه بیرون کرد.

محمود غزنوی و خوارزمشاه

مأمون بن مأمون ابوالعباس خوارزمشاه در خوارزم حکومت می‌کرد، او از

سلطان محمود خواست تا خواهرش را به او ترویج کند، محمود هم خواسته او را برآورده کرد، بعد از مدتی سلطان محمود برای خوارزمشاه نامه نوشت که دستور دهد در منابر خوارزم بنام او خطبه بخوانند او پاسخ مساعد داد و در این مورد با رجال دربارش مشورت کرد.

امیران و کارگزاران او با این کار مخالفت کردند و گفتند اگر دستور دهی نام محمود را در خطبه‌ها بخوانند شما را خواهیم کشت، فرستاده محمود برگشت و جریان را به او گفت بعد از چندی امیران خوارزمشاه از وی ترسیدند و او را کشتند، و معلوم نشد قاتل او کیست آنها فرزند خوارزمشاه را به جای او بر تخت سلطنت خوارزم نشانیدند.

قاتلان خوارزمشاه می‌دانستند که محمود آنها را تعقیب خواهد کرد تصمیم گرفتند اگر محمود به طرف آنها رفت با او جنگ نمایند، محمود از جریان آگاه شد و به طرف خوارزم رفت و با آنها جنگید عده‌ای را کشت و گروهی را به اسارت گرفت و به هندوستان فرستاد و خوارزم را هم تصرف کرد و حاجب خود التونتاش را هم به حکومت خوارزم نصب نمود.

محمود غزنوی و ارسلان خان

طغان خان پادشاه ترکستان درگذشت و برادرش ابوالمظفر ارسلان جای او را گرفت، در این هنگام قدرخان پادشاه بخارا از او ترسید و از سلطان محمود کمک خواست، او از کشتی پلی بر جیحون بست و آنها را با زنجیرها به هم پیوست تا لشکریان براحتی از آب بگذرند، و این نوع کار تا آن روز برای عبور از جیحون سابقه نداشت.

بعد از مدتی قدرخان و سلیمان خان با هم متحد شدند تا از جیحون عبور کنند با سلطان جنگ نمایند، محمود از این جریان آگاه گردید و بطرف آنها لشکر کشید، جنگ در گرفت و گروهی از طرفین کشته شدند و ترکان از میدان فرار کردند و محمود

گردید و گروه بی‌شماری هم در رود جیحون غرق شدند. پس از چند روز فرستادگان امیر خوارزم نزد محمود آمدند و او را در این پیروزی تبریک گفتند، محمود به فرستادگان امیر خوارزم گفت: شما از کجا متوجه شدید ما در جنگ پیروز شدیم آنها گفتند ما مشاهده کردیم کلاه‌های زیادی را آب جیحون به خوارزم آورده از این رو دانستیم شما پیروزی شده‌اید.

سلطان محمود در ری

در سال ۴۲۰ سلطان محمود به طرف ری رفت و در نظر گرفت بخش مرکزی ایران را هم تصرف کند، در این زمان مجدالدوله فرزند فخرالدوله دیلمی در ری حکومت می‌کرد، او مردی ضعیف بود و امرای لشکرش بر او چیره شده بودند، و مادرش هم که گرداننده کشور بود درگذشت، اوضاع و احوال مجدالدوله مختل گردید. در این هنگام او نامه‌ای برای سلطان محمود نوشت و از او کمک خواست محمود هم از جریان او آگاه گردید و به طرف ری لشکر کشید، منوچهر بن قابوس پادشاه گرگان و طبرستان شخصاً با محمود همراهی نکرد ولی چهارصد هزار دینار برای او فرستاد، محمود یکی از امرای خود را به طرف ری فرستاد و به او دستور داد مجدالدوله را دستگیر کند.

هنگامیکه لشکریان محمود به ری رسیدند مجدالدوله به استقبال آنها رفت ولی بلافاصله دستگیر شد، جریان را به محمود اطلاع دادند او به طرف ری رفت و در ماه ربیع الاخر سال ۴۲۰ وارد این شهر گردید، او هزار هزار دینار طلای ناب و پانصد هزار دینار هم جواهرات و شش هزار دست لباس و اموال فراوان دیگری از مجدالدوله گرفت.

بعد از آن او را نزد خود فراخواند و گفت: مگر شاهنامه نخوانده‌ای گفت: چرا خوانده‌ام گفت: آیا شطرنج بازی کرده‌ای، گفت: آری شطرنج هم بازی کرده‌ام، محمود

گفت: آیا ندیده‌ای شاهی بر شاهی وارد شود. گفت: خیر. گفت: چرا خود را به کسی که از شما نیرومندتر است تسلیم کردی، بعد از آن دستور داد مجدالدوله را به خراسان ببرند.

سلطان محمود پس از گرفتن ری گروهی از مردم را کشت و کتابخانه‌ها را آتش زد، و علماء را به اتهام‌های مختلف بعنوان باطنی و معتزله تبعید کرد، و مقداری کتاب هم که از سوختن مصون مانده بودند با خود برد، و بعد هم قزوین، ساوه را گرفت، و فرزندش مسعود را هم به اصفهان فرستاد او هم در اصفهان گروه بیشماری را کشت و بر شهر مسلط گردید.

محمود غزنوی در سال آخر عمر خود نواحی مرکزی ایران و آذربایجان را هم گرفت و در تمام شهرهای جنوبی، غربی و شمالی ایران در مناظر به نام او خطبه خواندند، او با اموال فراوانی که از این مناطق بدست آورده بود به خراسان بازگشت او لشکری فرستاد تا منوچهر بن قابوس را دستگیر کنند، ولی او در کوهها پناه گرفت و پانصد هزار دینار به محمود داد و با او صلح کرد.

محمود غزنوی در هندوستان

قبل از اینکه سلطان محمود به هند لشکرکشی کند، پدرش امیر سبکتکین در زمان حکومت خود در غزنین بطرف هندوستان رفت و در آنجا فتوحاتی انجام داد و غنائمی بدست آورد، و جای پائی برای خود باز نمود و اطلاعاتی از آن منطقه بدست آورد و فرزندش محمود هم از این اوضاع و احوال با خبر بود و بعد از پدرش راه او را گرفت و مکرر به هند لشکر کشید.

محمود در سال ۳۹۲ به طرف هندوستان رفت، در این جنگ علاوه بر لشکری که همراه داشت گروهی هم به عنوان جهاد با کافران و مشرکان او را همراهی می‌کردند محمود با نیروهای خود در مقابل جیپال پادشاه هندوستان قرار گرفت و او با لشکر

انبوهی در برابر محمود ایستاد و جنگ آغاز گردید، در این جنگ جیپال شکست خورد و غنائم فراوانی نصیب محمود شد و ولایاتی را هم فتح کرد.

در این جنگ جیپال اسیر شد و گروهی از اطرافیان او هم به اسارت درآمدند، جیپال هنگام دستگیری گردن‌بندی داشت که دویست هزار دینار ارزش داشت و همراهان او هر کدام جواهراتی به خود آویزان کرده بودند که همه در اختیار محمود قرار گرفت، محمود از جیپال مال فراوانی گرفت و او را آزاد کرد، ولی جیپال این شکست را تحمل نکرد و خود را در میان آتش افکند و مرد.

جنگ محمود با بهاطه

او از هندوستان بازگشت و بار دیگر در سال ۳۹۵ به هندوستان لشکر کشید و این بار از طریق ملتان به ناحیه بهاطه رفت و قلعه آنها را محاصره کرد و مدت سه روز با آنها جنگید و آنها را شکست داد، گروهی را اسیر کرد و اموال زیادی بدست آورد، رئیس هندوها هنگامیکه مشاهده کرد نزدیک است کشته شود فرار کرد و با گروهی از یارانش بالای کوهی رفت و در آنجا پناه گرفت.

سلطان محمود گروهی را به تعقیب او فرستاد، فرستادگان محمود به او رسیدند و وی را محاصره کردند، رئیس هندوها که بحیرا نام داشت چون دید در محاصره قرار گرفته و نزدیک است دستگیر شود خنجری به خود زد و در دم جان سپرد، محمود منطقه را گرفت و حاکمی برای آنجا تعیین کرد و افرادی را برای تعلیم احکام اسلامی در آنجا گذاشت و به غزنین بازگشت.

جنگ محمود با آند پال

او در سال ۳۹۶ به طرف ملتان رفت، و قصد داشت با گروهی در ملتان جنگ کند، ولی به خاطر طغیان رودخانه‌ها و آب گرفتگی بیابان‌ها برای وی مشکلاتی پدید

آورد، از این رو به یکی از امیران هندو بنام آند پال پیام فرستاد اجازه دهید، من از منطقه شما بطرف ملتان بروم، او به محمود توجهی نکرد و پاسخ مساعد نداد. محمود برآشفته و با او وارد جنگ شد گروهی از آنان را کشت و اموال آنها را غارت کرد، از آنجا به منطقه کواگیر رفت و با امیر آنجا که بیدا نام داشت جنگید او در این حمله ششصد بت را شکست و غنائیم زیادی را بدست آورد و بعد هم با امیر آن منطقه صلح کرد و اموال زیادی از او گرفت و به غزنین بازگشت. یکی از شاهزادگان هندو بنام نواسه شاه مسلمان شده بود و محمود هم او را در منطقه اش حاکم کرد و به غزنین بازگشت، به محمود اطلاع رسید که نواسه شاه بار دیگر از اسلام برگشته و بت پرست شده است، محمود پس از شنیدن این خبر در سال ۳۹۷ به طرف هند رفت هنگامیکه نزدیک منطقه شد نواسه شاه فرار کرد محمود یک مسلمان را در جای او گذاشت و به غزنین بازگشت.

جنگ محمود و برهمن بال

او در سال ۳۹۸ بار دیگر بطرف هندوستان رفت و این بار با برهمن بال وارد جنگ شد، جنگ شدیدی در گرفت و برهمن بال از میدان گریخت محمود او را تعقیب کرد او به قلعه نفر که پناهگاه او بود پناه برد، محمود خود را به قلعه رسانید و آنجا را محاصره کرد، ساکنان قلعه خود را محصور دیدند و دریافتند کاری از پیش نخواهند برد از این رو با محمود صلح کردند.

بعد از این در قلعه را گشودند و لشگریان محمود وارد قلعه شدند، سپس محمود با خواص خود به قلعه رفت و جواهرات و ذخائر آنجا را تصرف کرد، در این قلعه نود هزار هزار درهم و تعداد زیادی ظروف طلا و نقره و یک اطاق سی در پانزده پر از طلا نصیب محمود شد، او همه این اموال را برداشت و به غزنین بازگشت.

محمود در قلعه نارین

در سال ۴۰۰ نیز محمود برای گرفتن قلعه نارین عازم هند شد، او وارد قلعه شد و بتها را شکست و مردم را به اسارت گرفت، پادشاه هند دریافت که توان مقابله با محمود را ندارد، از این رو با او صلح کرد و اموالی به وی داد که از جمله آنها پنجاه عدد فیل بود، او هدایا و اموال او را پذیرفت و به غزنین مراجعت نمود.

محمود در نندونه

او در سال ۴۰۴ تصمیم گرفت قلعه نندونه را تصرف کند، از این رو بار دیگر عازم هند شد، این منطقه در وسط هندوستان قرار داشت او در دو ماه خود را به آنجا رسانید، بزرگ هندوها متوجه شد محمود با لشکر زیادی به طرف او می آید، او لشکریان خود را گرد آورد و در یک منطقه کوهستانی صعب العبور قرار گرفت. او از اطراف و اکناف کمک خواست و بعد از اینکه گروهی پیرامون او جمع شدند از کوه پائین آمد و در برابر مسلمانان قرار گرفت و جنگ شدیدی آغاز شد. مسلمانان پیروز شدند، تعدادی از هندوها کشته شده و غنائم فراوانی بدست محمود افتاد، محمود با تعدادی فیل و اموال فراوان به طرف غزنه برگشت و در این سال محمود از طرف خلیفه عباسی القادر بالله ملقب به نظام الدین شد.

محمود در تانیشر

محمود غزنوی مطلع شد یکی از امیران هندو در منطقه تانیشر به مسلمانان تعدی می کند و او یک فیل جنگجو هم دارد که در میدان جنگ کسی را یارای مقابله با آن نیست، سلطان محمود تصمیم گرفت به منطقه او برود و در محل سکونتش با او وارد جنگ شود او در سال ۴۰۵ گروهی از جنگجویان را با جماعتی از داوطلبان که قصد جهاد داشتند برداشت و عازم هندوستان گردید.

او از منطقه‌ای که بیابان بود و آب در آنجا وجود نداشت حرکت کرد و با سختی از کویر سوزان عبور نمود و به یک رودخانه رسید، آب زیادی از رود جریان داشت و اطراف هم نیزار و باتلاق بود، عبور از آن با سختی انجام می‌گرفت هندوها نیز در آن طرف رودخانه موضع گرفته بودند، محمود به گروهی از لشکریان خود دستور داد از آب عبور کنند و با دشمن بجنگند او گفت:

هنگامیکه دشمن با آنان مشغول جنگ می‌باشد، ما از جایی دیگر عبور می‌کنیم و به آنها می‌تازیم، لشکر محمود همین کار را کردند، و از رودخانه گذشتند و با آنان جنگیدند، هندوها فرار کردند، گروهی کشته شدند و اموال آنها در اختیار لشکر محمود قرار گرفت، سلطان غزنوی با تعدادی فیل و اموال زیاد هندوستان را ترک کرد و به غزنه بازگشت.

در سال ۴۰۶ محمود برای چندمین بار عازم هندوستان شد، آنها در هند راه را گم کردند و در میان آب قرار گرفتند، محمود و لشکریان او در این سفر از کنار دریا عبور کرده و راه کم نموده بودند، ناگهان دریا طوفانی شد و آب بیابان را فرا گرفت گروهی از لشکریان او در آب غرق شدند و او هم مدتی در میان آب گیر کرد، ولی سرانجام نجات پیدا نمود و به کشورش بازگشت.

محمود در کشمیر

سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۷ عازم کشمیر شمال هندوستان شد، او برای این جنگ لشکر زیادی فراهم کرد و بیست هزار مجاهد و داوطلب نیز از ماوراءالنهر به او پیوستند، او از غزنین بیرون شد و سه ماه راهپیمایی کرد و از رود سند و جهلم گذشت و در سرزمین هند استقرار پیدا کرد، پادشاهان و امیران مناطق مختلف به او پیام دادند که ما از شما اطاعت می‌کنیم و باج و خراج می‌دهیم.

محمود به طرف کشمیر رفت، امیر کشمیر به استقبال محمود آمد و مسلمان شد،

محمود با او به کشمیر رفتند و دژها را گشودند و امیران ناحیه یکی پس از دیگری تسلیم او شدند، و اسلام اختیار کردند، امیر قلعه کلجند تسلیم نشد و در برابر محمود ایستاد، قلعه او در جای مستحکمی قرار داشت و اطراف آن را نیزارها و آب فرا گرفته بود فیل‌های تعلیم دیده هم از قلعه محافظت می‌کردند.

گروهی از لشکریان محمود راه باریکی به طرف قلعه پیدا کردند، بدون اینکه نگهبانان قلعه اطلاع پیدا کنند خود را به قلعه رسانیدند، محمود هم خود را به قلعه رسانید، جنگ شدیدی در گرفت، ساکنان قلعه فرار کردند و گروهی بی شماری هم کشته شدند و تعدادی هم در رودخانه و خندق اطراف قلعه غرق گردیدند.

امیر قلعه هنگامیکه متوجه شد یاران او کشته شدند و یا فرار کردند، او نخست زوجه خود را کشت و بعد هم خودش را کشت، و تمام اموال او در اختیار محمود قرار گرفت و دژ مخصوص در اختیار محمود در آمد، محمود غزنوی وارد معبد شد، معبدی مجلل و استوار بود که آن را روی نهری ساخته بودند، و در میان معبد بت‌های زیادی قرار داده شده بود.

در آن میان پنج بت از طلای خالص و جواهرنشان بود، و ششصد هزار مثقال طلا در آن معبد ذخیره کرده بودند، محمود بت‌های طلائی و نقره‌ای و جواهرات را برداشت و بقیه را به آتش کشید و بعد از مدتی آن جا را ترک کرد و به طرف قنوج رفت.

محمود غزنوی در ماه شعبان سال ۴۰۷ وارد قنوج شد و امیر آن راجپال از منطقه فرار کرد، محمود از رودخانه کنگا که در نزد هندوها مقدس می‌باشد گذشت او قنوج و اطراف آن را گرفت و هفت معبد را در آن منطقه که هزاران بت در آنجا نگهداری می‌شد تصرف کرد، و بعد دژهای زیادی را در شمال هندوستان گشود و تا بنگال پیشرفت.

محمود غزنوی در قنوج

محمد قاسم فرشته گوید: محمود در سال ۴۰۹ عازم قنوج شد او گوید: در سنه

۴۰۹، اول بهار و هنگام اعتدال لیل و نهار، سلطان محمود با صد هزار سوار خاصه و بیست هزار نفر متطوعة الاسلام که از اقصی بلاد ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان و غیره به نیت غزو آمده منتظر نهضت سلطان محمود می بودند متوجه بلاد قنوج شد.

بعد از زمان گشتاسب تا عهد آن حضرت دست هیچ بیگانه به ذیل آن نرسیده بود، از غزنین تا آن ولایت سه ماه راه است و از هفت آب هولناک می باید گذشت، چون به حدود کشمیر رسید والی آنجا تحف و هدایائی لایق پیشکش نموده به عنایات پادشاهانه مفتخر گردید و حسب الحکم در مقدمه لشکر ظفر اثر روان شد.

چون سپاه اسلام بعد از قطع مراحل و منازل به قنوج رسید و قلعه بنظر درآمد که از رفعت سر بفلک کشیده و در متانت و حصانت بی عدیل واقع شده و راجه آنجا که ذی شوکت بود «دکوره» نام داشت از مشاهده کثرت سپاه سلطان محمود و تجمل و حشمت ایشان حیران و مبهوت گردید، مجادله و مقاتله به خاطر نگذرانید. وکیلان خدمت سلطان فرستاد و اظهار اطاعت نمود، و سلطان پس از سه روز از آنجا به میرت رفت.

سلطان محمود از کشمیر و شمال هندوستان اموال زیادی بدست آورد و اسیران زیادی گرفت تا آنجا که اسیران را به کمتر از ده درهم می فروختند، او پس از فتح تعدادی از ولایات و شهرها به غزنین بازگشت و دستور داد در غزنین مسجد جامع مجللی بسازند، معماران دست بکار شدند و مسجدی بزرگ و زیبا که در آن ایام مانند نداشت.

محمود در کجرات

سلطان محمود مطلع شد که پادشاه کجرات امیر قنوج را که راجپال نام داشت سرزنش کرده و به او گفته: چرا از مقابل محمود و مسلمانان فرار کردی در این هنگام بین آن دو گفتگوهای انجام شده و میان آنان جنگ در گرفت و راجپال کشته شد، و پیدا

پادشاه کجرات در هند نیرومند گردیده و به طرفداران محمود تجاوز می‌کرد. سلطان محمود از این جریان‌ها آگاه گردید و ناراحت شد، او در سال ۴۰۹ لشگری مجهز فراهم کرد و به طرف نندا حرکت کرد، او در بین راه به گروهی از قبائل افغان برخورد کرد، افغانان بین غزنه و هند راهزنی می‌کردند و راه را بر مردم و کاروانها می‌بستند، محمود نخست با این قبائل جنگید و آنها را از میان برداشت و بعد رهسپار هندوستان گردید.

او در حالی که به طرف مقصود می‌رفت، به یکی از امیران هندو برخورد کرد او به حمایت از نندا که بر علیه محمود و مسلمانان قیام کرده بود می‌رفت، سلطان محمود با این امیر که به او ئیره چیپال می‌گفتند وارد جنگ شد، نبردی شدید آغاز گردید و لشگر هند شکست خوردند و فرار کردند ئیره چیپال هم زخمی شد و از محمود تقاضای صلح کرد.

سلطان محمود با مصالحه مخالفت کرد و گفت: باید مسلمان شوید، او هم قبول نکرد و به طرف نندا رفت، در این هنگام مردی از دنبال او رفت و وی را کشت در این جنگ مقداری جواهرات و اموال و دویست فیل بدست لشگریان محمود افتاد، و گروهی هم اسیر و جماعت زیادی هم کشته شدند.

خبر فتح و پیروزی محمود و کشته شدن ئیره چیپال به سایر امیران و حاکمان هندو رسید، آنها از محمود خواستند با آنها مصالحه کند و از آنها باج و خراج بگیرد، سلطان محمود در این جنگ قلعه‌ها و مناطق دیگری هم در هندوستان گرفت و تعدادی از دژها و بت‌خانه‌ها را خراب کرد، و با غنائم و اموال فراوانی به غزنین بازگشت.

فتح یکی از قلعه‌ها

سلطان که از هندوستان منافع زیادی بدست آورده بود بار دیگر در سال ۴۱۴ عازم هند شد و اینبار به مرکز هندوستان رهسپار شد، او بالای کوهی بلند رفت و به

قلعه‌ای که در ارتفاع بلندی قرار داشت رسید، این قلعه تنها یک راه داشت که از آنجا به قلعه رفت و آمد می‌گردید، بالای آن کوه بلند قلعه‌ای بزرگ بنا گردیده بود. در آن قلعه پانصد فیل نگهداری می‌شد، و در آنجا آب وجود داشت و غلات به عمل می‌آمد، و همه وسائل مورد نیاز ساکنان قلعه در آنجا موجود بود، محمود قلعه را محاصره کرد و بر آنان تنگ گرفت و به جنگ پرداخت، گروهی از ساکنان قلعه کشته شدند، و بقیه چون دیدند یارای مقاومت ندارند از محمود امان خواستند. محمود هم به ساکنان قلعه امان داد و قلعه را هم بار دیگر در اختیار آنان گذاشت و آنها هم قبول کردند که به محمود خراج بدهند پس از این مردمان قلعه هدایائی برای سلطان فرستادند، در میان هدایا یک پرنده‌ای مانند قمری بود، هرگاه غذای مسمومی سر سفره گذاشته می‌شد دیدگان آن پرنده اشک آلود می‌گردید و به زمین می‌ریخت و فریاد می‌زد.

فتح سومنات

سومنات نام شهری در هندوستان در کنار دریا بوده و در آنجا بتخانه‌ای بزرگ بنا گردیده و هندوها برای آن بت خانه بسیار ارزش و اعتبار قائل بودند، سومنات اکنون هم به همین نام در ایالت کجرات هندوستان در کنار دریای عمان قرار دارد، درباره سومنات در کتابهای تاریخی مطالب زیادی نقل گردیده و ما اکنون جریان فتح سومنات را از تاریخ فرشته نقل می‌کنیم:

محمد قاسم فرشته گوید: در سال ۴۱۵ به سلطان اطلاع دادند که اهل هند می‌گویند که ارواح بعد از مفارقت از بدن به خدمت سومنات می‌آیند و او هر یک از ارواح را بیدنی که لایق می‌داند حواله می‌نماید، و همچنین معتقد ایشان در حق سومنات آنست که جزر و مد دریا از برای عبادت اوست.

براهمه می‌گویند که چون سومنات از آن بتها که سلطان محمود شکسته است

رنجیده بود، حمایت ایشان نکرده والا در یک چشم زدن هر که را بخواهد هلاک می تواند ساخت و دیگر عقیده ایشان آنست که سومنات پادشاه است و باقی بتان نواب و حجاب او هستند.

سلطان محمود اراده فتح سومنات و قصد قتل بت پرستان کرده، در عاشر شعبان با لشگر خاصه و سی هزار مطوعه که بی مرسوم و مواجب از ولایت ترکستان و غیره آمده در اردوی ظفر قرین او حاضر بودند، عازم سومنات گردید آن شهری است بزرگ بر ساحل دریای عمان و معبد براهمه و سایر کفار است، و سومنات در آنجا بود.

سلطان در نصف ماه رمضان به بلده ملتان رسیده چون بیابان بی آب و علف در پیش بود حکم فرمود که هر کس چند روز آب و علف بار کنند و خود سلطان از راه احتیاط بیست هزار شتر خاصه را آب و علیق بار کرده از ملتان پیش افتاد، چون از آن بیابان خونخوار بگذشت به قلعه شهر اجمیر رسید، و بعد از آن از نهرواله کجرات گذشته به سومنات رسیدند.

در کنار دریا قلعه ای دید سر به فلک اطلس کشیده و آب دریا به فصیل آن رسیده و کفار بی شمار بر سر دیوار برآمده مسلمانان را نظاره می کردند و به آواز بلند می گفتند که معبود ما سومنات شما را اینجا آورده که همه را به یک باره هلاک گرداند و انتقام جمیع اصنام را که در هندوستان شکسته اید از شما بکشد.

روز دیگر کاین جهان پر غرور یافت از سر چشمه خورشید نور
لشگر جلادت آئین اسلام به حکم دارای سپهر احتشام به پای قلعه رفته به جنگ
قیام نمودند، و چون هندوان جلادت و شجاعت ایشان مشاهده کردند لاجرم سر دیوار
قلعه را از ترس تیراندازان گذاشته و به بتخانه ها که راه او از درون قلعه بود رفته از
سومنات استمداد نمودند.

مسلمانان نردبانها نهاده بالای باره قلعه صعود کردند و به آواز بلند تکبیر گفتند،
هندوان بار دیگر اتفاق کرده آغاز محاربه نمودند و آن روز تا ظلمت شب حرب قائم

بود و بعد عساکر اسلام مراجعت کردند، روز دیگر باز بر سر کار خود رفته به نوک سنان و پیکان جان ستان هندوان را از بالای باره آواره گردانیدند.

به طریق روز گذشته نردبانها نهاده از اطراف و جوانب بر قلعه هجوم آوردند، جنگجویان سومنات فوج فوج کشته و سومنات را در بغل گرفته گریان و بریان وداع می کردند و کشته می شدند، روز سیم لشکرهای هند که در اطراف و جوانب قلعه و بتخانه بودند، از جانب بیرون به قصد امداد طرح جنگ انداختند و صفها کشیدند.

سلطان محمود جمعی را به محاصره بازداشته به مدافعه آن جماعت پرداخت پس فریقین به جد و جهد میدان رزم را به آتش کین برافروختند، سلطان محمود مضطرب گشت و خود به میدان آمد و حمله بر کفار آورده مظفر و منصور گردید در آن معرکه قریب پنج هزار مشرک به قتل رسید و رعب و هراسی بر مردم قلعه غالب گشته دست از جنگ باز داشتند.

برهمنان و خدمت کاران سومنات بت خانه را رها کردند و بر کشتیها قرار گرفتند و در نظر گرفتند به سرانندیب بروند، سلطان محمود از جریان آگاه گردید، گروهی را فرستاد تا در کشتی با آنها جنگ کنند، و در نتیجه گروهی از آنان کشته و در دریا غرق شدند و سومنات بدست محمود افتاد.

سلطان محمود با اولاد و اعیان درگاه خود به قلعه آمد جمیع عمارات انجا را تفرج فرمود آنگاه از درون قلعه به بتخانه درآمد جائی دید به غایت طویل و عریض چنانچه پنجاه و شش ستون مرصع و قایه سقف آن کرده بودند سومنات جائی بود از سنگ تراشیده طولش مقدار پنج کز که دو کز آن در زمین بود و سه کز آن بیرون.

سلطان را چون نظر بر آن بت افتاد از روی جذبه گریزی که در دست داشت آنچنان بر وی زد که روی او در هم شکست، بعد از آن فرمود تا دو قطعه سنگ از وی جدا کرده به غزنین بردند و در آستانه مسجد جامع و کوشک سلطنت افکندند، چنانچه الی یومنا هذا که ششصد سال از آن گذشته است آن سنگها در غزنین افتاده است و مردم

می بینند.

دو قطعه دیگر از سنگ جدا کرده به مکه و مدینه فرستاد تا در شارع عام انداختند، و به صحت پیوسته که وقتی سلطان می خواست سومنات را بشکند جمعی از براهمه به عرض مقربان درگاه رسانیدند که اگر پادشاه این بت را نشکند و بگذارد ما چندین زر به خزانه عامره واصل می سازیم.

ارکان دولت این معنی به سمع سلطان رسانیدند که از شکستن این سنگ رسم بت پرستی از این دیار دور نخواهد شد و نفعی نخواهد داد، اگر این قدر مبلغ از کفار گرفته و به مستحقان و مسلمانان عاید سازند انسب می نماید سلطان فرمود آنچه می گوئید راست است و مقرون به جواب اگر این کار بکنم مرا محمود بت فروش خواهند گفت و اگر بشکنم محمود بت شکن.

خوشر آنکه در دنیا و آخرت مرا محمود بت شکن خوانند نه محمود بت فروش، وقتی که سومنات را شکستند از درون شکم آن که مجوف ساخته بودند آن مقدار جواهر نفیسه و لالی شاهوار بیرون آمد که صد مساوی آنچه برهمنان می دادند بود، و سومنات به اتفاق ارباب تواریخ نام بتی است که هندیان آن را اعظم اصنام می دانند ولی از سخن عطار معلوم می گردد که نام این بتخانه «نات» بوده است عطار نیشابوری گوید:

لشگر محمود اندر سومنات یافتند آن بت که نامش بود نات

گفته شیخ فریدالدین عطار مقرون به صواب است، چه این لفظ مرکب است از «سوم» و «نات» سوم نام پادشاهی است که آن بت را ساخته و نات اسم آن بوده، پس هر دو لفظ از کثرت استعمال مانند بعلبک یکی شده و علم بت گردیده بلکه علم بلد آن هم کشته است.

روزهائی که خسوف و کسوف می شد زیاده از دویست و سیصد هزار آدمی جمع می گشتند و از اقصی ممالک نذورات بدانجا می آوردند و جمیع قرایی که حکام هندوستان وقف سومنات کرده بودند قریب دو هزار می شد و همیشه دو هزار برهمن

پرستش سومنات می‌کردند و هر شب سومنات را با آب تازه کنک غسل می‌دادند. باوجود مسافت میان سومنات و نهر کنک زیاده از ششصد کروه بود و زنجیری از طلا به وزن دویست من که جرسها بر اطراف آن بود از گوشه کنیسه تعبیه کرده بودند و در ساعت معین آن را حرکت می‌دادند تا از صدای آن معلوم براهمه گردد که وقت عبادت است.

پانصد کنیز مغنیه و رقاص و سیصد مرد سازنده، ملازم آن بت‌خانه می‌بودند و مایحتاج ایشان از نذورات و موقوفات مرتب و مهیا می‌بود، و همچنین سیصد کس برای سرتراشی و ریش تراشی زائران آنجا معین بودند و اکثر راجهای هندوستان دختران خود را نذر خدمت کرده به آن بت‌خانه می‌فرستادند.

چندان جواهر نفیسه و نقود و وافر از اصل بت‌خانه واصل خزانه سلطان شد که عشر عشیر آن در خزانه هیچ پادشاه هندوستان نبود، اصل آن بت‌خانه که سومنات در آنجا می‌بود تاریک بود و روشنایی آن خانه از شعاع جواهری بود که در قنادیل آن بت‌خانه بکار برده بودند و از خزانه سومنات چندان بت‌های کوچک زرین و سیمین پیدا شد که از حساب متجاوز حکیم سنائی گوید:

کعبه و سومنات چون افلاک	شد ز محمود و از محمد پاک
این ز کعبه بتان برون انداخت	وین ز کین سومنات را پرداخت

محمود در نهرواله

سلطان محمود پس از گرفتن سومنات به طرف نهرواله رفت راجه پرم دیو راجه عظیم‌الشان نهرواله بود، این راجه به سومنات لشگر فرستاده بود تا با محمود جنگ کنند، از این رو محمود به جنگ او رفت، هنگامیکه محمود به طرف نهرواله که تا سومنات چهل فرسنگ فاصله داشت حرکت نمود، راجه پرم دیو از نهرواله به یکی از قلعه‌ها پناه برد.

سلطان محمود به آن قلعه رفت و آنجا را محاصر کرد، خندقی عظیم پیرامون آن قلعه بود و آب از هر طرف آن را احاطه کرده و در ظاهر راه وصول به قلعه امکان نداشت محمود غواصان را حاضر کرد تا راهی به قلعه پیدا کنند، ولی آنچه تفحص کردند راهی نیافتند، در این هنگام چند غواص محلی آمدند و راه را به محمود نشان دادند.

غواصان گفتند از این محل می توان به قلعه رسید اما اگر غواصان به میان آب بروند و موجی در آب ایجاد گردد همه هلاک خواهند شد، محمود مردد شد و با قرآن استخاره کرد و بعد وارد آب شدند و به سلامت وارد قلعه شدند، پیران دیو از قلعه گریخت و هرچه در آن جا بود رها کرد، و قلعه به تصرف سلطان محمود درآمد.

محمد قاسم فرشته گوید: جوانان و بهادران وارد قلعه کشته کفار مقهور را به قتل رسانیدند و زنان و اطفال ایشان را اسیر کردند و اموال و جواهر راجه را برآورده به خزانه عامره که همیشه هل من مزید می گفت؟! بردند سلطان محمود مظفر و منصور به نهر واله رفت.

او آن مملکت را در هوا و صفا و جوانان حور صفت و مرغزاری دلکش و آبهای روان فراوان بهترین دیار هندوستان یافت، عازم آن گردید که چند سال در آنجا مقیم گردد بلکه پای تخت خود سازد، از بعضی کتب تواریخ چنان معلوم می شود که در آن عصر چند کان زر خالص در آنجا بود، سلطان به طمع آن می خواست که نهر واله را دارالملک سازد.

سلطان محمود که عشق به جمع آوری جواهرات و طلا داشت در کجرات شنید که در جزیره سرانندیب چندین معادن طلا و یاقوت هست او به طمع افتاد کشتی ها فراهم کرده و به آنجا لشکر کشی کند روزی کارگذاران او گفتند ما به زحمت توانستیم خراسان را تصرف کنیم و اگر کجرات را دارالسلطنه قرار دهیم و به سرانندیب برویم منطقه خراسان از دست ما خواهد رفت محمود گفته مشاوران را پذیرفت، او کسی را در کجرات به حکومت برگزید و مراجعت کرد و در سال ۴۱۷ وارد غزنین شد.

سلطان محمود و اسماعیلیه

در زمان سلطان محمود غزنوی خلفای فاطمی مصر در منطقه ملتان هندوستان نفوذ کرده بودند و فعالیت‌هایی داشتند، محمود از این جریان‌ها آگاه گردید، طرفداران خلفای فاطمی را در آن روز، باطنی، قرمطی، ملحد و رافضی می‌نامیدند، و بزرگترین اتهام این بود که شخصی به این عناوین متهم گردد، و اگر کسی به این تهمت‌ها گرفتار می‌گردید بلافاصله کشته می‌شد.

والی ملتان شیخ حمید لودی با امیر سبکتکین همراه بود و به او خدمات شایسته‌ای انجام داد، بعد از درگذشت او نبیره‌اش ابوالفتح داود بن نصیر با خلفای مصر ارتباط برقرار کردند، او در ابتداء حکومت خود را از اهل سنت معرفی می‌کرد و مانند پدران خود زندگی می‌نمود و خود را از ملازمان سلطان معرفی نموده و مردم او را از پیروان محمود می‌دانستند.

سلطان محمود برای جنگ با امیر بهاطه به هند لشکر کشید ولی مقصود او رفتن به طرف ملتان و جنگ با ابوالفتح داود حاکم ملتان بود، او در ظاهر به بهاطه رفت تا با اندپال بجنگد در این هنگام ابوالفتح حاکم ملتان توجهی به محمود نکرد و کارهایی انجام داد که مورد سوء ظن بیشتر سلطان محمود گردید.

سلطان محمود با اندپال وارد جنگ شده و او نتوانست مقاومت کند و از میدان جنگ فرار کرد محمود او را تعقیب نمود و تا رود چناب دنبال او رفت اندپال به کوه‌های کشمیر گریخت، محمود از کنار رود چناب به طرف ملتان رفت تا ابوالفتح حاکم ملتان را که متهم به باطنی بود تعقیب کند، و او را سرکوب و مجازات نماید.

ابوالفتح مشاهده کرد که بزرگترین پادشاه و امیر هندوستان از دست او گریخت ناگزیر شد با محمود مصالحه کند او به محمود پیشنهاد کرد، سالی بیست هزار درهم سرخ بدهد و احکام شرع را نیز اجرا کند و از او هم اطاعت بنماید و محمود نیز دست از

محاصره ملتان بردارد، محمود هم قبول کرد و پیمان صلح بسته شد. محمود از ملتان بازگشت و وارد غزنین شد ولی او از ملتان همچنین ناراحت بود او در سال ۴۰۱ بعد از اینکه منطقه غور را تصرف کرد بار دیگر به ملتان لشکر کشید و آنجا را با قهر و غلبه مفتوح ساخت بسیاری از مردم آنجا را به اتهام قرمطی و ملحد کشت و گروهی را دست و پا برید و داود بن نصیر را زنده بدست آورد و همراه خود به غزنین برد و در قلعه غور حبس کرد تا آنگاه که در زندان درگذشت.

سلطان محمود و ترکان سلجوقی

سلطان محمود غزنوی در اواخر عمر خود با ترکان سلجوقی درگیری پیدا کرد خلاصه این داستان چنین است، قبائلی از ترکان که از جمله آنها ترکان سلجوقی بودند در سرزمین اصلی خود ترکستان شرقی مسلمان شدند، این قبائل مسلمان مورد آزار و اذیت ترکان غیر مسلمان قرار گرفتند، از این رو به ماوراءالنهر مهاجرت کردند و در میان مسلمانان قرار گرفتند.

رؤساء ترکان سلجوقی از محمود خواستند تا به آنها اجازه دهد از جیحون عبور کنند و در بیابانهای باورد و نسا و سرخس به دام داری و کشاورزی بپردازند و می گفتند ماوراءالنهر از نظر زندگی برای ما مناسب نیست و ما احتیاج به چراگاه داریم تا گوسفندان و دامهای ما در آنجا بچرند و ما به راحتی زندگی کنیم.

ترکان سلجوقی بیابانهای خاوران دشت آخال را در شمال کوههای هزارمسجد انتخاب کرده بودند، که در بهار و تابستان به سلسله جبال هزارمسجد بروند و از چراگاههای این کوه پربرکت استفاده کنند، و در زمستانها در منطقه گرمسیر خاوران و دشت خوارزم و بیابانهای وسیع غرب جیحون بسر برند.

سلطان محمود به خواستههای آنها ترتیب اثر داد و اجازه داد آنها از جیحون عبور کنند و در مناطق سرخس، باورد و نسا سکونت نمایند، ارسال جاذب امیر با

هوش و زرنگ طوس با اقامت سلجوقیان در منطقه باورد و سرخس که مجاور طوس بودند مخالفت کرد و آنها را برای حکومت غزنویان خطرناک دانست و جریان را برای محمود نوشت.

ارسلان جاذب به محمود پیشنهاد کرد اجازه دهید من انگشت ابهام جنگجویان و جوانان این قبیله را قطع کنم تا دیگر توان شمشیر گرفتن و تیرانداختن را نداشته باشند؟! محمود با این پیشنهاد مخالفت کرد و او را مردی بی رحم و بی عاطفه توصیف نمود، و از او خواست با ورود ترکان سلجوقی مخالفت نکند و بگذارد آنها در منطقه مورد نظر سکونت نمایند.

ترکان سلجوقی به منطقه آمدند، و چندی آرام زندگی کردند، ولی بعد از مدتی بنای ناسازگاری گذاشتند و به مردم منطقه تعدی کردند و موجب فساد شدند، آنها لشگری جنگجو آماده نمودند و در نواحی باورد و سرخس به تاخت و تاز مشغول شدند، بطوری که امنیت از منطقه رخت بریست و ترکان سلجوقی بر آن ناحیه مسلط گردیدند.

ارسلان جاذب به سلطان محمود نوشت ترکان سلجوقی در ناحیه باورد و سرخس مشغول فساد هستند و محیط را ناامن کرده اند، باید برای دفع و سرکوبی آنها شخصاً در منطقه حضور پیدا کنید و از امیران ناحیه خراسان کاری ساخته نیست، در این هنگام گروهی هم از باورد، نسا و فراوه نزد محمود رفتند و از ترکان شکایت کردند. محمود ناگزیر شد با لشگری از غزنین حرکت کند، او از طریق بست و هرات خود را به طوس رسانید و از آنجا به حدود باورد و نسا رفت و با ترکان سلجوقی وارد جنگ شد و چهار هزار نفر از آنها را کشت و گروهی را به اسارت گرفت و بقیه هم مجبور شدند از منطقه بروند و در کوه های بلخان در جنوب بلخ زندگی نمایند.

ترکان سلجوقی در ظاهر پراکنده شدند، تعدادی از آنها به زندان رفتند و جماعتی کشته شدند، و بقیه هم به زندگی عادی خود مشغول گردیدند، تا محمود زنده

بود آنها آرام گرفتند ولی بعد از فوت محمود که مسعود به سلطنت نشست، ترکان از کوه‌ها برآمدند و لشکری آراستند و با مسعود جنگ کردند، و او را شکست دادند و خراسان را از او گرفتند و تفصیل آن در کتب تاریخ آمده است.

نگارنده گوید:

سلطان محمود غزنوی از آغاز زندگی خود همواره در جنگ و جدل و کشتار و خونریزی بود، برای او مسلمان شیعه، سنی، اسماعیلی و یا کافران ترک و هندو با هم فرق نداشتند، او در اندیشه جهانگیری و جهان‌گشائی بود و در نظر داشت خزائن ملوک و گنجینه پادشاهان و امیران را غارت کند و یا از آنها باج و خراج بگیرد و خزائن خود را پر کند.

در این مقاله که گزیده‌ای از زندگی او بود معلوم گردید که او هرگز آرام و قرار نداشته و پیوسته در فکر تسخیر کشورها، ولایت‌ها و شهرها بوده است او شش ساله بود که پدرش امیر سبکتکین غزنین را تصرف کرد و در آنجا حکومت مستقل تشکیل داد و بعد هم سامانیان را بر انداخت و خود به طور استقلال به سلطنت پرداخت.

محمود در حالی که بیست و چهار سال داشت به امارت خراسان رسید و این منطقه پهناور را زیر نظر گرفت منطقه حکومت او از رود جیحون و بلخ تا سمنان و قومس و از قهستان تا خوارزم بود، خراسان سرزمین مردان و جنگجویان و منطقه آباد و پر نعمت در اختیار او قرار گرفت و او توانست از نیرو و استعداد ذاتی خود استفاده کند و سرداران را به خود جذب نماید.

او تا پدرش زنده بود به عنوان امیر خراسان در نیشابور اقامت گزید و بعد از درگذشت پدرش بازور و قدرتی که داشت برادرش را که سلطان رسمی و جانشین پدر بود از تخت سلطنت به زیر آورد و خود به جای او نشست کسی که به برادر خود هم رحم نمی‌کرد او در ظاهر به خلفاء بغداد و رهبران مذاهب اربعه همکاری می‌کرد و

دارای وجهه عمومی هم بود.

محمود در سال ۳۸۷ به سلطنت رسید و مدت سی و چهار سال پادشاهی کرد و در این مدت به کشورگشائی پرداخت و از بنگاله در شرق هندوستان تا آذربایجان و قفقاز و از کنار دریای عمان تا دریاچه خوارزم را تصرف کرد و در این مناطق در نماز جمعه و جماعات بنام او خطبه می‌خواندند و همه امیران و حاکمان محلی تسلیم او شدند و به او باج می‌دادند.

او از هندوستان جواهرات طلا و نقره و اشیاء گرانبها و هزاران بت‌های طلائی و مجسمه‌های باستانی بدست آورد و همه را در غزنین گرد آورد، او خزائن پادشاهان آل بویه را در ری غارت کرد و از فرزندان و اعقاب قابوس بن وشمگیر هزاران هزار دینار و نقره گرفت و از امیران غور و غرجستان غنائی بدست آورد و به غزنین انتقال داد.

محمود غزنوی دو شهر را به عنوان پایتخت برگزید یکی غزنین و دیگر بلخ، پدرش نیز در این دو شهر زندگی می‌کرد، در زمان او غزنین و بلخ عروس البلاد بودند، او هر چه در توان داشت در این دو شهر کار کرد و به عمران و آبادی آنجا کوشید، او در شهر بست کنار رود هیرمند کاخهایی بنا کرد و زمستانها در آنجا بسر می‌برد آثار آن کاخها هنوز در آنجا هست.

شاعران و مداحان او درباره فتوحات وی قصیده‌ها سروده‌اند و در وصف کاخها و منازل او شعرها گفته‌اند، او شاعران را در دربار خود جمع می‌کرد تا از فتوحات او سخن بگویند، و او را بستانند، او برای شعراء در غزنین و بلخ و بست باغهای زیبا ساخته بود و وسائل عیش و نوش و بزم و سرور آماده کرده تا آنها با فراغت بال در مدح او شعر بسرایند.

اما روزگار طولی نکشید و چند سال بعد از درگذشت او ترکان سلجوقی خراسان را از فرزند او مسعود گرفتند، بعد از مدتی امیران غور به غزنین حمله کردند و پایتخت زیبای او را آتش زدند و به جهانسوز معروف شدند، و فرزندان او را به پنجاب و لاهور

راندند، و بعد از مدتی هند را هم از آنها گرفتند و خاندان غزنوی از صفحه روزگار محو گردید و کل منطقه از دست آنها بیرون گردید فاعتبر و ایای اولی الابصار

بناء مساجد و مدارس

محمد قاسم فرشته گوید: چون به فتح و فیروزی از سفر هند مراجعت نمود، فرمود تا در غزنین مسجد جامع بنیاد نهادند و اصل عمارت مسجد از سنگ مرمر و رخام مربع و مسدس و مثنی و مدور برآوردند بطرزی که بینندگان از متانت و طراحی آن متحیر شدند و بعد از اتمام عمارت به موجب حکم به نوعی آنرا به انواع زینت و فروش و قنبدیل مزین ساختند.

ظرفاء وقت شناس آن مسجد را عروس فلک می گفتند و در جوار آن مسجد مدرسه بنا نهاده و بنفائس کتب و غرائب نسخ موشح گردانیده دهات بسار بر مسجد و مدرسه وقف فرمود، چون سلطان محمود را ذوق به بنای مسجد و مدرسه بود، هر یک از اعیان دولت به بنای مساجد و مدارس و رباطات و خوانات مبادرت نمودند و در اندک فرصت آن مقدار عمارات عالی به اتمام رسید که از حیز شمار بیرون گشت.

جشن و سرور در بغداد

سلطان محمود هنگامیکه از هندوستان پیروز برگشت فتح نامه هائی به بغداد فرستاد و القادر بالله خلیفه عباسی را از فتوحات خود در هند آگاه گردانید، خلیفه عباسی دستور داد مجلسی عظیم برگزار کردند و جشن و سروری در بغداد برپا نمودند، فتح نامه های سلطان محمود را بالای منابر خواندند و اظهار فرح و شادمانی کردند.

خطباء بالای منابر قرار گرفتند و از فضائل و مناقب و خصوصیات محمود سخن گفتند و او را رافع علم اسلام و انهدام پرچم کفر و الحاد معرفی نمودند و گفتند فتوحاتی که او در بلاد کفر انجام داده از زمان صحابه و تابعین هم مهمتر است، و در این باره بسیار

مبالغه کردند و از اعمال او تعریف و توصیف نمودند.

بازگشائی راه حج

در زمان محمود غزنوی به علت تسلط قرامطه بر جزیره العرب راه مکه ناامن بود، حجاج ایرانی و تعدادی از ولایات نمی توانستند مناسک حج را انجام دهند، به محمود غزنوی گفتند تو به هندوستان می روی و از اسلام در آنجا ترویج می کنی، در حالی که مسلمانان به خاطر ناامنی راهها نمی توانند به مکه بروند و یا قبر پیامبر را زیارت کنند.

آنها به محمود گفتند خلفای عباسی هم ضعیف هستند نمی توانند جلو راهزنان را بگیرند و در نتیجه چند سال است حج بجا آورده نمی شود، محمود با این درخواست موافقت کرد و ابو محمد ناصحی را که قاضی القضاة او بود فراخواند و او را به امارت حج برگزید و سی هزار دینار زر سرخ به او داد و گفت: این دینارها را به اعراب راهزن بدهید و به مکه بروید.

در این هنگام گروهی از اعیان و اشراف و بزرگان کشور و مردم عادی با ابو محمد ناصحی به طرف مکه حرکت کردند، آنها در مسیر خود به بادیه رسیدند، راهزنان جلو آنها را گرفتند، ابو محمد پنج هزار دینار به رئیس راهزنان داد تا راه را برای آنها باز کند

او قبول نکرد و تصمیم داشت کاروان را غارت کند ولی ناگهان از میان کاروان تیری به طرف رئیس راهزنان رها شد و او را کشت، دوستان او جنازه اش را بیرون بردند و راه را باز کردند و کاروان به مکه رسید و حج بجای آورد و بعد هم به وطن خود بازگشتند.

تغییر مذهب از حنفی به شافعی

مردمان خراسان و ماوراءالنهر بطور کلی مسلمانان مشرق زمین از هنگامیکه مذاهب اربعه در زمان عباسیان پیدا شد، پیرو مذهب ابوحنیفه بودند، ابوحنیفه خود از اهل ایران و مشرق می‌باشد و شاگردان او اکثر از اهالی مشرق بوده‌اند، از این رو مذهب ابوحنیفه در این مناطق پیشرفت کرد.

ولی از قرن چهارم هجری مذهب شافعی هم به خراسان راه پیدا کرد و در مدارس نیشابور، مرو، بلخ، بخارا و سمرقند فقه‌های شافعی هم ظهور کردند و این مذهب را تروج نمودند که جای بحث از علل آن در اینجا نیست، مذهب شافعی نخست در حوزه‌های دینی پیدا شد و بعد اندک اندک به محافل سیاسی هم کشیده شد.

یکی از کسانی که تغییر مذهب داد سلطان محمود غزنوی بود و ظاهراً او نخستین سلطانی است که تغییر مذهب داده و حنفی را ترک گفته و به شافعی گرویده است، کسی که محمود را به این عمل ارشاد و راهنمایی کرده عبدالله بن احمد ابو عبدالله قفال مروزی فقیه معروف بود که از اکابر علمای خراسان بشمار می‌رفت و مذهب شافعی هم داشت. او از علماء قرن چهارم و اوائل قرن پنجم بود و در سال ۴۱۷ چهار سال قبل از مرگ سلطان محمود در سیستان درگذشت، شمس‌الدین احمد بن محمد معروف به ابن خلکان در گذشته سال ۶۸۱ در شرح حال سلطان محمود غزنوی در کتاب وفيات الاعیان، داستانی نقل کرده و ما اینک آن داستان را از کتاب مزبور در اینجا نقل می‌کنیم. ابن خلکان گوید: عبدالملک جوینی امام الحرمین در کتاب «مغیث الخلق فی اختیار الاحق» گوید: سلطان مذهب ابوحنیفه داشت، و به علم حدیث هم علاقه نشان می‌داد و همواره از مشایخ حدیث استماع می‌کرد، او هنگام قرائت احادیث متوجه شد اکثر اخبار با مذهب شافعی مطابقت دارند و این موضوع سبب شد تا او موضوع را مورد مطالعه قرار دهد.

او روزی گروهی از فقهاء و اهل حدیث را گرد آورد و با آنان درباره مذهب

شافعی و حنفی به بحث پرداخت و در نظر داشت هر مذهبی که بر دیگری ترجیح دارد آن را برگزیند، پس از مذاکرات قرار شد درحضور سلطان یک نماز به فتوای شافعی خوانده شود و یک نماز هم بر اساس فتوای ابوحنیفه برگزار گردد و سلطان هر کدام را ترجیح داد آن را برگزیند.

قفال برخواست وضوء کاملی با شرائط آن گرفت و لباس مناسبی پوشید و روبه قبله ایستاد و با آداب و ارکان نماز را خواند و سلام داد و گفت: این نماز شافعی است، بعد از این برخواست نخست با نیبذ- آب جو- وضو گرفت و یک پوست سگ دباغی شده را به دوش خود افکند و مقداری از آن را هم به نجاست آلود.

بعد از آن روبه قبله ایستاد و به فارسی تکبیر گفت، و بعد به فارسی به جای قرائت گفت، «دو برگ سبز» و بعد بدون اینکه رکوع کند سرش را دوبار مانند منقار خروس بر زمین کوبید، و تشهد گفت و در پایان هم به جای سلام از خود بادی خارج کرد؟!

سلطان محمود از این نماز بسیار خشمگین گردید و به قفال گفت: اگر از کتاب ابوحنیفه برای این اعمال شاهد نیاوری تو را خواهم کشت اینگونه نماز را هیچ مسلمانی ادا نمی کند حنفیان مجلس به او اعتراض کردند که این نماز ابوحنیفه نیست، قفال مروزی گفت: کتاب ابوحنیفه را بیاورید تا مطلب روشن گردد.

سلطان امر کرد کتاب ابوحنیفه را آوردند، سلطان کتاب را به یک نفر مسیحی که عربی می دانست داد و گفت: عبارات ابوحنیفه را درباره این نماز برای من بخوانید، پس از خواندن عبارات کتاب ابوحنیفه معلوم گردید که او اینگونه نماز را تجویز می کند، محمود در اینجا مذهب ابوحنیفه را ترک کرد و وارد مذهب شافعی گردید.

تجدید بناء روضه مبارکه رضویه

ما در این کتاب ذیل عناوین متعددی متذکر شدیم، گروهی از اهل حدیث و اهل

ظاهر زیارت قبور را حرام می‌دانستند و مردم را از رفتن به مشهد مقدس رضوی باز می‌داشتند، ولی از نیمه دوم قرن سوم هجری که محمد بن کرام از سیستان برخاست و به نیشابور آمد و مکتبی تأسیس کرد که بعد به کرامیه مشهور گردید عقیده تحریم زیارت قبور وارد مرحله جدیدی شد.

محمد بن کرام در نیشابور تحصیل کرد و تحت تأثیر مکتب اهل حدیث قرار گرفت و عقائد تازه‌ای آشکار کرد که یکی از آنها منع مردم از زیارت قبور و رفتن به مشهد مقدس بود، تبلیغات محمد بن کرام در پاره‌ای از مسائل موجب جنجال و آشوب در خراسان شد، عبدالله بن طاهر امیر خراسان او را به زندان انداخت.

بعد از مدتی او از زندان رها شد و نتوانست در نیشابور زندگی کند و یا اینکه او را از نیشابور اخراج کردند، محمد بن کرام به عراق و شام رفت و در بیت المقدس درگذشت، ولی شاگردان و پیروان او در خراسان فعال بودند و عقائد او را ترویج می‌کردند، در این میان گروهی از امیران و رجال سیاست هم به خاطر منافعی که داشتند از آنها حمایت می‌کردند

یکی از کسانی که از کرامیه حمایت می‌کرد امیر سبکتکین پدر سلطان محمود بود، مورخان و مؤلفان که درباره سبکتکین مطلب نوشته‌اند او را از کرامیه می‌دانند، و احتمالاً او در سیستان و غزنه که محل ظهور و تولد محمد بن کرام بوده به این گروه پیوسته و به خاطر منافع سیاسی خود از آنها استفاده کرده است.

امیر سبکتکین به خاطر گرایش به افکار این گروه دستور داد گنبد منور حضرت رضاء علیه السلام را که بزرگترین زیارتگاه خراسان بود و گروه بی‌شماری از اطراف و اکناف جهان اسلام برای زیارت به آنجا می‌رفتند خراب کنند و مردم را از زیارت باز دارند مورخان گویند او قبر حضرت رضاء علیه السلام را ویران کرد ولی اینکه در چه سالی بوده معلوم نیست.

بعد از درگذشت سبکتکین فرزندش محمود به جای پدر نشست و او دستور داد

گنبد حضرت رضا علیه السلام را از نو بسازند، و به زائران اجازه دهند تا به زیارت بروند، ابن اثیر جزری در کتاب کامل التواریخ گوید: محمود مشهد علی بن موسی الرضا علیهما السلام را تجدید بنا کرد، و مردمان طوس را از اذیت و آزار مردم مشهد بازداشت. محمود می گفت: من امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در خواب دیدم، او به من گفت: این کار باید تا چه وقت ادامه پیدا کند، من از خواب برخاستم و دریافتم که مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام می باشد که همچنان ویران مانده بود، لذا دستور دادم آن را از نو بسازند و زائران را برای زیارت آن قبر آزاد بگذارند.

سلطان محمود و فردوسی

ما در این باره در شرح حال فردوسی مطالبی آوردیم و آنچه بین حکیم ابوالقاسم فردوسی و سلطان محمود غزنوی گذشت بطور مبسوط ذکر نمودیم، سلطان علاقمند شد تا داستانهای باستانی را گرد آورد و توسط شاعران بنظم کشید شود، او شاعران مشهور عصر خود را در غزنین گرد آورد و باغی مجلل در اختیار آنان گذاشت تا به سرودن داستان شاهان پردازند

یکی از کارگذاران او به وی اطلاع داد که شاعری از اهل طوس خود از روی انگیزه شخصی به این کار مشغول است و مقداری از آن را بنظم کشیده است، او فردوسی را نزد خود طلبید و کار او را پسندید و مقرر گردید او کار خود را ادامه دهد، فردوسی کار نظم شاهنامه را دنبال گرفت و در سال چهار و صد هجری آن را پایان داد.

او کتاب را در چند دفتر تنظیم کرد و در آغاز هر دفتری اشعاری در مدح سلطان سرود و به محمود عرضه نمود، ولی سلطان محمود که مقرر شده بود در مقابل هربیتی یک دینار طلا به او بدهد، به جای طلا به او نقره داد و او هم نقره ها را تقسیم کرد و به مردم داد و از غزنین برآمد و متواری گردید، فردوسی در ستایش محمود ابیاتی سروده که اکنون ذکر می گردد در آغاز شاهنامه گوید:

بدین نامه من دست کردم دراز
 جهان آفرین تا جهان آفرید
 خداوند تاج و خداوند تخت
 چو خورشید بر گاه بنمود تاج
 چو گوئی که خورشید تابان که بود
 ابوالقاسم آن شاه فیروزبخت
 ز خاور بیاراست تا باختر
 مرا اختر خفته بیدار گشت
 چو دانستم آمد زمان سخن
 بر اندیشه شهریار زمین
 دل من چو نور اندران تیره شب
 چنان دید روشن روانم به خواب
 همه روی گیتی شب لاجورد
 در ودشت برسان دیبا شدی
 نشسته بر او شهریاری چوماه
 رده بر کشیده سپاه از دومیل
 یکی پاک دستور پیشش بپای
 مرا خیره گشتی سراز فر شاه
 چو آن چهره خسروی دیدمی
 که این چرخ و ماه است یا تاج و گاه
 یکی گفت این شاه روم است و هند
 بایران و توران ورا بنده اند،
 بیاراست روی زمین را بداد

بنام شهنشاه گردن فراز
 چنو شهریاری نیامد پدید
 جهاندار پیروز بیدار بخت
 زمین شد بکردار تابنده عاج
 کزو در جهان روشنائی فزود
 نهاد از بر تاج خورشید تخت
 پدید آمد از فرّ او کان زر
 به مغز اندر اندیشه بسیار گشت
 کنون نوشود روزگار کهن
 بخفتم شبی دل پر از آفرین
 بخفته گشاده دل و بسته لب
 که رخشنده شمعی بر آمد ز آب
 از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد
 یکی تخت پیروزه پیدا شدی
 یکی تاج بر سر بجای کلاه
 بدست چپش هفتصد ژنده پیل
 بداد و بدین شاه را رهنمای
 و ز آن ژنده پیلان و چندین سپاه
 از آن نامداران بپرسیدمی
 ستاره است پیش اندرش یا سپاه
 ز قنوج تا پیش دریای سند
 برای و بفرمان او زنده اند
 بیرداخت از آن تاج بر سر نهاد

جهاندار محمود شاه بزرگ
 ز کشمیر تا پیش دریای چین
 چو کودک لب از شیر مادر بشست
 تو نیز آفرین کن که گوینده
 نییچد کسی سر ز فرمان اوی
 چو بیدار گشتم بجستم ز جای
 بر آن شهریار آفرین خوانده‌ام
 بدل گفتم این خواب را پاسخست
 بر او آفرین کوکند آفرین
 ز فرش جهان شد چو باغ بهار
 ز ابر اندر آمد به هنگام نم
 بایران همه خوبی از داد اوست
 بسزم اندرون آسمان وفاست
 بتن ژنده پیل و بجان جبرئیل
 سر بخت بدخواه با خشم اوی
 نه کندآوری گیرد از تاج و گنج
 هر آن کس که دارد ز پروردگان
 شهنشاه را سر بسردوستان

در شاهنامه هنگام رفتن رستم و پهلوانان پیش کاووس و او را بر تخت نشاندن گوید:

کر اکنون بدی بندگی را کمر
 بیستی بر شاه محمود بر
 هنگام خواب دیدن دقیقی شاعر گوید:
 شهنشاه محمود گیرنده شهر
 ز گنجش به هر کس رسانیده بهر

از امروز تا سال هشتاد و پنج
وز آن پس به چین اندر آرد سپاه
نبایدش گفتن کسی را درشت
در پایان گفتار دقیقی و آغاز داستان ارجاسب و لهراسب گوید:

سخن را نگهداشتم سال بیست
جهاندار محمود با فرّ و جود
ابوالقاسم آن شهریار جهان
بیامد نشست از بر تخت داد
سرنامه را نام او تاج گشت
بداد و بدانش برای و هنر
ز شاهان پیشین همی بگذرد
چو دنیا بر چشم او بر چه خاک
که بزم زر و گه رزم تیغ
همیشه سر تختش آباد باد
در آغاز داستان هفت خوان اسفندیار گوید:

بگویم بتایید محمود شاه
بدان کین وداد و بدان رزم و بزم
اگر بخت یکباره یاری کند
بگویم همی داستانی شگفت
که شاه جهان جاودان زنده باد
چو خورشید تابنده بنمود چهر
ببرج بره تاج بر سر نهاد
پراز غلغل رعد شد کوهسار
بدان فرو آن خسروانی کلاه
بدان امرو نهی و بدان راه عزم
بر این طبع من کامکاری کند
کز آن مرد دانا شگفتی گرفت
بزرگان گیتی و را بنده باد
بیاراست روی زمین را به مهر
از و خاور و باختر گشت شاد
پراز نرگس و لاله شد جویبار

ز لاله شکیب و ز نرگس فریب
 پر آتش دل ابرو پر از آب چشم
 چو آتش برآید بپالاید آب
 چو بیدار کردی جهان را به بین
 چو رخشنده گردد جهان ز آفتاب
 بخندد بگوید که ای شوخ چشم
 نخندد زمین تا نگرید هوا
 که باران او در بهاران بود
 بخورشید ماند همی دست شاه
 اگر گنج پیش آید از خاک خشک
 ندارد همی روشنائیش باز
 کف شاه ابوالقاسم آن پادشاه
 دریغش نیاید ز بخشیدن ایچ
 چه جنگ آیدش پیش جنگ آورد
 بدان کس که گردن نهد گنج خویش
 جهان را جهاندار محمود باد
 که گر جم و کیخسرو و کیقباد
 برآرند با تاج سر راز خاک
 به هر حال باشند از و باز پس
 بدین نامه چون دست کردم دراز
 نجستم بدین من مگر نام خویش
 همه پهلوانان و گردن کشان
 همه مرده از روزگار دراز
 ز سسنبیل نهیب و ز گلزار زیب
 خروش مغنی و جستن بخشم
 و ز آواز او سر در آید ز خواب
 که دیبا است یا نقش مانی به چین
 رخ نرگس و لاله بیند پر آب
 ز عشق تو گریم نه از درد و خشم
 هوا را نخوانم کف پادشا
 نه چون همت شهریاران بود
 چو اندر حمل بر فرازد کلاه
 و گر آب دریا و گردرو مشک
 ز درویش و ز شاه گرد نفر از
 چنین است با پاک و با پارسا
 نه آرام گیرد به روز بسیج
 سر شهریاران به چنگ آورد
 ببخشد نه اندیشد از رنج خویش
 وزو بخشش و داد موجود باد
 فریدون و اسکندر کی نژاد
 کنند این جهانرا ز بیداد پاک
 که او را جهاندار یاراست و بس
 بنام شهنشاه گرد نفر از
 بمانم بیابم مکر کام خویش
 که دادم در این قصه زایشان نشان
 شد از گفت من نامشان زنده باز

منم عیسی آن مردگان را کنون روانشان به مینو شده رهنمون
همانا که تا هست گردان بیای مر این داستان همایون بجای

در پایان داستان هفت خوان اسفندیار چنین گوید:

سرآمد کنون قصه هفت خوان بنام جهاندار این را بخوان
که او داد بر نیک و بد دستگاه خداوند خورشید و رخشنده ماه
اگر شاه پیروز بپسندد این نهادیم بر چرخ گردنده زین
همیشه ز دادار داد آفرین بر این نامور شهریار زمین
جهاندار پیروز یار تو باد سر اختر اندر کنار تو باد

در آغاز داستان رستم و شغاد فردوسی درباره محمود گوید:

سر آرم من این نامه داستان به گیتی بماند ز من داستان
بنام جهاندار محمود شاه ابوالقاسم آن فرّ دیهیم و گاه
خداوند ایران و توران و هند بفرش جهان شد چو رومی پرند
ببخشد همه گنج بپراکند به دانائی و نام گنج آکند
بزرگست و چون سالیان بگذرد از او گوید آنکس که دارد خرد
ز رزم و ز بخشش ز بزم و شکار ز دادش جهان شد پر از یادگار
خنک آنکه بیند کلاه و را همان بارگاه و سپاه و را
دو گوش و دو پای من آهو گرفت تهی دستی و سال نیرو گرفت
شب و روز خوانم همی آفرین بر آن دادگر شهریار زمین
همه شهر با من بدین باورند اگر چند بد دین و بد گوه‌رند
که او تا به تخت کئی برنشست در کین و دست بدی را به بست
به پیچاند آن را که بیشی کند و گر چند بیشی به پیشی کند
ببخشاید آن را که دارد خرد وز اندازه روز بر نگذرد
از او یادگاری کنم در جهان که تا هست مردم نگرده نهد

بدین نامه شهریاران پیش
 همه بزم ورز مست ورای و سخن
 همان دانش و دین و پرهیز ورای
 ز چیزی کز ایشان پسند آیدش
 از این برتران یادگارش بود
 همه چشم دارم بدین روزگار
 که از من پس از مرگ ماند نشان
 پس از زینهار خواستن تورانیان از کیخسرو و آمدن بیژن نزدیک کیخسرو در
 ستایش محمود و گله از روزگار گوید:
 ز یزدان بر آن شاه بد آفرین
 که گنجش ز بخشش بنالد همی
 ز دریا به دریا سپاه ویست
 بگیتی بکان اندرون زر نماند
 ز دشمن ستاند رساند بدوست
 ببزم اندرون گنج بپراکند
 چو او مرز گیرد به شمشیر تیز
 از آن دست و آن تیغ گوهر نشان
 که در بزم دریاش خواند سپهر
 گواهی دهد در جهان خاک و آب
 که چون او نبود است شاهی بجنگ
 اگر مهر با کین نیامیزی
 تنش زورمند است و چندین سپاه
 پس لشکرش هفتصد ژنده پیل
 بزرگان جنگی سواران پیش
 گذشته بسی کارهای کهن
 همانره نمودن بدیگر سرای
 همان روز را سودمند آیدش
 همان مونس روزگارش بود
 که دینار یابم من از شهریار
 ز گنج شهنشاه کردنگشان
 که نازد بر او تخت و تاج و نگین
 بزرگی ز نامش ببالد همی
 جهان زیر فر کلاه ویست
 که منشور بخشش و را بر نخواند
 خداوند پیروز گریار اوست
 چو رزم آیدش شیر و پیل افکند
 برانگیزد اندر جهان رستخیز
 ز گیتی نجوید همی جز نشان
 برزم اندرون شیر خورشید چهر
 همان بر فلک چشمه آفتاب
 نه در بخشش و کوشش و نام و تگ
 ستاره ز خشمش فرو ریزی
 که اندر میان بادرائیست راه
 خدای جهان یاور و جبرئیل

همی باژ خواهد ز هر مهتری
 اگر باژ ندهند کشور دهند
 کیا رد گذشتن ز پیمان اوی
 که در بزم گیتی بدو روشن است
 ابوالقاسم آن شهریار دلیر
 جهاندار محمود کاندر نبرد
 جهان تا جهان باشد او شاه باد
 که آرایش چرخ رخشنده اوست
 خرد هست و هم نیکنامی و داد
 سپاه و دل و گنج و دستور هست
 یکی فرش گسترده شد در جهان
 کجا فرش را مسند و مرقد است
 بند خسروان را چنان کدخدای
 که آرام این پادشاهی بدوست
 گشاده زبان و دل و پاکدست
 ز دستور فرزانه دادگر
 به پیوستم این نامه باستان
 که تا روز پیری مرا بر دهد
 ندیدم جهاندار بخشنده
 همی داشتم تا کی آید پدید
 نگهبان زین و نگهدار تاج
 برزم دلیران توانا بود
 ببار آورد شاخ دین و خرد

ز هر نامداری و هر کشوری
 همان گنج و هم تخت و افسر دهند
 و گر سرکشیدن ز فرمان اوی
 برزم اندران کوه در جوشن است
 کجا گور بستاند از چنگ شیر
 سر سرکشان اندر آرد بگرد
 بلند اخترش افسر ماه باد
 ببزم اندرون ابر بخشنده اوست
 جهان بی سر و افسر او مباد
 همان رزم و بزم و همان سور هست
 که هرگز نشانش نگردد نهان
 نشستگه فضل بن احمد است
 به پرهیز داد و بدین و برای
 که او بر سرنامداران نکوست
 پرستنده شاه یزدان پرست
 پراکنده رنج من آمد بسر
 پسندیده از دفتر راستان
 بزرگی و دینار و افسر دهد
 بگاه کیان بر درخشنده
 جوادی که جودش نخواهد کلید
 فروزنده ملک بر تخت عاج
 بچون و جرانیز دانا بود
 کمانش بدانش خرد پرورد

باندیشه از بی گزندان بود
 چنین سال بگذاشتم شصت و پنج
 چو پنج از بر سال شصتم گذشت
 رخ لاله گون کشت برسان ماه
 ز پیری خم آورد بالای راست
 بدانکه که بد سال پنجاه و هشت
 خروشی شنیدم ز گیتی بلند
 که ای نامداران گردنگشان
 فریدون بیدار دل زنده شد
 بداد و ببخشش گرفت این جهان
 فروزان شد آثار تاریخ اوی
 از آن پس که گوشم شنید این خروش
 به پیوستم این نامه بر نام اوی
 که باشد به پیری مرا دستگیر
 همی خواهم از کردکار بلند
 که این نامه بر نام شاه جهان
 وز آن پس تن بی هنر خاکراست
 جهاندار بخشنده دادگر
 خداوند هند و خداوند چین
 خداوند زیبا و برتر منش
 بدرد ز آوازش چرم پلنگ
 چه دینار در بزم پیشش چو خاک
 جهاندار محمود خورشید فش

همیشه پناهش بیزدان بود
 بدرویشی و زندگانی و رنج
 بدانسان که باد بهاری ز دشت
 چو کافور شد رنگ ریش سیاه
 هم از نرگسان روشنائی بکاست
 جوان بودم و چون جوانی گذشت
 که اندیشه شد پیرو من بی گزند
 که جست از فریدون فرخ نشان
 زمین و زمان پیش او بنده شد
 سرش برتر آمد ز شاهنشهان
 که جاوید باد ابرو بیخ اوی
 نخواهم نهادن به آواز گوش
 همه مهتری باد فرجام اوی
 خداوند شمشیر و تاج و سریر
 که چندان بماند تنم بی گزند
 بگویم نمانم سخن در نهان
 روان روان معدن پاکراست
 کز ویست پیدا به گیتی هنر
 خداوند ایران و توران زمین
 و زو دور بیغاره و سرزنش
 به خشکی پلنگ و به دریا نهنگ
 ز بخشش ندارد دلش ترس و باک
 برزم اندر آن شیر شمشیر کش

مرا از جهان بی نیازی دهد
 که جاوید بادا سرتخت اوی
 دلیر آنکه او را تواند ستود
 که شاه جهان از گمان برتراست
 یکی بندگی کردم ای شهریار
 بناهای آباد گردد خراب
 پی افکنم از نظم کاخی بلند
 بر این نامه بر عمرها بگذرد
 کند آفرین بر جهاندار شاه
 هم او را ستاینده کردار اوست
 چو مایه ندارم ثنای ورا
 زمانه سراسر به او زنده باد
 دلش شادمانه چو خرم بهار
 از او شاد بادا دل انجمن
 همی تا بگردد فلک چرخ وار
 بماناد جاوید در عزو ناز

در داستان رشنواد و همای، فردوسی در ستایش محمود گوید:

کنون آفرین از جهان آفرین
 ابوالقاسم آن شاه خورشید چهر
 شهنشاه محمود پیروز بخت
 نجوید جز از داد و ز راستی
 همیشه جوان تا جوانی بود
 جهان روشن از تاج محمود باد
 بخوانیم بر شهریار زمین
 که گیتی بیاراست بر داد و مهر
 خداوند تاج و خداوند تخت
 نیارد به او اندر آن کاستی
 همان زنده تا زندگانی بود
 همه روزگانش مسعود باد

در پایان داستان اسکندر و آغاز داستان اشکانیان در نیایش پروردگار و ستایش سلطان محمود گفته:

الا ای بر آورده چرخ بلند	چه دارای به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان برترم داشتی	به پیری مرا خوار بگذاشتی
همی زرد گردد گل کامکار	همی پرنیان گردد از رنج خوار
دوتائی شد آن سرو نازان بباغ	همان تیره گشت آن فروزان چراغ
پر از برف شد کوهسار سیاه	همی لشگر از شاه بیند گناه
بکردار ما در بدی تاکنون	همی ریخت باید برنج تو خون
وفا و خرد نیست نزدیک تو	پر از رنجم از راه تاریک تو
مرا کاش هرگز نپرورده‌ئی	چو پرورده بودی نیازده‌ئی
هر آنکه کز این تیرکی بگذرم	بگویم جفای تو یاد آورم
بنالم ز تو پیش یزدان پاک	خروشان بسر برپراکنده خاک
ز پیری مرا تنگدل دید دهر	به من بار داد از گناهش دو بهر
چنین داد پاسخ سپهر بلند	که‌ای مرد گوینده بی گزند
چرا بینی از من همی نیک و بد	چنین ناله از دانشی کی سزد
تو از من به هر باره برتری	روان را به دانش همی پروری
خور و خواب و رای نشستن تراست	به نیک و ببد راه جستن تراست
بدین هر چه گفתי مرا راه نیست	خورو ماه از این دانش آگاه نیست
از آن خواه راهت که این آفرید	شب و روز و آئین و دین آفرید
چو گوید بباش آنچه خواهد بداست	کسی کو جز این داند او بیهده است
یکی آنکه هستیش را راز نیست	بکاریش فرجام و آغاز نیست
من از آفرینش یکی بنده‌ام	پرستنده آفریننده‌ام
نگردم همی جز بفرمان او	نتابم همی سر ز پیمان او

بیزدان گرای و بیزدان پناه
جز او را مخوان کردکار سپهر
و ز او بر روان محمد درود
کنون پادشاه جهان راستای
شهنشاه ایران و زابلستان
بر او آفرین باد و بر لشگرش
جهاندار و سالار او میر نصر
سپهدار چون بوالمظفر بود
که پیروز نام است و پیروز بخت
همیشه تن شاه بی رنج باد
همیدون سپهدار او شاد باد
چنین تا بپایست گردان سپهر
پدر بر پدر بر پسر بر پسر
گذشته ز شوال ده با چهار
از این مژده دادند بهر خراج
که سالی خراجی نخواهد ز پیش
بدین عهد نوشیروان زنده شد
چو آمد بدان روزگار دراز
به بینی بدین داد و نیکی کمان
که هرگز نگردد کهن در برش
سرش سبز بادا تنش بی گزند
ندارد کسی خوار فال مرا
نگه کن که این نامه جاودان

بر اندازه رو هر چه خواهی بخواه
فروزنده ماه و ناهید و مهر
بیارانش بر هر یکی بر فزود
برزم و بیزم و به دانش گرای
ز قنوج تا مرز کابلستان
چو بر خویش و بر دوده و کشورش
کز و شادمانست گردنده عصر
سرلشگر از ماه برتر بود
همی بگذرد کلک او بر درخت
نشستش همه بر سر گنج باد
دلش روشن و گنجش آباد باد
از این تخمه هرگز مبراد مهر
همی تا جور باد و پیروز گر
یکی آفرین باد بر شهریار
که فرمان بر از شاه با فرو تاج
ز دیندار و بیدار و ز مرد کیش
همی کار بردیگر اندازه شد
همی گسترد چادر داد باز
که او خلعتی باید از آسمان
بماند کلاه کئی بر سرش
منش بر گذشته ز چرخ بلند
کجا بشمرد ماه و سال مرا
در فشی شود بر سر بخردان

کیومرثی تخمه‌ای گردد این
چنین گفت نوشیروان قباد
گند چرخ منشور او را سیاه
ستم نامه عزل شاهان بود
بماناد تا جاودان این گهر
نباشد کسی بر جهان پایدار
کجا شد فریدون وضحاک و جم
کجا آن بزرگان ساسانیان
نکوهیدتر شاه ضحاک بود
فریدون فرخ ستایش ببرد
سخن ماند اندر جهان یادگار
ستایش نبرد آنکه بیداد بود
از این نامه شاه دشمن گداز
همه مردم از خانها شد بدشت
که جاوید بادا سر تاجدار
ز گیتی میناد جز کام خویش
همان دوده و لشکر و کشورش
در پایان پادشاهی اردشیر و آغاز سلطنت شاپور ساسانی فردوسی علیه الرحمه
درباره سلطان محمود گوید:

کنون بر سخنها فزایش کنیم
ستائیم تاج شهنشاه را
جهاندار محمود با فرو جود
دلیر است و با بخشش و فروداد
جهان آفرین را نیاش کنیم
که نخلش در افشان کند ماه را
کز او بخشش وجود شد در وجود
زمانه ز فرمان او گشت شاد

خداوند کوپال و شمشیر و رنج
 جهاندار و با فرو نیکی شناس
 خردمند و زیبا و چیره سخن
 همی مشتری بارد از فر اوی
 برزم آسمان را خروشان کند
 چو خشم آورد کوه ریزان شود
 پدر بر پدر شهریار است و شاه
 بماناد تا جاودان نام اوی
 سرنامه کردم ثنای ورا
 از او دیدم اندر جهان نام نیک
 ز دیدار او تاج روشن شده است
 بنازد بدو مردم پارسا
 هواروشن از مایه و ربخت اوست
 برزم اندرون ژنده پیل بلاست
 چو در بزم رخشان شود رای او
 به نخجیر شاهان شکار وی اند
 از آواز گزش همی روز جنگ
 سرش سبز بادا دلش پر ز داد

خداوند آسانی و تاج و گنج
 که از تاج دارد ز یزدان سپاس
 جوانه بسال و بدانش کهن
 بننازیم در سایه پر اوی
 چو بزم آیدش گوهر افشان کند
 سپهر از بر خاک لرزان شود
 بنازد بدو گنبد و هور و ماه
 همه بهتری باد فرجام اوی
 بسزرگی و آئین و رای ورا
 ز گیتی ورا باد فرجام نیک
 ز بدها ورا بخت جوشن شده است
 هم آنکس که شد بر زمین پادشا
 زمین پایه نامور تخت اوست
 بیزم اندرون آسمان و فاست
 همه موج خیزد ز دریای او
 دد و دام در زی‌نهار وی اند
 بدرد دل شیر و چرم پلنگ
 جهان بی‌سر و افسر او مباد

در آغاز پادشاهی بهرام فرزند شاپور فردوسی خطاب به خود و بعد در ستایش

محمود گوید:

آیا شصت و سه ساله مرد کهن
 همان روز تو ناگهان بگذرد
 جهاندار از این بنده خوشنود باد

تو از باده تا چند رانی سخن
 در توبه بگزین و راه خرد
 خرد مایه بود و سخن سود باد

که او در سخن موی کافد همی
 گر او این سخنها که اندر گرفت
 بنام شهنشاه شمشیر زن
 ابوالقاسم آن شاه با داد و دین
 جهاندار محمود گیتی گشای
 خداوند ایران و توران و هند
 زمانه بکام شهنشاه باد
 کز ویست کام و بدویست نام
 بزرگی و دانش و راه باد
 در داستان کشته شدن نوش زاده فرزند انوشیروان که به جنگ پدرش قیام کرد و
 کشته شد چنین گوید:

چنین گفت دین آور تازیان
 پدر کز پسر هیچ ناخوشند است
 میازار هرگز روان پدر
 چو ایمن شوی دل ز غم بازکش
 هوا را مده چیره کی بر خرد
 اگر در دلت هیچ مهر علی است
 به مینو بدو رسته گردیم و بس
 اگر در دلت زو بود هیچ زیغ
 دل شهریار جهان شاد باد
 جهاندار محمود جویای حمد
 سر تاج او شد ستون سپهر
 گرت هست جامی می زرد خواه
 که خشم پدر جانت آرد زیان
 بدان کان پسر تخم و بار بد است
 اگر چند از او رنجت آید بسر
 مزین بر دلت پر ز تیماریش
 چنان کن تو هر کار کاندرد خورد
 تو را جد شبر بخواهش گریست
 در رستکاری جز او نیست کس
 بدان کو بهشت از تو دارد دریغ
 همه گفته من و را یاد باد
 کز او در همه دل بود جای حمد
 همیشه ز فرش فروزنده مهر
 بدل خرمی را مدار از گناه

نشاط و طرب جوی و مستی مکن کزافه مپندار مغز سخن

در داستان کلیله و دمنه فردوسی طوسی گوید:

گزارنده را پیش بنشانند	همه نامه بر رودکی خواندند
به پیوست گویا پراکنده را	بسفت این چنین در آکنده را
بران کو سخن داند آرایش است	چو ابله بود جای بخشایش است
حدیث پراکنده بپراکند	چو پیوسته شد مغز جان آکند
جهاندار تا جاودان زنده باد	زمین و زمان پیش او بنده باد
دل از شاه محمود خرم شدی	اگر راه بد گوهراں کم شدی
از اندیشه دل را مدار ایچ تنگ	که دوری تو از روزگار درنگ
گهی در فرازی و گه در نشیب	گهی پای مردی و گه با نهیب
از این دو یکی نیز جاوید نیست	ببودن تو را راه امید نیست

در پندنامه نوشیروان به هرمز، فردوسی درباره سلطان محمود گوید:

جهان بستد از مردم بت پرست	ز دیبای دین بر دل آذین به بست
کنون لاجرم جود موجود گشت	چو شاه جهانگیر محمود گشت
اگر بزم جوید همی یا نبرد	جهانبخش را این بود کار کرد
ابوالقاسم آن شاه پیروز راد	زمانه بدیدار او شاد باد
در توقیعات انوشیروان گوید:	

گذشتم ز توقیع نوشیروان	جهان پیرو اندیشه ما جوان
مرا طبع نشگفت اگر تیز گشت	به پیری چنین آتش آمیز گشت
ز منبر چو محمود گوید خطیب	بدین محمد گراید صلیب
همی گفتم این نامه را چند گاه	نهان بد ز کیوان و خورشید و ماه
چو تاج سخن نام محمود گشت	ستایش به آفاق موجود گشت
جهان بستد از بت پرستان هند	به تیغی که دارد چو دشتی پرند

زمانه بنام وی آباد باد سپهر از سر تاج وی شاد باد
در داستان پرسش و پاسخ نوشیروان با موبدان فردوسی خطاب به سلطان
محمود گوید:

اگر دادگر باشی ای شهریار	نکوماند از تو همی یادگار
چنان هم که از شاه نوشیروان	که او خاک شد نام دارد جوان
شد اندر نهان نام او آشکار	از او مانده گفتار او یادگار
بکردار نیکو بود بی گمان	چنین نام او زنده در هر زمان
بود تا بجایست چرخ و زمین	ابر جانش از بخردان آفرین

اشعار فردوسی در نکوهش محمود

بعد از اینکه سلطان محمود غزنوی در اثر بدکویی ساعیان و بد اندیشان قدر فردوسی را نشناخت و او را از خود برنجانید، و فردوسی را به عنوان بد دین و بد کیش معرفی کرد و در صدد آزار و اذیت او بر آمد، فردوسی مخفیانه از غزنین برآمد و از طریق هرات عازم طوس گردید

او نسخه‌ای را که در طوس از شاهنامه برای خود حفظ کرده بود برداشت و به طرف مازندران رفت، او اشعاری در نکوهش سلطان محمود سرود و به شاهنامه ملحق کرد ولی پادشاه مازندران آن اشعار را از شاهنامه پاک کرد و از فردوسی هم تجلیل نمود.

این اشعار در متن شاهنامه‌ها نیست و تنها تعدادی از آنها در ضمن داستانها آمده است ولی در دیباچه تعدادی از نسخه‌های شاهنامه آمده و ما برای اینکه مدایح فردوسی را درباره محمود در اینجا آوریم اکنون اشعاری که از فردوسی در نکوهش محمود سروده شده از مقدمه شاهنامه چاپ هندوستان که در سال ۱۲۷۲ ق چاپ شده نقل می‌کنیم.

ایا شاه محمود کشور کشای
 که پیش از تو شاهان فراوان بدند
 فزون از تو بودند یکسربجاه
 نکردند جز خوبی و راستی
 همه داد کردند بر زیردست
 نجستند از دهر جر نام نیک
 هرآن شه که در بند دینار بود
 گراید و نکه شاهی بگیتی تو راست
 ندیدی تو این خاطر تیز من
 که بد دین و بد کیش خوانی مرا
 مرا غمز کردند کان بد سخن
 هرآنکس که در دلش کین علی است
 منم بنده هر دو تا رستخیز
 من از مهر این هر دو شه نگذرم
 نباشد جز از بی پدر دشمنش
 منم بنده اهل بیت نبی
 مرا بیم دادی که دریای پیل
 نترسم که دارم ز روشن دلی
 چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
 که من شهر علمم علیم درست
 گواهی دهم کاین سخن راز اوست
 چو باشد تو را عقل و تدبیر و رای
 گرت زین بد آید گناه من است

ز کس گر نترسی بترس از خدای
 همه تاجداران کیهان بدند
 بگنج و سپاه و به تخت و کلاه
 نگشتند کردکم و کاستی
 نبودند جز پاک یزدان پرست
 از آن نام جستن سر انجام نیک
 بنزد یک اهل خرد خوار بود
 بگوئی که این خیره گفتن چراست
 نیندیشی از تیغ خونریز من
 منم شیرنرمیش خوانی مرا
 به مهر نبی و علی شد کهن
 از او در جهان خوارتر کو که کیست
 اگر شه کند پیکرم ریز ریز
 اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
 که یزدان بسوزد به آتش تنش
 ستاینده خاک پای وصی
 تنت را بسایم چو دریای نیل
 به دل مهر جان نبی و ولی
 خداوند مر و خداوند نهی
 درست این سخن گفت پیغمبر است
 تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
 بنزد نبی و علی گیر جای
 چنین است و آئین و راه منست

بدین زادم و هم بدین بگذرم
 ابا دیگران مرا کار نیست
 اگر شاه محمود از این بگذرد
 چو بر تخت شاهی نشاند خدای
 گر از مهرشان من حکایت کنم
 جهان تا بود شهریاران بود
 که فردوسی طوسی پاک جفت
 بنام نبی و علی گفته‌ام
 چو فردوسی اندر زمانه نبود
 نکردی در این نامه بر من نگاه
 هر آنکس که شعر مرا کرد پست
 من این نامه شهریاران پیش
 چو عمرم به نزدیک هشاد شد
 بسی سال اندر سرای سپنج
 ز ابیات غرا دوره سی هزار
 ز شمشیر و تیرو کمان و کمند
 ز بر گستان و زخفتان و خود
 ز گرگ و ز شیر و ز پیل و پلنگ
 ز نیرنگ و غول و ز جادوی دیو
 ز مردان نامی بروز مصاف
 همان نامداران با جاه و آب
 چو شاه آفریدون و چون کیقباد
 چو گرشاسب و سام نریمان گرد

چنان دان که خاک پی حیدرم
 بر این در مرا جای گفتار نیست
 مرا و را بیک جو نسجد خرد
 نبی و علی را بدیگر سرای
 چو محمود را صد حمایت کنم
 پیامم بر تاجداران بود
 نه این نامه بر نام محمود گفت
 گهرهای معنی بسی سفته‌ام
 بدان بد که بختش جوانه نبود
 بگفتار بد گوی گشتی ز راه
 نگیردش گردون گردنده دست
 بگفتم بدین نغز گفتار خویش
 امیدم بیک باره بر باد شد
 چنین رنج بردم بامید گنج
 مران جمله در شیوه کارزار
 ز کویال و از تیغهای بلند
 ز صحرا و دریا و از خشک رود
 ز عفریت و از اژدها و نهنگ
 کز ایشان بگردون رسیده غریو
 ز گردان جنگی که رزم و لاف
 چو تورو چه سلم و چو افراسیاب
 چو ضحاک بدکیش و بیدین و داد
 جهان پهلوانان با دست برد

چو هوشنگ و طهمورث دیوبند
 ز کاووس و کیخسرو تاجور
 چو کودرز و هشتاد پور کزین
 همان نامور شاه لهراسب را
 چو جاماسب کاندز شمار سپهر
 چو دارای داراب و بهمن همان
 چو شاه اردشیر چو شاپور او
 چو پرویز و هرمز چو پورش قباد
 چنین نامداران و گردنکشان
 همه مرده از روزگار دراز
 چو عیسی من این مردگان را تمام
 یکی بندگی کردم ای شهریار
 بناهای آباد گردد خراب
 پی افکندم از نظم کاخی بلند
 بدین نامه بر عمرها بگذرد
 نه زینگونه دادی مرا تو نوید
 بد اندیش کش روز نیکی مباد
 بر پادشه پیکرم زشت کرد
 اگر منصفی بودی از راستان
 بگفتی که من در نهاد سخن
 جهان از سخن کرده‌ام چون بهشت
 سخن گستران بیکران بوده‌اند
 ولیک ار چه بودند ایشان بسی

منوچهر و جمشید شاه بلند
 چو رستم چو روهین تن نامور
 سواران میدان و شیران کین
 زیریر سپهدار و گشتاسب را
 فروزنده‌تر بسد ز تابنده مهر
 سکندر که بد شاه شاهنشهان
 چو بهرام و نوشیروان نکو
 چو خسرو که پرویز نامش نهاد
 که دادم یکایک از ایشان نشان
 شد از گفت من نامشان زنده باز
 سراسر همه زنده کردم بنام
 که ماند ز تو در جهان یادگار
 ز باران و ز تابش آفتاب
 که از باد و باران نیابد گزند
 بخواند هر آنکس که دارد خرد
 نه این بودم از شاه گیتی امید
 سخنها ی نیکم ببد کرد یاد
 فروزنده اختر چو انگشت کرد
 که اندیشه کردی در این داستان
 بسداد ستم از طبع داد سخن
 از این پیش تخم سخن کس نکشت
 سخنها بی اندازه پیموده‌اند
 همان نگفت است از ایشان کسی

بسی رنج بردم در این سال سی
 جهاندار اگر نیستی تنگدست
 که سفلہ خداوند هستی مباد
 بدانش نبید شاه را دستگاه
 چو دیهیم دارش نبید در نژاد
 اگر شاه را شاه بودی پدر
 و گر ما در شاه بانو بدی
 چو اندر تبارش بزرگی نبود
 کف شاه محمود والا تبار
 چو سی سال بردم به شهنامه رنج
 مرا ز این جهان بی نیازی دهد
 بیاداش گنج مرا در گشاد
 فقاعی بیر زیدم از گنج شاه
 پیشیزی به از شهر یاری چنین
 پرستار زاده نیاید بکار
 سرناسزایان برافراشتن
 سر رشته خویش کم کردندست
 درختی که تلخ است وی را سرشت
 و راز جوی خلدش بهنگام آب
 سرانجام گوهر ببار آورد
 بعنبر فروشان اگر بگذری
 و گر تو شوی نزد انگشت گر
 ز بد گوهران بد نباشد عجب

عجم زنده کردم بدین پارسی
 مرا بر سر کار بودی نشست
 جوانمرد را تنگدستی مباد
 و گرنه مرا بر نشاندی بگاه
 ز دیهیم داران نیاورد یاد
 بسر بر نهادی مرا تاج زر
 مرا سیم و زر تا بزانو بدی
 نیارست نام بزرگان شنود
 نه اندر نه آمد سه اندر چهار
 که شام ببخشد بیاداش گنج
 میان یلان سرفرازی دهد
 به من جز بهای فقاعی نداد
 از آن من فقاعی خریدم براه
 که نه کیش دارد نه آئین و دین
 اگر چند دارد پدر شهریار
 و ز ایشان امید بهی داشتن
 بجیب اندر آن مار پروردنست
 گرش بر نشانی باغ بهشت
 به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
 همان میوه تلخ بار آورد
 شود جامه تو همه عنبری
 از او جز سیاهی نیابی دگر
 شاید ستردن سیاهی ز شب

ز ناپاک زاده مدار ید امید
 ز بد اصل چشم بهی داشتن
 چو پروردگارش چنین آفرید
 بزرگی سراسر به گفتار نیست
 جهاندار اگر پاک نامی بدی
 شنیدی چو زین گونه گونه سخن
 دگرگونه کردی ز کارم نگاه
 از این گفتم این بیت‌های بلند
 کزین پس بدانند چه باشد سخن
 دگر شاعران را نیاز دارد او
 که شاعر چو رنجد بگوید هجا
 بنالم بدرگاه یزدان پاک
 که یا رب روانش به آتش بسوز
 نگارنده گوید:

فردوسی در اثر بدگویی حاسدان و معاندان در نزد سلطان محمود خوار گردید و سرانجام او را ترک کرد و آواره شد، او از شهری به شهری و از ولایتی به ولایتی می‌رفت و همواره مخفی زندگی می‌کرد، شاعر آزاده و سخنسرای بزرگ طوس هرگز انتظار نداشت محمود با او چنین رفتار کند و او را به قتل تهدید نماید و یا او را بد دین و بدکیش بخواند.

او از سلطان رنجیده و در مقابل آن همه ستایشی که در شاهنامه از محمود کرده بود، در اثر کم توجهی سلطان از حقوق خود محروم گردید و در نتیجه ابیاتی را در نکوهش محمود سرود و در جهان باقی گذاشت اگر چه حاکمان و طرفداران محمود آن اشعار از فردوسی گرفتند و در متن شاهنامه نیامد.

ولی آن ایات در همان زمان پخش گردید و نسخه‌هایی از آن تهیه شد و در دست علاقمندان قرار گرفت و همانگونه که فردوسی گفت این نکوهش نامه تا قیامت خواهند ماند.

پایان زندگی محمود غزنوی

محمد قاسم فرشته هندو شاه استرآبادی در تاریخ فرشته گوید: سلطان به بیماری سل مبتلا گردید، و هر روز علت آن قوی‌تر می‌گشت، و خود را بتکلف در نظر مردم قوی می‌نمود، و با این حال به بلخ رفت و چون بهار آمد به غزنین روی نهاد و آن مرض قوی گشت، و در غزنین به همان مرض روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاخر سال ۴۲۱ وفات نمود.

او با هزار حسرت در سن شصت و سه سالگی درگذشت و مدت سلطنت او سی و پنج سال بود، جنازه او به شبی که باران می‌بارید برداشته و در قصر فیروزه غزنین مدفون گردانیدند، سلطان محمود مردی بود میانه بالا و خوش اندام و آبله روی او نخستین کسی است که لفظ سلطان بر خود اطلاق کرد.

به صحت پیوسته که سلطان محمود پیش از وفات خود به دور روز فرمان داد تا از خزانه صره‌های زر سرخ و سفید و انواع جواهر نفیسه و اصناف نفائس که در مدت حیات خود جمع کرده بود در صحن و سرای حاضر ساخته، خانه او گلستان ارم گردانیدند و او آنها را به چشم حسرت نگریسته به های‌های گریست و بعد از ساعتی به خزانه پس فرستاد.

در چنان وقت احدی را از آن بهره‌مند نگردانید، و از این قسم چیزهاست که آن شاه والا نسب را به بخل نسبت می‌دهند، روز دیگر در محفه نشست و به میدان سیر رفته فرمود که جمیع ممالیک خاصه از اسبان تازی و استران بردعی، و فیلان کوه شکوه و استران قوی هیکل و غیر ذلک بروی عرضه کردند بعد از مشاهده آنها و تأمل بسیار

مانند نوحه گران به آواز بلند گریه کرد و همچنان گریه کنان به قصر خود شتافت.
از ابوالحسن علی بن حسن میمندی منقول است روزی سلطان محمود از ابوطاهر سامانی پرسید که آل سامان را از جواهر قیمتی چه مقدار جمع نموده بودند، جواب داد که در زمان امیر نوح سامانی هفت رطل جوهر نفیسه در خزانه بود، سلطان محمود روی بر خاک نهاد و گفت: الحمد لله که حق سبحانه و تعالی مرا از جواهر نفیسه خاصه زیاده از صد رطل ارزانی داشته.

مؤلف تاریخ فرشته گوید: در اواخر عمر وقتی به سمع سلطان رسید که مردی در نیشابور می باشد و زر بسیار دارد، سلطان فرمان داد که حاضر سازند، چون آن مرد حاضر شد سلطان به او خطاب کرد که ای فلان به من خبر رسیده که تو از ملاحده هستی و قرمطی می باشی

آن شخص جواب داد که ای پادشاه با انصاف من ملحد و قرمطی نیستم عییم این است که مال فراوان دارم هرچه هست از من بستان و مرا بد نام مکن، سلطان محمود تمامی اموال از او بگرفت و نشانی در باب حسن عقیدت او نوشت و بدو تسلیم کرد.

نگارنده گوید:

قبر سلطان محمود غزنوی اکنون در غزنین موجود و یکی از مزارات و آثار باستانی بشمار می رود، روی قبرش گنبدی بنا گردیده که از دور پیداست من در سال ۱۳۴۶ هنگام بازگشت از هندوستان و پاکستان از غزنین دیدن کردم و به مقبره سلطان محمود هم رفتم، در غزنین قبور تعدادی از شاعران و عارفان هم محفوظ مانده که از آن جمله سنائی غزنوی شاعر معروف و رضی الدین علی لالا می باشند.

در شهر غزنین حفاری هائی از طرف باستان شناسان انجام گرفته و آثاری هم از زیر خاک کشف گردیده که از آن جمله مسجد جامع غزنین است که بقایای آن از زیر خاک در آمده است، و در کورستان باستانی هم تعدادی قبور باستانی موجود است،

غزنین در غرب کابل و سر راه قندهار و هرات قرار گرفته و شاهراه آسیائی مشهد، هرات قندهار و کابل از کنار آن می‌گذرد. این شرح حال در اواخر سال ۱۴۲۱ تحریر گردید و اکنون هزار سال از فوت سلطان محمود می‌گذرد و اثری که از وی باز مانده مقبره او در غزنین و اساس گنبد مطهر حضرت رضاعلی علیه السلام.

منابع تحقیق

شرح زندگی و جنگهای سلطان محمود و فتوحات او در اکثر کتابهای تاریخی عربی و فارسی آمده و هر یک بر طبق نظریه خود درباره او مطالبی آورده‌اند، جویندگان به کتابهای ذیل مراجعه کنند.

۱- تاریخ فرشته محمد قاسم فرشته استرآبادی.

۲- کامل التواریخ ابن اثیر جزری.

۳- ترجمه تاریخ یمنی ابوالشرف گلپایگانی.

۴- حبیب السیر تألیف خواندمیر.

۵- روضة الصفا تألیف میرخواند.

۶- راحة الصدور راوندی.

۷- زین الاخبار گردیزی.

۱۹۲۴- محمود فرخ

سید محمود فرخ از شعرای معاصر مشهد مقدس رضوی و از مشاهیر رجال ادبی خراسان در زمان ما بودند، او در مشهد رضوی از پیشکسوتان شعر سنتی و یادگاری از شعرای کهن خطه خراسان بزرگ بود، هر شاعری که به مشهد مقدس می‌آمد در محفل ادبی او شرکت می‌کرد و در آن جا با شاعران مشهدی آشنا می‌گردید.

سید محمود فرخ فرزند سید احمد دانا معروف به حاج میرزا آقا جواهری در

سال ۱۲۷۴ شمسی در مشهد مقدس متولد شد و پس از تحصیل علوم ادبی در آستان قدس رضوی مشغول کار شد، او در مدت زندگی خود در آستان قدس به مشاغل گوناگون پرداخت و در دوره دوازدهم و سیزدهم از طرف مردم قوچان به مجلس شورای ملی رفت.

خصوصیات فرخ

سید محمود فرخ در مشهد مقدس روزهای جمعه در منزل خود می‌نشست و از شاعران و اهل ادب پذیرائی می‌کرد، شاعران در آنجا اشعار خود را می‌خواندند و در موضوعات ادبی و فرهنگی گفتگو می‌شد، روزهای جمعه در خانه او بازبود و هر کس می‌توانست به آن جا برود و با شاعران مشهد مقدس آشنا شود.

محمود فرخ قصیده و غزل و قطعه بسیار دارد که بخشی از آنها در سفینه فرخ آمده است، مرحوم فرخ همواره مشوق شاعران و اهل ادب بود، او در طول زندگی خود مسافرت‌هایی به عراق، مصر، اروپا و روسیه نمود و از افغانستان و تاجیکستان هم دیدن کرد.

فرخ و حادثه مشهد گوه‌رشاد

او در حادثه مسجد گوه‌رشاد که در زمان رضاشاه انجام گرفت و گروهی از مردمان مشهد و آبادیهای اطراف در آنجا به شهادت رسیدند رئیس دفتر آستان قدس رضوی بوده است و در کنار رؤسا مشهد قرار داشت و جریان و حوادث مسجد را زیر نظر گرفته بود.

ادیب هروی در کتاب حدیقة الرضویه گوید: مأموران شهربانی که در تعقیب بهلول بودند، او را در صحن مقدس رضوی دیدند، خواستند او را بازداشت کنند، ولی خادمان آستان قدس او را در کشیک خانه بازداشت کردند تا مقامات آستان قدس

درباره او تصمیم بگیرند.

جریان بهلول به اطلاع محمد ولی خان اسدی رسید، او به محمود فرخ رئیس دفتر آستان مقدسه دستور داد بهلول را تحویل مقامات شهربانی بدهند، فرخ به رئیس شهربانی تلفن کردند مأموران بیایند و بهلول را تحویل بگیرند و به شهربانی ببرند. در این میان افرادی به میان آمدند و گفتند بهلول اکنون در پناه امام رضا قرار گرفته و در بست قرار دارد، بیرون کردن او از حرم و بست توهین به امام رضا علیه السلام می باشد، در این هنگام گروهی آمدند و در اطاقی را که بهلول در آنجا بازداشت بود شکستند و او را به مسجد گوهرشاد بردند.

ادیب هروی در همین کتاب گوید: من به کلانتری رفتم و همه رؤسا در آنجا بودند، ناگهان شاهد کردم نواب احتشام رضوی را سر برهنه و پا برهنه به کلانتری آوردند، سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر به او گفت چرا این طور کردی، در این هنگام نایب سرهنگ بیات یکی دو چک به او زد

من به آقای محمود فرخ که پهلوی من ایستاده بود گفتم برو ممانعت کن نگذار او را بزنند اسیر را نمی زنند، فرخ هم بطوری که دست خود را بر هم می زد و لب از تأثر می گزید عبارت مرا به بیات گفت و منع کرد و در حدود شش هفت کلمه با نواب احتشام صحبت نمود به این عبارت که به جدم وجدت تو سبب شدی آخر برای چه و چرا خود را داخل کردی؟!

آثار فرخ

سید محمود فرخ در زندگی خود اشعار، قصائد و غزلیاتی سروده و کتابهایی هم تحقیق و تصحیح نموده و چاپ کرده است آثار او عبارتند از:

۱- سفینه فرخ در دو مجلد به چاپ رسیده است.

۲- منتخباتی از دیوان اوحدی مراغه‌ای.

۳- رساله‌ای از نادم زنگنه.

۴- مثنوی فروزنده از نصرت.

۵- روضه خلد تألیف مجد خوافی.

۶- مجمل فصیحی خوافی در سه مجلد.

نمونه‌ای از اشعار فرخ

همانگونه که تذکر داده شد سید محمود فرخ اشعار و قصائد زیادی دارد ما در

این جا یکی از قطعات او را بنظر خوانندگان می‌رسانیم او گوید:

بیاد دارم از کودکی ز دایه و مام	فسانه‌های دلیران و آن دلیری‌ها
هم از پدرچه روایات خوش مرایا است	ز خوی پاک نیاکان و خوش ضمیری‌ها
بخاطر است ز استاد نیز آنچه زما	گذشتگان بجهان کرده‌اند امیری‌ها
دمیده است ز گفتار حافظ و سعدی	بباغ خاطره‌ام لاله‌ها و خیری‌ها
و ز آنچه گفت به شهنامه پهلوان سخن	ز فر رستم دستان و نره شیری‌ها
درون جان من و مغز من زگاه شباب	ذخائری است ز نیرو برای پیری‌ها
کنون دریغ که نوباوگان نمی‌شنوند	ز شومی اثر محنت و اسیری‌ها
ز شاعران بجز از وصف نامرادیها	ز ناطقان بجز از ذکر ناگزیری‌ها
بروزنامه نخوانند هم ز ماضی و حال	بغیرشنت و دشنام و خرده‌گیری‌ها
و ز آن نخیزد الا که بد گمانی و یاس	ز زاد و بوم و هم از عمر زود سیری‌ها
خرد بخشم بود ز آن گزافه گوئی‌ها	ادب نفور بود زین چنین دبیری‌ها
زفرخ این بشنو بدمگوی و بد منویس	که بد ببینی از این پند ناپذیری‌ها

آشنائی نگارنده با مرحوم فرخ

من از جوانی به هنگام تحصیل در حوزه علمیه مشهد مقدس نام او را در محافل

و مجالس می‌شنیدم و می‌دانستم او یک شاعر برجسته و روشنفکر است و با اهل دیانت و مذهبی‌ها چندان ارتباطی ندارد، از این رو تمایلی بدیدن و یا شرکت در محفل ادبی او رانداشتم.

در سال ۱۳۴۶ هنگام بازگشت از سفر هند و پاکستان چند ماهی در افغانستان توقف کردم و از کابل و سایر شهرهای تاریخی دیدن نمودم و با فضلاء و رجال علم و ادب ملاقات کرده و در کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی افغانستان به مطالعات و تحقیقات خود ادامه دادم.

یکی از رجال برجسته افغانی که از فضلاء و دانشمندان بود نامه‌ای به من داد و گفت: این نامه را در مشهد به سید محمود فرخ بدهید، من بعد از مدتی کابل را ترک کرده و از طریق قندهار و هرات به مشهد مقدس رسیدم و تصمیم گرفتم نامه را شخصاً به مرحوم فرخ بدهم.

روزی در خانه او رفتم و زنگ در را فشار دادم، جوانی در خانه را گشود گفتم با جناب آقای فرخ کاری دارم، جوان گفت: در منزل تشریف ندارند پاسخ دادم من از کابل می‌آیم و نامه‌ای برای ایشان دارم که باید به خود ایشان تسلیم نمایم، او با شنیدن این سخن بدرون منزل رفت.

بعد از لحظاتی فرخ شخصاً در خانه آمد و گفت: بفرمائید منزل او مرا به اطاقی هدایت کرد، هنگامیکه وارد اطاق پذیرائی شدم مشاهده کردم مرحوم بدیع الزمان فروزانفر هم در اطاق نشسته‌اند او هم با دیدن من از جای خود برخاست و با من دست داد و احوال پرسى کرد.

من از این تصادف در شگفت ماندم و از اینکه با دو نفر از رجال ادب و فرهنگ خراسان و پیران دیر شعر و ادب بطور خصوصی به گفتگو می‌نشینم و خوشحال شدم، بعد از احوال پرسى مختصری از مسافرت علمی و تحقیقی خود را به کشور هندوستان، پاکستان و افغانستان برای آن دو نفر شرح دادم.

آن دو استاد ادب خراسان در مقابل خود یک طلبه جوان خراسانی پژوهشگر را دیدند که از کتابخانه‌ها و نسخ خطی و آثار تاریخی شبه قاره هندو پاکستان و از کابل، بلخ، طخارستان و بدخشان سخن می‌گوید در شگفت ماندند مجلس به خوبی برگزار گردید و آنها برای من از خداوند توفیق خواستند.

نامه مورد نظر را به مرحوم فرخ دادم او بسیار خوشحال شد، این اولین ملاقات من با سید محمود فرخ بود، و بعد هم در محفل او چند بار با وی دیدن کردم و درباره مسائل تاریخی و ادبی مذاکراتی انجام گرفت من از اوضاع و احوال شرکت کنندگان در آن محفل به این نتیجه رسیدم که انجمن ادبی فرخ تنها یک محفل ادبی نبود و افرادی از آن استفاده سیاسی هم می‌کردند.

پایان زندگی فرخ

فرخ در حدود هشتاد و شش سال عمر کرد، و اوقات خود را در مشاغل گوناگون گذراند، او با ده‌ها استاندار و نائب التولیه همکاری نمود و در کارهای اجرائی و امور سیاسی خراسان شرکت داشت، اشعار و قصائد زیادی سرود، کتابهایی را تحقیق و چاپ کرد، سرانجام در روز ۳۰ فروردین ماه سال ۱۳۶۰ دیده از جهان بست و در مشهد مقدس رضوی به خاک سپرده شد.

۱۹۲۵ - محمود کمال الدین

او از معماران عصر خود بوده و نامش در کتیبه گنبد حضرت رضا علیه السلام آمده است، در سال ۱۰۰۹ شاه عباس صفوی از اصفهان پیاده به مشهد مقدس رفت، و مدتی در جوار بارگاه ملکوتی آن حضرت اقامت نمود، او دستور داد گنبد امام رضا علیه السلام را با خشت‌های طلا مزین کنند.

این کار توسط کارگذاران آستان قدس آغاز گردید و در سال ۱۰۱۶ پایان

گرفت، در کتیبه گنبد مطهر نام معمار کمال الدین محمود یزدی آمده و کتیبه هم به خط علی رضا عباسی می باشد، ما این کتیبه را در مجلد اول این کتاب در فصل بناء گنبد مطهر حضرت رضا علیه السلام آورده ایم.

۱۹۲۶- محمود کمال الدین تبادکانی

او از فضلاء و موسیقی دانان و شاعران طوس بوده و در بلخ زندگی می کرده است، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: مولانا کمال الدین میر محمود نجفی از مردم روستای نجفی در ناحیه تبادکان و ارداک از توابع مشهد مقدس بوده، مردی بسیار دانشمند و درویش مشرب بشمار می رفته و در موسیقی دست داشته است.

او از شاگردان ملا عبدالعلی شاگرد علی شاه جامی از استادان موسیقی زمان خود بوده است، و همه سازها را می تراشید و عصای سر خمی داشت که یک تار بر آن بسته بود و هجده نغمه اصلی را که همه نغمات و مقامات منشعب از آن است می نواخت، در پایان زندگی در بلخ می زیست و همواره به تدریس مشغول بود و در آنجا درگذشت و غزل را استادانه می گفت:

۱۹۲۷- محمود مدرس

از مدرسان و علماء مشهد مقدس رضوی بوده و در مدرسه فاضل خان تدریس می کرده است، مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات گوید آقا میرزا محمود در مدرسه فاضل خان مشهد تدریس می کرد و در مدت شش ماه چهار تومان حقوق می گرفت

مرحوم مولوی گوید: مدرسه فاضل خان را اسدی خراب کرد و در این مدرسه عده زیادی از طالبان به اکتساب علوم می پرداختند و مرحوم شادروان شیخ محسن فیض قاضی بسیار عالم دیوان کشور از محصلین این مدرسه بود، و جناب گوینده توانا

آقای حاج شیخ محمود تولائی معروف به حلبی که اکنون ساکن تهران و منبری بسیار معروفی است تمام تحصیلات خود را در مدرسه فاضل خان آموخته است.

۱۹۲۸ - محمود مستوفی گرگانی

او از کارگزاران و مستوفیان دولت قاجار بود، میرزا محمود فرزند حاج میرزا نصرالله گرگانی نخست در خدمت میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک بکار مشغول گردید و به امور اداری و جریان کارها آشنا شد و تجربه اندوخت و بعد از مدتی به حکومت ساوه منصوب شد.

میرزا محمود گرگانی در سال ۱۲۸۸ قمری همراه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به خراسان رفت و پیشکاری خراسان را به عهده گرفت و مدت دو سال در این سمت کار کرد و بار دیگر در سال ۱۲۸۹ همراه حسام السلطنه به تهران بازگشت و در تشکیلات کامران میرزا حاکم تهران بکار مشغول گردید، او مردی خوش خط و نویسنده بود و در سال ۱۳۱۱ قمری در تهران درگذشت.

۱۹۲۹ - محمود مستوفی آشتیانی

او نیز از کارمندان عالی رتبه دولت قاجار بوده است، او فرزند میرزا شفیع صاحب دیوان آشتیانی بود و در سال ۱۲۵۳ متولد شد و همراه پدرش در تهران بکار مشغول شد، او مدتها در شهرستانها بعنوان مستوفی کار می کرد، و در سال ۱۲۸۸ همراه حسام السلطنه به خراسان رفت و در مشهد مقدس به امور مالیاتی و حسابداری منصوب گردید.

محمود مستوفی سه سال در مشهد مقدس کار کرد و بعد به تهران بازگشت و به همدان رفت و مدتی در آنجا ماند و بار دیگر به سمت مستوفی کل خراسان انتخاب شد و به مشهد مقدس رفت، و در سال ۱۳۱۰ قمری از این سمت معزول گردید و به مرکز

بازگشت برای اطلاع از شرح حال این دو مستوفی به کتاب رجال ایران تألیف مهدی بامداد مراجعه شود.

۱۹۳۰- محمود میمندی

از علماء و مؤلفان مشهد مقدس و معاصر شیخ حر عاملی بوده است، در کتاب امل الآمل او را عنوان کرده و گوید: مولانا حاج محمود بن میرعلی میمندی مشهدی از فضلاء علماء و صلحاء و از ثقات و زاهدان راستگو بشمار است، او از معاصران بوده و شعر هم می‌سراید، و تألیفاتی هم دارد و آثار او عبارتند از:

- ۱- حدائق الاحباب ۲- سلاح المؤمن ۳- المقام الامین ۴- حیاة القلوب ۵- اشرف العقائد ۶- دیوان شعر عربی و فارسی شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم او را عنوان کرده و گوید: او از شیخ حر عاملی و مجلسی روایت می‌کند و اجازه‌ای هم به شریف ابوالحسن فتونی در سال ۱۰۷۰ داده است.
- نگارنده گوید: میمند باید آبادی میامی کنونی باشد که در پنجاه کیلومتری شرق مشهد قرار دارد، و بقعه‌ای منسوب به یحیی بن حسین ذی الدمعه در آنجا می‌باشد، و در میان مردم به امامزاده یحیی معروف است، آبادی میامی از دهات بسیار قدیم ناحیه طوس بوده است.

در شاهنامه فردوسی هنگام لشکرکشی طوس بطرف کلات از این آبادی نام برده شده و آن را «میم» ضبط کرده و در مرور زمان به میمند و میامی تغییر نموده است.

۱۹۳۱- محمود بن ابی القاسم

او از محدثان و مشایخ طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «ورکی» گوید: من در طوس از ابوالمحامد محمود بن ابی القاسم طوسی که از ابومحمد عبدالواحد ورکی روایت می‌کرد، حدیث شنیدم سمعانی گوید: عبدالواحد

ورکی یکصد و سی سال عمر کرد و جماعتی از او روایت می‌کنند.

۱۹۳۲- محمود بن عثمان طوسی

از راویان و محدثان طوس بوده و نام او در کتاب التّدوین در یک سند روایتی آمده و شرح حالی از او در منابع نیامده است.

۱۹۳۳- محمود بن علی

او از علماء مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: محمود بن علی سلمی در سال ۱۰۰۱ حاشیه ملا عبدالله شوشتری را به خط خود نوشت، این نسخه در نزد سید شهاب‌الدین موجود است.

۱۹۳۴- محمود بن محمد طوسی

از مشایخ حدیث و خاندان علم در طوس بوده است، ابراهیم بن محمد جوینی در باب ۶۱ کتاب فرائد السمطین روایتی در باب ظهور امام مهدی علیه السلام از محمود بن محمد طوسی روایت می‌کند، این روایت از طریق شیخ جعفر درشتی از شیخ مفید روایت شده است.

از سند حدیث پیدا است که لقب او خطیرالدین بوده و منصب قضاء هم داشته است، جوینی به یک واسطه از او نقل حدیث می‌کند و او هم از عمویش زین‌الدین روایت کرده است.

منتجب‌الدین بن بابویه در کتاب فهرست او را عنوان کرده و گوید خطیرالدین محمود بن محمد طوسی از عالمان و صالحان بود، وافندی نیز در کتاب ریاض العلماء از این خطیرالدین یاد کرده است.

۱۹۳۵- محمد بن یوسف تبریزی

او از علما تبریز بود و در مشهد مقدس سکونت داشت، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان «تنزیه الاسلام من الأوهام» گوید این کتاب از تألیفات سید محمود بن سید یوسف حسینی تبریزی است که در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت، او کتاب فارسی هدیه الاخوان را از این کتاب استخراج کرد و در نجف در سال ۱۳۵۸ چاپ شد.

۱۹۳۶- محیط الدین مشهدی

از شعراء و ادباء مشهد مقدس بود و در هندوستان سکونت داشت، حسین قلی عظیم آبادی در تذکره نیشتر عشق گوید: محیط الدین خان از نجای مشهد مقدس است، در شیوه آداب و اخلاق و فراست پسندیده روزگار بود و به ملازمان ذی اعتبار وزیر نواب شجاع الدوله بهادر تا ایام نیابت مختارالدوله به کام دل زندگانی می نمود. بعد آن سلسله خانه نشین شده به کمال عسرت و تکدر اوقات می ساخت و به سبب موزونیت طبع گاه گاهی فکر شعر هم می نمود، چنانچه از این جمله است:

از همان شعله که شمع دل ما روشن از اوست

برق در طور محبت زن و خاکستر کن
شکوه از یار باغیار بود عین خطا
گر کله می کنی ای دل گله با دلبر کن

۱۹۳۷- محی الدین طوسی

از احفاد ابو حامد غزالی بود و در طابران طوس زندگی می کرد، نام اودر تعدادی از تذکرها و کتب تاریخی آمده است، او در زمان تیموریان زندگی می کرده و مورد علاقه حاکمان و امیران بوده است، و اینک گفته های مؤلفان و تذکره نویسان را درباره او

ذکر می کنیم.

دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء در حالات خواجه رستم خوریانی گوید:
حکایت کنند که سلطان عمر بن میرانشاه به وقت آنکه به حرب شاهرخ بهادر می رفت
در اسلامیه طوس به زیارت شیخ العارف قدوة المحققین شیخ محی الدین غزالی طوسی
رفت و گفت: شیخنا التماس می کنیم که فاتحه ای در کار من کنید تا خدای عزوجل و
علامرا بر شاهرخ ظفر دهد.

شیخ در جواب فرمود: که ای شاهزاده من این کار هرگز نکنم زیرا شاهرخ مردی
عادل و خدا ترس است و تو بی باک و متهور و نیز او ترا به جای پدر است، شکست او
طلبیدن و ظفر و فتح تو خواستن از طریقت و شریعت دور است و من خود هرگز آن
نکنم.

شاهزاده عمر از شیخ رنجیده شد و بخشم در او نگریست و گفت: ای شیخ مرا
چون می بینی، گفت: تو را مخلوقی می بینم بقوت از همه کمتر و به جهل از همه بیشتر و به
مرگ با همه برابر و به قیامت از همه کهنتر، شاهزاده می خواست تا شیخ را ایذا رساند
اندیشه کرد که کاری که از ایذای او بزرگتر است در پیش دارم

اگر خدا مرا فتح داد یقین دادم که همت درویشان اثر ندارد، چرا که کار بعکس
افتاد و اگر شکسته شدم پس از راستی که گفته چرا رنجیده شوم، برخاست و از پیش
شیخ بیرون شد، اصحاب و مریدان شیخ گفتند شیخا اگر این مرد را خدا فتح دهد ما در
خراسان نتوانیم بودن.

شیخ فرمود: که رضای خدا از خراسان افزون باشد، بلکه از هجده هزار عالم اگر
در خراسان نتوانیم بودن در عراق باشیم اما از مکاره و یاد سخط خدا نتوان گریخت،
خوشا وقتی که مشایخ طریقت با سلاطین کلمه حق بدین منوال می گفته اند و اندیشه
می کردند بخلاف این روزگار که باب نصیحت و کلمه حق به کلی مسدود شده.

جامی در کتاب نفحات الانس در حالات فخرالدین نورستانی آورده که او در

طلب کاملی مکمل سفر اختیار کرده و در آن وقت شیخ محی‌الدین طوسی که از اولاد امام غزالی است شهرتی تمام داشته است و در شهر طوس می‌بوده به صحبت وی آمده آنچه می‌خواسته است آنجا نیافته.

قدرت‌الله شوق در تذکره تکملة الشعراء برگ ۲۶ در حالات شیخ آذری گوید: در وقت سلاطین سرداران صاحب اعتبار بود و در فنون شاعری درجه عالی داشت، قدم به کوی فقر نهاده به صحبت شیخ الشیوخ محی‌الدین طوسی مستفید شد و به ریاضت و سیاحت مشغول گشت.

درگذشت محی‌الدین طوسی

میرخواند در کتاب روضة الصفا ضمن حالات میرزا بک در حوادث سال ۸۲۸ گوید: در این سال شیخ الاسلام اعظم مرشد شیخ محی‌الدین غزالی که سلاطین به مجلس شریف او می‌رسیدند و به زانوی ادب در مجلس او می‌نشستند و بی رخصت او درسخن خوض نمی‌نمودند، و چند نوبت زیارت مکه بجای آورد و هم در راه کعبه دعوت حق را لبیک اجابت گفت

وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانه رجب است و میانه رمضان

۱۹۳۸- مختار بک

از کارگذاران آستان قدس رضوی بوده است و در سال ۱۲۸۲ قمری در مشهد زندگی می‌کرده: او درباره موقوفات آستان قدس کتابچه‌ای به خط سیاق نوشته است، این کتابچه در اختیار مرحوم عبدالحمید مولوی بوده و آن شادروان درباره این دفترچه گوید:

از حسن اتفاق کتابچه‌ای از آستان قدس و جامع گوهرشاد را بدست آوردم که تاریخ آن محرم ۱۲۸۲ قمری است و لیکن کتابچه شامل سال ۱۲۸۰ و سال ۱۲۸۱

می‌باشد که علاوه بر خوبی خط حساب را با سیاق نوشته و تمام صاحب منصبان سال ۱۲۸۲ قمری آستان قدس صفحه آخر کتابچه را مهر و تایید کرده‌اند و بسیار نفیس و در واقع تاریخیچه در آمد و مصارف یکصد و اندی سال قبل آستان قدس را ارائه می‌دهد.

در صدد بر آمدم که با ضعف حال این دو کتابچه را تشریح کنم و توضیح بنویسم و در دسترس همگان قرار دهم و حیف بود که مطالب آن را ناخوانده بگذارم و بگذرم و کسان را از محتویات آن دو بی خبر بگذارم، این دو کتابچه بازمانده گذشتگان قرن سیزدهم می‌باشد.

نگارنده گوید: ما در شرح حال مرحوم عبدالحمید مولوی در همین کتاب درباره این کتابچه و شرح آن مطالبی آورده‌ایم، جویندگان به عنوان «عبدالحمید مولوی» مراجعه نمایند.

۱۹۳۹ - مخدوم لکنوی مشهدی

از علماء و فضلاء هندوستان بود و در لکهنو زندگی می‌کرد، جد او از مشهد مقدس به هند مهاجرت کرد و مخدوم در آنجا متولد شد، رحمان علی در تذکره علمای هند درباره او گوید:

مولوی مخدوم لکنوی ابن حافظ محمدنواز ابن مولوی عبدالسمیع ابن سید محی‌الدین مشهدی، جدش از مشهد مقدس به دهلی آمد و از آنجا به لکهنو رحل اقامت انداخت، تلمذ به خدمت ملا نظام‌الدین سهاولی دارد، ملا عبدالعلی بحر العلوم سماعة و قراءه هر دو همتاش بودند.

به حضرت شاه ولی‌الله محدث دهلوی مستفید شده مدام به درس و تدریس طلبه علوم صارف الاوقات بوده که بسی مردمان از او فیض یاب شدند، در عمر اخیر که فقدان بصارت بوی رو نموده ترک تدریس معقولات کرده به افاده کتب دینی می‌پرداخت کتاب گلستان و بوستان را تصحیح نموده در سال ۱۲۲۹ به مقام لکهنو

رحلت فرمود، شیخ امام بخش در تاریخ وفاتش چنین گفته:

سید مخدوم از جهان رفت	گفتند بزرگ و خرد صد حیف
تاریخ وفات گفت ناسخ	مخدوم زمانه مرد صد حیف

۱۹۴۰- مراد خان انیس الدوله

از کارگزاران و امیران لشکر صفویه در زمان شاه صفی بود، در زمان شاه صفی حکومت هندوستان به سرحدات ایران لشکرکشی کرد و قلعه مهم قندهار را محاصره نمود، و موجب آزار و اذیت مردم منطقه گردید و در سرحدات شرقی ایران موجب اضطراب و وحشت رعایا شد.

شاه صفی از جریان آگاه گردید و به سراسر کشور بخشنامه‌ها صادر و به والیان و حاکمان امر شد برای دفع دشمن از مرزها آماده شوند و خود را آماده کنند و بطرف قندهار بروند، قاصدان به ولایات رفتند و احکام را به والیان رسانیدند، و مقرر گردید در محرم سال ۱۰۵۱ لشکریان از اصفهان بطرف قندهار بروند.

در این هنگام از دربار شاه صفی دستوری صادر گردید تا انیس الدوله مرادخان توبچی باشی به مشهد مقدس برود و در آنجا تعدادی توپ قلعه کوب سامان دهد، انیس الدوله بر طبق دستور به سوی مشهد مقدس می‌رود و توپ‌های مورد نظر را فراهم می‌کند، ولی قلی شاملو در کتاب قصص خاقانی در این باره گوید:

آن توپ‌ها را بدین اسامی موسوم ساخت، اولین توپ اسام، دومین توپ اصلان، سومین توپ ازدها، چهارمین توپ بیر بیان، پنجمین توپ ایلدریم، بعد از آنکه انیس الدوله خدمت مقرر را به اتمام رسانید و حقیقت را به پایه سریر خلافت مصیر عرضه داشت نمود فرمان همایون شرف نفاذ یافت.

که رستم خان سپهسالار به همراهی چند هزار نفر از غازیان شیر شکار به ولایت خراسان رفته به تهیه اسباب و آلات قلعه‌گشائی کوشیده در لوازم امور مذکور سعی

موفور به ظهور رساند و همچنین به بگلربگیان و خاندان عظیم‌الشان از اطراف بلاد و امصار کشور خود را آماده نمایند تا در رکاب شاه صفی به طرف مرزهای شرقی بروند. نگارنده گوید:

در زمان سلطنت شاهجهان پادشاه هندوستان لشکریان هند به فرماندهی اورنگ‌زیب به مرزهای ایران حمله کردند ولی با مقاومت مرزبانان و قعله داران ایرانی مواجه شدند، و کاری از پیش نبردند مطلب جالب توجه این است که در لشکر هندوستان تعدادی مشاور اروپائی بودند که از آنها در برابر ایران حمایت می‌کردند جریان این جنگها در کتاب روزنامه مهم قندهار به تفصیل آمده است. مطلب دیگر اینکه در زمان صفویه در مشهد مقدس رضوی کارخانه توپ سازی وجود داشته و در این شهر انواع و اقسام توپ‌ها، تفنگ‌ها و وسائل جنگی ساخته می‌شد، این کارخانه‌ها تا زمان قاجاریه هم بکار مشغول بودند و بعد از آن به عللی تعطیل شدند.

۱۹۴۱ - مراد بن محمد کشمیری

از علماء کشمیر بود و در مشهد مقدس سکونت داشت، شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان‌الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه او را عنوان کرده و گوید: مراد کشمیری نامش محمد بود، و از شاگردان شیخ حر عاملی بشمار می‌رفت، او به دستور استادش شیخ حر کتاب بدایة‌الهدایه او را به فارسی ترجمه و شرح کرد و آن را دلیل قاطع نام نهاد.

او کتاب دیگری هم بنام «نور ساطع» دارد و در آغاز این کتاب از کتاب دلیل قاطع که ترجمه بدایة‌الهدایه شیخ حر عاملی است یاد می‌کند و من نسخه‌ای از نور ساطع را در کتابخانه حاج سید محمدعلی سبزواری در کاظمین دیدم، کتاب بسیار خوش قلم و دلیل بر مهارت و فضل مترجم می‌باشد

او کتابی هم در علم رجال نوشته و من پاره‌ای از آن را در کتابخانه شیخ

عبدالحسین تهرانی در کربلا دیدم که در سال ۱۰۷۸ تحریر شده بود و در پایان نسخه به خط مؤلف آمده فقیر محمد مشهور به مراد کشمیری فرزند محمد صادق بن محمد علی بن حیدر عفی الله عنهم.

محمد علی کشمیری در کتاب نجوم السماء او را عنوان کرده و گوید: مراد کشمیری از تلامذه شیخ حر عاملی بوده از تصانیف اوست حاشیه بر من لایحضره الفقیه و شرح کتاب بدایة الهدایة تحریر نموده و آن شرحی است مبسوط و شرحی دیگر مختصر از آن نموده موسوم به نور ساطع

۱۹۴۲- مرتضی آشتیانی

از علماء، فقهاء، و مجتهدان عصر خود بود و در مشهد مقدس زندگی می کرد و در همین شهر هم درگذشت، مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی در مشهد رضوی از موقعیت ممتازی برخوردار بود و مورد احترام همه طبقات قرار داشت و در حوزه علمیه مشهد هم از اساتید و ارکان بشمار می رفت.

حاج شیخ مرتضی آشتیانی رحمه الله علیه در سال ۱۲۸۰ بنا به نوشته مهدی بامداد در کتاب رجال ایران و یا در سال ۱۲۸۱ بنا به نقل شیخ محمد شریف رازی در کتاب گنجینه دانشمندان متولد شد، از آنجا که تولد او در روز وفات شیخ مرتضی انصاری رضوان الله علیه واقع شد، پدرش او را مرتضی نام نهاد.

پدر او حاج میرزا حسن آشتیانی از فقهاء بزرگ شیعه و از علماء عالی مقام زمان خود و در تهران ریاست داشت و مورد توجه عامه و خاصه بودند شیخ مرتضی نخست در کنار پدرش به فراگیری علوم و فضائل مشغول گردید و مورد توجه و عنایت والد خود قرار گرفت و از محضرش استفاده نمود، و مقدمات و سطوح را در تهران تحصیل کرد.

در حوزه نجف اشرف

مرحوم حاج شیخ مرتضی به همراه پدرش حاج میرزا حسن آشتیانی به مکه معظمه رفت و پس از اداء مناسک حج و زیارت حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام به نجف اشرف رفتند، او در نجف اشرف اقامت گزید تا به تحصیلات خود ادامه دهد و از محضر علماء و مجتهدان و اساتید استفاده کند.

او در نجف اشرف وارد حوزه درس حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی گردیده و به تحصیل خود ادامه داد، تا به مقام اجتهاد و فقاہت نائل شد، و بعد از چند سال به تهران بازگشت و به تدریس پرداخت و اقامه جماعت نمود و به امور مردم هم رسیدگی می کرد.

مهاجرت به مشهد مقدس

او در سال ۱۳۴۰ قمری به مشهد مقدس رضوی مهاجرت کرد و در آن جا نیز مشغول درس و بحث شد و به تربیت طلاب علوم مشغول گردید، و به اقامه نماز جماعت پرداخت او بعد از مدتی بار دیگر به تهران بازگشت و در حضرت عبدالعظیم اقامت گزید، و در سال ۱۳۶۰ قمری به عراق رفت و در کربلا ساکن شد و دو سال هم در آنجا ماند.

او بار دیگر به ایران بازگشت و به مشهد مقدس رضوی رهسپار گردید و در آنجا اقامت گزید، او در این شهر مورد توجه انظار و طبقات مردم قرار گرفت و در زمره علماء طراز اول مشهد رضوی درآمد و به وظائف شرعی خود ادامه داد، تا آنگاه که در روز ۲۴ ذی حجه سال ۱۳۶۵ در مشهد مقدس در گذشت و در رواق پائین پا به خاک سپرده شد.

۱۹۴۳- مرتضی اسماعیلی

او یکی از هنرمندان مشهد مقدس بود، اثر هنری مرتضی اسماعیلی اکنون در اماکن متبرکه موجود است در حالی که اکنون بین دارالسلام و دارالسرور نصب گردیده و اشعاری در آن کتابت شده بوسیله این هنرمند منبت کاری و تزئین شده است این در به سال ۱۳۹۵ قمری در این محل نصب شده است و شعر آن هم از ریاضی شاعر معاصر می باشد و مطلعش این است:

ای شه طوس که سلطان سریر دو سرائی ماسوی الله همه ظل تو و تو ظل خدائی
تا خلائق همه در روی تو بینند خدا را پرده بردار که بی پرده خدا را بنمائی
در پایان آمده:

سال تاریخ و را گفت خردای در رحمت قبله هشتم دین را به ادب قبله نمائی
وای فردای ریاضی اگرش دست نگیری ای که خود دست خدا و پسر دست خدائی

۱۹۴۴- مرتضی تبریزی

او از علماء مشهد مقدس بوده و در قرن یازدهم در این شهر زندگی می کرده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم او را عنوان کرده و گوید: مرتضی تبریزی فرزند سید مصطفی ساکن مشهد خراسان بود، او نسخه ای از اصول و فروع کافی را که توسط عبدالله بن حسن مشهدی در سال ۱۰۵۷ تحریر شده بود بدست آورد.

سید مرتضی تبریزی این نسخه را با چند نسخه دیگر مقابله کرد و بعد آن را نزد ملا محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری قرائت نمود، ملا محمد مؤمن در پشت این نسخه در سال ۱۰۶۰ به او اجازه روایت داد، محمد مؤمن از سید مرتضی به عنوان فاضل، کامل، صالح و پرهیزکار یاد کرده است، این نسخه در کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در

نجف موجود است.

۱۹۴۵ - محمد عیدکاهی

از علماء و خطباء مشهد مقدس رضوی بود، محمد شریف رازی در کتاب گنجیه دانشمندان گوید: او در سال ۱۳۰۳ قمری در مشهد مقدس متولد شد، و پس از طی مراحل مقدماتی ادبیات رانزد حاج شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری خواند و فقه و اصول را از حاج میرزا محمد آقا زاده و شیخ مرتضی آشتیانی و بررسی استفاده نمود و معقول را هم از پدرش فرا گرفت.

او در رشته منبر و وعظ و خطابه زحمات فراوان کشید و سیر اخبار و تواریخ و تفاسیر نموده و یکی از برازنده ترین و عاظ گردید و از این طریق خدمات ارزنده ای به اسلام و مسلمین نمود، مرحوم عیدکاهی روز پنجشنبه هفتم ماه ذیقعد سال ۱۳۹۲ در حالی که نود سال داشت درگذشت و در دارالسلام رضوی به خاک سپرده شد.

۱۹۴۶ - مرتضی قلی خان پرناک

او از کارگزاران حکومت صفویه و از امیران قزلباش بود و مدتی در مشهد مقدس سکونت کرد، اسکندر بک ترکمان در کتاب عالم آراء در فصل سلطنت شاه اسماعیل دوم گوید: بعد از اینکه شاه اسماعیل دوم، خاطر از مهم برادران و بنی اعمام جمع ساخت به مهمات ممالک پرداخت و برای ولایات و شهرها حکام تعیین کرد.

او مرتضی خان پرناک را به حکومت مشهد مقدس معلی معزز و سربلند گردانید، و بعد جنازه شاه طهماسب را به او داد تا به مشهد مقدس ببرند و در جوار بارگاه امام رضا علیه السلام بخاک بسپارند، اسکندر بک در این باره گوید:

مرتضی قلی خان پرناک را حاکم مشهد نموده بود، مرخص ساخت که نعش شاه جنت مکان را برداشته روانه شود، سیصد نفر قورچی تعیین شد که منزل به منزل به

کشیک آن جنازه مغفرت انداز را بر دوش کشند و علی قلی خان شاملو را نیز که حاکم و بیگلربیگی هرات شده تا مشهد خدمت جنازه می نمود، باشد.

مرتضی قلی خان و جلال خان ازبک

در اوائل سلطنت سلطان محمد خدابنده، جلال خان ازبک فرزند دین محمد خان به خیال اینکه اوضاع و احوال دولت صفویه در اثر اختلاف داخلی برهم ریخته با هفت هزار نفر جنگجو به خراسان حمله کرد و به حدود مشهد مقدس رسید، امراء و حکام شهرها متوجه شدند در برابر او تاب مقاومت ندارند در قلعه های خود قرار گرفتند و او را آزاد گذاشتند.

مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد به اطراف و اکناف قاصد فرستاد و ازامیران و حاکمان خواست لشکر تهیه کنند و در مقابل جلال خان بایستند، مرتضی قلی خان با گروهی از جنگجویان خود به طرف جلال خان که در منطقه جام بود رفت در آن حدود سه هزار نفر به کمک مرتضی قلی خان رفتند و او را تقویت کردند.

مرتضی قلی خان آماده نبرد گردید، خبر به جلال خان رسید، هموطنان جلال خان به او گفتند: ما برای جنگیدن با قزلباش اینجا نیامده ایم ما برای چپاول و غارت اموال به این سرزمین آمدیم و اکنون منطقه را ترک می کنیم و به ولایت خود می رویم. جلال خان که مرد مغروری بود به سخنان آنها توجهی نکرد و آماده جنگ با مرتضی خان گردید، جنگی شدید در گرفت از هنگام ظهر تا شب زد و خورد ادامه داشت، هنگام شب جنگ متوقف شد و هر کدام به منطقه خود رفتند و شب را به صبح آوردند.

بامداد روز دیگر جنگ آغاز گردید، جلال خان بطرف لشکر قزلباش حمله کرد، در این هنگام امت بک استاجلو خود را به او رسانید و نیزه بر او زد و وی را از مرکب بزیر انداخت او نمی دانست که این جنگجو جلال خان است او خواست پیاده شود و

سرش را از بدن جدا کند.

در این وقت مردی که همراه جلال خان بود رسید و به امت بک استاجلو گفت این جلال خان است او را رها کن و دست از کشتن او بازدار، قزلباشها هنگامیکه دانستند او جلال خان است به طرف وی حمله کردند و هرکس می‌خواست زودتر او را بکشد تا امتیازی بدست آورد.

جلال خان مغرور دستگیر شد، او را نزد مرتضی قلی خان پرناک بردند، و در دستگیری او میان طوائف قزلباش اختلاف شد، هر قبیله‌ای مدعی بود جلال خان را دستگیر کرده است، سرانجام مرتضی قلی خان برای دفع غائله امر کرد جلال خان را کشتند، و از بیک‌ها نیز از منطقه فرار کردند.

نگارنده گوید:

درباره مرتضی قلی خان پرناک اخبار زیادی در کتب تاریخی زمان صفویه آمده و نقل همه آنها در اینجا موجب تطویل است، مرتضی قلی خان پس از مدتی فعالیت و کشمکش با امراء طوائف قزلباش در دامغان درگذشت و مخالفان او راحت شدند.

۱۹۴۷- مرتضی قلی خان متولی

از کارگزاران دولت قاجار بوده و به نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید و سالها در مشهد مقدس رضوی در این سمت کار کرد، مرحوم حاج سید مرتضی خان طباطبائی نائینی، هنگام توپ بستن گنبد حضرت رضاعلیا از طرف روسیه تزاری و زمان مشروطیت ایران نائب التولیه آستان قدس رضوی بود، و در مشهد مقدس اقامت داشت.

مرحوم علی مؤتمن در کتاب راهنمای آستان قدس گوید: میرزا مرتضی قلی خان نائینی از ذیحجه سال ۱۳۲۹ تا ذیحجه سال ۱۳۳۳ قمری نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به عهده داشته است، و بار دیگر نیز از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۳۷ به این

مقام انتخاب شده است.

ما درباره حادثه توپ باران روسها به گنبد حضرت رضا علیه السلام در این کتاب در ذیل عناوین ابراهیم رضوی، طالب الحق و چند نفر دیگر که در این حادثه بزرگ نقش داشتند مطالبی نقل کردیم و اکنون در اینجا هم نقش میرزا مرتضی قلی خان نائینی را بیان می‌کنیم.

مرحوم مرتضی قلی خان در این جریان بسیار کوشش کرد تا کسانی را که در بالای پشت بام حرم و گلدسته‌ها سنگر گرفته‌اند پائین بیاورد و غائله را پایان دهند ولی سران شورش که از رجال متنفذ و مذهبی مشهد مقدس و مخالف مشروطیت بودند با او همراهی نکردند.

مرتضی قلی خان و جریان توپ بندی

ادیب هروی در حدیقة الرضویه گوید: مرحوم مرتضی قلی خان متولی باشی آستانه برای من نقل کرد همان روزی که یوسف خان با جمعی به جانب مسجد حرکت کردند من و چند نفر دیگر در ایالتی نزد رکن الدوله والی خراسان بودیم، از طرف قونسول روس پیغام رسید.

الساعة یوسف خان با رجاله به سمت مسجد رهسپار شدند، هرگاه شما خواسته باشید جلوگیری نمائید مانعی نیست، من به والی گفتم بفرستید تا آنها را نگذارند وارد مسجد شوند، رکن الدوله پس از تعلل و تأمل رئیس نظمیه منشی نظام را خواست اتفاقاً او حضور نداشت کسی را به سراغش فرستادند او را ندیدند، بالاخر وقتی آمد که غوغائیان وارد مسجد شده بودند.

بیانات مرتضی قلی خان نائب التولیه

ادیب هروی در حدیقة الرضویه گوید: من با مرتضی قلی خان درباره این حادثه

مذاکرات و مصاحبه‌ای انجام دادم او گفت: روز شنبه دهم ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۰ بعد از حرکت کردن از منزل میرزا ابراهیم پیش از ظهر و نتیجه نگرفتن از مذاکرات عبدالحمید گفت: شما خودتان بعد از ظهر بیائید پیش قنصل مذاکره کنید شاید کاری بشود بعد از ظهر تلفون کرد کار از کار گذشت آمدن شما فایده ندارد.

عصا در دست عبا بدوش گرفته از دارالتولیه بیرون آمده داخل باغ شدم که مشرف شوم به آستانه دستوراتی بدیم دو نفر صاحب منصب روس با عده قزاق در حالتی که دهانه اسبها را بدست گرفته پهلوی اسبها ایستاده‌اند منتظر خروج من می‌باشند صاحب منصب گفت ژنرال (ردکو) ترا خواسته است خواستم سوار درشکه بشوم مانع شدند حتی از دستور دادن به نوکرهای شخصی هم جلوگیری نمودند.

عده‌ای سالدات پیاده از جلو و جمعی سواره از عقب ما روان، از در باغ درب جنوبی بیرون شده حرکت کردیم ضمناً دیدم قریب ۶۰ نفر سالدات دور باغ تولیتی را محاصره کرده‌اند، همین که رسیدیم به مقابل قونسول‌خانه انگلیس صدای توپ اول بلند شد از دروازه ارک بیرون شده از طرف گل خطمی مرا رو به شهر حرکت می‌دادند محاذی باغ خونی که رسیدیم دیدم سواره‌ها با صاحب منصبها مختصر مذاکره‌ای نمود بسرعت هر چه تمامتر براه افتادند.

معلوم شد نتیجه مذاکره این بوده که توپهای قلعه کوپ محاذی باغ هم شروع به شلیک کنند به هر حال رسیدیم بدروازه پائین خیابان دیدم دو عراده توپ شربنل درب دروازه جلو و چهار عدد توپ مسلسل از عقب نصب نموده‌اند آمدیم تا رسیدیم به کوچه سیاه آب، دیدم ژنرال با ۲۰ صاحب منصب آنجا ایستاده‌اند مرا بردند پیش او مذاکراتی مفصل توسط مترجم با من کرد که در حقیقت عصبانی شدم منجمله مرا گفت تو برو با رؤسای آستانه صحبت کن یوسف خان را بگویند از صحن خارج شود.

جواب دادم من تازه واردم رؤسا را نمی‌شناسم حتی اسامی بسیاری را هم نمی‌دانم، بعلاوه یوسف خان به حرف من خارج نمی‌شود اگر نه کار به اینجا نمی‌کشید،

اشاره کرد وسط راه بایستم قزاقها تفنگها را متوجه من نموده منتظر فرمان بودند باز مرا نزد خو طلبیده گفت: برو به شورشیان و فتنه جویان پارچه‌ای سفید بده و بگو آنرا سر چوب کنند که علامت امان خواستن باشد

جواب دادم البته از من این دستور را نخواهند پذیرفت، متغیر شد ثانیاً مرا از پیش خود دور نموده اشاره کرد وسط معبر بایستم در حالتی که نظامیان تفنگها را به طرف من متمایل نموده بودند، میان کوچه ایستاده همی گفتم بکشید مرا چرا منتظرید راحت‌تر کنید مجدداً ژنرال مرا نزد خود بخواست اظهار کرد اگر می‌ترسی با سالداتها بروی با سربازهای خودتان برو برفور بدو نفر از سالداتها سفارشی نمود آنها بر اسب سوار شده به فاصله کمی با دو نفر سرباز کنده شکن حاضر شدند.

دیدم یکی از آن دو که جوان بود گریه می‌کرد سبب گریه را سؤال نمودم جواب داد می‌ترسم! از استماع سخنش فوق العاده عصبانی شدم یک سیلی به صورتش نواختم بروی زمین افتاد ژنرال تعجب کرد، خلاصه مرتبه سوم مرا از نزد خود دور ساخت و در وسط معبر امر به توقف داد در حالتی که لوله‌های تفنگ از چهار جانب به طرف من متمایل بود و می‌خواست امر به شلیک دهد من هم با کمال قوت قلب تکیه به عصا داده می‌گفتم بکشید مرا و اصرار داشتم.

مترجم عین عبارت مرا برای ردکو ترجمه کرد، اخیراً گفتم من تنها می‌روم ژنرال گفت برو می‌گویم توپ خالی نکنند براه افتادم هنوز چند قدمی بر نداشته شنیدم که از پشت سر توپهای مسلسل شلیک می‌کند رسیدم بدم بست دیدم عده‌ای از تفتگیان یوسف خان زمین را از دو طرف بست حفر کرده آنجا را سنگر نموده‌اند! چون مرا دیدند از آنجا که نمی‌شناختند جلو آمده از ورود میان بست منع کردند و اظهار داشتند تو می‌خواهی بروی سردار را بکشی.

جواب دادم من آلت قتاله ندارم که سردار را بکشم بعلاوه آدم کش هم نیستم بگذارید بروم بالاخره مرا مانع نیامده حرکت کردم رسیدم به درب صحن نو دیدم

در بسته است درب صحن کهنه نیز بسته بود ناچار از راهرو بازار نقیب وارد صحن کهنه شده از گنبدالله وردیخان وارد دارالسیاده شده از آنجا داخل صحن جدید گردیدم دیدم یوسف خان و محمد قوش آبادی با عده‌ای تفنگ دار آسوده و فارغ البال نشستند.

رفتم پیش یوسف خان گفتم مکنید از صحن خارج شوید تا روسها وارد آستان نشده‌اند، جواب داد من هنوز دست بکار نشده‌ام بگذار روسها نزدیک بیایند چنین و چنان می‌کنم مأیوسانه رفتم نزد طالب الحق دیدم با کمال اطمینان با نایب علی اکبر نشسته قدری با او صحبت کرده گفتم تا به اینجا رساندی از اینجا برگرد، الان روسها وارد بست می‌شوند احترام آستانه از میان می‌رود.

در این اثنا کسی آمد حرفی به گوش نائب علی اکبر گفت او حرکت کرد من ماندم با طالب الحق یک مرتبه آواز توپ مسلسل از پشت بام مسجد بلند شد، این همان توپ‌های مسلسلی بود که روسها بالای بام بانک انگلیس در گندم آباد نصب کرده بودند معلوم شد توپها را حرکت داده بام به بام آورده تا رسیده‌اند پشت بام مسجد دیگر توقف نکرده حرکت نمودم آمدم که از دارالسیاده وارد حرم بشوم دیدم درب بسته است. کفش خود را زیر بغل گرفتم ناگاه ملاحظه کردم دیدم در قدری باز شد، فراش را گفتم در را کاملاً باز کرد وارد دارالسیاده شده از آنجا بدارالحفاظ آمده داخل حرم شدم پشت سر مبارک رسیده عصا و کفشم را دادم یک نفر اداء فریضه کردم حرم تاریک بود به زحمت سه چهار تا شمع گیر آورده روشن کردم ناگاه صدای توپ مسلسل از میان توحید خانه بلند شد فهمیدم روسها داخل صحن و ایوان شده‌اند.

پس از امان طلبیدن مردم روسها دو صف بسته یک دست تفنگ یک دست چراغ بادی از در پائین پا در طلای حرم تا در کفشکن واقع در زاویه صحن کهنه صف امتداد داشت یک یک متحصنین را تفتیش کرده از میان گنبدالله وردیخان خارج نموده گوشه صحن جای دادند مرا هم ضمناً تفتیش کرده دو کیف همراه داشتم میان یکی چند سکه طلا و میان آن دیگر پول نقره بود بیغما رفت از اشرار کسی گرفتار نشده بود و بدون

اینکه یک تیرخالی کرده باشند تمام فرار نموده بودند.

چه بعداً معلوم شد روسها در اطاق یوسف خان تلفون مخصوص داشته و به او قبلاً تذکر داده بودند که ما از سه طرف بالا خیابان، پائین خیابان، بازار بزرگ هجوم خواهیم آورد راه فرار از طرف نوقان برای شما باز است نظر به این دستور نیم ساعت از شب گذشته یوسف خان و محمد و دیگر شورشیان همگان فرار می‌کنند پس از آنکه اسراء را گرد یکدیگر در زاویه صحن جای دادند مرا گفتند ژنرال ترا خواسته است.

قریب دو ساعت و نیم از شب گذشته رفتم درب دروازه پائین خیابان دیدم در قهوه‌خانه‌ای را شکسته‌اند برایش چائی ترتیب داده مشغول چای خوردن است سپس ردکو به من گفت از حالا تو باید تحت فرمان پولکونیک باشی پولکونیک مرا جلو انداخته و خود با عده‌ای از عقب سر روانه شده، بیوتات آستانه را یکان یکان تفتیش کرده دربهای مقفل را شکستند عده‌ای هم که در اطراف و اکناف صحن و مسجد و حرم و رواقها مخفی بودند همه را تفتیش کرده به اسراء ملحق کردند.

صبح شد اجازه نماز خواستم روی سکوی مدرسه دو در فریضه صبح را بجا آوردم هوا روشن شده آفتاب طالع گردید مدیر سقاخانه صحن نو ما را به اطاق خود برای صرف چائی دعوت کرد با پولکونیک رفتیم حجره فوقانی چائی مرتب شد یک فنجان صرف کرده پولکونیک نان تعارف کرد گفتم میل ندارم حرکت کردیم آمدیم صحن کهنه طالب الحق را دیدم با فرزند خودش میان اسراست.

در این اثنا ژنرال آمده طالب الحق خود را معرفی کرد ردکو اظهار محبتی به او نمود دستی به سر و روی پسرش کشیده مرخصشان کرد، معلوم شد سابقه داشته‌اند، بعد ژنرال امر کرد کشته‌ها را از اطراف جمع آوری کنند آن طرف صحن مقابل مدرسه میرزا جعفر قطار بچینند عده مقتولین جمعاً مرد و زن نوزده نفر بود ضمناً دستور داد اسراء را یک یک استطاق نموده مرخص کنند در این اثنا چشمم افتاد به میرزا عبدالمجید خادم باشی که او نیز گرفتار است و نزدیک پنجره فولاد ایستاده پیش رفته اظهار خصوصیت

کردم که خوب شد ما رفیقی پیدا کردیم دیدم قزاق پیش آمد ما را از حرف زدن منع کرد. خلاصه او را استنطاق کرده مرخصش نمودند در این بین یک نفر شروع کرد دستهای آقا را بوسیدن، روسها تعجب کنان پرسیدند کیست؟ معرفی شد در نتیجه سه روز دیگر بیچاره توقیف گردید عده اسراء از مرد و زن قریب پانصد نفر می شد از پیش از ظهر به مرخصی شد تا عصر همه مرخص شدند، و در همین روز ردکو اجازه دفن کشته ها را داد.

روز دیگر مرا قنصل خواست گفت شنیده ام می خواهی استعفا بدهی جواب دادم تاکنون چنین خیالی نداشته ام اگر هم قصدی داشته باشم به مرکز مخابره می کنم اظهار کرد همین جا بمان، مدتی در قنصلخانه توقیف بودم بعد مرا فرستاد پیش عبدالحمید آنجا بودم تا خبر دادند امروز عصر قنصل روس و انگلیس می خواهند برای بازدید آستانه بیایند درشگه ای چند حاضر بود.

قنصل انگلیس و روس در یک درشگه دو خانمشان در یک درشگه من و عبدالحمید در یک درشگه شاه صاحب با یکصاحب منصب روس در یک درشگه سوار شده داخل بازار بزرگ شدیم نزدیک زنجیر ابتداء قنصل انگلیس پیاده شد قونسل روس تبعیت کرد، سایرین هم پیاده شدند وارد مسجد جامع شدیم و به طرف ایوان مقصوره روان گردیدیم همین که به منبر بزرگ نزدیک شدیم قونسل انگلیس روی به من نموده، از من پرسید این منبر صاحب الزمان است؟ امام دوازدهم روی این منبر خواهد رفت.

گفتم به این اسم معروف است نزد عوام الناس امام ما را مقام از این والاتر و بالاتر است، قریب سه ربع ساعت دور مسجد گوهر شاد قدم زدیم، سپس شاه صاحب مرا محرمانه گفت قنصل انگلیس می خواهد وارد حرم شده مظالم روسها را برای العین ببیند گفتم نمی توانم با این رای موافقت کنم و اگر قدرت می داشتم از ورودشان میان مسجد هم جلوگیری می کردم.

هر چند مرجحاتی برای این پیشنهاد ذکر می‌کرد سر پیچی می‌نمودم اخیراً اظهار داشت می‌خواهند محل و مرکز یوسف خان را مشاهده کنند کسی را دستور دادم ببرد آنها را صحن نو سراچه روی حوض انبار را ارائه دهد ولی من خود مصاحبت نکردم، رفتند و پس از مدتی برگشتند و از درب مسجد خارج گردیدند.

از این تاریخ من آزاد و بدارالتولیه رفتم و روسها صحن و حرم و مسجد را به تصرف ما دادند، غیر از صحن نو، چه هر کجا را به قهر و غلبه فتح کنند شش ماه آنجا متوقف می‌شوند فرستادم عده‌ای از خدام آمدند حرم و رواقها و مسجد را تطهیر کردند، در این اثنا ژنرال به من پیغام داد که فردا سربازها تان یعنی خدمه آستانه حاضر باشند می‌خواهم نطق کنم پس از آمدن او با یک نفر منشی شروع به نطق نموده می‌خواست روسها را تبرئه و خراسانیان را مقصر قلمداد کند یک ساعت و نیم خطابه‌اش طول کشید.

من تمام را رد کرده توضیح می‌دادم که تقصیر با خود شما بود که یوسف خان و طالب الحق را گول زده آنها را آلت مقاصد خودتان قرار دادید بالتلیجه ردکو عصبانی شد بدون خدا حافظی رفت، حاصل اینکه چون عده زیادی از شهرها برای زیارت آمده خاصه قفقازیه‌ها به واسطه پیش آمد این حوادث از فیض تشرف محروم بودند، تصمیم گرفتم وسیله‌ای برای تشرف زوار بدست آورم چه زوار درب صحن ازدحام غریبی کرده بودند.

من به دین خیال میان صحن نشسته بودم کسی آمد و گفت شاه صاحب می‌خواهد ترا ملاقات کند، پس از ملاقات اظهار کرد قنصل انگلیس نصیحتاً به شما پیش نهاد می‌کند. خوبست در حرم مدتی بسته باشد گفتم فایده این کار چیست؟ جواب داد هر گاه در حرم بسته باشد و اهل آستانه بعنوان سوگواری و ماتم داری مدتی بمانند خبر به اطراف و اکناف می‌رسد خاصه مسلمانان هندوستان آنگاه مظالم روسها و جسارتشان به آستان قدس بر همگان معلوم می‌شود و نزد تمام ملل فضاحت می‌شوند.

گفتم روسها را شما تحریک کردید که این پیش آمدهای سوء رخ داد گفت ما گفتم بلی شما بودید که به روسها می‌گفتید رعایای ما امنیت ندارند آسایش ندارند و نوشتید که چون قشون شما پیش قدم و در خراسان حاضر است ما دست بکار نمی‌کنیم و هرگاه شما آسایش رعایای ما را تأمین نکنید ناچار قشون از هند وارد می‌کنیم اخیراً روسها از شما سند گرفتند که شما موافقید و آنها را گول زدید و من خود از آن کاغذ مستحضرم.

سخن را قطع کرده از هم جدا شدیم میان ایوان طلاقدری نشسته در فکر بودم و از طرفی زوار هم پشت در صحن بالا خیابان منتظر افتتاح در حرم و صحن می‌باشند دربان باشی میرزا محمودخان را طلبیدم گفتم برو در صحن را باز کن گفت چطور می‌شود؟ روسها هنوز در صحن نو مقیم هستند گفتم زیاد حرف نزن در را باز کرد، مردم ریختند میان صحن هنگامه غریبی بود.

حاجب التولیه، سیدرضا، را گفتم درب حرم و سایر رواقها را باز نمود به قسمی ضجه و ناله و فریاد از مردم بلند بود که حقیقه مرا فوق العاده متالم و متأثر نمود شرح دادنی نیست بعداً به خیال افتادم که روسها را از میان صحن نو بیرون کنم با قونسول روس مذاکره کردم نتیجه‌ای بدست نیامد تلگرافاتی مفصل هزار کلمه‌ای بنائب السلطنه، ناصرالملک، کرده جواب نمی‌آمد.

پس از مدتی که جواب می‌آمد از این قبیل بود این موضوع بایستی در هیئت وزراء مطرح شود به من مربوط نیست از مذاکره کارگذاری، نبیل الدوله، هم مایوس شدم بالضروره کاغذی به ژنرال نوشتم که وقت معین کنید می‌خواهم شما را ملاقات کنم با ملاطفت جواب داد حاضرم تشریف بیاورید.

رفتم او را دیدم با لباس ساده میان اطاقش نشسته میزی چوبین وسط گذاشته چند صندلی کهنه و کم بها اطراف میز نهاده اند لدی الورود از جای حرکت کرده دست داد تعارفی کرد چای آوردند فنجان چائی نوشیدم بعد حرکت کرد رفت میان

صندوقخانه‌ای که تخت خوابش آنجا بود آنگاه بشقاب نان شیرین آورده روی میز گذاشت.

مرا گفت از این نان بخور که مادام عزیزم خود ساخته و پرداخته و برایم از تاشکند فرستاده است من هم یگدانه برداشته برای فرار از خوردن چنین نان در اثناء صحبت میان بغلم گذاشتم همین طور تعارف می‌کرد تا سه گرده را متدرجاً برداشته و با خود نگاه همی‌داشتم بعد اظهار کرد برای چه امری می‌خواستید مرا ملاقات نمایند؟

گفتم غرضم از ملاقات این بود که از شما تقاضا کنم امر کنید قشونی که در صحن نو متوقفند از آنجا خارج شوند قدری فکر کرده گفت منظور مهم و مشکلی است گفتم بلی من خود می‌دانم که موضوع مهم است والا با آن همه توهیناتی که به من وارد آوردید و در حقیقه جبران‌ناپذیر است نمی‌بایستی مزاحم اوقات شما بشوم.

باز قدری فکر کرد و صحبت خارجی به میان آورد مجدداً جای آوردند چائی صرف شد خیال کردم منظور از میان رفت حرکت کردم بدرقه‌ام نمود و دست داد گفتم آخر جواب مرا ندادید مایوسانه برگردم خندید گفت خاطر جمع باشید شرط می‌کنم هنوز شما به آستانه نرسیده قشون ما حرکت کرده باشند خیال کردم مقصودش مزاح و سرپیچانیدن است رو به آستانه آمدم وارد صحن کهنه شدم دیدم یکی از بستگان روسها با جمعی دم کشیک خانه دربانها نشسته مشغول صحبت است.

پرسیدم روسها رفتند؟ متعجبانه به من نگاه کرد گفت تازه توپها را برده‌اند بالای غرفات صحن سماور و دستگاه طبخشان بگرد است گفتم برو خبر بیاور حرکت کرد و رفت به فاصله کمی بعد مراجعت نمود اظهار داشت همه رفته‌اند قدرت و اختیار جمع آوری اسبابهای خودشان را هم نداشته‌اند الساعه گوشتشان روی بار و اثاثیه شان میان صحن ریخته فقط من که رفتم یک نفر باقی مانده بود که مرا گفت ژنرال ردکو فرمان داده است که فوری حرکت کنیم و توقف روا نداریم تو اسبابهای ما را جمع آوری کرده برایمان بفرست اسبابهای روس‌ها را گفتم گاری آوردند و خودم کرایه دادم به محلشان

برده به آنها تسلیم نمودند و به کلی روسها از صحن بیرون شدند.

۱۹۴۸ - مرتضی مطهری

شهید عالی مقام، استاد محقق و متفکر بزرگ معاصر مرحوم حاج شیخ مرتضی مطهری رضوان الله علیه یکی از مفاخر خراسان و شخصیت‌های بزرگ ایران که دارای آثار و تألیفات زیادی می‌باشند شرح حال آن عالم جلیل القدر و دانشمند انشاء الله در بخش فریمان و جام خواهد آمد.

۱۹۴۹ - مرتضی بروجردی

او از علماء مشهد مقدس بوده است، در کتاب تکمله نجوم السماء درباره او آمده: شیخ مرتضی بن شیخ محمد تقی بروجردی عالمی عامل و فاضلی کامل بود جامع الاوراق به خدمتش رسیده است، وقتی که در سفر خراسان رفته بودم عمر شریفش متجاوز از پنجاه سال بود، تحصیل علوم خدمت پدر بزرگوار خود نموده و پدرش شیخ محمد تقی مرحوم بسیار متقی و متورع و زاهد و تارک دنیا بوده است.

۱۹۵۰ - مردان علی خان

از شاعران و ادبای مشهد مقدس بوده و در هندوستان زندگی می‌کرده است، قدرت الله کوپاموی در تذکره نتایج الافکار گوید: نکته سنج فصاحت پیرا مردان علی خان مبتلا که اصلش از مشهد مقدس است جد بزرگوارش میرزا محمد به معیت نواب برهان الملک سعادت خان نیشابوری در عصر معزالدین جهاندار شاه وارد هند گشت. در زمان فرخ سیر در سلک ملازمان شاهی انسلاک یافت پس آن پسرش محمد علی خان هم در مراقبت برهان الملک و بعد وفات او به خدمت نواب منصور خان صفدر جنگ که به حکومت صوبه اود مأمور گشته اعتباری تمام به هم رسانید و بوسیله

جمیله‌اش از پیشگاه احمد شاه به منصب پنج هزار و خطاب بهادری امتیاز اندوخت. بالجمله مردان علی خان که نام اصلی وی میرزا کاظم است و ولادتش در لکهنو رو نمود و از نواب صفدر جنگ به خطاب مردان علی خان سرافراز گشت و کتب ضروری به خدمت مولوی وجیه‌الدین نظام آبادی جونپوری تحصیل نموده در فقه، و نحو استعداد وافی داشت و خط نستعلیق و نسخ خوب می‌نکاشت.

شاعر خوش فکر و نیکو تلاش بود و مشق سخن هم از مولوی موصوف می‌نمود و به صحبت اکثری از شعراء مثل شیخ عبدالرضا متین و غیره رسیده و تذکرة الشعرائی موسوم به نظم معانی تألیف ساخت و اواخر مائه ثانی عشر مبتلای پنجه اجل گردید از اوست:

برسانید بزرگ قدمش تا میرم بر لب از سینه هنوزم نفسی می‌آید
یادم آید ز اسیری خود و ناله کنم چون صفیری شنوم از قفسی می‌آید
حسین قلی عظیم آبادی در تذکره بیشتر عشق او را عنوان کرده و مطالبی را که از نتایج الافکار نقل کردیم آورده و گوید: او از طرف صفدرخان به حکومت اله آباد منصوب شد و بعد از درگذشت آن وزیر مردم شناس به سمت بنگاله رفت به سرکار نواب جعفر علی خان و نواب عالی جاه قاسم علی خان والی به حرمت و اعتبار تمام می‌گذرانید.

در هجدهم جمادی الاولی سال ۱۱۷۶ طبل کوچ آخرت زده بروضه رضوان شتافت و در عظیم آباد در درگاه شاه ارزاقی که از فقرای نامی و سیاحت پیشه بود مدفون گردید و آن درگاه بسیار مکان دل چسپ و دلکش است، دیوانش قریب به چهار هزار بیت بوده است او گوید:

تا بد شورای دهد بیچاره جان خویش را

نیم جان بگذاشت جان ناتوان خویش را

گر کنم گستاخی و نام تو آرم بر زبان
 شویم از آب حیات اول دهان خویش را
 مبتلا می‌گفت دل در کف خوبان مده
 ساده دل بر باد دادی خانمان خویش را
 و نیز گوید:

حیف که رفت یار من بی سبب از کنار من
 دست نمی‌توان گرفت عمر گریز پای را

۱۹۵۱ - مرشد قلی خان

از امیران و رجال بزرگ زمان صفویه و از کارگذاران این دولت در خراسان و مشهد مقدس رضوی بود و مدتی حکومت مشهد را در اختیار داشت او در طول زندگی خود با امیران و رؤساء قبائل قزلباش درگیر و همواره در مبارزه بود و سرانجام در اثر این اختلافات و منازعات قبیله‌ای بر سر قدرت و حکومت جان خود را از دست داد. مرشد قلی خان اصلاً از طائفه استاجلو بود و فرزند شاه‌قلی سلطان از سرداران بزرگ و مشهور زمان صفویه، مرشد قلی خان از زمان سلطنت شاه اسماعیل دوم وارد صحنه شد و از طرف او به حکومت سیستان منصوب گردید و مقام و آبرویی پیدا کرد او به منطقه رفت و با دیگر حاکمان ارتباط برقرار نمود.

مرشد قلی خان و عباس میرزا

عباس میرزا فرزند سلطان محمد خداپسند که بعداً به سلطنت رسید و به شاه عباس معروف گردید هنگام کودکی در هرات زندگی می‌کرد و علی قلی خان حاکم هرات مربی او بود، مادر عباس میرزا تصمیم گرفت فرزندش را از هرات به قزوین منتقل کند، او نظر آقا غلام خود را به هرات فرستاد تا عباس میرزا را به قزوین بیاورد.

از این رونامه‌ای توسط سلطان محمد برای علی قلی خان حاکم هرات نوشته شد و به او امر گردید عباس میرزا را همراه نظر آقا به قزوین روانه کند، این خبر قبل از آمدن نظر آقا در خراسان پخش شد، امراء خراسان و از جمله علی قلی خان حاکم هرات از این جریان آگاه شدند.

امیران خراسان از فرستادن عباس میرزا به قزوین امتناع کردند و به بهانه اینکه وجود عباس میرزا در خراسان و هرات موجب اتحاد قبائل می‌گردد خروج او را از هرات صلاح ندیدند، و مرشد قلی خان هم به هرات آمد و به امیران خراسان و علی قلی خان پیوست و خود را به عباس میرزا نزدیک نمود.

مرشد قلی خان در صحنه

در این هنگام که موضوع فرستادن عباس میرزا به قزوین در خراسان مسئله روز شده بود و کوششهایی برای فرستادن عباس میرزا از طرف بعضی از امیران می‌شد مرشد قلی خان وارد صحنه شد، او شنیده بود، سران قبائل شاملو به علی قلی خان شاملو حاکم هرات فشار می‌آوردند تا عباس میرزا را به قزوین بفرستد و برای ایل شاملو مشکلی ایجاد نکند.

مرشد قلی خان از هرات به سبزوار آمد و با قبادخان قاجار حاکم سبزوار در این مورد گفتگو کرد، قبادخان هم به مرشد قلی خان پیوست و در این مورد نامه‌ای برای علی قلی خان حاکم هرات نوشتند از فرستادن میرزا عباس به قزوین خودداری کند و مانع شود تا خراسان از وجود عباس میرزا خالی بماند.

در این هنگام عشیره استاجلو به ریاست مرشد قلی خان و قبیله شاملو به رهبری علی قلی خان مانع حرکت عباس میرزا به قزوین شدند، ولی قبائل تکللو و ترکمن به رهبری مرتضی قلی خان پرناک معتقد بودند که باید عباس میرزا به قزوین برود، مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد بود و از مردان با نفوذ بشمار می‌رفت.

نامه مرشد قلی خان به مرتضی قلی خان

در این هنگام که بین مرتضی قلی خان حاکم مشهد و علی قلی خان حاکم هرات بر سر فرستادن عباس میرزا به قزوین اختلاف پیدا شده بود، مرشد قلی خان نامه‌ای برای مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد مقدس نوشت و به او نصیحت کرد دست از مخالفت بردارد و بگذارد عباس میرزا در هرات بماند تا امنیت منطقه حفظ شود. او نوشت همه امیران منطقه از دولت صفویه حمایت می‌کنند و طرفدار این حکومت می‌باشند، آنان نگران هستند اگر عباس میرزا که از خاندان سلطنت هستند و فرزند شاه می‌باشند از خراسان برود دشمنان منطقه را خالی خواهند دید و به این جا حمله خواهند کرد از این رو اقامت عباس میرزا در خراسان لازم است.

محاصره مشهد مقدس

مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد به سخنان آنها گوش نداد و با آنان مخالفت کرد و سایر امیران استاجلو هم از او حمایت کردند در این هنگام علی قلی خان شاملو و مرشد قلی خان بطرف مشهد مقدس رفتند و شهر را محاصره نمودند، آنان چهار ماه به محاصره مشهد ادامه دادند ولی کاری از پیش نبردند.

مرشد قلی خان و علی قلی خان دست از محاصره شهر کشیدند و بطرف نیشابور رفتند تا حاکم آنجا را نیز با خود همراه کنند و بار دیگر به مشهد بیایند و با حاکم مشهد مبارزه کنند، ولی حاکم نیشابور در قلعه قرار گرفت و آنها را به نیشابور راه نداد و در برابر آنان مقاومت نمود، اما سرانجام دست از جنگ و ستیز با آنها برداشت و تسلیم گردید.

مرشد قلی خان در نیشابور

علی قلی خان و مرشد قلی خان به حاکم نیشابور که نامش درویش محمدخان بود اعتماد نکردند، و اقامت او را در نیشابور به عنوان حاکم صلاح ندیدند و لذا حکومت آن ولایت را به مرشد قلی خان دادند، و بعد از آن بطرف تربت حیدریه رفتند فرخ خان برادر مرتضی قلی خان حاکم آنجا تسلیم مرشد قلی خان گردید و هیچ گونه مقاومتی از خود نشان نداد.

علی قلی خان که عباس میرزا را با خود همراه داشت از تربت بطرف هرات حرکت کرد، درویش محمدخان با او به هرات نرفت و با گروهی از طائفه روملو به نیشابور بازگشت و داخل شهر شد، مردم نیشابور بار دیگر پیرامون او جمع شدند و مرشد قلی خان را از نیشابور بیرون کردند، جریان به اطلاع علی قلی خان شاملو رسید ولی او کاری نتوانست انجام دهد.

کوشش برای فرونشاندن آشوب در خراسان

مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد مقدس تمام این جریان را به پادشاه صفوی سلطان محمد پدر عباس میرزا اطلاع داد و او را از اوضاع و احوال خراسان آگاه کرد، در این هنگام سلطان محمد در آذربایجان بودند، امراء و ارکان دولت از آنچه در خراسان می گذشت آگاه شدند، و در این مورد به مشورت پرداختند.

هنگامیکه سلطان محمد از نخجوان عازم قراباغ بودند از قیام علی قلی خان و مرشد قلی خان اطلاع پیدا کردند، او گروهی از امیران و سران قبائل را به سرپرستی محمدخان ترکمان که از امراء کاردان بود بطرف خراسان فرستاد، تا آنان را از مخالفت و جنگ و ستیز با یکدیگر باز دارند و محیط خراسان را آرام کنند.

جلوس عباس میرزا بر تخت سلطنت

مرشد قلی خان و علی قلی خان حاکم هرات به سخنان کسی گوش ندادند و همچنان برخواسته‌های خود پافشاری کردند، آنها دریافتند که محمدخان ترکمان بعنوان حاکم خراسان عازم منطقه شده از این رو بار دیگر قیام کردند و بطرف مشهد مقدس حرکت نمودند و عباس میرزا را هم با خود بردند، مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد بار دیگر در مقابل آنها قرار گرفت.

مردم مشهد این بار از مرتضی قلی خان حمایت نکردند و او ناگزیز به اموال آستانه مقدس رضویه تجاوز نمود و آنها را صرف تجهیزات خود کرد و از این رو مورد نفرت قرار گرفت و تنها ماند در این هنگام علی قلی خان و مرشد قلی خان تصمیم گرفتند عباس میرزا را به عنوان پادشاه خراسان اعلام نمایند، آنها مجلسی ترتیب دادند و در حضور گروهی عباس میرزا را بر تخت نشاندند.

در سال ۹۸۹ مجلس شاهانه‌ای تشکیل شد، و عباس میرزا را بنام شاه عباس به مردم خراسان معرفی کردند، او هنوز کودک بود و اراده از خود نداشت ولی امراء به خاطر منافع خودشان در حالی که هنوز پدرش سلطان محمد سلطان رسمی کشور بود او را به سلطنت برداشتند و در برابر پدرش علم نمودند.

حرکت سلطان محمد به طرف خراسان

خبر بر تخت نشستن عباس میرزا به عنوان سلطان خراسان به اطلاع سلطان محمد خدابنده پدر او رسید، او برای سرکوبی مخالفان بطرف خراسان رفت خبر حرکت او به علی قلی خان و مرشد قلی خان رسید، آنها عباس میرزا را که به او شاه عباس می‌گفتند باخود برداشتند بطرف سلطان محمد روان شدند و به سبزوار رسیدند.

در این هنگام سلطان محمد به دامغان رسیده بود، با اینکه لشکر سلطان محمد چند برابر لشکر خراسان بود ولی آنها از خراسانیان واهمه داشتند و در میان مردم شایع

شد که عباس میرزا می‌خواهد با پدرش جنگ کند، و از این رو به سبزوار آمده تا او را به خراسان راه ندهد و با او مقابله نماید و این اخبار در منطقه پخش شده بود. از طرف دیگر علی قلی خان و مرشد قلی خان متوجه شدند لشکر زیادی همراه سلطان محمد بطرف آنها می‌آیند، و آنان نخواهند توانست در برابر آنها مقاومت کنند، علاوه بر این گروهی از خویشاوندان آنها با سلطان محمد هستند، از این رو تصمیم گرفتند که هر کدام به محل حکومت خود بروند و به کارهای خود پردازند و با سلطان روبرو نشوند.

مرشد قلی خان در قلعه تربت

مرشد قلی خان به طرف تربت که محل حکومت او بود رفت و در قلعه آنجا مستقر گردید، علی قلی خان هم همراه شاه عباس بطرف هرات رهسپار گردید و بقیه حکام خراسان هم به سلطان محمد پیوستند و سلطان محمد به طرف هرات مرکز خراسان رفت، امیران او به سلطان پیشنهاد کردند که نخست بر سر مرشد قلی خان برویم و او را از قلعه بیرون آوریم و بعد به هرات برویم.

این پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت، آنها به تربت رفتند و قلعه را محاصره کردند، محاصره چند ماه طول کشید، و گشودن قلعه میسر نشد، در این هنگام گروهی از علماء و سادات به میان آمدند تا مرشد قلی خان را با نصیحت به صلح و آشتی بکشانند، میرابوالعالی انجو قاضی لشکر و جمعی از سادات بدرون قلعه رفتند.

آنها مذاکرات مفصلی با مرشد قلی خان انجام دادند او گفت: سلطان محمد با لشکریان خود از کنار قلعه برود و من شخصاً خدمت ایشان می‌رسم و در خدمت خواهم بود، پیام مرشد قلی خان توسط میرابوالعالی به سلطان محمد رسید و او هم تربت را ترک کرد و به طرف هرات رهسپار گردید و در منزلی مابین مشهد و هرات فرود آمد و منتظر ورود مرشد قلی خان شد.

حرکت سلطان محمد بطرف هرات

سلطان محمد خدابنده بطرف هرات رفت، خبر به علی قلی خان والی هرات رسید، او به اتفاق شاه عباس از هرات بیرون شد و بطرف غوریان رفت و در حدود هفت هزار لشکر همراه داشت، اطرافیان سلطان محمد گفتند: او چگونه با این لشکر اندک می تواند در برابر سلطان محمد مقاومت کند در حالی که مرشد قلی خان هم اکنون با او نیست.

یکی از امراء گفت: علی قلی خان هنگامیکه متوجه شد شما قلعه تربت را رها کردید، او به طرف غوریان رفت، اکنون اگر شما به طرف غوریان بروید او به هرات باز می گردد در قلعه هرات مستقر می شود، شما در مدت شش ماه نتوانستید قلعه تربت را بگشائید، و پیداست که فتح قلعه هرات با آن همه استحکامات چند سال طول خواهد کشید.

مضافاً بر اینکه شما نمی توانید در خراسان توقف کنید، زیرا رومیان از فرصت استفاده کرده و از غرب به کشور حمله خواهند کرد و شما ناگزیر باید برای دفع آنها به نواحی غرب باز گردید، و این کار مرشد علی خان یک نیرنگ بوده و او در موقع مناسب بار دیگر قیام خواهد کرد و به یاری علی قلی خان خواهد رفت.

درگیری علی قلی خان با سلطان محمد

سلطان محمد میرزا سلمان اصفهانی را به وزارت خود برگزید و آماده نبرد با علی قلی خان حاکم خراسان گردید، جنگ شدیدی در گرفت و گروهی از طرفین کشته شدند، شاه عباس با تنی چند از نزدیکان خود را به هرات رسانید، و در قلعه هرات متحصن شد، او از سرنوشت علی قلی خان بی اطلاع بود و نمی دانست بر سر او چه آمده است.

بعد از مدتی علی قلی خان هم رسید هنگامیکه مشاهده کرد شاه عباس زنده است، خوشحال شد، او هم در قلعه مستقر گردید و درهای قلعه را استوار کرده و در محل امنی قرار گرفتند، و برج و باروها را محکم نمودند و آماده دفاع از خود شدند، سلطان محمد از این جریان‌ها آگاه گردید و به امیران لشکر خود اعتراض کرد که چرا کوتاهی نمودید و قلعه هرات را تصرف نکردید.

مراجعت سلطان محمد

سلطان محمد از این اوضاع و احوال بسیار ناراحت گردید و از کارگزاران خود سلب اعتماد کرد، او در بیرون شهر هرات توقف کرد و قلعه هرات را در محاصره گرفت از طرف دیگر هم مرشد قلی خان در قلعه تربت همچنان مستقر و آرام گرفته و در انتظار فرصت بود او در این جنگ تعدادی از امیران خود را از دست داد و کاری هم از پیش نبرد.

میرزا سلطان وزیر سلطان کوشش می‌کرد قلعه هرات را فتح کند، و امیران لشکر و سران قبائل را به کم کاری و نفاق با سلطان محمد متهم می‌کرد، از این رو فرماندهان لشکر تصمیم گرفتند او را بکشند، میرزا سلمان برادر زن سلطان محمد مورد احترام بود کشتن او آسان به نظر نمی‌رسید، ولی سرانجام رضایت شاه را بدست آوردند و او را کشتند.

بعد از کشتن میرزا سلمان جنازه او را به مشهد مقدس بردند و در آنجا به خاک سپردند، و بعد هم شاه را مجبور کردند تا خواهر او را طلاق دهد شاه بیمار و ضعیف هم زوجه خود را طلاق داد و نفوذ خاندان میرزا سلمان از دربار قطع شد و همه اطرافیان و کارگزاران او از مناصب خود معزول شدند.

از طرف دیگر علی قلی خان حاکم هرات برای سلطان محمد پیام فرستاد ما شما را به سلطنت قبول داریم و فرزند بزرگ شما هم به عنوان ولیعهد مورد قبول ما هست و

ما عباس میرزا شاهزاده را در خراسان به عنوان حاکم برگزیده‌ایم و هیچ گونه مخالفتی با شما نداریم، و پیشکشهای لایق را برای شما فرستادیم، سلطان محمد پس از این از راه مشهد مقدس به قزوین بازگشت.

مرشد قلی خان در مشهد مقدس

سلطان محمد خدابنده قبل از اینکه از خراسان بازگردد، مرتضی قلی خان را که از مخالفان علی قلی خان و مرشد قلی خان بود از حکومت مشهد مقدس عزل کرد و سلمان خان خواهر زاده شاه طهماسب را به حکومت مشهد منصوب نمود تا امراء خراسان که از مرتضی قلی خان ناراحت بودند آسوده خاطر شوند.

مرشد قلی خان از این انتخاب بسیار خوشحال شد، و برای زیارت عازم مشهد گردید، سلمان خان به اتفاق سادات و اعیان شهر از او استقبال کردند و شرائط مهمانداری و پذیرائی را فراهم نمودند، او هر روز به زیارت می‌رفت و با مردم ملاقات می‌کرد، حاکم مشهد در نهان از مرشد قلی واهمه داشت ولی مرشد قلی خان با زبان نرم و ملایم او را به خود خوش بین می‌کرد.

اما بعد از مدتی با صراحت در مقابل او ایستاد و به او گفت: سلطان محمد خراسان را به شاه عباس داده و ما امنیت این منطقه را حفظ خواهیم کرد شما بهتر است به طرف خوف و باخزر بروید و در آنجا زندگی کنید، او هم تن به گفته‌های مرشد قلی خان داد و آماده حرکت به طرف باخزر گردید، ولی متوجه شد کسی او را همراهی نمی‌کند تا به باخزر برود.

او به بهانه شکار از مشهد بیرون گردید، و به سرعت به طرف قزوین رفت، جریان او به اطلاع مرشد قلی خان رسید و او خوشحال گردید، و بلافاصله به مرکز حکومت مشهد مقدس رفت و زمام امور را در دست گرفت و جریان را به اطلاع شاه عباس و علی قلی خان در هرات رسانید، و در مشهد مقدس به حکمرانی مشغول شد.

جنگ مرشد قلی خان و علی قلی خان

مرشد قلی خان بر مشهد مقدس رضوی مسلط شد و مأموران خود را در کارهای حکومتی گماشت و روز بروز قدرت پیدا کرد، تا آنجا که طایفه شاملو نسبت به او بدگمان شدند، مرشد قلی خان برای ملاقات با علی قلی خان و شاه عباس به هرات رفت و با آنها به گفتگو پرداخت و تواضع نمود تا دل آنها را رام کند.

تعدادی از افراد قبیله شاملو به علی قلی خان پیشنهاد کردند مرشد قلی خان را بکشد، ولی او مخالفت کرد و گفت: او مهمان من است چگونه مهمان خود را بکشم، ولی گروهی از اعیان شاملو وجود او را تحمل نمی کردند، روزی چند نفر در هرات به حمام ریختند و مردی را که شبیه مرشد قلی خان بود کشتند و فرار کردند.

مرشد قلی خان از توطئه ها آگاه گردید و در صدد برآمد هرات را ترک و به مشهد مقدس باز گردد، علی قلی خان حاکم هرات به دیدن او رفت و با سخنان ملایمی دل او را آرام کرد، ولی مرشد قلی خان هرات را ترک گفت و به مشهد مقدس بازگشت و مراقب اوضاع و احوال گردید و خود را تقویت نمود و منتظر آینده گشت.

مرشد قلی خان و علی قلی خان که هر کدام از قبیله ای بودند به همدیگر سوءظن پیدا کردند، در این میان سران شاملو از علی قلی خان و سران استاجلو از مرشد قلی خان حمایت می کردند، و اختلافات زیاد گردید و آن دو آماده جنگ شدند، گروهی کوشش کردند آنها را آشتی دهند ولی موفق نشدند و جنگ بین آنها در گرفت.

دو قبیله قزلباش در خراسان به جان هم افتادند و گروهی از طرفین کشته شدند، مرشد قلی خان در جنگ متوجه شاه عباس بود که در میان لشکر علی قلی خان در قلب لشکر جای داشت، او بی درنگ خود را به شاه عباس رسانید و او را به میان لشکر خود برد و در حفظ جان او کوشید، و علی قلی خان هم شکست خورد و بطرف هرات رفت. مرشد قلی خان شاه عباس را به مشهد برد و تربیت او را بر عهده گرفت و اسباب

و لوازم پادشاهی برای او تهیه کرد و در بیرون شهر مشهد مقدس جشنی بزرگ ترتیب داد و سران قبائل را در آنجا گرد آورد، و شاه عباس را بر تخت سلطنت نشانید و او را پادشاه ایران معرفی نمود، و همه سران قبائل و اعیان و اشراف سلطنت او را برسمیت شناختند.

نگارنده گوید:

ما جریان تاج گذاری شاه عباس را در این کتاب در عنوان شاه عباس صفوی مشروحاً ذکر کرده ایم و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست، بعد از بر تخت نشستن شاه عباس مرشد قلی خان او را به قزوین برد و بر تخت سلطنت صفویه نشانید، و پدرش سلطان محمد هم تسلیم گردید، و ما این مطالب را بطور مفصل در حالات شاه عباس در این کتاب آورده ایم جویندگان برای آگاهی از دنباله مطالب به آنجا مراجعه کنند.

مرشد قلی خان در مسند قدرت

مرشد قلی خان استاجلو باکوشش و همت خود پادشاهی را از تخت سلطنت بزیر کشید و فرزند او را از خراسان به قزوین برد و بدون مانع و خونریزی بر تخت پادشاهی صفویان نشانید، او همه مخالفان خود را سرکوب کرد و یا خانه نشین نمود و خود مسند قدرت را در دست گرفت و به حکومت پرداخت.

حاکمان و امیران جدید را به شهرها و ولایات فرستاد و قبیله استاجلو بر مملکت ایران مسلط شدند و امور کشوری و لشکری را در اختیار گرفتند، معلوم است که مخالفان سکوت نخواهند کرد و آرام نخواهند گرفت، از این رو بدگونی ها از او آغاز گردید و اعمال و کردار اطرافیان او موجب ناراحتی مردم گردید.

ازبکها در هرات

بعد از اینکه مرشد قلی خان شاه عباس را به قزوین آورد، و بین او و علی قلی

خان حاکم هرات اختلاف شد و امیران قزلباش در مقابل هم قرار گرفتند عبدالله خان ازبک بطرف هرات حرکت کرد و این شهر را محاصره نمود، او انتظار داشت علی قلی خان حاکم هرات از او حمایت کند و هرات را در اختیار او بگذارد.

اما علی قلی خان در قلعه هرات مستقر گردید و در برابر ازبکها مقاومت نمود و از شاه عباس کمک خواست، در این وقت مرشد قلی خان دربار صفویه را اداره می کرد و همه کارها را در اختیار او بود، او نمی خواست به علی قلی خان کمک کند و او را از دست ازبکها نجات دهد از این رو کارها را به تاخیر می انداخت.

مرشد قلی خان می دانست شاه عباس به علی قلی خان علاقه دارد چون سالها در کنار او زندگی کرده و از حمایت او برخوردار بوده، و احتمال می داد روزی بکار برگردد و برای او ایجاد مزاحمت کند، بنابراین در کمک رسانیدن به علی قلی خان شتاب نمی کرد و از رسانیدن نیروهای جنگجو به او دریغ داشت.

علی قلی خان می دانست که مرشد قلی خان به او کمک نخواهد کرد، از این رو باب مصالحه را با عبدالله خان ازبک گشود، او چند نفر از معتمدان خود را نزد عبدالله خان فرستاد تا با او مصالحه کنند، و مردم هرات از تنگی معیشت و رنجها و بیماریها نجات پیدا نمایند، زیرا هر روز گروهی در این شهر به جهت بیماری می مردند.

نمایندگان علی قلی خان نزد عبدالله خان رفتند، ولی افرادی که نزد عبدالله خان بودند، مانع صلح شدند، عبدالله خان برخلاف همه سنت ها وعده ها عمل کرد و سفیران را جلو گلوله های توپ قرار داد و همه را کشت، علی قلی خان از این جریان آگاه گردید و بر مقاومت خود افزود و قلعه را رها نکرد.

یکی از شب ها علی قلی خان از برج خود به منزل رفت، و تعدادی از قزلباشها هم برای رفع گرسنگی به منزل خود رفتند، و برج ها خالی بود، ازبکها از این جریان مطلع شدند آنها با وسائلی از دیوارها بالا رفتند و برجها را تصرف کردند، و وارد هرات شدند، علی قلی خان به قلعه اختیارالدین پناه برد و در آنجا سنگر گرفت.

عبدالله خان برای علی قلی خان پیام فرستاد اگر بیرون شوی و ارک را به ما تسلیم کنی ما شما را آزاد خواهیم گذاشت هر جا می خواهید بروید، او هم از قلعه اختیارالدین بیرون شد و به طرف عبدالله خان رفت، هنگامیکه می خواست نزد عبدالله خان برود یک نفر از محافظان او گفت: با شمشیر نباید نزد عبدالله خان بروید.

شمشیر را از کمر او باز کرده و به او اجازه دادند نزد عبدالله خان برود، در این هنگام ازبکها به آنها حمله کردند و علی قلی خان و چند نفر از افراد قزلباش را که همراه او بودند از پا در آوردند، در این هنگام عبدالله خان فرمان قتل عام صادر کرد و گروهی از مردم هرات از شیعه و سنی کشته شدند اموال به یغما رفت و زنهای هم اسیر شدند.

عبدالله خان و فرزند او عبدالمؤمن خان فجایع زیادی در هرات به وجود آوردند که شرح آن در صفحات تاریخ مضبوط است آنها زنان را شکنجه می کردند تا جای اموال را نشان دهند در این میان هزاران انسان بی گناه کشته شدند و دختران و پسران را به اسارت به ماوراءالنهر بردند.

پایان زندگی مرشد قلی خان

جریان حمله ازبکها به هرات و خراسان در قزوین به شاه عباس رسید، او تصمیم گرفت شخصاً برای دفع ازبکها به خراسان برود، او از طریق تهران و فیروزکوه به دامغان رفت و بعد در شاهرود اقامت گزید، و در اینجا تصمیم گرفت مرشد قلی خان را از میان بردارد، او مقدمات کار را فراهم کرد و گروهی را مأمور کرد تا او را از پا در آورند.

مورخان عهد صفویه که به دربار شاه عباس نزدیک بودند گویند: شاه عباس از روش و سلوک مرشد قلی خان با امراء و رؤسا قبائل ناراحت بود، و در مورد کشته شدن علی قلی خان شاملو حاکم هرات او را مقصر می دانست و وی را موجب سقوط هرات و قتل عام مردم این شهر از طرف ازبکها متهم می کرد.

نگارنده گوید:

جریان اختلاف رؤسا قبائل قزلباش در زمان سلطان محمد خدابنده و عزل او از سلطنت و قرار گرفتن فرزندش شاه عباس به جای او در کتب عصر صفویه بسیار مشروح است و سران قبائل برای حفظ قدرت خود همواره با هم در نزاع بودند.

۱۹۵۲- مریض مشهدی

از شاعران مشهد مقدس بوده است، گلشن در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: مریض در اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم زندگی می کرده و در مشهد اقامت داشته است: ابیات ذیل از اوست:

در کاخ حمل کرد مکان خسرو انجم بگریخت دی از وهم وی و کرد توهم
بر اهل چمن کرد اگر دی ستم و کین اندر عوضش کرد حمل جود و ترحم

۱۹۵۳- مسرور خادم در طوس

مسرور خادم از خواص خدمتکاران هارون بود و در سفر خراسان هم او را همراهی می کرد هارون او را برای کارهای مهم و محرمانه انتخاب می کرد و پیام های بسیار مهم را توسط او به کارگذاران خود ابلاغ می نمود و اسرار خود را به او می گفت و او از همه فرزندان و خویشاوندان هارون به او نزدیک بود و در هر حالی حق داشت نزد هارون برود و به او گزارش دهد و یا از او دستور بگیرد.

ابن اثیر جزری در حوادث سال ۱۸۷ گوید: در این سال هارون از حج مراجعت کرد و در نزدیک انبار در منزلی فرود آمد، او در شب آخر ماه محرم این سال مسرور خادم را خواست و به او گفت: با چند نفر مأمور امشب به منزل جعفر بروید و او را بیاورید، مسرور گوید من به منزل جعفر رفتم و دیدم بختیشوع طبیب آنجا است و ابوزکار هم آواز می خواند و این شعر را می سراید:

فلا تبعد فکل فتی سیأتی علیه الموت یطرق او یغادی
و کل ذخیره لابی دیوما و ان کرمت تصیر الی نفاد

مسرور گفت: من برای مضمون همین ابیات نزد تو آمده‌ام، برخیز امیرالمؤمنین هارون تو را طلب کرده است، او خودش را روی پای من انداخت و از پایم بوسید، گفت: اجازه بده بروم و به اهل و عیالم وصیت کنم، گفتم اجازه رفتن نزد اهلت را نمی‌دهم، ولی هر وصیتی داری به من بگو، او وصیت کرد و همه بردگان خود را آزاد نمود.

فرستادگان رشید آمدند و گفتند زود او را نزد هارون ببرید، من جعفر را به منزل هارون بردم، و به هارون که در بسترش قرار گرفته بود گفتم جعفر را آورده‌ام، گفت سر او را برای من بیاور من آمدم و موضوع را به جعفر گفتم، او گفت: به خداوند توجه کن و از او بترس، هارون در حال مستی این دستور را به تو می‌دهد بگذار تا صبح شود. و یا اینکه برگرد بار دیگر درباره کشتن من با او صحبت کن، من برگشتم تا با او سخن بگویم، او متوجه شد من بطرف او می‌روم فریاد زد و مرا دشنام داد و گفت سر او را نزد من بیاور، من بازگشتم و جریان را به جعفر گفتم، جعفر گفت برگرد و با او مشورت کن و محبت او را به طرف من جلب نما تا او از دستورش برگردد و از کشتن من منصرف شود.

مسرور گوید: من نزد هارون بازگشتم او یک کرزی بطرف من پرت کرد و گفت: من فرزند مهدی نباشم که اگر سر او را نیاوری گردنت را خواهم زد من نزد جعفر بازگشتم و سرش را بریدم و نزد هارون بردم، او در همان شب دستور داد یحیی برمکی و فرزندان و اطرافیان او را دستگیر کردند و اموال آنها را هم مصادره نمودند.

صباح طبری گوید: هنگامیکه هارون به طرف خراسان می‌رفت من با او بودم او روزی در سایه درختی نشست و مرا نزد خود خواند و با من در خلوت به گفتگو نشست، و بعد پیراهنش را بالا کشید و گفت: مدتی است بیمارم و این پارچه را همواره

بر کمرم می‌بندم فرزندان من هر کدام جاسوسی بر من گمارده‌اند، این مسرور جاسوس مأمون است، و بختیشوع هم جاسوس امین می‌باشد.

طیب هارون بختیشوع گوید: هنگامیکه ما وارد طوس شدیم، هارون در آنجا بیمار بود، روزی ما در باغ کاخ طوس با هم صحبت می‌کردیم، هارون گفت آیا بیادداری خوابی را که در رقه دیدم و برایت تعریف کردم، بعد از آن مسرور را خواست و گفت مقداری از خاک این باغ را برای من بیاور او رفت و مقداری خاک آورد و به هارون داد.

هارون گفت آستین خود را از پیراهن در آورد و گفت: به خداوند سوگند من همچو بازویی را در خواب دیدم و با همین کف دست مشتی خاک سرخ به من داد، من دیوانه نیستم و هذیان هم نمی‌گویم او بعد از این جریان گریست و بعد از سه روز هم درگذشت.

هنگامیکه هارون درگذشت تعدادی از همراهان بر جنازه او نماز گذاردند و آنان عبارت بودند از فرزند او صالح، فضل بن ربیع، اسماعیل بن صبیح، مسرور، حسین و رشید.

نگارنده گوید:

مسرور خادم که به مسرور کبیر معروف بود، بعد از هارون به مأمون و معتصم پیوست و در تشکیلات آنها به کار پرداخت، و افراد و اشخاص بزرگ را که مورد سوءظن قرار می‌گرفتند نزد او قرار می‌دادند تا از آنها محافظت کند، در کتب اخبار و سیره داستانهای از او نقل شده است.

۱۹۵۴- مسعود میرزا ظل السلطان

او فرزند ناصرالدین شاه قاجار و از حاکمان و والیان شهرها و ولایات در زمان پدرش بود، ظل السلطان سالها در اصفهان حکومت کرد، او کتابی به نام سرگذشت

مسعود نوشته و از حالات و خصوصیات خود سخن گفته است.

شرح حال و کارهای او در کتابهای عصر قاجار به تفصیل آمده است، اعتمادالسلطنه در خاطرات خود بسیار از او یاد می‌کند و از روش وی در امور کشور داری بسیار سخن می‌گوید و او را مردی مغرور و بی سواد می‌داند، ظل السلطان در سال ۱۲۹۶ در تهران درگذشت.

جنازه او را به مشهد مقدس بردند و در رواق دارالحفاظ به خاک سپردند، برای اطلاع از زندگی و خصوصیات او به رجال ایران تألیف مهدی بامداد مراجعه شود.

۱۹۵۵ - مسعود بن احمد طوسی

از محدثان و راویان طوس بود، محمد بن عبدالکریم رافعی در کتاب التدوین گوید محمد بن عبدالله بن حکم در زنجان از او حدیث شنید و او از ابوبکر عبدالله بن مسعود جصاص روایت می‌کند.

۱۹۵۶ - مسعود بن احمد نوقانی

او هم از مشایخ و راویان بوده است، عبدالغافر فارسی در منتخب سیاق او را عنوان کرده ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۱۹۵۷ - مسکین مشهدی

از شعراء و ادباء مشهد مقدس رضوی در تاریخ معاصر بود، گلشن در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: مسکین یکی از شعرای گمنام مشهد بوده و در محله سراب سکونت و دکان خیاطی داشته است، او دارای طبع روانی بوده و مثنوی سماوریه او در زمان خودش چاپ شده است و اینک نمونه‌ای از شعر او:

باز شد عصر و کسل شد کار من خیز و آتش در سماور درفکن

ای سماور خانه‌ها کردی خراب	کاش چون آن خانه‌ها گردی خراب
صبحها هر کس که بر خیزد ز خواب	بی خبر از ذکر قرآن و کتاب
اولا سوی سماور می‌رود	بعد سوی ذکر داور می‌رود
باز در بین نمازش کاهگاه	دارد از حسرت سوی قوری نگاه
ای سماور اسم تو سم آور است	هم نشستت روز و شب در آذر است
بچه نو خیز نشکفته زبان	می‌دهد هر دم سماور را نشان
می‌گذشتم جانب بازارها	هم سماور دیدم و اسرارها
چون گذشتم یک دکان از سه دکان	قهوه‌خانه بود و انبوهی در آن
جانب حمام رفتم با شتاب	تا بشویم این تن خاکی در آب
اندر آنجا هم تو را با کروفرفر	دیدمت استاده‌ئی دست و کمر

۱۹۵۸- مسیب رضوی

از سادات رضوی مشهد مقدس و از نقباء این شهر بود، اسکندر بک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی در باب سادات و علماء عصر شاه طهماسب گوید: میرمسیب نقیب از سادات رضویه به منصب نقابت منصوب و بین الاقرآن معتبر و معزز بود.

۱۹۵۹- مسیح تهرانی

از علماء، فقهاء و شخصیت‌های بزرگ مذهبی تهران بود و در زمان فتحعلی شاه در تهران زندگی می‌کرد و مورد توجه مردم بود و در این شهر مرجعیت داشت، و در زمان خود مجتهد مسلم تهران بود و نفوذ روحانی زیادی داشت.

مرحوم حاج میرزا مسیح در تهران حوزه تدریس داشته و مرجع مردم در کارهای دینی و اجتماعی بوده است و مردم در مشکلات فردی و اجتماعی به او رجوع می‌کرده‌اند، از زندگی و خصوصیات این عالم جلیل‌القدر و فقیه بزرگ تهران در عصر

قاجاریه پیداست که وی از مدرسان و فقهاء بوده است.

تولد حاج میرزا مسیح

عالم جلیل القدر مرحوم حاج شیخ حسن سعید که از احفاد آن فقیه عالی مقام می‌باشند، در مجلد هفتم کتاب دائرة المعارف قرآنی گوید: نیای عالی قدر و زاهد حاج میرزا مسیح در سال ۱۱۹۳ قمری تولد یافت و در سال ۱۲۶۳ دعوت حق را اجابت کرد، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران، تولد حاج میرزا مسیح تهرانی را در سال ۱۱۹۲ می‌داند.

تحصیلات او

فقیه عالی قدر حاج میرزا مسیح تحصیلات مقدماتی خود را در تهران انجام داده و از استادان و معلمان او در تهران نام برده نشده و مصادر در این باره چیزی نگفته‌اند، او از تهران به قم می‌رود و در حوزه درس میرزای قمی، شرکت می‌کند و بعد از نیل به مقام اجتهاد به تهران باز می‌گردد.

در مسند تدریس و تألیف

حاج میرزا مسیح فرزند محمد سعید رازی تهرانی، پس از بازگشت از قم در تهران مشغول تدریس و تألیف می‌شود، او شاگردان زیادی را تربیت کرد و کتابهای متعددی را تألیف نمود، مردم تهران پیرامون او را گرفتند و از وجود او استفاده کردند و در مشکلات به او پناه بردند، او در مقابل دشمنان اسلام و دفاع از حقوق مسلمانان مقاومت کرد و نام نیکی از خود بجای گذاشت.

داستان کشته شدن سفیر روس

بعد از انعقاد قرارداد ترکمان چای و واگذاری قفقاز به دولت روسیه تزاری یکی از مواد قرارداد این بود که اگر افرادی از ساکنان مناطق زیر نفوذ روسیه در ایران سکونت دارند می‌توانند به آن سرزمین‌ها برگردند و در شهرهای خود زندگی کنند و این یک امر طبیعی بود که در همه قراردادهای سیاسی بسته می‌شود و بر طبق توافق طرفین منعقد می‌گردد.

در این میان گروهی از زنان و دختران قفقازی در ایران ازدواج کرده بودند، و در منازل اعیان و اشراف و افراد عادی با شوهران ایرانی خود زندگی می‌کردند و تعدادی از آنها فرزندان هم داشتند و مسئله هم عادی بود و نزاع و کشمکش هم ایجاد نمی‌کرد. در سال ۱۲۴۴ شخصی بنام گری بای دوف که به یکی از رجال بزرگ روسیه تزاری وابسته بود به عنوان سفیر روسیه به تهران آمد، او که یک جوان مغرور و کم تجربه بود موجب حادثه بزرگی شد، گروهی از مردم مسلمان را به کشتن داد و خودش هم کشته شد، در این حادثه برای مرحوم حاج میرزا مسیح عالم برجسته تهران مشکلاتی پدید آمد.

در آن زمان مردی بنام یعقوب که از ارامنه قفقاز بود به اسارت در آمده و در دربار خدمت می‌کرد، او متهم شده بود که اموالی را از دیوان برده و باید آن را بازگرداند، او به جای آنکه اموال را برگرداند رفت به سفارت روسیه پناهنده شد و گفت: من از اهل قفقاز و رعایای روسیه هستم سفیر روسیه هم او را پناه داد.

بعد از مدتی یعقوب به سفیر روسیه گفت: تعدادی از زنان قفقازی اکنون در منازل رجال ایران زندگی می‌کنند و اینها مایل هستند به کشورشان بازگردند ولی آنها را در منازل نگهداشته‌اند و اجازه نمی‌دهند به وطنشان بازگردند، سفیر تحت تأثیر گفته‌های او قرار گرفت و در این مورد اقداماتی انجام داد.

او درصدد بر آمد این زنان را از خانه‌ها بیرون کند و به قفقاز بازگرداند در

صورتی که این زن‌ها در ایران شوهر و فرزند داشتند، و به ازدواج مردان تهرانی درآمده بودند، دو تن از این زنان که گرجی بودند و مسلمان هم شده بودند در منزل آصف‌الدوله اللهیارخان قاجار زندگی می‌کردند و از همسران او به شمار می‌رفتند و آصف‌الدوله از آنها فرزند داشت.

سفیر روسیه بر اثر تحریک یعقوب خان این دو زن را به سفارت فراخواند و در آنجا نگهداری کرد تا آنها را به گرجستان بازگرداند آن دو زن به علمای تهران متوسل شدند که ما مسلمانییم و ما را به زور می‌خواهند از اسلام خارج کنند و به گرجستان بازگردانند، مأموران روسیه به راهنمایی یعقوب خان به منازل دیگری هم رجوع کردند و در جستجوی زنان قفقازی برآمدند.

این جریان در تهران فتنه‌ای برپا کرد و مردم مضطرب شدند، و به درخانه علماء رفتند و از آنها خواستند دولت به خاطر مشکلاتی که دارد قدرت ندارد جلو تجاوز سفارت روس را بگیرد شما به خاطر حفظ ناموس اسلام در این موضوع اقدام کنید. علمای تهران در این باره مجلس کردند و مشورت نمودند، پس از مذاکرات پیامی برای سفارت روسیه فرستادند که این زنان گرجی و ارمنی از سال‌ها پیش مسلمان شده‌اند و به ازدواج مردان ایرانی درآمده‌اند اگر دولت ایران با شما قراردادی امضاء کرده و نمی‌تواند در این مورد اقدام کند ما از نظر شرعی و اسلامی مسئول هستیم که جلو این کار را بگیریم.

سفیر روسیه به پیام علماء تهران توجهی نکرد و قاصد را با فحش و ناسزا از سفارت بیرون کرد و به علماء هم توهین نمود بعد از این عمل سفیر که از روی غرور انجام گرفت، علماء و سادات تهران در مسجد جامع جمع شدند و در این مورد مذاکره کردند.

آزادی زنان و کشته شدن سفیر روسیه

در این هنگام مرحوم حاج میرزا مسیح تهرانی که از علماء و مجتهدین صاحب نفوذ در میان مردم بود دستور داد مردم به سفارت روس بروند و زنان اسیر را آزاد کنند، مردم تهران که از این جریان ناراحت شده بودند به دستور حاج میرزا مسیح به طرف سفارت رفتند و خانه سفیر را در محاصره گرفتند، مأموران دولتی هر چه کوشش کردند نتوانستند جلو مردم را بگیرند و هر لحظه بر اجتماع مردم افزوده می‌گردید.

در این هنگام تیری از طرف سفارت رها شد و یک جوان چهارده ساله تهرانی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در دم کشته شد، مردم خشمگین که دیدند سفیر به خونریزی متوسل شده به سفارت هجوم بردند و نخست یعقوب ارمنی را که موجب این فساد شده بود بدست آوردند و او را پاره پاره کردند و زنان زندانی را بیرون آوردند. در این جریان سفیر روسیه کشته شد و تعدادی از مأموران و کارمندان روسیه هم کشته شدند، و گروهی هم از مردم تهران با گلوله سربازان روسی و محافظان سفارت کشته شدند، و سفارت هم از طرف مردم غارت گردید، و ساختمان سفارت را هم ویران شد، مؤلف روضة الصفا گوید: در این حادثه سفیر روسیه و سی و هفت نفر از همکاران او کشته شدند.

در این میان نائب اول سفارت به مردم پناه برد و سالم ماند، او را نزد شاه بردند و مورد تفقد او قرار گرفت، و بعد او را به تبریز بردند او در تبریز به ولیعهد گفت: سفیر روسیه در این کار مسئول بوده و او این حادثه را آفرید، مسئله قتل سفیر مدتی مورد مذاکره نمایندگان دولت تزاری و ایران قرار داشت و مقامات روسیه پذیرفتند که سفیر آنها مقصر بوده است.

تبعید حاج میرزا مسیح تهرانی

از آنجا که قاتلان سفیر و اعضاء سفارت معلوم نبود کسی هم در این مورد مقصر

شناخته نشد، دولت به مرحوم حاج میرزا مسیح تهرانی توصیه کرد تهران را ترک گوید و به عتبات عالیات برود، مردم از این موضوع اطلاع پیدا کردند و جلو منزل او جمع شدند و از او حمایت کردند و مانع خروج او از تهران شدند.

حاج میرزا مسیح رضوان الله تعالی علیه در کتاب عقود و ایقاعات گوید: پادشاه ایران با احترام و ادب از من خواست که از مسقط رأس خود طهران بیرون روم و مدتی در یکی از شهرها زندگی کنم این در خواست بعد از کشته شدن سفیر روسیه که داستان آن هم مشهور و همه از آن اطلاع دارند پیش آمد.

در این حادثه که بین عوام و خواص و کفر و اسلام درگیری پیش آمد و پادشاه به من تذکر داد که از طهران بیرون روم، من هم پذیرفتم و تصمیم گرفتم از تهران بیرون گردم، هنگامیکه مردم تهران دریافتند که من در نظر دارم طهران را ترک گویم، پیرامون منزل مرا گرفتند و از من خواستند از طهران بیرون نشوم.

زن و مرد، پیر و جوان در منزل من جمع شدند و مانع حرکت من گردیدند. مردم می گفتند اگر از طهران بیرون گردید، مأموران دولت ترا دستگیر می کنند و به دولت روسیه تحویل می دهند، سلطان از این موضوع مطلع شد و سفارش کرد هرچه زودتر تهران را ترک کنید، من هم زادگاه خود را ترک گفته و به نجف اشرف رفتم.

اکنون در این شهر دور از زن و فرزند و خویشاوندان زندگی می کنم و به انواع بیماریها گرفتار شده ام.

حاج میرزا مسیح تهرانی در مشهد مقدس

براساس نوشته اعتمادالسلطنه مرحوم حاج میرزا مسیح تهرانی رحمه الله علیه در مشهد اقامت نموده و در آنجا حوزه تدریس داشته است، او در کتاب مطلع الشمس گوید: مولانا عبدالرحمان در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه شیخ الاسلام مشهد مقدس بود، زمانی که رئیس الفقهاء حاج میرزا مسیح تهرانی به مشهد آمده وی در خدمت حاج

مشارالیه به فقه و اصول اشتغال داشت.

سید محمود فرخ شاعر و ادیب معروف مشهدی نیز در مقاله‌ای که در شرح حال حاج میرزا نصرالله مجتهد معروف خراسان در نامه استان قدس شماره چهارم از دوره هفتم نوشته گوید: حاج میرزا نصرالله مجتهد فقه و اصول و سایر فنون شرعی را از مولانا حاج میرزا مسیح اعلی‌الله مقامه فرا گرفت.

از اینجا معلوم می‌گردد که عالم جلیل القدر حاج میرزا مسیح مدتی در مشهد مقدس سکونت داشته و حوزه درس و بحث تشکیل داده و گروهی مانند میرزا عبدالرحمان و حاج میرزا نصرالله مجتهد نزد او تحصیل کرده‌اند، ولی اینکه او چند سالی در مشهد بوده و چند سال در آنجا اقامت داشته معلوم نیست.

مرحوم میرزا عبدالرحمان مدرس بر اساس نوشته اعتمادالسلطنه در مطلع الشمس در سال ۱۲۹۲ فوت کرده و میرزا نصرالله مجتهد هم در سال ۱۲۹۸ درگذشته است سید محمود فرخ گوید: حاج میرزا مسیح در زمان فتحعلی شاه، به مشهد مقدس تبعید شده است در صورتی که مورخان گوید او به عتبات تبعید گردید.

مرحوم حاج شیخ حسن سعید در مجلد هفتم دائرة المعارف قرآن گوید: نسخه‌ای از رساله اجتهاد در کتابخانه مسجد حاج ملا محمد جعفر طهران موجود است. مرحوم حاج میرزا مسیح در حاشیه آن نوشته: شرعت فیها فی يوم الاثنين اول شهر ربیع الاول من شهر سنة ۱۲۵۶ فی مشهد علی بن موسی الرضا علیه لاتحصى من السلام.

از این عبارات پیداست که او در سال ۱۲۵۶ در مشهد مقدس سکونت داشته و در آن جا به تألیف و تحقیق مشغول بوده است. از سوی دیگر مرحوم حاج میرزا مسیح در کتاب عقود و ایقاعات گوید: هنگام اقامت در نجف اشرف در این شهر بیماری طاعون پدید آمد، من از نجف به کربلا رفتم، طاعون به آن جا هم رسید.

من از شهر کربلا بیرون رفتم و در یکی از باغهای آن شهر منزل کردم، و اکنون روز دوازدهم ذی قعدة سال ۱۲۴۷ می‌باشد که مشغول این کار هستم، از این عبارات

معلوم است که او در این سال در کربلا اقامت داشته و به نوشتن کتاب اشتغال داشته است.

از نوشته این فقیه مجاهد معلوم است که او نخست به عتبات عالیات و نجف اشرف رفته و بعد از چند سال به ایران مراجعت نموده و در مشهد مقدس سکونت اختیار کرده است و بار دیگر به نجف اشرف بازگشته و در آن جا درگذشته است، از اینکه او چه مدتی در مشهد مقدس زندگی کرده اطلاع درستی در دست نیست.

گفته‌های تذکره نویسان درباره او:

معلم حبیب آبادی در مجلد پنجم مکارم الآثار گوید: حاج میرزا مسیح تهرانی، فرزند محمد سعید رازی از معاریف علماء تهران بود و کتابی در اجتهاد و تقلید تألیف نمود، و چون روز دوشنبه دوم شعبان سال ۱۲۴۴ به حکم وی مردم تهران بر گریبایدوف سفیر روسیه شوریدند و او را کشتند، در اثر این حادثه، او در شب دوشنبه نهم صفر سال ۱۲۳۵ به عتبات عالیات رفت و بعد از آن در قم توطن نمود.

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب الذریعه ذیل تألیفات و آثار او از وی تجلیل می‌کند و از فضل و کمال و فقاها و جامعیت او توصیف می‌نماید. آثار و تألیفات او ذیل این گفتار خواهد آمد.

سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات در شرح حال سید صدرالدین عاملی گوید: فاضل مروج و مجتهد حاج میرزا مسیح که در طهران سکونت داشت و بعد در قم اقامت گزید، سرانجام در نجف اشرف در گذشت و در کنار قبر سید صدرالدین به خاک سپرده شد.

حاج شیخ حسن سعید که از احفاد آن فقیه نامدار می‌باشد، در کتاب دائرة المعارف قرآن گوید: این عالم ربانی یکی از علمای اعلام پایتخت محسوب گردیده و در زمان فتحعلی شاه بزرگترین شخصیتی بود که حمیت اسلامی داشت و برای حمایت

نوامیس مسلمانان و احقاق حقوق مردم ایران و رفع مذلت شکست ترکمان چای جلو سفارت روس تزاری ایستاد.

میرزا مهدی کشمیری در کتاب تکملة نجوم السماء گوید: حاج میرزا مسیح طهرانی از علماء عظام و مجتهدین کرام طهران است و جناب سید حسن صدر توصیفش را برای من نموده است.

خان بابامشار در کتاب مؤلفین کتب چاپی نقل می‌کند: حاج میرزا مسیح بن محمد سعید طهرانی متوفای سال ۱۲۶۳ قمری عالم عامل، مروج شریعت بیضاء، شیخ العلماء و رئیس الفقهاء مراتب فقه و اصول را نزد میرزای قمی تکمیل و به موطن اصلی مراجعت نمود و در مقام ترویج برآمد.

شرح مفید جامعی بر قواعد علامه نوشته و مسجد چهل ستون مسجد جامع طهران از بناهای اوست، عمر او شصت سال افزون شد و عاقبت به اشاره رجال دولت از طهران به قم رهسپار شد و رحل اقامت افکند، پس عزم زیارت عتبات نمود و در نجف رحلت نمود و در حجره‌ای از حجرات صحن مدفون گردید.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: میرزا مسیح استرآبادی در سال ۱۱۹۳ قمری متولد شد، و در زمان خود مجتهد مسلم تهران بود و نفوذ روحانی زیاد داشت. حاج ملاباقر کجوری در کتاب جنة النعیم فی حالات عبدالعظیم گوید: مرجع عالم عامل مروج شریعت بیضاء و مشید ملت غراء شیخ العلماء و رئیس الفقهاء الورع العلامة السميع الحاج میرزا مسیح طهرانی رازی قدس الله نفسه و طیب الله رمسه.

مراتب تحصیل را از فقه و اصول در خدمت مرحوم میرزای قمی تکمیل فرمود و به وطن اصلی مراجعت نمود و در مقام ترویج این دین متین برآمد و شرح زهد و ورع و تقوی و غیرت در اظهار حق و علم و عمل ایشان در این مجموعه نگنجد و هر بیانی عاجز است.

مسجد جامع چهل ستون، مسجد جامع طهران از بناهای باقیه آن مرحوم جلیل

الشأن است، و اکنون اخلاف و اعقاب ایشان که از اتقیاء و صلحاء زمانند در آن مسجد اقامه جماعت می نمایند و مردم این شهر وثوق و اعتماد مخصوصی دارند.

عمر شریف وی از شصت افزون است، و عاقبت توفیق رفیق شده به استدعای رجال دولت از طهران نهضت فرمودند و در بلده قم صانها من التصادم رحل اقامت کردند، سپس بعزم زیارت اعتاب عالیہ حرکت نمودند و در نجف اشرف علی ساکنه آلف التحف رحلت فرمودند.

مرحوم شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ محمد حسن اعلی الله مقامه باتمام مجتهدین و معتکفین عتبه علویه، بر آن مرحوم نماز گذاردند و در حجره‌ای از حجرات بالای سر صحن شریف مدفون گردیدند و داعی کراراً به مزار ایشان فاتحه خواندم.

بناء شبستان چهل ستون

مسجد جامع تهران از بناهای عصر صفوی می باشد، بلاغی در تاریخ تهران گوید: مسجد جامع عتیق طهران بنائی است قدیم، و از قرائن چنین معلوم می گردد که در عهد شاه عباس ثانی و در سال ۱۰۷۲ به اهتمام رضی الدین نامی ساخته شده، و پس از چندی حاج میرزا مسیح در طرف مشرق چهل ستونی که دارای سی و شش ستون است با ایوانی بنا نمود.

نگارنده گوید:

بر اساس نوشته‌ای که اکنون در ایوان چهل ستون موجود است، این شبستان در سال ۱۲۴۰ بنا گردیده است.

تولیت مدرسه مروی

محقق عالی مقام و عالم جلیل القدر حاج شیخ رضا استادی در کتاب فهرست مخطوطات مدرسه مروی گوید: پس از درگذشت محمد حسین خان مروی در سال

۱۲۳۴ تولیت این مدرسه در اختیار حاج میرزا مسیح تهرانی قرار گرفت و تا پایان زندگی او در سال ۱۲۶۴ کسی دیگر متولی این مدرسه نبوده است.

تألیفات و آثار او

فقیه بزرگوار حاج میرزا مسیح تهرانی در ایام زندگی خود کتابهایی در فقه و اصول تألیف کرده که اکنون به آنها اشاره می‌شود:

۱ - اجتهاد و تقلید در کتاب الذریعه در ذیل عنوان «اجتهاد و تقلید» از این کتاب یاد شده، و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مسجد حاج ملا محمد جعفر در تهران موجود است، مؤلف، این کتاب را در سال ۱۲۵۶ در مشهد مقدس نوشته است.

۲ - شرح روضه بهیه، در کتاب الذریعه آمده این کتاب از تألیفات حاج میرزا مسیح تهرانی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مدرسه فاضل خان مشهد مقدس محفوظ است و مؤلف خود آن را وقف کرده است.

۳ - شرح قواعد الاحکام، شیخ آغا بزرگ در الذریعه گوید: این کتاب از تألیفات حاج میرزا مسیح تهرانی است و من نسخه‌ای از این کتاب را نزد حفید او حاج میرزا عبدالله دیدم.

۴ - رساله در عقود و ایقاعات، مؤلف الذریعه گوید: حاج میرزا مسیح این کتاب را در کربلا تألیف کرد، و من نسخه‌ای از آن را در کتابخانه شیرازی در سامراء دیدم.

۵ - مصباح، این کتاب هم از آثار حاج میرزا مسیح است، شیخ آغا بزرگ در الذریعه گوید: این کتاب به زبان فارسی نوشته شده و در سال ۱۲۶۲ پایان یافته و در همان سال چاپ شده است.

۶ - قواعد اصولیه، حاج میرزا مسیح این کتاب را در علم اصول در حالیکه پنجاه و پنج سال داشته تألیف کرده است، نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

- ۷- کشف النقاب، حاج میرزا مسیح این کتاب را در فقه نوشته و شرحی بر شرح لمعه می‌باشد، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه چهل ستون موجود است.
- ۸- شرح مختصر نافع، یکی از دیگر از آثار حاج میرزا مسیح است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه چهل ستون موجود است.
- ۹- کتابی در فقه که روز پنجشنبه هجدهم ماه رمضان سال ۱۲۴۶ پایان داده است.
- ۱۰- مجموعه رسائل متفرقه، نسخه‌ای از این کتاب در مدرسه چال میدان موجود است، مرحوم حاج میرزا مسیح در حاشیه آن نوشته: من این کتاب را روز دوشنبه اول ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۶ در مشهد مقدس تألیف کردم.
- نگارنده گوید: چهار کتاب اخیر را مرحوم حاج حسن سعید در کتاب دائرة المعارف قرآن ذکر نموده است.

منابع و مصادر

- ۱- روضات الجنات از محمد باقر خوانساری.
- ۲- مکارم الآثار از معلم حبیب آبادی.
- ۳- جنة النعيم فی حالات عبدالعظیم، از مولی باقر مازندرانی.
- ۴- مطلع الشمس از اعتماد السلطنة.
- ۵- تکمله نجوم السماء از میرزا مهدی کشمیری.
- ۶- الذریعة از حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی.
- ۷- مؤلفین کتب چاپی از خان بابا مشار.
- ۸- تاریخ تهران از بلاغی.
- ۹- رجال ایران از مهدی بامداد.
- ۱۰- دائرة المعارف قرآن از حاج حسن سعید.

۱۱- فهرست مخطوطات مدرسه مروی از حاج شیخ رضا استادی.

۱۲- مقاله سید محمود فرخ در نامه آستان قدس.

۱۳- علمای خراسان از عبدالرحمن مدرس.

۱۴- ناسخ التواریخ از سپهر.

۱۵- روضة الصفا از هدایت.

درگذشت حاج میرزا مسیح

فقیه بزرگ و عالم مجاهد غیور حاج میرزا مسیح در سال ۱۲۶۳ در نجف اشرف در حالی که هفتاد سال داشت درگذشت، رحمة الله و رضوانه علیه.

۱۹۶۰- مشرقی طوسی

او از شاعران و ادیبان طوس بوده است، اسحاق بک در تذکره خود از او یاد کرده ولی شرح حالی از او نیاورده است، او در یک رباعی شخصی را هجا گفته و بسیار زیبا سروده ولی ما به خاطر رعایت عفت و اخلاق از آوردن آن معذوریم.

۱۹۶۱- مشرقی مشهدی

او نیز از شاعران مشهد مقدس بوده و محتمل است همان مشرقی طوسی باشد که در عنوان قبل گذشت، قدرت الله شوق در تذکره تکملة الشعراء او را عنوان کرده و گوید: مشرقی مشهدی سخنوری ظریف بوده از اوست:

گاهی دل بشکند که ساغر عیشم ز دست افتد

مبادا دردمندی را شکستی بر شکست افتد

۱۹۶۲ - مصطفی تبریزی

او از علماء تبریز بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است، شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم او را عنوان کرده و گوید: مصطفی بن محمد تبریزی قاری مشهدی از مؤلفان و علماء مشهد مقدس بود، او کتابهایی به نام تحفة القراء و تحفة الابرار و وقوف القرآن تألیف کرده است.

او در کتاب سند قرائت عاصم که در سال ۱۰۶۷ تألیف کرده و در هنگام تألیف این کتاب شصت سال داشته است گفته: من در سال ۱۰۰۷ در اطراف تبریز متولد شدم و در سن بیست سالگی به مشهد مقدس آمدم نخست نزد پدرم تحصیل کردم و بعد در نزد حاج محمدرضا سبزواری به فراگیری علم قرائت پرداختم.

او سه بار به زیارت عتبات عالیات مشرف شد و سه بار هم حج خانه خدا بجای آورد، و مدت سی سال در علم قرائت به تحقیق پرداخت و کتاب تحفة القراء را در حرمین شریفین تألیف کرد، او بعد از مراجعت از حج به اصفهان رفت و نزد مرحوم آخوند ملا محمد خراسانی به تحصیل مشغول گردید.

مصطفی تبریزی در منزل آخوند ملا محمد خراسانی رساله وقوف قرآن را نوشت، ظاهراً مقصود او از محمد خراسانی محمد باقر سبزواری باشد زیرا او در کتاب دیگری بنام ارشاد القاری تصریح می کند که او مشکلات قرآن را از مجتهد زمان و پیشوای عالمیان محمد باقر فرا گرفته است.

او گوید: من این کتاب را در مدت پنج سال نوشتم، تألیف آن در کربلا آغاز گردید و در سال ۱۰۷۸ در نجف اشرف پایان گرفت و در این هنگام هفتاد سال داشتم، این کتاب گزیده ای از تألیفات او می باشد و همه حاصل عمر خود را در این کتاب گرد آورده است، نسخه ای از آن در کتابخانه محمد علی خوانساری موجود است.

علامه تهرانی در پایان گوید: کتابی از تألیفات او اخیراً به نظر رسید و نام آن تحفه شاهی می باشد آن را در سال ۱۰۸۸ در نجف اشرف آغاز کرده و در پنج باب

مرتب نموده و در کربلای معلی از تألیف آن فارغ شده است، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه امیرالمؤمنین در نجف اشرف محفوظ است.

۱۹۶۳- مصطفی حکیم باشی

او از طبیبان عصر خود بوده و در مشهد مقدس رضوی مسئول درمان و بهداشت بوده است در روزنامه ایران شماره ۳۲۶ مورخ هشتم ماه رجب سال ۱۲۹۴ نوشته شده: از قرار روزنامه خراسان دختر هفت ساله در سبزوار مبتلا به سنگ مثانه بوده و در دو سالگی این مرض عارض او گردیده در اوائل ماه جمادی الثانی او را به مشهد مقدس نقل نمودند.

میرزا مصطفی حکیم باشی و طبیب حافظ الصحه مملکت خراسان که سالها است برای امور حفظ صحه و معالجه عموم رعایا مأمور و مقیم مشهد مقدس می‌باشند آن سنگ را با عدم اسباب در آورده ولی خیلی به زحمت زیرا که سنگ بزرگ بوده و اسباب کار ناقص و به همین جهت خیلی از سنگ باقی مانده اما حالت دختر خیلی خوب شده است.

۱۹۶۴- مصطفی خان

او فرزند میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک بود و نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به عهده داشت میرزا سعیدخان در یک زمان هم وزیر خارجه بوده و هم متولی آستان قدس، او فرزندش مصطفی خان را به عنوان نیابت تولیت در مشهد معین کرده بود. بعد از اینکه میرزا سعیدخان از تولیت کنار رفت و رکن‌الدوله والی خراسان شد این مقام را هم به عهده گرفت مصطفی خان سمت خود را بعنوان نیابت تولیت حفظ کرد، در کتاب منتخب التواریخ ملاهاشم خراسانی و روزنامه ایران شماره روز چهارشنبه دوازدهم ماه محرم سال ۱۲۹۸ به این موضوع اشاره شده است.

۱۹۶۵ - مصطفی سجادی سرابی

از علماء و ادباء مشهد مقدس رضوی بوده است، گلشن در کتاب صد سال شعر خراسان او را عنوان کرده و گوید: میرزا مصطفی سجادی سرابی فرزند حاج سید مرتضی مجتهد سرابی است، او از محضر پدر و سایر استادان علوم ادب، فقه و اصول آموخت و بعد در وزارت دادگستری به شغل قضاء مشغول گردید.

او بعد از مدتی از دادگستری بیرون شد و به تبلیغات مذهبی پرداخت و در زمره اهل منبر قرار گرفت، و در رادیو تهران در برنامه‌های مذهبی شرکت می‌کرد، و چون در محله سراب زندگی می‌کرد او را سرابی می‌گفتند، و در شعر هم سرابی تخلص می‌کرد، او در سال ۱۳۵۰ در تهران درگذشت و جنازه‌اش را به مشهد مقدس انتقال داده و به خاک سپردند او گوید:

سرمایه‌ئی برای بشر غیر کار نیست	جز مرد کار در دو جهان کامکار نیست
دنیا چو کارخانه بشر کارگر در او	چیزی به غیر کار در این جا بکار نیست
یک باره همچو خشک درختی بدون بار	او را به باغ علم و هنر هیچ بار نیست
مردم ترا به مردمک چشم می‌نهند	رو کار کن که بهتر از آن افتخار نیست

۱۹۶۶ - مصطفی خان میر پنجه

از کارگزاران و فرماندهان قشون در زمان قاجار بوده و در مشهد مقدس رضوی کار می‌کرده است، در روزنامه ایران مورخ پنجشنبه هشتم ذی‌قعدة سال ۱۲۹۴ نوشته شده ترکمانهای ساروق چند مرتبه علی الغفلة به خاک خراسان و مشهد مقدس به تاخت و تاز آمده و در این اواخر سی هزار گوسفند و بعضی مال و مواشی برده بودند.

بنابراین مصطفی قلی خان میر پنجه رئیس نظام خراسان برای تنبیه و تدمیر آنها قشونی از سواره هزاره و تیموری و غیره فرستاده ترکمانها را مقهور و به سزای خود

رسانیده و صورت این واقعه را به واسطه تلگراف معروض خدمت سپهسالار وزیر جنگ و وزیر امور خارجه داده‌اند.

۱۹۶۷- مصطفی قلی خان قره گوزلو

او از سرداران و امیران لشکر قاجار بود و در جنگها و آشوبهای داخلی از وجود وی استفاده می‌شد، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: مصطفی قلی خان قره گوزلو همدانی اغلب اوقات رئیس قشون و فرمانده لشکر بود در سال ۱۲۶۶ قمری برای دفع سید یحیی دارابی که مدعی نیابت باب بود به قلع و قمع او مأمور شد و موفق گردید.

مصطفی قلی خان در مشهد مقدس

در هنگام فتنه سالار در خراسان و آشوب و بلوا در مشهد مقدس، دولت مرکزی حمزه میرزای قاجار را به عنوان والی به خراسان فرستاد، او در سال ۱۲۶۴ وارد مشهد مقدس شد، و در بدو ورود ابراهیم خلیل خان سلماسی را که حافظ شهر مشهد بود از مقامش برداشت و محمدقلی خان قره گوزلو را به این سمت انتخاب کرد و او را مأمور حفظ شهر مشهد مقدس نمود، او در سال ۱۲۹۸ در ارومیه درگذشت.

۱۹۶۸- مصطفی قلی رام

از کارگزاران زمان رضا شاه و محمدرضا شاه بود، او از فروردین ماه سال ۱۳۳۰ تا خرداد ماه ۱۳۳۰ نیابت تولیت آستان قدس رضوی را بعهده داشت و در میان نائب التولیه‌ها تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد او کمترین مدت را در این مقام گذرانیده است و به خاطر مسائلی که در آن روز در مملکت وجود داشت، او را به تهران فراخواندند و سید جلال‌الدین تهرانی را به عنوان نیابت تولیت و استانداری خراسان به مشهد مقدس

فرستادند.

۱۹۶۹ - مطلب بک

از سرداران و امیران لشکر قاجار در خراسان بوده است، هنگامیکه ترکمانان راه‌های ارتباطی شهرهای خراسان را ناامن کرده و کاروان‌ها را غارت می‌کردند و زائران بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام را آزار و اذیت می‌نمودند، او از تهران مأمور شد تا راه‌ها را امن کند و ترکمانان را از تجاوز به کاروان‌ها و زائران باز دارد، روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره ۱۷ جمادی الاول سال ۱۲۶۷ در این باره آورده است:

به جهت انتظام راه خراسان مطلب بک تفنگدار خاصه پادشاهی را نظر به قابلیت که داشت به منصب سرکردگی صد نفر سواره و صد نفر پیاده سرافراز فرمودند که رفته آن راه‌ها را از دزدی و راه زنی ترکمانان محارست و محافظت نماید که زوار و مترددین به آسودگی عبور و مرور نمایند.

۱۹۷۰ - مطهر بن محمد

از محدثان و راویان طوس بود، ابوسعید سمعانی در کتاب التجبیر او را عنوان کرده و گوید: ابوالقاسم مطهر بن محمد طبرانی صوفی از اهل طوس بوده او شیخی خوش رفتار و خوش سیما و از صاحبان اخلاق حسنه به شمار می‌رفت و از ابوالفتح ناصر بن احمد سرخسی روایت می‌کرد.

من در نیشابور او را دیدم و دو حدیث از او فرا گرفتم و نوشتم، ابوالقاسم مطهر در چهاردهم ماه ربیع الآخر سال ۴۷۷ در طوس متولد شد و در شب یکشنبه هنگام سحر سیزدهم ماه رجب سال ۵۴۸ در قریه بیازکان مرو کشته شد.

سمعانی در مشیخه خود برگ ۲۶۴ گوید: ابوالقاسم مطهر بن محمد طبرانی صوفی از اولاد مشایخ بود او شیخی خوش کردار و متخلق به اخلاق و روشی نیکو

داشت، من او را نخست در طوس و بعد در مرو و سپس در نیشابور دیدم، او به مرو آمد و بر ما وارد شد، او در مرو هنگام سحر کشته شد.

۱۹۷۱- مظفر ترکه

او از کارگزاران و قضاة عصر صفویه بوده و مدتی در مشهد مقدس رضوی در آستان قدس خدمت می کرده است، ولی قلی شاملو در کتاب قصص خاقانی گوید: میرزا مظفر ترکه از جمله شعراء خوش انشاء که به مدد تندی قوت فکرت همیشه شمشیر نطق ایشان بر سر صف سپاه سخن منصور بوده است حضرت میرزا مظفر ترکه است.

هذا اليوم لسان ستم ظریف بیانش حرف ظرفاء جهان و در ظرافت و بذله گوئی از مشاهیر بلاد ایران است، مشارالیه از نبایر جناب علامی خواجه افضل الدین محمد ترکه است که در عهد دارابی و ایام فرمان روائی حضرت شاه اسماعیل به منصب قضای بلده طیبیه اصفهان سرافراز بود.

بعد از آن خادمی آستانه متبرکه روضه رضویه علیه الف السلام و الف التحیه بدو مفوض شد و در آن مکان ملائک آشیان بسر می برد و تولیت مسجد جامع اصفهان که از بناهای سلطان ملکشاه است با تولیت مقبره مشایخ دادائی دارالعباده یزد با اجداد ایشان بوده است.

هذا اليوم از راه ارثیت متعلق به مشارالیه است، در این ولا که سنه ۱۰۷۶ هجری است، در بلده طیبیه اصفهان ساکن و در سلک منشیان سرکار صاحب قران منتظم است و هر ساله بصیغه موجب مبلغ چهل تومان بدو مرحمت می شود.

شرذمه ای از اوصاف حمیده آن مرضیه اطوار آنکه بسیار ظریف و خوش کلام و عیاش طبیعت افتاده در ایام پادشاه رضوان آرامگاه از بسیاری اعتبار نسبت به جمهور امراء سخنان لطایف آمیز می گفته اند

از سخنان اوست که نسبت به مخدوم الامراء میرزاتقی گفته بود:
 سارو تقی که حالا ایرانیان مدار است یاران حذر نمائید الماس کله داراست
 در فن شاعری زبردستی تمام دارد، ابیات مدون او در این ولا که سن شریفش از
 شصت متجاوز است از پانزده هزار متجاوز است، از جمله اشعار آبدارش، این چند بیت
 است که در وصف آینه خانه شاه رضوان آرامگاه گفته است:

فانوس شمع قدسی و پا تا سر آینه	رویت صباح عید و ترا پیکر آینه
نقاش صنع لم یزل از سایه تو بست	بر پرده‌های دیده هفت اختر آینه
این جلوه‌گاه کیست که در هر طرف در او	صورت نمای گشته ز یکدیگر آینه
عشرت سرای شاه صفی دان کزو بود	روشن چراغ اختر و چشم هر آینه
خواند خط جبین ملایک به نه فلک	افتد اگر روی تو عکسی در آینه

۱۹۷۲ - مظفر حسین طاهر

از فضلاء و خطبای عالی مقام شیعیان هند بود و در سراسر کشور بزرگ
 هندوستان مشهور و معروف پیش شیعیان و مسلمانان بودند، او یک خطیب توانا و
 مبلغی بی نظیر بشمار می‌رفت و در هر شهری که بالای کرسی خطابه قرار می‌گرفت
 هزاران انسان پای منبر او جمع می‌شدند و به سخنان او گوش می‌دادند.
 او در فن مناظره با مخالفان و معاندان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بسیار قوی بود و در
 منابر تبلیغی خود مقابل گروههای معاند می‌ایستاد و از کیان مذهب تشیع دفاع می‌کرد،
 و در محافل شیعیان هند بعنوان عنصری فعال معروف بود و در حوادث و فتنه‌ها پشتیبان
 شیعیان هندوستان بشمار می‌رفت.

تولد و تحصیلات او

مرحوم سید مظفر حسین طاهر در حدود سال ۱۳۵۰ قمری در شهر لکهنو در

شمال هند متولد شد، و در همان شهر نشو و نما یافت، پدر او سید نظیر حسین در جرول مقیم بود و بعد در لکھنو مقیم شد، مرحوم طاہر جرولی نوه دختری سید ناصر حسین فرزند میر حامد حسین مؤلف کتاب عیقات الانوار بودند و علم و شرف را از این خاندان به ارث می بردند.

مظفر حسین در کنار جدش مرحوم سید ناصر حسین و دائیش سید محمد سعید بزرگ شد و تربیت یافت، او مانند همه کودکان مسلمان نخست قرآن مجید فرا گرفت و بعد به مدرسه رفت و دوره ابتدائی را پایان داد، و زبان فارسی هم آموخت و در ضمن مسائل دینی و تعلیمات مذهبی را هم بدست آورد و با معارف اسلامی هم آشنا گردید. مرحوم سید مظفر حسین بعد از این به شیعه کالج رفت، این مؤسسه که یک دانشکده است توسط علمای شیعه هندوستان در لکھنو ایجاد گردیده و در آن علاوه بر علوم روز معارف شیعه هم تدریس می گردد، سید مظفر حسین به این دانشکده رفت و با اصول و مبانی تشیع آشنا گردید، و از اکبر علی، امیر حسین و شهنشاه حسین استادان این مؤسسه استفاده نمود

او در نزد نصیر الملة مولانا محمد نصیر و سعید الملة مولانا محمد سعید و فخر الواعظین مولانا میرزا محمد طاہر که از علماء بزرگ شیعه در لکھنو بودند تحصیل خصوصی نمود و از محضر آنها دانش و فضل فرا گرفت و احکام دینی را از ملا احمد حسن آموخت، و بعد هم وارد دانشگاه لکھنو گردید و دوره آنجا را هم پایان داد و در رشته حقوق فارغ التحصیل شد.

او بعد از گرفتن مدرک حقوق پروانه وکالت گرفت تا در کارهای مربوط به دعاوی اشتغال پیدا کند، ولی به خاطر علاقمندی به کار تبلیغات مذهبی و خطابه و ارشاد به آن کار چندین دل بستگی پیدا نکرد و دنبال تبلیغ و ارشاد رفت و در این کار مهارت پیدا کرد و در سراسر هند و پاکستان مشهور گردید.

مظفر حسین در مسند تبلیغ و خطابه

او بعد از اینکه به سن رشد رسید و تحصیلات مقدماتی را انجام داد نخست در قصبه جروال به مرثیه خوانی روی آورد و در محرم و صفر و ایام ذکر مصیبت سیدالشهداء علیه السلام در حسینیه‌ها مرثیه می‌خواند و مورد توجه قرار گرفت و بعد از آن در اثر خواهش مردم در منبر قرار گرفت و به سخنرانی و خطابه پرداخت.

چندی نگذشت که از شهرها و ولایات از او دعوت شد تا در مجالس مذهبی حضور پیدا کند و برای مردم سخنرانی نماید، بیان جذاب و سخنان شیوا و مناظرات و احتجاجات او درباره شیعه موجب گردید تا او به عنوان یک خطیب والامقام در هندوستان مطرح شود و انظار مخالف و مؤلف متوجه او گردد.

او در میان شیعیان پاکستان هم طرفداران زیادی داشت و از وی دعوت می‌شد تا در پاکستان هم مجلس تشکیل دهد و سخنرانی کند، او در طول زندگی خود چند بار در کراچی و سایر شهرهای پاکستان به سخنرانی پرداخت و هزاران نفر از مردم پاکستان پای منبر او جمع می‌شدند.

مرحوم مظفر حسین طاهر ماه محرم و صفر در مرکز ایالت‌های هندوستان حضور پیدا می‌کرد، او در کلکته، حیدرآباد، بمبئی و دهلی سخنرانی می‌کرد و در شهرهای بزرگ مانند بمبئی و کلکته سخنرانیهای او بوسیله تلفن در محلات شیعه‌نشین پخش می‌شد و مردم در حسینیه‌ها جمع می‌شدند و از نزدیک و دور مطالب او را می‌شنیدند.

شرکت در کارهای فرهنگی و اجتماعی

مرحوم سید مظفر حسین طاهر به خاطر علاقه‌ای که به مذهب تشیع داشت در ترویج و تبلیغ احکام آن کوشش می‌کرد و در مجالس و اجتماعات مربوط به تشیع

حضور پیدا می نمود، او چند سال رئیس شیعہ کالج لکھنو بود، و مدتی دبیری کنفرانس شیعیان هندوستان را به عہدہ داشت.

او را طاہر جرولی و خطیب الایمان ہم می گفتند، خطیب الایمان عنوان مخصوص او بود، در اعلامیہ ہا از او بہ این عنوان نام می بردند، او در ہمہ مجامع و محافل مذہبی کہ پیرامون شیعہ تشکیل می شد شرکت می کرد و سخنرانی می نمود، و از شیعیان دفاع می کرد، و در داخل و خارج ہند در اینگونہ مجالس حضور پیدا می نمود. او بعد از انقلاب مکرر بہ ایران مسافرت کرد و بہ حضور امام خمینی رضوان اللہ علیہ رسید، و در مجامع مذہبی در تہران، قم، و مشہد مقدس شرکت کرد و در داخل هندوستان ہم تا آنجا کہ در توان داشت از انقلاب حمایت می نمود و در منابر خود از مواضع انقلاب و امام خمینی دفاع می کرد.

مرحوم سید مظفر حسین رحمۃ اللہ علیہ پس از درگذشت دائیش مرحوم سید سعید عبقاتی کہ از عالمان و رہبران برجستہ هندوستان بود، ریاست کتابخانہ ناصریہ را بہ عہدہ گرفت و تا ہنگام وفات این سمت را داشت او در نظر داشت این کتابخانہ را توسعہ دہد و ساختمانی برای آن بسازد اما موفق بہ این کار نشد.

آشنائی نگارندہ با او

من در سال ۱۳۴۵ در سفر اول خود در کلکتہ با وی آشنا شدم، من در ایام عاشورای این سال در کلکتہ بودم او ہم در آنجا در حسینیہ ہای این شہر مجلس داشت من شبہا پای منبر او می رفتم، او دہ شب در کلکتہ صحبت کرد، و بعد از آنجا بہ بمبئی رفت.

در سالہای بعد ہم او را در هندوستان مکرر دیدم، در حیدرآباد، دہلی، بمبئی، احمدآباد کجرات و لکھنو در مجلس او شرکت کردم و بہ منزل او ہم کہ در مجاور کتابخانہ ناصریہ بود رفتم و با او در مورد کتابخانہ ناصریہ و مخطوطات آن صحبت

کردم.

او زبان فارسی را به خوبی صحبت می‌کرد و به ایران بسیار علاقه داشت و از خطیبان و منبریه‌های ایران همواره تعریف می‌کرد و از روش آنها در سخنرانی و رسانیدن پیام اهل بیت علیهم‌السلام توصیف می‌نمود و از عزاداری ایرانیان و نحوه ذکر مصیبت اهل بیت در ایران تعریف می‌کرد.

در سال ۱۳۴۸ در حیدرآباد دکن بودم، مظفر حسین در این شهر مجلس سخنرانی داشت، او شبها در حسینیه بزرگ شیعیان حیدرآباد صحبت می‌کرد، من هم پای منبر او می‌رفتم، و بعد هم در مجالس خصوصی او شرکت می‌کردم و با او به گفتگو مشغول می‌شدم، روزی در یک میهمانی همراه او بودم، گروهی از فضلاء و محترمین شیعه هم در مجلس حضور داشتند.

در میان میهمانان یک مرد میانسال در گوشه‌ای نشسته بود، مرحوم مظفر حسین از من پرسید شما به منجم و پیشگو اعتقاد داری، گفتم به هر کسی در این باره معتقد نیستم ولی با اصل آن هم مخالفتی ندارم، ممکن است کسی از راه تحصیل و خودسازی به جایی برسد.

گفتند شما از این شخص درباره خودتان سؤال کنید، من با او وارد گفتگو شدم، او از من پرسید نام شما چیست، گفتم: «عزیزالله» گفت: این نام را پدر و مادرت رویت گذاشته‌اند و دیگر کسی امروز شما را به این نام خطاب نمی‌کند، گفتم آری نام دیگر من «عطاردی» است و امروز مرا در همه جا با این نام خطاب می‌کنند.

گفت: من از همین نام حالات و خصوصیات شما را استخراج می‌کنم و از آینده‌ات اطلاع می‌دهم، او بدون آشنائی قبلی درباره کارهایم صحبت کرد و از برنامه‌های من سخن گفت و از آینده من مطالبی را بیان کرد، تا امروز هر چه گفته به ظهور رسیده و تنها دو موضوع آن هنوز به ظهور نرسیده که آن هم بستگی به طول زندگی دارد و ممکن است در آینده به وقوع پیوندد.

درگذشت مظفر حسین

مرحوم سید مظفر حسین طاهر ملقب به خطیب الایمان در سال ۱۴۰۸ قمری از طرف مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) به ایران دعوت شد، او در تهران هنگام شرکت در جلسات مجمع ناگهان درگذشت، جنازه او را به مشهد مقدس رضوی بردند و در صحن جدید، بارگاه ملکوتی امام رضا (علیه السلام) به خاک سپردند رضوان الله و رحمة علیه و حشره الله مع اجداده الطاهرين.

۱۹۷۳ - مظفر همدان نوقانی

او یکی از دانشمندان و عرفای نوقان بوده و با ابوسعید ابوالخیر معاصر است در اسرار التوحید آمده: خواجه امام مظفر همدان در نوقان یک روز می گفت که کار ما با شیخ بوسعید همچنانست که پیمانه ارزن، یک دانه شیخ بوسعید است و باقی منم. مریدی از آن شیخ بوسعید آنجا حاضر بود او چون آن را بشنید از سرگرمی برخاست و پای افزار کرد و پیش شیخ آمد و آنچه از خواجه امام مظفر شنیده بود با شیخ بگفت شیخ گفت: برو و با خواجه امام مظفر بگوی که آن یک دانه هم توئی و ما هیچ چیز نیستیم.

نگارنده گوید:

چند داستان دیگر هم از این خواجه مظفر در اسرار التوحید نقل شده و ما برای رعایت اختصار از نقل آنها خودداری کردیم، از این داستانها معلوم می گردد که او در نوقان در میان عامه اعتباری داشته است.

عبدالرحمان جامی در کتاب نفحات الانس گوید: خواجه مظفر بن احمد بن همدان کنیت وی ابواحمد است، خداوند تعالی چهار بالش ریاست در این قصبه را بروی بگشاد دو تاج کرامت بر سر وی نهاد، ویرایانی بود نیکو و عبارتی عالی در فنا و

بقا.

ابوسعید ابوالخیر فرموده‌اند: که ما را به این درگاه از راه بندگی آوردند و خواجه مظفر را از راه خداوندی یعنی ما به مجاهدت مشاهدت یافتیم و وی از مشاهدت به مجاهدت آمد، علی اکبر اردستانی در کتاب مجمع الاولیاء برگ ۳۲۲ همین مطالب را آورده است.

۱۹۷۴ - مظفر کرمانی

از شعراء کرمان بوده و در مشهد مقدس زندگی می‌کرده و در آنجا به خاک سپرده شده است، ولی قلی شاملو در قصص خاقانی گوید: مولانا مظفر کوه بنانی کرمانی متخلص به قانعی از جمله شیرین کلامان دارالملک خسرو فکر مولانا مظفر ولد ملاشهاب‌الدین کوه بنانی کرمانی است، بیانش فرهادی است که به همت خسرو نطق صورت شیرین.

کلام معنی را از دل کوه بیستون شکوه اندیشه ابراز نموده و خیالش کاروانی است که عزیز مصر لفظ را از تنگنای چاه کنعان نطق به هدایت بخت ارجمند اطلاق فرموده، تخلص مومی الیه در فن شاعری که شمه‌ای از کمالات اوست قانعی بوده. در مثنوی کویی ثانی ندارد، کتاب یوسف و زلیخا و نسخه ساقی نامه او از پانزده هزار بیت متجاوز است، در سنه ۱۰۷۱ متوفی شده، مدفنش ارض مقدس منور مظهر مشهد امام ثامن علیه السلام.

۱۹۷۵ - مظفر بن محمد طوسی

او از مشایخ حدیث و راویان طوس بوده است، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ذیل عنوان محمد بن احمد موصلی در سند یک حدیث از او نام برده است ابومنصور مظفر بن محمد طوسی از ابوزکریا یزید بن محمد ازدی روایت می‌کند و از او هم ابوالفرج

محمد بن ادريس موصلى روايت مى‌کند.

در شرح حال ابوزکريا يزيد بن محمد ازدي مؤلف کتاب تاريخ موصل که در مقدمه اين کتاب چاپ شده، مظفر بن محمد طوسى را از شاگردان و راويان مؤلف تاريخ موصل ذکر نموده‌اند.

۱۹۷۶- مظفر بن محمد بن مظفر

او از علماء و منجمان و رياضى‌دانان بزرگ عصر خود بوده و در قرن ششم زندگى مى‌کرده است، ابن خلکان در وفیات الاعيان در شرح حال ابوالفتح موسى بن ابى الفضل کمال الدين شافعى از تاريخ اربل نقل مى‌کند که اين کمال الدين نزد شيخ شرف الدين مظفر بن محمد بن مظفر رياضيات و علم نجوم خوانده است، و اين شرف الدين طوسى کتابى بنام اسطرلاب داشته است.

نگارنده گوید:

از اين مظفر بن محمد طوسى در مصادر موجود شرح حالى نيست.

۱۹۷۷- مظفر بن منصور طوسى

از راويان و مشايخ بزرگ طوس بوده است، ابوسعید سماعی در کتاب انساب ذیل عنوان «خين» گوید: خين يکى از آبادیهای طوس است و من یک شب در آنجا بسر بردم، ابوالفضل مظفر بن منصور طوسى خينى از اين آبادى است، ابوسعید ادريسى در تاريخ سمرقند او را عنوان کرده و گوید: ابوالفضل طوسى از اهل خين طوس مى‌باشد.

او يکى از فقهاء و ادباء و اهل فضل و شعر بود، او در سمرقند سکونت کرد و در اين شهر فقه آموخت و با ما در مجالس علم و حديث شرکت مى‌کرد و از على بن اسماعيل خجندى و ابويحیى محمد بن احمد و ابوالفضل هروى حديث شنيد

او قبل از سال ۳۸۰ سمرقند را ترک گفت و به جرجان رفت و قضاء آبسکون را به عهده گرفت و متصدی اوقاف استرآباد شد و بعد هم به طرف کوههای طبرستان رفت، بین من و او اشعار و حکایاتی مبادله گردید.

یاقوت حموی نیز در کتاب معجم البلدان ذیل عنوان خین گوید: خین نام یک آبادی در طوس است، و ابوالفضل مظفر بن منصور طوسی از این آبادی می‌باشد.

۱۹۷۸ - معز فطرت

از ادباء و شعراء مشهد مقدس رضوی است، نصرآبادی در تذکره خود گوید میرزا فطرت خلف میرزا فخرا از سادات موسوی قم است، و از جانب والده صبیبه زاده سیدالسادات میر محمدزمان مشهدی جوان قابل فاضلی است به صفات حسنه آراسته. در تحصیل علوم سلیقه‌اش در کمال رسائی و ذهنش در نهایت خوش ادائی از مشهد مقدس به اصفهان آمده، مدت دو سال در مدرسه جده سکنی نموده در خدمت علامی آقا حسین به تحصیل مشغول بود، چون در این ولایت فضیلت و نجابت قدری ندارد یک سال قبل از حال تحریر روانه هندوستان شد، شعرش این است.

کی دل پر داغم از شور جهان رسوا شود لاله ما شمع زیر دامن صحرا شود

۱۹۷۹ - معزالدین مشهدی

او از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده و در هندوستان سکونت داشته است رحمان علی در تذکره علماء هند گوید: مولانا سید معزالدین خلف اکبر سید شاه خیرات علی مشهدی، موطن احمدآباد، به خدمت علمای لکهنو اکتساب علوم فرموده فراغ حاصل نمود ذهن ثاقب و فهم کامل داشت.

در عین جوانی سال ۱۱۵۵ هجری از این جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود عقبی بجز اعمال حسنه نگذاشت، مرقد شریفش در احمدآباد ناره به مقابر

بزرگانش یزارو پتبرک شاعری در تاریخ فوت او قطعه ذیل گفته:

مشفق مولوی معزالدین کرد رحلت چو زین جهان بجنان
سال فوتش چنین رقم کردم آه او بود بی نظیر جهان

۱۹۸۰- معزالدین بن فخرالدین

او از علماء و فضلاء مشهد مقدس رضوی است، وی از مشهد به اصفهان رفت و از آنجا به هندوستان رهسپار گردید، مولی عبدالله افندی در شرح حال پدرش فخرالدین او را یاد کرده و گوید: میرزا معزالدین محمد مردی با هوش، و ذهن باز و اهل فهم و شعور و درک بود، بلکه در ذکاوت و درک مطالب آیتی به شما می‌رفت.

هنگامیکه او به اصفهان آمد من کودک بودم و توفیق ملاقات او را نیافتم، او در نزد استاد محقق علوم عقلیه فرا گرفت و تعدادی از حواشی را نزد او خواند، بعد از آن به هند رفت و در آنجا اقامت گزید تا آنگاه که در همانجا درگذشت.

پدرش از او راضی نبود خداوند از او درگذرد اخیراً شنیدم پدرش یاد او را کرده و منقلب گردیده است و به او اظهار محبت می‌کند، معزالدین به هوش و ذهنش غرور داشت و به افکار و آراء پدرش بی اعتنا بود ولی او هم از کرده خود پشیمان شد.

او برای پدرش نامه نوشت و برای او از هندوستان هدایائی فرستاد و از پدر خواست تا او را ببخشد و از خطاهای او چشم پوشی کند، ظاهراً پدر هم از وی درگذشت و از او راضی شد، معزالدین تألیفاتی هم دارد و حاشیه‌ای بر شرح اشارات و شرح تجرید دارد و رساله‌ای هم به نام انموذج العلوم نوشته است.

مولی عبدالله افندی در شرح حال عبدالحکیم سیالکوتی آورده است او کتابی در امامت نوشته بود، معزالدین محمد مشهدی فرزند فخرالدین نسخه‌ای از این کتاب را به خط خود تحریر کرده است، و نسخه در شهر اکبرآباد نوشته شده، علامه تهرانی هم در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم همین مطالب را از ریاض نقل کرده است.

۱۹۸۱ - معصوم استرآبادی

از شاعران مشهد مقدس رضوی بوده او از مشهد به اصفهان و از آنجا به هندوستان رفته است، نصرآبادی گوید میر معصوم متخلص به تسلی ولد میر محمد امین مشهور به میرحی از سادات استرآباد است، جوانی است در کمال آدمیت و قابلیت طبعش در اصناف فضائل قادر بود.

در علم رمل ربط داشت و رساله جامعه در آن باب نوشته مدتی قبل از این به اصفهان آمده از صحبت او محظوظ شدیم او به هند رفته مسموع شد که فوت شد شعرش این است:

نشستی بر رخس گرد از شمیمی ز دی رخساره اش موج از نسیمی
گذشته بود مژگانش ز ابرو چو تیری کز کمان گردد ترازو

۱۹۸۲ - معصوم رضوی

از علماء مشهد مقدس و سادات جلیل القدر رضوی بوده است، نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: سید زکی مولانا حاج ملا معصوم رضوی رفع الله درجه از علمای عظام و سادات جلیل الاقتدار فخام ارض فیض قرین است، در زهد و عفاف و تقوی و کفاف سرآمد علمای زمان و فضلی اطراف بوده.

پس از تکمیل علوم نقلیه و تحصیل قوه قدسیه از مشایخ کرام گردیده حجة الاسلام گذارده و به مقام اصلی خودش معاودت نموده انزوا و اعتزال گزیده و به هیچ وجه تصدی حکومت و مراعات قبول نفرمود و روی به قناعت آورده و در سال ۱۲۳۲ برحمت ایزدی پیوسته و در کفش گاه صحن مقدس عتیق متواری گشت.

۱۹۸۳- معصوم میرزا

او نیز از سادات رضوی مشهد مقدس و از صدور و نقباء و از فرزندان ابوصالح بانی مدرسه نواب بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: دیگر از اولاد امجاد مرحوم محسن واقف سید جلیل والاتبار معصوم میرزا است که والده ماجده اش صبیبه مکرمه شاه عباس فخرالنساء بکم و حلیله جلیله اش صبیبه خلیفه سلطان خیرالنساء بکم است، در عصر خود به رتبه صدرالمالکی نائل بوده است.

۱۹۸۴- معین استرآبادی

او از شاعران و ادیبان عصر خود بوده و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشته است، میرعلاءالدوله در تذکره نفائس المآثر برگ ۱۴۶ گوید: معین از استرآباد است و در مشهد مقدس متوطن می باشد، لطیف طبع نمکین اداست، اختراعات غریب در کلام دارد، رساله لذت که مشتمل بر فقرات لطیفه و نکات ظریفه است ترتیب نموده. سخنان شوق انگیز در ضمن آن... گشته، اشعار غریب آثار دارد، از آن جمله در باب میرزین العابدین اجل صدر گفته:

جائی که نه فضل است و نه دانش چه سرور

گر خود همه مجلس شیوخ است و صدور

او ابیات ذیل را برای خلیفه اسدالله متولی مشهد معلی فرستاد و در وقتی که

خلیفه در رعایت او افعال کرده بود

سید اطال ظل تو لبیک من دعای توفاش خواهم کرد

غله و نان و آش از شاه است ندهی گر تلاش خواهم کرد

به معاشم اگر مدد نکنی بعد از این بد معاش خواهم کرد

رباعی ذیل نیز از آثار او می باشد:

من ترک زمین و آسمان خواهم گفت خود را من بعد لامکان خواهم گفت

دل را به یکی دگر نخواهم دادن جان خواهم داد خود چه جان خواهم گفت

۱۹۸۵ - معین الدوله

از کارگذاران زمان قاجاریه بوده و در مشهد مقدس رضوی نائب الحکومه و سمت معاونت رکن الدوله والی خراسان را داشته است، در شماره روز شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاولی سال ۱۲۹۹ نوشته شده نواب والا رکن الدوله حکمران خراسان و سیستان در تهیه سفر سرخس و کلات بوده و نواب والا معین الدوله را مقرر کردند که در غیاب ایشان بکارها رسیدگی کند.

در شماره چهارشنبه چهارم شعبان سال ۱۲۹۹ نوشته شده نواب معین الدوله در مشهد مقدس مشغول رسیدگی بکارهای حکومتی می باشد یک روز با چند نفر معمار و غیره به باروط کوبخانه رفته خرج تعمیرات آنجا را برآورد کرده اند که ساخته شود. در شماره سه شنبه بیست و سوم رمضان سال ۱۲۹۹ نوشته شده نواب معین الدوله چند روز است باسم نیابت تولیت همه روزه در دفترخانه آستانه مقدسه حاضر و به امورات رسیدگی نموده روزنامه کارها را همه روزه به ایالت جلیله می دهند.

۱۹۸۶ - معین الدین مشهدی

از علماء و فضلاء بوده و در احمدآباد هندوستان زندگی می کرده است، رحمان علی در تذکره علمای هند گوید: مولانا سید معین الدین خلف اوسط شاه خیرات علی مشهدی متوطن و سجادہ نشین احمدآباد، کنیت شریفش ابوالخیر است، تحصیل علوم متعارفه به خدمت میرزا حسنعلی محدث لکنهوی و مولوی ظهورالله فرنگی محلی نمود. جامع علوم عقلیه و نقلیه خصوصاً فن ریاضی شهره آفاق بود تمام عمر شریفش به تدریس و افاده بسر برد و بسیاری علمای نامدار از زیر دامن تعلیمش برخاستند، به اواسط عمر خود با وجود کثرت درس حفظ قرآن مجید کرده و به زیارت حرمین

شریفین مشرف شده سند کتب احادیث از علمای آن دیار یافته است.
مسود اوراق را اجازه دلائل الخیرات و حصن حصین از آن جناب حاصل است،
سوم ربیع الاول سال ۱۳۰۴ قمری در احمدآباد رحلت فرموده هم در آنجا به مرقد
بزرگان مدفون گشت روح الله روحه شاعری تاریخ رحلتش چنین یافته:

معین جهان کرد چون انتقال	فلک در غم او گریبان درید
فرشته خصال و وحید الزمان	چنین عالمی کس ندید و شنید
بصیر این بگو مصرع سال فوت	بروحش بود رحمت حق پدید

۱۹۸۷- معین الملک

از کارگزاران حکومت قاجار بوده است، ملا محمد هاشم خراسانی در کتاب
منتخب التواریخ گوید: در سال ۱۲۸۵ معین الملک به عنوان متولی آستان قدس به مشهد
مقدس رضوی آمده.

۱۹۸۸- مفلسی مشهدی

از شاعران و ادیبان مشهد مقدس رضوی بود، قدرت الله شوق در تذکره تکملة
الشعراء او را عنوان کرده و گوید: میرمفلسی از سادات مشهد مقدس بود طبعش بسیار
جودت داشت که ناگاه او را جذب به هم رسید او گوید:

که سگ خویش خوانده ام گاه گدای خواجگی

دولت خواجگی نگو بنده یکی و نام دو

گفت که بوسه از لبم نسیه و نقد چون خری

گفت اگر کرم کنی نقد یکی و وام دو

علی قلی خان واله در ریاض الشعراء برگ ۳۹۷ گوید: میرمفلسی از اغنیای

زمان و اولیای دورانست از سادات مشهد مقدس بود ناگاه جذبه ای به وی رسید عقل و

هوش مستعار را درباخت و مجذوب شد حلقه‌ها را در انگشتان خود کرد خودبخود حرف می‌زد، آری غیر از خود را نمی‌دید که با او سخن کند خطابش به خود بود. سلطان علی مشهدی خطاط در رساله آداب الخط خود منظوم کرده که اول بار الف بی مفردات را میرمقلسی که از ابدال و اولیای زمان بود به من داد، از یمن توجه او خوش‌نویس شدم، و او اشعار بسیار دارد.

۱۹۸۹ - مقبل بن رجاء طوسی

از محدثان و مشایخ بزرگ طوس بوده است، ابوسعد سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «انقلقانی» از او نام برده و گوید: مقبل بن رجاء طوسی از ابوعبدالله مطهرین حکم انقلقانی روایت کرده است، این مقبل معاصر مسلم بن حجاج مؤلف صحیح می‌باشد.

۱۹۹۰ - مقصود عبدل

از شاعران مشهد مقدس بود، سام میرزا در تحفه سامی گوید: مقصود عبدل از شرای مشهور مشهد مقدسه است این مطلع از اشعار اوست:

باز داریم دل از دست بجائی که مپرس سرتسلیم نهادیم بیپائی که مپرس
گفتم از یار بیرسم سبب دوری چیست کرد از دور اشارت به ادائی که مپرس

۱۹۹۱ - مقیما احسان

از شعراء مشهد مقدس و سخنوران زمانش بوده است، نام او در تعدادی از تذکره‌های شاعران آمده است، ولی قلی خان شاملو در قصص خاقانی گوید: میرزا مقیما متخلص به مقصود از جمله بلند خیالان بلاد ایران که در جرکه سخنوران به مداحی صاحب‌قران اشتها یافته.

ناظم رسوم گفت و شنود میرزا مقیما ولد حاج مقصود، مشارالیه از نبایر ظفر یافته جلیل جناب کمال الدین اسماعیل اصفهانی است، تخلص ایشان در شاعری مقصود و مولد مشهد مقدس رضویه در این ولا که سن شریف او در عقد چهل و دو است دیوان آن جناب پانزده هزار بیت شده از جمله اشعارش این چند بیت است:

ز هر دلی که دمد درد مسکنش دل ما است دل شکسته ما مومیائی دلها است
 خراب خانه در بسته‌ات شوم مجنون هر آن قدر که نظر کار می‌کند صحر است
 قدرت الله کوپاموی در تذکره نتائج الافکار گوید: سر حلقه عالی طبعان ملا مقیما احسان که مشهدی است، شهد کلامش حلاوت تازه می‌بخشد، و فصاحت اشعار آبدارش لطف بی اندازه از اوست:

در خلوتی که لطف نقاب تو واشود بی اختیار آینه دست دعا شود
 نصرآبادی در تذکره خود گوید: مقیما احسان تخلص از عزیزان مشهد مقدس است بذله سنج چمن فصاحت و ترانه ریز گلشن ملایمت اکثر اوقات در اصفهان می‌باشد و با عندلیبان هم آواز است او گوید:

فریب تربیت باغبان مخور ای گل که آب اگر دهد از تو گلاب می‌گیرد
 علی قلی خان واله در ریاض الشعراء برگ ۴۱ گوید: مقیما احسان از شعرای مشهد مقدس است، لیکن در زمان شاه سلیمان در اصفهان بود، لطیف طبع و شیرین زبانی مشهور است او گوید:

از ضعف ناله‌ام چو ز دل بر زبان رسید رنگم چنان شکست که تا استخوان رسید
 هر حرف همچو مور بر آورد بال و پر تا نامه‌ام به آن بت شیرین زبان رسید

۱۹۹۲- مکی بن محمد عاملی

از علماء جبل عامل بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم او را عنوان کرده و گوید: مکی بن

محمد ابونصر عاملی مارونی در ماه ربیع الاول سال ۱۰۲۱ کتاب اثنا عشریات را در مشهد مقدس به خط خود نوشته است، و نسخه‌ای از این در مدرسه بروجردی نجف اشرف می‌باشد.

۱۹۹۳ - ملک مشرقی مشهدی

از شعراء نامدار مشهد مقدس در زمان صفویه بوده است، آزاد بلگرامی در تذکره سروآزاد گوید: مشرقی میرزا ملک مشهدی در نظم و نثر منشأ بدایع آثار است و مشرق فروزان انوار، چندی در خراسان با حسن خان شاملو گذرانید، آخر به اصفهان شتافت و در سلک منشیان شاه عباس ماضی انتظام یافت، خان مذکور در مفارقت او غزلی گفته که بیت ذیل از آن غزل است:

تا مشرقی از کنار من رفت از مشرقم آفتاب رفته

دیوان مشرقی به ملاحظه در آمد قصائد غرا در مدح شاه صفی بنظم آورده و مقطعات هجو بسیار گفته، مشرقی مضامین خوب در قصائد آورده بیت ذیل نمونه‌ای از غزلهای او می‌باشد.

باغبان چون غنچه نرگس مرا در خواب چید

تا به حسرت در کدامین بزم چشمی واکنم

اسکندر بک ترکمان در حوادث سال ۱۰۳۱ گوید: در این سال سفیری از طرف

سلطان خرم فرزند پادشاه هندوستان در قندهار به حضور شاه عباس رسید و پیام خود را ابلاغ کرد، سفیر هنگام مراجعت اظهار داشت شاهزاده خرم از طرف پدرش شاه جهان ملقب به شاه جهان شده و پدر لقب خود را به او داده است.

اکنون او به این لقب مشهور است، اگر شاه عباس او را به این لقب مورد خطاب

قرار دهد او بسیار خوشحال خواهد شد، شاه عباس هم پیشنهاد او را قبول کرد و بیت ذیل را که از سروده‌های ملک مشرقی مشهدی بود در نامه برای او نوشت و آن بیت این

است:

ز خرمی شد از آن بخت روزگار جوان که نور دیده خورشید گشت شاه جهان

۱۹۹۴- ملکشاه سلجوقی

سلطان ملکشاه فرزند الب ارسلان سلجوقی از سلاطین مقتدر سلاجقه بود، او در سال ۴۵۸ به عنوان ولیعهد انتخاب گردید و جانشین پدرش الب ارسلان شد، و در تمام شهرها و ولایات زیر نظر الب ارسلان مراسمی به این مناسبت برگزار گردید و بنام ملکشاه خطبه خواندند و او را به عنوان ولیعهد الب ارسلان معرفی کردند.

الب ارسلان در سال ۴۶۵ در ماوراءالنهر بدست یوسف خوارزمی با کارد مجروح گردید و بعد از چند روز درگذشت و جنازه‌اش را به مرو بردند و کنار پدرش دفن کردند و ملکشاه به جای او به تخت سلطنت سلجوقیان نشست و همه امراء طبق وصیت الب ارسلان از او حمایت کردند خواجه نظام‌الملک طوسی هم وزارت او را به عهده گرفت و همه مشکلات را حل کرد.

سلطان ملکشاه برای خلیفه در بغداد پیام فرستاد که دستور دهد نام او را در خطبه‌ها بخوانند او را به عنوان سلطان به مردم معرفی کنند، ملکشاه از ماوراءالنهر به نیشابور رفت و نظام‌الملک هم او را همراهی می‌کرد، او در نیشابور بر مسند قدرت تکیه زد و به همه شهرها و ولایات دستور داد بنام او خطبه بخوانند و از او اطاعت کنند.

تفویض امور به نظام‌الملک

بعد از اینکه ملکشاه بر تخت سلطنت جلوس کرد لشکریان او دست ظلم و ستم به مردم گشودند، و اموال مردم را گرفتند، جامعه گرفتار مشکلات شد و بی عدالتی همه جا را فرا گرفت و شهرها و ولایات به هم ریخت و بی نظمی در کشور پدید آمد، نظام‌الملک جریان را به ملک شاه گفت و از او چاره ساخت.

ملک شاه تمام کارهای کشوری و لشکری را به خواجه نظام الملک داد و دست او را در اداره کشور پهناور باز گذاشت و تمام اختیارات را به او واگذار نمود و گفت تو به منزله پدر من هستی، او منطقه طوس را به خواجه واگذار کرد و خلعت هائی به او داد، و او را مقلب به اتابک نمود، خواجه نظام الملک هم با سیاست و درایت کشور بزرگ او را اداره کرد.

ملکشاه سلجوقی در مشهد مقدس

ابن اثیر جزیری در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۴۸۵ گوید: سلطان ملکشاه سلجوقی همراه خواجه نظام الملک طوسی به مشهد مقدس رضوی مشرف شدند، و قبر مبارک حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردند، و پس از حرم رضوی سلطان از خواجه پرسید شما در کنار قبر رضا علیه السلام از خداوند چه خواستید و چه دعائی کردید. خواجه گفت: من دعا کردم خداوند شما را بر برادرت که اکنون با شما در حال جنگ است پیروز گرداند: ملکشاه گفت: ولی من از خداوند خواستم هر کدام از ما که وجودش برای مردم سودمند است او را پیروز گرداند و گفتم: بار خدایا هر چه صلاح مسلمانان است آن را انجام بده.

پایان زندگی ملک شاه

حالات و خصوصیات ملکشاه و جنگهای بسیار مشروح و مفصل او در کتب تاریخی آمده که جای شرح آنها در این کتاب نیست، ملکشاه در اواخر عمر خود در اثر سعایت مخالفان و زنان نسبت به خواجه نظام الملک بدبین گردید و او را تهدید کرد دستور می‌دهم دستار از سر و دوات از برت بردارند خواجه به او گفت دوام این سلطنت به دستار و دوات من بستگی دارد.

در اثر توطئه‌ای که انجام گرفت خواجه نظام الملک در ظاهر بدست یک نوجوان

دیلمی که گفته شد از فدائیان حسن صباح است در صحنه نهادند کشته شد، ما جریان قتل خواجه را در شرح حال او در این کتاب آورده ایم و در اینجا تکرار نمی کنیم، ملکشاه پس از قتل خواجه نظام الملک به بغداد رفت و بعد از چند روز همانگونه که خواجه پیش بینی کرده در بغداد در گذشت ظاهر قضیه این بود که او گوشت شکار خورد و بعد تب کرد و بیماریش شدت پیدا کرد و معالجات مفید واقع نشد و در شب جمعه پانزدهم ماه شوال سال ۴۸۵ در گذشت.

مرگ او را مخفی داشتند، زن او ترکان خاتون جنازه شوهر را مخفیانه با خود برداشت و همراه فرزندش به اصفهان برد، بعد از اینکه وارد اصفهان گردید و فرزندش محمد را به عنوان سلطان معرفی کرد مرگ شوهرش را فاش نمود، و مخفیانه دفن شد، کسی بر او نماز نگذارد و صورت خود را نخواستید، برای اطلاع از شرح حال او به کتب تاریخ مخصوصاً کامل ابن اثیر مراجعه شود.

ملک شاه در سال ۴۴۷ متولد شد، او مردی خوش صورت و زیبا بود از مرز چین تا شام بنام او خطبه می خواندند، رومیان به او جزیه می دادند و هم از او حساب می بردند، و این همه از کوشش و درایت وزیر دانشمند خواجه نظام الملک طوسی بود که این کشور بزرگ را اداره می کرد، و بعد از درگذشت او هرج و مرج پدید آمد و جنگ بر سر حکومت پیدا شد.

۱۹۹۵- ملک معرف

او از شرای اصفهان بود و در اواخر عمرش به مشهد مقدس رفت و در آنجا درگذشت، نصرآبادی در تذکره خود درباره او گوید: آقا ملک معرف از سلسله معرفان اصفهان است، برادر آقا صفی معروف است که مرد صاحب کمال حرافی بوده در نهایت خوش حرفی و شوخی.

آقا ملک فی الجمله کمالی داشته وزیر فرهاد بک بود که به موجب حکم شاه

عباس ماضی در اصفهان حاکم و همه کاره بود، آخر از پادشاه یاغی شد بدست آمده بسزای خود رسید، چون آقا ملک پاکیزه وضع بود مشهور شده که هر روز یک مثقال عنبر در شوله می‌کند.

پادشاه او را گیرانده آنچه داشت از او گرفته به مشهد مقدس گریخت و مدتها در آنجا متواری بود، تا مرحمت پناه حاتم بک اعتمادالدوله به خدمت پادشاه به مشهد مقدس التماس او را کرده از تقصیرش گذشت، در مشهد مقدس بود تا در سنه ۱۰۳۲ فوت شد و این رباعی در مدح حاتم بک از اوست:

حاتم که سخاش اسب همت حی کرد و زجود زمانه ساغرش پر می‌کرد
می‌خواست که با تواش بود شرکت اسم این بود که روزگار نامش طی کرد

۱۹۹۶ - ممنون مشهدی

از شاعران و خوشنویسان مشهد مقدس بوده است، قدرت‌الله شوق در تکملة الشعراء برگ ۲۶۸ گوید: ممنون مشهدی خوشنویسی بود خوب از دست چپ می‌نوشت و معاصر امیرعلی شیر بود، او گوید:

بوعظ می‌روم و زار زار می‌گیرم بدین بهانه ز هجران یار می‌گیرم

۱۹۹۷ - منصور التولیه

شهسوار علی شاه ملقب به منصور التولیه از علماء و فضلاء زمان خود بود و در مشهد مقدس رضوی به سید هندی شهرت داشت مرحوم سید شهسوار علی شاه از اعقاب و احفاد شاه نعمت‌الله ولی بود که در هندوستان چشم به جهان گشود او به پانزده واسطه به شاه خلیل‌الله فرزند شاه نعمت‌الله می‌رسد.

جد او شاه خلیل‌الله به منطقه بیدر دکن در مرکز هندوستان مهاجرت نمود و در آنجا سکونت کرد، و در همانجا هم درگذشت، قبرش اکنون در شهر بیدر نزدیک

حیدرآباد دکن زیارتگاه مسلمانان می‌باشد و گنبدی بر فراز قبر او بنا گردیده است، مرحوم شهنشاه علی شاه در این شهر متولد شد.

پدران او در این ناحیه مورد احترام و تجلیل مسلمانان قرار داشتند و از رهبران و پیشوایان بودند، فرزندان شاه خلیل‌الله در منطقه دکن هندوستان در زمانهای گذشته زندگی می‌کردند و اکنون قبور تعدادی از آنها در حیدرآباد موجود و مورد توجه می‌باشند.

مهاجرت به مشهد مقدس

مرحوم سید شهنشاه علی شاه در سنین جوانی در حالی که بیست و شش سال داشته از بیدر به مشهد مقدس مهاجرت می‌کند، او از زادگاه خود پیاده مسافرت خود را آغاز می‌نماید و از طریق دکن، کجرات، سند، سیستان وارد خراسان می‌گردد و قدم در مشهد مقدس رضوی می‌گذارد و این مسافت طولانی را با پای پیاده طی می‌کند.

او بعد از ورود به مشهد مقدس دنبال تحصیل می‌رود و در صحن عتیق رضوی حجره‌ای می‌گیرد، و در آن حجره سکونت می‌کند، او علاوه بر تحصیل به ریاضت هم مشغول می‌گردد، و طبق سنت آن روزها چند چله به عبادت و تهذیب نفس می‌پردازد و پس از مدتی مورد توجه مردم مشهد مقدس قرار می‌گیرد و علاقمندانی پیدا می‌کند.

مرحوم سید شهنشاه علی شاه بعد از مدتی اقامت در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام در مشهد ازدواج می‌کند، و در خیابان خسروی منزلی تهیه می‌نماید و به زندگی خود ادامه می‌دهد، و در مشهد به سید هندی مشهور می‌گردد، و مورد عنایت علماء و محترمین مشهد قرار می‌گیرد.

بعد از مدتی مقامات آستان قدس رضوی به او توجه می‌کنند و لقب منصورالتولیه را به او می‌دهند، این عنوان که در آن ایام از اعتبارات خاصی برخوردار بود از نظر ظاهری او را در جامعه منزلت بخشید و جزء رجال و محترمین مشهد مقدس

محسوب می‌شد، ولی روحیه او تغییری نکرد و او هم چنان به سادگی با مردم زندگی می‌کرد.

انعقاد مجلس در منزل

مرحوم سید شهسوار علی شاه در منزل مسکونی خود روزهای جمعه مجلس وعظ و ارشاد و ذکر مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام تشکیل می‌داد، گروهی از مردم مشهد از طبقات مختلف در آن مجلس حضور پیدا می‌کردند و از بیانات اهل فضل استفاده می‌نمودند و خود آن مرحوم صحبت می‌نمودند و مردم را ارشاد می‌کردند. اکثر ایام زندگی او در مشهد به عبادت و کمک به نیازمندان می‌گذشت و وجوه طبقات از محضر او بهره می‌بردند، او در مشهد مقدس رضوی سالهای متمادی زندگی کرد تا آنگاه که اجل موعود فرارسید، او چند ماه قبل از فوتش نامه‌ای به استاندار خراسان نوشت و گفت: من در فلان ماه فوت خواهم کرد اجازه دهید مرا در منزل به خاک سپارند.

درگذشت منصورالتولیه

براساس نوشته فرزندش سید محمد منصوری زاده او دو ماه بعد از این نامه درگذشت و با اینکه دفن میت در منزل ممنوع بود ولی با اجازه استاندار او را در منزلش به خاک سپردند، و اینک قبر او در داخل منزل مسکونیش در کوچه منصورالتولیه واقع در خیابان خسروی موجود است.

مزار او در حال حاضر تبدیل به یک حسینیه شده در آنجا مجالس سخنرانی و ذکر مصیبت برگزار می‌کرد و گروهی در ایام مخصوص در آنجا گرد می‌آیند، و به سخنان وعاظ و مرثیه‌خوانان گوش می‌دهند و برای آن مرحوم طلب مغفرت می‌کنند و بروانش درود می‌فرستند.

آثار منصور التولیه

منصور التولیه شهنشوار علی شاه در طول زندگی خود دیوانی بنام «کلیات قصائد منصوری» را به چاپ رسانید، این کتاب در مناقب و فضائل ائمه اطهار علیهم السلام سروده شده است، و اشعاری هم درباره پدران و اجداد خود گفته است، او در این منظومه نام اجداد خود را تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده است ایات ذیل نمونه‌ای از اشعار او است.

در عالم یقظه نوم بودم	در حال نماز و صوم بودم
ناگاه رسول این جهانی	آن رهبر ملک جاودانی
سلطان سریرلی مع الله	محبوب و حبیب ربی الله
صاحب شرف و مطاع افلاک	آن صدرنشین بزم لولاک
ابن عم سید الوصیین	دارای مقام قاب و قوسین
منصور و مؤید و مظفر	معصوم و مقدس و مطهر
بخشنده نهر و جنت و حور	ماهی خطا و معطی نور
منسوب به او ز عرش برتر	مجدوب باو ز خلق برتر
در بیان درش تمام آدم	در یوزه گرش تمام عالم
بر جمله انبیا مقدم	وز زمره اوصیا مکرم
دارای ولایت است مطلق	بر اهل جهان ولی مطلق
پیغمبر خوش لقا و خوشخو	صاحب کرم و خلیق و نیکو
جد حسنین و باب زهرا	محمود و محمد است واعلی
عالم همه افتخار دارند	این والی ذی وقار دارند
ما این همه راز و نیاز داریم	بر ختم رسل نیاز داریم
روحی است خدای انس و جان را	نوریست جمیع مرسلان را
آمد بیرم به عز و صد ناز	آن ختم رسل مه سرافراز

اطراف پیمبر مکرم	ارواح جمیع انبیا هم
همراه پیمبر خدا بود	در مجمع جمله اولیا بود
بودی چه علی مه ولایت	در پهلوی آن مه رسالت
هم و غم از او سینجلی بود	ابن عم مصطفی علی بود
یاراست تمام انبیاء را	باب است علوم مصطفی را

سرنوشت خاندان او

همانگونه که تذکر داده شد او در جوانی با پای پیاده از طریق زمین هندوستان را ترک و به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در این شهر سکونت گزید، او در مشهد ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد، و در مشهد هم در گذشت و در خانه مسکونی خود به خاک سپرده شد.

بعد از آن چند پسر و دختر از او به جای ماندند آنها در مشهد متولد شده بودند و مادری مشهدی داشتند و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام با عزت و احترام زندگی می کردند، ولی ناگهان در اثر حوادثی که در مشهد رضوی پدید آمد سرنوشت اولاد او تغییر کرد و همه از مشهد راهی هندوستان شدند و با سختی و مشقت خود را به آنجا رسانیدند.

بعد از جریان کشف حجاب دولت به مردم مسلمان مشهد مقدس از نظر حجاب سخت گرفت و زنان مسلمان در کوچه ها و خیابانها مورد تعرض مأموران دولتی قرار می گرفتند، خانواده منصور التولیه در برابر این قانون با علماء و رهبران دینی همکاری کردند و در برابر دولت ایستادند، مقامات دولتی در مشهد مقدس به بهانه اینکه آنها اصلا هندی هستند آنان را از مشهد بیرون کردند.

مرحوم سید عباس منصوری فرزند ایشان که از علمای شیعه در حیدرآباد دکن بود به این جانب گفت ما را از مشهد مقدس به بهانه اینکه شما هندی هستید بزور بیرون

کردند، ما از طریق زاهدان به هندوستان آمدم و در یکی از قصبه‌های منطقه دکن که زادگاه پدران ما بود مقیم شدیم و در بین راه بسیار رنج کشیدیم.

او می‌گفت: زندگی ما را از ما گرفتند و ما را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند و ما به سختی به هندوستان رسیدیم، عائله ما سنگین و در زندگی گرفتار مشکلات شدیم، خواهران جوانم در اثر گرمای شدید ناحیه دکن درگذشتند و مادرم در مرگ دختران جوانش همواره گریان بود، او در هنگام نماز پیوسته رضا شاه را نفرین می‌کرد که آنها را از مشهد مقدس بیرون نمود.

مرحوم سید عباس منصوری بعد از مدتی به حیدرآباد منتقل گردید و در تشکیلات نظام حیدرآباد بکار مشغول شد، و مورد توجه نظام قرار گرفت او می‌گفت: من معلم زبان فارسی فرزندان نظام بودم و در حسینه او در حیدرآباد روضه می‌خواندم، نظام حیدرآباد عثمان علی خان پای منبر من می‌نشست و هنگام ذکر مصیبت اشک می‌ریخت.

سید عباس منصوری فرزند منصورالتولیه در حسینه ایرانیان حیدرآباد نماز جماعت می‌خواند و روزهای جمعه هم در مسجد علی علیه السلام در همین شهر نماز جمعه برگزار می‌کرد، او قرآن مجید را به زبان فارسی، اردو و انگلیسی ترجمه کرده و در حیدرآباد به چاپ رساند، او در سال ۱۴۱۲ ق درگذشت.

یکی از فرزندان او عالم جلیل القدر حاج سید علی رضا از هندوستان به نجف اشرف رفت و در آنجا تحصیل کرد، و بعد به تهران آمد و در این شهر سکونت نمود و در یکی از مساجد تهران اقامه جماعت نمود و اکنون بنام حاج سیدعلی رضا قدوسی در تهران زندگی می‌کند و مورد توجه مردم محل خود می‌باشد.

یکی از فرزندان او هم در هند درگذشت و فرزند چهارمی هم که در مشهد در منزل پدر و در کنار مزارش زندگی می‌کرد یک سال قبل در مشهد مقدس برحمت خداوند واصل گردید.

۱۹۹۸ - منصور قرابوقه

از شاعران و ادیبان طوس و معاصر تیموریان بوده است، شرح حال او در تعدادی از تذکرها آمده و همگان از او تجلیل کرده‌اند، دولت شاه سمرقندی در تذکره خود گوید: مفخرالفضلاء و الظرفاء خواجه منصور قرابوقه طوسی رحمه الله علیه مردی خوش طبع بود و غزل را نیکو گفتی و در روزگار شاهرخ سلطان به ملازمت شاهزاده علاءالدوله اشتغال داشت.

از دیوان شاهزاده مشارالیه او را به علمداری ولایات بزرگ فرستادندی و او شعراء و فضلاء را نگاهداشت فرمودی و همواره با خوش طبعان اختلاط کردی و مرد ندیم شیوه بود و از اعیان ولایت طوس است و اصحاب دیوان شاهرخی دائماً از او حساب بر می‌گرفته‌اند و این غزل او راست:

ای چشم خوشت بلای مردم	در دیده توئی به جای مردم
مردم تو به چشم در نیاری	چیزی دگری ورای مردم
از بهر نشست سرو قدت	چشم آب زده سرای مردم
چندم بکشی و زنده سازی	آخر تونه‌ای خدای مردم
منصور ز غم بمرد و وارست	از جور تو و جفای مردم

گویند که خواجه منصور این غزل را پیش مولانای معظم فاضل اقضى القضاة مولانا عبدالوهاب طوسی که سرخیل فضلی روزگار بود برخواند و مولانا را به دو طریق مطایبت و مباسطت بودی مولانا گفت: من نیز یک بیت بدین غزل الحاق می‌کنم و این بیت بگفت:

یا رب تو مرا حکومتی ده تا من بدهم سزای مردم

این بیت مولانا مشهور گشت و به سمع سلاطین رسید و چون خواجه منصور به سوءالنفس شهرتی داشت امراء و فضلاء دائم چون منصور را دیدندی این بیت

برخواندندی و خواجه منصور را سوء مزاجی بدین جهت با مولانا دست داد و این قطعه در حق مولانا گفت:

قاضیا بر سر یتیمانی خوشان می خوری مگر شپشی
گفته‌ای آفتاب شرع منم آفتابی ولی یتیم کشی

بعد از واقعه شاه‌رخ‌ی صاحب دیوان امیر محمد خداداد شد و در مهمات مشارالیه مدخل نمود و اختیاری زائد الوصف او را دست داد، چون امیر محمد مذکور مرد بی باک و مجنون طور بود به خواجه منصور متغیر شد و او را بند فرمود و مبالغی از او به مصادره ستانید خواجه مظلوم به بیماری صعب مبتلا شده و در سكرات مرگ این بیت به محمد فرستاد:

رمقی بیش نماند است ز بیمار غمت قدمی رنجه کن ای دوست که در می‌گذرد
امیر محمد بر سر بالین او حاضر شده عذرخواست و بیرون رفت و صباح از برادر مؤلف این تذکره امیر رضی‌الدین علی پرسید که حال خواجه منصور چون شد، منصور خود در آن شب فوت شده بود، او در سال ۸۵۴ درگذشت.

قدرت‌الله شوق در تکملة الشعراء او را عنوان کرده و گوید: خواجه منصور مردی فاضل کامل و از اکابر طوس و ندیم شاه‌رخ میرزا بود از اوست:

ای چشم خوشت بلای مردم و ز دیده توئی بجای مردم
هر دم توبه چشم در نیائی چیزى دگری و رای مردم

علی قلی واله در ریاض الشعراء گفته: خواجه منصور طوسی از ارباب دانش و کمال بود، در عهد میرزا شاه‌رخ به ملازمت علاءالدوله اشتغال داشت او گوید:
رمقی بیش نمانده است به بیمار غمت قدمی رنجه کن ای دوست که در می‌گذرد

۱۹۹۹- منصور بن عبدالله طوسی

از محدثان و راویان بود، عبدالغافر فارسی در کتاب منتخب سیاق از او یاد

می‌کند و وی را از مشایخ می‌داند، ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۲۰۰۰- منوچهر اقبال

از رجال مشهور سیاسی و از وزیران و کارگزاران عالی مقام عصر محمدرضا شاه بود، و سالها در مسند وزارت و صدارت گذرانید و مدتی هم رئیس الوزاء بود، منوچهر اقبال در عین اینکه یک سیاستمدار بشمار می‌رفت یک پزشک و طبیب هم بود، ولی او از آغاز دنبال سیاست رفت و طب را رها کرد و در میدان سیاست با رقیبان خود به مبارزه پرداخت.

منوچهر اقبال چند سطری به خط خود نوشته و برای روزنامه اطلاعات ارسال داشته که در بایگانی این روزنامه محفوظ است، براساس این نوشته او در سال ۱۲۸۷ در مشهد مقدس متولد شده است، و پس از طی دوره تحصیل ابتدائی در مشهد به تهران آمده و در دبیرستان شرف به تحصیل متوسطه پرداخته است.

او در سال ۱۳۰۵ پس از پایان متوسطه برای تکمیل تحصیلات عالیه به فرانسه رفته و در دانشکده علوم طب به تحصیل مشغول گردیده و در سال ۱۳۱۱ دوره دانشکده را پایان داده و در رشته بیماریهای عفونی فارغ التحصیل شده و با اخذ دیپلم طبی مستعمراتی در سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشته است.

پس از مراجعت به ایران به مشهد مقدس رفته و در بخش پزشکی بیمارستان لشکر مشهد مشغول خدمت سربازی شده، و پس از طی خدمت نظام چند ماه ریاست بهداری شهرداری مشهد و ریاست بخش بیماریهای عفونی بیمارستان شاهرضا را بهعهده داشته است، و بعد از این به تهران منتقل شده و در این شهر سکونت کرد.

منوچهر اقبال در صحنه سیاست

او در سال ۱۳۱۵ به ریاست بخش عفونی بیمارستان رازی تهران رسید و بعد

دانشیار دانشکده پزشکی شد و بعد هم استاد کرسی بیماریهای عفونی را در اختیار گرفت و بعد با حفظ سمت استادی معاون وزارت بهداشتی گردید، و در کابینه دوم ساعد وزیر بهداشتی شد، در بهمن ماه سال ۱۳۲۴ در کابینه ششم قوام السلطنه به وزارت بهداشتی انتخاب گردید.

او بعد از این در دولت قوام به عنوان وزیر پست و تلگراف برگزیده شد و در کابینه هزیر وزیر فرهنگ شد، و در کابینه سوم ساعد به وزارت راه انتخاب گردید و بعد به وزارت بهداشتی رفت، بعد از آن سرپرست وزارت کشور و بعد هم وزیر کشور شد، او مدتی هم وزیر راه سناتور و رئیس دانشگاه تهران بود.

منوچهر اقبال بعد از نخست وزیری ریاست هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران را در اختیار داشت و مدت چهارده سال در این سمت کار کرد، و در همین شغل در تهران درگذشت او در روز ۱۳۵۶/۹/۷ در تهران وفات کرد، جنازه او را به مشهد مقدس انتقال دادند و در مقبره خانوادگی در صحن عتیق رضوی به خاک سپرده شد.

نگارنده گوید: منوچهر اقبال از مردان فعال ایران بود و از آغاز زندگی طب و پزشکی را رها کرد و دنبال سیاست رفت و به عالیتترین مقام کشوری رسید زندگی او بسیار مشروح و مبسوط است سخنرانیها و مصاحبه‌های او با خبرنگاران جرائد و رسانه‌های گروهی در روزنامه‌ها و نشریات آمده که جای ذکر آنها در این کتاب نیست. منوچهر اقبال در مشهد کارهای بنیانی و اساسی انجام داده لوله کشی عمومی مشهد مقدس رضوی توسط او آغاز گردید و در تأسیس و تکمیل بیمارستانهای مشهد و دانشگاه مشهد سهم فراوانی دارد، او مردی خوش بیان و خوش قلم بود و در توسعه فرهنگ و معارف گام بر می داشت.

او مردی سحرخیز بود، در زمستان و تابستان ساعت شش صبح سرکارش حاضر می شد، او قبل از وقت اداری با افرادی که قبلاً وقت گرفته بودند ملاقات می کرد و

به سخنان مراجعه کنندگان گوش می‌داد و سر ساعت اداری هم بکار خود مشغول می‌گردید، من دوبار در زندگی با منوچهر اقبال دیدن کردم و هر دو بار هم قبل از طلوع آفتاب در دفتر کارش بود.

یکی از پزشکان سالخورده مشهد به نگارنده اظهار داشت، در جنگ جهانی دوم گروهی از اهالی لهستان از طریق شوروی به خراسان آمدند و در نواحی درگز اقامت گزیدند، این افراد با خود یک بیماری مرموز به ایران آوردند و گروهی از مردم خراسان به این بیماری مبتلا شدند، و خطر بیماری جدید در خراسان موجب ناراحتی پزشکان شد.

ما متوسل به منوچهر اقبال شدیم او راهی به ما پیشنهاد کرد و ما از آن طریق اقدام کردیم و دارو تهیه نمودیم و به قراء قصبات رفتیم و بیماران را معالجه کردیم و خراسان را از یک خطر بزرگ نجات دادیم.

۲۰۰۱- منوچهر خان

از کارگزاران و امیران دولت صفویه بود، و در مشهد مقدس رضوی حکومت می‌کرد، در زمان شاه صفی از یک‌ها به خراسان و مشهد رضوی حمله کردند و دست به قتل و غارت زدند، در این هنگام منوچهرخان حاکم مشهد به مقابله با آنها پرداخت و جنگ درگرفت.

ولی قلی خان شاملو در کتاب قصص خاقانی گوید: سپاه رزم خواه از یک به عزم تاخت و تاراج که طبیعی ذات و از جمله صفات ایشان است به خراسان آمده دست تطاول و تعدی به بد اندامی گشودند و هر چیز در هرجا دیدند ربودند، منوچهرخان بگلریگی مشهد مقدس باتفاق جمعی از سپاه ظفر تلاش قزلباش در صدد حرب و ضرب درآمدند.

به امداد جناب یعسوب‌الدین و باقی حضرات ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم

اجمعین شکست بر سپاه مخالف افتاد و جمع کثیری از بهادران و دلاوران گروه ازبک طعمه شمشیر الماس نظیر غازیان شیرگیر گردیدند و بقیة السیف اموال و اسباب را بجا گذاشته و به معاونت یابوهای قرقزی به حصار بلخ گمنامی شتافتند.

از رهگذر این فتح عظمی کارش در درگاه اعلی درجه بلند اقبالی گرفته در میان اقران به صفت شجاعت ممتاز و به توجهات شاهانه سرافراز شد.

رضا قلی خان هدایت در کتاب روضة الصفا این داستان را چنین نقل می کند، عبدالعزیزخان ولد نور محمدخان ازبک با سی هزار سوار به تاخت خراسان آمده بود، به مراقبت منوچهرخان بگلربیگی مشهد مقدس و فوجی از هرات محاربه کرده، جنود ازبکیه منهزم و سه هزار کس از لشکر عبدالعزیز خان مقتول گردیدند.

رؤس ایشان را بر سنان کرده و به حضور اعلی آوردند و اسباب عبدالعزیزخان به انعام رستم محمدخان ازبک که سالها در این دولت به صداقت حرکت می نموده داده شد و امیرخان قورچی باشی و منوچهرخان بگلربیگی ارض اقدس به خلایع آفتاب شعاع مفتخر شدند.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: منوچهرخان حاکم مشهد و متولی آستان قدس از علماء و فضلاء بود و از مجلسی اول محمدتقی بن مقصود علی اجازه داشت و این اجازه در سال ۱۰۶۰ در آخر من لایحضره الفقیه به خط مجلسی نوشته شده و او را به عنوان عالم، فاضل و صالح یاد کرده است.

۲۰۰۲- موسی خادم

از خادمان بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام و از کارگزاران آن روضه منوره بوده است، او که ابو محمد موسی خادم طبرسی نام داشته یک قرآن سی پاره به آستان قدس وقف کرده است که اکنون یکی دو پاره از آن باقی مانده و بقیه در طول تاریخ از

بین رفته‌اند.

از زمان زندگی این ابو محمد اطلاع درستی در دست نیست و محتمل است که در قرن پنجم و ششم این سی پاره را وقف روضه مبارکه کرده باشد، زیرا نسخه‌های موجود عتیق هستند، او شرط کرده اگر کسی در روضه منوره، نبود که این قرآن‌ها را تلاوت کند آنها را به مسجد منتقل کنند.

مرحوم مؤتمن در کتاب راهنمای آستان قدس گوید: پیداست که مرقد مطهر در آن زمان از امنیت برخوردار نبوده که واقف شرط کرده قرآن را در صورت عدم استفاده در حرم به مسجد انتقال دهند.
نگارنده گوید:

این زمان مقارن سلطنت امیر سبکتکین بوده و در این زمان مشهد مقدس در معرض حملات جماعت سلفیه و اهل ظاهر بود، آنها مردم را از زیارت قبور نهی می‌کردند و جلو زائران بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام را می‌گرفتند، ما در این کتاب مکرر درباره حملات کرامیه و پیروان آنها به مشهد مقدس رضوی سخن گفته و این حوادث را شرح داده‌ایم.

واقف قرآن‌ها ابو محمد موسی خادم نگران اوضاع و احوال بوده و احتمال می‌داده که مخالفان به روضه مبارکه رضویه حمله کنند و زائران را از زیارت منع کنند و با کمک سلاطین و امیران حنفی خراسان در روضه مبارکه را به بندند همانگونه که در زمان سبکتکین این کار را کردند و چند سال مانع زیارت شدند.

۲۰۰۳- موسی خان متولی

از کارگذاران قاجار و رجال بزرگ عصر خود بود، میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی از سال ۱۲۴۸ قمری تا سال ۱۲۶۱ تولیت آستان قدس رضوی را در اختیار داشت و در این مدت نسبتاً طولانی منشأ آثار و خدماتی در روضه

مبارکه رضویه گردید.

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: حاج میرزا موسی خان برادر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام سلسله نسبش به امام علی بن الحسین علیه السلام می‌رسد، او در زمان محمد شاه قاجار به منصب تولیت روضه عرش درجه منصوب گردید. جمیع اوقات آن جناب در زمان تولیت در رتق و فتق امورات کلی و جزئی آن بقعه عرش درجه مصروف می‌شد، از کارهای او کار انداختن دارالشفای مبارکه بود، همیشه اوقات جمعی به ساختن دوا و غذا در آن مکان مبارک مشغولند که رنجوران و علیلان از غربا و زائران و مجاورین فیض قرین در آنجا معالجه می‌شوند.

او در هنگام تولیت خود به امور آشپزخانه و مهمانخانه رضوی پرداخت و امور آنجا را نظم داد، و سقاخانه طلائی را مورد توجه قرار داد و نقائص آن را رفع کرد و برای اطفال سادات مکتب خانه دائر نمود و به امور آستانه مقدسه رسید و تعمیرات اساسی در اماکن مقدسه و رواقها نمود و بازارهایی برای کسبه بنا کرد.

مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: مرحوم حاج میرزا موسی خان برادر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام در مشهد مقدس متولی باشی بوده و تا سال فوتش در حدود بیست سال متولی بوده، در خارج ضلع شرقی جامع گوهرشاد کوچه کم پهنائی وجود داشت و در ضلع غربی کوچه منزل بیرونی و اندرونی کوچکی متعلق به میرزا موسی خان فراهانی بود.

او در بیرونی خود به امور آستان قدس رسیدگی می‌کرده است و آن دو منزل و تمام آنچه را در تبریز و خارج تبریز داشته خود و خواهرش تاجماه بگم مالک بوده‌اند وقف بر چهارده معصوم علیهم السلام کرده‌اند و تولیت آن به اسن بازماندگان آن دو می‌باشد و آستان قدس بوکالت از متولی هرکسی که باشد در موقوفات مذکور دخالت دارد.

در آبادی صوفیان تبریز که ایستگاه راه آهن جلغا به تبریز واقع شده یکی از موقوفات حاج میرزا موسی خان و خواهرش می‌باشد و اولی والوارو چند پارچه

روستای دیگر و گرمابه و یخچال که در تبریز داشته‌اند وقف کرده و وقف نامه آن دورا خوانده‌ام و در موقوفات آستان قدس خلاصه آن را درج کرده‌ام.

حاج میرزا موسی سیدی بزرگوار و در کارها بصیرت و مهارت بسیار داشته و مقید بود طبق شروط وقفنامه‌ها عمل نماید و چون مدتی طولانی متولی باشی بوده و ممارست و مراقبت می‌کرد، آثار بسیار پسندیده‌ای در مورد کارکنان آستان قدس از دفتری و خادم و فراش و دربان و کفشدار و مؤذن و نقاره‌چی و غیره مقرر کرد.

تاکنون بسیاری از همان آداب و رسوم هنوز ادامه دارد و قبرش در پشت سر حضرت واقع بود، و در سنگ نفیسی مثبت کاری شده خدمات وی نوشته شده که اکنون سنگ در جای خود نیست.

در شماره اول سال ششم نامه آستان قدس رضوی آمده حاج میرزا موسی خان اولین شخصی است که در دوره قاجار رسماً به مقام نیابت تولیت تعیین شد و شخصیت وی دستگاه آستان قدس را از حال رکود در آورد و از نو نظم و رونقی به تمام معنی داد و اصلاحات رونق بخش بعدی را پایه گذاری کرد.

کارهایی که در این دوره متدرجاً انجام یافت از انفاذ و احیاء و عمران رقبات موقوفه دقت در مصارف و رعایت آداب شرعی و تشریفاتی عمارت و مرمت و تزیین و حفظ آثار باستانی و بدایع هنری روضه مطهره و بیوتات متبرکه و ثبت جواهرات اموال آستان قدس.

بانی آن حاج میرزا موسی خان است و اعمال او سرمشق اخلاف شد در نتیجه این امانت داری و ازدیاد در آمد و انتفاع عمومی همت نیکخواهان را در افتتاح ابواب خیرات و مبرات برانگیخته و رقباتی وقف شده و حوادث بعدی از رونق دستگاه نکاست.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: حاج میرزا موسی خان برادر کهنتر میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدراعظم محمد شاه و داماد فتحعلی شاه که در سال ۱۲۲۰ قمری

متولد و پس از مرگ پدرش میرزا بزرگ قائم مقام اول، چون میرزا ابوالقاسم سمت قائم مقامی یافت وزارت عباس میرزا، به میرزا موسی پسر دیگر میرزا بزرگ رسید. نامبرده از سال ۱۲۴۸ تا سال ۱۲۶۲ نیابت تولیت آستان قدس رضوی را داشته و در سال آخر نیابتش در مشهد مقدس در سن ۴۲ سالگی درگذشت، حاج میرزا موسی خان یکی از بهترین متولی باشیهای آستان قدس رضوی بوده و در مدت ۱۴ سال تولیت خود اصلاحات زیادی در امور موقوفات آستان قدس بعمل آورد.

نگارنده گوید:

در ایوان جنوبی صحن نو زیر ساعت کتیبه‌ای با خط ثلث زرد رنگ در زمینه لاجوردی وجود دارد، و در آن آمده: قدأمر بابداع الضحن المقدس السلطان المبرور و الخاقان المغفور فتحعلی پادشاه من الموقوفات المطلقة، لقد تشرف بتزینة فی زمن السلطان العادل و الخاقان الباذل محمد شاه قاجار خلد الله ملكه السيد الجلیل حاجب الروضة الرضویة حاج میرزا موسی خان اعلی الله مقامه.

صحن جدید روضه منوره رضویه در زمان فتحعلی شاه بنا گردید و در زمان محمد شاه تزئین یافت و کارهای ساختمانی آن توسط حاج میرزا موسی خان و با نظارت او پایان یافت.

۲۰۰۴- موسی طوسی

او از مشایخ بزرگ حدیث و راویان عالی مقام عصر خود بوده است، حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء ضمن شرح حال بشر بن حارث داستانی از عبدالله بن احمد بن حنبل از موسی طوسی درباره بشر نقل می‌کند و معلوم است که وی از قدماء مشایخ طوس می‌باشد و در قرن سوم زندگی می‌کرده است، از او شرح حالی بنظر نگارنده نرسیده است.

۲۰۰۵ - موسی مبرقع

او فرزند امام ابو جعفر جواد علیه السلام است که ذکرش در کتب انساب آمده است قبر او اکنون در قم موجود و زیارتگاه خاص و عام می باشد، به اجماع اهل نسب او از کوفه به قم منتقل شد و در این شهر به زندگی خود ادامه داد و در اینجا درگذشت، او جد سادات رضوی می باشد و فرزندان او بسیارند و در شهرها و ولایات پراکنده شدند.

سادات رضوی امروز در ایران، هندوستان، پاکستان، عراق و افغانستان حضور دارند و به این نسبت افتخار می کنند، مخصوصاً در مشهد مقدس رضوی تعداد آنها بسیار و از قرن هشتم هجری در این شهر مقدس منشأ آثار و موجب توسعه و آبادی این منطقه بوده اند.

در کتاب اخبارالاولیاء که در شرح حال گروهی از رجال و اعیان و علماء و عرفاء تألیف گردیده و مؤلف آن عبدالله چشتی یکی از عالمان و عارفان می باشد، و نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب پاکستان محفوظ است گوید:

ناقلان اخبار صاحب تاریخ و راویان آثار اهل تصنیف به زبان اقوال درر بار و بیان مقال گوهر نثار خود چنین تقریر نموده و تفسیر فرموده اند که حضرت سید مبرقع ابن امام محمد تقی الجواد با فرزندان و قبیله خود و جمیع خاندان در مشهد مقدس سکونت می داشتند و به عبادت حق تعالی می پرداختند.

اقامت موسی مبرقع جد سادات رضوی و خاندان برقی قم در مشهد مقدس تنها در این کتاب آمده و او هم از گروهی به عنوان راوی و ناقل و مؤلف و تاریخ نویس این مطلب را نقل کرده است ولی منابع خود را با نام ذکر نکرده است تا بتوان به این گفته ها اعتماد کرد.

موسی مبرقع در قم

ولی اقامت او در قم مورد اجماع و مؤلفان کتب انساب می باشد، قدیم ترین ماخذ در این مورد کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد قمی می باشد. که در سال ۳۷۷ به عربی تألیف شده و در سال ۸۰۶ توسط حسن بن علی قمی به فارسی ترجمه شده است او در این کتاب گوید:

دیگر از سادات حسینیّه از سادات رضائیه از فرزندان امام رضا علیه السلام موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام صاحب رضائیه است، ابوعلی حسین بن محمد بن نصر بن سالم گوید: اول کسی که از سادات رضویه که به قم آمدند از کوفه ابو جعفر موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام بود، وی در سنه ۲۵۶ به قم آمد و به قم مقام کرد و پیوسته برقع بر روی گذاشتی تا آنگاه که عرب بدو پیغام فرستادند که ترا از مجاورت و همسایگی ما بیرون می باید رفتن، پس ابو جعفر موسی بن محمد از قم به کاشان رفت.

چون به کاشان رسید احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی او را اکرام کرد و ترحیب نمود و خلعت های بسیار و بارگیرهای نیکو و چندین تجمل بدو بخشید و مقرر گردانید که هر سال یک هزار مثقال طلا با اسب مسرج بدو دهد.

پس ابوالصدیم حسین بن علی بن آدم و یکی دیگر از رؤسای عرب در عقب بیرون آمدن موسی بن محمد از قم پرسیدند، اهل قم را به سبب بیرون کردن موسی بن محمد بن علی توبیخ کردند، پس رؤسای عرب را بطلب ابو جعفر موسی بن محمد بفرستادند تا شفاعت کردند و او را به قم باز آوردند

بسیاری اعزاز و اکرام کردند و از مال خود برای او سرائی خریدند و همچنین چند سهم از قریه هنیرد و اندریقان و کارجه از برای او از ورثه مزاحم بن علی اشعری بخریدند و بیست هزار دزهم از برای او قسمت کردند و بدو دادند.

بعد از آن او را احتیاجی نبود که به شهرهای دیگر رود بجهت وجه معاش به قم

املاک خرید و آب و زمین پیدا کرد و متوطن شد، بعد از آن خواهرانش زینب و ام محمد دختران محمد بن علی علیه السلام در طلب او از کوفه به قم آمدند بریهه دختر موسی بیامد و ایشان به مقبره بابلان آنجا که قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام است مدفونند.

موسی بن محمد را در سرای محمد بن حسن اشعری ملقب به شنبوله دفن کردند و اول کسی را که بدین سرای دفن کرده موسی بن محمد بن علی موسی علیه السلام بود، احمد بن احمد مادرانی در کتاب شجره آورده است که ابو جعفر موسی بن محمد چون به قم وفات کرد امیر قم عباس بن عمرو غنوی بر وی نماز گذارد و بعد از آن بریهه دختر موسی وفات یافت و بجانب مشهد او را دفن کردند.

۲۰۰۶- موسی مدرس

از علماء و فضلاء مشهد مقدس رضوی در قرن یازدهم بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: موسی مدرس حسینی از خادمان روضه مبارکه رضویه بوده، او نسخه‌ای از کتاب توحید صدوق را که توسط علی اصغر بن محمد صالح ترشیزی کتابت شده در اختیار داشته است.

موسی مدرسی گوید: من این نسخه را با دوازده نسخه دیگر مقابله کردم، و در مشهد مولا و سرورمان امام هشتم علیه السلام آن را پایان دادم و مقابله در سال ۱۰۸۳ پایان گرفت، این نسخه اکنون در کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف موجود است.

۲۰۰۷- موسی منجم باشی

از رجال عصر قاجار و از ملازمان عباس میرزا بوده است، میرزا موسی منجم باشی و یا میرزا موسی نائب اصلا از اهل لنگرود و به نائب رشتی معروف بوده است، او در دوران سلطنت فتحعلی شاه مصدر کار بوده و جزء کسانی است که جنازه آقا محمد خان قاجار را به عتبات بردند و در آنجا به خاک سپردند.

او از طرف فتحعلی شاه به مأموریت‌هایی رفت و موفق گردید و مدتی هم در گیلان حاکم بود، و در هنگام حکومت او روسها با کشتی به گیلان حمله کردند او در مقابل روسها قرار گرفت و با آنها جنگید، جمعی از روسها هلاک شدند و بقیه هم با کشتی به طرف بادکوبه بازگشتند، میرزا موسی مدتی هم به جای حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در یزد حکومت کرد و به رتق و فتق پرداخت.

میرزا موسی خان در خراسان

او در سال ۱۲۳۲ به سمت وزارت شجاع السلطنه والی خراسان منصوب شد و به مشهد مقدس رهسپار گردید، او در خراسان با خوانین مخالف قاجار مبارزه کرد و تا هرات پیش رفت و بعد هم وارد هرات گردید و با حاکم آنجا به گفتگو پرداخت. او در خراسان با خوانین و امیران این منطقه که با هم درگیری داشتند رفت و آمد برقرار کرد و با اکثر آنان آشنا گردید و از این راه به قاجاریه بسیار خدمت کرد، هنگامیکه رضا قلی خان زعفرانلو قلعه سلطان میدان را تخلیه کرد و به عباس میرزا داد، میرزا موسی خان از طرف او حاکم منطقه سرولایت و اطراف آن گردید.

در سال ۱۳۴۸ محمد شاه قاجار از طرف پدرش عباس میرزا والی خراسان گردید و میرزا موسی خان نائب هم به سمت پیشکاری او منصوب شد، هنگامیکه محمد شاه به طرف هرات رفت، میرزا موسی هم با او همراه بود، میرزا موسی خان پس از سالها فعالیت در سال ۱۲۶۵ درگذشت.

نگارنده گوید: شرح حال او بسیار است، جویندگان به کتابهای عصر قاجار و رجال ایران مراجعه کنند.

۲۰۰۸- موسی بن اسلم طوسی

اواز راویان و محدثان بوده و در جرجان - گنبد کاووس - مجلس املاء حدیث

داشته است، ابوالقاسم سهمی در تاریخ جرجان گوید: ابو عمران موسی بن اسلم طوسی در جرجان از محمد بن اسلم طوسی روایت کرده از این محدث قرن سوم هجری شرح حالی بنظر نگارنده نرسیده است.

۲۰۰۹- موسی بن قاسم موسوی

او در مشهد مقدس رضوی به قطب المحدثین معروف بود و از وعاظ و اهل منبر بشمار می‌رفت و در آستان قدس رضوی نیز خدمت می‌کرد و در زمره خادمان قرار داشت مرحوم قطب المحدثین اصلاً از اهل کشمیر بود ولی در مشهد رضوی پرورش یافته و تحصیل کرده است.

او صرف و نحو را نزد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و حاج شیخ عبدالحسین سرولاتی و محقق نوقانی آموخت، و منطق را از شیخ غلامرضا طباطبائی و شیخ محمدرضا یزدی فراگرفت، فقه و اصول را از شیخ ذبیح‌الله قوچانی و حاج شیخ حسن بررسی آموخت.

کلام و حکمت را از حکیم شهیدی میرزا عسکری معروف به آغابزرگ آموخت و بعد از تحصیل رشته منبر و وعظ و خطابه را در پیش گرفت و از منبری‌های معروف مشهد شد مرحوم قطب المحدثین در سال ۱۳۳۸ کتابخانه خود را وقف آستان قدس رضوی نمود.

۲۰۱۰- موسی بن هارون طوسی

از راویان و مشایخ طوس بوده است حافظ ابوبکر بغدادی در تاریخ بغداد ذیل عنوان یحیی بن صامت گوید: موسی بن هارون طوسی از وی روایت می‌کند موسی بن هارون از قدمای علماء طوس بوده و در قرن سوم هجری زندگی می‌کرده است. خطیب در عنوان او گوید: موسی بن هارون ابو عیسی معروف به طوسی وارد

بغداد شد و از حسین بن محمد مروزی و معاویه بن عمرو ازدی و چند نفر دیگر روایت کرد و از وی نیز محمد بن مخلد و محمد بن ابوالفتح خیاط روایت می‌کند و موسی بن هارون از ثقات بشمار می‌رفت.

شمس‌الدین جزری در کتاب غایة‌النهایه که در حالات قاریان تألیف نموده او را عنوان کرده و گوید: موسی بن هارون بن عمر ابو عیسی طوسی از قاریان بود و در واسط اقامت داشت او قرائت را از عمرو بن صباح از حفص روایت می‌کرد، و عبدالله بن احمد بن بکیر هم حروف را از او روایت می‌کند.

حافظ حسکانی در شواهد التنزیل در شرح و بیان آید تطهیر از موسی بن هارون طوسی روایتی نقل کرده که ام سلمه گفت: آیه شریفه «انما یرید الله» در خانه من نازل شد، در آن روز در خانه رسول خدا علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام حضور داشتند و این آیه فرود آمد.

۲۰۱۱- موسوی مشهدی

از شاعران و ادیبان مشهد مقدس بوده است در تذکره نفائس المآثر برگ ۱۵۱ نقل شده موسوی از سادات کرام مشهد مقدس است، نسبت میر از تخلص معلوم می‌شود، به حدت ذهن، وجودت و حسن اخلاق اتصاف دارد و آباء و اجداد میر چون ملقب به نقیب آمده‌اند و لدش به میر سلطان علی نقیب اشتهاار دارد.

اسمش میر محمد طاهر است قریب به شش سال است که به هند آمده و در ملازمت حضرت اعلی ارجمند است او گوید:

ترا پنهان نظر سوی من زار است می‌دانم تغافل کردند از بیم اغیار است می‌دانم

۲۰۱۲- موسوی عزالدین زنجانی

از علماء جلیل‌القدر و فقهاء معاصر و استادان حوزه علمیه مشهد مقدس رضوی

بوده و به کارهای علمی و تحقیقی اشتغال دارد، آقای حاج سید عزالدین موسوی زنجانی از بیت علم و دیانت و فضیلت و سیادت هستند و در جوار روضه مبارکه رضویه در مسند تدریس و ارشاد و تبلیغ و خطابه و تألیف و تصنیف به خدمات دینی و علمی خود ادامه می‌دهند.

تولد حاج سید عزالدین

او در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در زنجان متولد شد و در دامن پدر بزرگوارش حاج میرزا محمود موسوی حسینی که از علماء و فقهاء جلیل‌القدر زمانش بود تربیت شد، و در مهد علم و دانش و فضیلت و تقوی رشد کرد معظم له نخست به دبستان رفت و دوره ابتدائی را پایان داد و سپس وارد دبیرستان شد و تا کلاس نهم ادامه تحصیل داد.

ورود به حوزه علمیه زنجان

حوزه علمیه زنجان در آن ایام از حوزه‌های معتبر بود و گروهی از اساتید و فقهاء مبرز در آنجا تدریس می‌کردند، و طلاب علوم از اطراف به زنجان می‌آمدند و در آنجا تحصیل می‌نمودند، آقای حاج سید عزالدین تحصیلات جدید را رها کرد و به حوزه علمیه زنجان قدم نهاد و دنبال علوم و معارف اسلامی رفت.

او مقدمات علوم و ادبیات را از حاج سیدرضا جوقینی، سید عبدالصمد غزالی، حاج شیخ مختار فلسفی لنکرانی و حاج شیخ یحیی مدرس فراگرفت، فقه را از حاج شیخ علی رفاه و اصول را از عمویش حاج سید احمد مجتهدی آموخت، منطق را نزد پدر بزرگوارش و آقا سید مجتبی موسوی تحصیل کرد.

او برای تحصیل سطح عالی به حوزه درس شیخ حسین دین محمدی و حاج شیخ عبدالکریم خوئینی رفت، رسائل و مکاسب و کفایه را نزد آن دو نفر خواند، و کتاب مبدا و معاد و اسفار را هم نزد والد معظم خود فراگرفت، استادان او همه از علماء

طراز اول و از شاگردان حوزه آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی بودند.

مهاجرت به حوزه علمیه قم

جناب حاج سید عزالدین موسوی حسینی بعد از تحصیلات ادبیات و سطح در زنجان عازم حوزه علمیه قم گردید، و در درس خارج حضرات آقایان حاج آقا حسین بروجرودی، و سید صدرالدین صدر و حاج سید احمد خوانساری و حجت کوه کمری رضوان الله علیهم حضور پیدا کردند و از علوم و فقه آنها استفاده کردند. او فلسفه و حکمت را از محضر امام خمینی فرا گرفت و یک دوره از اسفار را نزد او تلمذ کرد، در سال ۱۳۲۵ علامه طباطبائی به حوزه علمیه قم آمدند، و درس فلسفه را شروع کردند، ایشان از نخستین افرادی بودند که در حوزه درس و بحث آقای طباطبائی حضور پیدا کردند و از محضر پر فیض او سود کامل بردند و با رموز و اسرار معرفت آشنا شدند.

بازگشت به زنجان

آقای حاج سید عزالدین حفظه الله بعد از درگذشت والد بزرگوارش حضرت آقای میرزا محمود رضوان الله علیه قم را ترک گفته و به زنجان بازگشتند، و در جای پدر قرار گرفتند، او در زنجان حوزه درس تشکیل داد و به تربیت طلاب علوم همت کماشت و امور اجتماعی و رسیدگی به کارهای مردم را هم زیر نظر گرفت.

او در مسجد جامع زنجان به اقامه نماز جماعت و جمعه مشغول شد، پدران او از ده ها سال قبل در زنجان نماز جمعه می خواندند، او هم به پدران خود اقتدا کرد و نماز جمعه را برگزار نمود، و در مسند تدریس و وعظ و ارشاد قرار گرفت و مورد توجه عامه مردم زنجان واقع شد و منشأ اثر گردید.

تبعید به مشهد مقدس

بعد از جریان پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۲ و دستگیری امام خمینی و گروهی از علماء شهرستانها آقای حاج سید عزالدین در زنجان بپا خواستند و به دولت وقت اعتراض کردند و در منبر سخنرانی نمودند و مردم زنجان را از جریان آگاه کردند مقامات دولتی در زنجان او را دستگیر کردند و به زندان انداختند.

او بعد از مدتی از زندان آزاد گردید ولی همچنان با اعمال و کردار مقامات دولتی مبارزه کرد، و در مجالس و منابر افشاگری نمود، تا آنگاه که دولت وجود او را در زنجان تحمل نکرد و معظم له را به مشهد مقدس رضوی تبعید کردند، او در مشهد اقامت گزید، و حوزه درس و بحث تشکیل داد و به تألیف و نگارش کتاب و مقاله مشغول گردید.

او بعد از انقلاب اسلامی به زنجان بازگشت و کارها را در دست گرفت ولی در اثر حادثه‌ای در سال ۱۳۵۹ مورد سوء قصد قرار گرفت، از این سوء قصد آسیبی ندید، او بار دیگر به مشهد مقدس بازگشت و در آنجا بکارهای علمی و تحقیقی و تدریس و اقامت جماعت مشغول شد.

آثار و تألیفات او

آقای حاج سید عزالدین موسوی حسینی در طول حیات خود کتابهایی تألیف کرده و آنها عبارتند از ۱- تقریرات اصول و فقه حاج آقا حسین بروجردی و حاج سید محمد حجت، ۲- فیض العلیم در شرح تحفه حکیم، ۳- شرح زیارت عاشورا. ۴- شرح زیارت آل یس. ۵- تعلیقه بر وسیله حاج سید ابوالحسن اصفهانی. ۶- رساله در حقیقت ایمان. ۷- تفسیر سوره حمد.

او از پدرش حاج میرزا محمود و حاج میرزا حبیب‌الله ملکی اجازه اجتهاد دارد، و از حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی مؤلف الذریعه اجازه روایت گرفته است معظم له هم اکنون در مشهد مقدس در مکتب و مسجد امام صادق علیه السلام اقامه جماعت می‌کند و

تدریس می‌نماید و بکارهای علمی و تحقیقی اشتغال دارد و فقه‌الله و ایده.

۲۰۱۳- مولانا طوسی

از شاعران طوس بوده و در هندوستان زندگی می‌کرده است، قدرت‌الله شوق در تکملة الشعراء گوید: مولانا طوسی پیش امیر جهان و پیردق می‌ماند در صنعت تدارک که او را صنعت قبیح و ملیح نیز گویند یکتا بود او گوید:
طوسی بیدل اگر بر تو نهد عیب مکن نام عاشق کشی و دلبری و حسن و جمال

۲۰۱۴- موفق نوقانی

از مشایخ بزرگ حدیث و از راویان نوقان طوس بوده است، ابوسعد سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «خلیلی» گوید: موفق بن ابوالعباس خلیلی نوقانی که به جدش خلیل نسبت داشت از اهل نوقان بود، و من در نوقان از او حدیث شنیدم.

۲۰۱۵- موفق بن ابراهیم طوسی

از محدثان و مشایخ طوس بود و در قزوین مجلس املاء داشت عبدالکریم بن محمد رافعی در التدوین گوید: موفق بن ابراهیم مؤذن ابوعبدالله طوسی وارد قزوین شد و گروهی از او حدیث شنیدند او از ابوعبدالله اسماعیل بن عبدالغافر فارسی روایت می‌کرد.

۲۰۱۶- موفق بن محمد

او از علماء و مشایخ طوس بود، عبدالغافر فارسی در کتاب سیاق از او نام می‌برد ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۲۰۱۷- موفق بن محمد طوسی

او نیز از مشایخ بزرگ طوس و محدثان عالی مقام بوده است، ابوسعد سمعانی در کتاب التجبیر گوید: ابوالمعالی موفق بن محمد طبرانی از اهل طوس بود، او مردی عالم، فاضل، عادل و ثقه بشمار می‌رفت و در نقل حدیث صادق و مورد اعتماد اهل طوس بود، و اسناد و سجلات را می‌نوشت

او از ابوالحسن عبیدالله بن طاهر روقی و ابوسعد حسن بن عبدالله قطان و دیگران روایت می‌کرد، من در طوس از او حدیث شنیدم، او در حدود سال ۴۸۰ متولد شد و در ماه رمضان سال ۵۴۹ بدست ترکان غز کشته شد.

سمعانی در مشیخه خود برگ ۲۶۹ نیز او را عنوان کرده و اضافه نموده من جزئی از احادیث او را بر وی قرائت کردم، ابن عساکر دمشقی هم در مشیخه خود برگ ۲۴۹ او را عنوان کرده و گوید: من در طابران از او حدیث شنیدم.

۲۰۱۸- مهدی اخوان ثالث

از شاعران مشهور عصر ما و از نویسندگان معروف تاریخ معاصر بود، او هم شعر می‌سرود و هم داستان می‌نوشت مهدی اخوان ثالث اصلاً یزدی بود ولی در مشهد مقدس رضوی متولد گردید و در این شهر نشو و نما یافت، او از جوانی شعر می‌گفت، و به سبک سنتی اشعار خود را می‌سرود، ولی بعد از اینکه به تهران مهاجرت کرد به شعر نو روی آورد و مشهور گردید.

گلشن آزادی در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: مهدی اخوان ثالث متخلص به امید فرزند علی اخوان ثالث یزدی در سال ۱۳۰۷ در مشهد مقدس متولد شد، او بعد از تحصیل دوره ابتدائی و دبیرستان به تهران رفت و به کارهای فرهنگی مشغول شد.

او مدتی در دبیرستانها تدریس کرد و بعد وارد کار روزنامه نویسی شد، پس از مدتی در وزارت آموزش و کتابخانه ملی به نگارش پرداخت و بعد از آن به رادیو منتقل

گردید، او از سخن سرایان قادر بود با آنکه خود دارای سبکی است چند سال است
عللی وی را به شعر نو سوق داده است.

اشعاری که امید به سبک قدماء یا به طرز خاص خود سروده کاملاً خواندنی و
جاذب است و بزعم بنده اگر براهی که باید برود «امید» در نظم و نثر از استادان درجه
اول زمان خود خواهد شد.

او مجموعه‌هائی بنام ارغنون، زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا چاپ کرده و
کتابهائی هم در دست تألیف دارد، گلشن گوید: او جوانی شریف و دوست داشتنی و
محبوب است و در نظر شاعران موقعیتی بسزا دارد.
نگارنده گوید:

مهدی اخوان ثالث غزلیات و قصائد و رباعیات زیادی دارد و ما اکنون یکی از
قصائد او را که درباره مشهد مقدس موطن خود سروده و علاقه او را به این شهر مقدس
نشان می‌دهد نقل می‌کنیم.

تا که از یار و دیار خود جدا افتاده‌ام

راست می‌خواهی بگویم در بلا افتاده‌ام

از بهشت عدن همچون رهنوردی تشنه لب

بر زمین تفته ام القری افتاده‌ام

نی خطا گفتم که از ام‌القرای مهد خویش

در بلای سرزمین کربلا افتاده‌ام

همچو آن موری که در طاسی فتد گیجم ولی

این قدر دانم که در دام قضا افتاده‌ام

یکسر از جنات تجری تحتها الانهار طوس

در جحیم ری بچنگ ازدها افتاده‌ام

از گلستان رضا وین خانه طمع یزید
 از کجا یارب نگه کن در کجا افتاده‌ام
 گرچه آنجا هم مرا فرو بها چندان نبود
 تا بگویم دور از فرو بها افتاده‌ام
 لااقل در خورد خود برگ و نوائی داشتم
 لیک اینجا سخت بی برگ و نوا افتاده‌ام
 ری چه دریائی است وندر آن نهنگان بی شمار
 من در آن چون کودکی بی دست و پا افتاده‌ام
 یا اگر دارم به پیکر دست و پای کوتاهی
 سخت با فن شنا نا آشنا افتاده‌ام
 رنج و غم همچون دو سنگ آسیا من حبه وار
 در میان این دو سنگ آسیا افتاده‌ام
 مانده‌ام حیران که با جور زمستان چون کنم
 من که در بیغوله‌ئی یکتا قبا افتاده‌ام
 این همه سهل است بر من آن گران آید که من
 مرغکی هستم که از گلشن جدا افتاده‌ام
 گلشن مجد و شرف فضل و ادب مهر و وفا
 آنکه از او دور بی شور و نوا افتاده‌ام
 هم مگر لطف عمیمش باز گردد شاملم
 ورنه‌ای «امید» در تیه فنا افتاده‌ام
 قطعه ذیل نیز از سروده‌های اوست:

ابر می‌گرید نمی‌خندد چمن	باد می‌نالد نمی‌نالد درخت
پیک‌هایم باز نباید از وطن	نامه‌های من نمی‌بیند جواب

خود چه رفت از ما خطا یا جرم چیست تا نیاید نافه مشک از ختن
نیست بر پشت زمین صاحب دلی تا بر او خندان شود روی زمن
باز هم بایست سرکردای امید با همین خلق جهان از مرد و زن

۲۰۱۹- مهدی خالصی

از علماء و رجال بزرگ شیعه عراق و از مجاهدان و مبارزان هنگام اشغال عراق توسط انگلیس بود، شرح حال او بسیار مشروح و در حوادث عراق در دوران تسلط بریتانیا بر عراق و سقوط حکومت عثمانی نام او بسیار برده می شود و خاندان خالصی در قرن اخیر در اکثر حوادث عراق سهم داشته اند.

مرحوم معلم حبیب آبادی در مکارم الآثار گوید: حاج شیخ مهدی خالصی فرزند شیخ حسین بن شیخ عزیز از اهل ناحیه خالص بغداد است شیخ مهدی از علماء و اعیان و فقهاء عصر بود و در زهد و تقوی و اقامه شعائر الله و اخلاق فاضله کم نظیر بود، او روز دوشنبه پانزدهم ماه ذی حجه سال ۱۳۴۹ در کاظمین متولد شد.

او کتب چندی تألیف کرده از آن جمله کتاب «الشريعة السمحاء» در احکام سید الانبیاء که از طهارت تا حج به عربی و رساله ای فتوائیه برای مقلدین است دوم کتاب بیان تصحیف المنحة الالهیه رد بر کتاب تحفه اثنا عشریه است که از تألیفات شاه عبدالعزیز دهلوی می باشد، این کتاب به زبان فارسی در هندوستان منتشر شده است. شهاب الدین آلوسی این کتاب را به زبان عربی ترجمه کرد و در عراق رواج داد، و حاج شیخ مهدی خالصی ردی بر این کتاب نوشت، و در سال ۱۳۱۷ قمری از تألیف آن فارغ گردید.

مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی در جنگ بین الملل اول به حمایت دولت عثمانی قیام کرد و داخل مجاهدین گردید از این رو بعد از اشغال عراق توسط انگلیس تبعید گردید.

حاج شیخ مهدی خالصی در مشهد مقدس

او روز سه‌شنبه دهم ماه ذی قعدة سال ۱۳۴۱ به سمت حجاز رفت و بعد از مناسک حج از طریق فارس به ایران آمد، او مدتی در اصفهان بود و از آنجا به قم رهسپار گردید، و در آنجا با علماء دیدار نمود، و بعد از آن به مشهد مقدس رضوی مشرف شد و در آنجا اقامت گزید و به تدریس و ترویج احکام مشغول گردید. او در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۴۳ در حالی که شصت و پنج سال داشت در مشهد مقدس درگذشت و بعد از تشییع مفصلی که از او شد در دارالحفاظ مبارکه رضوی به خاک سپرده شد و در ایران و عراق برای او مجالس عزای تشکیل گردید.

۲۰۲۰- مهدی ابدال آبادی

او از علماء و مؤلفان مشهد مقدس رضوی بوده است، علامه تهرانی در کتاب الذریعه تحت عنوان «وقائع الایام» گوید: این کتاب از تألیفات مهدی ابدال آبادی مشهدی است که از معاصران می‌باشد نسخه این کتاب نزد فرزندش می‌باشد.

۲۰۲۱- مهدی غروی اصفهانی

عارف معارف قرآنی، عالم علوم الهی، دانای اصول و مبانی دینی، آشنا به اخبار و آثار نبوی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، فقیه نامدار محدث بزرگوار، مرحوم حاج شیخ مهدی غروی اصفهانی رضوان‌الله‌علیه از علماء بزرگ و فقهاء عظیم‌الشان و استادان برجسته حوزه علمیه مشهد مقدس بوده که در این شهر منشأ آثار و خدماتی شدند.

او در مشهد مقدس رضوی حوزه بزرگی داشت و گروهی از علماء و فضلاء و طالبان علوم و معارف در درس او شرکت می‌کردند و از علوم و فضائل او بهره‌مند

گردیدند، استادان و معلمان ما در خراسان همواره از مناقب و مکارم اخلاق او سخن می‌گفتند و ما را از خصوصیات آن معلم ارجمند آگاه می‌کردند و از مقامات او در دانش و معرفت گفتگو می‌نمودند.

مشهد مقدس رضوی در طول صد سال اخیر استادان زیادی در رشته‌های فقه، حدیث، اصول، کلام، حکمت، تفسیر، عرفان و ادب در خود جای داده و هر کدام آنها در رشته خود مردمان برجسته و نامداری بودند و حوزه‌های درس و بحث و تحقیق تشکیل دادند ولی هیچ یک از آنها به موقعیت و جایگاه او نرسیدند.

افکار و اندیشه‌های او هنوز در مشهد مقدس زنده است و روش او در حوزه مشهد مورد بحث قرار می‌گیرد درباره زندگانی و خصوصیات آن بزرگوار در سالهای اخیر مقالات و جزوه‌هایی نگاشته شده و نظریات او در مورد معارف و شناخت اصول و مبانی دینی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

ما اکنون در اینجا گزیده‌ای از حالات و ویژگی‌های آن عالم جلیل‌القدر را بیان می‌کنیم و در این مورد با آخرین شاگرد زنده او حضرت آقای حاج شیخ حسنعلی مروارید که از علماء محترم مشهد مقدس و از فقهاء و استادان حوزه علمیه و بقیه سلف صالح می‌باشند مصاحبه‌ای انجام داده‌ایم و همچنین با فرزند گرامی آن مرحوم دانشمند ارجمند حاج میرزا اسماعیل غروی مذاکراتی نموده‌ایم و نوشته‌هایی از آنان دریافت کرده‌ایم که در این ترجمه حال از آنها استفاده خواهد شد.

تولد حاج میرزا مهدی غروی

مرحوم میرزا مهدی غروی اصفهانی در سال ۱۳۰۳ قمری در اصفهان متولد شدند، پدر ایشان مرحوم میرزا اسماعیل از مردان صالح و شایسته اصفهان بودند، او از کودکی طبق سنت‌های آن روز به مکتب رفت و نخست قرآن مجید آموخت و کتب معمولی آن عصر را از معلم فراگرفت و بعد از آن به مقدمات علوم عربی و دینی مشغول

شد.

او در سن نه سالگی پدر خود را از دست داد و از نعمت پدری محروم گردید. ولی خداوند به او تفضل کرد و شخصی مانند حکیم و فقیه معروف حاج آقا رحیم ارباب که از شخصیت‌های بزرگ علمی و مذهبی زمانش بود سرپرستی او را در اختیار گرفت، و از کودکی و نوجوانی در دامن علم و ادب پرورش یافت و تربیت گردید.

در حوزه علمیه نجف اشرف

براساس نوشته فرزند ایشان مرحوم حاج میرزا مهدی در دوازده سالگی اصفهان را ترک کردند و برای تحصیل عازم نجف اشرف شدند، تا در آنجا در محضر اساتید بزرگ درس بخوانند و دانش و کمال بیاموزند، از حالات معظم له پیداست که مرحوم حاج آقا رحیم ارباب او را به مجتهد بزرگ آن زمان حاج سید اسماعیل صدر معرفی کرده بود تا مراقب تحصیلات او باشد.

از استادان و معلمان او در اصفهان در مقدمات و سطح نامی برده نشده و معلوم نشد که او در اصفهان و نجف اشرف مقدمات و سطوح را نزد چه کسانی آموخته است، و کسی در این باره مطلبی نیاورده است، جز اینکه او در اصفهان در خدمت حاج آقا رحیم ارباب و در عراق در حضور عالم بزرگ سید اسماعیل صدر بوده است.

تحصیلات عالیه حاج میرزا مهدی

حاج میرزا مهدی غروی رحمه الله علیه در نجف اشرف در حوزه درس خارج آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاج سید محمد کاظم یزدی حضور پیدا کردند و از محضر آنها اصول و فقه فراگرفتند و مدتی در حوزه درس میرزای نائینی حضور پیدا کرد و فقه و اصول را از این بزرگواران که از اساتید عالی مقام و مجتهدان بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف بودند تحصیل کرد.

مرحوم میرزا با گروهی از همفکران و دوستان خود که تعداد آنها از هفت نفر تجاوز نمی‌کرد و همه از فضلاء و اعلام نجف بودند، بطور خصوصی نزد میزرای نائینی تلمذ می‌کردند و او مبانی شیخ مرتضی انصاری را که از حاج میرزا حسن شیرازی و سید محمد فشارکی آموخته بود به آنها تعلیم می‌داد و این جلسات گاهی تا سه ساعت طول می‌کشید، و این درس پنج سال ادامه داشت.

در مکتب اساتید اخلاق و سلوک و معرفت

قبلاً تذکر دادیم مرحوم حاج آقا رحیم ارباب حاج میرزا مهدی غروی را به عالم بزرگ و مجتهد عالی قدر مرحوم سید اسماعیل صدر معرفی کرد، و از او خواست در تربیت او بکوشد، مرحوم حاج میرزا مهدی از آغاز جوانی در کنف حمایت او قرار گرفت و تحت نظر او تحصیل کرد و تربیت شد و با اصول و مبانی عرفان حقیقی آشنا گردید و از سرچشمه آن سیراب گردید.

او پس از طی مراحل که در محضر مرحوم صدر انجام داد با افرادی نظیر آقا شیخ محمد بهاری آشنا شد و بعد با افرادی دیگر مانند حاج سید علی قاضی و شیخ موسی خوانساری و حاج سید محمود شاهرودی و سید جمال‌الدین گلپایگانی ارتباط برقرار کرد و با آنها قدم در جاده سیر و سلوک شرعی نهاد و به مقاماتی از علم و عمل رسید و مدتی هم با سید احمد کربلانی رفت و آمد کرد و از او هم رموز و اشاراتی بدست آورد و قلبش به انوار معرفت روشن شد.

حاج میرزا مهدی پس از حضور در مجالس درس این بزرگان و شرکت در محافل خصوصی استادان فن معرفت و سلوک شرعی به رموز و اسرار آشنا شد، و بعد از این برای حل مشکلات مسائل علمی به فلسفه مراجعت نمی‌کرد او به قرآن و اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه می‌کرد و از آن طریق به حقائق می‌رسید.

مهاجرت به مشهد مقدس

مرحوم حاج میرزا مهدی غروی اصفهانی رضوان الله علیه در سال ۱۳۴۰ قمری وارد مشهد مقدس شد و در جواز بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام سکونت کرد، و جلسات درس و بحث تشکیل داد، او هم فقه و اصول تدریس می کرد و هم اخلاق و سلوک شرعی را بیان می نمود، گروه بی شماری از طالبان علوم در حوزه درس او شرکت می کردند و از بیانات او استفاده می نمودند.

عالم جلیل القدر و شیخ العلماء مشهد مقدس در تاریخ معاصر تنها شاگرد بازمانده آن مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی مروارید در نوشته ای که به خط مبارک خود برای این جانب نوشته اند و به حقیر منت نهادند درباره استاد و مرشد خود چنین مرقوم فرموده اند:

مولد ایشان در اصفهان و پس از تحصیلاتی در اصفهان به نجف اشرف مهاجرت نموده و از محضر بزرگان من جمله مرحوم سید اسماعیل صدر که علاوه بر مرجعیت واجد خصوصیات در جهات معنوی نیز بود بهره مند و به دستور ایشان در رشته فقه و اصول از مرحوم نائینی قدس سره.

باتفاق مرحوم حاج سید جمال گلپایگانی و حاج سید محمود شاهرودی و شیخ موسی خوانساری و یکی دو نفر دیگر با جدیت کامل تعلم و تلمذ نموده و مدتی در رشته ای که مرحوم حاج سید احمد کربلائی در آن بودند کارکرد و مورد تصدیق و تقدیر ایشان گردید.

با تصدیق اجتهادی که حاکی از لطف خاص از مرحوم نائینی به ایشان بود به مشهد مقدس رضوی مهاجرت نموده و اول کسی که مبانی مرحوم نائینی را در مشهد مطرح نمود ایشان بودند، در زمان ریاست مرحوم حاج میرزا محمد آقا زاده و موقعیت حاج آقا حسین قمی مشغول به تدریس اصول شد.

جمعی از افاضل منجمله حاج شیخ هاشم، حاج شیخ مجتبی قزوینی حاج شیخ غلام حسین محامی، حاج شیخ کاظم دامغانی، شیخ محمدحسین بروجردی، شیخ حسینعلی راشد و جمعی دیگر که بالغ بر سی الی چهل نفر بودند به درس ایشان حاضر می‌شدند، در سفری که مرحوم آقا شیخ موسی خوانساری به مشهد مشرف شدند احتراماً تدریس را به ایشان واگذار نمودند.

مرحوم حاج میرزا مهدی به تدریس اصول اعتقادات مشغول شدند، بعضی از مدرسین فلسفه از قبیل حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج شیخ غلام حسین محامی و حاج میرزا جواد آقا تهرانی که سابقه تحصیل ایشان در فلسفه از مرحوم شیخ محمدتقی آملی و شیخ مرتضی طالقانی در نجف بود و همچنین عده کثیری از محضر ایشان استفاده می‌نمودند.

آن مرحوم انتقادات فراوانی از مکتب محی‌الدین و صدرالمتهلین در مسائل توحید و معاد و غیر آن داشت که نمونه‌ای از آن را آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی در بیان الفرقان و حاج میرزا جواد آقا در میزان المطالب و عارف و صوفی چه می‌گوید به نحو اجمال و اختصار ذکر نموده‌اند.

او بعد از چهار سال بار دیگر به تدریس فقه و اصول مشغول گردید، و یک دوره اصول را من البدو الی الختم درس داد، و ابوابی از کتاب طهارت صلوٰة زکوة، خمس، صوم، حج، و مقداری از مکاسب و خصوص بیع را تدریس و بعضی از مبانی اصول را در مطاوی فقه مطرح نمودند.

در زمان سلطنت رضاخان حوزه علمیه مشهد متلاشی و اختناق و محدودیت در لباس و ممنوعیت مجالس دینی، به حدی رسید که آن مرحوم حدود چهار سال معتکف، در منزل بود، عده‌ای از طلاب علوم با لباس متحدالشکل از کوچه‌های مختلف به درس ایشان می‌رفتند.

پس از ورود متفقین به ایران به همت آن مرحوم و کمک مرحوم حاج میرزا احمد

کفائی در مدرسه سلیمان خان پایگاه مختصری داشتند، مرحوم حاج میرزا علی اکبر نوقانی، مرحوم حاج میرزا حسین سبزواری مجدداً تشکیل حوزه علمیه داده شد.

مرحوم حاج شیخ هاشم پس از تبعید ده سال به قزوین، مرحوم حاج شیخ مجتبی پس از اقامت شش ساله در خارج مشهد و مراجعت حاج میرزا جواد آقا از تهران و عده‌ای دیگر به مشهد مراجعت نمودند، و در درس مرحوم حاج میرزا مهدی حضور پیدا کردند.

ایشان علاوه بر مقامات علمی و تقید کامل به استفاده از مبانی اعتقادی عقلی از محکّمات آیات و روایات کمالات دیگری در ایشان بود که از ذکر آن معذورم، در مسافرت‌های تابستانی هم در جلساتی که اخضاء از رفقاء خود داشتند عمده تفریح ایشان تذکر مطالب علمی بود.

اشتغال به ذکر روایات و دعا و تضرع با ادعیه ماثوره و غیرها بود او هم بطور فردی دعا می‌کرد و هم بطور دسته جمعی در دعا شرکت می‌نمود، مرحوم میرزا عالمی بود نسبتاً جامع کثیرالنفیع محیی آثار ائمه هدی علیهم‌السلام، متواضع، زاهد و متجافی از عناوین ظاهریه.

استادان و مشایخ او

حاج میرزا مهدی غروی در اصفهان و نجف اشرف نزد گروهی از علماء و مجتهدان طراز اول تلمذ کردند و آنان عبارتند از:

۱ - حاج آقا رحیم که نخستین استاد و مربی ایشان بوده است.

۲ - آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مؤلف کفایة الاصول.

۳ - حاج سید محمد کاظم یزدی مؤلف عروة الوثقی.

۴ - حاج میرزا حسین نائینی مجتهد و فقیه معروف.

۵ - حاج سید احمد کربلانی در معارف.

۶- حاج سید اسماعیل صدر در اخلاق و سلوک.

۷- شیخ محمد بهاری همدانی در معارف.

۸- سید جمال الدین گلپایگانی در اخلاق.

شاگردان او

گروهی از علماء و فضلاء مشهد مقدس در محضر وی تلمذ کردند و از او فقه، اصول، و معارف حقه را آموختند مشاهیر شاگردان معظم له که نام آنها ضبط گردیده عبارتند از:

۱- حاج شیخ مجتبی قزوینی متوفی سال ۱۳۴۶ ش.

۲- حاج شیخ هاشم قزوینی متوفی سال ۱۳۳۹ ش.

۳- حاج شیخ غلام حسین محامی متوفی سال ۱۳۳۳ ش.

۴- حاج شیخ محمد کاظم دامغانی متوفی سال ۱۳۶۰ ش.

۵- شیخ محمد حسین بروجردی متوفی سال ۱۳۲۹ ش.

۶- شیخ حسینعلی راشد متوفی سال ۱۳۵۸ ش.

۷- شیخ حسنعلی مروارید که در حال حیات می باشند.

۸- سید حسن کرمانشاهی متوفی سال ۱۳۶۶ ق.

۹- میرزا علی اکبر نوقانی متوفی سال ۱۳۷۰ ق.

۱۰- شیخ زین العابدین غیائی تنکابنی متوفی سال ۱۳۳۶ ش.

۱۱- شیخ علی محدث خراسانی متوفی سال ۱۳۷۰ ق.

۱۲- شیخ علی نمازی شاهرودی متوفی سال ۱۳۶۴ ش.

۱۳- محمد تقی شریعتی مزینانی متوفی سال ۱۳۶۶ ش.

۱۴- سید محمد باقر نجفی متوفی سال ۱۳۶۸ ش.

۱۵- شیخ عبدالله واعظ یزدی متوفی سال ۱۳۷۱ ش.

- ۱۶ - شیخ محمدرضا محقق تهرانی متوفی سال ۱۳۷۳ ش.
- ۱۷ - شیخ محمد باقر محسنی ملایری متوفی سال ۱۳۷۴ ش.
- ۱۸ - شیخ محمود حلبی متوفی سال ۱۳۷۶ ش.
- ۱۹ - محمد باقر ملکی متوفی سال ۱۳۷۷ ش.
- ۲۰ - شیخ عبدالنبی کجوری.
- ۲۱ - شیخ علی اکبر صدرزاده.
- ۲۲ - سید علی رضا قدوسی در حال حیات و در تهران زندگی می‌کنند.
- ۲۳ - شیخ اسماعیل مجتهد خراسانی.

آثار و تألیفات او

از آن بزرگوار رساله‌ها، جزوه‌ها و کتابهایی در موضوعات گوناگون باقی مانده و در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ می‌باشند و آثار معظم له عبارتند از:

- ۱ - رساله القرآن، ۲ - ابواب الهدی، ۳ - رساله فی البداء، ۴ - رساله در تعیین موضوع علم، ۵ - الصوارم العقلية، ۶ - غایة المنی فی معراج القرب واللقاء، ۷ - رساله در حجیت قرآن، ۸ - رساله در اعجاز قرآن، ۹ - مصباح الهدی.
- ۱۰ - رساله در وجوب حمل الفاظ بر معانی لغوی، ۱۱ - مواهب سنیة در مواهب و عنایات رضویه، ۱۲ - رساله در مباحث الفاظ، ۱۳ - رساله در افتاء و تقلید، ۱۴ - رساله در احکام کر، ۱۵ - رساله در لباس مشکوک، ۱۶ - رساله در قرعه، ۱۷ - رساله در غسل، ۱۸ - رساله در وضوء، ۱۹ - تقریرات به قلم حاج شیخ محمود حلبی در معارف.

درگذشت مرحوم حاج شیخ مهدی غروی

او پس از سالها تدریس و تحقیق و تربیت شاگردان برجسته و کوشش در نشر

آثار و معارف اهل بیت علیهم السلام در نوزدهم ماه ذی حجه سال ۱۳۶۵ در مشهد مقدس درگذشت و جان به جان آفرین تسلیم نمود و به لقاء الله پیوست.

حضرت آقای حاج شیخ حسنعلی مروارید در نوشته‌های خود آورده‌اند در فوت ایشان ضجه و ناراحتی در طلاب و آنهایی که با ایشان معاشرت و آشنائی کامل داشتند پیدا شد که در فوت هیچ یک از علماء در مشهد دیده نشد، جسد ایشان را در زاویه جنوبی رواق مطهر معروف به دارالضیافه به خاک سپردند یکی از فضلاء در فوت ایشان گفته:

یوم الخمیس تلو عید الغدیر	نال الی لقاء حتی قدیر
قلت لعام فقد هادینا	«غاب عن الاعین مهدینا»

منابع تحقیق

- ۱- نوشته‌های عالم جلیل القدر حاج شیخ حسنعلی مروارید.
- ۲- نوشته‌های فرزند آن فقید سعید دانشمند گرامی حاج میرزا اسماعیل غروی.
- ۳- مکتب تفکیک محمدرضا حکیمی مشهدی.

۲۰۲۲- مهدی بک حاکم مشهد

او از سرداران و امیران لشکر ملک محمود سیستانی بود و از طرف او در مشهد مقدس رضوی حکومت می‌کرد، هنگامیکه نادر قلی افشار با سردار رضا قلی خان متحد شدند و به مشهد حمله کردند مهدی بک در مشهد بود، رضا قلی خان که از طرف شاه ظهاسب دوم مأمور شده بود به جنگ ملک محمود برود وارد خبوشان شد و با گروهی از اکراد به طرف مشهد رهسپار گردید.

نادر قلی افشار هم با گروهی از لشگریانش به او پیوست، آنها به اتفاق به طرف مشهد مقدس حرکت کردند و در باغ خواجه ربیع فرود آمدند، مردم مشهد هم با

طرفداران ملک محمود به زد و خورد پرداختند و آماده شدند شهر را در اختیار رضا قلی خان و نادرقلی خان قرار دهند، در این گیرودار که سردار رضاقلی خان در باغ خواجه ربیع مشغول استراحت بود اوضاع بهم خورد.

مهدی بک هنگامیکه مشاهده کرد مشهد در محاصره قرار گرفته و اهالی هم از او حمایت نمی‌کنند، و منتظر ورود لشکر نادر و رضاقلی هستند، خانواده خود را برداشت و در برج قلعه مشهد پناه گرفت و جریان را به ملک محمود که در نزدیک مشهد بود اطلاع داد، ملک محمود با شتاب خود را به مشهد مقدس رسانید و از راه ارک که در تصرف مهدی بک بود وارد مشهد شد.

لشکریان قزلباش تاب مقاومت در برابر ملک محمود را نیاورده و از مشهد بیرون شدند و شهر بار دیگر به تصرف ملک محمود در آمد، ملک محمود گروهی از اهالی مشهد را که با رضاقلی خان و نادرقلی همراهی کرده بودند مؤاخذه کرد و اموال آنها را مصادره نمود.

در این هنگام نادرقلی از اوضاع و احوال ناراحت گردید و بدون اینکه از سردار رضاقلی خان خداحافظی کند از مشهد بطرف ایبورد رفت و رضاقلی خان نیز از مشهد بطرف خبوشان رهسپار گردید، او بار دیگر از خبوشان به اتفاق گروهی از اکراد بطرف مشهد آمد و با ملک محمود به جنگ پرداخت ولی کاری از پیش نبرد نگارنده گوید:

این جنگ و گریزها ادامه داشت تا آنگاه که نادرقلی افشار خود فرماندهی لشکر را به عهده گرفت و به جنگ ملک محمود رفت و او را شکست داد که تفصیل آن در کتب عهد افشاریه آمده است و در جای خود ذکر خواهد شد.

۲۰۲۳ - مهدی خراسانی

او فرزند بزرگ آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مجتهد معروف و مؤلف

کفایةالاصول می‌باشد، عبدالحسین مجید کفائی در کتاب مرگی در نور گوید: آقا میرزا مهدی پدر پدرم در سال ۱۲۹۲ در نجف اشرف متولد شد و مقدمات را در همانجا فرا گرفت ولی به خاطر بیماری چشم از تحصیلات عالیه بازماند.

او به جای تحصیل وارد کارهای سیاسی شد، و در سال ۱۳۱۹ به ایران مسافرت کرد و با مقامات ملاقات نمود و بعد هم به مشهد مقدس رفت و حضرت رضا علیه السلام را زیارت کرد، او در وقایع مشروطیت به پدرش کمک کرد، بطوریکه روزنامه‌های آن ایام او را از بنیان گذاران مشروطیت نوشته‌اند.

مرحوم حاج میرزا مهدی خراسانی هنگامیکه پدرش می‌خواست به ایران حرکت کند با او همراهی می‌کرد، ولی مرگ ناگهانی آخوند همه برنامه‌ها برهم زد، در آن زمان در کاظمین مجلس برگزار گردید و گروهی از علماء معین شدند تا درباره اخراج روسیه تزاری از ایران تصمیم بگیرند، حاج میرزا مهدی یکی از اعضاء این هئیت بود و در این راه بسیار کوشش کرد.

حاج میرزا مهدی در عراق هم در امور سیاسی مداخله می‌کرد، هنگامیکه علمای اعلام را از عراق به ایران تبعید کردند، او نزد ملک فیصل رفت و از او خواست علمای شیعه را که به ایران تبعید شده‌اند به عراق بازگرداند با کوشش او علماء به عراق بازگشتند.

او در سال ۱۳۶۴ قمری به تهران آمد و در نظر داشت به مشهد مقدس برود او در تهران بیمار گردید و درگذشت، جنازه او را به مشهد مقدس بردند و در دارالسعادة به خاک سپردند شعرا در فوت او مرثیه‌هایی سرودند مرحوم طاهر شهیدی در این باره گوید:

سال وفات او را با رمز با تو گویم رمز از میانه بردار مهدی نمود غیبت

۲۰۲۴ - مهدی عالی مشهدی

از شعراء مشهد مقدس رضوی است، حنین لاهیجی در تذکره خود او را عنوان کرده و گوید: میرزا مهدی عالی مشهدی شاعر سنجیده عالی سخن بود، فقیر او را ندیده اما کلامش بر اقران او برگزیده، ساکن مشهد مقدس بود تا پیرانه سال در همان مکان جنت مثال رحلت نمود، شعر بسیاری گفته لیکن قلیلی بر افواه دایر است.

مجموع آن نزد خودش منضبط بود، بعد از وفات آن نکته سنج بعضی یاران و نزدیکانش اخلاف ابکار او را در نهانخانه ضنت مستور ساختند، نسخه آشکارا نشده، این یک دوبیت هنگام تحریر از او به یاد آمده:

پرتو حسن تو گر جلوه کند در رک سنگ شعله طور نماید به نظر هر رگ سنگ
ریخت از بس گهر آبله از پای دلم در ره عشق تو شد رشته گوهر رگ سنگ
صبا در تذکره روز روشن گوید: میرزا مهدی مشهدی ذهنی عالی و طبعی بلند
داشت او گوید:

ره دل می رود سالک از آن رسوا نمی باشد

برون از خویشتن رفتن صدای پا نمی باشد

۲۰۲۵ - مهدی عقیلی

از معاصران شاه سلطان حسین صفوی بوده و کتابی بنام الروضات در ادعیه بنام شاه مزبور نوشته است، و نسخه ای از آن در کتابخانه مسجد اعظم قم می باشد.

۲۰۲۶ - مهدی قلی خان افشار

از سرداران و امیران لشکر در زمان قاجاریه بود، و در جنگهای متعدد شرکت داشت، او برای جنگ با قبائل افغان و ترکمن در زمان ناصرالدین شاه به خراسان آمد و به حفظ سرحدات جنوبی و شمالی خراسان مشغول شد و جلو حملات ترکمانها را

گرفت.

در روزنامه وقایع اتفاقیه شماره روز پنجشنبه ۲۵ ماه شوال سال ۱۲۶۸ نوشته شده در روزنامه خراسان نوشته بودند این اوقات قراول خانه‌های آن صفحات را محکم و مضبوط ساخته و مستحفظ و قراولان درست کماشته‌اند، عالیجاه مهدی قلی خان سرکرده سوار شاهسون افشار با سواره ابواب جمعی خود در چمن کال یاقوتی که در دو فرسخی شهر مشهد مقدس است چادر زده‌اند و بسیار با نظم و قاعده حرکت می‌کنند.

۲۰۲۷- مهدی قلی سهام الملک

از کارگذاران و رجال عصر قاجار بود و در مشهد مقدس رضوی در مقام نیابت تولیت کار می‌کرد، بنا به نوشته مرحوم مؤتمن در نامه آستان قدس او از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۲ قمری در مشهد نائب التولیه بوده است، مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: در سال ۱۳۲۱ قمری وبائی در مشهد پدید آمد و مرحوم مهدی قلی خان سهام الملک متولی باشی آستان قدس به مرض ویا مبتلا گردید.

مرحوم مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: مهدی قلی خان سهام الملک پسر حاج محمد ولی فرزند فتحعلی شاه بود، او در سال ۱۳۰۲ بریاست قشون خراسان معین و اعزام شد، ولی پس از مدتی به خاطر اختلاف با آصف الدوله والی خراسان به تهران بازگشت، او از سال ۱۳۲۰ تا جمادی الاولی سال ۱۳۲۲ قمری سال فوتش متولی باشی آستان قدس رضوی بود.

۲۰۲۸- مهدی گیلانی

او از اهل فضل و ادب بود و اشعار عربی و فارسی می‌سرود، میرزا مهدی گیلانی مشهور به خدیو در علوم متداوله زمان خود از هئیت، نجوم، طب الهیات و ریاضیات بهره‌مند بود، مدتی در نجف اشرف به تحصیل فقه و اصول پرداخت، او در عراق به

غلام‌علی خان هندی که در بغداد حلقه ارشاد داشت اعتقاد پیدا کرد و مرید او شد. بعد از مدتی مرشد او در بغداد درگذشت خدیو با زن او ازدواج کرد و به اتفاق به مشهد مقدس مهاجرت کردند، و در این شهر سکونت نمودند

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران در شرح حال حاج میرزا حبیب گوید: خدیو به مشهد آمد و بنا به سفارش حاج میرزا حبیب خانه کوچکی برای او تهیه کردند و هنگامیکه خود حاج میرزا حبیب از سفر اول خود از عراق بازگشت کار خدیو بالا گرفت و چون در سراچه منزل داشت مریدان آنجا جمع می‌شدند.

از این رو آنان را اصحاب سراچه می‌گفتند، و حاج میرزا حبیب هم از اصحاب سراچه بود، چندی بدین منوال گذشت و بعد چون بر علیه آنان سروصدائی برپا شد و جمعی هم در صدد کشتن میرزای خدیو برآمدند بدین جهت اصحاب پراکنده شدند، عده‌ای هم از طرف والی خراسان تبعید گردیدند و میرزای خدیو هم به نقطه نامعلومی رفت و حاج میرزا حبیب راهی عراق گردید.

مرحوم بامداد در شرح حال مهدی گیلانی معروف به خدیو هم گوید: حاج میرزا حبیب در ایامی که در عراق بود به میرزا مهدی خدیو ارادت پیدا کرده بود پس از ورود خدیو به مشهد بنابر سفارش حاج میرزا حبیب او را در خانه کوچکی منزل دادند و دید و بازدید در این سراچه آغاز گردید و کار خدیو در مشهد بالا گرفت و گروهی پیرامون او جمع شدند.

بعد از مدتی خدیو و اصحاب او مورد سوءظن قرار گرفتند، و مردم بر علیه آنان شورش کردند، گروهی از طرف حاکم خراسان تبعید شدند، و خدیو هم در جانی مخفی گردید، او پس از مدتی بار دیگر به مشهد مقدس بازگشت و در حال انزوای بسر می‌برد تا آنگاه که در سال ۱۳۰۹ قمری در مشهد درگذشت حاج میرزا حبیب خراسانی درباره او گوید:

جان فدای خدیو کشور دل ختم شمرم بنام او افتاد

که به هر نکته ایست او مقصود که بهر صنعتی است او استاد
در خیال جمال او بودم هاتقم این دو بیت داد بیاد
کای خدیو ممالک دل و جان وی خداوند رازهای نهان
آیة مصحف وجود توئی مقصد از هرچه هست و بود توئی؟!

۲۰۲۹- مهدی مشهدی

از علماء و شعراء مشهد مقدس رضوی بود، ولی قلی شاملو در کتاب قصص خاقانی گوید: میرزا مهدی بن میرزا غیاث از جمله فضلاء مشهور که به اعتقاد جمهور به قدر مقدور و میسور در تحصیل کمالات کوشیده و به مرتبه‌ای از مراتب مدارج دانش رسیده‌اند.

حضرت میرزا مهدی خلف میرزا غیاث که به عنایت واهب بی منت به موجب حدیث «الولد سراپیه» به کار والد مشغول و مأمور است مولد و مکان نشو و نمایش مشهد مقدس، اکتساب علوم ادبیه در خدمت والد نموده و به مدارج علیا و کمال عروج فرموده.

در این ولا که سن شریف ایشان از عقد بیست متجاوز است، تصنیفات مشارالیه این است، ۱- رساله موسوم به اعتقادیه در معرفت الله، ۲- شرح رساله موسوم به «اذا سألک سائل» در اصول دین، ۳- حاشیه بر معالم الاصول

گاهی طبع آن نورس نهال گلستان دانش رغبت به گفتن شعر دارد ابیات ایشان از آنچه مشهور است شاید که دوازده هزار بیت باشد نمودی از گلزار طبعش این دو بیت است:

ای بگرد آن زبان گردم که گفتارش توئی

جان فشانم بر سر آن دل که دلدارش توئی

من نخواهم سدره و طویی ندانم نخل طور

میرم اندر پا نهالی را که دربارش توئی
نصر آبادی هم در تذکره خود اورا عنوان کرده و گوید: میرزا مهدی خلف مفخرالسادات
علامی میرغیاث الدین مشهدی پیشنماز، به پاکی نسب و نجابت و حسب ایشان وحید
العصر و فریدالدهرند، خصوصاً که حضرت مشارالیه در حوادث سن از اکثر علوم نصیب
وافی دارند، و گاهی فکر شعر می کنند، حجت تخلص دارند این بیت از ایشان به فقیر
رسیده، دیوان ایشان قریب چهار هزار بیت است اما دیده نشد او گوید:
دولتی بهتر از این نیست که از پهلوی او غیر هم چون گره از بند قبا برخیزد

۲۰۳۰- مهدی خراسانی واعظ

او از معاریف اهل منبر و خطابه در مشهد مقدس بود و در مسجد جامع گوهر شاد
در مسند وعظ و ارشاد قرار می گرفت و طبقات مختلف از بیانات او استفاده می کردند،
مرحوم حاج شیخ مهدی خراسانی در زمان خود شیخ اهل منبر و خطابه بود و در مشهد
مقدس رضوی و خراسان از امتیازاتی خاص برخوردار و مورد توجه همه طبقات قرار
داشت.

پدران و اجداد او از اهل علم و فضل بودند و در مشهد مقدس به خدمات دینی و
علمی اشتغال داشته اند نیای او که از خطیبان و واعظان معروف خراسان بوده در سال
۱۲۴۰ وفات کرده است، او در سال ۱۱۹۷ در کاشان با ملا مهدی نراقی عالم مشهور
دیدار کرده و نراقی کتاب تجریدالاصول خود را به وی هدیه نموده است.

پدر بزرگوارش حاج ملا احمد مشهدی که او هم از اهل منبر و وعظ و ارشاد
بوده، در مشهد مقدس و نجف اشرف تحصیل کرده و بعد به زادگاه خود بازگشته و در
مسجد گوهر شاد به وعظ پرداخته است، او در سال ۱۳۰۳ قمری در مشهد درگذشته و
در جوار حضرت رضا علیه السلام به خاک سپرده شده است.

تولد حاج شیخ مهدی و تحصیلات او

بر اساس نوشته فرزند گرامی او استاد حاج شیخ محمد واعظ زاده مرحوم حاج شیخ مهدی واعظ خراسانی در شب پانزدهم شعبان سال ۱۲۸۶ قمری در مشهد مقدس متولد گردیده است، از آنجا که او در شب نیمه شعبان دنیا آمده بود نامش را مهدی گذاشتند، او پس از دوران خردسالی طبق معمول آن ایام به مکتب رفت و قرآن و فارسی آموخت.

مرحوم حاج شیخ مهدی خراسانی بعد از آن به مدرسه رفت و مشغول تحصیل گردید او ادبیات و سطح را از اساتید فرا گرفت، فقه، اصول، فلسفه و تفسیر را در حوزه درس مرحوم حاج سید عباس شاهرودی خواند و بعد از آن به پدران خود اقتدا کرد و به وعظ و خطابه روی آورد و به تبلیغ و ارشاد پرداخت.

حاج شیخ مهدی در میدان تبلیغ

آقای حاج شیخ محمد واعظ زاده نوشته اند: مرحوم حاج شیخ هنگام فوت پدرش ۱۴ سال داشته و از همان وقت ایشان در مسجد گوهرشاد به جای پدرش منبر می رفته و او را طی مراسمی به مسجد گوهرشاد می برند و در جای پدر بالای منبر قرار می دهند، او از نوجوانی بر کرسی وعظ و خطابه قرار گرفت و به تبلیغ پرداخت.

او ماه مبارک رمضان در مسجد گوهرشاد سخنرانی می کرد، و منبرهایش بسیار طول می کشید، او یک موضوع را انتخاب می کرد و پیرامون آن بحث می نمود، و از آیات و روایات شاهد می آورد، گروهی هم سخنان او را یادداشت می کردند، او حافظه ای قوی داشت و از حدیث و تاریخ استفاده می کرد.

او به نجف اشرف و عتبات عالیات مشرف می شد و در آنجا در حضور مراجع منبر می رفت، مرحوم حاج شیخ مهدی، میرزای شیرازی، شیخ حبیب الله رشتی، شیخ

جعفر شوشتری را در کودکی و جوانی درک کرده بود، او در مجلس آخوند محمد کاظم خراسانی و سید ابوالحسن اصفهانی حضور پیدا می‌کرد و خطابه می‌خواند و ذکر مصیبت می‌نمود.

او برای منبر به شهرستانها هم رهسپار می‌گردید، در جوانی به بخارا رفت، و در تهران و اصفهان و جاهای دیگر مجلس وعظ و ارشاد برگزار کرد، فضلاء و اهل علم و ادب پای منبر او جمع می‌شدند و از بیانات او استفاده می‌کردند، و تا پایان زندگی این روش را ادامه دادند و خسته نشدند.

در حادثه مسجد گوهر شاد

در سال ۱۳۱۴ شمسی که به دستور رضا شاه کشف حجاب اجباری گردید، علماء و خطباء مشهد مقدس در مقابل اجرای این قانون ایستادند و با آن مخالفت نمودند، مرحوم حاج شیخ مهدی هم مانند سایر اهل منبر به میدان آمد، و مخالفت خود را با اجرای این قانون اعلام کرد.

ادیب هروی در کتاب حدیقة الرضویه در این مورد گوید: شب شنبه یازدهم ربیع الثانی سال ۱۳۵۴ آقایان حاج شیخ مهدی واعظ و حاج عباسعلی محقق منبر می‌روند حاج شیخ مهدی اظهار می‌کند ما با کسی طرف نیستیم، ما می‌گوئیم چرا عرایض و تلگرافات ما را به شاه نمی‌رسانید ما به شاه تظلم نکنیم به که رو بیاوریم.

بعد از جریان مسجد گوهرشاد و کشتار مردم مرحوم حاج شیخ مهدی مورد تعقیب قرار گرفت ولی تبعید نگردید و در خانه خود نشست و از منبر بازماند، او در سال ۱۳۱۸ که گروهی از زندانیان حادثه مسجد گوهرشاد آزاد شدند، از منزل بیرون شد و به عتبات عالیات رفت.

درگذشت حاج شیخ مهدی خراسانی

مرحوم حاج شیخ مهدی خراسانی در حدود هفتاد سال عمر کرد و در تمام عمر خود در مشهد مقدس رضوی و عتبات عالیات منبر رفت و از معارف اهل بیت علیهم السلام سخن گفت، و از فضائل و مناقب و مصائب آنها گفتگو کرد و ده‌ها هزار انسان را ارشاد فرمود.

سرانجام در روز چهارم ربیع الاول سال ۱۳۷۰ قمری در تهران وفات کرد، جنازه او را به مشهد مقدس رضوی حمل کردند و پس از تشییع با شکوهی که انجام گرفت در دارالضیافه آستان قدس به خاک سپرده شد و به جوار رحمت حق شتافت.

نگارنده گوید:

من اواخر عمر آن مرحوم را درک کردم و در مسجد جامع گوهرشاد پای منبر او نشستم، او بسیار آهسته و آرام سخن می‌گفت، و در منبر از قرآن مجید و اخبار و احادیث بسیار استفاده می‌کرد و یک محدث به تمام معنی بود در پایان از فرزند دانشمند این واعظ عالی مقام استاد محترم حاج شیخ محمد واعظ زاده که گزیده‌ای از شرح والد بزرگوارش را در اختیار ما گذاشتند سپاسگزارم.

۲۰۳۱- مهدی یزدی

از علماء و مؤلفان یزد بود و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان «ودائع الکلام من وقائع الایام» گوید: این کتاب از تألیفات مهدی یزدی حائری ساکن مشهد مقدس می‌باشد.

و کتاب دیگری هم به نام ام‌الکتاب که بعد آن را به جواهر الکلام فی وقائع الایام نام گذاری کرد تألیف نمود و این کتاب را در سال ۱۳۳۵ قمری نوشت و من نسخه این کتاب را نزد مؤلف دیدم، او کتابی هم بنام مقتل العباس نوشته است و نسخه آن را در نزد

سید هبةالدین دیدم.

۲۰۳۲- مهدی حسینی

او هم از علماء مشهد بوده است، علامه تهرانی در کتاب الذریعه ذیل عنوان «نجاه المسلمین فی اصول الدین» گوید: این کتاب از آثار میرزا مهدی بن باقر حسینی مشهدی است که از معاصران شیخ حر عاملی بوده و در سال ۱۱۰۴ زندگی می‌کرده است.

۲۰۳۳- مهدی رضوی

او از علماء مشهد مقدس و از سادات خاندان شهیدی بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید آقا میرزا مهدی فرزند حبیب‌الله مقدمات علوم را در مشهد آموخت و فقه و اصول را در نجف اشرف تحصیل کرد و حکمت و کلام را در تهران فراگرفت، وی در هوش و فطانت از دیگران ممتاز بود، حلیله جلیله وی دختر مرحوم میرزا ابوالحسن شیخ رئیس بود.

۲۰۳۴- مهدی بن هادی رضوی

او از خادمان و کارگذاران آستان قدس رضوی بود و در روضه مبارکه سمت تحویل‌داری داشت، مرحوم مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا مهدی جدامی داعی است از جمله ثقات و متدینین این سلسله جلیله و از اعیان و صاحب منصبان آستانه متبرکه به شمار می‌رفت.

مقام و منزلتش نزد متولیان عظام خصوصاً مرحوم خلداشیان حاج میرزاخان بدرجه اعلی بود، اغلب اوقات در فناء حریم حضرت سلطان الاولیاء ارواحنا فداه سایه کزین و بعضی اوقات هم به کتابت ادعیه و زیارات خود را مشغول می‌داشت، او

سرانجام در سال ۱۲۷۶ درگذشت و در گنبد حاتم خانی مدفون شد.

۲۰۳۵- مهنا حسینی

او از اولاد و احفاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود و در مشهد مقدس اقامت داشت، در کتاب رساله الاسدیه آمده: امیر مهنا محتسب از اولاد حسین اصغر بن زین العابدین است که در مشهد مقدس ساکن هستند، از ایشان در هرات سید نورالهدی بن سید افضل بن ابی طالب بن مهنا مذکور.

۲۰۳۶- مهنا جزائری

او از منطقه جزائر بوده و در مشهد مقدس سکونت داشته است آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: مهنا جزائری فرزند مراد به خط خودش ارشاد الاذهان علامه حلی را در مشهد مقدس نوشته، او در تاریخ ششم ماه جمادی الثانی سال ۹۶۷ کتابت آن را پایان داده است. نسخه مزبور در سال ۱۰۰۶ در محضر یکی از علماء قرائت شده و اجازه روایت آن برای قرائت کننده صادر گردیده، و مجاز به عنوان امیر کبیر عبدالکریم بن عبدالوکیل نوشته شده و بر این نسخه حواشی زیادی هم تحریر گردیده است، نسخه مورد بحث در کتابخانه محمد حسن بن محمد مهدی سبزواری می باشد.

۲۰۳۷- میر جهانی

از علماء و مؤلفان معاصر بود، او اصلاً از اهل اصفهان بوده و چند سال در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت، محمد شریف راضی در کتاب گنجینه دانشمندان گوید: حاج میرزا محمد حسن میر جهانی از علماء و خطباء معاصر روز دوشنبه ۲۲ ماه ذیقعد سال ۱۳۱۹ قمری در محمد آباد جرقویه سفلی از توابع اصفهان متولد شد.

او در آبادی خود به مکتب رفت و در خوردسالی قرآن را فراگرفت و بعد از آن به خواندن صرف و نحو پرداخت، سپس به اصفهان رفت و در مدرسه صدر ساکن شد و ادامه تحصیل داد و سطوح را از شیخ محمدعلی حبیب آبادی، شیخ علی یزدی و سید محمد رضا رضوی و دیگران فراگرفت و در حوزه درس خارج آخوند ملاحسین فشارکی شرکت نمود.

مهاجرت به نجف اشرف

مرحوم میر جهانی در سال ۱۳۳۶ قمری به نجف اشرف مشرف گردید و در حوزه‌های درس مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی و حاج شیخ عبدالله مامقانی شرکت نمود و از آنها در فقه و اصول بهره گرفت و چند سال در آنجا اقامت گزید، و بار دیگر به اصفهان برگشت و به نشر معارف اسلامی و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام مشغول گردید.

میر جهانی در مشهد مقدس

مرحوم حاج میرزا محمد حسن میر جهانی بعد از درگذشت پدرش از اصفهان به مشهد مقدس رضوی مشرف شد و در این شهر اقامت گزید، او هفت سال در مشهد اقامت نمود و به تألیف و تصنیف و نشر علوم دینی پرداخت، او سپس مشهد مقدس را رها کرد و به تهران منتقل گردید و تا پایان زندگی در تهران سکونت کرد.

مرحوم میر جهانی مردی پرکار و فعال و از فضلاء و ادباء بود، او طبع شعر هم داشت و اشعاری هم در فضائل و مناقب رسول اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام سروده است و آثار و تألیفات زیادی هم دارد که بالغ بر بیست عدد در موضوعات گوناگون می‌باشد و اکثر هم چاپ شده‌اند او درباره امام زمان علیه‌السلام گوید:

ای امام منتظر وجه خدا محبی دین ماحی شرک و ریا

تا بکی اندر فراقت سوختن	آتش هجرت بدل افروختن
منتظر در راه وصلت تا بکی	عمرها در انتظارت گشته طی
آتش سودای عشقت بر سراسر	دیده از بهر لقایت بر در است
ره‌نما این بینوای زار را	این سیه روی تبه کردار را

نگارنده گوید:

مرحوم میرجهانی اصلاً از سادات میر جهانی طباطبائی بوده‌اند، بنابر نقل آن عالم پرکار و خطیب ارجمند اجداد او در هنگام حمله قبائل افغان به اصفهان از خوف و هراس لباس خود را تغییر داده و عمامه مشکی خود را رها کردند، و عمامه سفید بر سر نهادند، و سیادت خود را مخفی داشتند.

در زمان مرجع عالی مقام حاج آقا حسین بروجردی ایشان عمامه سفید خود را برداشتند و بار دیگر عمامه مشکی بر سر نهادند، و این مراسم در حوزه علمیه قم طی مراسمی برگزار گردید، نویسنده این کتاب این مراسم را بیاد دارد و او را با عمامه سفید مشاهده کرده بود.

در سال ۱۳۴۶ قمری، هنگام بازگشت از هندوستان و پاکستان مدتی در افغانستان اقامت کردم تا از کتابخانه‌ها و آثار قدیمی دیدن نمایم، روزی به شهر پروان در نزدیک کابل رفتم، پروان از آبادی‌ها قدیم طخارستان است و اکنون بر سر راه کابل به بلخ و بدخشان قرار دارد.

در نزدیک پروان یک آبادی بنام اوفیان هست در این آبادی تعدادی مقبره وجود دارد و گروهی از بزرگان در آنجا دفن شده‌اند، من در همانجا قبور تعدادی میر جهانی دیدم، از پیرمردی کهن سال که مرا راهنمایی می‌کرد، جریانی این قبرها را پرسیدم.

او گفت: اوفیان که اکنون نام این دهکده می‌باشد اصل آن اصفهان بوده و صاحبان این قبور در اینجا زندگی می‌کرده‌اند و از بزرگان بوده‌اند ظاهراً این جماعت که

میر جهانی بوده‌اند از اصفهان به اینجا مهاجرت کرده و در این این منطقه خوش آب و هوا زندگی می‌کرده‌اند.

۲۰۳۸- میرزا آقا

از خوشنویسان و هنرمندان مشهد مقدس رضوی بوده است، قصیده‌ای از صبوری ملک الشعراء به خط میرزا آقا خوشنویس در دارالسیاده آستان قدس با خط نستعلیق بسیار زیبایی روی سنگ منبت و کتابت شده است و تاریخ آن سال ۱۳۰۰ قمری می‌باشد، از این خطاط هنرمند شرح حالی به نظر نگارنده نرسیده است.

۲۰۳۹- میرزا علی مستوفی

او فرزند میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده و مدتی در مشهد مقدس رضوی مستوفی خراسان بوده است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران او را عنوان کرده و گوید: میرزا علی در سال ۱۲۷۴ قمری مدتی مستوفی خاصه دربار و بعد مستوفی خراسان شد، و سپس در سال ۱۲۹۹ جزء وزرای دارالشورا منسلک گردید و در سال ۱۳۰۱ ملقب به قائم مقام شد و در سال ۱۳۰۳ درگذشت.

۲۰۴۰- میرک امیری

از شاعران مشهد مقدس بوده و در هندوستان زندگی می‌کرده است، علاءالدوله دز تذکره نفائس المآثر گوید: امیری میرزا میرک رضوی است، سیدی عالی نسب رشید و حسن الخلق است، و طبع نیکو دارد در اوائل حال با خان زمان می‌بود و خان زمان را به او اعتقاد تمام بود و منصب میر مالی حضرت اعلی نیز داشت، بعد از انهدام سلسله ایشان به این درگاه معلی رجوع کرد و خدمات پسندیده نمود، بالاخره میر بخشی شد از اوست.

خال بر عارض آن زهره جبین افتاده یا ستاره است به خورشید قرین افتاده

۲۰۴۱- میرک مشهدی

از علماء مشهد مقدس بوده است، خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین گوید: میرک موسی از علماء مشهد مقدس رضوی در شعبان سال ۱۰۹۸ درگذشت، از این عالم شرح حالی بنظر نگارنده نرسیده است.

۲۰۴۲- میر معز الملک مشهدی

از رجال مشهد مقدس بوده و در هندوستان از امراء و فرماندهان لشکر اکبر شاه تیموری و از کارگزاران او بشمار می‌رفته و در جنگها شرکت داشته است محمد قاسم فرشته در تاریخ فرشته در حوادث سال ۹۷۳ گوید: اکبر شاه گروهی از امرای خود را به سرداری میر معزالملک که از اکابر سادات مشهد مقدس طوس بود بر سر بهادرخان سیستانی فرستاد.

میر معزالملک به بهادرخان سیستانی و سکندرخان ازبک رسیده درصدد جنگ بود که بهادرخان پیغام داد که برادرم علی قلی خان مخاطب خان زمان والده را به خدمت پادشاه فرستاده التماس عفو جرائم نموده است این قدر صبر کنند که جواب برسد.

میر معزالملک این معنی را قبول نکرد صفوف جنگ بیاراست و سکندرخان ازبک را گریزانید، و بسیاری از لشکریانش را به قتل رسانید، بهادرخان که تا آن زمان با فوج خود ایستاده بود حمله برد و افواج پادشاهی را بهم زد و میر معزالملک به قنوج گریخت و غنیمت بسیار بدست لشکریان بهادرخان سیستانی درآمد.

۲۰۴۳- میر ناقه مشهدی

از شاعران مشهدی بوده و در شیراز سکونت داشته است، سام میرزا در تحفه سامی گوید: امیر سیری مشهور به میر ناقه مشهدی است، اما در شیراز می باشد، گویند روزی مولانا حسین کاشی مطلعی به میرخوانده می فرموده اند که این چیزی نبود که ما را از آن جای در آورد، مولانا گفتند: بلی چیزی که شما را از پای در آورد مطراق چوب ساریبانان است نه شعر شاعران این مطلع از اوست:

خواهم غم خونین جگری داشته باشی گاهی خبر از بی خبری داشته باشی

۲۰۴۴- مینا امیر الشعراء

از شاعران مشهد مقدس بوده و در قرن سیزدهم زندگی می کرده است، سید محمود فرخ در نامه آستان قدس درباره او گوید: مینا امیر الشعراء آستان قدس از شعرای قصیده سرای قرن سیزدهم هجری است، متأسفانه دیوان کامل او را ندیده ام، شنیده ام که در نزد اولاد او که نمی شناسم ضبط است.

مجموعه ای از قصائد او در حدود شش هزار بیت در منقبت ائمه هدی علیهم السلام و تخلص به مدح تولیت های وقت آستان قدس و بزرگانی که در تعمیرات آستان قدس مصارفی کرده اند در کتابخانه خود بنده وجود دارد.

آنچه از او می دانم اجمالاً این است که تربتی الاصل بوده و در مشهد می زیسته، طبعش عالی است و معروفترین شعر او قصیده ایست که در موقع تعمیر مناره های جامع گوهرشاد کتیبه شده و تاریخ و تعمیه آن از ضرب المثل های تعمیه خوب و در اذهان ارباب ذوق محفوظ است.

نگارنده گوید:

قصیده مزبور اینک در پای مناره های مسجد جامع گوهرشاد موجود است و اینک در اینجا ذکر می شود.

در آستان ملک پاسان خسرو طوس
 علی سلاله موسی که کائنات برند
 منیر مهر خراسان ابوالحسن که بود
 به دور داور جم چاکر و فریدون فر
 سریر بخش سلاطین عصر ناصر دین
 بدور داوری اعظمی که صدر جهان
 در آن زمان که در این خاک بود او والی
 به گاه تولیت سید جلیل جواد
 زمام تولیت مسجد از قضا چون داشت
 بزرگ چاکر شاه جهان شهاب‌الملک
 حسین خوی و حسن خلق ویم نوال کریم
 چه از حوادث گردون دون بوقلمون
 درم فشاند و نمود اهتمام در تعمیر
 بقای شه طلبید و سعادت ابدی
 بماند زین عملش نام نیک جاویدان
 جبین چه سود بدرگاه شاه طوس نخست
 چه شد ز رفعت تاریخ سال تعمیرش
 سر از دریچه مؤذن برون نمود سرود
 قصیده‌ای بلند از او در نامه آستان قدس در مدح حضرت رضاعلیه چاپ شده و
 چون قصیده طولانی است، از نقل آن خودداری شد.

۲۰۴۵- نائب حبیب

او یکی از ساکنان مشهد مقدس در ایام توپ باران گنبد حضرت رضاعلیه از

طرف روسها بود، و کشته شدن او موجب گردید تا ارتش روسیه تزاری مستقر در مشهد مقدس و سرکنسول آن دولت بهانه بدست بیاورد و شهر مقدس مشهد را در اختیار بگیرد و گنبد و بارگاه امام رضا را به توپ بیند.

ادیب هروی گوید: نائب حبیب ظاهرا از اتباع و رعایای خارجه بوده و جریان او را از کسانی که به حادثه نزدیک بوده‌اند چنین نقل می‌کنند نائب حبیب برای اصلاح وارد سلمانی می‌شود، در این هنگام سه نفر تفنگدار با عجله وارد دکان سلمانی می‌شوند و نائب حبیب را از دکان بیرون می‌کشند.

ابتداء ساعت بغلی او را از وی می‌گیرند و بعد هم کت او را از تنش بیرون می‌آورند، و به او می‌گویند چند قدم راه بروید، او هنگامیکه چند قدم بر می‌دارد وی را از پشت سر به گلوله می‌بندند و او را می‌کشند، جنازه او روی زمین می‌افتد مردم جمع می‌گردند جنازه را بر می‌دارند و به حکومتی می‌برند.

در دارالحکومه کسی حاضر نمی‌شود جنازه را تحویل بگیرد، جنازه را به نظمیه می‌برند، نظمیه هم قبول نمی‌کند و مسئولان نظمیه می‌گویند از ما کاری ساخته نیست، بعد از این جنازه را به کنسولگری روس می‌برند، کنسول می‌گوید: تا عصر تکلیف شما را معین می‌کنم.

کنسول روس رکن الدوله را احضار می‌کند و درباره ناامنی شهر با او صحبت می‌نماید، والی هم از ناتوانی خود در حفظ نظم شهر صحبت می‌کند و استعفاء می‌دهد، بعد از این حوادث نظم شهر مشهد در اختیار سربازان روسی قرار می‌گیرد و آنها هم آماده می‌شوند تا بطرف حرم مطهر توپ رها کنند.

نگارنده گوید:

این حادثه ساختگی بود و معلوم نگردید نائب حبیب که بوده و چه نقشی در حوادث مشهد مقدس داشته و قاتلان مسلح او با چه جریانی ارتباط داشته‌اند و از کجا مأمور بودند تا نائب حبیب را بکشند، و نتیجه کشتن او آن شد که روسها مشهد را در

اختیار گرفتند و آن همه فجایع را بیار آوردند و بارگاه امام رضا علیه السلام را به توپ بستند.

۲۰۴۶- نادر باتمانقلیچ

از افسران و فرماندهان ارتش در زمان رضا شاه و محمدرضا شاه بود او در مشاغل گوناگون لشکری و کشوری و سیاسی به کار گماشته شد و از رجال مورد اعتماد دربار پهلوی بشمار می‌رفت، در نامه آستان قدس سال ششم شماره دوم و سوم شرح حال او آمده است:

سپهبد نادر باتمانقلیچ در سال ۱۲۸۲ شمسی در یک خانواده سپاهی دنیا آمد و بخاطر علاقه خانوادگی به تحصیلات نظامی روی آورد و قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ در مدرسه نظام مشغول تحصیل بود.

او بعد از کودتا به دانشکده افسری رفت و در سال ۱۳۰۵ فارغ التحصیل شد و به درجه ستوان دومی نائل گردید، و بعد بطرف جنوب و غرب کشور رفت و در خلع سلاح عشائر فعالیت کرد، او بعد از چندی به خارج کشور رفت و مدت چهار سال در کشورهای اروپائی بسر برد و در خرید تسلیحات جنگی فعالیت داشت.

او بعد به ایران بازگشت و در مشاغل گوناگون از فرماندهی هنگ تا ریاست ستاد ارتش را به عهده گرفت، او مدتی در بغداد به عنوان سفیر ایران مشغول کار بود و چندی هم وزارت کشور را به عهده داشت.

باتمانقلیچ در مشهد مقدس

نادر باتمانقلیچ در مهرماه سال ۱۳۴۴ به عنوان نیابت تولیت آستان قدس رضوی و استانداری خراسان به مشهد مقدس رفت و تا خرداد ماه سال ۱۳۴۶ در این دو مقام کار کرد، او هنگامیکه به آستان قدس رفت تمام همکاران خود را از میان نظامیان انتخاب کرد و آستان قدس رضوی یک محیط کاملاً نظامی شد و همکاران او

در آستان قدس بودند عبارتند از:

- ۱- سرلشکر جوادى معاون نیابت تولیت عظمی.
- ۲- سرلشکر اسدالله ارفع مدیرحوزه حرم مطهر.
- ۳- سرلشکر رکنی رئیس بازرسی آستان قدس.
- ۴- سرتیب خردمند آجودان محمدرضا شاه مدیر امور اداری آستان قدس.
- ۵- سرهنگ علی نجاتی رئیس دفتر نیابت تولیت.
- ۶- سرهنگ حسن ظفر محتشمی رئیس دفتر ویژه نیابت تولیت.
- ۷- سرهنگ حیدری رئیس تشریفات آستان قدس.

نگارنده گوید:

سپهبد باتمانقلیچ هنگامی به مشهد مقدس آمد که امام خمینی به ترکیه تبعید شده بود، و حاج آقا حسن قمی رهبر مخالفان شاه از مشهد به کرج تبعید شده و مشهد مقدس از باطن ملتهب بود، همه طبقات مردم در مشهد بر علیه شاه و دولت او بودند. از این رو بعد از سید جلال تهرانی شاه سپهبدان را به عنوان نیابت تولیت و استانداری خراسان فرستاد، نخست سپهبد امیر عزیزی به مشهد رفت و بعد هم باتمانقلیچ به این سمت برگزیده شد، و تمام مقدرات آستان قدس رضوی در دست نظامیان قرار گرفت.

نادر باتمانقلیچ بعد از انقلاب دستگیر و زندانی گردید، و بعد از مدتی آزاد شد و به آمریکا رفت و در آنجا درگذشت. فاعتبروا یا اولی الابصار.

۲۰۴۷- نادرشاه افشار

اگر چه نادرشاه افشار مشهد مقدس را پایتخت خود قرار داد و در همین شهر به رتق و فتق امور می پرداخت و از آنجا به کشورها و شهرها لشکرکشی می کرد و سرانجام در آنجا هم به خاک سپرده شد و قبرش نیز در مشهد مقدس می باشد ولی شرح حال او

در بخش کلات خواهد آمد.

۲۰۴۸- نادر میرزا افشار

او فرزند شاهرخ نبیره نادرشاه بود وی در مشهد مقدس رضوی لوای سلطنت و حکومت بر افراشت، فتحعلی شاه از این جریان آگاه گردید و به طرف مشهد مقدس آمد و شهر را محاصره کرد، نادر میرزا هم درهای قلعه شهر را بست و تن به تسلیم نداد، مدتی محاصره طول کشید و مردم مشهد در تنگنا قرار گرفتند. علماء و سادات مشهد مقدس از محاصره مشهد نگران شدند، آنها به نادر میرزا پیشنهاد کردند دست از مبارزه با فتحعلی شاه بکشند و مردم شهر را از ناراحتی نجات دهد، نادر میرزا گفت: در صورتی که فتحعلی شاه دست از محاصره بردارد و از مشهد برود من نزد او خواهم رفت. علماء و سادات رضوی مشهد مقدس نزد فتحعلی شاه آمدند و جریان را گفتند او هم پذیرفت و مشهد را ترک گفت، ولی بعد از قولش منصرف گردید و برادرش را به جای خود به تهران فرستاد، فتحعلی شاه دستور داد نادر میرزا را تعقیب کنند. امیران خراسان با هم متحد شدند و با همکاری حسین خاقان قاجار قزوینی به مشهد مقدس حمله کردند، نادر میرزا در ابتداء مقاومت کرد ولی بعد از چندی شهر را ترک گفت، و طرفداران حکومت قاجار وارد مشهد شدند، آنها نادر میرزا را تعقیب کرده و او را دستگیر کردند و به تهران فرستادند، و به دستور فتحعلی شاه اعدام شد. نگارنده گوید:

ما داستان جنگهای نادر میرزا را در شرح حال محمد شاه، فتحعلی شاه، عباس میرزا و حسین خان قاجار در این کتاب آورده ایم و تکرار آنها در اینجا موردی ندارد.

۲۰۴۹- ناصرالدین شاه

او چهارمین سلطان از سلاطین قاجاریه بود، و بعد از درگذشت پدرش

محمدشاه در ایران به سلطنت رسید، او در میان پادشاهان قاجار بیش از همه سلطنت کرد و به عیش و عشرت پرداخت در زمان سلطنت او بخشی وسیعی از خراسان از دست رفت، تعدادی از شهرهای شمالی خراسان بدست روسهای تزاری افتاد

سرزمینهای غرب جیحون دشت خوارزم و شهرهای مرو، خیوه و عشق آباد از ایران جدا گردید، از طرف جنوب هم هرات و غوریان، میمنه و مرغاب تا سواحل هیرمند از پیکر کشور جدا شد در زمان سلطنت او اروپائیان بر منابع و ذخائر ایران مسلط شدند و پایه‌های نفوذ خود را در کشور محکم کردند

ناصرالدین شاه چند بار به اروپا مسافرت کرد و قراردادهائی در آنجا منعقد نمود، در زمان او تشکیلات فراماسونری در ایران پدید آمد و مجالس و محافل سیاسی وابسته پیدا شد، و گروهی از ایرانیان در آن محافل شرکت کردند و راه ارتباط با خارجیان برقرار گردید و دروازه‌های اروپا به روی ایرانیان گشوده شد.

در زمان ناصرالدین شاه مدارس و آموزشگاه‌هائی به سبک اروپا در ایران تأسیس گردید و معلمان و استادان اروپائی سرازیر شدند و روزنامه و چاپخانه تأسیس شد و ادارات و سازمانهائی پدید آمد و مردم اندک اندک با تمدن اروپائی آشنا شدند و با خارجیان ارتباط برقرار کردند و کارشناس خارجی را در ایران بکار گرفتند.

اخبار و حوادث زمان ناصرالدین شاه بسیار زیاد است، و در کتب عهد قاجار به تفصیل آمده، و در روزنامه‌های آن روز درج گردیده است، ما در این کتاب مختصری از زندگی او را ذکر می‌کنیم و بعد درباره کارهائی که در زمان او در مشهد مقدس رضوی انجام گرفته گفتگو خواهیم کرد و از آثار او در اماکن متبرکه یاد خواهیم نمود.

تولد و سلطنت ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۴۷ متولد گردید، او مانند همه شاهزادگان قاجار در مدرسه خصوصی نزد معلمان ویژه تحصیل کرد و سواد پیدا نمود، او در حالی که پنج

سال داشت به عنوان ولایت عهدی پدرش انتخاب گردید و به عنوان حاکم آذربایجان به تبریز رفت، در آن زمان مرسوم بود که ولیعهد در تبریز اقامت کند.

ناصرالدین شاه در تبریز بود که پدرش محمد شاه درگذشت، او در تبریز به جای پدر جلوس کرد و به عنوان پادشاه ایران معرفی گردید، و بعد از آن به تهران حرکت کرد تا در پای تخت رسماً به سلطنت بنشیند او در ماه شوال سال ۱۲۶۴ در حالی که هفده سال داشت از تبریز بیرون شد و وارد تهران گردید و بدون مزاحمت وارد ارک سلطنتی شد.

او در تهران در حضور ارکان دولت و سران ایل قاجار و امراء و رؤساء عشائر در تالار تخت مرمر به سلطنت نشست و تاج بر سر نهاد و به رتق و فتق پرداخت، در آغاز پادشاهی او امیر کبیر میرزا تقی خان صدراعظم او بود و امور کشور را اداره می کرد، ولی بعد از مدتی در اثر سعایت هائی که درباره او شد آن وزیر بزرگ کشته شد.

ناصرالدین شاه در طول زندگی خود کارهای خلاف مصلحت کشور انجام داد ولی دو موضوع بیش از همه موجب ناراحتی مردم گردید و او را بی اعتبار کرد نخست گشتن امیرکبیر و دوم تبعید و توهین به سید جمال الدین اسدآبادی که او را در تاریخ ایران بد نام کرد، مخصوصاً داستان سید جمال الدین که منجر به کشته شدنش گردید.

ناصرالدین شاه در مشهد مقدس

او در طول سلطنت خود چند بار به مشهد مقدس رفت، یکی از سفرهای او به مشهد در سال ۱۳۰۰ بوده است، این سفر که از راه دماوند، فیروزکوه، شاهرود، بجنورد و قوچان انجام گرفت سفری بسیار با شکوه و مجلل بوده، در این سفر اعتمادالسلطنه هم ناصرالدین شاه را همراهی می کرده و تألیف کتاب مطلع الشمس نتیجه این مسافرت می باشد.

او مدتی در مشهد مقدس اقامت می کند و بعد از طریق نیشابور، سبزوار،

شاهرو، دامغان، سمنان و خوار وارد تهران می‌گردد، اعتمادالسلطنه حوادث و وقایع این سفر طولانی را در مطلع الشمس آورده است، و مطالب دیگری هم از تاریخ، جغرافیا، و خصوصیات منازل بین راه را بیان کرده است.

یکی از آثار بازمانده از زمان ناصرالدین شاه ایوان طلای صحن جدید آستان قدس رضوی است، این ایوان مجلل و باشکوه که همراه صحن در زمان فتحعلی شاه بنا گردیده در عصر ناصرالدین شاه با خشتهای طلائی تزئین گردید، و کتیبه‌های زیبایی در آن نقش بست که اکنون از آثار هنری محسوب می‌شوند.

ناصرالدین شاه مانند سایر سلاطین از بیرون شهر مشهد مقدس پیاده به طرف حرم مطهر حرکت نمود و پس از زیارت مرقد حضرت رضا علیه السلام جقه طلائی خود را که با گوهرها تزئین یافته بود، به حرم مطهر امام تقدیم کرد، و این جقه از همان زمان در بالای سرمبارک امام رضا علیه السلام در محفظه مخصوصی نگهداری می‌شود.

یکی از کارهای ناصرالدین شاه در هنگام مسافرت به مشهد مقدس رسیدگی به امور دارالشفاء بوده است در آن زمان دارالشفاء در سرای ناصری بوده است، روزی ناصرالدین شاه از دارالشفاء دیدن می‌کند و می‌گوید: این محل برای دارالشفاء مناسب نیست، او دستور می‌دهد در بالا خیابان در جایی که از بازار دور باشد مکانی برای دارالشفاء بنا گردد.

بعد از آن در بالا خیابان در جایی که از حرم و بازار فاصله داشت، ساختمانی بنا گردید و دارالشفاء به آنجا منتقل گردید و تا زمان محمدولی خان اسدی مورد استفاده زائران و ساکنان مشهد مقدس بود، و بعد از تأسیس بیمارستان شاهرضا دارالشفاء تعطیل گردید، ولی محل دارالشفاء به صورت یک درمانگاه بنام بنگاه رازی به فعالیت خود ادامه داد.

تقسیم آب طرّقه و ازغد

یکی از کارهای ناصرالدین شاه در مشهد مقدس رضوی تقسیم آب رودخانه‌های طرّقه و مایان و ازغد بوده است، مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات می‌نویسد: ناصرالدین شاه برای تفریح به طرّقه می‌رود، و ملاحظه می‌کند بعضی از اراضی این محل بی‌درخت می‌باشند او سؤال می‌کند چرا در این زمین‌ها درخت کاری نشده است.

پاسخ می‌دهند که ده روز آب در اختیار ما هست و ده روز هم در اختیار آستان قدس و مسجد گوهرشاد می‌باشد و در رودخانه مایان و ازغد هم این چنین روشی به کار گرفته می‌شود، آنها می‌گویند از نظر شرعی باید مردمان قراء کنار رودخانه از این آب استفاده کنند و آنها حق اولویت دارند اگر آب اضافه آمد مزارع پائین می‌توانند از آن استفاده کنند

ناصرالدین شاه فرمانی صادر می‌کند که اهالی طرّقه، جاغرق و عنبران، ازغد و مایان حق تقدم دارند و باید از این آب استفاده کنند، و باغات و اراضی خود را آبیاری نمایند.

مرحوم مولوی نوشته‌اند: با این دستور آب در اختیار اهالی طرّقه و قراء مجاور آن قرار گرفت کشاورزان و باغداران، جاغرق دهباز ازغد و مایان آنها را در مزارع خود رها کردند و دیگر آبی به بند گلستان نرسید، زمین‌های آبادی آبکوه بایر گردید، تنها در فصل بهار سیلاب‌ها به بند گلستان سرازیر می‌شدند و مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

پایان زندگی ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه در حدود پنجاه سال سلطنت کرد، او مخالفان داخلی خود را با کمک ایادی داخلی و خارجی سرکوب نمود، سرزمین‌های زیادی را از ایران از دست داد، و راه ورود خارجیان را به ایران باز کرد، و امتیازات فراوانی به آنها بخشید، او

مردی خوش گذران بود و همواره در سفر بود، او در تهران و اطراف آن کاخها و باغهایی ساخته بود و در آنجا به سر می برد.

او در سفر اروپا با سید جمال الدین اسدآبادی آشنا شد و از او دعوت کرد به ایران مسافرت کند، او هم به ایران آمد و با ناصرالدین شاه ملاقات کرد و مطالبی درباره آزادی و قانون با او در میان گذاشت ناصرالدین شاه از سخنان او ناراحت گردید، دستور داد او را توقیف کنند او هم به آستانه حضرت عبدالعظیم رفت و در آنجا بست نشست.

ناصرالدین شاه دستور داد او را دستگیر نمایند و از ایران بیرون کنند مأموران او به حضرت عبدالعظیم رفتند و سید جمال الدین را گرفتند و به عراق تبعید کردند او از عراق به اروپا و از آنجا به اسلامبول رفت و بر علیه ناصرالدین شاه در روزنامه ها مقاله نوشت و سخنرانی کرد و گروهی را بر ضد وی شورانید.

یکی از شاگردان و مریدان سید جمال الدین بنام میرزا رضای کرمانی در آستانه حضرت عبدالعظیم کمین کرد، هنگامیکه ناصرالدین شاه وارد حضرت عبدالعظیم شد گلوله ای بطرف ناصرالدین شاه رها کرد و او را کشت، ناصرالدین شاه روز جمعه هفدهم ذی قعدة سال ۱۳۱۳ کشته شد و در جوار روضه حضرت عبدالعظیم به خاک رفت.

۲۰۵۰- ناصرالدین علی

از کارگذاران مغول بود، عطا ملک در تاریخ جهانگشا در فصل مراجعت ارغون از اردوی منکوقاآن آورده: منکوقاآن برای ولایات و شهرها حاکم تعیین کرد، و از آن جمله ناصرالدین علی ملک را که در حکم شریک امیر ارغون بود در تمام ممالک و به خصوصیت تومان نیشابور و طوس و تومانهای اصفهان، قم و کاشان بدو مفوض کرد. در فصل احوال امیر ارغون نیز درباره او گوید: ملک ناصرالدین علی ملک را که از اعیان ملوک بود و از قبیل بیکی شریک و نوکار امیر ارغون و خواجه سراج الدین

شجاعی را هم که هم از این جهت بتیکچی بود با تحفه و هدایا به حضرت بیگی و منکوقاآن روان گردانید.

۲۰۵۱- ناصر عاملی

از شاعران معاصر مشهد مقدس می‌باشد، گلشن در تذکره خود گوید:
ناصر عاملی فرزند دکتر حسن عاملی از جوانان خوش ذوق و مستعد شهر مشهد بود
کتابخانه‌ای تأسیس کرد و در صدد تهذیب و تصحیح تذکره آتشکده بر آمد و قسمتی از
آن را تصحیح کرد و بعد از مشهد به تهران رفت او گوید:

ای زلف یار، پر شکن و بندی	بنیاد جور و حيله و ترفندی
از بوی خوش به مشک همی مانی	و ز تیرگی بقیر همانندی
سرروز و شب به خرمن گل داری	ای رشک مشک نادره آوندی
افشان شوی چو بر رخ او گوئی	برسیم ساده مشک پراکندی
ای دلفروز چهره که پیش او	از خوبی و لطافت و دلبندی
افسانه گشت لعبت نوشادی	بی جلوه گشت ترک سمرقندی
ای آنکه با تبسم جان بخش	از دل غم و تعب را برکندی
چون برگ گل لطیف و دلارائی	مانا که خرمی را فرزندی
ارزان کنی تو قیمت لؤلؤ را	هر گه ز روی ناز همی خندی
شد تیره در فراق تو روز من	هرگز نپرسی ام که چه ئی چندی
دارم امید اینکه از این افزون	در آتش فراقم نپسندی
یعنی که بگسلی ز رقیبان دل	با من ز روی مهر بییوندی

۲۰۵۲- ناصر بن احمد طوسی

در کتاب منتخب سیاق عبدالغافر فارسی او را از محدثان و مشایخ طوس یاد

کرده ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۲۰۵۳- ناصر بن اسماعیل نوقانی

از محدثان و راویان طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «حکمی» گوید: ابوعلی ناصر بن اسماعیل حکمی در نوقان به امور قضاء اشتغال داشت و از ابوحفص عمر بن احمد روایت می‌کرد، و از او نیز ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی روایت می‌کند.

عبدالحی حنبلی رد کتاب شذرات الذهب در وفیات سال ۴۷۹ گوید: در این سال قاضی ابوعلی ناصر بن اسماعیل نوقانی حاکم که از فضلاء بزرگ در نوقان و از وجوه و اعیان مذهب شافعی بود کشته شد، او در مناظره قوی و خوش بیان بود، و سالها در نوقان تدریس می‌کرد و به امور قضائی هم مشغول بود.

۲۰۵۴- ناصر بن سهل نوقانی

او هم از مشایخ حدیث و راویان نوقان طوس بود، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابوسعید ناصر بن سهل بن احمد نوقانی از اهل نوقان طوس بود، او مردی عالم و عقیف و صیانت نفس داشت وی در مرو فقه آموخت و در نوقان از محمد بن سعید فرخزادی و عموی خود احمد بن احمد نوقانی حدیث فرا گرفت.

او در مرو، و هرات هم از گروهی حدیث شنید، من در نوقان طوس او را ملاقات کردم و از او حدیث نوشتم، ناصر بن سهل در محرم سال ۴۴۴ متولد شد و در آخر ماه شوال سال ۵۳۳ درگذشت و در گورستان دروازه تروغ که به باب مثقب معروف است دفن گردید.

سمعانی در مشیخه خود برگ ۲۷۳ نیز او را عنوان کرده و گوید: من در سفر دوم خود به نوقان تفسیر ابواسحاق ثعالبی را از او شنیدم و تعدادی از اجزاء را هم از او اجازه

گرفتم، حافظ ابن عساکر نیز در مشیخه خود برگ ۲۵۱ گوید: من در نوقان از ابوسعید ناصر بن سهل نوقانی حدیث شنیدم و از او اجازه دریافت کردم.

۲۰۵۵- ناصر بن محمد نوقانی

او هم از مشایخ حدیث در نوقان طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التبحیر گوید، ابوشجاع ناصر بن محمد بیاع نوقانی از اهل نوقان طوس بود، او در نوقان نایب قاضی بود و از علماء فقهاء و فضلاء بشمار می‌رفت، وی مردی نیکو روش بود و از اموال مسلمانان و تجاوز به حقوق مردم دوری می‌کرد.

او در نیشابور از ابوسهل عبدالملک دشتی و ابو محمد حسن بن احمد سمرقندی حدیث شنید و در مرو از ابوالمظفر و در هرات از ابوالفضل محمد بن اسماعیل هروی اجازه حدیث گرفت من روایات زیادی از او در نوقان فراگرفتم، او به کمان من در حدود سال ۴۷۰ متولد شد و در شب جمعه ۲۸ شوال سال ۵۳۴ در نوقان درگذشت.

سمعانی در کتاب مشیخه خود برگ ۲۷۳ گوید: من در سفر دوم خود به نوقان کتاب جواهر تألیف ابوعبدالرحمان محمد بن منذر هروی را از او شنیدم، او این کتاب را از طریق حسن سمرقندی و او هم از کلاباذی از ابوعبدالرحمان هروی روایت می‌کرد، و در پایان گفته: ناصر بن محمد ابوشجاع در نوقان درگذشت و در گورستان دروازه مثقب مدفون گردید، و ابن عساکر هم در نوقان از او روایت کرده است.

۲۰۵۶- ناظری مشهدی

از شاعران مشهد مقدس و در زمان شاه اسمعیل زندگی می‌کرده است، در تذکره ریاض الشعراء علی قلی واله، او را از شاعران زمان شاه اسماعیل صفوی ذکر کرده و شرح حالی از او نیاورده است ناظری گوید:

سحر زهاتف غیبم به گوش هوش رسید که هر که بد نکند هیچ بد نخواهد دید

تقی اوحدی در تذکره عرفات گوید: ناظر مناظرات ظاهری مولانا ناظری از جمله بینندگان راه مستقیم سخن است و از مشهد مقدس است.

سحر ز هاتف غییم بگوش هوش رسید که هر بد نکند هیچ بد نخواهد دید
در این چمن طمع از زاهدان خشک... که باغبان ز درختی که خشک گشت برید
در مجالس النفائس هم آمده مولانا ناظری از مشهد مقدس است و جوان بفهم
است و در ذهن تصرف تمام دارد این مطلع از اوست:

می‌شود در قهر اگر خود را کشم از بهر او
وہ چه قهر است اینکه خود را می‌کشم از قهر او

۲۰۵۷- نادری مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، تقی اوحدی در تذکره عرفات برگ ۵۶۶ گوید: زبده نادر گویان مولانا نادری مشهدی از جمله شعرای عالی فطرت، خوش طبیعت، بلند فکرت زمان است، بغایت فکر دقیق دارد و ممتاز است در زمان اکبر شاه در هند بوده بعضی او را گنابادی نیز نوشته‌اند او گوید:

سرکویت که عمری بودم آنجا	به عمر خود کجا آسودم آنجا
به قصد سجده هر جا سر نهادم	تو بودی قبله و مقصودم آنجا
جهانی محرم و من مانده محروم	همه مقبول و من مردودم آنجا
من و کنج صبوری حاش الله	که... غم فرسودم آنجا
چو پرسی نادری خوبی در این کوی	گهی ناخوش گهی خوش بودم آنجا

۲۰۵۸- نامی مشهدی

از شاعران و ادیبان مشهد مقدس بوده و در تذکره عرفات از او یاد شده است.

۲۰۵۹- نجم‌الدین علی

از کارگذاران امیرارغون در خراسان بوده است، هنگامیکه امیرارغون از مقرر حکومت خود در طوس عازم مغولستان بود تا در اجتماع بزرگ مغولان که در حضور منکوقاآن تشکیل می‌شد شرکت کند، نجم‌الدین علی جیل آبادی را به جای خود گذاشت، از این جیل آبادی شرح حالی در دست نیست و در حوادث و وقایع از او نام برده می‌شود.

۲۰۶۰- ندر علی قاطع

از خطاطان و هنرمندان عصر خود بوده است، قاضی میر احمد در گلستان هنر گوید: مولانا ندر علی از بدخشان است، به مشهد مقدس آمده در لباس نمدپوشی و درویشی می‌گشت به غایت پیر نورانی با صفا بود، خط مولانا میر علی را در نظر می‌نهاد و آنچنان می‌برید که هیچ فرقی و مزیتی میانه آن بریده و آن قطعه نبود، هرچه از آن بیرون می‌آمد قطعه می‌شد، و آن بریده خود قطعه‌یی دیگر بود، در مشهد مقدس رحلت کرد، مردم بسیار شاگردی او کردند و تتبع او نمودند و به او نرسیدند.

۲۰۶۱- ندیم

از شاعران زمان نادرشاه افشار بوده، قصیده از او در ایوان طلای صحن کهنه کتیبه شده است، نادرشاه افشار این ایوان را که از بناهای امیرعلی شیرنوائی است تذهیب نمود، ندیم شاعر که شرح حالی از او در دست نگارنده نیست اشعاری در این باره سروده که اکنون بر ایوان نقش بسته است، مایه خاطر حفظ نام این شاعر گمنام آن ایات را در این کتاب ثبت می‌کنیم او گوید:

حبذا زین منظر اعلی که فردوس برین

بر در صحنش چو زائر از صداقت جبهه ساست

آسمان زین آستان فیض سعادت می برد
 و ز فضایش عالم انوار در کسب ضیاست
 چشم انجم روشن از گردو غبار در گهش
 دیده سیاره را مانند ثابت توتیاست
 شهریاران را از این کیوان در تو روز و شب
 دیده امید چون کشکول بردست گداست
 ماه را از مهر می بخشد ضیا آئینه اش
 شکل خورشیدی عیان این جا ز هر خشت طلاست
 رسته در صحن جنان گلدسته زرین مهر
 آشیان مرغ آمین است یا دست دعاست
 یا فروزان مشعل نورست در دست زمین
 کز فروغ آن منور تا ابد صحن شماست
 جان فدای روضه ای کز فضل رب العالمین
 مغفرت در جستجوی معصیت در دست و پااست
 فیض رحمت بین کز اندک اشک در یک طرفه عین
 رستن گل های عفو از تخم عصیان جابجاست
 کرد تجدید بنا اینجا سکندر طالعی
 کز غلامان در سلطان علی موسی الرضاست
 کلب درگاه امیرالمؤمنین نادرقلی
 آنکه در هر کار امیدش به توفیق خداست
 والی ملک خراسان آنکه از اخلاص و صدق
 نیت صافش به حق از روز اول آشناست

دیده تا فیض نظر از ساقی کوثر مدام
 بر کفش مانند نرگس متصل جام طلاست
 هم ز یمن فیض او اندر جهان افشار را
 بر تمامی خلق ایران تا قیامت فخرهاست
 چون ز دست جور او اینجا به مصرف می‌رسد
 این طلا را هر که دست افشار می‌گوید رواست
 تاج بخش عرصه عالم که از شمشیر او
 فتنه و آشوبها ساکن به کنج انزواست
 آنکه از چین جبین و قهرمان صولتش
 رای هند و قیصر و خاقان بخجلت مبتلاست
 لشکر او را خطاب از غیب شد اصحاب دین
 در حقیقت حامی شرع مبین مصطفاست
 شهنه عدلش در آن ملکی که شبگیری کند
 دزد را رنگی نباشد و همه رنگ حناست
 آبخواه میش از گرگان بود در عهد او
 شیر و آهو راز عدل او بیک مرتع چراست
 در قزلباش علم تا گشته شخص همتش
 صفا و گلدسته صحن مقدس ز و طلاست
 شد بتوفیق خدا ایوان و گلدسته تمام
 باد باقی تا اثر از گردش دوران بپاست
 از زبان کعبه گفتم بهر تاریخش ندیم
 دمدم ز آن صفا و ایوان هویدا صد صفاست

۲۰۶۲- نزهت سلیمانی

از بانوان شاعره مشهد مقدس رضوی بوده است، در تذکره صد سال شعر
 خراسان آمده، نزهت دختر غلامرضا خان تفضلی بود، او در سال ۱۳۲۴ درگذشت و
 یک غزل از او اینک در اینجا ذکر می‌شود:
 تسوئی امروز که آگاه بر اسرار منی
 با خبرتر ز همه مردم از کار منی
 سخت در دام بلا بسته پرو بالم لیک
 شادم از اینکه در این دام نگهدار منی
 گر چه از آتش دل شمع صفت می‌سوزم
 شکوه‌ئی نیست مرا چونکه تو دلدار منی
 پیشه‌ای نیست بجز یاد توام در عالم
 فخرم این است که همچون تو شهی یار منی
 پای ز نهار طبیبیا مکش از بالینم
 گر که در فکر صلاح دل بیمار منی
 چو غم ارتیره کند دور فلک روز مرا
 تو که با چهره خود شمع شب تار منی
 من و عشق رخ جانان و تو و شوق بهشت
 چند ای زاهد خود بین پی آزار منی
 همجو من بنده فرمانبر مشتاقی را
 مده از دست گرای خواجه خریدار منی

۲۰۶۳- نسبتی مشهدی

از شعراء و ادباء عالی قدر مشهد مقدس می‌باشد و نامش در تذکره‌های مشهور

آمده است، تقی اوحدی در عرفات گوید: نسبتی مشهدی از شعرای مشهور زمان خود بوده اییات خوب از او بر افواه بسیار است، به حدت طبع و صفای ذهن و نسبت ادراک منسوب شده و در زمان شاه طهماسب در گذشته او گوید:

می‌رفت و عالمی نگرانش ولی کمی رشکم بدل فزود که تاب نظر نداشت
غائب ز دیده باشد جان داد نسبتی بیچاره تاب هجر توزین شتر نداشت
حسین قلی عظیم آبادی در تذکره نیشتر عشق برگ ۵۸۲ گوید: نسبتی مشهدی با معنی صاحب نسبت بود و در شاعری عالی مرتبت زمانی دراز در محال آذربایجان ساکن بوده و به اردبیل در گذشته، از بلند خیالان عصر شاه طهماسب صفوی مرحوم است و این کلام او برای گداز دل ما چون آتش بر موم رفتی و بدل هجر تو بسیار جفا کرد
ای وای چگویم که به من هجر چهارکد
قدرت الله شوق هم در تکملة الشعراء او را عنوان کرده و یک بیت از او نقل می‌کند، نسبتی گوید:

دردمندی که بسوفای تو بود صبر او کاش به مقدار جفای تو بود

۲۰۶۴- نصر بن ابونصر طوسی

از محدثان و مشایخ صوفیه بوده است، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الاولیاء از او روایت می‌کند، و نصر بن ابی‌نصر هم به یک واسطه از جنید بغدادی روایت کرده است او گوید: از ابوبکر بن مثنی‌ف شنیدم می‌گفت: از جنید سؤال کردم معنی تصوف چیست:

جنید گفت: تصوف آن است که از هر خوی پستی دست برداری و دنبال اخلاق نیکو بروی، و در شرح حال طلحة بن مصرف در حلیة الاولیاء روایتی از نصر بن ابی‌نصر نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس برای دفاع از مال خود کشته شود شهید مرده است.

۲۰۶۵- نصر بن احمد طوسی

از محدثان و رجال علمی طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التّحییر گوید: ابوالفضل نصر بن احمد طوسی از احفاد نظام‌الملک بود، او اهل صدقات و خیرات و احسان و از نیکوکاران بشمار می‌رفت، او در آخر عمر مال و ثروت خود را از دست داد و از برخواست و نشست هم بازماند.

او در نیشابور از ابواسحاق شیرازی و در همدان از شیرویه دیلمی و دیگران حدیث شنید من او را در طوس و مرو ملاقات کردم و نسخه علی بن حرب را از وی فرا گرفتم، نصر بن احمد در شب سه‌شنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سال ۴۶۶ در طوس متولد شد و در روز یازدهم ماه رمضان سال ۵۴۴ درگذشت و در معجم مشایخ خود برگ ۲۷۴ گوید:

ابوالفضل نصر بن احمد معروف، به عماد طوسی از خانواده محترم بود، من در سفر پنجم خود او را ملاقات کردم و گفتم: آیا حدیث هم شنیده‌ای گفت: آری او نسخه‌ای از علی بن حرب را بیرون آورد و گفت: من این نسخه را از ابواسحاق شنیدم و من این نسخه را نزد او قرائت کردم.

۲۰۶۶- نصر بن عبدالرحمان طوسی

از علماء و مؤلفان قرن ششم هجری بوده است اسماعیل پاشا در کتاب اسماء المؤلفین گوید: ابوالفتح نصر بن عبدالرحمان طوسی اسکندری محدث که در سال ۵۶۰ درگذشت کتاب اسماء البلدان را تألیف کرده است.

۲۰۶۷- نصر بن علی طوسی

از راویان و مشایخ طوس می‌باشد، سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان فارمد

گوید: «فارمد» یکی از آبادیهای طوس می‌باشد، ابوبکر عبدالواحد بن فضل فارمدی اهل این آبادی است، او مردی خوش اخلاق بود و روشی نیکو داشت و در طوس از ابوالقاسم گرگانی و نصر بن علی طوسی ابوالفتح حاکم حدیث آموخت.

۲۰۶۸- نصر بن محمد طوسی

او هم از محدثان و راویان طوس است، ابوالقاسم سهمی در تاریخ جرجان از او روایت می‌کند و گوید: ابوالفضل نصر بن محمد طوسی از طوس برای من اجازه نقل از کتابش را فرستاد، و این ابونصر روایات محمد بن جعفر را جمع کرده بود و برای شاگردانش قرائت می‌کرد.

نگارنده گوید:

محمد بن جعفر صادق علیه السلام در زمان مأمون در مکه قیام کرد و مدعی امامت شد، و مکه و مدینه را هم تصرف کرد، و بنام خود هم سکه زد مأمون لشکری به مکه فرستاد و محمد را دستگیر کردند، و به مرو بردند، مأمون او را به خاطر امام رضا علیه السلام بخشید و رها کرد.

محمد هنگام اقامت در خراسان و گنبد کاووس مجالس املاء حدیث برگزار کرد و گروهی از او حدیث شنیدند، احادیث او را ابوالقاسم سهمی در تاریخ جرجان جمع آوری کرده است، محمد بن جعفر همراه مأمون به بغداد می‌رفت هنگامیکه موکب مأمون به جرجان - گنبد کاووس - رسید محمد در این شهر ناگهان درگذشت و در همین شهر هم به خاک سپرده شد، ما شرح حال او را در کتاب راویان امام رضا علیه السلام آورده ایم.

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب در وفیات سال ۳۸۳ گوید: در این سال ابوالفضل نصر بن محمد طوسی که یکی از حافظان و ناقدان وثقات بود درگذشت، او در زمان خود از سران صوفیه به شمار می‌رفت.

ابن تغری بردی در کتاب النجوم الزاهرة در حوادث سال ۳۸۳ گوید: در این سال

نصر بن محمد بن احمد ابوالفضل طوسی عطار که یکی از صوفیان و حافظان بود درگذشت او در خراسان یکی از ارکان حدیث بود و مردی زاهد و از اهل جود و سخاوت بشمار می‌رفت او به عراق، شام، حجاز و مصر مسافرت کرد و احادیث زیادی جمع نمود و کتابهایی را هم تألیف کرد و در سن ۷۳ سالگی درگذشت.

۲۰۶۹- نصرت مشهدی

از فضلاء مشهد مقدس رضوی بود، شیخ آغا بزرگ تهرانی گوید: مولی نصرت در مشهد مقدس سکونت داشت، او تعدادی از کتب علمیه را در سال ۱۱۱۹ در مشهد به خط خود تحریر کرده و در سال ۱۱۳۳ به کتابخانه مدرسه فاضل خان وقف نموده است.

۲۰۷۰- نصرالله خان دبیرالملک

از کارگزاران دولت قاجار در زمان ناصرالدین شاه بود، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: میرزا نصرالله خان دبیرالملک در سال ۱۲۵۲ در شیراز متولد شد، و در سال ۱۲۶۶ همراه پدرش به تهران آمد، پدرش محمدحسین خان از طرف میرزا تقی خان امیرکبیر در تشکیلات قشون بکار مشغول گردید.

بعد از مدتی محمد حسن خان درگذشت و مقام او را به فرزندش نصرالله خان دادند، او چون دارای معلومات و خوش خط بود مورد توجه مقامات قرار گرفت، او بعد از چندی در اثر ارتباط با میرزا ملکم خان مورد اتهام قرار گرفت و از ایران به عراق تبعید گردید ولی بعد از چندی به ایران بازگشت.

نصرالله خان در مشهد مقدس

او هنگام اقامت در عراق و اسلامبول با میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران در اسلامبول ارتباط برقرار کرد، و بعد از بازگشت او به ایران مورد توجه مشیرالدوله

شد، هنگامیکه میرزا حسین خان به عنوان نائب التولیه به مشهد مقدس رفت نصراالله خان را هم با خود به مشهد برد، و بعد از درگذشت مشیرالدوله به تهران بازگشت و به وزارت خارجه رفت و در سال ۱۳۱۹ قمری درگذشت.

۲۰۷۱- نصراالله شیرازی

او از اهل شیراز و در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت، مرحوم نصراالله شیرازی از علماء و مؤلفان و مدرسان بوده و آثاری از خود به جای گذاشته است، نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: عالم تحریر و محقق خبیر ناهج مناهج تقوی، مخصوص به عنایت خدا میرزا نصراالله شیرازی طاب ثراه وجعل الجنة مثواه.

دانشوری معالی اکتناه و هنرپروری عوارف انتباه خواطر خطیرش از جمیع علوم آگاه و ضمیر منیرش در قاطبه فنون و کمالات همراه، مدرس اول این درگاه عرش اشتباهست، سپهر علم را بود آفتابی، فنون فضل را جامع کتابی، مولد شریفش دارالعلم شیراز و به مشهد مقدس رضوی به زیارت مشرف گردید و مدرس آستان قدس نشان و به تدریس طلاب اشتغال.

از تألیفات آن جناب آنچه فرزندان بزرگوارش ملا عبدالرحمان بیان نمود
 ۱- تعلیقات و حواشی بر کتاب قوانین الاصول چهار مجلد. ۲- تعلیقات و حواشی بر کتاب روضه در فقه چهار مجلد. ۳- حواشی بر تفسیر بیضاوی. ۴- رساله در علم عروض و قافیه. ۵- احکام متعلقه به نماز. ۶- رساله در علم هیئت. ۷- حواشی بر شرح کبیر. ۸- تعلیقات بر کتاب شیخ مرتضی انصاری در اصول. ۹- رساله در علم حساب و مسودات متفرقه نصراالله شیرازی بین الطلوعین روز پنجشنبه ماه جمادی الاولی سال ۱۲۹۰ و در ایوان طلای صحن جدید به روضه خاک پنهان گردید رحمه الله تعالی.

اعتماد السلطنه در کتاب مطلع الشمس او را عنوان کرده و گوید: علامه اجل میرزا نصراالله فارسی مدرس اول آستان مقدس رضوی از اعظم علماء عصر بلکه از

فحول رجال دهر بود، در جمیع فنون عقلیه و نقلیه نهایت صداقت و کمال مهارت داشت و در غالب علوم مصنفات بدیعه پرداخته است.

او بعد از ذکر تألیفات وی که ما آنها را از فردوس التواریخ نقل کردیم گوید: او از شیخ مرتضی شوشتری انصاری و فاضل دربندی مجاز بوده و در مراتب ورع و تقوی و زهد و قدس آن بزرگوار بسی اخبار شنیده شده است و در ماه جمادی الاخری سال ۱۲۹۰ در گذشت.

۲۰۷۲- نصرالله شیروانی

او از علماء و ادباء شیروان قفقاز بوده و مدتی در مشهد مقدس سکونت داشته است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: میرزا نصرالله شیروانی متخلص به بهار مدتی در هندوستان بسر برد و بعد به ایران آمد، او از شعراء خوب ایران بود که متأسفانه دیوان اشعارش در دسترس نیست.

محمدعلی عبرت در کتاب مدینه الادب گوید: میرزا نصرالله از بزرگ زادگان شیروان قفقاز چندی به هندوستان رفت و از آنجا به ایران آمد، مدتی در اصفهان گذراند، در سال ۱۲۷۵ قمری به همراهی ادیب ناصر به تهران آمد، از آنجا به خراسان رفت و در خانه میرزا کاظم صبوری ملک الشعراء آستان قدس رضوی منزل کرد.

دیوانش در آنجا بماند، او از خراسان به تبریز می‌رود و منشی کنسولگری فرانسه می‌شود، و کتابی در لغت فارسی به فرانسه در دو جلد می‌نویسد، کنسول از وی به ثمن بخش می‌خرد و به فرانسه فرستاده و به اسم خود به طبع می‌رساند و نام این کتاب را لغت نیکلامی نهد، بهار در سال ۱۳۰۴ قمری در تبریز وفات می‌کند و گوید:

پنجاه و دو سال زحمتم داد پنجاه و دو سال زندگانی

۲۰۷۳- نصراالله مجتهد

از علماء، فقهاء و مجتهدان مشهد مقدس بوده و در این شهر مورد اعتماد و توجه عموم طبقات قرار داشته و فصل خصومت هم می‌کرده است، مرحوم سید مهدی فرخ شاعر معروف مشهدی در نامه آستان قدس شماره چهارم از دوره هفتم درباره این عالم جلیل القدر مقاله‌ای نوشته که اکنون گزیده‌ای از آن در اینجا نقل می‌گردد:

مرحوم حاج میرزا نصراالله مجتهد معروف خراسان در نیمه آخر قرن سیزدهم هجری مردی بوده زهد و ذوق را بهم آمیخته و چون بر حسب عرف وقت علماء دینی بایستی متصدی قضاوت نیز باشند و همیشه نیمی از مراجعین که محکوم می‌شدند از قاضی ناراضی بوده و او را به تهمت و یا بحق غیر عادل معرفی می‌کردند.

زهد او به قدری مسلم بوده که تهمت محکومیت از مقبولیت او نگاسته است و تا قبل از شیوع قانون ثبت اسناد احکام او سند مالکیت مسلمی در دوائر قضائی تلقی می‌شد و حکام وقت بی‌چون و چرا اجرا می‌کردند، این که گفته شد شمه‌ای از زهد او بود.

اما ذوق او، او شاعر بود ولی اشعار خود را ثبت و ضبط نمی‌کرده و یکی دو غزل بیشتر از ایشان در اذهان باقی نمانده و یکی از آن دو غزل در سفینه فرخ درج است، ثانیاً بطوریکه از شیوخ شنیدم همیشه لباس پاکیزه می‌پوشیده است.

بر خلاف رسم آن وقت علماء عمامه کوچک بر سر می‌نهاده که با جثه ضعیف و کوچک او بی‌تناسب نباشد، در مهر ثبت خود نیز همین سلیقه را بکار برده است، درآمد و شد به مسجد و حرم اجازه نمی‌داده است که مطابق معمول علمای زمان عده‌ای از شاگردانش با او حرکت کنند و تنها آمد و شد می‌کرده است.

شرح حال و آثار او

دانشمند معروف مرحوم میرزا عبدالرحمان مدرس که در سال ۱۲۶۸ متولد و در

سال ۱۳۳۷ درگذشت در کتاب تذکره شرح حال علمای خراسان که به دستور میرزا سعید خان مؤتمن الملک متولی باشی سرکار فیض آثار نوشته در حالات آن بزرگوار چنین می نویسد:

عالم ماجد ماهر و بحر متلاطم زاخر مستمسک بحبل الله مولانا المؤید حاج میرزا نصرالله دام الله ظلّه و اعلى محله در علوم عقلیه و نقلیه و ادبیه و ذوقیه یکانه آفاق است، و در مرجعیت فتاوی و احکام و میل قلوب خواص و عوام در خراسان طاق.

مولد شریفش در بلده تربت در سنه ۱۲۲۳ واقع گردید، در اوائل سن توطن مشهد مقدس گزید، پس از اكمال مقدمات و انجام ادبیات در خدمت فیلسوف عظیم حاج مولانا محمد هادی سبزواری قدس سره به ضبط مطالب حکمت و فلسفه پرداخت.

در حضرت مولانا حاج میرزا مسیح اعلى الله مقامه کار فقه و اصول و سایر فنون شرعیه را ساخت، در هر یک فرید و ممتاز از قریب و بعید شد و از ایشان مجاز گشت و بر مسند شریعت رواجی نشست، در سال ۱۲۷۸ حج بیت الله و زیارت قبور ائمه انام علیهم السلام را موفق آمد سفری دیگر به عتبات عالیات مشرف شد.

تصنیفات آنجناب کتاب طهارت و کتاب بیع از فقه است، و حواشی متفرقه بر قوانین و کتاب فصول در اصول و اجویه سئوالات نیز دارد و فقه الله، او در سال ۱۲۹۸ درگذشت و در صفه رواق بالا سر مبارک حضرت رضا علیهم السلام دفن گردید.

نامه حاج میرزا نصرالله به متولی باشی

میرزا سعید خان متولی باشی آستان قدس رضوی او را به یک مجلس مهمانی دعوت کرده بود، او در نامه ای به میرزا سعید خان از حضور در مجلس عذرخواهی کرده و نامه ذیل را برای او نوشت.

سلام علیکم حالت البرد بیننا والوت بناعن کل مرئی و مسمع
وگر نه چرا در روز عید از سعادت مجلس سعید محروم باشم، باید من همچون

دیگران در صدر نشست و طرفی از آن محفل بر بسته حلوانی می‌خورد و یا می‌برد
بنده را نیز خدا مرگ دهد ملایم شما هم از من یادی و بفرستادن حلوا امدادی نفرمودید
جا دارد که بگویم:

بر فقیه شهر لازم شد که تعزیرش کند هر که بعد از این ملای حلوا خور مرا
باری در خصوص میل به عبادت و احراز ثواب این عبارت اشعاری فرموده
بودید «نية المؤمن خير من عمله و كل امرء مردود الى أجله» این اوقات عذرهای خواسته
و این تکالیف از میان برخاسته است، خصوصاً بالنسبة به من و شما که خداوند مهربان
در قرآن غیر ذی عوج رفع تکلیف و نفی حرج فرموده این زمان بگذار تا وقت دگر.
من در این هوای سرد از خوف استیلای برد چنان روی به آتش آوردم که
می‌ترسم چون بشارین برد به من هم گمان آتش پرستی برند و پرده اعتبارم را به کمال
سستی از هم درند، هر چند از برای قضیه و «تسمع بالمعیدی خیر من آن تراه» افراد
بسیار و مصادیق بی شمار است.

ولی در این اوان گمانم این است که اظهر افراد و اصدق مصادیق من باشم که از
مجاورت گوشه بخاری چون کنده نیم سوخته یا ذغال نیم افروخته شده‌ام «فاختر
لنفسک غیری اننی رجل مثل المعیدی فاسمع بی ولا ترنی» از کثرت نوازل سینه‌ام تنگ
شده و ضیق النفس شدت کرده، یسرت نازلة تضیق بها نفسی ذرعا و عندالله منها
المخرج والسلام خیر ختام - نصراالله.

۲۰۷۴- نصراالله مدرس

از علماء ادباء و مدرسان بزرگ عصر خود بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در
کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: نصراالله بن مدرس حائری فرزند حسین
بن علی حسینی موسوی فائزی مکنی به ابوالفتح و ملقب به صفی‌الدین و عزیزالدین
حائری از مردان با هوش و خوش فهم و اخوش بیان و شاعر و ادیب بود

او در تاریخ و سرودن اشعار و ابیات مهارت داشت و مخالف و مؤالف او را قبول داشتند و از او تجلیل می‌کردند، نصرالله مدرس در عراق زندگی می‌کرد و در کربلای معلی سکونت داشت، مدرس حائری در سال ۱۱۴۲ به خوزستان آمد و در آنجا با فرمانده لشکر آشنا شد و کارش بالا گرفت.

او همراه لشکر به عراق آمد و بعد از آن با آنها به خراسان رفت، و مدتی هم در قم در یکی از مدارس به تدریس پرداخت، او در مشهد مقدس با مولانا رفیعا گیلانی که به تسنن متهم بود به مناظره و مباحثه مشغول گردید، نصرالله مدرس بعد از مدتی بار دیگر به کربلا برگشت.

شرکت در مجلس نادر شاه

نادر شاه افشار در سال ۱۱۵۶ به عراق رفت و در آنجا مجلسی برای وحدت بین شیعه و سنی تشکیل داد، این مجلس بزرگ در حله برگزار گردید، نادر شاه علماء شیعه و سنی را از شهرهای مختلف در آنجا گرد آورد، و یک پیمان نامه هم در این مورد نوشته شد و مقرر گردید سنی و شیعه به آن عمل کنند.

نصرالله مدرس هم در این مجلس شرکت داشت روز جمعه در مسجد کوفه نماز جمعه برگزار شد و امامت آن را نصرالله به عهده داشت، عبدالله سویدی که از طرف دولت عثمانی در مجلس حضور داشت گفت: نماز جمعه در مسجد کوفه جایز نیست و این مکان صلاحیت برگزاری نماز جمعه را ندارد.

آثار و تألیفات او

نصرالله مدرس حائری آثار و تألیفات متعددی دارد که اینک ذکر می‌گردد.
۱ - دیوان اشعار او که نسخه‌ای از آن در کتابخانه آل سید محمد عطار در بغداد موجود است در این دیوان مراسلات او با علماء معاصرش آمده است.

- ۲ - الروضات الزاهرات، این کتاب در معجزات تألیف شده و مؤلف وسیلة الرضوان از آن نقل می‌کند.
- ۳ - سلاسل الذهب.
- ۴ - حرمة التتن، این کتاب در حرمت استعمال دخانیات تألیف شده است.
- ۵ - النفحة القدسية فی مدح خیر البرية نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه سماوی موجود است.
- ۶ - آداب تلاوة القرآن.

مشایخ او

عالم جلیل القدر و شهید عالی مقام نصراﷲ مدرس حائری از گروهی روایت نموده و اجازه روایت دریافت کرده است و آنان عباتند از:

- ۱ - مولی ابوالحسن فتونی عاملی.
- ۲ - احمد بن اسماعیل جزائری.
- ۳ - محمد حسین بن ابومحمد بغمچی.
- ۴ - محمد باقر بن محمد حسین نیشابوری مکی.
- ۵ - محمد صالح هراتی.
- ۶ - احمد بن مهدی خاتون آبادی.
- ۷ - عبدالله بن علی بن احمد بلادی.
- ۸ - یاسین بن صلاح الدین.
- ۹ - رضی الدین بن محمد عاملی مکی.

پایان زندگی او

نادر شاه افشار پس از انعقاد مجلس او را با هدایائی به مکه معظمه فرستاد و او از

طریق بصره و نجد به مکه رهسپار شد و هدایا را به خادمان حرم داد، بعد از طرف نادرشاه دستوری صادر شد، تا او به عنوان سفیر به دربار عثمانی برود، او هم به اسلامبول رفت و در آنجا بر اثر سعایت‌هایی که بر علیه او شد به شهادت رسید و در هنگام مرگ در حدود پنجاه سال داشت.

۲۰۷۵- نصرالله میرزا افشار

او فرزند شاهرخ و نبیره نادر شاه بود، نصرالله میرزا سرگذشتی مفصل دارد که در کتب تاریخی زمان افشاریه و قاجاریه شرح آن آمده است، او در سال ۱۱۶۵ متولد شد و در مشهد مقدس رضوی بزرگ گردید و رشد یافت و بعد وارد امور سیاسی شد و با افراد خاندان خود و قبائل زند و افغان به رقابت پرداخت.

نصرالله میرزا با برادرش نادر میرزا که ولیعهد پدرش بود اختلاف داشت پدرش شاهرخ به فرزندش نادر میرزا بیش از نصرالله میرزا علاقه داشت، و می‌خواست او را از مشهد دور کند، از این رو به بهانه‌ای او را نزد کریم خان زند فرستاد و از او خواست نصرالله میرزا را نزد خود نگهدارد.

نصرالله میرزا به شیراز رفت و با کریم خان زند دیدار کرد ولی بعد از مدتی بار دیگر به مشهد بازگشت، و به رتق و فتق پرداخت در این وقت احمد شاه درانی به مشهد مقدس حمله کرد، نصرالله میرزا مقابل او ایستاد و وی را شکست داد و احمد شاه به طرف قندهار بازگشت.

او قدرتی به هم رسانید و وارد مبارزه شد، ولی از آنجائی که پدر و برادرش با او مخالف بودند وی کاری از پیش نبرد، او بار دیگر به شیراز رفت و در نزد کریم خان زند اقامت کرد، نصرالله میرزا پس از درگذشت کریم خان به مشهد مقدس بازگشت و در فکر گرفتن قدرت برآمد.

برادرش نادر میرزا که در هرات بود و به طرف مشهد لشکر کشید، ولی در برابر

نصراالله میرزا مقاومت نکرد و میدان جنگ را ترک گفت و نصراالله میرزا حکمران مشهد مقدس گردید و تا سال ۱۱۹۸ به حکومت پرداخت، و سرانجام در سال ۱۲۰۰ در حالی که ۳۵ سال داشت درگذشت.

۲۰۷۶- نصراالله مینو

از شاعران معاصر مشهد مقدس بود، گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: سید نصراالله فرزند حاج میرزا محمد شفیع ملقب به صدرالمدرسین و متخلص به مینو از خاندان شهیدی بود، او در مشهد روزنامه مینو را تأسیس کرد و به روزنامه‌نگاری روی آورد، و در سال ۱۳۱۷ درگذشت و اینک نمونه‌ای از شعر او:

ترس و وحشت مرا پس از مرگست	ورنه باکی کنون ز مردن نیست
بلکه از بهر من در این عالم	هیچ بهتر زجان سپردن نیست
نفع روزی که آرزومندی	غیر روزی ز پیش خوردن نیست
ثمر زندگانی گیتی	جز که افسوس و غصه خوردن نیست
بهره عمر بیش غیر از بیش	آرزوها بگور بردن نیست
مرد عاقل کجا ببندد دل	بجهانی که جز فسرده نیست
زیستن را نتیجه‌ئی مینو	غیر سالی فزون شمردن نیست

۲۰۷۷- نصوح طوسی

از عرفا و متصوفه بوده است عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب در وفیات سال ۹۲۳ گوید: در این سال نصوح طوسی عارف درگذشت، او عالمی صالح بود و قرآن مجید را حفظ داشت و خط را نیکو می‌نوشت، نصوح طوسی دنبال طریقه زینبیه رفت و به خدمت شیخ تاج‌الدین قرمانی پرداخت و در نزد او به مقام ارشاد رسید نصوح طوسی بعد از وفات شیخ صفی‌الدین در زاویه او قرار گرفت و به ارشاد

مشغول شد، او در سال ۹۲۳ در وطن خود درگذشت

۲۰۷۸- نصره الدین میرزا

او فرزند ناصرالدین شاه قاجار است و مدتی در خراسان حاکم بود، مهدی بامداد گوید: نصره الدین فرزند ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب به سالارالدوله شد، او در سال ۱۳۱۰ در حالی که ده سال داشت به حکومت فارس منصوب شد و نظام السلطنه مافی هم پیشکار او بود.

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۲ نصره الدین میرزا را به عنوان حاکم خراسان به مشهد مقدس فرستاد، و پیشکاری او را هم غلامرضا خان شهاب الملک به عهده داشت ولی بعد از یک سال به تهران فرا خوانده شد، و در سال ۱۳۱۲ هم به حکومت همدان منصوب گردید.

۲۰۷۹- نصیر خطاط

او در مشهد مقدس رضوی سکونت داشته و نامش در داستان غیاث الدین محمد خراسانی در کتاب بدایع الوقایع تألیف زین الدین محمود واصفی آمده است، در این داستان مشروح که درباره سنی و شیعه گفتگو می شود نام نصیر خطاط هم به میان می آید و ما اکنون چند سطر از این داستان را از کتاب بدایع الوقایع نقل می کنیم.

چون جناب فضائل مآب قدوة الکتاب خواجه نصیر خطاط بدین صفات حمیده و خصال پسندیده موصوف و معروف بود مدت مدید و عهد بعید است که مانند قلم سر اطاعت برخط فرمان نهاده و خود را به انامل اختیار و اقتدار ما «کقلب المؤمنین بین الاصبغین من اصابع الرحمان» باز داده

کتابخانه همایون را به وی تفویض نمودیم و من حین الاستقلال او را متصدی این امر گردانیدیم، سبیل برادران نامدار نصرت شعار و فرزندان کامکار سعادت دثار و

امرای دولت فرجام و صدور ذوی الاحترام و وزرای عالی مقام و ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت و جمهوری نام و قاطبه خواص و عوام ممالک محروسه.

مشارالیه را متقلد و متصدی این امر شناسند و آنچه از مراسم و لوازم این امر است برای وی مفوض شناسند و هیچکس را به وی شریک و سهم ندانند و چون به توفیق رفیع اشرف اعلی مزین گردد اعتمادی نمایند وی در مشهد رضویه در مدرسه امیر ولی یک ساکن بود.

با غیاث‌الدین محمد به خانه وی متوجه شدیم، جمعی از فضلاء و ظرفاء و شعراء حاضر بودند، غیاث‌الدین محمد از تعرض روافض بسیار مقبوض و مکدر بود و به هیچ وجه خاطرش نمی‌گشود، خواجه نصیر چون منشا آن کلفت دانست گفت: مخدوم این ولایتی است که حالا از جهت ضبط سلطان حسین میرزا خلد ملکه به این نوع شده والا در قدیم الایام سنیان اینجا کجا می‌توانستند بود.

نگارنده گوید:

داستان بسیار طولانی است قصه‌پردازی موضوع اختلاف شیعه و سنی را بصورت داستان تخیلی و دور از حقیقت برشته نگارش در آورده است جویندگان به اصل کتاب بدایع الوقایع مراجعه کنند.

۲۰۸۰- نظام‌الدین طوسی

او از علماء و رجال طوس بوده و در قرن هشتم زندگی می‌کرده است، شوکانی در کتاب البدر الطالع در شرح حال احمد بن حسن جاربردی ساکن تبریز گوید او از نظام‌الدین طوسی علم و دانش آموخت و در کتاب اعیان العصر هم آمده که علی بن عبدالله تاج‌الدین تبریزی اردبیلی در سال ۷۲۰ نزد نظام طوسی تحصیل علوم کرده است، از این نظام‌الدین شرح حالی در دست نیست.

۲۰۸۱- نظام الدین شهیدی

از سادات شهیدی و شاعران معاصران مشهد مقدس بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: آقا نظام الدین فرزند میرزا هاشم که به نظام شهیدی معروف است شاعری خوش گو و جوانی بذله گو است، تولدش بطوری که شنیده شد در سال ۱۲۱۴ قمری بوده، تحصیلات ادبی را نزد اساتید نموده و بعد به خدمت آستان قدس در آمد و این اوقات که سال ۱۲۴۷ هجری است بریاست خزانه آستان قدس و موزه مفتخر است او گوید:

ای رحمت تو عذرپذیر همه کس روشن بجناب تو ضمیر همه کس
درگاه تو قبله گاه همه خلق چشمت بکرشمه دستگیر همه کس

۲۰۸۲- نظام مشهدی

او نیز از علماء و فضلاء مشهد مقدس در قرن یازدهم بود، خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین در حوادث سال ۱۰۹۸ گوید: سید فاضل عالم فطن ذکی میرزا نظام مشهدی از علمای زمین مقدس در ۱۰۹۸ بجوار رحمت ایزدی پیوست، مردی بود عابد و خوش اخلاق می توان گفت که او اعبدا اهل مشهد مقدس بود، درویش نهاد و شکسته و بی پروا به ضبط و نسق دنیا و مالیات رزقنا الله الزهد والعبادة

۲۰۸۳- نظر علی طالقانی

از علماء و خطباء و حافظان قرآن مجید بود، او اصلاً از اهل طالقان بوده و در مشهد مقدس سکونت داشت، شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب الذریعه ذیل عنوان «مناط الاحکام» گوید: این کتاب در اصول فقه است و مؤلف آن ملا نظر علی طالقانی است.

او از واعظان مورد توجه طبقات بود، و قرآن مجید را هم حفظ داشت او در سال

۱۳۰۶ قمری در مشهد مقدس درگذشت این کتاب در دو بخش تنظیم گردیده، بخش اول آن در فروع و ظواهر و بخشی دیگر در علوم خفیه و اسرار نوشته شده است، او کتاب دیگری هم به نام کاشف الاسرار تألیف کرده است.

۲۰۸۴- نظیر مشهدی

از شاعران مشهد مقدس بوده و در هندوستان زندگی می‌کرد، شرح حال او در اغلب تذکرها آمده است، صبا در تذکره روز روشن گوید: نظیر مشهدی شاعری نظیر بود در سنه ۱۰۰۳، از وطن احرام حج و زیارت بست و بعد اکتساب این سعادت به عزیمت هند در جهاز نشست و به تباهی جهاز مصائب بسیار کشید.

در بیجاپور رسید و در زمره منشیان عادل شاه منسلک گردید تا آن زمان نظیری تخلص داشت، ملا نظیری نیشابوری از وی درخواست تبدیل تخلص نمود وی بیاس خاطرش یای نسبت از تخلص خود ساقط کرد، ملا نظیری ده هزار روپیه به وی بخشید، گویا یک حرف که ده عدد دارد عوض ده هزار از وی خرید او گوید:

به صحبت گل و بلبل از آن خوش است دلم که آن بروز ملاقات دوستان ماند
تقی اوحدی در عرفات برگ ۵۷۵ گوید: مولانا نظیر مشهدی در روش کلام بی نظیر و در طرز بیان بی عدیل است، از جمله تازه گویان به مدد عرضه کاه بیان است، طبعی بلند آوازه و نهال نظمی تازه دارد شاهد محاورات خاطرش را دست در آغوش و فکرش را حلقه در گوش است: او گوید:

ز نغمه‌های مکرر دلم گریزانست مرا طبیعت مرغ هزار دستانست
از این نشاط که می‌در ضراح باغ نهاد بهار رفت و بسا گل هنوز خندانست
غلام علی آزاد بلگرامی در تذکره سرو آزاد گوید: نظیر مشهدی نظیر عندلیب بهار است و عدیل طوطی شیرین گفتا، نظیر آهوان معانی را به این قسم شکار می‌کند:
در سلسله بال فشانان هوائی خم ناشده از نامه من بال و پری نیست

۲۰۸۵ - نعمان بن محمد

از محدثان و مشایخ بزرگ طوس بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «تروغبذی» می‌گوید: تروغبذ از آبادیهای طوس است و در چهار فرسخی آن قرار داد، گروهی از زاهدان و محدثان از این آبادی برخاسته‌اند. یکی از آنها ابوالحسن نعمان بن محمد طوسی تروغبذی است، او در خراسان و عراق احادیث زیادی شنید، و در نیشابور از محمد بن اسحاق بن خزیمه و در بغداد از محمد بن محمد باغندی حدیث شنید، حاکم ابوعبدالله نیشابوری از او روایت می‌کند وی قبل از سال ۳۵۰ درگذشت.

۲۰۸۶ - نعمت‌الله مشهدی

از خطاطان و خوشنویسان مشهد مقدس در زمان صفویه بوده است، میرزا حبیب اصفهانی در کتاب تذکره خط و خطاطان گوید: مولانا نعمت‌الله علیه الرحمة از مقری زاده‌های مشهد مقدس است، در اول حال از میرسید احمد مشهدی تعلیم می‌گرفت و در آخر از مشهد به قزوین آمد و از جناب مولانا علیرضا تعلیم می‌گرفت، پس از آنکه شاه عباس مشهد را تسخیر کرد به موطن خود عود نمود. مهدی بیانی در شرح حال خوشنویسان درباره این خطاط همین مطالب را نقل کرده و اضافه کرده او شاعر هم بوده است میر منشی در گلستان هنر گوید: مولانا نعمت‌الله از مقری زاده‌های مشهد مقدس معلی است، پدرش در سلک مقربان آن آستان عرش نشان انتظام داشت، او سلیقه شعر هم دارد این ابیات از اوست:

از دیر به سوی کعبه می‌آیم باز از اهل حقیقتم نه از اهل مجاز
جان در کف و دل در آستین می‌آیم سویت به هزار حاجت و عجز و نیاز

۲۰۸۷- نعمت‌الله رضوی

از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: نعمت‌الله رضوی مشهدی از علماء و فضلاء بوده، او کتاب السراج الوهاج شیخ ابراهیم قطیفی را در سال ۹۳۱ در نجف اشرف تحریر کرده است و محتمل است که از شاگردان قطیفی باشد.

در کتاب الذریعه نیز ذیل عنوان «منهاج الکرامه فی معرفه الامامه» گوید این کتاب از تألیفات نعمت‌الله رضوی مشهدی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن موجود است.

۲۰۸۸- نقیب خان مشهدی

از علماء مشهد مقدس بوده و در هندوستان زندگی می‌کرده است در کتاب منتخب سلاطین بیجاپور تألیف مولوی عبدالقادر آمده: نقیب خان یکی از سادات مشهد مقدس و از درباریان یوسف عادل شاه بود، به فرمان پادشاه مذکور در خطبه نماز نامهای خلفاء راشدین بر انداخت و اسامی ائمه اطهار علیهم‌السلام را بر زبان جاری کرد.

این موضوع در هنگامی بود که یوسف عادل شاه شنید شاه اسماعیل صفوی در ایران ظهور کرده و مذهب تشیع را در ملک ایران ترویج می‌کند. و اسامی خلفا را در منابر قدغن کرده است، یوسف عادل شاه از این موضوع خوش وقت گردید و سید مزبور را که یکی از درباریانش بود امر کرد.

تا در اذان اشهدان علیا ولی‌الله بگوید و پس از خطبه‌های نماز نامهای ائمه اطهار را بر زبان جاری گرداند، و این موضوع در جمادی الاولی سال ۹۰۸ با حضور کلیه امراء و داعیان کشورش انجام داد.

۲۰۸۹- نورالدین شیرازی طوسی

اسماعیل پاشا در ذیل کشف الظنون در عنوان تحقیق التتقیح گوید: این کتاب از تألیفات نورالدین شیرازی طوسی است، از حالات این مؤلف که در چه زمانی زندگی می‌کرده و در کجا بوده است مطلبی به نظر نگارنده نرسیده است.

۲۰۹۰- نورالله شوشتری

شهید سعید عالم جلیل‌القدر، فقیه، متکلم، محقق، ادیب و مجاهد بزرگ قاضی نورالله شوشتری رضوان‌الله علیه از اعلام شیعه و مفاخر طائفه امامیه بوده و از شهدای راه فضیلت بشمار می‌رود سید نورالله شوشتری مانند ده‌ها نفر دیگر از اعلام شیعه در راه عقیده و دفاع از حقوق اهل بیت علیهم‌السلام به شهادت رسید.

شرح حال و خصوصیات آن سید بزرگوار در بسیاری از کتب و تذکرها آمده و همگان از وی تجلیل کرده‌اند و از فضل و دانش و فضائل و مناقب او مطالبی آورده‌اند، ما اکنون در اینجا به مناسبت اینکه وی مدتی در مشهد مقدس رضوی سکونت کرده و در مجالس و محافل علمی شرکت می‌نموده، گزیده‌ای از زندگی او را در اینجا ذکر می‌کنیم.

تولد و اصل او

قاضی نورالله شوشتری رضوان‌الله علیه در سال ۹۵۶ در شوشتر که یکی از شهرهای خوزستان می‌باشد متولد شدند، و در همان شهر نشو و نما یافتند، خاندان او از بزرگان آن ناحیه بودند و از، علماء و فضلاء شوشتر و خوزستان بشمار می‌رفتند، سلسله نسب سید نورالله به حسین اصغر فرزند امام سجاد علیه‌السلام می‌رسد.

پدر بزرگوار او سید شریف بن سید نورالله از علماء و اهل فضل بود و از شاگردان شیخ ابراهیم قطیفی بشمار می‌رفت و جدش سید نورالله هم از علماء بوده و تألیفاتی هم داشته است، او در یک محیط علم و فضل قدم به دنیا نهاد و دنبال تحصیل و کمال رفت،

و به مقامات عالیه رسید و نامش جاودان بماند.

تحصیلات قاضی نورالله

او در زادگاه خود شوشتر تحصیلات خود را آغاز کرد و در نزد مولی عبدالوحید درس خواند، در مصادر تنها از این عبدالوحید به عنوان استاد او یاد شده است و از استادان دیگر او نام برده نشده است، او در کتاب احقاق الحق گوید: من در جوانی به مشهد مقدس رفتم تا در جوار روضه مبارکه رضویه تحصیل کنم.

ولی او نمی‌گوید چند سال در مشهد مانده و نزد چه کسانی درس خوانده است، خودش در این مورد چیزی نگفته و تذکره نویسان هم در این باره سکوت کرده و مطلبی نیاورده‌اند. او در ایران تحصیلات خود را کامل کرده و بعد از آن به هندوستان رفته است، زیرا او هنگام ورود به هندوستان یک عالم برجسته بوده است.

قاضی نورالله در هندوستان

از عبارات او در احقاق الحق معلوم می‌گردد او از مشهد مقدس به هندوستان رفته و در لاهور سکونت کرده است، بعد از مدتی با جلال‌الدین اکبر آشنا می‌شود، جلال‌الدین اکبر به علم و فضل و کمال او واقف می‌گردد و به وی پیشنهاد می‌کند تا شغل قضاء را قبول کند و در اختلافات مردم فصل خصومت نماید.

قبل از قاضی نورالله شیخ معین قاضی لاهور بود در آن هنگام روزی جلال‌الدین اکبر وارد لاهور شد، حکیم ابوالفتح نزد اکبر شاه رفت و گفت: شیخ معین قاضی لاهور پیر شده و ضعف پیدا کرده بهتر است او را از مقامش برداری و سید نورالله را به جای او بگذاری اکبر شاه هم پذیرفت و او را دعوت بکار کرد.

سید نورالله به جلال‌الدین اکبر گفت: من با مذاهب چهارگانه آشنا هستم و به آراء و نظریات امامان اربعه واقف می‌باشم من در هنگام حکم آنچه را خود از میان اقوال آنها

استنباط کرده‌ام خواهم گفت و احکام من در حدود مذاهب چهارگانه خواهد بود و خارج از آن حکمی صادر نخواهد شد.

او پیشنهاد سلطان را قبول کرد و حکم قضاء بنام او صادر گردید، سید نورالله بکار مشغول شد و کارها را به خوبی فیصله داد، و مردم را متوجه خود کرد، و احکام او نیز مورد مخالفت قرار نگرفت، او آراء خود را چنان تنظیم می‌کرد که کسی متوجه نمی‌شد او خارج از مذاهب اربعه رأی می‌دهد و یا نظریات خود را بیان می‌کند و همه از او راضی بودند.

او در دوران جلال‌الدین اکبر امور قضاء را بخوبی اداره کرد و کسی نتوانست بر احکام او خدشه‌ای وارد کند، او با استعداد خارق العاده خود با مبانی و اصول مذاهب اربعه آشنا شد و فقه شیعه را هم به خوبی تحصیل کرده بود، و از این رو نظریات خود را که مبتنی بر فقه امامیه بود در احکام خود مورد عمل قرار می‌داد.

گفته‌های تذکره نویسان درباره او

ملا عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: سید جلیل ضیاء الدین قاضی نورالله بن سید شریف‌الدین حسینی مرعشی شوشتری مشهور به امیر در هند سکونت داشت او کتابهای زیادی تصنیف کرد که همه پر فائده می‌باشند، او مردی فقیه، محدث و بصیر به تواریخ و سیره بود و از علماء صالح و متدین بشمار می‌رفت.

او جامع همه فضائل و علوم بود و در فارسی و عربی شعر می‌سرود، او قصائدی در مدح ائمه علیهم‌السلام سروده که در میان اهل علم مشهور هستند، و به نظم او دیوان شعری هم دارد وی از بزرگان علماء عصر صفویه بود و در شوشتر نزد عبدالوحید شوشتری درس خواند، او به هند رفت و در آنجا به شغل قضاء مشغول گردید.

قاضی نورالله در مذهب تشیع بسیار قوی و محکم بود، و از همه علوم آگاهی داشت، او در گفتار و نوشته‌ها بسیار صریح و از زبانی فصیح و گیرا برخوردار بود، او در

تألیفات خود که به نظم و نثر تصنیف کرده از امامت اهل بیت علیهم السلام دفاع کرده و از اظهار کلمه حق ابا نداشت و به همین جهت او را در هندوستان به شهادت رسانیدند. او معاصر شیخ بهاء الدین عاملی بود، و نخستین کسی است که بطور آشکار در هندوستان از تشیع ترویج کرد، پدرش هم از علماء بزرگ بود و فرزندش از کتابهای او نام می برد، او معاصر میرزا مخدوم شریفی صاحب کتاب نواقض الروافض بود، و کتابهای زیادی تألیف کرده است و من فهرست آثار او را در پشت مجالس المؤمنین دیدم.

یکی از آثار او کتاب مجالس المؤمنین می باشد که به زبان فارسی تألیف کرده است او در این کتاب از علماء شعراء و ملوک شیعه نام برده است و در این کتاب در مواردی افراط کرده و در جاهائی راه تفریط پیموده است، من هنگامیکه این کتاب را دیدم در فکر تألیف این کتاب ریاض العلماء بر آمدم و همین کتاب باعث نگارش ریاض العلماء گردید.

در آن زمان گروهی از مخالفان که از تاریخ شیعه اطلاع نداشتند، در میان مردم تبلیغ می کردند که شیعه سابقه تاریخی ندارد و شاه اسماعیل صفوی این مذهب را پدید آورده است؟! از این رو قاضی شهید این کتاب را در سال ۹۹۰ تألیف کرد و سوابق شیعه را در تاریخ نشان داد و گفته های مخالفان و معاندان را از اثر انداخت.

محمدعلی کشمیری در کتاب نجوم السماء گوید: سعید شهید و متکلم فرید و ناظر وحید قاضی نورالله از مشاهیر متکلمین امامیه و مجاهدین فرقه ناجیه اثنا عشریه و از اعظام مجتهدان و اکابر موالیان و سلاله دودمان امیر المؤمنین حیدر علی، ناشر ناموس هدایت کاسر ناقوس غوایت است.

وجود شریف آن نورالهی و فخر دودمان نبوی، شبهات سامریان عدوی و ناصبیان اموی را حاسمی قوی و برهان دعوی تابعان طریق سوی مرتضوی را ید بیضای موسوی بود، نسب شریف و شجره پر ثمره منیف او بر وجهی است که آن جناب

در کتاب مجالس المؤمنین در ضمن احوال جد خود سید نورالله مرعشی حسینی ذکر فرموده است.

خاصه و عامه و معاصرین او اعتراف و اذعان به کمال علم و فضل و جلالت و تقوی و عدالت او داشتند، ملا عبدالقادر که از جمله معاصرین او و متعصبین اهل سنت و جماعت بود در کتاب منتخب التواریخ به تقریب ذکر علمای عهد اکبر شاهی نوشته: قاضی نورالله شوشتری اگر چه شیعی مذهب است اما بسیار به صفت نصفت و عدالت و نیک نفسی و حیاء و تقوی و عفاف و اوصاف اشراف موصوف است و به علم و حلم و جودت فهم و وحدت طبع و صفای قریحه و ذکاء مشهور است، صاحب تصانیف لائفه است توقیعی بر تفسیر مهمل شیخ فیضی نوشته که از حیز تعریف و توصیف بیرونست و طبع نظمی دارد و اشعار دلنشین می گوید:

بوسیله حکیم ابوالفتح به ملازمت شاهی پیوست، و زمانی که موکب منصور به لاهور رسید و شیخ معین قاضی لاهور رادر وقت ملازمت از ضعف پیری و فتور قوی سقطه در دربار واقع شد رحم بر ضعف او آورده فرمودند که شیخ از کار مانده بنابر آن قاضی نورالله شوشتری به آن عهده منسوب و منصوب گردید.

الحق مفتیان ماجن و محتسبان بد نفس لاهور را که به معلم ملکوت سبق می دهند خوش به ضبط در آورده و راه مشورت را بر ایشان بسته و در پوست پسته گنجانیده و چنانچه فوق آن منصور نیست، و می توان گفت که قائل این بیت او را منظور داشته و گفته:

توئی آن کس که نکردی به همه عمر قبول در قضا هیچ ز کس غیر شهادت ز گواه سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات گوید: سید فاضل کامل علامه قاضی نورالله بن سید شریف الدین حسینی مرعشی که خداوند او را در بهشت رضوان جای دهد و از نعم آن برخوردار نماید از مؤلفان و مصنفان بشمار است او معاصر شیخ بهاء الدین عاملی بود و به خاطر تألیف کتاب احقاق الحق در هندوستان به شهادت

رسید.

او گوید: مؤلف کتاب صحیفة الصفا گفته: نورالله حسینی مرعشی که در لاهور قاضی بود از محدثان، متکلمان، محققان و فاضلان بشمار می‌رفت، او کتابهایی در حمایت از مذهب شیعه نوشت و به مخالفان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام پاسخ داد، او را در زمان سلطنت جهانگیر به تهمت رفض شهید کردند.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم او را عنوان کرده و گوید: نورالله مرعشی شوشتری فرزند شریف‌الدین در سال ۹۵۶ متولد شد، نسب او به حسین اصغر فرزند امام سجاد علیه‌السلام می‌رسد، او در حدود نود کتاب تألیف کرده است. شیخ عبدالحسین امینی در کتاب شهداء الفضیله گوید: امام علامه سید ضیاءالدین قاضی نورالله بن محمد شاه مرعشی شوشتری مؤلف کتاب احقاق الحق و مجالس المؤمنین از اکابر علمای زمان صفوی و معاصر شیخ بهاءالدین عاملی بود، او در انواع علوم و معارف تبحر داشت و کتابهای زیادی را تألیف کرد.

او در هندوستان مردم را به ولاء اهل بیت علیهم‌السلام فرا خواند و حدود خداوند را به اجرا درآورد و با جاهلان و نابخردان مقابله نمود و او نخستین کسی بود که تشیع را در آنجا آشکار ساخت، همه مؤلفان او را ثنا گفته‌اند و خصوصیات او را ستوده‌اند، خون پاک او در راه عقیده‌اش ریخته شد و به شهادت رسید.

علی قلی واله داغستانی در ریاض الشعراء گوید: قاضی نورالله شوشتری از افاضل زمان و اعظام دوران است، طنطنه دانش او از قاف تا قاف رسیده، تصانیف عالیه‌اش در عالم مشهور و شرح جلالت شانش در السنه جمهور مذکور است.

در عهد اکبر شاه در هندوستان قاضی القضاة بود، آخر در سن هفتاد سالگی در عهد جهانگیر به خاطر تصنیف مجالس المؤمنین با ضربه چوب خاردار فوت شد و مضجعش در اکبر آباد است تخلص وی نوری بود و در فن شاعری کمال قدرت داشت. تقی اوحدی در تذکره عرفات گوید: فاضل کامل، امجد ارشد، سعید شهید، گوهر

دریای حق پروری، قاضی نورالله شوشتری از بزرگان و امامجد صاحب یقین بود، مدتی در هند اکبر شاه قاضی القضاة شد، اکثر علوم و رسوم را چنان دانسته بود که باید و شاید از او تصنیفات نفیسه و تألیفات شریفه در میان است، در اوائل جلوس جهانگیر کشته شد.

قاضی نورالله در مشهد مقدس

بر اساس نوشته‌های او در کتاب احقاق الحق وی در جوانی به مشهد مقدس رضوی آمده تا در حوزه علمیه این شهر تحصیل کند، و در کتاب مجالس المؤمنین هم در شرح حال فردوسی گوید: من از مزار او در طوس دیدن کردم.

اما از این که او چند سال در مشهد مقدس اقامت کرده و در چه سالی از زادگاه خود شوشتر به آنجا رهسپار گردیده و در مشهد نزد چه کسی درس خوانده و استادان او چه کسانی بوده‌اند و در چه سالی از مشهد به هندوستان رفته اطلاعی در دست نیست.

تألیفات و آثار او

تذکره نویسان آثار و تألیفات وی را در علوم و فنون مختلفه تا نود کتاب و رساله نوشته‌اند، فهرستی از آثار او را ملا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء و شیخ عبدالحسین امینی در کتاب شهداء الفضیله آورده‌اند و ما اکنون مصنفات او را بر اساس ریاض العلماء ذکر می‌کنیم:

مولی عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: آثار و تألیفات قاضی نورالله شوشتری را در پایان کتاب مجالس المؤمنین دیدم و اینک در اینجا ذکر می‌کنیم:

- ۱ - حاشیه بر تفسیر بیضاوی ۲ - شرح بر تهذیب الحدیث ۳ - حاشیه بر شرح هدایه در حکمت ۴ - حاشیه بر شرح شمسیه در منطق ۵ - حاشیه بر شرح ملا جامی بر کافی ۶ - حاشیه بر حاشیه تهذیب منطق از ملا جلال ۷ - حاشیه دیگری بر تفسیر بیضاوی ۸ - حاشیه بر شرح تهذیب الاصول ۹ - حاشیه بر حاشیه قدیم ۱۰ - حاشیه

بر حاشیه شرح تجرید ۱۱ - حاشیه بر الهیات شرح تجرید ۱۲ - حاشیه بر شرح چغمینی ۱۳ - حاشیه بر قواعد علامه ۱۴ - حاشیه بر مختلف علامه ۱۵ - شرح بر اثبات واجب قدیم از ملاجلال ۱۶ - حاشیه بر اثبات واجب جدید از ملاجلال ۱۷ - رد حاشیه چلبی بر شرح تجرید اصفهانی ۱۸ - حاشیه بر بحث عذاب قبر ۱۹ - حاشیه بر حاشیه تشکیک از حواشی قدیمه نورالعین ۲۰ - کشف العواز ۲۱ - دافعة الشقاق ۲۲ - نهاية الاقدام ۲۳ - انس الوحید ۲۴ - رفیع القدر ۲۵ - حل العقال ۲۶ - بحر الفدیر ۲۷ - اللمعة فی صلاة الجمعة ۲۸ - عدة الامراء ۲۹ - تحفة العقول ۳۰ - موارد الانعام ۳۱ - حاشیه بر رساله اجوبه فاخره ۳۲ - عشرة كاملة ۳۲ - سبعة سیاره ۳۳ - تفسیر آیه انماالمشرون نجس ۳۴ - رساله در بحث تجرید ۳۵ - رساله در ادعیه ۳۶ - رساله جلالیه ۳۷ - رساله در بیان عرضه الواحکم ۳۸ - رساله در امر عصمت ۳۹ - رساله در وجود ۴۰ - جواب سنوالات سید حسنی ۴۱ - رساله در اثبات تشیع سید محمد نور بخش ۴۲ - دیوان قصائد.

۴۳ - رساله در رد شبهات شیطان ۴۴ - رساله در رد مقدمات ترجمه الصواعق ۴۵ - حاشیه بر تحریر اقلیدس ۴۶ - حاشیه بر خلاصه ۴۷ - رساله انموذج ۴۸ - شرح خطبه عضدی قزوینی ۴۹ - حاشیه بر بحث اعراض شرح تجرید ۵۰ - حاشیه بر مطول ۵۱ - رساله در رد ایرادات شرح مبحث حدوث عالم از دوانی ۵۲ - حاشیه بر حاشیه خطائی ۵۳ - سحاب المطیر ۵۴ - نظرالسلیم ۵۵ - تفسیر آیه رؤیا ۵۶ - گوهر شاهوار به فارسی ۵۷ - خیرات حسان ۵۸ - رساله در نجاست خمر ۵۹ - رساله در مساله کفاره ۵۹ - رساله در غسل جمعه ۶۰ - رساله شرح مختصر عضدی ۶۱ - رساله در رد تصحیح ایمان فرعون ۶۲ - رساله در رد رساله کاشی

۶۳ - رساله در رد کیفیت سجدتین ۶۴ - رساله در تعریف ماضی ۶۵ - حاشیه بر رساله کلام بدخشی ۶۶ - حاشیه بر شرح خطبه مواقف ۶۷ - رساله در پوشیدن لباس حریر ۶۸ - شرح رباعی شیخ ابوسعید ۶۹ - رساله گل و سنبل به فارسی ۷۰ - دیوان

اشعار ۷۱ - منشآت ۷۲ - رساله در رد شبهه علم الهی ۷۳ - رساله در باب عصمت انبیاء. ۷۴ - حاشیه بر شرح تجرید ۷۵ - شرح بر حاشیه قدیم ۷۶ - رساله در رد شاگرد ابن همام ۷۷ - رساله در باب شهادت از قواعد علامه ۷۸ - احقاق الحق.

ملاعبدالله افندی گوید: من کتابهای دیگری را هم از او دیده‌ام که در فهرست پایان مجالس المؤمنین نیامده است و آنها عبارتند از:

۷۹ - مصائب النواصب در رد نواقض الروافض ۸۰ - صواعق محرقه بر رد صوارم مهرقه ابن حجر، ۸۱ - مجموعه مانند کشکول که من او را در مشهد مقدس رضوی دیدم ۸۲ - رساله در تفسیر آیه شریفه فمن یرد الله ان یهدیه بشرح صدره للاسلام ۸۳ - رساله در مدح ۸۴ - رساله درباره واضعان حدیث. ۸۵ - مجالس المؤمنین.

قاضی نورالله و ادبیات

همانگونه که تذکر داده شد سید نورالله شوشتری رضوان الله علیه در عالم شعر و ادبیات هم قدم نهاده و قصائد و ابیاتی سروده و حتی دیوان شعر هم داشته است و اینک نمونه‌هایی از اشعار او ذکر می‌گردد، محمدعلی کشمیری در نجوم السماء گوید: او در فن شاعری کمال قدرت و مهارت داشت تخلص وی نوری بود در جواب قصیده سید حسن غزنوی گوید:

و ز نار شوق اوست فروزنده گوهرم	شکر خدا که نور الهی است رهبرم
و اندر نسب سلاله زهرا و حیدرم	اندر حسب خلاصه معنی و صورتم
بانوی شهر دختر کسر است مادرم	دارای دهر سبط رسولم پدر بود
یا سر به بندگی نه و آزاد زی برم	هان ای فلک چو این پدرام یکی بیار
یعنی نه عاق والد و نه ننگ مادرم	شکر خدا که چون حسن غزنوی نیم
مدح مخالفان علی بر زبان برم	بادم زبان بریده چو آن ناخلف اگر

واندر جهان که او بدروغش گواه ساخت در آنکه گفت قره عین پیبرم
 شایسته نیست آن هم از آن ناخلف که گفت شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
 فرزند را که طبع پدر در نهاد نیست پاکی ذیل ما در او نیست باورم
 علامه امینی در کتاب شهداء الفضيله ابیات ذیل را از قاضی نورالله نقل کرده
 است:

عشق تو نهالی است که خاری ثمر اوست
 من خاری از آن بادیه ام کاین شجر اوست
 بر مائده عشق اگر روزه گشائی
 هشدار که صد گونه بلا حاضر اوست
 وه کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است
 گونی که مگر صبح قیامت سحر اوست
 فرهاد صفت این همه جان کندن نوری
 در کوه ملامت به هوای کمر اوست
 و نیز از آثار او می باشد

ای در سر زلف تو صد فتنه بخواب اندر
 در عشق تو خواب من نقشی است به آب اندر
 در شرع محبت زان فضل است تیمم را
 کز دامن پاکان هست گردی به تراب اندر
 تقی اوحدی در تذکره عرفات تمام قصیده او را در جواب سید حسن غزنوی که
 در پنجاه هشت بیت سروده شده آورده و ما به خاطر طولانی بودن آن چند بیت را از
 نجوم السماء نقل کردیم.

شهادت قاضی نورالله

از حالات سید نورالله شوشتری معلوم است که او در حال تقیه زندگی می‌کرده و طوری زندگی می‌نمود که ارکان دولت در زمان اکبر شاه و اوائل سلطنت جهان گیر او را از اهل سنت می‌دانستند، او در منزل خود کتابخانه مفصلی داشت و مشغول تألیف و تصنیف بود و به امور قضائی هم اشتغال داشت و به کارهای مردم هم رسیدگی می‌کرد. مؤلف نجوم السماء که خود از اهل هند و کشمیر بوده گوید: بعضی از علماء مخالفین که مقرب جهانگیر بودند دریافتند که او مذهب امامیه دارد آنها پیش پادشاه سعایت کردند که او شیعه مذهب است و در فتوای خود پای بند هیچ یک از مذاهب اربعه نیست و مسائل را بر طبق مذهب امامیه حل و فصل می‌کند.

جهانگیر گفت: او از روز اول گفته در فتوای خود پای بند هیچ یک از مذاهب اربعه نیست و در این مورد به نظر و رای خود فتوی خواهد داد و از این معنی تشیع او ثابت نمی‌شود، مخالفان او در صدد برآمدن تا دلیلی بر تشیع او بیابند و حکم قتل او را از جهانگیر بگیرند، از این رو در فکر نفوذ در تشکیلات او شدند.

آنها شخصی را نزد قاضی فرستادند و به او گفتند خود را به عنوان یک شیعه معرفی کند و کتابهای او را مورد مطالعه قرار دهد او هم به عنوان یک شیعه به منزل قاضی رفت و مدتی با او کار کرد تا آنگاه که مورد اعتماد او قرار گرفت و به کتابهای او دسترسی پیدا کرد و مطالب مورد نیاز را یادداشت نمود.

در اینجا بین تذکره نویسان اختلاف شده گروهی پنداشته‌اند، آن شخص نفوذی به مجالس المؤمنین دست پیدا کرد، و بعضی هم گویند به احقاق الحق راه پیدا نمود، در هر صورت او از این کتابها مطالبی نوشت و نزد مخالفان قاضی، برد آنها هم مطالب را به نظر جهانگیر رسانیدند و معلوم گردید او یک شیعه امامی می‌باشد.

علمای اهل سنت که در دربار جهانگیر بودند گفتند: باید او را حد زد، جهانگیر گفت: او را چگونه باید حد زد، گفتند با اژه خار دار او را حد بزنید، جهانگیر گفت: شما

هرگونه می‌خواهید حد را درباره او اجرا کنید، قاضی را به محکمه بردند و او را با شاخه‌های خاردار مضروب کردند و او هم در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. جنازه او در بیرون شهر اکبرآباد که امروز آنجا را آکرا می‌گویند و تادهلی سه ساعت باقطار فاصله دارد به خاک سپردند او در سال ۱۰۱۹ به شهادت رسید و تاریخ شهادت او «سید نورالله شهید شد» می‌باشد شیعیان هندوستان بعد از شهادت او گنبدی مجلل بر فراز قبر او بنا کردند و به صورت زیارتگاه در آمد.

میرزا علی اصغر خان حکمت که در سالهای ۱۳۳۵ شمسی سفیر ایران در هندوستان بود کتابی بنام «نقش پارسی بر احجار هند» نوشته درباره مزار قاضی نورالله شوشتری گوید:

قاضی نورالله شوشتری معروف به شهید ثالث در سال ۹۵۶ متولد شد و نسب او به علی بن الحسین علیه السلام می‌رسد در آغاز عمر در ایران به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته و از مشاهیر علمای شیعه امامیه گردید، او در ایام سلطنت اکبر پادشاه بر حسب دعوت حکیم ابوالفتح گیلانی و شاه فتح‌الله شیرازی به هندوستان آمد.

در شهر لاهور به منصب قاضی القضااتی معین گردید، از این جهت او را قاضی می‌گفتند، در زمان سلطنت جهانگیر که پادشاه متعصبی بود او را تکفیر کردند و به امر آن پادشاه در سال ۱۰۱۹ به قتل رسید و از این سبب در نزد طائفه امامیه به شهید ثالث معروف است، مقبره او در شهر آکرا در محله دیال باغ مرکز تجمع شیعیان است.

در سال ۱۱۸۸ منصور خان صوبه دار آکرا مقبره او را تعمیر نموده و چهار دیواری بر آن نصب کرد، از آن به بعد همچنان در سنوات ۱۲۹۰ و ۱۳۰۳ هجری مرمت یافت، در این اواخر مرحوم مولوی سید ناصر حسین معروف به ناصرالملک تعمیرات اساسی فرمود و خود نیز در آنجا مدفون است.

در اطراف قبر ضریحی از سنگ مرمر به ارتفاع سی سانتیمتر دور قبر نصب شده و بر روی آن قبر لوحه مرمریست که به خط نستعلیق چنین کتیبه دارد:

مرقد مطهر و مضجع منور سید سند عالی مقدار، شهید سعید والا تبار، بهار باغ امامت، سحاب گلشن سیادت، برق کشتزار اهل ضلالت، پیشوای فرقه ناجیه باب سعادت، یادگار شهنسوار یثرب و بطحاه، چشم و چراغ شهید کربلا، آفتاب آسمان هدایت و رهبری، ابوالفضائل سید نورالله شوشتری نورالله مضجعه که در سنه ۱۰۱۹ به امر جهانگیر به درجه شهادت فائز گشته و مرمت مرقدش در سنه ۱۱۸۸ هجری به شهود پیوست.

در روی لوحه سنگ به خط ثلث چنین کتیبه شده است: الله مرقد منور سید نورالله حسینی شوشتری و در پائین سنگ قبر چنین نوشته: در عهد جهانگیر پادشاه به سعادت شهادت فائز شدند، سنه ۱۰۱۹ در وسط لوحه قبر این قطعه است:

ظالمی اطفاء نورالله کرد قرة العین نبی را سر برید
سال قتل حضرتش ضامن علی گفت «نورالله سید شد شهید»

در این اواخر سر در جدیدی از طرف خان بهادر ناظم حسینی به سنگ سرخ نصب کرده‌اند که دور دو درب قطعه‌ای مشتمل بر چهارده بیت به فارسی به خط نستعلیق کتیبه شده است:

مبتلا بودند خاصان خدا	در جهان اندر بلاهای شدید
رمزها دارد بلا و امتحان	نص بر این معنی است قرآن مجید
بوالبشر از کید شیطان رجیم	رحمت و آزار در جنت کشید
کرد سامان لهب بهر خلیل	درد و آلام و مرض ایوب دید
در فراق یوسف مصری ز حزن	دیده‌های پیر کنعان شد سفید
در چه و زندان شده یوسف اسیر	تیغ بیدینی سر یحیی برید
حمزه را وحشی به خاک و خون کشید	ابن ملجم کرد حیدر را شهید
دختر اشعث حسن را زهر داد	در مدینه بهر تزویج یزید
روز عاشورا سر سبط نبی	خنجر شمر از پس گردن برید

رفت بر آل نبی ظلم و ستم	نسبت آخر بنورالله رسید
قاضی نورالله میان آکره	شهد مرگ از دست می‌خواری کشید
ساخت باب روضه‌اش ناظم حسین	شد معینش هر سعید و هر رشید
سال تاریخش بنای باب را	گفت هاتف «باب مظلوم و شهید»
نزد ارباب یقین است ای عروج	باب خلد این باب نورالله شهید

نگارنده گوید:

در سال ۱۳۴۵ شمسی در سفر اول خود به هندوستان برای مطالعه و تحقیق به علی‌گر رفته بودم، بعد از چند روز اقامت در منزل مرحوم سید سبط الحسن رئیس بخش کتب خطی دانشگاه علی‌گر به اتفاق آن مرحوم با اتوبوس از علی‌گر به آکره رفتیم. مرحوم سید سبط حسن که از علماء محترم شیعه هندوستان بودند مدیریت مقبره قاضی نورالله شوشتری را هم در اختیار داشتند، من در این سفر سه شب در کنار قبر آن عالم جلیل‌القدر و سید شهید اقامت کردم مقبره قاضی نورالله در شهر آکره مورد احترام شیعیان هندوستان می‌باشد و سالی یک بار در آنجا به یادبود و شهادت او مجلس بزرگی برپا می‌کنند و درباره زندگی او سخنرانی می‌نمایند.

منابع تحقیق

- ۱- ریاض العلماء ملا عبدالله افندی.
- ۲- روضات الجنات سید محمد باقر خوانساری.
- ۳- نجوم السماء محمد علی کشمیری.
- ۴- طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم شیخ آغا بزرگ تهرانی.
- ۵- شهداء الفضيله شیخ عبدالحسین امینی..
- ۶- عرفات العاشقین تقی اوحدی مخطوط.

۷- ریاض الشعراء علی قلی واله داغستانی مخطوط.

۸- نقش پارسی بر احجاز هند علی اصغر حکمت.

۲۰۹۱- نورالله میرزا

از شاعران خاندان قاجار و از کارگزاران بوده است، معلم حبیب آبادی در کتاب مکارم الآثار گوید: مرحوم نورالله میرزا معروف به جناب و متخلص به نور فرزند محمد اسماعیل میرزا شاهزاده‌ئی به شعر و فضل و علم معروف بود، او در سال ۱۲۷۲ قمری در تهران متولد شد و چندی به خدمات دولتی پرداخت. از آن پس در سبزواری به تحصیل علم مشغول شد و لباس روحانیت پوشید و بزهد و تقوی و تکمیل نفس و تهذیب مذهب کوشید او پس از پنجاه و نه سال در سال ۱۳۳۶ وفات کرد، و در بیرون مشهد در حرم خواجه ربیع در پشت سرجدش فتاحعلی خان دفن شد.

۲۰۹۲- نوروز علی بسطامی

از علماء و مؤلفان مشهور مشهد مقدس رضوی و کتاب فردوس التواریخ تألیف این عالم جلیل القدر است ما در این کتاب مکرر از او نام برده و از کتاب او استفاده نموده‌ایم، شرح حال ایشان انشاءالله در بخش قومس و بسطام خواهد آمد.

۲۰۹۳- نور محمد خان

او در زمان قاجاریه بگلربیگی مشهد مقدس بود، در روزنامه ایران شماره روز ۲۳ ذیقعد سال ۱۳۰۸ نوشته شده نور محمد خان به بیگلربیگی گری شهر مشهد مقدس منصوب و پیوسته مراقب این خدمت است، این اوقات ده نفر از سارقین معروف را دستگیر نموده بودند.

از طرف ایالت حکم شده آنها را به کلات برده محبوس دارند که شبها در حبس و روزها مشغول به عمله گری و کارگری باشند و اجرت بگیرند که صرف معاش آنها شود، در این اوقات اسمی از سارق و سرقت در صفحه آن مملکت مذکور نیست، هوای خراسان خوش و خوب است از امراض متفرقه هم جز تب نو به هیچ ناخوشی شیوع ندارد.

۲۰۹۴- نهاد بک

از خطاطان و خوشنویسان زمان صفویه بوده است، مهدی بیانی در کتاب شرح حال خوشنویسان از میرزا سنگلاخ نقل می کند که امیرنهاد بگ اصلاً از اهل همدان و یا گلپایگان بود، او گوید: نهاد بک همراه شاه عباس پیاده به مشهد مقدس رفت و در آنجا سمت کتابداری شاه را بدست آورد.

۲۰۹۵- واعظ طبسی

حاج شیخ عباس واعظ طبسی از علماء فضلاء و خطبای مشهد مقدس رضوی و از چهره های مشهور در تاریخ معاصر می باشند، او فرزند حاج شیخ غلامرضا واعظ طبسی است که از بزرگان اهل منبر و وعظ و خطابه در خراسان بودند و در زمان خود مورد توجه طبقات مختلف قرار داشتند.

آقای حاج شیخ عباس واعظ طبسی در سال ۱۳۱۴ شمسی در مشهد مقدس رضوی متولد شدند، او پس از طی دوران دبستان و دبیرستان وارد حوزه علمیه گردید و به تحصیل علوم دینی و معارف اسلامی پرداخت وی ادبیات را از استاد شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری فرا گرفت.

فقه و اصول را از حاج سید احمد یزدی مدرس و حاج شیخ هاشم قزوینی آموخت، و معارف قرآنی را هم نزد حاج شیخ مجتبی قزوینی تحصیل نمود، و بعد هم در

حوزه درس فقیه عالی مقام حاج سید محمد هادی میلانی حضور یافت و از آن عالم جلیل القدر هم استفاده نمود.

آقای حاج شیخ عباس واعظ پس از این به پدر خود اقتداء کرد و راه منبر و خطابه را در پیش گرفت، او در مشهد مقدس رضوی در مجالس و محافل دینی حضور پیدا می‌کرد و برای طبقات مختلف سخنرانی می‌نمود و در اندک زمانی به صورت یک خطیب و واعظ معروف گردید و علاقمندان زیادی پیدا کرد.

واعظ طبسی در صحنه

هنگام قیام علمای اعلام و حوزه‌های علمیه قم و سایر شهرستانها بر علیه قوانین مخالف شرع که در زمان محمدرضا شاه انجام گرفت علماء مشهد مقدس و طلاب علوم همراه با مردم مسلمان این شهر هم بپا خواستند و در مجالس و محافل با دولت وقت به مبارزه پرداختند، در این میان اهل منبر و خطابه هم وارد میدان شدند.

یکی از افراد فعال که وارد صحنه مبارزه شد آقای حاج شیخ عباس واعظ طبسی بود، او در منابر و سخنرانیهای خود مردم را از آنچه در کشور می‌گذشت آگاه می‌کرد، و افشاگری می‌نمود، و از اعمال و کردار دولت در کارهای خلاف شرع انتقاد می‌کرد از این رو مقامات دولتی در مشهد مقدس او را توقیف کردند.

آقای واعظ طبسی در سال ۱۳۴۲ پس از جریان پانزده خرداد به خاطر سخنرانی و حمله به دولت در دفاع از امام خمینی رضوان الله علیه دستگیر و زندانی شد، او بعد از مدتی آزاد گردید. و بار دیگر دستگیر شد و بزندان رفت و بعد از آزادی از سخنرانی منع گردید و برای پنجمین بار در سال ۱۳۵۶ توقیف و زندانی شد، این بار شانزده ماه در زندان ماند، و بعد در اثر قیام مردم از زندان آزاد گردید و به مبارزه ادامه داد تا انقلاب پیروز گردید.

در مسند تولیت آستان قدس رضوی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام اسلامی حضرت امام خمینی رضوان الله علیه حاج شیخ عباس واعظ طبسی را به عنوان تولیت آستان قدس رضوی برگزیدند، و حکم ایشان برای تصدی مقام تولیت در تاریخ هجدهم ماه جمادی الاولی سال ۱۴۰۰ مطابق با پانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۵۹ صادر گردیده است.

حاج شیخ عباس طبسی اکنون که بهمن ماه سال ۱۳۷۹ می باشد در این مقام انجام وظیفه می کند براساس تحقیقی که نگارنده در مورد متولیان آستان قدس در طول تاریخ انجام داده تاکنون کسی به این مدت در آستان قدس رضوی در سمت تولیت نبوده است و این خود برای ایشان یک امتیاز می باشد.

در زمان قاجاریه میرزا موسی خان فراهانی برادر ابوالقاسم قائم مقام در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و دوره سلطنت محمد شاه مدت ۱۳ سال متولی باشی آستان قدس بوده و کوتاه ترین زمان نیابت تولیت را مصطفی قلی خان رام در زمان محمدرضا شاه داشته، او تنها ۶۶ روز در این سمت بوده است.

در زمان تولیت آقای طبسی تحولات فراوانی در آستان قدس رضوی انجام گرفت، اماکن زیارتی توسعه پیدا کرد، رواقها و صحن های جدید ساخته شد و گذر زیرمین باز گردید، کتابخانه مبارکه رضویه به ساختمان بزرگ و مجللی که در جوار بارگاه ملکوتی امام رضا بنا گردید منتقل شد.

آستان قدس، در امور فرهنگی بهداشتی و درمانی، کشاورزی دام داری و باغداری هم گامهایی برداشت و کارخانجاتی در مشهد و شهرستانها تأسیس کرد، و در طبع و نشر کتاب گام برداشت در مورد کارهای آستان قدس رضوی بعد از انقلاب در مجلد اول این کتاب مفصل بحث کرده ایم جویندگان به جلد اول مراجعه کنند.

۲۰۹۶- واقعی طوسی

از شاعران منطقه طوس بوده است، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید:
ابن علی واقعی طوسی نام وی را به همین گونه ضبط کرده‌اند و نوشته‌اند که از ملازمان
جلال‌الدین محمد اکبر بوده و غزل می‌سروده است.

۲۰۹۷- واقفی مشهدی

او هم از شاعران مشهد مقدس بوده است علی قلی واله داغستانی در تذکره
ریاض الشعراء گوید: واقفی مشهدی نشو و نما می‌او درهری بود به دکن آمد و به مرتبه
ایالت رسید او راست:
تا نظر بر روی آن مشکین نقاب افکنده‌ایم سرمه بیداری در چشم خواب افکنده‌ایم

۲۰۹۸- وجیه‌الدین مشهدی

از بزرگان و رجال هندوستان در قرن هفتم هجری بوده است، خواجه معین‌الدین
چشتی عارف مشهور که مزارش در شهر اجمیر هندوستان می‌باشد داماد وجیه‌الدین
بوده، شرح حالی از این وجیه‌الدین مشهدی که از سادات و علویان هم بوده به نظر
نگارنده نرسیده است، و در تاریخ فرشته هم از این وجیه‌الدین مشهدی نام برده شده
است.

۲۰۹۹- وجیه‌الله میرزا

او از اولاد و احفاد فتح‌علی شاه قاجار بود و از جوانی وارد کارهای حکومتی
گردید و ملازم میرزا حسین خان سپهسالار شد و در سفر و حضر همراه او بود
هنگامیکه میرزا حسین خان سپهسالار به عنوان نیابت تولیت و حاکم خراسان معین
شد او وجیه‌الله میرزا را هم به عنوان فرمانده قشون خراسان با خود به مشهد مقدس برد

و از طرف ناصرالدین شاه به عنوان سیف‌الملک ملقب گردید، برای اطلاع از شرح حال او به رجال ایران تألیف مهدی بامداد رجوع شود.

۲۱۰۰- وزیر اسلام طوسی

او از شاعران مشهد مقدس رضوی است، قدرت‌الله شوق در تکملة الشعراء برگ ۲۶۱ گوید: وزیر اسلام پسر حجة الاسلام مولانا، محمد غزالی است مردی فاضل کامل محلی بزیورهای کمالات انسانی و به اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف بود خصوصاً در علم حکمت ید بیضا داشت، دیگر احوالش به این مؤلف نرسیده این مطلع دال بر فکر رسای اوست:

در بسیابان عدم بودم بفکر آن دهن

شد پدید آن خط سبز و گشت خضر راه من

۲۱۰۱- وزیر خان مشهدی

او هم از شاعران مشهد مقدس می‌باشد، قدرت‌الله شوق در تکملة الشعراء گوید: وزیر خان قادر پسر ملا محمد طاهر خان مشهدی در عهد اورنگ زیب پادشاه به پایه امارت رسیده بود، از اوست:

گناه تا نبود عفو جلوه گر نشود چه باطل است که با حق مقابل افتاد است
علی قلی واله داغستانی در ریاض الشعراء گوید: وزیر خان متخلص به قادر
خلف محمد طاهر مشهدی است سلسله نسب ایشان منتهی به شمس‌الدین صاحب
دیوان جوینی می‌شود به خدمت عالمگیر پادشاه و محمد فرخ سیر تقرب و امتیاز کلی
داشت.

آخر ترک ملازمت سلاطین نمود در مستقر دارالخلافة اکبر آباد به باغ والد خود
که بر کنار دریای جون واقع است عزلت گزید و مشغول عبادت شد و همانجا درگذشت

او «با شهید کربلا محشور باد» تاریخ فوت اوست.

۲۱۰۲- وفائی مشهدی

او نیز از شعرای مشهد مقدس رضوی است سام میرزا در تحفه سامی گوید:
وفائی مشهدی بسیار چرکین و بی طهارت و خمار بود، از اوست:
رمضان خوش است ای دل که شبی به بینوائی
بدر سرایت آیم به بهانه گدائی
علی قلی واله در ریاض الشعراء تنها به نام او اکتفا کرده و بیت ذیل را از او نقل کرده است:

چو دیدم همدم ساغر لب جانانه خود را
پر از خوناب حسرت ساختم پیمانه خود را

۲۱۰۳- ولی بک

او از امیران و فرماندهان لشکر فتحعلی شاه قاجار بود، و در سفر خراسان او را همراهی می کرد، هنگامیکه مشهد مقدس رضوی به تصرف فتحعلی شاه در آمد او ولی خان قاجار را به فرماندهی ساخلو مشهد گماشت و حفظ شهر را به او گذار کرد و خود به تهران بازگشت.

جهانگیر میرزا در تاریخ نو گوید: ولی خان با شش هزار نفر در مشهد مقدس رضوی بطرز مستحفظ و ساخلو بود، ولی بعد از مراجعت فتحعلی شاه نادر میرزا که از مشهد گریخته و به هرات رفته بود بار دیگر به مشهد بازگشت و این شهر را از ولی خان قاجار گرفت و در مشهد بار دیگر حکومت خود را برقرار کرد.

۲۱۰۴- ولی‌الله خراسانی

از علماء و فضلاء خراسان و از سادات رضوی بوده است، علامه تهرانی رضوان الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: ولی‌الله خراسانی رضوی موسوی در مشهد مقدس مجاور بود، او کتابخانه‌ای داشت که آن را بر طلاب و فرزنداناش وقف کرده بود.

از حالات او پیداست که گروهی برای او کتاب استنساخ می‌کرده‌اند و به نظری می‌رسانیدند من وقفنامه او را در پشت امالی که در سال ۱۱۲۱ تحریر شده بود دیدم، و در کتابخانه جندقی در کربلا نسخه‌ای از خلاصه‌الاذکار فیض کاشانی را مشاهده کردم، این نسخه توسط عبدالرحیم اسفرائی برای امیر ولی‌الله حسینی رضوی موسوی که در اصول و فروع تحصیل کرده بود در سال ۱۱۲۰ نوشته شد.

۲۱۰۵- هادی

از کارگزاران آغا محمدخان قاجار و از خواص او بوده است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: هادی یا محمد هادی فرزند آقا اسماعیل کمال و پدر رضا قلی خان هدایت بود، او نخست در دستگاه جعفر قلی خان قاجار برادر آغا محمدخان کار می‌کرد و بعد از کشته شدن او به آغامحمد خان پیوست.

او در تشکیلات آقا محمدخان عنوان صندوقداری پیدا کرد و مشغول کار شد، بعد از اینکه خان کشته شد، او از کارها کناره‌گیری کرد و به عتبات عالیات رفت، بعد از جلوس فتحعلی شاه به کشور بازگشت و به خراسان رفت و مدتی در آنجا در کارهای حکومتی مشغول کار شد و بعد از چندی به فارس رفت و در آنجا در سال ۱۲۱۸ درگذشت.

۲۱۰۶- هادی خراسانی

از شاعران معاصر مشهد و از خاندان بزرگ شهیدی بود گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: هادی خراسانی فرزند شادروان میرزا محمد در سال ۱۲۸۷ شمسی در مشهد مقدس متولد شد، او پس از تحصیلات مقدماتی برای ادامه تحصیل به بیروت رفت و در آنجا به تحصیل پرداخت.

بعد از چندی به فرانسه رفت و آنجا هم به تحصیل مشغول گردید، و پس از گرفتن دکترای سیاسی در سال ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و در ادارات بکار مشغول مشغول شد و مدتی هم به روزنامه‌نگاری پرداخت، هادی خراسانی چون از خاندان علم و ادب بود به شعر هم علاقه نشان می‌داد، و اشعاری هم سروده است اینک نمونه‌ای از شعر او:

آن چه دل خواهد نمی‌آید بدست	یا که دل جوید بغیر از آنچه هست
از چه رو امیدهایی بس بلند	چون به کف آید شود ناچیز و پست
گرچه دل جز یاس و ناکامی ندید	بر ندارد بازهم ز امید دست
شد بباطل روزگارم وین عجب	همچنانم مانده دل باطل پرست
هرچه در گیتی ظفر پنداشتم	چون نکو دیدم نبودى جز شکست
و نیز گوید و چه نیکو سراید:	
ز یارانم امید دوستی بود	دریغ از آرزوی باطل من
بباطل رفت ایام گذشته	چه خواهد زاد تا مستقبل من

۲۱۰۷- هادی ربانی

از شعرای معاصر مشهد مقدس می‌باشد، گلشن آزادی در تذکره صد سال شعر خراسان گفته: میرهادی ربانی مشهدی فرزند محمدربانی خراسانی در سال ۱۳۰۲ شمسی در مشهد مقدس متولد شد و پس از طی دوره دبیرستان وارد خدمات دولتی

گردید او از شاعران خوش فکر و عضو انجمن ادبی خراسان بود و در مجلات و جرائد آثار خود را چاپ می‌کرد، تاکنون تعدادی از آثار او چاپ شده، او در مهر ماه سال ۱۳۷۰ در گذشت و اینک نمونه‌ای از اشعار او:

در این جا هنرمند تا زنده است	نداند کسی نام و مقدار او
کسی نیست شمعی به پیشش نهد	که روشن نماید شب تار او
بیاریش دستی نگردد دراز	که تسکین دهد قلب بیمار او
بتاریک شب، ماهتاب امید	نتابد بچشمان بیدار او
گروهی که هستند خصم هنر	بجویند هر لحظه آزار او
نبیند بپاداش جز رنج و غم	نباشد کسی یار و غمخوار او
پس از عمری اندوه و درماندگی	چو دست اجل بست طومار او
فتد نام او بر سر هر زبان	شود گرم یک باره بازار او
چو رخت سفر بست و رفت از میان	کرامی بدارند آثار او
چرا تا بود زنده مرد هنر	کسی نیست تحسین کند کار او
شکست است از بهر قومی شکست	که شد زنده آزار و مرده پرست

۲۱۰۸- هادی موسوی مشهدی

او نیز از شاعران و ادیبان و کارگذاران دولت صفویه بوده است، سام میرزا در تحفه سامی گوید: امیر هادی موسوی است در اوائل حال به طلب علم مشغول بود اما عاشقی زود او را از آن کار باز آورد، بسیار خوش صحبت و خوش خلق بود مدتی احتساب ممالک محروسه نواب حضرت صاحب قرانی تعلق بدو داشت

در آن حال از او امور منکر صادر شد که نهی آن از جانب صاحب شرع امر به معروف بود، در اواخر عمر روزی چند به تولیت آستانه ملایک آشیان روضه رضویه علی ساکنه السلام و التحية مشرف شده، به نظم گفتن میلی می‌کرد، و این مطلع از

اوست:

به گفتم تیغ کین بردار و اول قتل هادی کن
 بگفتا دوره عاشق کشی هادی نمی خواهم

۲۱۰۹- هارون رشید

او پنجمین خلیفه از خلفای بنی عباس بود و بعد از پدرش هادی به خلافت نشست، هارون الرشید یکی از عیاش ترین خلفاء بود و پیوسته با کنیزکان ماهرو و خوانندگان و نوازندگان محشور بود و بزمهای شبانه او در بغداد ورقه و در ساحل دجله و فرات در کتب تاریخ و سیره بطور مفصل آمده است.

عصر هارون را باید عصر طلایی آل عباس نامید، در زمان او کشور اسلامی بسیار توسعه یافت و درآمدها زیاد گردید، بغداد مرکز حکومت بنی عباس آباد شد، بازرگانان و پیشه وران و ارباب حرف، و صنایع به آنجا روی آوردند، بازار کسب و کار و تجارت رونق گرفت و به صورت یک مرکز مهم بازرگانی درآمد.

بغداد از نظر فرهنگی و علمی هم توسعه پیدا کرد، علماء و دانشمندان و محققان و صاحب نظران از هر سو به بغداد روی آوردند، تا در این شهر بزرگ برای خود جایی بدست آورند، صاحبان افکار و اندیشه های گوناگون از هر مذهب و فرقه ای در این شهر ساکن شدند و هر کدام خود را به شخص و یا جریانی نزدیک نمودند.

تولد هارون رشید

او در سال ۱۶۸ در شهر ری متولد شد، پدرش مهدی در این شهر حاکم بود از این رو هارون در این شهر به دنیا آمد، مادر او خیزران نام داشت و او را ام هادی می گفتند، مروان بن ابی حفصه درباره او گوید:

أُمِّی یَسُوسُ الْعَالَمِینَ ابْنَاکَ

یا خیزران هُناک ثَم هُناک

خلافت هارون

او در روز شنبه شانزدهم ماه ربیع الاول سال ۱۷۰ به کرسی خلافت نشست، و این مقام را به زور بدست آورد، برادرش هادی که خلیفه بود، فرزندش جعفر را به عنوان ولیعهدی برگزیده بود و بر طبق وصیت هادی او باید بر کرسی خلافت می نشست ولی هارون او را کنار زد و خود به جای او نشست.

خلاصه این داستان چنان است که هرثمه بن اعین از فرماندهان لشکر که به هارون نزدیک بود در این جریان به او کمک کرد، هرثمه با یحیی بن خالد برمکی همدست و همفکر بود، این دو نفر نزد هارون رفتند و او را برای گرفتن خلافت تحریک نمودند و به او قول دادند در صورتی که وارد میدان شود به او مساعدت کنند.

یحیی بن خالد وارد فعالیت شد، او هرثمه بن اعین و خزیمه بن خازم را خواست و از آنها در مورد نقشه هایش برای خلع جعفر بن هادی و به خلافت رساندن هارون گفتگو کرد، پس از مذاکراتی که در این باره انجام گرفت، هرثمه و خزیمه نزد جعفر رفتند و به او گفتند: خود را از خلافت خلع کن و در غیر این صورت کشته خواهی شد. جعفر هم دید جانش در خطر است، خود را از خلافت خلع کرد و هارون در جای او قرار گرفت از این رو گفته اند در یک شب خلیفه ای مرد، خلیفه ای به خلافت نشست و خلیفه ای متولد گردید، مقصود این است که هادی درگذشت و هارون به خلافت نشست، و مأمون هم در همین شب متولد گردید.

خصوصیات هارون رشید

از زندگی و حالات هارون پیداست او مردی بی رحم و خودخواه بوده و برای نگهداری حکومت خود و رسیدن به مقاصدش هر کاری می کرد، او نخست برادرزاده اش را که خلیفه رسمی بود از کرسی خلافت به زیر کشید و خود در جای او

قرار گرفت و از آغاز معلوم بود که او بر هیچکس رحم نخواهد کرد و به هر جنایتی دست خواهد زد.

او در سفری که به حج رفته بود به مدینه منوره رفت و برای زیارت حضرت رسول ﷺ به روضه مقدسه نبویه مشرف شد، رجال و اعیان و کارگزاران او هم حضور داشتند، موسی بن جعفر علیه السلام نیز در میان جمع بودند، هارون رشید برای اینکه خود را به پیامبر نزدیک کند و خویشاوندی خودش را به رخ دیگران بکشد گفت:

السلام علیک یا بن عم، حضرت امام کاظم سلام الله علیه از نیت او آگاه بود و می دانست او بدین وسیله خود را مشروع جلوه می دهد و خویشان را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله منسوب می کند، از این رو نزدیک قبر پیامبر می رود و در حضور هارون و کارگزارانش می فرماید:

السلام علیک یا ابی یا رسول الله، هارون از این سلام سخت ناراحت می گردد و می داند که امام کاظم علیه السلام از گفتن این کلام چه منظوری دارد، و در آن مجلس چیزی نگفت ولی سخت خشمگین گردید و از روضه نبویه بیرون شد، او به حاکم مدینه گفت پس از اینکه من از مدینه بیرون شدم او را دستگیر کنید و به عراق بفرستید.

شهادت امام کاظم علیه السلام

بعد از رفتن هارون حاکم مدینه موسی بن جعفر علیه السلام را از مدینه تبعید کرد، آن حضرت را نخست به بصره بردند و بعد از مدتی به بغداد منتقل کردند، امام کاظم سالها در زندان های مختلف ماندند، و سرانجام هم او را مسموم کردند، و لعن و نفرین برای هارون تا قیامت ماند.

هارون رشید پس از دستگیری امام کاظم علیه السلام به علویان سخت گرفت و گروهی از آنان را کشت و تعدادی را هم به زندان افکند، عبدالله بن مصعب زبیری روزی به هارون گفت: یحیی بن عبدالله بن حسن علوی از من خواست تا از خروج وی بر علیه

شما او را مساعدت کنم.

هارون، یحیی را احضار کرد و گفت: عبدالله بن مصعب درباره‌ات مطالبی برای من نقل کرده است، یحیی گفته‌های عبدالله را تکذیب کرد و گفت من حاضرم با او در حضور شما مباحله کنم، هارون عبدالله را خواست و به او گفت: یحیی می‌خواهد در مورد اتهامی که بر او وارد کرده‌ای با تو مباحله نماید، عبدالله گفت مانعی ندارد.

یحیی بن عبدالله علوی دست خود را در دست عبدالله بن مصعب نهاد و گفت: بگو بار خدایا اگر یحیی مرا برای خروج بر علیه هارون دعوت نکرده مرا از حول و قوه خود خارج کن و مرا به عذاب گرفتار نما، او هنگام گفتن این کلمات زبانش اضطراب پیدا کرد و در عین حال گفت، و یحیی هم همانگونه آن عبارات را بر زبان جاری کرد، آن دو از مجلس هارون بیرون شدند و عبدالله بن مصعب در همان روز مرد.

براندازی برمکیان

یکی از کارهای هارون براندازی خاندان برمکی بود، یحیی بن خالد برمکی که او را به خلافت رسانید و برادرزاده‌اش را خانه نشین کرد، پس از چندی گرفتار خشم هارون گردید و به زندان افکنده شد، و فرزندش به فرمان هارون اعدام گردید، و تمام اموال برمکیان مصادره شد و عزت و قدرت آنها از بین رفت.

مسرور خادم گوید: هارون هنگام مراجعت از مکه در یکی از آبادیهای نزدیک بغداد فرود آمد، او شب هنگام مرا خواست و گفت: اکنون بروید جعفر بن یحیی برمکی را بیاورید، مسرور گوید: من با گروهی به منزل وی رفتم، او با بختیشوع و ابوزکار مغنی در مجلس بزم بودند، من به او گفتم برخیزید تا نزد هارون برویم.

مسرور گوید: جعفر روی پای من افتاد و بوسید و گفت: اجازه دهید وارد منزل خود شوم و وصیت نمایم، گفتم وصیت بکنید ولی حق رفتن به منزل خود را ندارید، او وصیت کرد و همه بردگان خود را آزاد نمود، مسرور او را نزد هارون برد و در اطاقی او

را نگهداشت، و جریان را به هارون گفت، هارون گفت: بروید جعفر را بکشید و سرش را نزد من بیاورید.

مسرور گوید: من برگشتم و طبق امر رشید سر جعفر برمکی را بریدم و نزد هارون بردم، او دستور داد خانه یحیی برمکی را محاصره کنند، او و نزدیکانش را دستگیر نمایند و اموالش را هم مصادره کنند، و بعد امر کرد سر جعفر را روی پل بغداد نصب کنند و بدن او را دو نیم سازند و هر نیمی را روی پلی بیاویزند.

مجالست هارون با زاهدان

هارون رشید بسیار تظاهر به دین داری می کرده است، او سالی یکبار به جهاد می رفته و سالی هم حج خانه می گذارده است او چندین بار به روم لشکرکشی کرد و شهرها و قصباتی را هم فتح نمود او در مکه معظمه به منزل فضیل بن عیاض رفت و از وی می خواست او را موعظه کند.

او دستور داده بود در مسائل دینی و اعتقادی مراء و جدال نداشته باشند، به او گفتند بشر مریسی معتقد است قرآن مخلوق می باشد، او گفت اگر من به بشر دست پیدا کنم او را خواهم کشت. او در مجالس وعظ شرکت می کرد و گریه می نمود، او هر گاه نام حضرت رسول ﷺ را بر زبان جاری می کرد می گفت: صلی الله علیه.

هنگامیکه عبدالله بن مبارک مروزی درگذشت او مجلس عزای تشکیل داد و دستور داد مردم در مجلس عزای او شرکت کنند و به وی تسلیت بگویند، از این نوع داستانها در حالات او بسیار نقل گردیده و از این رو ظاهرینان از او تجلیل می کنند.

تشکیل مجلس بزم و سرور و خوشگذرانی

هارون همانگونه که تظاهر به دینداری می کرده، در تشکیل مجالس فساد و می خوارگی و شهوترانی هم در میان خلفاء عباسی مشهور است و در این مورد هم در

کتابهای سیره داستانهای زیادی نقل گردیده است او کنیزان ماهرو را خریداری می‌کرد و در مجالس بزم خود آنها را حاضر می‌نمود تا برای او آواز بخوانند.

او به خوانندگان، نوازندگان و شاعران مدیحه سرا جوایز زیادی می‌داد، سیره‌نویسان آورده‌اند او یک بار به سفیان بن عیینه صد هزار درهم داد و به اسحاق موصلی دویست هزار درهم بخشید، و به مروان بن ابی حفصه در برابر قصیده‌ای که سروده بود پنج هزار دینار و یک اسب مخصوص و ده برده رومی داد.

محمد بن علی خراسانی گوید: هارون رشید نخستین خلیفه بود که چوگان بازی و تیراندازی برقرار کرد و او نخستین خلیفه‌ای می‌باشد که شطرنج بازی نمود، او در مرثیه یکی از کنیزان خود که هیلان نام داشت و مورد علاقه‌اش بود سروده است:

قاسیت اوجا عاوا حزانا	لما استخص الموت هیلانا
فارقت عیشی حین فارقتها	فما ابالی کیف ماکانا
کانت هی الدنیا فلما ثوت	فی قبرها فارقت دنیانا
قد اکثر الناس ولکننی	لست اری بعدک انسانا
والله لا أنساک ما حرکت	ریح باعلی نجدا غصانا

جنگ و جهاد با رومیان

هارون رشید خیالش از طرف مشرق آرام بود، والیان او در خراسان و سیستان مراقب اوضاع و احوال بودند، و مانع نفوذ دشمنان می‌شدند ولی از طرف غرب تحریکاتی انجام می‌گرفت و گاهی رومیان به مسلمانان حمله می‌کردند از این رو هارون همواره با رومیان درگیر بود و هر ساله به آن طرف لشکر می‌فرستاد و با رومیان می‌جنگید.

مسعودی در مروج الذهب گوید: هارون رشید تصمیم گرفت دریای روم - مدیترانه را به دریای قلزم - دریای سرخ - ارتباط دهد تا کشتی‌ها بتوانند از این مسیر

زودتر به مقصد برسند، او در نظر گرفت از جایی به نام فرما این راه را باز کند و کانالی حفر نماید همانگونه که اکنون کانال سوئز در مصر حفر گردیده است.

یحیی برمکی او را از این کار بازداشت و گفت: اگر این کار را بکنی رومیان از این مسیر حجاز را مورد حمله قرار خواهند داد، آنها هم اکنون به مسجدالحرام می آیند و مردم را از آنجا می ربایند، با اظهار این مطلب از طرف یحیی هارون از باز کردن آبراه منصرف شد.

حیله های شرعی هارون

در حالات او از سلفی نقل کرده اند که عبدالله بن مبارک گفت: هنگامیکه هارون به خلافت رسید به یکی از کنیزان پدرش دل بست و از او خواست تا خود را در اختیارش قرار دهد، کنیز مورد نظر او گفت پدرت با من نزدیکی کرده و تو نمی توانی با من نزدیکی کنی، هارون از این پاسخ ناراحت گردید و علاقه اش به او بیشتر شد و محبت او را در دل گرفت.

هارون که جنون شهوت او را فرا گرفته بود و با داشتن ده ها کنیز دل به او بسته بود، به قاضی ابویوسف متوسل گردید تا راهی برای خود پیدا کند، و به وصال کنیز مورد نظرش برسد، قاضی ابویوسف گفت: از کجا معلوم است که او راست می گوید، شما سخن او را که پدرت با او نزدیکی کرده قبول نکن ادعای یک کنیز قابل پذیرش نیست. عبدالله بن مبارک بعد از نقل این داستان می گفت: من از این سه نفر در شگفت هستم، نخست از کسی که خون مسلمانان را می ریزد، و به حرم پدرش تجاوز می کند دوم از کنیزی که حاضر نیست خود را در اختیار خلیفه قرار دهد، سوم از قاضی و فقیه زمان که به او می گوید حرمت پدرت را بشکن و شهوت رانی کن و او را بگردن من بیانداز.

سلفی از عبدالله بن یوسف نقل می کند، که هارون به ابویوسف قاضی گفت: من

کنیزی خریده‌ام و می‌خواهم قبل از استبراء رحم با وی نزدیکی کنم، آیا می‌توانی راهی شرعی برای این کار پیدا کنی؟ ابویوسف گفت: او را به یکی از فرزندان بیخش و بعد با او تزویج نما.

از اسحاق بن راهویه نقل شده که او گفت: هارون رشید شبی قاضی ابویوسف را طلب کرد و از او مسئله‌ای پرسید، و بعد هم دستور داد صد هزار درهم به او بدهند، ابویوسف گفت: دستور بدهید این درهم‌ها را هر چه زودتر بدهند، یکی از حاضران گفت: خازن به منزلش رفته و در خزانه هم قفل است، ابویوسف گفت: در این هنگام که مرا طلب کردید درها بسته بود ولی چون دستور خلیفه بود درها باز شد؟!

هارون و علی علیه السلام

صولی از اسحاق هاشمی روایت می‌کند که من روزی نزد هارون بودم او گفت: مردم خیال می‌کنند من کینه علی بن ابی‌طالب را در دل دارم! به خداوند سوگند من او را از همه بیشتر دوست دارم، ولی اولاد و احفاد او با ما دشمنی می‌کنند و بغض ما را در دل دارند، و همواره بر ما ایراد می‌گیرند، و در کشور ما تولید فساد می‌نمایند.

ما قصاص خون آنها را گرفتیم و با آنان همکاری کردیم و سهم آنها را دادیم ولی آنها به بنی‌امیه بیشتر از ما تمایل نشان می‌دهند، فرزندان صلبی علی بن ابی‌طالب سادات خانواده ما هستند، و اهل فضل می‌باشند، من از پدرم و او از پدرش از عبدالله بن عباس روایت می‌کرد که او گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند:

هرکس حسن و حسین علیهما السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است، و هرکس آن دو را دشمن بدارد مرا دشمن گرفته است، و نیز ابن عباس گفت: پیامبر فرمودند: فاطمه سیده زنان دو عالم است جز مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون.

نگارنده گوید:

این حدیث از طریق خلفاء بنی‌عباس از جدشان ابن عباس این چنین روایت

شده ولی در اخبار اهل بیت علیهم السلام مکرر آمده که حضرت زهرا بر همه زنان جهان حتی مریم و آسیه هم برتری دارد و برای این موضوع به مسند حضرت فاطمه تألیف نگارنده این سطور مراجعه شود.

عهد نامه هارون

هارون رشید در سال ۱۷۵ عهد نامه‌ای نوشت و کشورش را بین سه فرزندش تقسیم کرد، او وسط کشور را که شامل عراق، حجاز، شام، و مناطق غربی و مرکزی و شمالی ایران را تاری به امین داد و او را ولیعهد خود گردانید در حالی که او در این هنگام پنج سال داشت، این انتخاب به خاطر زبیده مادر امین بود که می‌خواست فرزندش به خلافت برسد بخش دوم کشور را که شامل خراسان، سیستان، طخارستان و ماوراءالنهر بود به فرزند دیگرش مأمون بخشید و مقرر گردید او بعد از امین به خلافت بنشیند، حوزه فعالیت مأمون از ری تا آخرین حدود کشور اسلام بود، او از جنوب با هندوستان و از شرق با چین و از شمال به با ترکستان هم مرز بود.

بخش سوم را که شامل جزیره، مصر و شمال آفریقا بود تا جبل طارق به فرزند سومش قاسم داد و او را ملقب به مؤتمن نمود، و مقرر داشت بعد از درگذشت مأمون او به عنوان خلافت جلوس کند، و فرزند دیگرش معتصم را از این مزایا محروم کرد، ولی سرانجام پس از مأمون خلافت در اختیار او قرار گرفت و خلفای عباسی همه از اولاد او بودند.

هارون این عهد نامه را امضاء کرد و همه رجال و کارگزاران او نیز آن را امضاء کردند، و بعد هم عهد نامه را به مکه معظمه بردند و بر سقف کعبه آویختند، خاسر یکی از شرای زمان هارون درباره این عهد نامه و خلافت امین گفته:

قل للمنازل بالکثیر الاعفر	اسقیت غادیه السحاب الممطر
قدبايع الثقلان مهدی الهدی	لمحمد بن زبیده بنت جعفر

قد وفق الله الخليفة اذبنى بيت الخلافة للهجان الازهر
فهو الخليفة عن أبيه وجده شهدا عليه بمنظر و بمخير

زبیده زن هارون و مادر محمد امین دهان این شاعر پر از جواهر کرد، شاعر آن گوهرها را به بیست هزار دینار فروخت، ولی پس از درگذشت هارون به دستور محمد امین عهدنامه را از سقف کعبه پائین آوردند و آن را پاره کردند، و بعد از چندی بین امین و مأمون جنگ در گرفت و امین کشته شد و سرش از تن جدا گردید و بالا‌های نیزه‌ها قرار گرفت و مادرش داغدار گردید.

هارون الرشید در طوس

در اواخر زندگی هارون اوضاع خراسان و ماوراءالنهر به هم خورد، و منطقه ناامن گردید، رافع بن لیث در سمرقند قیام کرد و برای عمال او در منطقه مشکلاتی فراهم گردید، هارون در رقه یکی از شهرهای شمال عراق که اکنون جزء خاک سوریه قرار دارد از این جریان آگاه گردید او از شنیدن این خبر مضطرب گردید و به بغداد بازگشت.

او در تهیه لشکری بر آمد تا به خراسان بروند و مخالفان را سرکوب کنند هارون که به حکومت و خلافت بسیار دلبستگی داشت و برای رسیدن به آن هر کاری کرده بود تصمیم گرفت برای مقابله با آن خطر خود به خراسان و ماوراءالنهر برود و بر جریان‌ها نظارت کند، او به کسی از اطرافیان خود اعتمادی نداشت و می‌ترسید حادثه خراسان بزرگ شود و برای او ایجاد خطر نماید.

از این رو خود همراه لشکر بطرف خراسان حرکت کرد، فرزندش مأمون و گروهی از کارگزارانش او را در این سفر همراهی می‌کردند، او در خارج شهر بغداد لشکر خود را جمع آوری و مرتب کرد و با ساز و برگ زیادی براه افتاد هارون از طریق کرمانشاه، همدان، قزوین، ری، سمنان، بسطام، جرجان - گنبد کاووس - جرمقان و

خبوشان وارد طوس گردید.

او در طوس در قصر حمید بن قحطبه که در آن زمان یک ارک حکومتی بود منزل کرد، و لشکریانش قبل از او به طرف سمرقند رفته بودند و او هم به دنبال آنها عازم منطقه بود، هارون از هنگام حرکت از رقه بیمار بود هنگامیکه به طوس رسید بیماری او شدت پیدا کرد و بستری گردید، و از رفتن بطرف سمرقند باز ماند.

مرگ هارون در طوس

هارون روز سوم ماه جمادی الثانی سال ۱۹۳ در طوس درگذشت، او روزی شنید که در میان مردم شایع گردیده هارون مرده است، وی برای اینکه نشان دهد زنده است تصمیم گرفت سوار شود و به میان مردم برود، برای او اسبی آوردند تا سوار آن شود ولی از کثرت ضعف نتوانست سوار اسب شود.

بعد از آن قاطری آوردند و سوار شدن بر قاطر هم از ضعف شدید ممکن نگردید، بار سوم برای او الاغی آوردند، باز هم قدرت نداشت از جای خود حرکت کند، او گفت: مرا به خانه برگردانید، او را به خانه منتقل کردند، در این هنگام بشیر بن لیث برادر رافع را که در سمرقند قیام کرده بود به حضور هارون بردند.

لشکریان هارون بشیر را اسیر کرده و نزد هارون آورده بودند، او که از شدت ضعف قادر به سخن گفتن نبود با صدای ضعیفی دستور کشتن بشیر را داد، قصابی را حاضر کردند، و به او دستور دادند تا بدن بشیر را قطعه قطعه کند، هارون هم به این جریان نگاه می کرد، تا قصاب او را پاره پاره کرد هارون هم جان داد هر دو با هم مردند. جنازه هارون را پس از تشریفات کفن کردند، فرزندش صالح که همراه او بود بر جنازه او نماز گذارد و پنج نفر در نماز او شرکت داشتند و آنان عبارت بودند از فضل بن ربیع، اسماعیل بن صبیح، مسرور، حسین و رشید که از کارگزاران و خواص او بودند، و مأمون هم در این هنگام در مرو بود.

پس از اینکه هارون را در یکی از طاقهای قصر حمید بن قحطبه در آبادی سناباد طوس دفن کردند، کارگزاران و امیران لشکر هارون مجدداً با امین بیعت کردند، و او را به عنوان خلیفه برگزیدند، و عازم بغداد شدند، مأمون هم در خراسان ماند و بعد از آن حوادث یکی پس از دیگری پدید آمد که شرح آن در این کتاب در موارد خود آمده است.

نگارنده گوید:

اخبار و حوادث زمان هارون بسیار زیاد است، ما تمام تاریخ زندگی او را از ده‌ها کتاب استخراج کرده‌ایم، و انشاء الله در یک کتاب خاص تنظیم و چاپ خواهد شد، آنچه در اینجا بنظر خوانندگان رسید مختصری از زندگی او می‌باشد.

۲۱۱۰- هاشم امین مشهدی

او از کارگزاران آستان قدس رضوی و از سادات مشهد مقدس بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا هاشم امین از احفاد میرزا معصوم رضوی بود، او به کمالات صوری و معنوی آراسته و از آلایش مناهی پیراسته با وجودی که فوت والدش در سن صباوت بود و مربی‌ای که کافل آموزش باشد نبود.

خود بخود به جوهر ذاتی و استعداد جبلی قامت قابلیت راست کرد و خود را به انواع هنرها بیاراست تا به منصب امانت کارخانه زواری سرافراز و از اقران ممتاز گردید، قضا را ضعفی در باصره‌اش پیدا شد و بعد در اثر عمل چشم و بیماری که برایش آمد چشم از دنیای فانی پوشید و در دارالسعاده مبارکه به خاک سپرده شد.

۲۱۱۱- هاشم قزوینی

از علماء، فقهاء و استادان مبرز و عالی مقام حوزه علمیه مشهد مقدس بودند، مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی رحمه الله علیه عمر گرانبهای خود را در تدریس فقه و

اصول و تربیت طلاب و فضلاء گذرانید، و سالها در مدرسه نواب سطح عالی درس می‌داد و هزاران طالب علم از محضر پر فیض او بهره بردند و به مقاماتی از علم و معارف رسیدند و در زندگی خود منشأ آثار شدند.

در نامه آستان قدس رضوی در شرح حال آن فقیه بزرگوار نوشته شده: مرحوم شیخ هاشم قزوینی در سال ۱۲۸۰ شمسی در حوالی قزوین بدنیا آمد و مقدمات و ادبیات را در شهر قزوین زیر نظر اساتید فن آموخت و سپس برای تکمیل معلومات خویش به اصفهان رفت و دوره کامل خارج فقه را در محضر مرحوم کلباسی فرا گرفت و ضمناً خود نیز به تدریس پرداخت.

در سال ۱۳۰۰ شمسی این عالم جلیل به مشهد رضا علی علیه السلام مشرف گردید و از افادات عالم پرهیز کار حاج آقا حسین قمی اعلی الله مقامه استفاده نمود و در مکتب فقیه زاهد و معلم اخلاق مرحوم میرزا مهدی اصفهانی رحمه الله علیه درس معرفت آموخت و به صورت یکی از مدرسان بزرگ حوزه علمیه مشهد مقدس در آمد.

وی از هر عنوان و مقامی گریزان بود و در حدود چهل سال در حوزه علمیه خراسان تدریس کرد و هزاران نفر از مشتاقان فضیلت را با تقریرات و بیانات شیوای خویش مستفید فرمود و در شبانگاه جمعه‌ای طائر روانش به عالم بالا اوج گرفت.

عالم محترم و استاد ارجمند حاج شیخ کاظم شانه‌چی که خود از شاگردان مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی بود در مجله فرهنگ خراسان در شرح حال آن فقیه عالی مقام گوید: حاج شیخ هاشم مدرس قزوینی در یکی از قرای قزوین بنام قلعه تولد یافت و از سنین کودکی به کسب مقدمات و علوم ادب پرداخت.

پس از تکمیل ادبیات عربی نزد اساتید قزوین که در رأس آنان حاج ملاعلی طارمی و آخوند ملاعلی اکبر که دو فقیه عالی قدر محل بودند، سطوح عالیه فقه و اصول را تلمذ کرد و فلسفه را در همین شهر نزد استاد عالی قدر مرحوم حاج سید موسی قزوینی آموخت.

بعد از آن برای تکمیل تحصیلات خود عازم اصفهان گردید و در آنجا نزد مرحوم کلباسی و فشارکی که از فقهاء بشمار می‌رفتند به تلمذ پرداخت و پس از شش سال اقامت در اصفهان به قزوین بازگشت.

مهاجرت به مشهد مقدس

او پس از ورود به قزوین تصمیم می‌گیرد به مشهد مقدس عزیمت کند و در حوزه علمیه مشهد به تحصیل ادامه دهد، او بار سفر مشهد را می‌بندد و راهی این شهر می‌شود، مرحوم حاج شیخ هاشم در مشهد رضوی در حوزه درس علماء اعلام و مجتهدان عظام آقایان حاج آقا حسین طباطبائی قمی، و حاج شیخ محمد آقا زاده و حاج میرزا مهدی غروی اصفهانی شرکت می‌کند.

او از مرحوم حاج شیخ محمد آقا زاده و حاج میرزا مهدی غروی موفق به دریافت اجتهاد گردید، و مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید هم اجازه اجتهاد او را مورد تایید قرار داد و مقام علمی و فقاہت وی اعلام نمود.

در سفری که مرحوم میرزا مهدی آشتیانی به مشهد نمود، و مدتی در این شهر توقف کرد، حاج شیخ هاشم در معیت مرحوم میرزا مهدی اصفهانی و دو تن از خواص شاگردانش درس خصوصی از کتاب مصباح الانس و الشهود نزد حکیم میرزا مهدی آشتیانی قرارداد دادند، و نیز دوره‌ای از هئیت قدیم در معیت استاد مزبور نزد چشم پزشک خراسان مرحوم اعلم الممالک فرا گرفت.

او از بدو اقامت در خراسان به تربیت و تهذیب طلاب علوم دینی دامن عزیمت بکمر بست و تا دم مرگ از این نیت پاک عنان همت نییچید، مخصوصاً نظر داشت سطوح عالیہ فقه و اصول را چنانکه بایست طلاب درک کنند و از این جهت همواره سطوح عالیہ را تدریس می‌کرد و درس خارج برگذار ننمود.

تبلیغ احکام و رسیدگی به امور مردم

مرحوم حاج شیخ هاشم رحمه الله علیه همه ساله در ایام تعطیلی حوزه علمیه بزادگاه خود دهستان قلعه مسافرت می فرمود و در آنجا مجالس وعظ تشکیل می داد و مردم را موعظه می کرد و ارشاد می نمود، و ضمناً به امور عمرانی آن محل هم همت می گماشت، او در آن اطراف آب انبارهایی بنا کرد و تعدادی از مساجد را هم تعمیر نمود. او این روش را تا اواخر عمر بکار بست او می فرمود خداوند متعال در قرآن مجید فرموده «لولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقها فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» لذا کمر همت را بست و هر ساله به طرف قوم خود رفت و آنان را موعظه کرد و با احکام دین آشنا نمود.

محمد شریف رازی در کتاب گنجینه دانشمندان مرحوم حاج شیخ هاشم را عنوان کرده و گوید: حاج شیخ هاشم قزوینی از بزرگان علماء و مدرسین معاصر حوزه مشهد بودند، ولادت ایشان در قزوین اتفاق افتاده و مقدمات و قسمتی از سطوح را در قزوین و تهران خوانده و آنگاه به نجف اشرف مهاجرت نموده است. او چند سال در نجف اشرف از محضر نائینی و عراقی و اصفهانی، استفاده کرده و بعد به ایران مراجعت و مجاورت آستان قدس رضوی را اختیار کرد و از محضر آقا زاده کفائی و آقا میرزا مهدی اصفهانی استفاده نمود و به تدریس پرداخت، و سرانجام در سال ۱۳۸۰ قمری در مشهد مقدس درگذشت.

۲۱۱۲- هاشم کلیددار

او کلیددار ضریح مطهر رضوی بوده و در هنگام توپ باران بارگاه رضوی از طرف روسیه تزاری اشعاری سروده است، ادیب هروی در حدیقة الرضویة این ابیات را از مرحوم حاج میرزا هاشم کلیددار نقل کرده است که اینک به نظر خوانندگان این کتاب می رسد:

اندر آن هنگامه کز آشوب قومی فتنه جوی
 روضه سلطان دین گردید پر خاشاک و خار
 روضه سلطان دین گفتی که ز آن آشوب بود
 ماه تابان در محاق و مهر رخشان در غبار
 فتنه در هم یافت هر سو از درون و از برون
 فتنه‌ای کو را شقاوت پود بود و جهل تار
 جهل دونانی مسلمان بر مسلمانی شکست
 بیشتر آرد ز کفر کافران کین گذار
 ز آن شرارتها که از اهل شرارت شد پدید
 ز آن شقاوتها که از اهل شقاوت شد بکار
 حاصل آن آمد که بر این درگه گردون اساس
 از شیاطین شد روان تیر شهاب از هر کنار
 از سحاب کین فرود آمد تگرگ آتشین
 بر گلستانی که بُد روح الامینش پاسدار
 ای دریغا درگهی کو را ملک انباشت نور
 دست دونان از شرار کین در او افروخت نار
 ای دریغا کاین بزرگ اندوه برآل رسول
 کرد محنت‌های پیشین را سراسر خرد و خوار
 در بهاری محنت‌افزا روضه سلطان دین
 شد بتاراج خزان یارب مبادا آن بهار
 گر محرم بود ماه نوحه برآل رسول
 در ربیع اکنون ببايد ناله‌ها بنمود زار

منت یزدان که یزدان اندران هنگامه داد
 شرق را آیین بعز پادشاه کارمکار
 خسرو پاک اعتقاد و شهریار حق پرست
 نسیرالدوله پناه دولت و فخر تبار
 در نخستین کامد از ره آن بخود واجب شمرد
 تا کند عمران این درگه پی روز شمار
 با ستمی مرتضی دارای صدر تولیت
 با گروهی خاص از خدام و خاصان دیار
 شاه سوی آستان شاه دین بنهاد روی
 هم صلاحش در یمین وهم فلاحش در یسار
 با دو دست خویش شه اول بجا آجر نهاد
 دست شه را گر بیوسیدی بجا بد روزگار
 دست مزد شاه را ضامن بود ثامن امام
 آن جهان جنات عدن و این جهان عز و فخار
 از پی تاریخ این عمران که آثاری بزرگ
 از شه فرخنده پی ماند بگیتی یادگار
 هاشم هاشم نسب دارنده مفتاح گفت:

طاق ایمان شد به این عمران به معنی پایدار
 گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان گوید: حاج میرزا هاشم شهیدی
 کلیددار ضریح مطهر حضرت امام هشتم علیه السلام فرزند حاج میرزا باقر مشهور به شفتی،
 مردی دانشمند و با ذوق بود و گاهی به مناسبت اوضاع و احوال روز قطعه و یا رباعی
 می سرود، او در سال ۱۳۰۵ شمسی درگذشت او گوید:

اوضاع جهان جهان پرستان را باد پست است جهان و پست، پستان را یاد

می‌خانه کنج فقر مستان را باد بستان و چمن هزار دستان را باد

۲۱۱۳- هاشم مشهدی

از علماء و فقهاء و اکابر رجال مشهد رضوی در زمان خود بود مرحوم حاج میرزا هاشم فرزند میرزا هدایت‌الله و حفید حاج میرزا مهدی شهید در مشهد مقدس رضوی مقامی بلند داشت و قاطبه شهر او را گرامی می‌داشتند، شرح حال زندگی او در تعدادی از کتابها و تذکره‌های عصر قاجار آمده است و همگان از او تجلیل و تکریم کرده‌اند.

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: سید سند ماجد ابوالمفاخر و المآثر مولانا الاجل حاج میرزا هاشم قدس‌الله نفسه الزکیه و زید فی در جاته العلیه فرزند اسعد و گرامی ولد ارشد مرحوم میرزا هدایت‌الله و نواده مرحوم شهید اعلی‌الله مقامه است، در حضرت والد ماجد تحصیل فقه، تفسیر، و کلام و تکمیل هر نوع مرتبه و مقام نموده.

از ایشان اجازه اجتهاد و نیل مدارج و فضل و سواد حاصل فرموده همواره مشغول مباحثات علمیه و ترویج احکام شرعیه بوده است، از آن جناب کتابی به خط مبارک ایشان دیدم، او اهتمام داشت که بقیه تفسیر پدرش را تمام نماید، او به امور مردم رسیدگی می‌کرد و در مسائل جامعه و رفع مشکلات مردم شرکت داشت.

مرحوم حاج میرزا هاشم در فتنه سالار گرفتار فشارها و تضییقاتی گردید و مورد تعرض قرار گرفت و با گروهی از خویشاوندانش زندانی شد، ولی بعد از جریان سالار مورد توجه دربار قاجار قرار گرفت و امتیازاتی پیدا کرد، و در مشهد مقدس به رتق و فتق امور پرداخت او در سال ۱۲۶۹ دیده از جهان فرو بست و در جوار پدرش در روضه رضویه به خاک سپرده شد.

مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: حاج میرزا هاشم قدس‌الله نفسه،

فرزند میرزا هدایت‌الله در سال ۱۲۰۹ در مشهد مقدس متولد شد، وی فرزند ارشد والد بزرگوارش می‌باشد، پس از مرتبه نشو و نما در خدمت والد ماجدش تحصیل فقه، اصول، تفسیر و کلام نمود و از ایشان اجازه اجتهاد و نیل مدارج فضل و سداد حاصل فرمود.

او همواره مشغول مباحثات علمیه و ترویج احکام شرعیه بود، در رتق و فتق امور مسلمانان و انجام مقاصد ایشان می‌کوشید، اکثر روزها صائم و در لیالی قدر قائم بود.

اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار گوید: حاج میرزا هاشم مشهدی ولد ارشد مرحوم حاج میرزا هدایت‌الله بن شهید میرزا محمد مهدی در علم و ریاست مقامی سامی داشت و سال ۱۲۶۹ درگذشت و قرب مزار پدرش در حرم مطهر مدفون گشت.

۲۱۱۴- هاشم مفتی مشهد

رضاقلی خان هدایت در کتاب روضةالصفاء ضمن حوادث زمان سالار و حمزه میرزا والی خراسان از او به عنوان حاج میرزا هاشم مفتی مشهد مقدس نام می‌برد و گوید: او از سالار حمایت می‌کرده است، ظاهر این میرزا هاشم غیر از حاج میرزا هاشم شهیدی بوده زیرا میرزا هاشم شهیدی از مخالفان سالار بوده و توسط او زندانی گردید. هدایت گوید: لشکریان حمزه میرزا از طرف دروازه نوقان به مشهد مقدس حمله آوردند، حاج میرزا هاشم مفتی که سر حلقه طاغیان شهر بود به قصد نزاع و به اسم دفاع با جمعیت شهری بیرون آمده مردم را به مدافعه و منازعه تحریص می‌کرد، نواب امیرزاده آزاده از کار آن عالم جاهل متحیر مانده دانست که کار از اصلاح درگذشته.

توپچیان را فرمود که توپی چند بر آن غوغائیان فروبستند آنها از یکدیگر پاشیدند و به دروازه بیرون شدند و از اتفاقات حسنه گلوله توپی بیاره قلعه برخورداره خشتی بر سر حاج میرزا هاشم افتاده سرش شکافته شد و خون از او روان آمد جناب

حاج مجاهد مدافع را با سرشکسته و دل خسته به شهر برده بر بستر استراحت
بخسانیدند.

۲۱۱۵- هاشم ناصری

از شعرای مشهد مقدس در تاریخ معاصر می‌باشد، گلشن آزادی در کتاب صد
سال شعر خراسان گوید: هاشم ناصری خرم از اهل کلمکان فرزند محمد باقر در سال
۱۳۱۹ در کلمکان مشهد متولد شد و بعد از دوران کودکی همراه خانواده خود به مشهد
آمد، و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مشهد پایان داد و در اداره مخابرات مشهد
استخدام گردید، و اینک نمونه‌ای از شعر او:

پیمانه‌ای دارم به کف گلگون چو مینای سحر

مست و غزل‌خوان گشته‌ام از فیض صهبای سحر

پر می‌کشد اندیشه‌ام تا باغ سبز آرزو

دل می‌تپد در سینه‌ام با نام زیبای سحر

یا اشتیاق صبح را در سینه پنهان می‌کنم

یا جام زرینم دهد آن عالم آرای سحر

دانم که می‌آید سحر ز آن میسر ایم شعر تر

در باورم حل می‌شود امشب معمای سحر

از تیرگی‌ها خسته‌ام دل برپگاهان بسته‌ام

همچون مؤذن گشته‌ام مجنون و شیدای سحر

از خویش امشب غافلم از پا نمی‌افتم دلم

از سینه بیرون می‌کنم غم را به فتوای سحر

می‌آید آن یاد از سفر یا می‌رسد از او خبر

تا بوسه بارانش کنم باشم پذیرای سحر

امشب پگاه آرزو بر تار و پود دل نشست
پیغام نور آمد بکوش آهسته از نای سحر
پر نور سازم سینه را صیقل دهم آیینه را
انشا کنم از سوز دل امشب الفبای سحر
بیدارم امشب ناصری تا صبح روشن بر دمد
صد توسن اندیشه را بردم به صحرای سحر

۲۱۱۶- هاشم نجف آبادی

از علماء، فقهاء و مفسران قرآن مجید در مشهد مقدس رضوی بود و در مسجد جامع گوهرشاد اقامه نماز جماعت می نمود، حاج سید هاشم نجف آبادی میر دامادی از اعقاب حکیم مشهور عصر صفوی میر داماد رضوان الله علیه بودند، سلسله نسب معظم له به سید محمد دیباج فرزند امام جعفر صادق علیه السلام می رسد.
مفسر عالی مقام مرحوم حاج سید هاشم نجف آبادی شب ها بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد جامع گوهرشاد درس تفسیر قرآن مجید داشتند، گروهی از خاصه و عامه در مجلس درس تفسیر او شرکت می کردند و نگارنده این سطور هم از بیانات او بسیار استفاده کرده است.

تولد و تحصیلات او

حاج سید هاشم نجف آبادی رحمه الله علیه در سال ۱۳۰۳ قمری در نجف اشرف متولد شدند، او در حالی که دو سال سن داشت پدر گرامی خود را از دست و در حمایت مادرش بزرگ شد و رشد پیدا کرد، و بعد از دوران کودکی به تحصیل پرداخت، و راه دانش و کمال را پیش گرفت و مقدمات و سطوح را از اساتید حوزه نجف اشرف فرا گرفت.

مرحوم حاج سید هاشم خارج فقه و اصول را در حوزه درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، و میرزا محمد تقی شیرازی و حاج میرزا حسین نائینی رضوان الله علیهم حضور یافت و به مقام اجتهاد رسید و با اصول و مبانی و استنباط احکام آشنا شد. در اخلاق و معارف به درس حاج سید احمد کربلائی و حاج سید مرتضی کشمیری و میرزا جواد تبریزی رحمه الله علیهم رفتند و از آن بزرگان استفاده های معنوی بردند و به مقام رفیع علم و عمل رسیدند و همواره از استادان عالی مقام خود به نیکی یاد می کرد و از روح پاک و ضمیر تابناک آنها سخن می گفت.

خصوصیات و صفات او

مرحوم حاج سید هاشم نجف آبادی از زاهدان و پرهیزکاران زمان خود بود، او از جوانی دنبال کسب معرفت و تهذیب نفس رفت و به ریاضت های شرعی زیر نظر اساتید بزرگ پرداخت، او اهل عبادت و دعا بود و با قرآن مجید انس داشت و به زندگی ساده ای قناعت می کرد و در راه خیر و کمک به مستمندان گام می نهاد.

او چهارده بار حج خانه خدا بجای آورد، و در ماه رمضان بسیار قرآن می خواند و چند ختم انجام می داد، او با سرو صدا در مجالس و صلوات بلند مخالف بود و می فرمود خداوند به شما نزدیک است و لازم نیست در هنگام خواندن دعا فریاد بزنید.

حاج سید هاشم و حادثه مسجد گوهر شاد

مرحوم نجف آبادی رضوان الله علیه در مبارزه با رضاشاه در مورد کشف حجاب نقش مؤثری داشت، در سال ۱۳۱۴ علمای مشهد مقدس رضوی بای حجابی و اتحاد شکل به مبارزه برخاستند و جلساتی تشکیل دادند، جلسات علماء بیشتر در منزل ایشان برگزار می گردید و تصمیماتی گرفته می شد و به اطلاع مردم می رسید.

پس از حادثه مسجد گوهر شاد و کشتار مردم مسلمان مشهد مرحوم حاج سید

هاشم هم با گروهی دیگر از علماء مشهد مقدس توقیف شدند، و مدتی در زندان تهران بسر بردند، بعد از آن چهار سال به سمنان تبعید گردیدند و چهار سال هم در حضرت عبدالعظیم به حال تبعید زندگی کردند، او در این دو شهر نماز جماعت برگزار نمود و به درس تفسیر مشغول گردید.

و بعد از دوران تبعید بار دیگر به مشهد مقدس رضوی بازگشت و به خدمات خود ادامه داد، و تا پایان زندگی در مشهد رضوی اقامت کرد و به نماز جماعت در مسجد گوهرشاد مشغول شد و درس تفسیر و اخلاق برگزار نمود و به وظائف دینی و شرعی خود عمل کرد و در مشهد منشأ آثار گردید.

آثار مرحوم نجف آبادی

او در طول زندگی خود کتاب‌هایی را تألیف کرده که تعدادی از آنها چاپ شده است آثار آن مرحوم عبارتند از:

- ۱- رساله‌ای در رجعت بر حسب آیات و روایات.
- ۲- ترجمه کتاب سیف الامة نراقی.
- ۳- جزوه‌هایی در اخلاق و معارف اهل بیت علیهم‌السلام.
- ۴- شرح حال علمای بزرگ و کسانی که به حضور حضرت مهدی رسیده‌اند.
- ۵- تقریرات حاج میرزا حسین نائینی در مباحث الفاظ.
- ۶- تفسیر قرآن مجید فارسی بنام خلاصة البیان.

وفات حاج سید هاشم نجف آبادی

او در شب سه شنبه ۲۳ جمادی الثانیة سال ۱۳۸۰ قمری در حالی که هفتاد و هفت سال عمر داشت در مشهد مقدس رضوی درگذشت و در جوار مرقد مطهر حضرت رضا علیه‌السلام در رواق دارالسیادة به خاک سپرده شد.

منابع شرح حال او:

- ۱ - نامه آستان قدس رضوی.
- ۲ - گنجینه دانشمندان محمد شریف رازی.
- ۳ - نوشته‌های فرزندان آن مرحوم حاج سید حسن و حاج سید حسین میردامادی که از علماء و فضلاء مشهد مقدس می‌باشند، این نوشته توسط نواده آن فقید سعید عالم ارجمند و فاضل محترم آقای سید مجید میردامادی که یادگاری از این خاندان بزرگ هستند در اختیار این حقیر قرار گرفت و مورد استفاده واقع شد.

۲۱۱۷- هاشم بن محمد باقر

او از احفاد حاج میرزا محمد مهدی و از علماء و ادباء مشهد مقدس رضوی بود
مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: حاج میرزا هاشم بن محمد باقر در مشهد
تحصیلات خود را نزد استادان فن به اتمام رسانید و بعد به کلیدداری ضریح مطهر
رضوی مفتخر گردید و تا آخر عمر در این شغل باقی بود.

مرحوم حاج میرزا هاشم شاعری خوش سلیقه و با ذوق ولی هجاء و بد زبان بود
و مردم را به زخم زبان می‌آزرد، این چند بیت از اشعار وی برای نمونه در اینجا آورده
شد:

براهل جهان و برجهان شان لعنت	بر مرد و زن و پیر و جوان شان لعنت
یک یک همه را بیازمودم صد بار	ای بر پدر یکان یکانشان لعنت

در مدح علی علیه السلام گوید:

ای پرورش مهر و مه از سایه تو	ای دست خدا گشاده از پایه تو
یک ذره ز هستی بدو گیتی نبود	بی تابش گوهر گرانبمایه تو

او در حالی که شصت و سه سال عمر داشت در ماه ذیقعد سال ۱۳۴۳ درگذشت

و در حرم مطهر پشت سر مبارک مدفون گردید.

۲۱۱۸- هدایت مشهدی

او از شاعران و ادیبان مشهد مقدس رضوی بوده است، نصرآبادی در تذکره خود گوید: میرزا هدایت خلف میرزا شاه تقی جوان قابل آرامیست در اوانی که به اصفهان تشریف داشتند به نوعی سلوک می کرد که دشمن و دوست زبان به تحسین می گشودند و او را به یکدیگر می نمودند.

دروقتی که پدرش شیخ الاسلام مشهد مقدس بود مشارالیه قاضی مشهد بود، و به اتفاق امور شرعیه را بلند مرتبه می گردانیدند، الحال شیخ الاسلام مشهد است شعرش این است:

مدام کام خود از روزگار می گیرد ز خویش هر که بعشقتش کنار می گیرد
ز سایه سر زلفش زمین بزنجیر است و گرنه کی ز خرامش قرار می گیرد
صبا در تذکره روز روشن گفته: میرزا هدایت خلف شیخ الاسلام مشهد مقدس است و در شمع انجمن او را قاضی مشهد نوشته است، قدرت الله شوق نیز در تکملة الشعراء گوید میرزا هدایت مشهدی بود و از اوست:

به ما بیگانگی ها چیست کاهی تبسم گر نمی خواهی نگاهی
درنامه آستان قدس رضوی شماره چهارم، دوره نهم فرمانی از شاه سلیمان صفوی برای هدایت الله مشهدی صادر گردیده و او را به عنوان شیخ الاسلامی مشهد مقدس برگزیده است، این فرمان در ماه ذیقعد سال ۱۰۷۹ نوشته شده فرمان مشروح و مفصل است و نقل آن در اینجا موجب تطویل می باشد.

۲۱۱۹- هدایت الله شهیدی

از علماء فقهاء و رجال بزرگ عصر خود در مشهد مقدس رضوی بوده است

مرحوم هدایت فرزند حاج میرزا محمد مهدی شهیدی از ارکان عصر خود در مشهد به شمار می‌رفت و نزد همه طبقات محترم و معزز بود و در خراسان مرجع مردم و نفوذ فوق العاده‌ای داشت.

نوروز علی بسطامی در کتاب فردوس التواریخ گفته: سید ماجد و عالم عابد حاج میرزا هدایت‌الله از علمای عظام و فضلی کرام ارض اقدس امتیاز تمام داشت، او ارشد اولاد مرحوم میرزا محمد مهدی شهید و ریاست شرعیه خراسان در آن عصر منحصر به او بود.

در حضرت والد ماجدش تحصیل علوم و تکمیل فنون نموده و مادام الحیاة نشر فضائل و ترویج احکام و رفع خصومات می‌فرمودند، گویند: پس از رفتن نواب شجاع السلطنه از خراسان سید محمدخان کلاتی با جمعی از طایفه ترکمان بنای تاخت و تاز و فتنه و آشوب گذاشتند.

بسیار امر مردم تنگ شد و راه چاره بر مردم مسدود گردید، سید بزرگوار مولانا ملاقربان نام نیشابوری را که از تلامذه او بود به کلات فرستاد و آنچه را سودمند بود می‌دانست از امروز جرو و عید و وعد و مواعظ عارفانه و نصایح مشفقانه به مقتضای حال و مقام نوشت و پیغام داد.

سید محمد خان به فرمایش ایشان از خرابی و فساد کناره کرد و روی به انقیاد آورد و از این قبیل امور در خدمات دین و دولت و حفظ صلاح جمهور بسیار از این سید بزرگوار ناشی و آشکار شده است، او در ماه رجب سال ۱۱۷۸ متولد شد و روز سه‌شنبه هفتم ماه رمضان سال ۱۲۴۸ جهان را وداع گفت.

مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: حاج میرزا هدایت‌الله از علمای عاملین و فقهاء راشدین بشمار می‌رفت او در ماه رجب سال ۱۱۷۸ متولد شد و از عنفوان عمر و ربیعان شباب در تحصیل کمال و تکمیل خصال ریاضات برده و از افاضات والد ماجدش قامت قابلیت به انواع هنر و محاسن آراسته رفته رفته به مقامی

منیع و بایگاهی رفیع ارتقا جست.

مادام الحیات در ترویج احکام و رفع خصومات بقول و جهد و سعی بلیغ می فرمود، بالجمله عقل دور بینش در کلیه امور او مقتدا و خرد متینش در قاطبه مقامات پیشوا بود روزگارش به همین منوال می گذشت تا در هفتم ماه رمضان سال ۱۲۴۸ بدار بقا ارتحال جست و در صنف شاه طهماسبی مستغرق بحر رحمت الهی گردید.

مرحوم حاج میرزا هدایت الله تفسیری هم بر قرآن مجید نوشت ولی آن را به پایان نرسانید، نوروز علی بسطامی گوید: از این تفسیر ده جزء اول قرآن و ده جزء پایانی قرآن نگارش یافته است.

درب ضریح مطهر

حاج میرزا حسن فسائی در فارس نامه گوید: موازی یک جفت در مرصع که معادل ده هزار تومان وجه نقد به خرج آن رفته در تهران ساخته بودند باتفاق جناب عبدالله خان اصفهانی در روز شانزدهم حال شوال ۱۲۳۶ روانه ارض اقدس و مشهد مقدس داشتند روز غره ذی قعده نواب شجاع السلطنه و علماء و سادات و خدام حرم محترم رضویه داعیان شهر به استقبال در آمده به احترام تمام وارد داشتند و در دارالحفاظ شیلانی داده جناب میرزا هدایت الله مجتهد آن در را در جانب پای ضریح نقره مقدس نصب نمود.

۲۱۲۰- هلاکوخان مغول در طوس

بعد از اینکه مغولان بر ایران مسلط شدند و شهرها و ولایات را تصرف کردند، در صدد تحکیم قدرت خود بر آمدند در سال ۶۵۰ هلاکوخان از طرف برادرش منکوقاآن پادشاه مغول به ایران فرستاده شد تا در این منطقه حکومت کند، و بازماندگان مخالفان را که در دژها و قلعه ها پناه گرفته بودند سرکوب نماید.

هولاکو خان با گروهی از سران مغول به نواحی غربی رود جیحون که شامل خراسان و ولایات دیگر بود حرکت کرد و از جیحون گذشت و وارد منطقه طوس گردید، او از هر شهری که می‌گذشت سران قبائل و امیران و فرماندهان لشکر از او استقبال می‌کردند و از موکب او تجلیل می‌نمودند و هدایائی به او می‌دادند.

هلاکو وارد طوس شد و در باغی که امیرارغون در طوس ترتیب داده بود اقامت گزید، و در ربیع الآخر سال ۶۵۴ در طوس در باغ امیرارغون خیمه مخصوص برافراشت و بر تخت نشست، او در یک خیمه مجلل که برای وی ترتیب داده و آن را با نقش و نگار آراسته بودند جلوس کرد و به رتق و فتق امور پرداخت.

خواجه عطا ملک جوینی در تاریخ جهان گشا گوید: روزی چند در آن مقام جشن و سرور بود و وفور مسرات و شادمانی در صحن سینه‌ها نامحصور عزم رحلت فرمود و برسبیل استجمام به باغ منصوریه که بعد از اندراس وانطماس امیرارغون عمارت فرموده بود و چنان شده که از غایت نزهت غیرت جنان دنیا آمده انوری راست درباره آن بقعه:

خه خه‌ای صورت منصوریه باغی و سرای

یا بهشتی که بدنیات فرستاد خدای
آن روز خوانین امیرارغون و صاحب عزالدین طاهر ترغو داشتند و جشن کردند، روز دیگر کوچ کردند و در مرغزار رادگان نیز یک چندی اقامت نمود و از تمامت ولایات دور و نزدیک از مرو و بازر و دهستان شراب چون آب می‌کشیدند و علوفات بی حساب نقل می‌کردند و منزل به منزل می‌نهاد و از آنجا کوچ بود تا به خوبوشان رسیدند.

نگارنده گوید:

هلاکو خان رادکان را ترک گفت و به خوبوشان - قوچان - رفت و مدتی در آنجا اقامت کرد و بعد از آن از طریق اسفرائین به بسطام و از آنجا به ری رفت و بعد برای جنگ

به الموت رهسپار گردید و بعد از آن عازم بغداد شد و با خلیفه وارد جنگ شد و او را دستگیر و اعدام نمود، که تفصیل آن در کتب تاریخ و سیره آمده است.

۲۱۲۱- هلاکو میرزا قاجار

او فرزند شجاع السلطنه پسر فتحعلی شاه قاجار بود، شجاع السلطنه حاکم خراسان برای شرکت در جنگهای روس و ایران مشهد مقدس را ترک گفت و فرزندش هلاکو میرزا را به جای خود بعنوان حاکم خراسان در مشهد گذاشت و فرزند دیگرش ارغون میرزا را به حکومت سبزوار معین کرد و حکومت ترشیز را هم به منکوقاآن داد. بعد از حرکت شجاع السلطنه از خراسان اوضاع و احوال این منطقه به هم ریخت و محمدخان قرائی حاکم تربت حیدریه سر به شورش برداشت و با دولت مرکزی به مخالفت برخاست، در این هنگام رضاقلی خان کرد زعفرانلو که از امیران بزرگ خراسان بود و با محمدخان قرائی هم مخالفت می کرد هلاکو میرزا را وادار کرد تا با حاکم تربت وارد جنگ شود.

رضاقلی خان به اتفاق نجفقلی خان شادلو و صید محمدخان جلایر حاکم کلات و بگلرخان چاپشلو حاکم درگز در مشهد مقدس اجتماع کردند و به اتفاق هلاکو میرزا بطرف تربت رفتند و تا محمدخان قرائی را سرکوب کنند، خوانین شمال خراسان به اتفاق هلاکو به رباط سفید بین تربت و مشهد مقدس رسیدند.

در این منزل خوانین و امراء جنوب خراسان هم مانند امیر علی نقی خان طبسی و امیر اسدالله خان خزیمه حاکم قائنات به آنها ملحق شدند و روی به تربت نهادند، از طرف دیگر یار محمدخان افغان هم از طرف غور آمد و با دو هزار سوار به آنها ملحق گردید در این هنگام تربت حیدریه به محاصره هلاکو میرزا در آمد.

محمدخان قرائی مشاهده کرد با این گروه نمی تواند جنگ کند، او از در آشتی با هلاکو میرزا حاکم خراسان برآمد، و نامه ای برای او نوشت و گفت: اگر او به سخنان

خوانین خراسان که با من مخالف هستند گوش ندهد، من نزد او می‌آیم و تسلیم می‌کردم هلاکو میرزا هم خواسته‌های او را اجابت کرد و نامه‌ای برای او نوشت و از پیشنهاد او استقبال کرد.

محمدخان پس از دریافت نامه هلاکو میرزا عین آن نامه را برای خوانین خراسان که همراه هلاکو بودند فرستاد، خوانین از جریان آگاه گشتند و دانستند که هلاکو نمی‌خواهد با محمدخان وارد جنگ شود، از این رو هلاکو را تنها گذاشتند و هر کدام به منطقه خود رهسپار شدند، هلاکو میرزا هم بار دیگر به مشهد مقدس بازگشت و در ارک مشهد مستقر گردید.

اخبار و حوادث خراسان به اطلاع فتحعلی شاه در تهران رسید، او هلاکو میرزا را از حکومت خراسان عزل کرد، و اسماعیل میرزا والی ترشیز را به حکومت خراسان منصوب نمود، از طرف دیگر رضا قلی خان و رؤسا عشائر خراسان هلاکو میرزا را با خود به خبوشان بردند و قآن برادر او را به عنوان حاکم خراسان معین کردند.

رضا قلی خان در اینجا برادران را به یکدیگر بدبین کرد، او هلاکو را مدتی در خبوشان نگهداشت ولی بعد از مدتی او را رها کرد، و نزد برادرش ارغون میرزا والی سبزوار فرستاد و نیشابور را تصرف کرد، در این هنگام فتحعلی شاه حسین خان قاجار قزوینی را به عنوان سردار خراسان به مشهد فرستاد، او مشهد مقدس را تصرف کرد و اوضاع و احوال را آرام نمود.

۲۱۲۲- هلالی مشهدی

شاعری به این عنوان به نظر نگارنده نرسیده است حاج حسین نخجوانی در مواد التواریخ گوید: قتل هلالی مشهدی را که در سال ۹۳۶ به سیف سیف‌الله نامی کشته شد «سیف‌الله کشت» ماده تاریخ کرده‌اند.

۲۱۲۳ - همتی مشهدی

از شاعران مشهد مقدس رضوی است، علاءالدوله در تذکره نفائس المآثر برگ
 ۱۷۱ گوید: همتی مشهدی از کدخدا زاده‌های آنجاست سلیقه موافق به شعر داشت،
 حساد دارویی در خورد آن کردند دیوانه شد، حالا مجنون صفت می‌گردد و با کسی انس
 ندارد، او در باب پسر صفر نامی گفته است:

گر چه آن ماه لقا فتنه گر است می توان گفت که ماه صفر است
 و نیز از گفته‌های اوست:

بناچار از درت طرح سفر انداختم رفتم
 بدرد دوری داغ جدائی ساختم رفتم
 زبس بردل از آن شوخ جفا جو جور می دیدم
 بجان آمد دلم از جور او انداختم رفتم
 مرا باشد مسلم در طریق عشق و جانبازی
 که نقد جان خود را در ره جان باختن رفتم
 ایات ذیل هم از آثار او می‌باشد:

آسان نه دل به هجر آن دلستان نهادم	جانم رسید بر لب تا دل بر آن نهادم
تا درد جان گدازم بر کس عیان نگرده	دل را ز سوز عشقت داغ نمان نهادم
از جور آن جفا جواز خان و مان گذشتم	آوارگی گزیدم سر در جهان نهادم
ای همتی... یار دارد کناره از من	با او حدیث خود را تا در میان نهادم

و نیز گوید:

با من مگو که قصه مجنون چسان گذشت
 بشنو حدیث عشق من اکنون که آن گذشت
 در عاشقی برای تو از جان گذشته‌ایم
 آری برای دوست ز جان می‌توان گذشت

اگه ز حالم آن مه ابرو کمان نشد
 با آنکه تیر آه من از آسمان گذشت
 دل خون شد از فراق تو و جان به لب رسید
 رحمی نما که کار از این و از آن گذشت
 ای همتی بخواری از این آستان مرو
 عزت نیافت هر که از این آستان گذشت

۲۱۲۴- همائی

او از شاعران عصر خود بوده و مدتی در خراسان زندگی می کرده است، تقی
 اوحدی در تذکره عرفات او را عنوان کرده و گوید: همائی مولدش ظاهر نیست اما اکثر
 اوقات عراق بود نوبتی به خراسان عبور نموده مراجعت کرد، مردی کم سخن، فقیر و
 نامراد می نمود، اما نعوذ بالله از آن دم که پیاله می پیمود کمال عربده و پرگوئی از او ظاهر
 می شد این مطلع از اوست:
 جانانم ز دست فراق تو مرده ای خون در تنم نمانده چونار فشرده ای

۲۱۲۵- هوائی مشهدی

از شعرای زمان خود و برادر مشرقی مشهدی است، امیر علی شیر در مجالس
 النفائس او را عنوان کرده و گوید: مولانا هوائی برادر مولانا مشرقی بود، از نقاشی بقدر
 وقوف داشت فی الجمله کتابت هم می کرد، ظرفا می گفتند که اشعار خود را جدول
 کشیده و تذهیب کرده به مردم می دهد، تا در شهر شهرت یابد.
 هرگاه به او اظهار این معنی می کردند او بخنده و هزل می گذرانید، او در شهر
 هرات فوت شد و مزارش در خواجه چهل گز است او گوید:
 بگرد کوی تو با صد نیاز می گردم نگاه می کنم از دور و باز می گردم

تقی اوحدی هم در عرفات از او یاد کرده و گفته: ملاهوائی از طایران هوای سخن بود، او برادر مشرقی مشهدی است، نقاشی و مذهبی کردی و به کتابت قیام نمودی او راست:

حالم این است که جان می‌کنم و می‌نالم تا در این حال چو خواهد شدن آخر حالم
فال می‌گیرم و مقصود ز فالم این است که رخ بنماید مه فرخ فالم
روی اگر بر کف پایش نتوانم مالید رو بهر جا که نهد روی بدانجا مالم

۲۱۲۶- یادگار خان مشهدی

از رجال عصر جلال‌الدین اکبر پادشاه هندوستان بوده است، او زمانی در کشمیر سکونت کرده و با اکبر شاه مبارزه می‌کرده، میرزا عبدالغنی بگ همدانی درباره یادگار خان گوید:

بر جای قباد می‌نشینی بنشین خوش خرم و شاد می‌نشینی بنشین
دولت به کنار می‌نشانی بنشان بر تخت مراد می‌نشینی بنشین
جلال‌الدین اکبر هنگامیکه این ابیات را از عبدالغنی شنید او را به زندان افکند و بعد هم وی را کشت برای اطلاع از حالات یادگار خان به کتابهای تاریخی عصر تیموریان هندوستان مراجعه شود.

۲۱۲۷- یار محمدخان افشار

از کارگزاران و امیران لشکر قاجار بود و در سمت‌های گوناگون کارکرد، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: یار محمدخان افشار ملقب به سیف السلطنه، آجودان باشی، سالار سعید در سال ۱۲۵۹ خورشیدی متولد شد، او تحصیلات خود را در دارالفنون و مدرسه نظام پایان داد و بعد داخل وزارت جنگ گردید و به آذربایجان رفت.

پس از مشروطیت به اروپا رفت و در سال ۱۳۲۷ قمری پس از فتح تهران به ریاست قشون خراسان منصوب و به مشهد عزیمت نمود و در این مأموریت بر خلاف با مردم به خوبی رفتار کرد، او در دوره سوم مجلس شورای ملی از بجنورد به وکالت انتخاب گردید و به مجلس رفت.

یار محمدخان در سال ۱۳۳۴ قمری به اسلامبول رفت و بعد به ایران مراجعت نمود و از کارهای دولتی کناره گرفت و در ملک خود در اطراف قزوین مشغول کارهای کشاورزی شد، او در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در حالی که پنجاه و شش سال داشت درگذشت.

۲۱۲۸- یحیی ریحان

از شعرای معاصر مشهد مقدس بوده است، گلشن در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: یحیی متخلص به ریحان فرزند حاج محمدباقر در سال ۱۳۱۳ قمری در مشهد مقدس متولد شد، پس از طی تحصیلات ابتدائی وارد کارهای دولتی گردید و روزنامه‌ای ادبی به نام گل زرد تأسیس کرد.

او بعداً وارد امور سیاسی شد و با زمامداران وقت درگیری پیدا کرد و بازداشت گردید او بعد از مدتی آزاد شد و به آمریکا رفت و بعد در اروپا و آمریکا به سیاحت پرداخت، وی در سال ۱۳۵۰ به مشهد بازگشت و دیوان مختصر خود را چاپ کرد و اینک نمونه‌ای از شعر او:

به سینه عشق نگاری که داشتم دارم	ز هجر او دل زاری که داشتم دارم
براه وصل تو از جان دریغ نیست مرا	که باز عهد و قراری که داشتم دارم
نیافتم ثمر از باغ عارض تو ولیک	بیا ز جور تو خاری که داشتم دارم
به از غم تو کجا همدی بدست آرم	انیس لیل و نهار که داشتم دارم
هنوز نیستم از لطف و رحمتش نومید	بکوی دوست گذاری که داشتم دارم

به تنگنای جهان مانده ایم و باکی نیست	هنوز راه فراری که داشتم دارم
از این تمدن جانکاه من گریزانم	مکان بگوشه غاری که داشتم دارم
ز بی عدالتی روزگار در رنجم	به دل ز غصه فشاری که داشتم دارم
ز همراهم منافق مکدرم بسیار	بلوح سینه غباری که داشتم دارم
بجان رسیده ام از دست مردمان دورنگ	از این گروه نقاری که داشتم دارم
کس از چه ام نخرد زانگه من تهیدستم	ز فقر عز و فخاری که داشتم دارم
اگر چه از بد و خوب جهان ندارم هیچ	خوشم همواره که یاری که داشتم دارم
ندید روز خوش اندر حیات خود ریحان	ز رنج و درد شعاری که داشتم دارم

۲۱۲۹- یحیی بلاذری طوسی

از راویان و مشایخ حدیث بود، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «بلاذری» گوید: ابوزکریا یحیی بن ابی محمد بلاذری در طوس از ابوعبدالله بن ایوب و ابومحمد حسن بن ابی خراسان و در نیشابور از حامد بن احمد بزاز و ابوبکر محمد بن حسین قطان حدیث شنید، ابوعبدالله حاکم در تاریخ نیشابور او را یاد کرده و از وی روایت می کند، او در ماه رمضان سال ۳۸۷ در نوقان درگذشت.

۲۱۳۰- یحیی بن عبدالله طوسی

او نیز از مشایخ حدیث و راویان طوس می باشد، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الاولیاء در شرح حال شقیق بن سلمه از او یاد می کند و شرح حالی از او در دست نیست.

۲۱۳۱- یحیی بن عبدالوهاب طوسی

او هم از مشایخ حدیث و راویان طوس بوده و در نیشابور سکونت داشته است

ابوسعبد سمعانی در مشیخه خود او را عنوان کرده و گوید: ابوالقاسم یحیی بن عبدالوهاب طوسی طخرودی صوفی در نیشابور زندگی می‌کرد و از صوفیان بشمار می‌رفت من هنگام مراجعت از عراق وارد نیشابور شدم و از او پرسیدم.

گفته شد او به مرو رفته است، من از نیشابور وارد مرو شدم و از او پرسیدم، گفتند او در خانقاه محمود کاشانی سکونت دارد، من موفق بدیدن وی نشدم، ولی او به خط خود اجازه‌ای برای من نوشت و توسط یکی از دوستانم برایم فرستاد، او روز سه‌شنبه بیست و سوم شعبان سال ۴۸۰ در نیشابور متولد شد، و در سال ۵۳۸ در مرو درگذشت.

۲۱۳۲- یساور در مشهد مقدس

یساور از شاهزادگان جغتای بود و با سلاطین و امراء همواره در حال ستیز، او با لشکری از ماوراءالنهر به طرف هرات و مشهد مقدس و نیشابور حرکت کرد، و با حاکمان و امیران این مناطق به نبرد پرداخت او در حملات خود از شهری به شهری می‌رفت و اموال مردم را غارت می‌کرد و آنها را شکنجه می‌داد تا خواسته‌های او را برآورده کنند، او در نیشابور به مردم بسیار ستم کرد و آنان را تحت فشار قرار داد.

یساور به مشهد مقدس رضوی حمله کرد و در یک فرسنگی این شهر فرود آمد، امیر بدرالدین نقیب مشهد با گروهی از بزرگان و سادات این شهر نزد او رفتند و با وی مذاکره کردند و هدایائی هم به او دادند، یساور از اوضاع و احوال و مشکلاتی که برایش پیش آمده بود سخت ناراحت و در غضب بسر می‌برد، او به سادات و بزرگان مشهد مقدس بی‌اعتنائی کرد و پاسخ آنها را نداد.

امیر بدرالدین نقیب مشهد و همراهانش از ظهر تا عصر سر پا ایستاده بودند و اجازه نشستن به آنها داده نمی‌شد و شاهزاده یساور همچنان غضب آلود بود و با آنها سخن نمی‌گفت و کسی هم نمی‌توانست در آن حال با او سخن گوید و یا او را رام نماید بعد از مدتی یساور سر خود را بلند کرد و گفت: لشکریان ما نیازمند مواد غذایی و

خواروبار می‌باشند و به گوسفند نیاز دارند.

امیر بدرالدین به او گفت: شما افرادی تعیین کنید تا با ما بیایند و ما گوسفند تهیه کرده به آنها می‌دهیم تا برای شما بیاورند، یساور سیصد نفر همراه آنها به مشهد مقدس فرستاد تا گوسفند و سایر احتیاجات لشکر یساور را تهیه کنند و به آنها تحویل دهند، فرستادگان او همراه بدرالدین به مشهد آمدند و یساور هم مشهد را ترک کرد و به طرف جام رفت.

فرستادگان یساور به مشهد مقدس آمدند، امیر بدرالدین آنها را به گروههای ده نفری تقسیم کرد و هریک را در جایی منزل داد، در این ایام که یساور در کنار شهر مشهد مقدس منزل کرده بود دروازه‌های شهر مشهد باز بود و مردم بطور آزاد تردد می‌کردند، و گروهی از لشکریان یساور هم به مشهد آمده بودند و در شهر گردش می‌کردند و یا خرید و فروش می‌نمودند.

در این هنگام که یساور از مشهد مقدس بطرف جام رفت، مردمان مشهد از فرصت استفاده کرده به سربازان و جنگجویان یساور حمله کردند و آنها را دستگیر کرده و کشتند، بعد از چند روز امیر حسین از طرف سلطان ابوسعید برای رفع یساور به مشهد رسید، امیر بدرالدین همه سلاح‌های جنگی آن جماعت را به امیر حسین داد.

شاهزاده یساور از مشهد به جام رفت و شخصی را نزد شهاب‌الدین جامی فرستاد و از او کمک خواست، شهاب‌الدین هم در قلعه خود قرار گرفت و سفیر او را راه نداد، یساور از این عمل شهاب‌الدین ناراحت گردید و گروهی از مردم را که در خارج قلعه بودند به قتل رسانید، و اموال مردم را غارت کرد و به طرف هرات رفت.

در این هنگام که فتنه و فساد شاهزاده یساور شهرهای خراسان را ناامن کرده بود امرای سلطان ابوسعید در خراسان با امراء ماوراءالنهر با هم متحد شدند به یساور حمله کردند، جنگ شدیدی در محلی به نام خرچنگ در گرفت، لشکریان یساور فرار کردند او هم مشاهده کرد تنها مانده با زنان و فرزندان خود از میدان فرار کرد.

مخالفان او را تعقیب کردند و بعد از سه روز به او رسیدند، یساور با لشکریان سلطان ابوسعید جنگید و سخت مقاومت کرد، سرانجام او را دستگیر کردند و بلافاصله اعدام نمودند و همه خویشاوندان او را که از شاهزادگان جغتائی بودند به اسارت گرفتند و به طرف ماوراءالنهر رفتند و اوضاع و احوال خراسان آرام گردید.

۲۱۳۳- یعقوب لیث صفاری

یعقوب بن لیث سر سلسله صفاریان اصلاً سیستانی بوده است، او نخستین ایرانی است که بر علیه خلفای بنی عباس قیام کرد و با عمال و حکام آنها جنگید و حکومتی مستقل در ایران تشکیل داد و ارتباط خود را با خلیفه بغداد قطع کرد و نفوذ خلفا اندک اندک در ایران از بین رفت و حکومت‌های مستقل در ایران به وجود آمد.

قبل از یعقوب هم افرادی در خراسان و ماوراءالنهر بر ضد خاندان بنی عباس قیام کرده بودند ولی شورش آنان بجائی نرسید و توسط عمال ایرانی بنی عباس قیام آنان نتیجه نداد، ولی صفاریان در کار خود موفق شدند و بخشی بزرگی از ایران را از خلفاء گرفتند اگر چه خود بعد از مدتی توسط سامانیان از بین رفتند.

ظهور یعقوب صفاری

در سال ۲۳۷ مردی بنام صالح بن نصر کنانی در بست قیام کرد و بر سیستان مسلط شد، یعقوب لیث در قیام او شرکت داشت و با او همکاری می‌کرد، بعد از چندی طاهر بن عبدالله امیر خراسان به سیستان آمد و منطقه را از او گرفت و صالح سرکوب گردید، ولی این قیام ادامه پیدا کرد و افراد دیگری به میدان آمدند و راه صالح را در پیش گرفتند.

شخصی بنام درهم بن حسین به قصد جهاد وارد میدان شد و بر منطقه سیستان مسلط گردید، یعقوب که مردی جنگجو و شجاع بود به او پیوست و فرماندهی لشکرش

را بعهدہ گرفت، یعقوب متوجه شد که درهم بن حسین مردی کار آزموده نیست و نمی‌تواند لشکر خود را به خوبی اداره کند، از این رو خود وارد میدان شد و لشکر هم از او حمایت کردند او را به ریاست خود برگزیدند.

یعقوب در هرات

یعقوب لیث که نخست به شغل مسکری اوقات خود را می‌گذرانید، لشگری در اختیار گرفت و در سیستان نخست باخوارج وارد جنگ شد و آنها را شکست داد و جماعتی از آنان را هم کشت و بر سیستان مسلط گردید، او نخست خود را طرفدار خلیفه معرفی می‌کرد و می‌گفت من به دستور خلیفه با خوارج جنگ می‌کنم، در این هنگام مردم زیادی پیرامون او جمع شدند.

یعقوب پس از اینکه بر سیستان مسلط گردید، عازم هرات شد و در سال ۲۵۳ با محمد بن اوس انصاری حاکم هرات جنگید، با اینکه حاکم هرات از هر جهت مجهز بود و همه وسائل را در اختیار داشت شکست خورد و یعقوب بر شهر هرات و اطراف آن مسلط گردید، امیر خراسان محمد بن طاهر از سقوط شهر هرات بسیار ناراحت گردید و به وحشت افتاد.

یعقوب لیث در کرمان

او در سال ۲۵۵ به کرمان حمله کرد، حاکم کرمان برای خلیفه عباسی نوشت حکومت کرمان را به او بدهد، زیرا طاهریان ضعیف شده‌اند و نمی‌توانند در برابر یعقوب لیث کاری انجام دهند، و یعقوب سیستان را از آنها گرفت، در این هنگام خلیفه فرمان حکومت کرمان را به علی بن حسین والی فارس داد و او را حاکم فارس و کرمان نمود. از طرف دیگر فرمانی هم برای یعقوب لیث فرستاد و او را به حکومت کرمان منصوب نمود و آنها را در مقابل یکدیگر قرارداد حاکم فارس لشکری به فرماندهی

طوق بن مغلس به کرمان فرستاد تا در مقابل یعقوب قرار گیرد، و یعقوب هم بسوی کرمان حرکت کرد دو لشکر نزدیک کرمان به هم رسیدند، آنها دو ماه در برابر هم صف آرائی کردند ولی از جنگ خودداری نمودند.

در این هنگام یعقوب منطقه را ترک کرد، طوق بن مغلس گمان کرد یعقوب به طرف سیستان رفت و از جنگ منصرف گردید و لذا مشغول عیش و نوش و خوش گذرانی شد، یعقوب پس از طی یک منزل بار دیگر به سرعت بر لشکر مخالف حمله آورد، جنگ شدیدی درگرفت و طوق فرمانده لشکر خلیفه به اسارت درآمد، یعقوب بر کرمان هم مسلط شد.

یعقوب لیث در شیراز

یعقوب بعد از فتح کرمان به طرف فارس رفت، علی بن حسین حاکم فارس می دانست که یعقوب به طرف فارس خواهد آمد، او با لشکریان خود از شیراز بیرون شد و در کنار نهری در مقابل یعقوب قرار گرفت، حاکم فارس به لشکریان خود گفت: یعقوب نمی تواند از این نهر عبور کند و با ما بجنگد، یعقوب با تنی چند از خواصش کنار نهر آمدند و محل را بررسی کردند.

آنها بعد از تفحص راه باریگی پیدا کردند و با اسبهای خود وارد نهر شدند حاکم فارس متوجه شد یعقوب از میان نهر در حال عبور است و گروهی تیرانداز هم با او همراهی می کنند، او سراسیمه شد و متحیر ماند، در این هنگام جنگ شروع شد و یاران حاکم فارس گریختند و او هم از اسب بر زمین افتاد، وی را گرفتند و نزد یعقوب بردند. یعقوب وارد شیراز شد و بر ایالت فارس مسلط گردید، او به مردم امان داد و حاکم فارس را که امیرش بود مورد شکنجه قرار داد و کلیه اموال او را از وی گرفت و بر اموال و دارائی فارس تسلط پیدا کرد، و نامه ای برای خلیفه نوشت و وفاداری خود را به او اعلام کرد و هدایائی هم برای او فرستاد، و بعد کلیه اموال را برداشت و بطرف

سیستان بازگشت.

یعقوب در بلخ و کابل

در این سال موفق خلیفه عباسی حکومت بلخ، طخارستان، سیستان و سند را به یعقوب داد، او از فارس بطرف بلخ و طخارستان رفت و در بیرون شهر بلخ منزل کرد و بناهای نوشاد را ویران نمود، و بعد به کابل رفت و آنجا را گرفت و غنائمی بدست آورد و برای خلیفه در بغداد فرستاد.

در میان غنائم تعدادی بت بود که در کابل بدست یعقوب افتاد، او رتبیل امیر کابل را هم گرفت و از آنجا به طرف بست رفت، او یک سال در بست اقامت گزید و از آنجا به هرات رفت و بعد رهسپار بوشنج شد و در آنجا حسین بن طاهر را دستگیر کرد و با امیر خراسان محمد بن طاهر درگیری پیدا نمود.

یعقوب در نیشابور و طوس

او در ماه شوال سال ۲۵۹ وارد نیشابور شد، نیشابور در آن روز مرکز خراسان بود و محمد بن طاهر در این شهر حکومت می کرد، یعقوب به راحتی وارد نیشابور گردید و محمد بن طاهر امیر خراسان را دستگیر کرد و او را در کندو زنجیر کشید و مورد سرزنش قرارداد، او را با گروهی از اعوان و انصارش به سیستان روانه کرد و بر خراسان هم تسلط پیدا نمود.

او هنگامیکه وارد نیشابور گردید، مشایخ این شهر نزد او رفتند و گفتند: فرمان امیرالمؤمنین را نشان دهید تا از شما اطاعت کنیم، او شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: این است فرمان امیرالمؤمنین مگر امیرالمؤمنین را جز شمشیر بر تخت نشانیده است؟! مقصود یعقوب این بود که خلیفه بغداد هم با زور شمشیر به خلافت رسید.

یعقوب گفت: کاش آبهای زیرزمین نیشابور در روی زمین بودند و مشایخ آن که

در روی زمین هستند در زیر زمین قرار می گرفتند. مقصود یعقوب علمای ظاهر و اهل حدیث بودند که کورکورانه از خلیفه حمایت می کردند و از او فرمان خلیفه را می خواستند تا از او اطاعت کنند، او هم با بلند کردن شمشیر خود به آنان پاسخ داد و گفت: الحق لمن غلب!

یعقوب در طبرستان و ری

او در سال ۲۶۰ عازم طبرستان شد و با حسن بن زید علوی جنگ کرد و حسن از میدان جنگ گریخت و او بر طبرستان مسلط شد، و از مردم ساری و آمل مالیات یک سال را گرفت و بار دیگر دنبال حسن را گرفت، اما باران های پیاپی او را گرفتار کرد و گروهی از لشکریان او مردند، او جریان جنگ خود را با حسن بن زید برای خلیفه نوشت و از آنجا رهسپار ری شد.

شیخ علی گیلانی در تاریخ مازندران گوید: در سنه ۲۶۰ یعقوب بن لیث صفاری سیستانی طاهریه را برانداخته لشکر به جرجان و مازندران آورد عقیقی حاکم مازندران ترسیده به حسن داعی پیوست و داعی در جنگل رستم دار پنهان گشت، یعقوب در کجور رفت و مال دو ساله حواله کرده از رعیت بگرفت و به واسطه قحط و غلا در آمل عود نمود.

از آنجا به ناتل رفته باز به کجور معاودت کرد، اهالی طبرستان و مازندران که تا آن وقت شتر ندیده بودند مشاهده کردند، مگسی که گیلانیان کاومگس و اهالی مازندران «سپل» می گویند بر شتران چسبیده اشتران خود را بر درختان جنگل می زدند و هلاک می گشتند، و در زمستان آن سال برف عظیمی در طبرستان شده چهل هزار نفر از لشکریان یعقوب تلف شدند چون داعی در برابر نمی آمد و رنج از حد گذشت یعقوب به جانب طوس معاودت نمود.

پایان زندگی یعقوب

یعقوب بعد از این با سامانیان درگیری پیدا کرد و خلیفه بغداد هم که از تضاد امرای خراسان استفاده می‌کرد آنها را به جان هم انداخت و اعلام کرد من به یعقوب بن لیث فرمان حکومت نداده‌ام و طاهریان هم چنان حاکمان خراسان می‌باشند، و بعد احمد بن عبدالله خجستانی که از طرفداران محمد بن طاهر بود قیام کرده و اوضاع و احوال شهرها و ولایات بهم ریخت.

یعقوب بن لیث در سال ۲۶۵ در جندی شاپور خوزستان بیمار گردید، پزشکان در بالین او حاضر شدند، او به بیماری قولنج گرفتار شده بود، پزشکان به او گفتند باید مقداری دارو از طریق مقعد به شکم شما داخل کرد و از این راه امکان بهبودی شما هست، او گفت من اجازه این کار را نمی‌دهم و حاضریم بمیرم و از استعمال دارو به این طریق خودداری کرد.

در این هنگام که او بیمار بود فرستاده خلیفه نزد او آمد، یعقوب دستور داد یک شمشیر و یک گرده نان و مقداری سبزی نزد او حاضر کردند، و بعد گفت: فرستاده خلیفه را بیاورید یعقوب به قاصد خلیفه گفت: به خلیفه بگوئید من اکنون مریض هستم، اگر مردم شما از من راحت می‌شوی و من هم از شما راحت خواهم شد و اگر هم زنده ماندم بین من و شما این شمشیر خواهد بود.

من با شما خواهم جنگید تا انتقام خون‌ها را از شما بگیرم، یا تو مرا شکست می‌دهی، من بار دیگر به زندگی خود که همین نان خشک و سبزی است برمی‌گردم یعقوب این سخنان را به فرستاده خلیفه گفت، و او هم بازگشت، و بعد از چند روز یعقوب در روز نهم ماه شوال سال ۲۶۵ در جندی شاپور درگذشت، او مردی عاقل و کاردان و اهل درایت و کفایت بود.

۲۱۳۴- صیاد اصفهانی

او از شاعران مشهد مقدس بود و به اصفهانی شهرت داشت، صبا در تذکره روز روشن گوید: صیاد اصفهانی فرزند میرزا یعقوب مشهدی بخشی نادرشاه بود و صیاد که در صید مضامین برجسته سرآمد اقران است از وطن به دهلی رسید سرمایه عزتی به هم‌رسانید او گوید:

دودی که سرکشیده به افلاک آه ماست این بیرق سیاه نشان سپاه ماست

۲۱۳۵- یعقوب بن اسحاق

او ظاهراً از احفاد خواجه نظام‌الملک طوسی بوده است، ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق مؤلف تاریخ بیهق و معارج نهج البلاغه از معاصران و مدیحه‌گویان او بوده است، و یعقوب نیز از شاعران و ادیبان عصر خود می‌باشد، اگر چه شرح حال مستقلی از او بنظر نگارنده نرسیده است.

یاقوت حموی در معجم الادباء در شرح حال علی بن زید بیهقی گوید: علی بن زید گفت: روزی بر امیر یعقوب بن اسحاق مظفر بن نظام‌الملک وارد شدم، او مرا گرامی داشت و از من تعظیم و تکریم نمود، من بداهه گفتم:

یعقوب یظهر دائما فی لفظه	عسلا لدیه یطمه یعسوبه
و غدا بحمدالله صدرا مکرما	یعلونطاق المشتري عرقوبه
فسقی انامله حدائق لفظه	وجری علی نهج العلا یعبوبه
قد غاب یوسف خاطری عن مصره	ویشم ریح قمیصه یعقوبه

علی بن زید گوید: یعقوب بطرف من اشاره کرد و گفت: آیا می‌توانی مانند این ابیات من شعری بسرائی او اشعار ذیل را که خود سروده بود برای من خواند.

آعاذل مهلا لیس عدلک ینفع وقولک فینا دائما لیس ینجع
و هل یصبر الصب المشوق علی الجوی و فی الوصل مشتاق و فی الهجر مجزع

يقولون ان الهجر يشفى من الجوى و ان فؤادالصب فى القرب اجزع
بكل تداوينا فلم يشف مابنا على ان قرب الدار اجدى وأنفع
نحن الى ظل من العيش وارف و عهد مضى منه مصيف و مربع
نگارنده گوید:

علی بن زید هم در پاسخ اشعاری سروده که در معجم الادباء نقل شده و چون
اشعار به زبان عربی است در این جا از نقل آن صرف نظر نمودیم جویندگان به کتاب
مزبور مراجعه کنند.

۲۱۳۶- یقینی مشهدی

از شاعران مشهد مقدس بوده و در هندوستان اقامت داشته است، تقی اوحدی
در عرفات گوید: مولانا یقینی مشهدی در این عرصه به هند آمده گویند یقینی هروی و
یقینی مشهدی یک نفر هستند و هر دو مشهدی و در هندوستان سیاحت می نمودند و
حالش را ندانستم او گوید:

مثال چشم تو در خاطری گذر نکند که ناوک مژهات کاوش جگر نکند
دعای نسیم شب و ناله سحر گاهی فغان که در دل سخت تو هیچ اثر نکند
حذر ز آتش آهم نداری و ترسم که شعله سرکشد و فرق خشک و تر نکند
رحم علی خان در تذکره منتخب اللطائف گوید: یقینی مشهدی در عصر
جهانگیر پادشاه بود از اوست:

در کهن خانه دنیا به فراغت منشین گوش بر حلقه درباش که آوازی هست

۲۱۳۷- یوسف غیاث الدین

اوبانی مدرسه دو درب مشهد مقدس بوده و قبرش هم اکنون در زیر گنبد جنوبی
مدرسه قرار دارد، یوسف غیاث الدین از رجال عصر شاهرخ تیموری می باشد و این

مدرسه بطوری که از کتیبه‌اش پیداست بنام مدرسه شاه‌رخیه بوده ما درباره این مدرسه و بانی آن در فصل مدارس مشهد مفصل گفتگو کرده‌ایم و از زندگی و خصوصیات یوسف غیاث‌الدین اطلاعی در دست نیست.

۲۱۳۸- یوسف خان مشهدی

او از اهل مشهد مقدس بود و در هندوستان زندگی می‌کرد، یوسف خان از کارگذاران محمد همایون و جلال‌الدین اکبر بوده و مورد توجه آنان قرار داشت، یوسف خان در جایی بنام رهتاس در پنجاب حکومت می‌کرد، جلال‌الدین اکبر هنگام مسافرت به طرف کابل به رهتاس رسید.

یوسف خان از او استقبال کرد، جلال‌الدین دستور داد پلی بر رودخانه نیلاب به بندند تا او بتواند با لشکریان خود از آنجا عبور کند، یوسف خان هرچه کوشش کرد بستن پل بر رود نیلاب میسر نشد، جلال‌الدین اکبر ناگزیر شد با کشتی از رود عبور کند و بطرف پیشاور برود.

یوسف خان مشهدی از طرف جلال‌الدین اکبر والی کشمیر شد و در سال ۹۹۷ به کشمیر رفت و در آنجا مستقر گردید، و جلال‌الدین اکبر هم برای سیر و سیاحت و تفرج به کشمیر رفت و در سرینگر اقامت نمود، در این سفر عضدالدوله فتح‌الله شیرازی حاکم کجرات هم با او همراهی می‌کرد، جلال‌الدین اکبر بعد از گردش و سیاحت از کشمیر عازم کابل گردید.

سید یوسف خان مشهدی در کشمیر به حکومت مشغول شد، او بعد از مدتی تصمیم گرفت نزد جلال‌الدین اکبر برود، در این هنگام فرمان حکومت کشمیر بنام یادگارخان برادر یوسف خان از طرف اکبر صادر گردید، یوسف خان حکومت را به برادرش تفویض کرد و خود نزد جلال‌الدین اکبر رفت.

بعد از اینکه یوسف خان کشمیر را ترک گفت، برادرش یادگارخان بر اریکه

حکومت مستقر گردید، و با دختر زمیندار بزرگ کشمیر ازدواج کرد و قدرتی بدست آورد او در کشمیر با جلال الدین به مخالفت برخاست و کشمیر را در اختیار خود گرفت و بر آنجا مسلط گردید و بنام خود خطبه خواند.

تعدادی از طرفداران جلال الدین اکبر در کشمیر با او مقابله کردند و با وی به جنگ پرداختند، ولی در میدان جنگ کشته شدند و یادگارخان در این جنگ پیروز گردید، جریان کشمیر به جلال الدین اکبر رسید، او شیخ فرید بخشی را که در دهلی بود مأمور کرد به کشمیر برود و یادگارخان را سرکوب کند.

شیخ فرید بطرف کشمیر رفت، میرزا یادگار هم با لشکری در مقابل او قرار گرفت هنگام شب چند نفر از سرداران او که از نوکران و کارگذاران یوسف خان بودند بر سر تقسیم و حقوق ماهیانه با وی اختلاف پیدا کردند، آنها ناگهان بر سر یادگارخان ریختند و او را کشتند، و بعد هم سرش را از تن جدا کردند و برای فرید بخشی فرمانده لشکر دهلی فرستادند و کشمیر بار دیگر در دست اکبر قرار گرفت.

جلال الدین اکبر بار دیگر به کشمیر رفت و چهل روز در آنجا به عیش و عشرت پرداخت و از عمارات سلطان زین العابدین سبزواری در کشمیر دیدن کرد و بار دیگر حکومت کشمیر را به سید یوسف خان مشهدی داد و خود بطرف پنجاب بازگشت، تفصیل این حوادث در تاریخ فرشته در حوادث زمان اکبر بطور مشروح آمده است.

۲۱۳۹ - یوسف خان هزاره

او را یوسف خان هراتی و یا یوسف خان هزاره می گفتند، وی یکی از سران شورشیان در زمان محمدعلی شاه قاجار بود که بر ضد مشروطه قیام کرده بودند، و در آستان قدس رضوی سنگر گرفته و اعمال آنها موجب گردید تا روسیه تزاری گنبد و بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام را با توپ مورد حمله قرار دهد.

در این شورش که ظاهراً عنوان آن حمایت از محمدعلی شاه و مخالفت با

مشروطه بود گروهی از علماء مشهد مقدس و بازاریان و طبقات دیگری شرکت داشتند، سران شورشی هر کدام از جانی حمایت می‌شدند، ما در این کتاب در ذیل عناوین گردانندگان این حادثه مطالب لازم را آورده‌ایم.

اکنون در این عنوان هم درباره یوسف خان هزاره و یا هراتی از نقش این انسان مرموز در این مورد مطالبی به نظر خوانندگان این کتاب می‌رسانیم، شرح حال یوسف خان بسیار مشروح است، او خود کتابی در حالات خود نوشته است ما در اینجا مختصری از زندگی او را از کتاب حدیقه‌الرضویه نقل می‌کنیم.

آغاز زندگی او

یوسف خان و یا محمد یوسف خان فرزند حسین خان در هرات نشو و نما یافت و در هشت سالگی در این شهر به مدرسه رفت و قرآن را فراگرفت و فارسی آموخت، او از کودکی علاقه‌ای به اسب سواری و تیراندازی پیدا کرد و روزها به این کار می‌پرداخت، او در سن دوازده سالگی همراه پدرش به مشهد مقدس آمد و چندی در این شهر زندگی کرد.

او بعد از مدتی همراه پدرش عازم عتبات عالیات می‌شود و از طریق تهران به عراق می‌رود، آنها بعد از هشت ماه اقامت در عتبات بار دیگر به مشهد مقدس باز می‌گردند و به هرات می‌روند، او در آنجا به تحصیل و مشق نظامی می‌پردازد و وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شود و مورد اتهام قرار می‌گیرد و برای ترس از مجازات به مشهد مقدس فرار می‌کند.

فعالیت‌های سیاسی او

او در مشهد مقدس با مؤیدالدوله داماد ناصرالدین شاه که حاکم خراسان بود آشنا می‌گردد و با امیر حسین خان شجاع‌الدوله حاکم قوچان ارتباط برقرار می‌کند و از

او می‌خواهد تا او را یاری نماید، شجاع‌الدوله می‌گوید در صورتی خواسته‌هایت را انجام می‌دهم که قول بدهی با من به قوچان بیانی، او هم قول مساعد می‌دهد. او همراه شجاع‌الدوله به قوچان می‌رود و در آنجا در تشکیلات حاکم قوچان بکار مشغول می‌شود، در این هنگام زلزله معروف قوچان پیش می‌آید و شجاع‌الدوله امیر حسین خان هم فوت می‌کند یوسف خان در نظر می‌گیرد قوچان را ترک گوید و به مشهد مقدس بازگردد، و در سال ۱۳۱۱ به مشهد مراجعت می‌کند.

بازگشت یوسف خان به هرات

او تصمیم می‌گیرد بار دیگر مشهد مقدس را ترک گوید و به هرات برود وی با سه نفر نوکر و چهار رأس اسب از مشهد بیرون می‌رود و در ماه شعبان سال ۱۳۱۱ وارد هرات می‌شود، او پس از ورود به هرات نخست تشکیل زندگی می‌دهد و با دختر عموی خود ازدواج می‌کند، و زندگی جدیدی را آغاز می‌نماید. بعد از مدتی با نوکرهایش اختلاف پیدا می‌کند، نوکرها نزد حاکم هرات می‌روند و از او شکایت می‌کنند، و می‌گویند یوسف خان از طرف فرمانده لشکر روس در آخال مأموریت دارد تا در هرات به نفع روسها کار کند، و نفوذ روسیه را به افغانستان بکشانند، حاکم هرات او را دستگیر و زندانی می‌کند و مورد بازجویی قرار می‌دهد.

مراجعت به مشهد مقدس

یوسف خان در شعبان سال ۱۳۱۲ با چند نفر از همراهانش از زندان خلاص می‌شود و به مشهد مقدس باز می‌گردد، او بعد از یک ماه اقامت در مشهد تصمیم می‌گیرد بار دیگر به هرات بازگردد و از آنجا به کابل برود و با دربار امیر عبدالرحمان خان ارتباط برقرار کند، او به عنوان آوردن خانواده‌ش بطرف هرات می‌رود و در غوریان منزل می‌کند.

یکی از دوستانش به او اطلاع می‌دهد شما از آمدن به هرات خودداری کنید، زیرا در صورت ورود به هرات دستگیر خواهید شد، او هم نامه‌ای به دوستش می‌نویسد، میزبان او هم در غوریان می‌گوید: اگر حکومت متوجه شود تو در منزل من هستی مرا آزار و اذیت می‌کند، از این رو یوسف خان بار دیگر بطرف مشهد مقدس باز می‌گردد.

ارتباط با مقامات سیاسی

یوسف خان هزاره‌ای پس از ورود به مشهد مقدس رضوی بار دیگر فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز می‌کند، او نخست نامه‌ای به کابل برای مقامات افغانی می‌نویسد ولی از طرف آنها جوابی نمی‌رسد، و نامه‌ای هم به دربار ایران می‌نویسد، مقامات ایرانی در تهران به او پاسخ می‌دهند به خواسته‌های شما رسیدگی خواهد شد و به دربار عثمانی و مقامات انگلستان هم متوسل می‌گردد.

یوسف خان از این نامه نتیجه‌ای نمی‌گیرد و کسی به او پاسخ نمی‌دهد، او که مردی ماجراجو بود و اندیشه‌های گوناگون داشته به کنسولگری روسیه در مشهد متوسل می‌گردد و می‌گوید چون من طرفدار شما بودم از این رو در افغانستان برای من مشکلاتی پدید آمد، مقامات روسی در مشهد متوجه او می‌شوند و برای او حقوق و مزایائی در نظر می‌گیرند.

یوسف خان بعد از اینکه ارتباط خود را با روسیه برقرار می‌کند و از نظر مالی تأمین می‌شود بطرف سیستان می‌رود و در سرحدات افغانستان تحقیقاتی انجام می‌دهد و بار دیگر به مشهد باز می‌گردد و جزو خواص میرزا زین العابدین رئیس الطلاب برادر حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری می‌شود و فعالیت خود را بار دیگر از سر می‌گیرد و با مقامات ارتباط برقرار می‌کند.

توقیف یوسف خان

در سال ۱۳۱۵ قمری آصف الدوله والی خراسان از مقامش عزل شد و محمد تقی میرزا برادر ناصرالدین شاه به حکومت خراسان منصوب شد، روزی که والی جدید در باغ مصلی مجلس جشنی ترتیب داده بود، یوسف خان با لباس افغانی در آن مجلس شرکت کرد و به سراپرده مخصوص والی رفت، روز بعد بعنوان اینکه چرا بدون اجازه وارد سراپرده مخصوص شدی او را دستگیر کردند.

او بعد از بازجوئی‌هایی که از وی انجام گرفت آزاد گردید، در این هنگام مقداری اسلحه از انبارهای دولتی به سرقت رفت، مقداری از آنها را یوسف خان خریده بود، او را به کارگذاری خراسان احضار می‌کنند ولی او انکار می‌کند، جریان کار او را به تهران گذارش می‌کنند، از تهران دستور می‌دهند متعرض او نشوند و او را رها کنند.

در این هنگام مقامات روسی در مشهد به او سوءظن پیدا می‌کنند و حقوق او را موقتاً قطع می‌نمایند، در سال ۱۳۲۱ یوسف خان نامه‌ای را جعل می‌کند و در اثر این نامه او را بازداشت می‌کنند و نزد حاج میرزا جعفر کلیددار می‌برند، در اینجا کتک مفصلی به یوسف خان می‌زنند و بعد هم رهایش می‌نمایند، او هم با کمک مالی کنسولگری روسیه در مشهد مقدس به زندگی خود ادامه می‌دهد و دنبال کارهای خلاف می‌رود.

آغاز شورش در مشهد

در این هنگام که یوسف خان مشغول نقشه کشی بوده و می‌خواسته عنوانی پیدا کند، اجرای ورود محمدعلی شاه قاجار از روسیه به ایران مطرح می‌گردد، مخالفان مشروطه در مشهد مقدس که از طبقات مختلف تشکیل می‌شدند و میرزا ابراهیم رضوی روحانی صاحب نفوذ مشهد هم از آنها حمایت می‌کرده در این شهر اجتماعاتی برگزار می‌کنند.

یوسف خان از این جریانها آگاه می‌گردد و به مخالفان مشروطه نزدیک می‌شود

یکی از روزها یوسف خان از مدرسه میرزا جعفر بیرون می‌گردد و به خارج بست می‌رود، او مشاهده می‌کند مردم از آمدن روسها به مشهد مضطرب هستند و شهر در حال اضطراب است، یوسف خان به مردم می‌گوید:

اگر می‌خواهید قشون روس از خراسان برود و مشهد آرام شود، فریاد بزنید و بگوئید ما اعلیحضرت محمدعلی شاه را می‌خواهیم و احمد شاه را بعنوان سلطان نمی‌شناسیم، او این مطلب را به مردم می‌گوید و بطرف قبرستان میرهوا می‌رود و در آنجا جلسه‌ای تشکیل می‌دهد، و بعد اعلامیه‌هایی به امضاء گروهی می‌رساند و در سراسر مشهد پخش می‌کند، خلاصه آن اعلامیه این بود که ما مردم خراسان مشروطه نمی‌خواهیم.

بعد از اجتماع هواداران یوسف خان در کنار قبرستان میرهوا افراد دیگری هم در محله نوقان اجتماع کردند، طالب الحق واعظ و نائب علی اکبر نوقانی هم در نوقان به مخالفان مشروطه پیوسته و سخنرانها آغاز گردید جمعیت فریاد می‌زدند: مشروطه کفر است و مشروطه خواه کافر و دموکراتها بایی هستند کودکان هم در کوچه‌ها و محلات این شعارها را می‌خواندند.

یوسف خان در مشهد گوهر شاد

یوسف خان تصمیم می‌گیرد به مسجد گوهرشاد برود و آنجا را پایگاه خود قرار دهد، مرتضی قلی خان متولی باشی آستان قدس رضوی به دارالحکومه مشهد می‌رود و به رکن الدوله حاکم خراسان می‌گوید: از کنسولگری روسیه اطلاع می‌دهند که یوسف خان بطرف مسجد گوهر شاد در حال حرکت است.

شما می‌توانید جلو او را بگیرید، متولی به حاکم می‌گوید: بفرستید جلو یوسف خان را بگیریدند و نگذارند به مسجد برود، در اینجا مأموران حکومتی موضوع را جدی نمی‌گیرند و اهمال می‌کنند، و یوسف خان از اوضاع و احوال استفاده کرده و به مسجد

جامع گوهرشاد می‌رود و آنجا را مرکز فعالیت خود قرار می‌دهد و طالب الحق هم در آنجا سخنرانی می‌کند.

در این هنگام مردم مشهد گروه گروه به طرف مسجد گوهرشاد حرکت می‌کنند و به مشروطه طلبان فحش داده و به نفع محمدعلی شاه شعار می‌دهند و می‌گویند: یا مرگ یا محمدعلی شاه! در این هنگام یوسف خان در حالی که هشت نفر تفنگچی او را همراهی می‌کردند و عده‌ای از مردم کوچه و بازار هم همراه او بودند وارد مسجد شد.

یوسف خان در اماکن متبرکه

یوسف خان و طرفداران او اماکن متبرکه را تصرف کردند و او با گروهی مسلح حرکت کرد و بر مسجد گوهرشاد و آستان قدس رضوی مسلط گردید، گلدسته‌های مسجد گوهرشاد و حرم رضوی و پشت بامها در اختیار او قرار گرفت، مخالفان مشروطه که در راس آنها حاج میرزا جعفر و حاج سیدعلی سیستانی و آقا میرزا ابراهیم و آقای عباس علی فاضل بودند از آنها حمایت می‌کردند.

یکی از مشروطه طلب‌ها و عضو حزب دمکرات مشهد بنام رجبعلی صراف بیرق‌دار به درب قبله مسجد گوهر شاد آمد و اظهار داشت مردم بدانید یوسف خان پول گرفته و آمدن شاه را بهانه قرار داده است و می‌خواهد مملکت را به روس‌ها بدهد، شورشیان به او هجوم آوردند وی را کتک مفصلی زدند و بعد به زندان انداختند ولی بعد او را آزاد کردند.

یوسف خان سر در صحن نو و دو طرف بست را سنگربندی کرد، و گروهی نیز در مناره‌های مسجد گوهرشاد و سر در صحن کهنه سنگربندی کردند مأموران دولتی و نظمیة مشهد نیز در برابر آنها سنگر گرفتند و در مقابل هم ایستادند، امنیت و آسایش از اماکن متبرکه رفت و وحشت و اضطراب همه جا را فراگرفت و شهر مشهد دستخوش ناامنی شد تعدادی از واعظان مشهد هم با شورشیان همکاری می‌کردند و از مشروطه بد

می گفتند.

یوسف خان مرتباً سخنرانی می کرد و مردم را بطرف داری از محمدعلی شاه دعوت می نمود در این هنگام که آشوب و فتنه مشهد را فرا گرفته بود والی مشهد و نائب التولیه همواره جلسات داشتند و برای رفع غائله صحبت می کردند، آنها به منزل سید ابراهیم رضوی رفتند و به او گفتند: شورشیانی که در اماکن متبرکه سنگر گرفته اند خود را طرفدار شما می دانند دستور دهید آنها اماکن متبرکه را ترک کنند.

ولی سید ابراهیم رضوی که ما شرح حال او را در این کتاب آوردیم و نقش او را در این جریان بیان کردیم به خواسته های آنها ترتیب اثر ندارد، و جریان شورش مشهد مقدس به تهران هم رسیده و تلگراف زیادی بین مشهد و تهران رد و بدل گردید ولی هیچ کدام آنها نتیجه نداد، از طرف آستان قدس گروهی آمدند و شورشیان را نصیحت کردند ولی نصیحت هم در آنها اثر نکرد.

شب عاشورا مرسوم است در صحن حضرت رضا علیه السلام خطبه می خوانند و در خطبه نام سلطان وقت را هم می برند، خطیب آستان قدس رضوی خود را برای خطبه خواندن آماده کرد، یوسف خان نزد خطیب رفت و گفت: باید در خطبه نام محمدعلی شاه را ببری و از نام احمد شاه خودداری کنی، خطیب هم ترسید و نام محمدعلی شاه را بر زبان آورد.

ورود مأموران روس به صحنه

آن چه مسلم است یوسف خان با کنسولگری روس در مشهد ارتباط داشته است و آنها امکانات در اختیار او قرار می داده اند و می خواستند در خراسان و افغانستان از وجود او استفاده کنند، و در آغاز هم از شورشیان حمایت می کرده اند، ولی بعد از مدتی بین سفارت روس با مقامات ایرانی در تهران تماسها برقرار می گردد و از دولت روسیه درخواست می گردد تا از حمایت محمدعلی شاه دست بردارد.

این جریان به مقامات دولت روس در مشهد اطلاع داده می‌شود و آنها هم از حمایت شورشیان دست بر می‌دارند و می‌خواهند اوضاع مشهد مقدس را آرام کنند، در این هنگام از طرف سرکنسولگری روس یک نفر شیعه قفقازی به منزل میرزا ابراهیم می‌رود و از او درخواست می‌کند که به سران شورشی اعلام کند تا از اماکن متبرکه بیرون شوند و در غیر این صورت نیروهای روسی مداخله خواهند کرد.

میرزا ابراهیم که با سران شورشی در ارتباط بوده در این مورد دخالت نمی‌کند و می‌گوید روسها جرات نمی‌کنند به روضه رضویه حمله کنند، در این گیر و دار یک نفر از اتباع روسیه در مشهد کشته می‌شود، روسها هم کشته شدن او را بهانه می‌کنند و به بارگاه امام رضا علیه السلام حمله می‌نمایند و تعدادی توپ به گنبد مطهر رها می‌کنند، ما این جریان را در این کتاب شرح داده‌ایم و آن مطالب را در این جا تکرار نمی‌کنم.

پایان کار یوسف خان هزاره

یوسف خان تا آخرین لحظه به فعالیت خود ادامه داد، با اینکه حکومت خراسان رسماً اعلان کرد که محمدعلی شاه از ایران بیرون شده و دیگر کسی از او حمایت نمی‌کند، ولی یوسف خان مرتب سخnrانی می‌کرد و می‌گفت: من اطلاع دارم محمدعلی شاه بزودی وارد مشهد می‌گردد و در اینجا بر تخت سلطنت می‌نشیند، مردم هم فریب او را می‌خورند و پراکنده نمی‌شدند.

بعد از بستن توپ به گنبد مطهر حضرت رضا علیه السلام و کشته شدن گروهی از مردم یوسف خان از مشهد فرار می‌کند و به طرف طبس می‌رود، و در آن نواحی به قتل و غارت مشغول می‌گردد، از طرف حاکم خراسان دستور تعقیب او صادر می‌شود مأموران او را دنبال می‌کنند، او به طرف فریمان حرکت می‌کند، در این جا سید احمد علی شاه هزاره‌ای با افراد خود دنبال او می‌رود.

مأموران سید احمد علی شاه او را دستگیر می‌کنند، و جریان را به حکومت

مشهد مقدس اطلاع می‌دهند، دستور صادر می‌شود که او را تحت الحفظ به مشهد بفرستند، مأموران او را به مشهد می‌آورند، در بین راه او قصد می‌کند فرار نماید، مأموران محافظ او وی را به گلوله می‌بندند، و یوسف خان کشته می‌شود، جنازه او را به مشهد حمل کرده و در میدان در معرض تماشای مردم می‌گذارند.

نگارنده گوید:

ما داستان حزن‌انگیز گلوله باران گنبد مطهر حضرت رضا علیه السلام را در این کتاب در ذیل عناوین متعددی آورده‌ایم، آتش فتنه را نخست روسها افروخته و مقامات دولت انگلیس هم در نهان آتش را شعله ور کردند تا روسها را در خراسان متجاوز به حرم رضوی متهم کنند، تعدادی از علمای مخالف مشروطه هم از شورشیان حمایت کردند و موجب هتک حرمت حریم رضوی شدند.

ولی سران شورشی مانند طالب الحق، یوسف خان و محمد قوش آبادی نیشابوری بعد از این جریان کشته شدند، از طرف دیگر داییزا مأمور عالی رتبه روس که فرمان حمله به حرم مطهر را صادر کرده بود، بعد از شش ماه در اتریش دستگیر شد و به زندان افتاد و در زندان مرد، نیکلا امپراطور روس هم دستگیر و تبعید گردید و بدست بلشویکها اعدام شد و خاندان تزار سقوط کردند و از بین رفتند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

۲۱۴۰- یوسف خراسانی

از رجال خراسان و اکابر سادات بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم گوید: میر معزالدین یوسف خراسانی در ری و خراسان زندگی می‌کرد، او در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا برای تحصیل به هرات رفت، و به مقاماتی از علم و فضل رسید، شاه اسماعیل صفوی صدارت خراسان را به او داد، ولی بعد از مدتی به امر حاکم خراسان در ماه رجب سال ۹۲۷ کشته شد او در هنگام کشته شدن این بیت را می‌خواند.

بنا حق ار چه مرا می‌کشی ولیک بینی که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من

۲۱۴۱- یوسف کاشی پز

او از هنرمندان و کاشی‌پزان بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بوده است، اثر او هم اکنون در یکی از ایوانهای حجره‌های صحن نو موجود است و دو بیت ذیل روی کاشی به خط کیمیا قلم نوشته شده است:

خادم شه آنکه آمد کیمیا اندر قلم زد در این طاق مبارک آیه الکرسی رقم
تا خداوند کریم از فضل وجود رحمتش بخشد هر خواننده‌ای بر حضرت خیرالامم

۲۱۴۲- یوسف طوسی

او از علماء و مؤلفان طوس بوده است، اسماعیل پاشا در کتاب ذیل کشف الظنون گوید: «وسيلة المبتدی و دليل المنتهى» از تألیفات یوسف طوسی است. از این عالم طوسی شرح حالی بنظر نگارنده نرسیده است.

۲۱۴۳- یوسف ملتانی

او از علماء و فضلاء عصر خود بوده و در هندوستان زندگی می‌کرده است، رحمان علی در تذکره علمای هند گوید: سید یوسف ملتانی ابن سید جمال حسینی جامع معقول و منقول شاگرد مولانا جلال‌الدین رومی یکی از اجداد وی از مشهد به ملتان آمده متوطن شد، وی در عهد سلطان فیروز بلباس سپاهیان از ملتان به دهلی قدم نهاد.

سلطان مذکور قابلیت و استعداد او ملاحظه کرده وی را مدرس مدرسه خود که بر حوض تعمیر کرده بود مقرر ساخت و تا چند سال بر مسند تدریس و افاده متمکن بوده، عوام و خواص را مستفید گردانید و لب الالباب مصنفه قاضی ناصرالدین بیضاوی

که متنی است بس متین در نحو شرحی بسیط بنام یوسفی نوشته و توجیه الکلام شرح منار در علم اصول هم از تصانیف ویست بسال ۷۹۰ وفات یافته برحوض مذکور مدفون گشت.

۲۱۴۴- یوسف خراسانی

از شاعران خراسان بوده است، علی اکبر شیرازی در تذکره دلگشا برگ ۱۵۵ گوید: شیخ یوسف از واعظان فصیح البیان، مملکت خراسان و مرجع صفار و کبار آن سامان است، گویند عارفی است فاضل و واعظی است کامل گاهی شعری گوید و به اسم تخلص کند، ملاقاتش دست نداد و زیاده بر این از احوالش اطلاع به هم نرسیده این یک شعر از ایشان مسموع و به یادگار مرقوم شد:

شکستم عهد و پیمانی که با زور ریا بستم چو بستم بر در میخانه با پیمانه پیمانی

۲۱۴۵- یوسف مشهدی

او هم از علمای مشهدی بود و در هندوستان زندگی می کرد، مولوی خیرالدین محمد در تذکره العلماء گوید: میر یوسف مشهدی یکی از علمای عصر خود بود، و در شهر جونپور از ممالک هند اقامت داشت و در مدرسه سلطانی آن شهر به تدریس و خطابت و امامت اشتغال می نمود.

او در مسجد جامع الشرق که یکی از مساجد بزرگ جونپور بود امامت می کرد و این منصب پس از وی به فرزندانش منتقل شد و خان خانان که یکی از امرای بزرگ جونپور بود برای او اهمیت بزرگ قائل بود، و همواره در احترام و اعتبار او می کوشید.

۲۱۴۶- یوسف هاماورانی

از خطاطان و هنرمندان مشهد مقدس بوده است، لسان الملک در تذکره خود

گوید: شیخ یوسف هاماورانی مشهدی از جمله اساتید سته است که یاقوت ماذون ساخت تا یاقوت بنام خود رقم نماید، از عراق عرب به آذربایجان رفت و توطن ساخت، عبدالله صیرفی از شاگردان اوست.

۲۱۴۷- یوسف بن طاهر

او از راویان و محدثان شهر خوی در آذربایجان بوده و در نوقان طوس سکونت داشته است، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابویعقوب یوسف بن طاهر خوئی ادیب از اهل خوی بود، او مردی فاضل، فقیه، با ورع خوش رفتار، شاعر شیرین گفتار بود و طبعی لطیف داشت.

او در نوقان طوس زندگی می کرد و چند جزوه از احادیث و اشعارش را برای من نوشت و اجازه روایت آن را داد. او در طوس نیابت قضاء داشت و به امور مردم رسیدگی می کرد و مردم هم از او راضی بودند، بگمانم او در حادثه ترکان غز در سال ۵۴۹ کشته شد و در انساب هم در ذیل عنوان «خوئی» از او یاد کرده است.

۲۱۴۸- یوسف علی مشهدی

از خطاطان و هنرمندان مشهد مقدس رضوی بوده است، مهدی بیانی در تذکره خوشنویسان گوید: یوسف علی سبز مشهدی از خطاطان گم نام قرن نهم بوده و به خط وی دو قطعه از یک مرقع در کتابخانه خزینه اوقاف استانبول است به قلم نیم دو دانگ و کتابت متوسط به شیوه سلطان علی مشهدی با رقمهای مشقه العبد یوسف علی سبز مشهدی تجاوزالله عنه.

۲۱۴۹- یوسف بن علی جرجانی

از شاعران جرجان - گنبد کاووس - بوده و در مشهد مقدس تحصیل کرده است.

علاءالدوله در نفائس برگ ۱۷۴ گوید: یوسف بن علی از ترساباد جرجان بود یوسف علی از سادات حسینی است، در مشهد مقدس کسب بعضی فضائل نمود و به حسب اتفاق به هندوستان افتاد، چون سر رشته تحصیل به جهت مهمی که او را طاری شده از دست داده بنابر موافقت سلیقه قدم در بحار نظم اشعار نهاده است از اشعار اوست:

حسن را سرمایه آشوب می‌دانیم ما گلرخان نیکند اگر بد خوب می‌دانیم ما

۲۱۵۰- یوسف بن عمر طوسی

از عرفا و زاهدان طوس بوده، فصیحی خوافی در وفیات سال ۳۸۵ کتاب مجمل از وی یاد می‌کند و گوید در این سال یوسف بن عمر مسروق طوسی ابوالفتح قواس طوسی که از زاهدان بود درگذشت. از این زاهد طوسی شرح حالی بنظر نگارنده نرسیده است.

۲۱۵۱- یوسف بن طوسی

از عرفا و مشایخ طوس بوده است، عبدالغافر فارسی در سیاق از او یاد می‌کند ولی شرح حالی از او در دست نیست.

۲۱۵۲- یونس اردبیلی

عالم جلیل القدر، فقیه عالی مقام، مجتهد مشهور حاج سید یونس اردبیلی رضوان الله علیه از رجال نامدار و اعیان علماء و رهبران مذهبی در مشهد مقدس رضوی بودند، این شخصیت بزرگ تاریخ معاصر از مفاخر عالم تشیع و از مبارزان و مجاهدان و از پیشگامان و مدافعان معروف بشمار می‌رفتند.

مرحوم حاج سید یونس اردبیلی در طول زندگی خود در مشهد مقدس رضوی از اساتید بزرگ حوزه علمیه بود و صدها نفر طالب علم و معرفت از او فقه، اصول و

اخلاق فرا گرفتند، او همواره در برابر معاندان و مخالفان احکام نورانی اسلام مقاومت و مبارزه می‌کرد و در صف اول قرار داشت.

در جریان حادثه مسجد گوهرشاد در برابر رضاشاه ایستاد و از معدود علمائی بود که در آن حادثه دستگیر و زندانی گردید و از مشهد مقدس به تهران و بعد به اردبیل تبعید شد، بعد از سقوط شاه و تبعید او از ایران مرحوم حاج سید یونس به مشهد بازگشت و به خدمات دینی خود مشغول گردید.

او تا پایان زندگی مجتهد بزرگ مشهد و مرجع مردم بود، طبقات گوناگون در مشهد رضوی به او علاقه داشتند، نماز جماعت او بسیار با شکوه انجام می‌گرفت و حوزه درسش معمور بوده، و در امر به معروف و نهی از منکر کوشش داشت و مسئولان و مردم را همواره نصیحت می‌کرد تا آنگاه که از جهان رفت.

تولد و نشو و نماى او

مرحوم حاج سید یونس اردبیلی در سال ۱۲۹۳ و بنا بر قولی در سال ۱۲۹۶ در اردبیل متولد شدند، پدر ایشان مرحوم سید محمد تقی و پدر بزرگش مرحوم سید فتحعلی موسوی هم از علماء محترم آن سامان بودند، جد او از معاصران شیخ مرتضی انصاری بوده و با وی ارتباط داشته و وصیت‌هائی هم به شیخ داشته است او از آغاز زندگی در اردبیل در خاندانی با فضیلت رشد و نمو کرد و در محیط علم و تقوی پرورش یافت و از پدران و اجدادش راه سعادت را فرا گرفت و طریق ارتقاء به مقامات علم و تقوی را آموخت و اعتقادات دینی را از سرچشمه‌اش بدست آورد و با اصول و مبانی دین آشنا شد.

تحصیلات حاج سید یونس

مرحوم حاج سید یونس اردبیلی رضوان‌الله علیه تحصیلات خود را در اردبیل

آغاز نمود و در نزد اساتید حوزه علمیه این شهر ادبیات و فقه و اصول سطح را پایان داد، بعد از آن به زنجان رهسپار گردید و در حوزه درس فقیه مشهور آخوند ملاقربانعلی زنجانی شرکت کرد و مدت دو سال از او استفاده نمود.

حاج سید یونس در نجف اشرف

او بعد از دو سال اقامت در زنجان در حالی که هفده سال از عمرش می‌گذشته زنجان را ترک می‌گوید و به نجف اشرف مشرف می‌شود تا در آن حوزه بزرگ تحصیلات عالیه خود را انجام دهد، مرحوم حاج سید یونس مدت ۳۶ سال در نجف توقف می‌کند و درس می‌خواند.

فقیه عالی مقام حاج سید یونس نخست در حوزه درس مجتهد بزرگ و محقق نامدار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی شرکت می‌کند، و بعد در مجلس درس فقیه نامدار حاج سید محمد کاظم یزدی حضور می‌یابد و از این دو عالم مشهور نجف استفاده کرده و به مقام اجتهاد نائل می‌گردد.

حاج سید یونس در مشهد مقدس

مرحوم اردبیلی در سال ۱۳۴۶ قمری نجف اشرف را ترک می‌گوید و به ایران بر می‌گردد، او نخست به اردبیل می‌رود و بعد از مدتی اقامت از اردبیل به مشهد مقدس رهسپار می‌گردد، و ظاهراً در نظر داشته برای همیشه در این شهر سکونت کند و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام به خدمات دینی خود ادامه دهد.

در آن زمان حوزه علمیه مشهد مقدس از اعتبارات خاصی برخوردار بود علماء مجتهدان و مدرسان زیادی در حوزه تدریس می‌کردند، طالبان علوم از اطراف و اکناف ایران، هندوستان و افغانستان به این شهر رهسپار می‌شدند، مدارس مشهد معمور و طلاب در حد وفور بودند، از این رو علماء و فقهاء به مشهد مقدس روی می‌آوردند.

مرحوم حاج سید یونس در مشهد مقدس رضوی حوزه درس تشکیل داد، طالبان علم و فضیلت به او روی آوردند او که مدت سی و شش سال در حوزه نجف تحصیل کرده و به مقام اجتهاد رسیده بود، زود در مشهد معروف گردید و از چهره‌های محبوب در میان طبقات به حساب می‌آمد و گروهی متوجه او شدند او در امور حوزه و مسائل مذهبی و اجتماعی هم مورد نظر بود و در جلسات علماء شرکت می‌کرد.

مبارزه با رضا شاه پهلوی

ما در این کتاب در ذیل تعدادی از عناوین از مبارزه علماء مشهد مقدس با رضاشاه در مورد کشف حجاب و لباس متحدالشکل بحث کرده‌ایم و نیازی به تکرار آن مطالب در اینجا نیست مبارزه با رضاشاه منجر به اجتماع مردم مشهد مقدس در مسجد گوهرشاد گردید، و بر علیه قانون کشف حجاب مقاومت شد، رضا شاه هم به فرمانده لشکر خراسان دستور داد تا مردم را با زور از مسجد بیرون کنند.

استاندار خراسان و فرمانده لشکر به مردم اخطار کردند دست از مقاومت بردارند و از مسجد بیرون شوند، ولی مردم همچنان در مسجد گوهرشاد ماندند و اصرار داشتند دولت باید قانون کشف حجاب را لغو کند اما فتح‌الله پاکروان استاندار و سرلشکر ایرج مطبوعی فرمانده لشکر دستور دادند مردم را به رگبار ببندند و آنها را متفرق کنند. سربازان ارتش پهلوی به مسجد حمله کردند و مردم را به رگبار بستند و گروهی را به خاک و خون کشیدند و با رعب و وحشت مردم را از میدان بیرون کردند، و بعد هم گروهی از علماء و وعاظ و اهل منبر را دستگیر کرده و به زندان انداختند گروهی هم به اطراف مشهد مقدس فرار کردند و مخفی شدند و بعد به جاهای امنی پناه بردند.

دولتی‌ها پس از فرونشاندن حادثه مسجد گوهرشاد دنبال علماء بزرگ و سران و رهبران مذهبی رفتند، برای نشان دادن قدرت خود علمای بزرگ مشهد را دستگیر کردند، و آنها را مورد بازجویی قرار دادند. یکی از آنها مرحوم حاج سید یونس اردبیلی

رضوان الله علیه بود که در این جریان بازداشت گردید و به تهران فرستاده شد.

حاج سید یونس در تهران

از مطالعه در حالات حاج سید یونس اردبیلی معلوم می‌گردد که آن بزرگوار در مشهد بسیار فعال بوده و در منزل او جلسات زیادی در مورد جلوگیری از کشف حجاب تشکیل می‌شده و او از رهبران طراز اول بوده، و تلگرافی که از طرف علماء مشهد برای رضا شاه مخابره می‌شود امضاء او هم بوده است، آنها در این تلگراف از رضاشاه می‌خواهند از اجرای کشف حجاب خودداری کند.

مرحوم حاج سید یونس در تهران زندانی شد و گروهی از علماء مشهد مقدس هم با او به زندان برده شدند و نام او در دفتر زندان ثبت شد و اطاقی هم برای او معین گردید، پولهای جیب او را در آوردند و قبض رسید دادند، و بعد عمامه او را هم از سرش برداشتند و او را به اطاقی که یک متر در یک متر ونیم بود جای دادند که بسیار گرم و آزار دهنده و موجب ناراحتی می‌گردید.

او و همراهانش مدتها در آن زندان کوچک و گرم در کمال رنج و مشقت زندگی کردند و کسی هم به فریاد آنها نمی‌رسید، آنها در یک محیط رعب و وحشت در زندان انفرادی زندگی کردند و ارتباطشان با همه جا قطع گردید، در این هنگام گروهی از رهبران دینی و رجال صاحب نفوذ واسطه شدند و رضاشاه دستور آزادی آنها را داد و از زندان آزاد شدند.

تبعید به اردبیل

مرحوم حاج سید یونس بعد از اینکه از زندان آزاد گردید به او اجازه ندادند به مشهد مقدس باز گردد، و وی را مجبور کردند به اردبیل برود و در آنجا زندگی کند، او هم ناگزیر شد به اردبیل برود، او در اردبیل ساکن گردید و منشأ خدمات بسیاری شد و

بعد از حادثه شهریور ماه سال ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین و اخراج رضا شاه از ایران به مشهد مقدس رضوی بازگشت. او در اردیبهل با احزاب طرفدار روس مبارزه کرد و جلو فعالیت‌های آنها را می‌گرفت هنگامیکه عمال حزب کمونیست شوروی از قفقاز به اردیبهل آمده بودند و مرام کمونیستی را ترویج می‌کردند، در مقابل آنها ایستاد و جلو نفوذ آنها را گرفت و در حفظ نوامیس مسلمانان سخت کوشش کرد و ترسی بخود راه نداد او در اردیبهل و آذربایجان منشأ آثار خوبی شد.

مراجعت به مشهد مقدس

مرحوم حاج سید یونس بعد از شهریور ماه سال ۱۳۲۰ به مشهد بازگشت و بار دیگر در مسند تدریس و تحقیق نشست و در حرم مطهر رضوی اقامه صلوة نمود او در زمستانها در مسجد بالاسر مبارک رضوی نماز می‌خواند و در تابستانها در صحن کهنه اقامه جماعت می‌کرد و هزاران نفر از ساکنان مشهد مقدس و زائران بارگاه ملکوتی امام رضا علیه السلام به او اقتداء می‌کردند

او در مشهد به عنوان یک فقیه بزرگ و مرجع تقلید در میان مردم مشهور بود و گروهی از او تقلید می‌کردند، او اهل ایثار و فداکاری بود، از گفتن حق ابا نداشت و زمامداران را نصیحت می‌کرد و آنها را به حفظ شعائر اسلامی دعوت می‌فرمود، در منزلش روی همه طبقات باز بود و در حد توانش به فقراء و مستمندان می‌رسید و محبوب همگان بود.

استادان و مشایخ او

قبلاً توضیح دادیم که مرحوم حاج سید یونس اردیبهلی نخست در اردیبهل و سپس در زنجان تحصیل کرد و بعد از آن هم عازم نجف اشرف گردید و به تحصیلات ادامه داد تا به مقام اجتهاد رسید و اینک نام اساتید او را در اینجا ذکر می‌کنیم و به روح پاک همه

آنها درود می‌فرستیم.

- ۱- آخوند ملا قربانعلی زنجانى که از اعلام عصر خو و فقیهى مشهور بود.
- ۲- آخوند ملا محمد شریانی از مجتهدان معروف.
- ۳- آخوند ملا محمد کاظم خراسانى استاد فقهاء و مجتهدان و صاحب کفایه.
- ۴- سید محمد کاظم یزدى فقیه و مجتهد معروف و صاحب عروة الوثقى.
- ۵- حاج شیخ فتح‌الله شریعت اصفهانی فقیه مشهور.
- ۶- میرزا محمد تقى شیرازى مجتهد و مرجع مشهور شیعه.

تألیفات و آثار او

از مرحوم حاج سید یونس اردبیلی کتاب‌ها و جزوه‌هائی در فقه و احکام به جای مانده که عبارتند از:

- ۱- حاشیه بر عروة الوثقى حاج سید کاظم یزدى.
- ۲- دوره کامل فقه.
- ۳- رساله عملیه وجیزۃ المسائل.
- ۴- نماز مسافر.
- ۵- قاعده لا ضرر.
- ۶- فروعات اجمالی.
- ۷- معتقدات القاصر در اصول دین.
- ۸- رساله‌ای در تربیت.

درگذشت او

حاج سید یونس اردبیلی رضوان‌الله علیه پس از سالها تدریس و تحقیق و تربیت طلاب و خدمت به جامعه اسلامى و ترویج مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و دفاع از

اصول و مبانی دینی و مبارزه با معاندان و کج اندیشان سرانجام روز بیست و یکم ماه ذی قعدة سال ۱۳۷۷ درگذشت و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام در کنار در شرقی حرم مطهر رواق حاتم خانی به خاک سپرده شد رحمة الله و رضوانه علیه.

منابع تحقیق

- ۱ - گنجینه دانشمندان محمد شریف راضی.
- ۲ - مجله حوزه علمیه مشهد مقدس شماره اول و شماره دوم ۱۳۷۰.
- ۳ - چهره پر فروغ یا زندگی فقیه عالی مقام حاج سید عبدالله شیرازی.

فهرست مطالب

تألیفات و آثار شیخ الطائفه ۲۱	محمد بن حسن ابوجعفر طوسی ۵
استادان و مشایخ طوسی ۲۹	تولد شیخ طوسی ۶
راویان و شاگردان او ۳۱	مهاجرت به بغداد و حضور در درس
پایان زندگی شیخ الطائفه ۳۴	شیخ مفید ۷
منابع شرح حال شیخ الطائفه ۳۵	شیخ طوسی و سید مرتضی ۹
محمد بن حسن ۳۶	شیخ طوسی و سید رضی ۱۰
محمد بن حسن نصیرالدین ۳۶	شیخ طوسی در مسند زعامت و تدریس
محمد بن حسن مشهدی ۳۶	 ۱۰
محمد بن حسن حسینی ۳۸	آغاز فتنه در بغداد ۱۱
محمد بن حسین طوسی ۳۸	آشوب در بغداد ۱۲
محمد بن حسین نوقانی ۳۹	شیخ الطائفه در نجف اشرف ۱۳
محمد بن حسین ابوالفضل نوقانی ۳۹	شیخ الطائفه در کتب رجال شیعه ... ۱۴
محمد بن حسین برهانی ۳۹	شیخ طوسی در کتب رجال اهل سنت
محمد بن حسین عاملی ۴۰	 ۱۷
گفته‌های علماء رجال در باره او ... ۴۰	خصوصیات ابوجعفر طوسی و زمان او
تولد شیخ بهاء الدین ۴۵	 ۱۹

- تحصیلات شیخ بهاءالدین ۴۶
- در منصب شیخ الاسلامی اصفهان .. ۴۷
- سیر و سیاحت در بلاد مختلف ۴۷
- شیخ بهاءالدین در مصر ۴۸
- شیخ بهاءالدین در بیت المقدس ۴۹
- شیخ بهاءالدین در دمشق ۵۰
- شیخ بهاءالدین در حلب ۵۱
- بازگشت بهاءالدین به اصفهان ۵۲
- آثار علمی او ۵۴
- استادان و مشایخ او ۵۸
- شاگردان و راویان او ۵۹
- شیخ بهاءالدین و ادبیات ۶۳
- اشعار فارسی او ۶۸
- شیخ بهاءالدین در مشهد مقدس ۷۲
- پایان زندگی شیخ بهاءالدین ۷۴
- محمد بن حسین رضوی ۷۷
- محمد بن حسین شوهانی ۷۸
- محمد بن حسین طوسی ۷۸
- محمد بن حسین ۷۹
- محمد بن حمزه طوسی ۷۹
- محمد بن حمید طوسی ۷۹
- داستانی از محمد بن حمید ۸۲
- محمد بن خلف طوسی ۸۳
- محمد بن رافع طوسی ۸۴
- محمد بن ربیع طوسی ۸۴
- محمد بن رضا علوی طوسی ۸۴
- محمد بن زهیر طوسی ۸۶
- محمد بن سعید طوسی ۸۶
- محمد بن سلیمان طوسی ۸۷
- محمد بن شوکر طوسی ۸۷
- محمد بن صاعد طوسی ۸۷
- محمد بن طاهر طوسی ۸۸
- محمد بن عباس نوقانی ۸۸
- محمد بن عبدالکریم رافعی ۸۸
- محمد بن عبدالله طوسی ۸۹
- محمد بن عبدالله ابوالحسن ۸۹
- محمد بن عبدالله حکمی ۹۰
- محمد بن عتیق سوارقی ۹۱
- محمد بن علی سمنانی ۹۲
- محمد بن علی ابوجعفر صدوق ۹۲
- گفته‌های علماء رجال درباره او ... ۹۳
- تولد شیخ صدوق ۹۵
- ابوجعفر صدوق در بغداد ۹۷
- مهاجرت به شهر ری ۹۷
- ابوجعفر صدوق در نیشابور ۹۸
- ابوجعفر صدوق در مشهد مقدس ... ۱۰۰

آثار و تألیفات عمادالدین ۱۱۳	مسافرت های علمی شیخ صدوق . ۱۰۰
استادان و مشایخ او ۱۱۴	مسافرت به ماوراءالنهر ۱۰۱
پایان زندگی او ۱۱۴	در سرخس ۱۰۱
محمد بن علی ابوبکر طوسی ۱۱۴	در مرو رود ۱۰۲
محمد بن علی فقیه ۱۱۵	در بلخ ۱۰۲
محمد بن علی مؤید طوسی ۱۱۵	در ایلاق ۱۰۲
محمد بن علی رضوی ۱۱۶	در سمرقند ۱۰۳
محمد بن علی طوسی ۱۱۶	در فرغانه ۱۰۳
محمد بن عمر طوسی ۱۱۷	ابوجعفر صدوق در کوفه ۱۰۳
محمد بن عمر نوقانی ۱۱۷	در فید ۱۰۴
محمد بن عمر بن علی ۱۱۸	در همدان ۱۰۴
محمد بن عمر طوسی ۱۱۸	مرجعیت ابوجعفر صدوق ۱۰۵
محمد بن غیاث الدین ۱۱۸	مناظرات ابوجعفر صدوق ۱۰۵
محمد بن فخرالدین ۱۲۰	مناظره با یک ملحد ۱۰۷
محمد بن فخرالملک ۱۲۰	آثار و تألیفات ابوجعفر صدوق ... ۱۰۸
محمد بن فضل طوسی ۱۲۱	مشایخ و شاگردان او ۱۰۸
محمد بن فضل طابرانی ۱۲۲	پایان زندگی او ۱۰۹
محمد بن فضل فارمدی ۱۲۲	منابع شرح حال او ۱۱۰
محمد بن فضل مارشکی ۱۲۳	محمد بن علی طوسی ۱۱۰
محمد بن فضل الله ۱۲۴	محمد بن علی زشکی ۱۱۱
محمد بن قاسم طوسی ۱۲۶	محمد بن علی عاملی ۱۱۱
محمد بن قاسم ابو عبدالله ۱۲۶	محمد بن علی حسینی ۱۱۱
محمد بن قاسم فارسی ۱۲۶	محمد بن علی عمادالدین ۱۱۲

- | | |
|--|-------------------------------------|
| محمد بن قدامه طوسی ۱۲۷ | محمد تبادکانی و ادبیات ۱۴۱ |
| محمد بن مالک طوسی ۱۲۸ | آثار و تألیفات او ۱۴۲ |
| ابوحامد خراسانی و ابواسحاق ۱۲۹ | وفات او ۱۴۳ |
| محمد بن محمد ابوالبرکات ۱۲۹ | محمد بن محمد تروغبذی ۱۴۳ |
| محمد بن محمد خروی طوسی ... ۱۳۰ | محمد بن محمد نقندری ۱۴۵ |
| محمد بن محمد ابوجعفر حسینی .. ۱۳۰ | محمد بن محمدرضا مشهدی ۱۴۵ |
| محمد بن محمد علوی ۱۳۰ | محمد بن محمدرضا قمی ۱۴۶ |
| محمد بن محمد ابوالحسن ۱۳۱ | محمد بن محمدرضی الدین ۱۴۶ |
| محمد بن محمد انصاری ۱۳۱ | محمد بن محمدزمان مشهدی ۱۴۷ |
| محمد بن محمد طوسی ۱۳۱ | محمد بن محمد شعرانی ۱۴۸ |
| محمد بن محمد نوقانی ۱۳۲ | محمد بن محمد طوسی ۱۴۸ |
| محمد بن محمد ابونصر ۱۳۲ | محمد بن محمد بن بطوطه ۱۴۸ |
| محمد بن محمد ابونضر ۱۳۳ | ابن بطوطه در مشهد مقدس ۱۵۰ |
| محمد بن محمد بروی ۱۳۴ | محمد بن محمد طوسی ۱۵۴ |
| گفته‌های ابن خلکان ۱۳۵ | محمد بن محمد عاملی ۱۵۴ |
| گفته‌های تاج الدین سبکی ۱۳۶ | محمد بن محمد خواجه نصیرالدین |
| محمد بن محمد تبادکانی ۱۳۷ | طوسی ۱۵۴ |
| گفته‌های میرخواند ۱۳۸ | تولد نصیرالدین طوسی ۱۵۶ |
| محمد تبادکانی و خواجه عزیزالله ۱۳۸ | نام و لقب او ۱۵۷ |
| نوشته‌های اصیل الدین واعظ ۱۳۹ | خاندان خواجه نصیرالدین در |
| گفته‌های امیر علی شیر نوائی ۱۳۹ | مشهد ۱۵۷ |
| مداومت بر نوافل و عبادات ۱۴۰ | تحصیلات خواجه نصیرالدین ۱۵۸ |
| نوشته‌های محمد غوثی ۱۴۰ | نصیرالدین طوسی در نیشابور ۱۵۸ |

پایان زندگی خواجه	نصیرالدین طوسی در قهستان ۱۶۰
نصیرالدین ۲۰۲	خواجه نصیرالدین در الموت ۱۶۱
منابع تحقیق در حالات خواجه	نصیرالدین و هلاکوخان ۱۶۳
طوسی ۲۰۵	خواجه نصیرالدین در بغداد ۱۶۶
محمد بن محمد مخزومی ۲۰۷	اعدام خلیفه و پایان خلافت ۱۶۹
محمد بن محمد واصلی ۲۰۷	تسلط هلاکوخان بر عراق ۱۷۳
محمد بن محمد غزالی طوسی ۲۰۷	خواجه نصیرالدین طوسی در حله ۱۷۴
تولد ابوحامد غزالی ۲۰۸	خواجه نصیرالدین در حکومت
تحصیلات ابوحامد غزالی ۲۱۰	هلاکو ۱۷۵
غزالی در نیشابور ۲۱۱	آثار علمی خواجه نصیرالدین ۱۷۵
ابوحامد غزالی در نظامیه ۲۱۲	فهرست تألیفات و آثار او ۱۷۶
سیر و سیاحت غزالی و ترک علائق	نصیرالدین طوسی و ادبیات ۱۸۰
ظاهری ۲۱۴	رصدخانه مراغه ۱۸۴
بازگشت ابوحامد غزالی به	ابتکار خواجه در بناء رصدخانه .. ۱۸۶
طوس ۲۱۶	تأسیس کتابخانه ۱۸۸
ابوحامد غزالی در نظامیه	مرگ هلاکوخان و سرنوشت
نیشابور ۲۱۷	رصدخانه ۱۸۸
بازگشت غزالی به طابران ۲۱۷	خواجه نصیر و اباقاخان ۱۸۹
آثار ابوحامد غزالی و تألیفات	استادان و همکاران خواجه ۱۹۰
او ۲۱۸	استادان و مشایخ خواجه طوسی .. ۱۹۰
کتاب سیر العالمین ۲۲۴	شاگردان نصیرالدین طوسی و معاصران
مناظره با اسعد میهنی ۲۲۶	او ۱۹۳
ابوحامد غزالی در میان جرح و	همکاران خواجه در رصدخانه ... ۲۰۱

- تعدیل ۲۲۷
- ستایشگران ابو حامد غزالی ... ۲۲۸
- انتقاد کنندگان از ابو حامد غزالی ۲۳۳
- ابو حامد غزالی و لعن یزید بن معاویه ۲۳۶
- ابو حامد غزالی و سلطان سنجر ۲۳۶
- شکایت مخالفان از غزالی ۲۳۷
- نامه غزالی به سلطان سنجر ... ۲۳۸
- حضور غزالی در مجلس سلطان ۲۳۹
- مشایخ ابو حامد غزالی ۲۴۴
- شاگردان و راویان ابو حامد غزالی ۲۴۴
- ابو حامد غزالی و سید مرتضی . ۲۴۷
- ابو حامد غزالی و ادبیات ۲۴۷
- وفات ابو حامد غزالی ۲۵۰
- محل قبر ابو حامد غزالی ۲۵۲
- منابع تحقیق در حالات غزالی . ۲۵۳
- محمد بن محمود شهاب الدین ۲۵۴
- محمد بن محمود طوسی ۲۵۵
- محمد بن مظفر فخرالملک ۲۵۷
- محمد معزالدین ۲۵۷
- محمد بن منتصر نوقانی ۲۵۸
- محمد بن منصور طوسی ۲۵۹
- محمد بن منصور ابو جعفر ۲۵۹
- محمد بن موسی طوسی ۲۶۱
- محمد بن موسی ابونصر ۲۶۲
- محمد بن میر محمد مشهدی ۲۶۲
- محمد بن وکیع طوسی ۲۶۳
- محمد بن هبة الله طابرائی ۲۶۳
- محمد بن هبة الله مشهدی ۲۶۳
- محمد بن یحیی طوسی ۲۶۳
- محمد بن یعقوب طابرائی ۲۶۴
- محمد بن یوسف زهری طوسی ... ۲۶۴
- محمود بدر ۲۶۴
- محمود بدرالدین ۲۶۶
- محمود پهلوان مشهدی ۲۶۶
- محمود چاپلقی ۲۶۶
- محمود داروغه مشهد ۲۶۷
- محمود جلال الدین تیموری ۲۶۸
- محمود جم ۲۶۹
- محمود جم در مشهد مقدس .. ۲۷۰
- پایان زندگی محمود جم ۲۷۰
- محمود حلبی مشهدی ۲۷۰
- تولد حاج شیخ محمود حلبی .. ۲۷۱

محمود شیرازی..... ۲۸۵	تحصیلات مقدماتی او..... ۲۷۱
محمود عمادالدین..... ۲۸۵	در محضر شیخ حسنعلی اصفهانی
محمود طرقي..... ۲۸۷	 ۲۷۲
محمود غزنوی..... ۲۸۷	در مکتب حاج میرزا مهدی اصفهانی
تولد محمود غزنوی..... ۲۸۸	 ۲۷۳
محمود و امارت خراسان..... ۲۸۸	حاج شیخ محمود حلبی در مسند
آغاز سلطنت محمود..... ۲۸۹	تبلیغ..... ۲۷۴
محمود غزنوی در نیشابور..... ۲۹۰	سخنرانی در رادیو مشهد
سلطان محمود در طوس..... ۲۹۰	مقدس..... ۲۷۵
استیلاء محمود بر خراسان..... ۲۹۱	مناظره و احتجاج با مخالفان.. ۲۷۵
سلطان محمود و خلف بن احمد	حاج شیخ محمود در صحنه سیاست
امیرسیستان..... ۲۹۱	 ۲۷۶
سلطان محمود و ایلک خان .. ۲۹۲	مهاجرت حلبی به تهران..... ۲۷۷
محمود غزنوی در غور..... ۲۹۲	تأسیس انجمن حجتیه..... ۲۷۸
سلطان محمود در قصدار..... ۲۹۳	آثار مرحوم حاج شیخ محمود .. ۲۷۹
محمود و منوچهر بن قابوس..... ۲۹۳	درگذشت حاج شیخ محمود .. ۲۸۰
محمود غزنوی و خوارزمشاه .. ۲۹۴	محمود خان مدیرالدوله..... ۲۸۰
محمود غزنوی و ارسلان خان .. ۲۹۵	محمود خان ناصرالملک..... ۲۸۰
سلطان محمود در ری..... ۲۹۶	ناصرالملک در مشهد مقدس .. ۲۸۱
محمود غزنوی در هندوستان .. ۲۹۷	محمود دولو..... ۲۸۱
جنگ محمود با بهاطه..... ۲۹۸	محمود رفیقی مشهدی..... ۲۸۳
جنگ محمود با آئند پال..... ۲۹۸	محمود زرین قلم..... ۲۸۳
جنگ محمود و برهمن بال..... ۲۹۹	محمود رهی مشهدی..... ۲۸۵

محمود در قلعه نارین ۳۰۰	محمود فرخ ۳۴۵
محمود در نندونه ۳۰۰	خصوصیات فرخ ۳۴۶
محمود در تانیشر ۳۰۰	فرخ و حادثه مشهد گوهرشاد ۳۴۶
محمود در کشمیر ۳۰۱	آثار فرخ ۳۴۷
محمود غزنوی در قنوج ۳۰۲	نمونه‌ای از اشعار فرخ ۳۴۸
محمود در کجرات ۳۰۳	آشنائی نگارنده با مرحوم فرخ ۳۴۸
فتح یکی از قلعه‌ها ۳۰۴	پایان زندگی فرخ ۳۵۰
فتح سومنات ۳۰۵	محمود کمال‌الدین ۳۵۰
محمود در نهر واله ۳۰۹	محمود کمال‌الدین تبادکانی ۳۵۱
سلطان محمود و اسماعیلیه ... ۳۱۱	محمود مدرس ۳۵۱
سلطان محمود و ترکان	محمود مستوفی گرگانی ۳۵۲
سلجوقی ۳۱۲	محمود مستوفی آشتیانی ۳۵۲
بناء مساجد و مدارس ۳۱۶	محمود میمنندی ۳۵۳
جشن و سرور در بغداد ۳۱۶	محمود بن ابی القاسم ۳۵۳
بازگشائی راه حج ۳۱۷	محمود بن عثمان طوسی ۳۵۴
تغییر مذهب از حنفی به شافعی ۳۱۸	محمود بن علی ۳۵۴
تجدید بناء روضه مبارکه رضویه	محمود بن محمد طوسی ۳۵۴
..... ۳۱۹	محمد بن یوسف تبریزی ۳۵۵
سلطان محمود و فردوسی ۳۲۱	محیط‌الدین مشهدی ۳۵۵
اشعار فردوسی در نكوهش محمود	محمی‌الدین طوسی ۳۵۵
..... ۳۳۷	درگذشت محی‌الدین طوسی ۳۵۷
پایان زندگی محمود غزنوی .. ۳۴۳	مختار بک ۳۵۷
منابع تحقیق ۳۴۵	مخدوم لکنوی مشهدی ۳۵۸

۳۸۰	مراد خان انیس الدوله ۳۵۹
۳۸۰ محاصره مشهد مقدس	مراد بن محمد کشمیری ۳۶۰
۳۸۱ مرشد قلی خان در نیشابور	مرتضی آشتیانی ۳۶۱
کوشش برای فرونشاندن آشوب در	در حوزه نجف اشرف ۳۶۲
۳۸۱ خراسان	مهاجرت به مشهد مقدس ۳۶۲
جلوس عباس میرزا بر تخت سلطنت	مرتضی اسماعیلی ۳۶۳
۳۸۲	مرتضی تبریزی ۳۶۳
حرکت سلطان محمد به طرف خراسان	محمد عیدکاهی ۳۶۴
۳۸۲	مرتضی قلی خان پرناک ۳۶۴
مرشد قلی خان در قلعه تربت ۳۸۳	مرتضی قلی خان و جلال خان ازبک
حرکت سلطان محمد بطرف هرات ۳۸۴	۳۶۵
درگیری علی قلی خان با سلطان	مرتضی قلی خان متولی ۳۶۶
محمد ۳۸۴	مرتضی قلی خان و جریان توپ بندی
مراجعت سلطان محمد ۳۸۵	۳۶۷
مرشد قلی خان در مشهد مقدس .. ۳۸۶	بیانات مرتضی قلی خان نائب التولیه
جنگ مرشد قلی خان و علی قلی خان	۳۶۷
۳۸۷	مرتضی مطهری ۳۷۶
مرشد قلی خان در مسند قدرت .. ۳۸۸	مرتضی بروجردی ۳۷۶
ازبکها در هرات ۳۸۸	مردان علی خان ۳۷۶
پایان زندگی مرشد قلی خان ۳۹۰	مرشد قلی خان ۳۷۸
مریض مشهدی ۳۹۱	مرشد قلی خان و عباس میرزا ۳۷۸
مسرور خادم در طوس ۳۹۱	مرشد قلی خان در صحنه ۳۷۹
مسعود میرزا ظل السلطان ۳۹۳	نامه مرشد قلی خان به مرتضی قلی خان

۳۹۴..... مسعود بن احمد طوسی	۴۰۸..... مصطفی تبریزی
۳۹۴..... مسعود بن احمد نوقانی	۴۰۹..... مصطفی حکیم باشی
۳۹۴..... مسکین مشهدی	۴۰۹..... مصطفی خان
۳۹۵..... مسیب رضوی	۴۱۰..... مصطفی سجادی سرابی
۳۹۵..... مسیح تهرانی	۴۱۰..... مصطفی خان میر پنجه
۳۹۶..... تولد حاج میرزا مسیح	۴۱۱..... مصطفی قلی خان قره گوزلو
۳۹۶..... تحصیلات او	مصطفی قلی خان در مشهد
۳۹۶..... در مسند تدریس و تألیف	۴۱۱..... مقدس
۳۹۷..... داستان کشته شدن سفیر روس	۴۱۱..... مصطفی قلی دام
آزادی زنان و کشته شدن سفیر	۴۱۲..... مطلب بک
روسیه..... ۳۹۹	۴۱۲..... مظفر بن محمد
تبعید حاج میرزا مسیح تهرانی..... ۳۹۹	۴۱۳..... مظفر ترکه
حاج میرزا مسیح تهرانی در مشهد	۴۱۴..... مظفر حسین طاهر
مقدس..... ۴۰۰	۴۱۴..... تولد و تحصیلات او
گفته‌های تذکره نویسان درباره	مظفر حسین در مسند تبلیغ و
او:..... ۴۰۲	۴۱۶..... خطابه
بناء شبستان چهل ستون..... ۴۰۴	شرکت در کارهای فرهنگی و
تولیت مدرسه مروی..... ۴۰۴	۴۱۶..... اجتماعی
تألیفات و آثار او..... ۴۰۵	۴۱۷..... آشنائی نگارنده با او
منابع و مصادر..... ۴۰۶	۴۱۹..... درگذشت مظفر حسین
درگذشت حاج میرزا مسیح... ۴۰۷	۴۱۹..... مظفر همدان نوقانی
مشرقی طوسی..... ۴۰۷	۴۲۰..... مظفر کرمانی
مشرقی مشهدی..... ۴۰۷	۴۲۰..... مظفر بن محمد طوسی

فهرست مطالب	۶۲۹
مظفر بن محمد بن مظفر	۴۲۱
مظفر بن منصور طوسی	۴۲۱
معز فطرت	۴۲۲
معزالدين مشهدی	۴۲۲
معزالدين بن فخرالدين	۴۲۳
معصوم استرآبادی	۴۲۴
معصوم رضوی	۴۲۴
معصوم میرزا	۴۲۵
معین استرآبادی	۴۲۵
معین الدوله	۴۲۶
معین الدین مشهدی	۴۲۶
معین الملک	۴۲۷
مفلسی مشهدی	۴۲۷
مقبل بن رجاء طوسی	۴۲۸
مقصود عبدل	۴۲۸
مقیما احسان	۴۲۸
مکی بن محمد عاملی	۴۲۹
ملک مشرقی مشهدی	۴۳۰
ملکشاه سلجوقی	۴۳۱
تفویض امور به نظام الملک ...	۴۳۱
ملکشاه سلجوقی در مشهد	۴۳۲
مقدس	۴۳۲
پایان زندگی ملک شاه	۴۳۲
ملک معرف	۴۳۳
ممنون مشهدی	۴۳۴
منصور التولیه	۴۳۴
مهاجرت به مشهد مقدس	۴۳۵
انعقاد مجلس در منزل	۴۳۶
درگذشت منصورالتولیه	۴۳۶
آثار منصور التولیه	۴۳۷
سرنوشت خاندان او	۴۳۸
منصور قرابوقه	۴۴۰
منصور بن عبدالله طوسی	۴۴۱
منوچهر اقبال	۴۴۲
منوچهر اقبال در صحنه سیاست	۴۴۲
منوچهر خان	۴۴۴
موسی خادم	۴۴۵
موسی خان متولی	۴۴۶
موسی طوسی	۴۴۹
موسی مبرقع	۴۵۰
موسی مبرقع در قم	۴۵۱
موسی مدرس	۴۵۲
موسی منجم باشی	۴۵۲
میرزا موسی خان در خراسان ..	۴۵۳
موسی بن اسلم طوسی	۴۵۳

تحصیلات عالیہ حاج میرزا	موسی بن قاسم موسوی..... ۴۵۴
مهدی ۴۶۶	موسی بن هارون طوسی ۴۵۴
در مکتب اساتید اخلاق و سلوک و	موسوی مشهدی..... ۴۵۵
معرفت..... ۴۶۷	موسوی عزالدین زنجانی..... ۴۵۵
مهاجرت به مشهد مقدس..... ۴۶۸	تولد حاج سید عزالدین ۴۵۶
استادان و مشایخ او ۴۷۰	ورود به حوزه علمیه زنجان... ۴۵۶
شاگردان او..... ۴۷۱	مهاجرت به حوزه علمیه قم... ۴۵۷
آثار و تألیفات او ۴۷۲	بازگشت به زنجان ۴۵۷
درگذشت مرحوم حاج شیخ مهدی	تبعید به مشهد مقدس..... ۴۵۸
غروی ۴۷۲	آثار و تألیفات او..... ۴۵۸
منابع تحقیق ۴۷۳	مولانا طوسی ۴۵۹
مهدی بک حاکم مشهد ۴۷۳	موفق نوقانی..... ۴۵۹
مهدی خراسانی..... ۴۷۴	موفق بن ابراهیم طوسی ۴۵۹
مهدی عالی مشهدی..... ۴۷۶	موفق بن محمد ۴۵۹
مهدی عقیلی..... ۴۷۶	موفق بن محمد طوسی..... ۴۶۰
مهدی قلی خان افشار ۴۷۶	مهدی اخوان ثالث ۴۶۰
مهدی قلی سهام الملک ۴۷۷	مهدی خالصی..... ۴۶۳
مهدی گیلانی ۴۷۷	حاج شیخ مهدی خالصی در مشهد
مهدی مشهدی ۴۷۹	مقدس..... ۴۶۴
مهدی خراسانی واعظ ۴۸۰	مهدی ابدال آبادی ۴۶۴
تولد حاج شیخ مهدی و تحصیلات	مهدی غروی اصفهانی ۴۶۴
او..... ۴۸۱	تولد حاج میرزا مهدی غروی . ۴۶۵
حاج شیخ مهدی در میدان	در حوزه علمیه نجف اشرف .. ۴۶۶

۴۹۴..... نادر شاه افشار	۴۸۱..... تبلیغ
۴۹۵..... نادر میرزا افشار	۴۸۲... در حادثه مسجد گوهر شاد
۴۹۵..... ناصرالدین شاه	درگذشت حاج شیخ مهدی
۴۹۶ تولد و سلطنت ناصرالدین شاه	۴۸۳..... خراسانی
ناصرالدین شاه در مشهد	۴۸۳..... مهدی یزدی
۴۹۷..... مقدس	۴۸۴..... مهدی حسینی
۴۹۹ تقسیم آب طرهبه و ازغد	۴۸۴..... مهدی رضوی
۴۹۹ پایان زندگی ناصرالدین شاه	۴۸۴..... مهدی بن هادی رضوی
۵۰۰ ناصرالدین علی	۴۸۵..... مهنا حسینی
۵۰۱ ناصر عاملی	۴۸۵..... مهنا جزائری
۵۰۱ ناصر بن احمد طوسی	۴۸۵..... میر جهانی
۵۰۲ ناصر بن اسماعیل نوقانی	۴۸۶..... مهاجرت به نجف اشرف
۵۰۲ ناصر بن سهل نوقانی	۴۸۶..... میر جهانی در مشهد مقدس
۵۰۳ ناصر بن محمد نوقانی	۴۸۸..... میرزا آقا
۵۰۳ ناظری مشهدی	۴۸۸..... میرزا علی مستوفی
۵۰۴ نادری مشهدی	۴۸۸..... میرک امیری
۵۰۴ نامی مشهدی	۴۸۹..... میرک مشهدی
۵۰۵ نجم الدین علی	۴۸۹..... میر معز الملک مشهدی
۵۰۵ ندر علی قاطع	۴۹۰..... میر ناقه مشهدی
۵۰۵ ندیم	۴۹۰..... مینا امیر الشعراء
۵۰۸ نزهت سلیمانی	۴۹۱..... نائب حبیب
۵۰۸ نسبتی مشهدی	۴۹۳..... نادر باتماقلیچ
۵۰۹ نصر بن ابونصر طوسی	۴۹۳..... باتماقلیچ در مشهد مقدس

نصر بن احمد طوسی..... ۵۱۰	نظام الدین طوسی..... ۵۲۳
نصر بن عبدالرحمان طوسی..... ۵۱۰	نظام الدین شهیدی..... ۵۲۴
نصر بن علی طوسی..... ۵۱۰	نظام مشهدی..... ۵۲۴
نصر بن محمد طوسی..... ۵۱۱	نظر علی طالقانی..... ۵۲۴
نصرت مشهدی..... ۵۱۲	نظیر مشهدی..... ۵۲۵
نصرالله خان دبیرالملک..... ۵۱۲	نعمان بن محمد..... ۵۲۶
نصرالله خان در مشهد مقدس.. ۵۱۲	نعمت الله مشهدی..... ۵۲۶
نصرالله شیرازی..... ۵۱۳	نعمت الله رضوی..... ۵۲۷
نصرالله شیروانی..... ۵۱۴	نقیب خان مشهدی..... ۵۲۷
نصرالله مجتهد..... ۵۱۵	نورالدین شیرازی طوسی..... ۵۲۷
شرح حال و آثار او..... ۵۱۵	نورالله شوشتری..... ۵۲۸
نامه حاج میرزا نصرالله به متولی	تولد و اصل او..... ۵۲۸
باشی..... ۵۱۶	تحصیلات قاضی نورالله..... ۵۲۹
نصرالله مدرس..... ۵۱۷	قاضی نورالله در هندوستان... ۵۲۹
شرکت در مجلس نادر شاه... ۵۱۸	گفته های تذکره نویسان درباره
آثار و تألیفات او..... ۵۱۸	او..... ۵۳۰
مشایخ او..... ۵۱۹	قاضی نورالله در مشهد مقدس . ۵۳۴
پایان زندگی او..... ۵۱۹	تألیفات و آثار او..... ۵۳۴
نصرالله میرزا افشار..... ۵۲۰	قاضی نورالله و ادبیات..... ۵۳۶
نصرالله مینو..... ۵۲۱	شهادت قاضی نورالله..... ۵۳۸
نصوح طوسی..... ۵۲۱	منابع تحقیق..... ۵۴۱
نصرة الدین میرزا..... ۵۲۲	نورالله میرزا..... ۵۴۲
نصیر خطاط..... ۵۲۲	نوروز علی بسطامی..... ۵۴۲

۵۵۴ شهادت امام کاظم علیه السلام	۵۴۲ نور محمد خان
۵۵۵ براندازی برمکیان	۵۴۳ نهاد بک
۵۵۶ مجالست هارون با زاهدان	۵۴۳ واعظ طبسی
تشکیل مجلس بزم و سرور و	۵۴۴ واعظ طبسی در صحنه
۵۵۶ خوشگذرانی	در مسند تولیت آستان قدس رضوی
۵۵۷ جنگ و جهاد با رومیان	۵۴۵
۵۵۸ حيله‌های شرعی هارون	۵۴۶ واقعی طوسی
۵۵۹ هارون و علی علیه السلام	۵۴۶ واقعی مشهدی
۵۶۰ عهد نامه هارون	۵۴۶ وجیه‌الدین مشهدی
۵۶۱ هارون الرشید در طوس	۵۴۶ وجیه‌الله میرزا
۵۶۲ مرگ هارون در طوس	۵۴۷ وزیر اسلام طوسی
۵۶۳ هاشم امین مشهدی	۵۴۷ وزیر خان مشهدی
۵۶۳ هاشم قزوینی	۵۴۸ وفائی مشهدی
۵۶۵ مهاجرت به مشهد مقدس	۵۴۸ ولی بک
تبلیغ احکام و رسیدگی به امور مردم	۵۴۹ ولی‌الله خراسانی
۵۶۶	۵۴۹ هادی
۵۶۶ هاشم کلیددار	۵۵۰ هادی خراسانی
۵۶۹ هاشم مشهدی	۵۵۰ هادی ربانی
۵۷۰ هاشم مفتی مشهد	۵۵۱ هادی موسوی مشهدی
۵۷۱ هاشم ناصری	۵۵۲ هارون رشید
۵۷۲ هاشم نجف آبادی	۵۵۲ تولد هارون رشید
۵۷۲ تولد و تحصیلات او	۵۵۳ خلافت هارون
۵۷۳ خصوصیات و صفات او	۵۵۳ خصوصیات هارون رشید

۵۸۹ یعقوب لیث صفاری	حاج سید هاشم و حادثه مسجد
۵۸۹ ظهور یعقوب صفاری	گوهر شاد ۵۷۳
۵۹۰ یعقوب در هرات	آثار مرحوم نجف آبادی ۵۷۴
۵۹۰ یعقوب لیث در کرمان	وفات حاج سید هاشم نجف
۵۹۱ یعقوب لیث در شیراز	آبادی ۵۷۴
۵۹۲ یعقوب در بلخ و کابل	منابع شرح حال او: ۵۷۵
۵۹۲ یعقوب در نیشابور و طوس	هاشم بن محمد باقر ۵۷۵
۵۹۳ یعقوب در طبرستان و ری	هدایت مشهدی ۵۷۶
۵۹۴ پایان زندگی یعقوب	هدایت الله شهیدی ۵۷۶
۵۹۵ صیاد اصفهانی	درب ضریح مطهر ۵۷۸
۵۹۵ یعقوب بن اسحاق	هلاکوخان مغول در طوس ۵۷۸
۵۹۶ یقینی مشهدی	هلاکو میرزا قاجار ۵۸۰
۵۹۶ یوسف غیاث الدین	هلالی مشهدی ۵۸۱
۵۹۷ یوسف خان مشهدی	همتی مشهدی ۵۸۲
۵۹۸ یوسف خان هزاره	همائی ۵۸۳
۵۹۹ آغاز زندگی او	هوائی مشهدی ۵۸۳
۵۹۹ فعالیت های سیاسی او	یادگار خان مشهدی ۵۸۴
۶۰۰ بازگشت یوسف خان به هرات	یار محمدخان افشار ۵۸۴
۶۰۰ مراجعت به مشهد مقدس	یحیی یحان ۵۸۵
۶۰۱ ارتباط با مقامات سیاسی	یحیی بلاذری طوسی ۵۸۶
۶۰۲ توقیف یوسف خان	یحیی بن عبدالله طوسی ۵۸۶
۶۰۲ آغاز شورش در مشهد	یحیی بن عبدالوهاب طوسی ۵۸۶
یوسف خان در مشهد گوهر	یساور در مشهد مقدس ۵۸۷

۶۱۱..... یونس اردبیلی	۶۰۳..... شاد
۶۱۲..... تولد و نشو و نماى او	۶۰۴..... يوسف خان در اماکن متبرکه
۶۱۲..... تحصیلات حاج سید یونس	۶۰۵..... ورود مأموران روس به صحنه
حاج سید یونس در نجف اشرف	۶۰۶..... پایان کار يوسف خان هزاره
۶۱۳.....	۶۰۷..... يوسف خراسانی
حاج سید یونس در مشهد مقدس	۶۰۸..... يوسف کاشی پز
۶۱۳.....	۶۰۸..... يوسف طوسی
۶۱۴..... مبارزه بارضا شاه پهلوی	۶۰۸..... يوسف ملتانی
۶۱۵..... حاج سید یونس در تهران	۶۰۹..... يوسف خراسانی
۶۱۵..... تبعید به اردبیل	۶۰۹..... يوسف مشهدی
۶۱۶..... مراجعت به مشهد مقدس	۶۰۹..... يوسف هاماورانی
۶۱۶..... استادان و مشایخ او	۶۱۰..... يوسف بن طاهر
۶۱۷..... تألیفات و آثار او	۶۱۰..... يوسف علی مشهدی
۶۱۷..... درگذشت او	۶۱۰..... يوسف بن علی جرجانی
۶۱۸..... منابع تحقیق	۶۱۱..... يوسف بن عمر طوسی
۶۱۹..... فهرست مطالب	۶۱۱..... يوسف بن طوسی

فهرست اشخاص

آل سامان، ۲۶۱، ۳۴۴	آخوند خراسانی، ۲۷۲، ۴۵۷
آل سید محمد عطار، ۵۱۸	آخوند ملاعلی اکبر، ۵۶۴
آل عباس، ۵۵۲	آخوند ملاقربانعلی زنجانى، ۶۱۳
آند پال، ۲۹۸، ۲۹۹	آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، ۶۱۳
ابا قخان، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۳	آدم ابی ایاس عسقلانی، ۲۶۴
ابراهیم بن زیاد قنطری، ۸۹	آدم بن یونس نسیفی، ۳۲
ابراهیم بن سعدالدین، ۱۹۳	آزاد بلگرامی، ۴۳۰، ۵۲۵
ابراهیم بن فخرالدین، ۵۹	آصف الدوله، ۳۹۸، ۴۷۷، ۶۰۲
ابراهیم بن قوام الدین، ۵۹	آغا محمد خان قاجار، ۵۴۹
ابراهیم بن محمد جوینى، ۱۱۵، ۱۱۸	آقا اسماعیل کمال، ۵۴۹
۱۲۶، ۲۰۵، ۳۵۴	آقابزرگ شهیدی، ۲۷۲
ابراهیم بن محمد مزکی، ۱۴۸	آقا حسین بروجرودی، ۴۵۷، ۴۵۸
ابراهیم بن مطهر ابوطاهر شیبانی، ۲۴۵	آقا میرزا ابراهیم، ۶۰۴
ابراهیم خلیل، ۲۳۸	آل بویه، ۷، ۱۱، ۱۹، ۹۸، ۹۹، ۳۱۵
ابراهیم خلیل خان سلماسی، ۴۱۱	آل بیت عليه السلام ، ۴۵
ابراهیم رضوی، ۷۷، ۳۶۷، ۶۰۵	

ابراهیم عاملی بازرونی، ۷۶	ابن حجر عسقلانی، ۲۱۹، ۳۵
ابن ابی الحدید، ۱۹۶	ابن حماس مقری، ۳۱
ابن ابی الدنيا، ۱۱۷، ۱۲۷	ابن حمامی، ۳۰
ابن ابی الذکر، ۲۶۴	ابن حمزة، ۱۱۲
ابن ابی جید، ۳۰	ابن خلکان، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۵۲، ۲۵۳
ابن اثیر جزری، ۱۷، ۳۵، ۸۰، ۱۲۱	۲۵۵، ۳۱۸، ۴۲۱
۱۲۳، ۱۴۸، ۳۲۱، ۳۴۵، ۳۹۱، ۴۳۲	ابن خیاط، ۳۰
ابن ادريس، ۱۵، ۲۷	ابن داود، ۹۴، ۱۱۰
ابن اعلم، ۱۸۷	ابن داود حلی، ۳۵
ابن النسوی، ۱۷	ابن رافع، ۲۶۴
ابن بابویه، ۳۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۵	ابن سعاده، ۱۹۲
۱۰۹، ۱۱۳، ۲۷۰، ۲۸۰	ابن شاذان، ۲۹
ابن بابویه قمی، ۳۲	ابن شهر آشوب، ۱۴، ۳۵، ۷۸، ۱۲۶
ابن بشران معدل، ۳۱	ابن صلت اهوازی، ۲۹
ابن بطوطه، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	ابن عبدون، ۲۹
۱۵۳	ابن عساکر، ۳۹، ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۶
ابن تغری بردی، ۱۹، ۳۵، ۱۱۴، ۱۳۴	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۶۳، ۴۶۰، ۵۰۳
۲۰۶، ۵۱۱	ابن علقمی، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱
ابن جمیزی، ۲۵۶	ابن علی واقعی طوسی، ۵۴۶
ابن جوزی، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶	ابن عماد، ۱۳۴، ۲۵۳
ابن حاشر، ۲۹	ابن عماد حنبلی، ۱۳۵
ابن حجر، ۱۷، ۳۵، ۷۹، ۲۱۹، ۲۶۰	ابن عیینه، ۱۲۷
۲۶۴، ۵۳۶	ابن فندق، ۵۹۵

ابن فوطی، ۲۰۶	ابوالحسن لؤلؤی، ۳۴
ابن فوطی بغدادی مروزی، ۲۰۶	ابوالحسن محمد بن یعقوب، ۲۶۴
ابن ماکولا، ۱۱۷	ابوالحسن نوقانی، ۸۶
ابن معین، ۱۲۷	ابوالحسین بن سوار مغربی، ۳۰
ابن ملقن، ۲۶۶	ابوالحسین صفار، ۳۰
ابن میثم، ۱۹۳	ابوالخیر جزری، ۳۹
ابن نجار، ۱۸، ۲۳۰	ابوالصمد حسین بن علی بن آدم، ۴۵۱
ابن نعمان، ۱۷	ابوالطیب طبری قاضی، ۳۰
ابن نوح، ۹۶	ابوالعباس اقلشی، ۲۵۱
ابن هوارى علوی، ۱۹۸	ابوالعباس مسروق، ۲۶۰
ابو ابراهیم اسماعیل، ۳۲	ابوالعباس نجاشی، ۱۴، ۲۲، ۳۵، ۹۴
ابو احمد حاکم، ۱۳۲	۱۰۸
ابواسحاق بن البتکین، ۲۸۸	ابوالعلاء معری، ۲۲۵
ابواسحاق ثعالبی، ۵۰۲	ابوالفتح بستی، ۲۶۲
ابواسحاق جبنیانی، ۱۲۸، ۱۲۹	ابوالفتح داود، ۳۱۱
ابواسحاق سبائی، ۱۲۹	ابوالفتح شهاب الدین طوسی، ۲۵۶
ابواسحاق شیرازی، ۱۳۶، ۲۵۹، ۵۱۰	ابوالفتح محمد بن محمود، ۲۵۵
ابوالحسن بکری، ۴۸	ابوالفتیان دهستانی، ۸۷، ۲۴۴
ابوالحسن بورینی، ۵۰	ابوالفتیان رواسی، ۱۲۳
ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ۵۹۵	ابوالفداء قهستانی، ۱۹۵
ابوالحسن فتونی، ۳۵۳	ابوالفرج بن جوزی، ۱۳۳، ۲۵۳
ابوالحسن فتونی عاملی، ۵۱۹	ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی، ۱۷
ابوالحسن کانشی، ۱۲۹	۲۳۳

- ابوالفرج محمد بن ادريس موصلى، ۴۲۰
 ابوالفضل طوسى، ۴۲۱، ۵۱۲
 ابوالفضل محمد بن طاهر، ۵۰۲
 ابوالفضل مظفر بن منصور طوسى، ۴۲۱
 ابوالفضل هروى، ۴۲۱
 ابوالقاسم احمد بن منصور، ۲۰۷
 ابوالقاسم حافظ دمشقى، ۱۳۱
 ابوالقاسم خوزى، ۲۸۷
 ابوالقاسم رازى غروى، ۵۹
 ابوالقاسم سهمى، ۴۵۴، ۵۱۱
 ابوالقاسم فردوسى، ۳۲۱
 ابوالقاسم قائم مقام، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۸۸، ۵۴۵
 ابوالقاسم قائم مقام فراهانى، ۴۴۶
 ابوالقاسم قشبرى، ۲۵۹
 ابوالقاسم گرگانى، ۲۵۲، ۵۱۱
 ابوالقاسم مطهر بن محمد طبرانى، ۴۱۲
 ابوالمظفر، ۱۳۷
 ابوالمظفر ابيوردى، ۲۵۰
 ابوالمعالى جوينى، ۲۳۳
 ابوالمعالى عبدالملك جوينى، ۲۲۸
 ابوالوفاء عرضى، ۵۱
 ابوالوقت، ۲۵۶
 ابوالوليد طرطوشى، ۲۳۶
 ابوبكر بن عربى، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۶
 ابوبكر بن مثاقف، ۵۰۹
 ابوبكر بن محمود، ۱۹۳
 ابوبكر چاچى، ۲۳۰
 ابوبكر عبدالله بن مسعود، ۳۹۴
 ابوبكر محمد بن على چاچى، ۲۵۸
 ابوبكر محمد بن على صفار، ۲۵۹
 ابوتمام طائى، ۸۲
 ابوجعفر اسود، ۹۶
 ابوجعفر جواد، ۷، ۴۵۰
 ابوجعفر حداد، ۲۶۰
 ابوجعفر صدوق، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۰۹، ۱۱۷، ۲۸۰
 ابوجعفر طوسى، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱
 ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱
 ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴
 ۹۳، ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۸۳، ۲۶۱
 ابوجعفر متأخر، ۱۱۲
 ابوجعفر محمد بن موسى، ۲۶۱
 ابوجعفر محمد بن موسى موسوى، ۲۶۲

ابوسعید ادریسی، ۲۲۱	ابوجعفر موسی بن محمد، ۲۵۱
ابوسعید خزاز، ۲۶۰	ابوحامد بروی طوسی، ۱۳۵
ابوسعید فرخزادی، ۸۷، ۲۵۸، ۲۶۳	ابوحامد خراسانی، ۱۲۹
ابوسعید محمد بن اسعد نوقانی، ۲۳۰	ابوحامد غزالی، ۳۸، ۱۵۰، ۲۰۸، ۲۱۰
ابوسهل عبدالملک دشتی، ۵۰۳	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
ابوشاکر عثمانی، ۱۳۴	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴
ابوطالب بن غرور، ۳۰	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
ابوطالب تبریزی، ۵۹	۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
ابوطالب مکی، ۲۳۵	۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
ابوعباس سقانی، ۱۱۸	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
ابوعبدالرحمان محمد بن منذر هروی، ۵۰۳	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۵۵
	ابوحامد محمد غزالی، ۱۲۳، ۲۵۲
ابوعبدالرحمان هروی، ۵۰۳	ابوحفص عمر بن احمد، ۵۰۲
ابوعبدالله اخوسروه، ۳۰	ابوحنیفه، ۲۳۷، ۲۴۲، ۳۱۸، ۳۱۹
ابوعبدالله بن ایوب، ۵۸۶	ابوحنیفه دینوری، ۸۰
ابوعبدالله بن جلاب، ۱۷	ابوداود، ۱۲۷
ابوعبدالله بن فارسی، ۳۰	ابوزکار، ۳۹۱، ۵۵۵
ابوعبدالله تروغبذی طوسی، ۱۴۴	ابوزکریا یحیی بن ابی محمد بلاذری، ۵۸۶
ابوعبدالله حاکم نیشابوری، ۳۹، ۱۳۲، و مکرر	ابوسعید اسمعانی، ۳۸، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۱
ابوعبدالله طوسی، ۲۵۹	۹۲، ۱۲۲، ۱۲۳، مکرر
ابوعبدالله قزوینی، ۳۰	ابوسعید نوقانی، ۲۴۷
ابوعبدالله مازری، ۲۳۶	ابوسعید ابوالخین، ۴۱۹، ۴۲۰

ابو عبدالله محمد بن علی عمیری، ۲۵۸	ابو مسلم، ۸۰
ابو عثمان حیری، ۱۴۴	ابو معاویه، ۱۲۷
ابو علی اهوازی، ۱۳۱	ابو منصور بروی، ۱۳۶، ۱۳۷
ابو علی بن شاذان متکلم، ۳۰	ابو منصور بروی طوسی، ۱۳۶
ابو علی بن فرج، ۱۹۴	ابو منصور ثعالبی، ۸۴، ۲۶۲
ابو علی حسن، ۱۸	ابو منصور رزاز فقیه، ۲۳۵
ابو علی حسن بن یحیی جرجانی، ۱۳۳	ابو منصور سکری، ۳۰
ابو علی حسین بن محمد، ۴۵۱	ابو منصور محمد بن عبدالرزاق، ۲۶۲
ابو علی سینا، ۱۵۹	ابو نصر اسماعیلی، ۲۱۰
ابو علی فارمزی، ۲۳۵	ابو نصر اسماعیلی جرجانی، ۲۴۴
ابو علی محمد بن احمد صواف، ۲۶۴	ابو نصر سراج، ۲۵۲، ۲۶۰
ابو علی ناصر بن اسماعیل حکمی، ۵۰۲	ابو نصر شاپور بن اردشیر، ۱۹
ابو عمران موسی بن اسلم طوسی، ۴۵۴	ابو نصر عبدالوهاب سبکی، ۱۸
ابو عمر طرازی، ۱۲۳	ابو نصر گیلانی، ۲۸۶
ابو عمرو عثمان بن محمد، ۱۲۲	ابو نصر محمد بن ابراهیم کوفی، ۱۰۲
ابو محمد جوینی، ۲۲۲	ابو نعیم اصفهانی، ۷۹، ۸۶، ۱۲۶، ۱۵۴
ابو محمد حسن بن ابی خراسان، ۵۸۶	۲۰۷، ۴۴۹، ۵۰۹، ۵۸۶، و مکرر.
ابو محمد حسن عین زری، ۳۴	ابو یحیی محمد بن احمد، ۴۲۱
ابو محمد رضا بن فخرالدین، ۱۹۴	ابو یزید بسطامی، ۱۵۱
ابو محمد محمد بن منتصر، ۲۵۸	ابو یعقوب یوسف بن طاهر خوئی، ۶۱۰
ابو محمد مطرانی، ۸۴	احمد بن ابراهیم فامی، ۱۰۳
ابو محمد موسی خادم طبرسی، ۴۴۵	احمد بن ابراهیم قزوینی، ۳۰
ابو محمد ناصحی، ۳۱۷	احمد بن ابی بکر نجم الدین، ۱۹۱

- احمد بن ابی جعفر بیهقی، ۱۰۴
احمد بن احمد نوقانی، ۵۰۲
احمد بن اسماعیل جزائری، ۵۱۹
احمد بن القاسم عمادالدین ساوی، ۱۹۴
احمد بن حسن بن محمد حر، ۱۴۷
احمد بن حسن جاربردی، ۵۲۳
احمد بن حسین بیهقی، ۲۶۴
احمد بن حسین خزاعی، ۳۲
احمد بن حسین موسوی، ۵۹
احمد بن حنبل، ۲۵۹
احمد بن زین العابدین، ۵۹
احمد بن سلامه، ۲۳۰
احمد بن طاووس، ۱۹۱
احمد بن عبدالصمد حسینی بحرانی، ۵۹
احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی، ۴۵۱
احمد بن عبدالله ابو عزیز بغدادی، ۱۹۴
احمد بن عبدالله ابونصر قاضی، ۲۴۴
احمد بن عبدالله چاچی، ۱۳۶
احمد بن عبدالله خجستانی، ۵۹۴
احمد بن عبدالله سوسنگردی، ۸۹
احمد بن عبدالواحد، ۲۹
احمد بن عثمان فخرالدین صوفی، ۱۹۴
احمد بن عثمان فخرالدین مراغی، ۱۹۴
احمد بن عزیز کمال الدین، ۱۹۴
احمد بن علی ابو الفتح اصولی، ۲۴۵
احمد بن علی بن سعید، ۱۹۱
احمد بن علی شیرازی، ۱۳۰
احمد بن علی نجاشی، ۳۰
احمد بن علی نجم الدین، ۱۹۴
احمد بن محمد ابو العباس، ۲۴۶
احمد بن محمد ابو حامد رادکانی، ۲۴۴
احمد بن محمد بن موسی، ۲۹
احمد بن محمد بن نقور، ۱۲۹
احمد بن محمد حاتمی، ۱۳۱
احمد بن محمد رادکانی، ۲۱۰
احمد بن محمد قطب الدین بناکستی،
۱۹۴
احمد بن محمد کمال الدین مراغی، ۱۹۴
احمد بن محمد مصعبی، ۱۵۴
احمد بن محمد مقرئ تلمسانی، ۲۴۹
۲۵۴
احمد بن منصور حافظ، ۱۳۳
احمد بن موسی موصلی، ۲۲۰
احمد بن مهدی خاتون آبادی، ۵۱۹
احمد بن نجم الدین ابو الفضل، ۱۹۴
احمد بن نیزک، ۲۶۲

اسعد میهنی، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۲۹	احمد بن هبة الله، ۸۷
اسکندر بک ترکمان، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۷۴	احمد جام، ۱۴۰
۴۳۰، ۳۹۵، ۳۶۴، ۲۸۵، ۲۵۷، ۷۶	احمد جامی، ۱۳۸
مکرر.	احمد خوانساری، ۲۵۷
اسماعیل، ۱۴۶	احمد دانا، ۳۴۵
اسماعیل بن احمد، ۱۹۵	احمد شاه، ۳۷۷، ۶۰۳
اسماعیل بن جعفر، ۸۷	احمد شاه درانی، ۵۲۰
اسماعیل بن حسین فرائضی، ۳۹	احمد غزالی، ۲۲۰، ۲۴۷
اسماعیل بن صبیح، ۵۶۲	احمد کجائی کهدمی، ۵۸
اسماعیل بن عبدالغافر فارسی، ۳۹	احمد مجتهدی، ۲۵۶
۴۵۹	ادیب هروی، ۲۸۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۷
اسماعیل بن علی، ۲۵۹	۴۸۲، ۴۹۲، ۵۶۶
اسماعیل بن علی موصلی، ۲۳۵	ارسلان جاذب، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۳
اسماعیل بن قتیبه، ۱۳۲	ارغون، ۵۰۰
اسماعیل بن محمد بن خداداد، ۱۴۹	ارغون میرزا، ۵۸۰، ۵۸۱
اسماعیل پاشا، ۲۵۴، ۵۱۰، ۵۲۸، ۶۰۸	اسحاق بک، ۴۰۷
اسماعیل پاشا بغدادی، ۱۴۳، ۲۰۶	اسحاق بن راهویه، ۵۵۹
اسماعیل مجتهد خراسانی، ۴۷۲	اسحاق بن راهویه مروزی، ۱۲۶، ۲۲۶
اسماعیل میرزا، ۵۸۱	اسحاق بن محمد، ۳۲
اسماعیل ناصحی، ۱۳۴	اسحاق ندیم، ۹۴
اسماعیلیان، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴	اسحاق هاشمی، ۵۵۹
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲	اسدالله متولی مشهد، ۴۲۵
اشرف شیرازی، ۵۹	اسعد بن عبدالقادر اصفهانی، ۱۹۱

اصیل الدین زوزنی، ۱۶۵	امام حسن عسکری، ۱۳
اصیل الدین واعظ، ۱۳۹، ۱۴۳	امام حسین، ۲۸، ۲۳۶
اعتمادالدوله میرزا ابوطالب، ۷۶	امام خمینی، ۲۷۹، ۴۱۷، ۴۵۷، ۴۵۸
اعتماد السلطنه، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۲۰۶	۴۹۴، ۵۴۴، ۵۴۵
۲۵۴، ۵۱۳، ۵۷۰، و مکرر.	امام رضا علیه السلام ، ۳۴۷، و مکرر
اعلم الممالک، ۵۶۵	امام زین العابدین علیه السلام ، ۷۵، ۴۸۵
افضل الدین خونجی، ۱۹۳	امام سجاده علیه السلام ، ۱۰۲، ۵۲۸، ۵۳۳
افضل الدین محمد ترکه، ۴۱۳	امام کاظم علیه السلام ، ۵۵۴
افضل قاتنی، ۴۶، ۵۸	امام مهدی علیه السلام ، ۲۵، ۹۵، ۹۶، ۳۵۴
افلاطون بن عبدالله، ۱۹۵	امت بک استاجلو، ۳۶۵، ۳۶۶
اکبر شاه، ۵۰۴، ۵۲۹	ام سلمه، ۴۵۵
اکبر شاه تیموری، ۴۸۹	ام هادی، ۵۵۲
اکبر علی، ۴۱۵	امیر ابوالحسن، ۸۸
الب ارسلان، ۴۳۱	امیر ارغون، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۷۹
التونش، ۲۹۳، ۲۹۵	امیر اسدالله خان خزیمه، ۵۸۰
القادر بالله، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۱۶	امیر اسماعیل، ۲۸۹، ۲۹۰
اللهیارخان قاجار، ۳۹۸	امیر المؤمنین علیه السلام ، ۲۱، ۳۴، و مکرر.
الیاس بن محمد مجدالدین مراغی، ۱۹۵	امیر بدرالدین، ۵۸۸
امام اسعد میهنی، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۲۹	امیر حسین، ۴۱۵، ۵۸۸
امام الحرمین جوینی، ۲۱۲، ۲۴۴	امیر حسین اردشیر، ۱۴۰
امام الحرمین عبدالملک جوینی، ۲۴۴	امیر حسین خان شجاعالدوله، ۵۹۹
امام باقر، ۱۳۴	امیرخان قورچی باشی، ۴۴۵
امام جعفر صادق علیه السلام ، ۵۷۲	امیر رضی الدین علی، ۴۴۱

انیس الدوله مرادخان، ۳۵۹	امیر سبکتکین، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۷
اوحدالدین انوری، ۲۲۶	۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۰، ۴۴۶
اورنگ زیب، ۳۶۰، ۵۴۷	امیر سیری، ۴۹۰
ایرج مطبوعی، ۶۱۴	امیر عبدالرحمان خان، ۶۰۰
ایلک خان، ۲۹۲، ۲۹۳	امیر علی شیر، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳
ایوب بن عین الدوله فخرالدین اخلاطی، ۲۰۱	۵۸۳، و مکرر
بابا افضل کاشانی، ۱۹۲	امیر علی تقی خان طبسی، ۵۸۰
بابا بن میرزا جان قزوینی، ۵۹	امیر محمد، ۱۱۹، ۱۲۰، ۴۴۱
بابا رکن الدین، ۲۰۱	امیر محمد بن غیاث الدین، ۱۱۹، ۱۲۰
بابا رکن الدین اصفهانی، ۷۴	امیر محمد خداداد، ۴۴۱
بابک، ۸۰، ۸۱، ۸۲	امیر معزالدین محمد، ۱۲۰
بابک خرم دین، ۷۹	امیر مهنا، ۴۸۵
بحیرا، ۲۹۸	امیر نصر، ۲۸۹
بختیشوع، ۳۹۳، ۵۵۵	امیر نظام الدین علی شیر، ۱۳۸، ۱۳۹
بختیشوع طیب، ۳۹۱	امیر نوح سامانی، ۲۸۹، ۳۴۴
بدرالدین حسن شمشیری، ۲۶۶	امیر نهاد بگ، ۵۴۳
بدرالدین حسینی عاملی، ۱۱۱	امیر ولی بک، ۵۲۳
بدرالدین زرکشی، ۲۳۶	امیر هادی موسوی، ۵۵۱
بدرالدین محمود طوسی، ۲۶۶	امیر هندو، ۱۵۱
بدرالدین نقیب، ۵۸۷	امین، ۱۶۸
بدیع الزمان قهبانی، ۵۹	امین الاسلام طبرسی، ۲۳
برسی، ۳۶۴	انندپال، ۳۱۱
	انیس الدوله، ۳۵۹

- برکة بن محمد اسدی، ۳۲
 بهاء الدین محمد همدانی، ۴۹
 برهان بقاعی، ۲۳۶
 بهرام شاه غزنوی، ۱۲۱
 برهمن بال، ۲۹۹
 بهزاد بن بدل ابوالمظفر مجدالدین بسوی،
 ۱۹۵
 بشارین برد، ۵۱۷
 بهزاد نقاش، ۲۸۳
 بشر بن حارث، ۴۴۹
 بهمنیار، ۱۵۹
 بشر مریسی، ۵۵۶
 پیدا، ۲۹۹
 بشیر بن لیث، ۵۶۲
 بیگلار بن مجدالدین ابوالفضل، ۱۹۵
 بطلمیوس، ۱۸۷، ۱۷۸
 پیربداق، ۴۵۹
 بغراجق، ۲۹۱
 تاج الدین تبریزی، ۵۲۳
 بقرات، ۲۸۶، ۴۶
 تاج الدین سبکی، ۸۷، ۱۳۶، ۲۲۴
 بکتوزن، ۲۹۰
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱
 بگلرخان چاشلو، ۵۸۰
 ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۶
 بنی عباس، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۲۱، و مکرر،
 تاجماه بگم، ۴۴۷
 بورینی، ۵۰، ۵۱
 ترکان خاتون، ۴۳۳
 بوعلی، ۳۵
 تقی اوحدی، ۷۱، ۷۲، ۱۸۴، و مکرر
 بهادرخان سیستانی، ۴۸۹
 تقی بن نجم الدین حلبی، ۳۲
 بهادر ناظم حسینی، ۵۴۰
 تمیم بن عبدالله قرشی، ۱۰۳
 بهاء الدوله دیلمی، ۱۹
 جامی، ۳۵۶
 بهاء الدین حارثی، ۵۱
 جریر بن عبدالحمید، ۱۲۷
 بهاء الدین عاملی، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷
 جعفر بن حسن بن یحیی، ۱۹۱
 جعفر بن حسین بن حسکه قمی، ۳۰
 جعفر بن شیخ لطف الله عاملی، ۵۹
 ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳
 ۷۴، ۹۴، ۲۸۶، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳

- جعفر بن علی بن جعفر، ۳۲
 جعفر بن محمد خطی، ۶۰
 جعفر بن هادی، ۵۵۳
 جعفر شهرستانی، ۲۷۲
 جعفر علی خان، ۳۷۷
 جعفر قلی خان قاجار، ۵۴۹
 جلال الدین اکبر، ۵۲۹، ۵۸۴، ۵۹۷
 جلال الدین رومی، ۶۰۸
 جلال الدین سیوطی، ۲۲۰
 جلال الدین محمود، ۲۶۷، ۲۶۸
 جلال خان ازبک، ۳۶۵
 جمال الدین بن طاووس، ۱۹۱
 جمال الدین جیلی، ۱۹۱
 جمال الدین گلپایگانی، ۴۶۷، ۴۷۱
 جمال الدین محمد بن محمد نقندری، ۱۴۵
 جمال الدین محمد طاهر، ۱۸۵
 جنید، ۲۶۰، ۵۰۹
 جواد بن محمد بغدادی، ۵۹
 جواد محی الدین، ۱۱۱
 جهانگیر، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۹۶
 جهانگیر میرزا، ۵۴۸
 جیبیال، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴
 چمن کال یاقوتی، ۴۷۷
 چنگیز خان، ۱۶۰، ۱۶۶
 حاتم بک اعتمادالدوله، ۶۰، ۴۳۴
 حاج آقا حسن قمی، ۲۷۲، ۴۹۴
 حاج آقا حسین بروجردی، ۴۸۷
 حاج آقا حسین طباطبائی قمی، ۵۶۵
 حاج آقا رحیم ارباب، ۴۶۶، ۴۶۷
 حاج باباخان عطار دی بگری، ۲۸۲
 حاج حسین نخجوانی، ۲۵۴، ۵۸۱
 حاج خلیفه، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۵۴
 حاج سید ابوالقاسم کاشانی، ۲۷۶
 حاج سید حسن، ۵۷۵
 حاج سید حسین میردامادی، ۵۷۵
 حاج سید رضا جوقینی، ۴۵۶
 حاج سید عبدالله شیرازی، ۶۱۸
 حاج سید علی رضا قدوسی، ۴۳۹
 حاج سید علی سیستانی، ۶۰۴
 حاج سید موسی قزوینی، ۵۶۴
 حاج شیخ حسن برسی، ۲۵۲
 حاج شیخ حسنعلی اصفهانی، ۷۴، ۲۷۲
 ۲۷۳
 حاج شیخ حسینعلی راشد، ۲۷۵
 حاج شیخ عباس قمی، ۱۵۴، ۲۰۶

۲۵۴	۲۰۶
حاج شیخ عبدالحسین، ۴۵۴	حاج میرزا محمد کفائی، ۲۷۲
حاج شیخ غلامرضا، ۲۷۱	حاج میرزا محمد مهدی، ۵۷۵
حاج شیخ کاظم شانه‌چی، ۵۶۴	حاج میرزا مسیح، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹
حاج شیخ محمد جواد بلاغی، ۲۷۶	۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۷، ۵۱۶
حاج شیخ محمود تولائی، ۲۵۲	حاج میرزا موسی خان، ۴۴۷، ۴۴۸
حاج شیخ محمود حلبی، ۲۷۱، ۲۷۲	۴۴۹
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸	حاج میرزا مهدی، ۲۷۴، ۴۶۵، ۴۶۶
۲۷۹، ۲۸۰، ۴۷۲	۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۵، ۵۶۵
حاج عابد زاده، ۲۷۶	حاج میرزا مهدی اصفهانی، ۲۷۳، ۲۷۹
حاج فاضل، ۲۷۲	حاج میرزا مهدی خراسانی، ۴۷۵
حاج محقق، ۲۷۲	حاج میرزا مهدی شهید، ۵۶۹
حاج محمدباقر، ۵۸۵	حاج میرزا هاشم بن محمدباقر، ۵۷۵
حاج محمد حسن کبه، ۱۴۶	حارث همدانی، ۴۱
حاج محمدرضا سبزواری، ۴۰۸	حافظ ابن عساکر، ۳۹، ۱۳۶، ۲۲۸
حاج ملاعلی طارمی، ۵۶۴	۲۲۹، ۲۶۳، ۵۰۳
حاج ملامعصوم رضوی، ۴۲۴	حافظ ابوبکر بغدادی، ۴۵۴
حاج میرزا آقا جواهری، ۳۴۵	حافظ ابوبکر خطیب، ۱۲۷
حاج میرزا جعفر، ۶۰۴	حافظ ابوعبدالله، ۳۹
حاج میرزا حبیب، ۴۷۸	حافظ ابونعیم اصفهانی، ۷۹، ۸۶، ۱۲۶
حاج میرزا حسن فسائی، ۵۷۸	۱۵۴، ۲۰۷، ۴۴۹، ۵۰۹، ۵۸۶
حاج میرزا حسین نائینی، ۵۷۳	حافظ حسکانی، ۴۵۵
حاج میرزا حسین نوری، ۱۶، ۲۸، ۳۵	حافظ حسین کربلائی قزوینی، ۵۰

حافظ ذهبی، ۸۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳،	حسن بن قاسم، ۳۰
۲۳۶	حسن بن محمد ابوعلی، ۳۰
حاکم ابو عبدالله نیشابوری، ۵۲۶، و	حسن بن محمد بن حسن، ۳۲
مکرر	حسن بن محمد بن شرف شاه، ۱۹۵
حامد بن احمد بزاز، ۵۸۶	حسن بن محمد فریومدی، ۱۹۱
حبیب اصفهانی، ۵۲۶	حسن بن محمد قمی، ۴۵۱
حجت کوه کمری، ۴۵۷	حسن بن محمد هاشمی، ۱۰۳
حزین لاهیجی، ۴۷۶	حسن بن مهدی سلیقی، ۲۵
حسام الدین، ۱۶۸	حسن بن یوسف ابو منصور جمال الدین
حسام الدین منجم، ۱۶۷، ۱۹۵	علامه حلی، ۱۹۵
حسکا، ۳۲	حسن خان شاملو، ۴۳۰
حسن، ۱۱۸، ۴۵۵، ۵۵۹	حسن سمرقندی، ۵۰۳
حسنش مقری، ۳۰	حسن صباح، ۴۳۳
حسن بن احمد سمرقندی، ۱۳۰، ۵۰۳	حسن عاملی، ۵۰۱
حسن بن حسین، ۳۲، ۳۳	حسنعلی بن عبدالله، ۶۰
حسن بن زید علوی، ۵۹۳	حسنعلی محدث لکنهوی، ۴۲۶
حسن بن سلام، ۱۱۷	حسن کرمانشاهی، ۴۷۱
حسن بن عبدالله قطان، ۴۶۰	حسن معروف به سعفص عزالدین نحوی
حسن بن علی بن داود، ۱۵	مراغی، ۱۹۵
حسن بن علی طبرسی، ۱۱۲	حسین، ۱۱۸، ۴۵۵
حسن بن علی عمادالدین طبری، ۱۹۵	حسین اصغر، ۴۸۵، ۵۲۸، ۵۳۳
حسن بن علی قمی، ۴۵۱	حسین امیر شرف الدین، ۶۰
حسن بن علی مطرانی، ۸۴	حسین بن ابراهیم، ۳۰

- حسین بن بدیع، ۱۹۵
حسین بن حسن ابو محمد فخرالدین
فرومدی، ۱۹۶
حسین بن حسن عاملی، ۶۰
حسین بن حیدر کرکی، ۶۰
حسین بن روح، ۹۶
حسین بن سید کمال الدین، ۶۰
حسین بن شیخ عزیز، ۴۶۳
حسین بن عبدالصمد حارثی، ۴۱، ۴۲، ۵۸
حسین بن عبدالعزیز، ۳۲
حسین بن عبدالله بن غضائری، ۳۰
حسین بن عبدالله طائی، ۱۱۷
حسین بن علی بن محمد، ۶۰
حسین بن فتح، ۳۲
حسین بن محمد، ۱۳۲
حسین بن محمد بن سوره، ۹۶
حسین بن محمد رودباری، ۱۳۱
حسین بن محمد عاملی، ۶۰
حسین بن محمد قبانی، ۱۳۳
حسین بن محمد مروزی، ۴۵۵
حسین بن محمد موسوی، ۱۱۱
حسین بن مظفر همدانی، ۳۲
حسین بن نصر ابو عبدالله موصلی، ۲۴۵
حسین خاقان قاجار قزوینی، ۴۹۵
حسین خان، ۵۹۹
حسین دین محمدی، ۴۵۶
حسینعلی راشد، ۲۷۵، ۴۶۹، ۴۷۱
حسین قلی عظیم آبادی، ۳۵۵، ۳۷۷، ۵۰۹، و مکرر.
حسین کاشی، ۴۹۰
حسین یزدی اردکانی، ۶۰
حضرت امیر، مکرر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله، و مکرر
حضرت رضا علیه السلام، مکرر
حضرت زهرا علیها السلام، ۵۶۰
حضرت سیدالشهداء علیه السلام، ۲۷۱
حضرت عبدالعظیم، ۳۶۲، ۵۰۰، ۵۷۴
حکیم ابوالفتح گیلانی، ۵۳۹
حکیم خیام نیشابوری، ۶۸
حکیم عمادالدین، ۴۶، ۲۸۵، ۲۸۶
حمدالله مستوفی، ۲۰۶
حمزه استاجلو، ۲۸۷
حمزه میرزا، ۵۷۰
حمزه میرزای قاجار، ۴۱۱
حمیدالدین، ۱۳۸

- حمید بن قحطبه، ۵۶۲، ۵۶۳
 خاتون آبادی، ۲۰۱، ۲۰۶، ۴۸۹، ۵۱۹
 ۵۲۴
 خازن غروی، ۳۳
 خان خانان، ۶۰۹
 خان زمان، ۴۸۸
 خزیمه بن خازم، ۵۵۳
 خطیب بغدادی، ۲۵۹، ۴۲۰، و مکرر
 خطیرالدین، ۳۵۴
 خلف بن احمد نیشابوری، ۲۴۵
 خلیل بن غازي قزوینی، ۶۰
 خلیل بن محمد، ۶۰
 خواجه امام مظفر همدان، ۴۱۹
 خواجه ربیع، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۴۲
 خواجه رستم خوریانی، ۳۵۶
 خواجه سراج الدین، ۵۰۰
 خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۶۰
 خواجه عثمان هارونی، ۲۵۳
 خواجه عزیزالله، ۱۳۸
 خواجه عطا ملک جوینی، ۵۷۹
 خواجه قوام الدین، ۱۱۹
 خواجه مظفر بن احمد بن همدان، ۴۱۹
 خواجه معین الدین چشتی، ۲۵۳، ۵۴۶
 خواجه منصور طوسی، ۴۴۱
 خواجه منصور قرابوقه طوسی، ۴۴۰
 خواجه نصیرالدین، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
 ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵
 ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵
 خواجه نصیر خطاط، ۵۲۲
 خواجه نظام الملک، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۰
 ۲۳۴، ۴۳۲، ۴۳۳
 خواجه نظام الملک طوسی، ۲۱۲، ۲۴۳
 ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۵۹۵
 خواندمیر، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۰۶، ۲۶۸
 ۳۴۵
 خورشاه، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۶
 خیزران، ۵۵۲
 دابیژا، ۶۰۷
 داود بن نصیر، ۳۱۱، ۳۱۲
 داودی، ۱۸، ۳۵

درویش محمدخان، ۳۸۱	رضاشاه، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۴، ۳۴۶، ۴۴۲
درهم بن حسین، ۵۸۹	۵۴۴، ۵۷۳، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۵
دغش بن علی ابو عامر موفقی، ۲۴۶	رضا قلی خان، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۸۰، ۵۸۱
دکتر مصدق، ۲۷۶، ۲۷۷	رضا قلی خان زعفرانلو، ۴۵۳، ۵۸۰
دولت شاه سمرقندی، ۲۲۶، ۲۵۴، ۳۵۶	رضا قلی خان هدایت، ۴۳، ۶۹، ۲۰۶
۴۴۰	۲۵۴، ۴۴۵، ۵۴۹، ۵۷۰
ذوالفقار بن محمد بن معبد، ۳۲	رضی الدین بن ابی اللطیف، ۶۰
رئیس الدوله، ۱۶۵	رضی الدین بن محمد عاملی مکی، ۵۱۹
راجه پرم دیو، ۳۰۹	رضی الدین شیرازی، ۱۴۶
راجپال، ۳۰۲، ۳۰۳	رضی الدین علی لالا، ۳۴۴
رافع بن عبدالله بن عبدالملک، ۱۰۲	رضی الدین محمد رضوی، ۱۴۷
رافع بن لیث، ۵۶۱	رضی بن ابواللطف، ۴۹
رتبیل، ۵۹۲	رکن الدوله، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۳۶۷
رجبعلی صراف، ۶۰۴	۴۰۹، ۴۲۶، ۴۹۲، ۶۰۳
رحمان علی، ۳۵۸، ۴۲۲، ۴۲۶، ۶۰۸	رکن الدین خوافی، ۱۴۰
رحم علی خان، ۲۵۰، ۵۹۶	رکن الدین علوی استرآبادی، ۱۹۵
ردکو، ۳۷۳	زییده، ۵۶۰، ۵۶۱
رستم خان سپهسالار، ۳۵۹	زبیرین بکار، ۲۶۲
رستم محمدخان، ۴۴۵	زکریا بن محمود قزوینی، ۲۵۴
رسول اکرم ﷺ، مکرر	زید بن علی بن الحسین، ۳۲
رسول خدا ﷺ، مکرر	زین الدین، ۳۵۴
رشیدالدین فضل الله، ۱۲۴، ۱۶۵، ۱۶۷	زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم عراقی،
۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۸۷	۲۱۹

- زین الدین بن داعی، ۳۲
 زین الدین بن محمد، ۶۰
 زین الدین خوافی، ۱۳۸، ۱۳۹
 زین الدین محمود واصفی، ۵۲۲
 زین العابدین، ۴۸۵
 زین العابدین شیروانی، ۲۵۴
 زین العابدین غیائی تنکابنی، ۴۷۱
 ساعد، ۴۴۳
 سالم بن بدران، ۱۹۱
 سامانیان، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۲۸۸،
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۴، ۵۸۹، ۵۹۴
 سام میرزا، ۴۲۸، ۴۹۰، ۵۴۸، ۵۵۱
 سبکتکین، ۱۲۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹،
 ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۰، ۴۴۶
 سبهد امیر عزیزی، ۴۹۴
 سدیدالدین حلی، ۱۹۳
 سرتیب خردمند، ۴۹۴
 سرلشکر اسدالله ارفع، ۴۹۴
 سرلشکر جواد، ۴۹۴
 سرلشکر رکنی، ۴۹۴
 سرلشکر مطبوعی، ۳۴۷
 سرهنگ بیات، ۳۴۷
 سرهنگ حسن ظفر محتشمی، ۴۹۴
 سرهنگ حیدری، ۴۹۴
 سرهنگ علی نجاتی، ۴۹۴
 سرهنگ محمود دولو، ۲۸۱، ۲۸۲
 سری بن خزیمه، ۱۴۸
 سعدالخیار بن محمد ابوالحسن بلنسی،
 ۲۴۶
 سعدالدین بن براج، ۳۲
 سعدالدین نطنزی، ۲۰۴
 سعد بن نجم الدوله ابوالرضا، ۱۹۶
 سعید بن جبیر، ۳۹
 سعید بن عبدالله، ۶۰
 سعید بن عثمان، ۲۵۹
 سعید بن عزالدین ابوالفضائل، ۱۹۶
 سعید بن محمد، ۲۴۶
 سعید خان مؤتمن الملک، ۵۱۶
 سعید نفیسی، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۵۱، ۵۴۶
 سفیان بن عیینه، ۲۵۹، ۵۵۷
 سکندر خان ازبک، ۴۸۹
 سلجوقیان، ۱۲، ۳۱۳، ۴۳۱
 سلطان ابوسعید، ۵۸۸
 سلطان حسین استرآبادی، ۶۰
 سلطان حسین صفوی، ۴۷۶
 سلطان حسین میرزا بایقرا، ۱۱۹، ۱۳۸

۵۱۰، ۵۰۲	۶۰۷
سنائی غزنوی، ۳۴۴	سلطان زین العابدین سبزواری، ۵۹۸
سنجر، ۱۲۱	سلطان سنجر، ۹۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۲۴
سنجر سلجوقی، ۱۲۰، ۲۲۷	۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
سید ابراهیم رضوی، ۷۷، ۶۰۵	۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
سید ابوالحسن اصفهانی، ۴۵۸، ۴۸۲	سلطان علی، ۲۸۵
۵۶۵، ۴۸۶	سلطان علیک، ۲۸۳
سید احمد علی شاه، ۶۰۶	سلطان علی مشهدی، ۴۲۸، ۶۱۰
سید احمد کربلانی، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۰	سلطان محمد، ۱۲۴، ۱۶۶، ۲۲۶، ۳۷۹
۵۷۳	۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵
سید احمد یزدی مدرس، ۵۴۳	۳۸۶، ۳۸۸
سید اسماعیل صدر، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸	سلطان محمد خدا بنده، ۳۸۶
۴۷۱	سلطان محمد خوارزمشاه، ۱۶۶
سید جلال الدین تهرانی، ۴۱۱، ۴۸۷	سلطان محمد ملک شاه، ۲۲۶
سید جمال الدین اسدآبادی، ۴۹۷	سلطان محمود شیرازی، ۲۸۵
سید رضا، ۳۷۴	سلطان مراد عثمانی، ۵۱
سید رضی، ۱۰	سلطان مراد میرزا، ۳۵۲
سید سبط الحسن، ۵۴۱	سلطان ملکشاه، ۴۱۳، ۴۳۱، ۴۳۲
سید شهبسوار علی شاه، ۴۳۴، ۴۳۵	سلیمان ۷، ۲۳۹
۴۳۶	سلیمان بن حسن صهرشتی، ۳۲
سید ضیاء، ۲۶۹	سلیمان بن علی بحرانی شاخوری، ۶۰
سید عباس شاهرودی، ۴۸۱	سلیمان خان، ۲۹۵
سید عباس منصوری، ۴۳۸، ۴۳۹	سمعانی، ۱۲۳، ۱۳۶، ۳۵۳، ۴۱۲، ۴۶۰

سید علی خان مدنی، ۴۱	سید مرتضی کشمیری، ۵۷۳
سید علی قاضی، ۴۶۷	سید مصطفی، ۳۶۳
سید عیسی عطار، ۱۴۶	سید مظفر حسین طاهر، ۴۱۶، ۴۱۴
سید مجید میر دامادی، ۵۷۵	۴۱۹
سید محمد باقر، ۷۷	سید معزالدين، ۴۲۲
سید محمد باقر نجفی، ۴۷۱	سید مهدی بحر العلوم، ۱۵، ۳۵
سید محمد تقی، ۶۱۲	سید ناصر حسین، ۵۳۹
سید محمد تقی مدرس رضوی، ۱۹۰	سید نصرالله، ۵۲۱
سید محمد دیاج، ۵۷۲	سید نورالله مرعشی حسینی، ۵۳۲
سید محمد سعید، ۴۱۵	سید هبة الدین، ۴۸۴
سید محمد علی سبزواری، ۳۶۰	سید هندی، ۴۳۴، ۴۳۵
سید محمد فشارکی، ۴۶۷	سید یحیی دارابی، ۴۱۱
سید محمد قصیر، ۷۷	سید یوسف ملتانی، ۶۰۸
سید محمد کاظم یزدی، ۶۱۳	سید یونس اردبیلی، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۴
سید محمد منصوری زاده، ۴۳۶	۶۱۶، ۶۱۷
سید محمود شاهرودی، ۴۶۷، ۴۶۸	سیف الدوله، ۲۸۹
سید مرتضی، ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵	سیف السلطنه، ۵۸۴
۳۱، ۲۴۷، ۳۶۳، ۳۶۶، ۴۱۰	شافع بن عبدالرشید ابو عبدالله جیلی،
سید مرتضی داعی رازی، ۲۴۷	۲۴۶
سید مرتضی زبیدی، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴	شافعی، ۳۱۸، ۳۱۹، ۵۰۲
۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۴	شاه ارزاقی، ۳۷۷
سید مرتضی علم الهدی، ۹، ۱۰، ۲۴	شاه اسماعیل دوم، ۳۶۴
۲۴۷	شاه اسماعیل صفوی، ۲۵۷، ۵۰۳، ۵۲۷

شاه ولی الله محدث دهلوی، ۳۵۸	۶۰۷، ۵۳۱
شجاع الدوله بهادر، ۳۵۵	شاهجهان، ۳۶۰
شجاع الدین محمود بن علی، ۲۶۶	شاه خلیل الله، ۴۳۴، ۴۳۵
شجاع السلطنه، ۴۵۳، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰	شاه خیرات علی، ۴۲۶
شرف الدین ابوعبدالله بوصیری، ۱۴۲	شاهرخ، ۵۲۰
شرف الدین مظفر بن محمد بن مظفر، ۴۲۱	شاهرخ بهادر، ۳۵۶
شریعت اصفهانی، ۴۵۷، ۶۱۷	شاهرخ تیموری، ۵۹۶
شریف الدین ابوعبدالله، ۱۰۲	شاهرخ سلطان، ۴۴۰
شریف جلال الدین، ۱۵۱	شاهرخ میرزا، ۴۴۱
شریف علی، ۱۵۱	شاه سلیمان، ۴۲۹، ۵۷۶
شقیق بن سلمه، ۵۸۶	شاه صفی، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۱۴، ۴۳۰
شمس الدین احمد بن محمد، ۳۱۸	۴۴۴
شمس الدین تبادکانی، ۱۴۱، ۱۴۲	شاه طهماسب، ۴۵، ۲۸۳، ۳۶۴، ۳۸۶
شمس الدین جزری، ۸۹، ۴۵۵	۳۹۵، ۴۷۳، ۵۰۹
شمس الدین جوینی، ۲۰۳	شاه عباس، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۷۵
شمس الدین خسروشاهی، ۱۹۱	۳۵۰، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
شمس الدین داودی، ۱۸	۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹
شمس الدین شیروانی، ۱۸۸	۳۹۰، ۳۹۱، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۳
شمس الدین عرضی، ۱۸۸، ۱۹۶	۵۲۶، ۵۴۳
شمس الدین کیلک، ۱۹۶	شاه فتح الله شیرازی، ۵۳۹
شمس الدین محمد تبادکانی، ۱۳۸	شاهقلی سلطان، ۳۷۸
۱۴۰، ۱۴۳	شاه میر حسینی، ۶۰
	شاه نعمت الله ولی، ۴۳۴

- شمس المعالی قابوس بن وشمگیر، ۲۹۳
 شنبوله، ۴۵۲
 شوکانی، ۵۲۳
 شهاب الاسلام عبدالرزاق، ۱۲۱
 شهاب‌الدین آلوسی، ۴۶۳
 شهاب‌الدین ابوسعید، ۱۲۶
 شهاب‌الدین تبریزی، ۱۴۵
 شهاب‌الدین جامی، ۵۸۸
 شهاب‌الدین خفاجی، ۴۵، ۴۴
 شهاب‌الدین طوسی، ۲۵۶، ۲۵۵
 شهاب‌الدین نویری، ۸۲
 شهاب‌الملک، ۴۹۱
 شهر آشوب، ۱۴، ۳۲، ۳۵، ۷۸، ۱۲۶
 شهنشاه حسین، ۴۱۵
 شهید ثانی، ۶۰، ۹۵، ۱۵۴
 شیخ آذری، ۳۵۷
 شیخ آغا بزرگ تهرانی، مکرر
 شیخ ابراهیم قطیفی، ۱۷۵، ۵۲۷، ۵۲۸
 شیخ ابو عبدالله مفید، ۹، ۸
 شیخ ابوعلی طوسی، ۷۸
 شیخ الطائفه، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴
 شیخ بهاء‌الدین، ۲۴، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲
 ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳
 ۷۴، ۷۶، ۹۴، ۲۸۶، ۵۳۱، ۵۳۲
 ۵۳۳
 شیخ تاج‌الدین قرمانی، ۵۲۱
 شیخ جعفر درشتی، ۳۵۴
 شیخ حبیب‌الله رشتی، ۴۸۱
 شیخ حر عاملی، ۴۰، ۵۹، ۶۳، ۱۱۱
 ۱۴۷، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۸۴
 شیخ حسن سلیمی، ۳۴
 شیخ حسنعلی مروارید، ۴۶۵، ۴۶۸
 ۴۷۱، ۴۷۳
 شیخ حمید لودی، ۳۱۱
 شیخ ذبیح‌الله قوچانی، ۴۵۴
 شیخ زین‌الدین محمد خوافی، ۱۴۰
 شیخ صدرالدین، ۱۷۸
 شیخ صدوق، ۱۶، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷
 شیخ طوسی، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱
 ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲
 ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۹۵، ۹۷

- ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴
 شیخ عباس واعظ طبسی، ۵۴۳، ۵۴۴
 ۵۴۵
 شیخ عبدالحسین امینی، ۴۲، ۵۴، ۷۶
 ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۱
 شیخ عبدالعالی کرکی، ۵۸
 شیخ علاءالدوله، ۱۷۹
 شیخ علی عبدالعالی، ۲۵۷
 شیخ علی گیلانی، ۵۹۳
 شیخ علی منشار، ۴۷
 شیخ عمر، ۵۱
 شیخ عیسی زاهد، ۷۷
 شیخ غلام حسین محامی، ۴۶۹
 شیخ غلامرضا ذاکر، ۲۷۱
 شیخ غلامرضا طباطبای خراسانی، ۴۵۴
 شیخ فرید بخشی، ۵۹۸
 شیخ کاظم دامغانی، ۴۶۹
 شیخ مجتبی قزوینی، ۴۶۹، ۴۷۱، ۵۴۳
 شیخ محسن فیض قاضی، ۳۵۱
 شیخ محمد آقازاده، ۵۶۵
 شیخ محمد بهاری، ۴۶۷، ۴۷۱
 شیخ محمد تقی آملی، ۴۶۹
 شیخ محمد رضا یزدی، ۴۵۴
 شیخ مختار فلسفی لنکرانی، ۴۵۶
 شیخ مرتضی آشتیانی، ۳۶۱، ۳۶۴
 شیخ مرتضی انصاری، ۳۶۱، ۴۶۷
 ۵۱۳، ۶۱۲
 شیخ معین، ۵۲۹
 شیخ مفید، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۸
 ۲۴، ۳۰، ۹۴، ۲۵۴
 شیخ موسی خوانساری، ۴۶۷، ۴۶۸
 ۴۶۹
 شیخ مهدی خالصی، ۴۶۳، ۴۶۴
 شیخ مهدی خراسانی، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳
 شیخ مهدی غروی اصفهانی، ۴۶۴
 شیخ مهدی واعظ، ۴۸۲
 شیخ نصرالله مقدسی، ۲۱۴
 شیخ هاشم قزوینی، ۵۴۳، ۵۴۳، ۵۶۴
 ۵۶۶
 شیخ یحیی مدرس، ۴۵۶
 شیخ یوسف، ۶۰۹
 شیخ یوسف بحرانی، ۱۵، ۴۱، ۱۱۰
 شیخ یوسف هاماورانی مشهدی، ۶۱۰
 شیرویه دیلمی، ۵۱۰
 صادق بن محمد، ۶۰
 صاعد بن ربیعہ، ۳۳

صید محمد خان جلایر، ۵۸۰	صالح، ۵۶۲
صید محمد خان کلاتی، ۵۷۷	صالح بن حسن، ۶۰
طالب الحق، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳	صالح بن عبدالله، ۶۰
۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۷	صالح بن نصر کتانی، ۵۸۹
طاهر، ۱۶۸، ۲۹۱	صالح جیلانی، ۶۰
طاهر بن برکات خشوعی، ۱۳۱	صبا، ۱۸۳، ۲۵۷، ۴۷۶، ۵۲۵، ۵۷۶
طاهر بن حسین، ۱۹۶	۵۹۵
طاهر بن زنگی، ۱۹۶	صباح طبری، ۳۹۲
طاهر بن عبدالله، ۴۹۱، ۵۸۹	صبوری ملک الشعراء، ۴۸۸
طاهر جرولی، ۴۱۵، ۴۱۷	صدرالدین جوینی، ۱۹۳
طاهر شهیدی، ۴۷۵	صدرالدین صدر، ۴۵۷
طاهر محمد شاه، ۱۵۰	صدرالدین علی، ۱۸۸
طایفه بیات، ۳۶	صدرالدین علی بن ناصر سرخسی،
طبرسی، ۱۵، ۲۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۰۶	۱۵۹
طغان خان، ۲۹۵	صدرالدین قونوی، ۱۹۲
طغرل بک، ۱۲، ۱۳	صدرالدین محمد، ۱۲۰
طلحة بن مصرف، ۵۰۹	صدرالدین محمد بن اسحاق، ۱۷۸
ظل السلطان، ۳۹۳	صدرالمتألهین، ۴۶۹
ظهور الله فرنکی محلی، ۴۲۶	صفاریان، ۵۸۹
عادل شاه، ۵۲۵	صلاح الدین، ۲۵۶
عاصم بن حمزة، ۱۱۵	صلاح الدین صفدی، ۱۷۶، ۲۰۶
عباس بن عباس جوهری، ۲۶۲	صیاد اصفهانی، ۵۹۵
عباس بن عمرو غنوی، ۴۵۲	صید محمد خان، ۵۷۷

- عباس علی فاضل، ۶۰۴
عباسعلی محقق، ۴۸۲
عباس میرزا، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱
۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۴۴۹، ۴۵۲
۴۹۵، ۴۵۳
عبدالجبار بن عبدالله مقرئ، ۳۳
عبدالجبار مقرئ رازی، ۷۸
عبدالجواد ادیب نیشابوری، ۲۷۲، ۳۶۴
۴۵۴
عبدالحسین بروجردی، ۱۴۷
عبدالحسین تهرانی، ۳۶۱
عبدالحسین خاتون آبادی، ۲۰۶
عبدالحسین مجید کفائی، ۴۷۵
عبدالحمید، ۳۶۸
عبدالحمید بن عیسی، ۱۹۱
عبدالحمید بن محمد مقرئ، ۳۱
عبدالحمید مولوی، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۵۸
۴۴۷، ۴۷۷، ۴۹۹
عبدالحمید هبة الله عزالدین مدائنی، ۱۹۶
عبدالحی حنبلی، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۵۵
۵۰۲، ۵۱۱، ۵۲۱
عبدالخالق بن احمد، ۲۴۶
عبدالخالق سهروردی، ۶۱
عبدالرحمان، ۷۹، ۱۲۸، ۲۲۴، ۲۲۵
۲۵۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۵۱۰
عبدالرحمان بن احمد خزاعی، ۳۳
عبدالرحمان بن جوزی، ۱۷، ۳۵، ۱۴۴
۲۳۳
عبدالرحمان بن یوسف، ۲۵۹
عبدالرحمان جامی، ۱۴۰، ۴۱۹
عبدالرحمان مدرس، ۴۰۱
عبدالرحیم اسفرائنی، ۵۴۹
عبدالرحیم ربانی شیرازی، ۹۵، ۱۰۸
۱۱۰
عبدالرزاق بن احمد ابوالفضائل، ۱۹۶
عبدالصمد بن عبدالشهید انصاری، ۱۰۳
عبدالصمد غزالی، ۴۵۶
عبدالعزیز بن براج، ۲۷
عبدالعزیز بن عبدالجبار ابوالفضل
فخرالدین خلاطی، ۲۰۱
عبدالعزیز بن نحریر طرابلسی، ۲۵
عبدالعزیز بن یحیی، ۱۹۶
عبدالعزیز خان، ۴۴۵
عبدالعزیز دهلوی، ۲۲۵، ۴۶۳
عبدالعزیز طباطبائی، ۲۲
عبدالعزیز موصلی ابوالفضل، ۱۹۶

عبدالعظیم بن سید عباس، ۶۱	عبدالله بن احمد بن بکیر، ۴۵۵
عبدالعلی بن ناصر، ۶۱	عبدالله بن اسعد یمانی، ۲۳۲
عبدالغافر فارسی، ۳۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۹۴، ۴۴۱، ۴۵۹	عبدالله بن جعفر ثعلبی، ۲۶۰
۵۰۱، ۶۱۱	عبدالله بن حسن مشهدی، ۳۶۳
عبدالقادر، ۵۲۷	عبدالله بن حسین صوفی وراق، ۱۵۴
عبدالکریم بن احمد، ۱۹۱	عبدالله بن حسین وراق، ۳۹
عبدالکریم بن عبدالوکیل، ۴۸۵	عبدالله بن حمزه، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۱
عبدالکریم بن علی ابوطالب رازی، ۲۴۶	عبدالله بن شمس الدین، ۱۹۷
عبدالکریم بن محمد رافعی، ۱۱۸، ۱۳۴، ۲۲۳، ۲۵۹، ۴۵۹	عبدالله بن طاهر، ۸۰، ۸۱، ۳۲۰
عبدالکریم بن محمد قزوینی، ۷۸	عبدالله بن علی بن احمد بلادی، ۵۱۹
عبدالکریم بن هوازن، ۹۲	عبدالله بن علی کرکانی، ۹۲
عبدالکریم خوئینی، ۴۵۶	عبدالله بن عمر ابوالخیر ناصرالدین بیضاوی، ۱۹۷
عبدالکریم رافعی، ۸۸، ۳۹۴	عبدالله بن مبارک مروزی، ۵۵۶، ۵۵۸
عبداللطیف بن علی عاملی، ۶۱	عبدالله بن محمد ابوعلی عمادالدین بغدادی، ۱۹۷
عبدالله افندی، ۳۶، ۴۱، ۵۴، ۷۸، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۷۶	عبدالله بن محمد خوری طبرانی، ۲۴۴
۱۹۰، ۲۰۵، ۲۲۳، ۵۳۰، ۵۳۴	عبدالله بن مصعب زیبری، ۵۵۴
۵۳۶، ۵۴۱	عبدالله بن یوسف، ۵۵۸
عبدالله اومانی همدانی، ۱۹۶	عبدالله چشتی، ۴۵۰
عبدالله بن احمد ابو عبدالله قفال مروزی، ۳۱۸	عبدالله خان ازبک، ۱۱۹، ۱۲۰، ۳۸۹
	عبدالله خان استاجلو، ۲۸۶
	عبدالله خان اصفهانی، ۵۷۸

عبدالله سیدی، ۵۱۸	عبدالوهاب بن ابراهیم عزالدین زنجانی، ۱۹۷
عبدالله صیرفی، ۶۱۰	
عبدالله مامقانی، ۴۸۶	عبدالوهاب بن شاه شادیاخی، ۱۳۷
عبدالله مدرس یزدی، ۴۶	عبدالوهاب سبکی، ۱۸، ۳۵، ۲۵۳
عبدالله واعظ یزدی، ۴۷۱	عبدالوهاب طوسی، ۴۴۰، ۵۸۶، ۵۸۷
عبدالله یزدی، ۵۸	عبدالوهاب مراغی، ۲۲۰
عبدالمجید بن عمر ابن علی، ۱۹۷	عبدعلی، ۲۶۶
عبدالملک بن معافی قزوینی، ۲۵۱	عبدوس بن علی، ۱۰۳
عبدالملک بن نوح، ۲۹۰	عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه، ۳۳
عبدالملک جوینی امام الحرمین، ۳۱۸	عبیدالله بن طاهر روقی، ۴۶۰
عبدالمؤمن بن علی، ۲۳۲	عثمان علی خان، ۴۳۹
عبدالمؤمن بن فاخر صفی الدین ارموی، ۱۹۷	عروضی سمرقندی، ۷
عبدالمؤمن خان، ۳۹۰	عزالدین حسین، ۲۲، ۴۲، ۴۵
عبدالنبی کجوری، ۴۷۲	عزالدین طاهر، ۵۷۹
عبدالواحد بن عبدالکریم قشیری، ۱۲۲	عزالدین فریومدی، ۱۹۶
عبدالواحد بن فضل فارمدی، ۵۱۱	عزالدین موسوی، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸
عبدالواحد بن محمد، ۳۱	عطاءالله بن علی، ۱۱۸
عبدالواحد بن نعمه الله، ۶۱	علامه امینی، ۳۶، ۵۹، ۵۳۷
عبدالواحد قشیری، ۳۹	علامه تهرانی، ۲۹، ۳۸، ۷۸، ۱۴۵، ۱۸۰
عبدالوحید، ۵۲۹	۲۶۶، ۳۶۳، ۴۰۸، ۴۲۳، ۴۵۲
عبدالوحید شوشتری، ۵۳۰	۴۶۴، ۴۸۴، ۵۲۷، ۵۴۹
عبدالوهاب، ۳۷	علامه حلی، ۱۴، ۳۵، ۹۴، ۱۱۰، ۱۷۷

- ۴۸۵، ۱۹۵، ۱۹۳ علی بن احمد علاء الدین بخاری، ۱۹۷
- علامه طباطبائی، ۴۵۷ علی بن انجب تاج الدین ابوطالب، ۱۹۷
- علاء الدوله، ۴۴۰، ۴۸۸، ۵۸۲، ۶۱۱ علی بن حرب، ۵۱۰
- علاء الدین، ۱۶۲ علی بن حسن صائغ، ۹۶
- علاء الدین صیرفی، ۲۳۳ علی بن حسین، ۳۱، ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۵۹۰، ۵۹۱
- علاء الملک مرعشی، ۲۴ علی بن حسین بن موسی، ۹۳، ۹۴، ۹۶
- علم الهدی سید مرتضی، ۳۱ علی بن حیدر ابوالحسن فریدالدین طوسی، ۲۰۱
- علی ابن الحسین علیه السلام، ۹۷، ۲۶۱ علی بن زکی ابوالحسن کافی الدین طوسی، ۱۹۷
- علی اخوان ثالث، ۴۶۰ علی بن زید بیهقی، ۱۱۱، ۱۳۰، ۵۹۵
- علی اصغر حکمت، ۵۴۲ علی بن سلیمان، ۶۱، ۱۱۶
- علی اصفهانی، ۶۱ علی بن سلیمان بحرانی، ۱۹۲
- علی اکبر اردستانی، ۴۲۰ علی بن شبل ابوالقاسم، ۳۱
- علی اکبر شیرازی، ۶۰۹ علی بن طاووس، ۱۹۲
- علی اکبر صدرزاده، ۴۷۲ علی بن عبدالصمد سبزواری، ۳۳
- علی اکبر غفاری، ۱۱۰ علی بن عبدالعزیز بحرانی، ۶۱
- علی بن ابن منصور شیعی، ۱۹۲ علی بن عبدالعزیز مکی، ۳۹
- علی بن ابی الشجاع، ۱۹۱ علی بن عبدالله نیشابوری، ۸۷
- علی بن ابی الفوارس، ۳۱ علی بن عمر نجم الدین معروف به کاتبی، ۲۰۲
- علی بن ایطالب، مکرر علی بن احمد، ۳۰، ۳۱، ۶۱، ۹۴
- علی بن احمد عزالدین سهروردی، ۱۹۷

اربلی، ۱۹۷	علی بن نصرالله، ۶۱
علی بن عیسی ابوالحسن محی الدین،	علی بن یوسف بن تاشقین، ۲۳۱
۱۹۸	علی تنوخی، ۳۱
علی بن محمد، ۳۱، ۶۰، ۸۹، ۱۱۴،	علی حسینی تفرشی، ۶۱
۲۴۶، ۱۹۲	علیرضا، ۵۲۶
علی بن محمد ابوالفضل مجیرالدین	علی رضا عباسی، ۳۵۱
نیلی، ۱۹۸	علی رضا قدوسی، ۴۷۲
علی بن محمد حسینی، ۶۱	علی رفاه، ۴۵۶
علی بن محمد حمویه ابوالحسن جوینی،	علی شاه جامی، ۳۵۱
۲۴۶	علی طباطبائی شرف الدین، ۶۱
علی بن محمد سلمی، ۱۹۰	علی علوی عاملی، ۶۱
علی بن محمد طوسی، ۸۹	علی قلی خان، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶،
علی بن محمود، ۶۱	۳۸۷
علی بن محمود نجم الدین دامغانی، ۱۹۸	علی قلی خان شاملو، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۰،
علی بن مسرور دباغ، ۱۲۹	۳۸۱، ۳۹۰
علی بن مسلم ابوالحسن، ۲۴۶	علی قلی خان واله داغستانی، مکرر
علی بن مطهر بن مکی ابوالحسن، ۲۴۶	علی محدث خراسانی، ۴۷۱
علی بن موسی الرضا علیه السلام ، مکرر	علی مذهب، ۴۶، ۵۸
علی بن مهرویه، ۲۶۴	علی مرتضی، ۱۶۳
علی بن نام آور شهاب الاسلام	علی مظفرالدین، ۶۱
مجدالدین، ۱۹۸	علی مؤتمن، ۳۸، ۲۶۴، ۳۶۶
علی بن نجم الدین ابوالخیر قطب الدین	علی نقی بن محمد هاشم، ۶۱
قزوینی، ۱۹۸	علی نمازی شاهرودی، ۴۷۱

- علی یزدی، ۴۸۶
 غیاث الدین بن طاووس، ۱۹۱
 عماد اصفهانی، ۲۴۹
 غیاث الدین حسینی، ۲۰۶
 عمادالدین طوسی، ۱۱۴، ۱۱۳
 غیاث الدین خواندمیر، ۲۶۸
 عمادالدین محمود، ۲۸۶، ۲۸۷
 غیاث الدین محمد، ۵۲۲، ۵۲۳
 عمادالدین محمود مخنک، ۵۹
 غیاث الدین محمد مشهدی، ۱۱۹
 عماد طوسی، ۱۱۲، ۵۱۰
 فائق، ۲۹۰
 عمر بن ابی الحسن، ۸۸، ۲۴۴
 فاضل دربندی، ۵۱۴
 عمر بن شاهنشاه، ۲۵۵
 فاضل دوانی، ۱۷۷
 فاطمه، ۸۰، ۴۵۵
 عمر بن علی ابوالفضل کمال الدین بلخی، ۱۹۸
 فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام، ۴۵۲
 عمر بن میرانشاه، ۳۵۶
 فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ۸۰
 عمر دهستانی، ۱۳۱
 فتح الله پاکروان، ۶۱۴
 فتحعلی شاه، ۱۰۹، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۱
 غلام حسین محامی، ۴۷۱
 فتحعلی موسوی، ۶۱۲
 غلامرضا خان تفضلی، ۵۰۸
 فخرالدوله دیلمی، ۲۹۶
 غلامرضا خان شهاب الملک، ۵۲۲
 فخرالدین، ۴۲۳
 غلام علی آزاد بلگرامی، ۵۲۵
 فخرالدین اخلاطی، ۱۸۶، ۲۰۱
 غلام علی خان هندی، ۴۷۸
 فخرالدین بن عساکر، ۲۵۲
 غوثی شطاری، ۱۴۰
 فخرالدین بیاری، ۱۹۷
 فخرالدین رازی، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۹۱

۲۲۳	فضل بن محمد ابوعلی فارمدی، ۲۴۴
فخرالدین مراغی، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۸	فضیل بن عیاض، ۵۵۶
فخرالدین نورستانی، ۳۵۶	قابوس بن وشمگیر، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۵
فخرالملک، ۲۴۱	قاسم بن محمد زاهد، ۱۰۴
فخرالملک بن نظام الملک، ۱۲۰	قاسم بن میر محمد طباطبائی، ۶۱
فرخ خان، ۳۸۱	قاسم علی خان، ۳۷۷
فردوسی، ۷، ۸۴، ۸۵، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۰	قاسم قطلوبغا حنفی، ۲۱۹
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹	قاسم گیلانی، ۶۱
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۵۳۴	قاضی ابویوسف، ۵۵۸
فرمان فرما، ۲۸۱	قاضی احمد غفاری، ۲۰۶
فروغی، ۲۶۹	قاضی بن کاشف الدین، ۶۱
فرهاد بک، ۴۳۳	قاضی عیاض، ۱۲۸، ۱۲۹
فریدالدین عطار، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۹۲	قاضی ناصرالدین بیضاوی، ۶۰۸
۳۰۸	قاضی نورالله شوشتری، ۱۵، ۱۰۵
فرید وجدی مصری، ۲۵۴	۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۸۶
فشارکی، ۵۶۵	۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۱
فصیحی خوافی، ۱۴۵، ۳۴۸، ۶۱۱	قانع، ۴۲۰
فضل الله بن محمد ابو عبدالله مجدالدین	قتیبه بن سعید بلخی، ۸۴
ا-رح اصفهانی، ۱۹۸	قدرت الله شوق، ۷۰، ۳۵۷، ۴۰۷، ۴۲۷
فضل بن ربیع، ۵۶۲	۴۳۴، ۴۴۱، ۴۵۹، ۵۰۹، ۵۴۷، ۵۷۶
فضل بن روزبهان خنجی، ۲۵۲	قدرت الله کوپاموی، ۱۸۳، ۳۷۶، ۴۲۹
فضل بن سلیمان، ۱۲۱	قدرخان، ۲۹۵
فضل بن فضل، ۱۰۴	قطب الدین راوندی، ۱۰، ۲۳، ۳۶

- قطب‌الدین سعید بن هبة الله، ۳۶
 قطب‌الدین شیرازی، ۲۰۰، ۲۰۳
 قطب‌الدین مصری، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۹۰
 قطب‌المحدثین، ۴۵۴
 قوام‌السلطنه، ۴۴۳
 قویلائی قآن، ۱۸۹
 قیصر بن ابی‌القاسم، ۱۹۲
 کاتبی قزوینی، ۱۷۷
 کاشف‌الغطاء، ۲۶، ۳۷
 کاظم بن عبدعلی گیلانی، ۶۱
 کامران میرزا، ۳۵۲
 کردی بن عکبر فارسی، ۳۳
 کریم خان زند، ۵۲۰
 کلباسی، ۵۶۵
 کلینی، ۱۴
 کمال‌الدین اربلی، ۱۹۴
 کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، ۴۲۹
 کمال‌الدین زنجانی، ۱۹۸
 کمال‌الدین محمود رفیقی مشهدی، ۲۸۳
 کمال‌الدین محمود یزدی، ۳۵۱
 کمال‌الدین نخجوانی، ۱۷۷
 کمال‌الدین هندی، ۱۹۵
 کمال بن ابی‌شریف، ۲۳۶
- کیا محمد بزرگ امید، ۲۸۷
 گری بای دوف، ۳۹۷
 گشتاسب، ۳۰۳، ۳۴۰
 گلشن آزادی، ۴۶۰، ۵۲۱، ۵۵۰، ۵۶۸
 ۵۷۱
 گوهرشاد، ۳۸، ۱۴۳، ۳۷۲، ۴۸۰، ۴۸۲
 ۵۷۳، ۶۰۳، ۶۰۴
 لسان‌الملک، ۶۰۹
 لطف‌الله بن عبدالکریم، ۶۱
 لقمان بن محمد فخرالدین مراغی، ۱۹۸
 ماجد بن هاشم بحرانی، ۶۲
 مأمون، ۵۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۲۱
 ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۸۷، ۳۹۳، ۵۱۱
 ۵۵۳، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳
 مأمون بن مأمون ابوالعباس خوارزمشاه،
 ۲۹۴
 متوکل، ۱۶۸
 مجاهد‌الدین، ۱۶۸
 مجاهد‌الدین دوات دار، ۱۶۸، ۱۶۹
 ۱۷۰
 مجتبی موسوی، ۲۵۶
 مجدالدوله، ۲۹۶، ۲۹۷
 مجد‌الدین عباسی، ۶۲

محمد بن ابوالحسن بکری، ۴۸	مجد همگر، ۲۰۴
محمد بن ابوالفتح خیاط، ۴۵۵	محبی، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲
محمد بن ابی‌الحسین بکری، ۵۹	محقق داماد، ۹۵
محمد بن ابی‌القاسم، ۳۳	محقق سبزواری، ۱۴۶
محمد بن ابی‌القاسم طوسی، ۲۴۷	محقق کرکی، ۲۶۶
محمد بن ابی‌سعد، ۸۷، ۲۵۸	محقق مجلسی، ۴۳
محمد بن ابی‌نصر ابوالفضل کمال‌الدین، ۱۹۸	محقق نوقانی، ۴۵۴
محمد بن احمد، ۱۹۲، ۲۰۸	محمد امین، ۱۶۸، ۴۲۴، ۵۶۱
محمد بن احمد ابوسهل حفصی مروزی، ۲۴۴	محمد امین قاری، ۶۲
محمد بن احمد بن جبیر، ۲۵۳	محمد باقر استرآبادی، ۵۹، ۱۷۷، ۱۷۸
محمد بن احمد بن شهریار، ۳۳	محمد باقر بن زین العابدین، ۵۹
محمد بن احمد سرخسی، ۱۰۲	محمد باقر بن محمد حسین نیشابوری، ۵۱۹، ۱۱۱
محمد بن احمد صیرفی، ۹۶	محمد باقر بن محمد مؤمن، ۶۲
محمد بن احمد معادی، ۹۰	محمد باقر بن محمود شیرازی، ۲۸۷
محمد بن احمد موصلی، ۴۲۰	محمد باقر خوانساری، ۱۶، ۳۵، ۳۶
محمد بن ادريس حلی، ۲۴	۴۲، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۷۹
محمد بن اسحاق، ۱۷۸، ۱۹۲	۵۴۱، ۵۳۲، ۲۵۴، ۱۸۲، ۱۸۱
محمد بن اسحاق بن خزیمه، ۵۲۶	محمد باقر مجلسی، ۴۳
محمد بن اسحاق نظام‌الدین اصفهانی، ۱۹۸	محمد باقر محسنی ملایری، ۴۷۲
محمد بن اسعد ابوسعید نوقانی، ۲۴۶	محمد باقر ملکی، ۴۷۲
	محمد بروی طوسی، ۱۳۴، ۱۳۵
	محمد بن ابراهیم مقری، ۲۰۷

- محمد بن اسعد نوقانی ابوسعید، ۲۴۵
 محمد بن اسلم، ۱۲۶
 محمد بن اسلم طوسی، ۸۶، ۱۲۶، ۲۲۶، ۲۶۳، ۴۵۴
 محمد بن اسماعیل ابومنصور طوسی، ۲۴۵
 محمد بن اسماعیل بن صائغ، ۷۹
 محمد بن اسماعیل فارسی، ۱۳۷
 محمد بن اسماعیل هروی، ۵۰۳
 محمد بن اوس انصاری، ۵۹۰
 محمد بن بابویه، ۱۰۵، ۱۰۸
 محمد بن بدرالدین، ۶۲
 محمد بن بکران نقاش، ۱۰۳
 محمد بن ثابت خجندی، ۲۴۶
 محمد بن جابر، ۱۱۵
 محمد بن جریر طبری، ۸۰
 محمد بن جعفر، ۵۱۱
 محمد بن جعفر صادق علیه السلام، ۵۱۱
 محمد بن جعفر فرغانی، ۱۰۳
 محمد بن جمال الدین فخرالدین حکیم
 قزوینی، ۱۹۹
 محمد بن جهم اسدی، ۱۹۲
 محمد بن حبش فخرالدین ابومحمد
 بروجردی، ۱۹۹
 محمد بن حسن ابهری عمادالدین، ۱۹۹
 محمد بن حسن اشعری، ۴۵۲
 محمد بن حسن افضل الدین، ۱۹۲
 محمد بن حسن بن علی، ۱۶، ۱۷، ۱۸
 محمد بن حسن بن علی طوسی، ۱۴، ۱۵، ۱۶
 محمد بن حسن بن ولید، ۹۶
 محمد بن حسن حسینی هندی هروی، ۳۸
 محمد بن حسن رضی الدین، ۱۹۹
 محمد بن حسن طوسی، ۵، ۶، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۱۵۶، ۱۵۸
 محمد بن حسن قتال، ۳۳
 محمد بن حسن وجیه الدین، ۱۹۲
 محمد بن حسین برهانی مشهدی، ۳۹
 محمد بن حسین بن ایوب، ۳۹
 محمد بن حسین بن محمد، ۳۹
 محمد بن حسین بن محمد طوسی، ۷۸
 محمد بن حسین بهاء الدین عاملی، ۶۳، ۶۸، ۷۲
 محمد بن حسین رضوی، ۷۷
 محمد بن حسین شوهانی، ۷۸، ۱۱۴

- محمد بن حسین طوسی، ۷۸، ۳۸
 محمد بن حسین قرشی، ۶۲
 محمد بن حمزه، ۷۹
 محمد بن حمزه بن زیاد، ۷۹
 محمد بن حمید، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
 محمد بن حمید طوسی، ۸۰، ۸۲
 محمد بن خلف، ۷۹، ۸۳
 محمد بن دیلم شاه ابوالفضل فخرالدین
 نخجوانی، ۱۹۹
 محمد بن رافع، ۲۰۳
 محمد بن رافع طوسی، ۸۴
 محمد بن ربیع طوسی، ۸۴
 محمد بن زکریا طبیب رازی، ۱۰۳
 محمد بن زهیر، ۸۶
 محمد بن سدیدالدین ابوالفضل
 عمادالدین، ۱۹۹
 محمد بن سعید فرخزادی، ۸۷
 محمد بن سعید یمنی، ۲۲۰
 محمد بن سلیمان، ۳۱، ۶۲، ۸۷
 محمد بن شاکر، ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۰۶
 محمد بن شاه مرتضی، ۶۳
 محمد بن شرفالدین ابوالفضل
 محی الدین، ۱۹۹
 محمد بن شمس الدین ابو حامد
 زین الدین کیشی، ۱۹۹
 محمد بن شوکر بن رافع، ۸۷
 محمد بن طاهر، ۵۹۲، ۵۹۴
 محمد بن طاهر اشتر، ۸۸
 محمد بن عباس نوقانی، ۸۸
 محمد بن عبدالرحمان بن مغلد، ۷۹
 محمد بن عبدالقادر، ۳۳
 محمد بن عبدالکریم، ۸۸، ۸۹
 محمد بن عبدالکریم رافعی، ۸۸، ۳۹۴
 محمد بن عبدالله، ۸۹، ۹۰، ۲۴۵، ۲۴۶
 محمد بن عبدالله ابوبکر بن عربی، ۲۴۶
 محمد بن عبدالله ابوجعفر حکیم شریفی،
 ۱۹۹
 محمد بن عبدالله بن حکم، ۳۹۴
 محمد بن عبدالله بن خورشید، ۸۴
 محمد بن عبدالله بن محمد، ۸۹
 محمد بن عبدالله حفصی، ۲۲۹
 محمد بن عبدالله حکمی، ۹۰
 محمد بن عبدالله مطین، ۲۵۹
 محمد بن عبدالملک ابواللیث فخرالدین
 رصدی مراغی، ۲۰۲
 محمد بن عبدالملک ابو حامد، ۲۴۵

- محمد بن عتیق، ۹۱
محمد بن علی بن شهر آشوب، ۳۲
محمد بن عثمان بلخی، ۲۲۰
محمد بن علی بن محمد، ۸۹، ۱۹۲
محمد بن عثمان عمری، ۹۶
محمد بن علی بن محمد طوسی، ۱۱۴
محمد بن علی بن موسی، ۹۴
محمد بن عزالدین حسین حارثی، ۴۲
محمد بن علاء خواجه همام الدین
تبریزی، ۱۹۹
محمد بن علی، ۶۲، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰،
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶،
۱۳۴، ۲۶۱، ۴۵۱، ۴۵۲
محمد بن علی ابوالفضل فخرالدین
مطرزی، ۲۰۰
محمد بن علی ابوعبدالله بغدادی، ۲۴۵
محمد بن علی اردبیلی، ۱۶، ۳۵
محمد بن علی بن اسود، ۹۶
محمد بن علی بن الحسین، ۹۵
محمد بن علی بن الحسین بابویه، ۹۲
محمد بن علی بن حسین، ۹۳، ۹۸،
۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹
محمد بن علی بن حمزة طوسی، ۱۱۲
محمد بن علی بن خشیش، ۳۱
محمد بن علی بن سلیمان رضوی، ۱۱۶
محمد بن علی بن شاه، ۱۰۲
محمد بن علی بن عمر بن جمیل، ۱۱۷
محمد بن عمر بن علی، ۱۱۸
محمد بن عمر نوقانی، ۱۱۷
محمد بن عمرو بصری، ۱۰۲
محمد بن فخرالدین مشهدی، ۱۲۰
محمد بن فخرالملک، ۱۲۰، ۱۲۱
محمد بن فضل، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
محمد بن فضل بن علی، ۱۲۳
محمد بن فضل جلاب، ۱۰۴

- محمد بن فیض کاشانی، ۱۴۷
محمد بن قاسم طوسی، ۱۲۶
محمد بن قاسم فارسی، ۱۲۶، ۱۲۷
محمد بن قدامه، ۱۲۷
محمد بن قدامه طوسی، ۱۲۷
محمد بن قدامه مصیصی، ۱۲۷
محمد بن کرام، ۳۲۰
محمد بن مالک طوسی، ۱۲۸، ۱۲۹
محمد بن محمد، ۶۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۳
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴
۱۵۸، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸
۲۴۴، ۲۵۰
محمد بن محمد ابوالحسن، ۳۱، ۱۳۱
محمد بن محمد ابوالفتح مجدالدین
طوسی، ۲۰۰
محمد بن محمد ابوحامد غزالی، ۲۴۴، ۲۵۰
محمد بن محمد ابوعبدالله، ۱۳۱
محمد بن محمد ابو منصور نوقانی، ۱۳۲
محمد بن محمد ابو نصر طوسی، ۱۳۳
محمد بن محمد انصاری، ۱۳۱
محمد بن محمد باغندی، ۵۲۶
محمد بن محمد بروی طوسی، ۱۳۴
محمد بن محمد بن ابراهیم واصلی، ۲۰۷
محمد بن محمد بن حسن عاملی، ۱۵۴
محمد بن محمد بن عبدالقاهر، ۱۲۹
محمد بن محمد بن نعمان، ۱۸، ۳۰
محمد بن محمد بن یوسف، ۱۳۲، ۱۳۳
محمد بن محمد تبادکانی، ۱۳۷
محمد بن محمد تروغبذی، ۱۴۴
محمد بن محمد تقی حسینی نجفی، ۱۴۷
محمد بن محمد جرجانی، ۸۶
محمد بن محمد حاکمی خروی، ۱۳۰
محمد بن محمد رضا، ۱۴۵، ۱۴۶
محمد بن محمد رضا قمی، ۱۴۶
محمد بن محمد زمان، ۱۴۷
محمد بن محمد شعرانی طوسی، ۱۴۸
محمد بن محمد غزالی، ۲۰۷، ۲۲۷
محمد بن محمد مخزومی، ۲۰۷
محمد بن محمد مقدسی شافعی، ۵۸
محمد بن محمود، ۲۵۵، ۲۵۶
محمد بن مخلص، ۷۹، ۴۵۵
محمد بن مخلص دوری، ۱۲۷
محمد بن مظفر فخرالملک طوسی، ۲۵۷
محمد بن منتصر، ۸۷، ۲۵۸

- محمد بن منصور ابوجعفر عابد، ۲۵۹
محمد بن منصور طوسی، ۲۶۰
محمد بن منصور فارسی ابوبکر طوسی، ۲۵۹
محمد بن موسی، ۲۶۱، ۲۶۲
محمد بن میر محمد علی مشهدی، ۲۶۲
محمد بن نام آور، ۱۹۳
محمد بن نصار حویزی، ۶۳
محمد بن وکیع، ۲۶۳
محمد بن هاشم جمال الدین تفلیسی، ۲۰۰
محمد بن هبة الله بن محمد، ۲۶۳
محمد بن هبة الله طرابلسی، ۳۳
محمد بن یحیی، ۸۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۰۰، ۲۵۵
محمد بن یحیی ابوالفضل عزالدین منجم ساوی، ۲۰۰
محمد بن یحیی ابوسعید نیشابوری، ۲۴۵
محمد بن یحیی شجاعی زوزنی، ۲۴۴
محمد بن یحیی طوسی، ۲۶۳
محمد بن یحیی نیشابوری، ۲۲۳
محمد بن یعقوب اصم، ۱۱۷
محمد بن یوسف، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۵۵
محمد بن یوسف ابوالحسن، ۶۳، ۱۳۱
محمد بن یوسف بن عبدالحمید زهری، ۲۶۴
محمد تبادکانی، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
محمد تقی شریعتی مزینانی، ۲۷۶
محمد تقی ادیب نیشابوری، ۵۴۳
محمد تقی الجواد علیّه السلام، ۴۵۰
محمد تقی بن ابی الحسن، ۶۲
محمد تقی بن مقصود علی، ۴۴۵
محمد تقی شیرازی، ۶۱۷
محمد تقی صوفی زیاد آبادی، ۶۳
محمد تقی مجلسی، ۶۲
محمد تقی مدرس رضوی مشهدی، ۲۰۳
محمد تقی میر شاهی، ۲۶۲
محمد حسن، ۳۶
محمد حسن بن محمد مهدی، ۴۸۵
محمد حسن بیات، ۳۷
محمد حسن مشهدی، ۳۷
محمد حسین بروجردی، ۴۶۹، ۴۷۱

محمد حسین بن ابو محمد بغمچی، ۵۱۹	محمد شمس الدین، ۶۳
محمد حسین بن محمد قاسم قمشه‌ی، ۲۳	محمد شیرازی صدرالدین، ۶۲
محمد حسین خان، ۵۱۲	محمد صادق بن محمد علی، ۳۶۱
محمد حسین طباطبائی، ۲۴	محمد صالح، ۵۱۹، ۴۵۲، ۷۶
محمد حیرانی، ۱۴۱	محمد صدرالدین، ۶۲
محمد خان ترکمان، ۳۸۲، ۳۸۱	محمد عاملی بهاء الدین، ۶۲
محمد خان قرانی، ۵۸۰	محمد علی بن ولی، ۶۲
محمد خدا بنده، ۳۸۲، ۳۷۸، ۳۶۵، ۱۲۴	محمد علی حبیب آبادی، ۴۸۶
۳۹۱، ۳۸۴	محمد علی خوانساری، ۲۸
محمد ربانی خراسانی، ۵۵۰	محمد علی شاه قاجار، ۶۰۲، ۵۹۸
محمد رضا، ۶۳	محمد علی عبرت، ۵۱۴
محمد رضا بسطامی، ۶۲	محمد علی کشمیری، ۲۲
محمد رضا حکیمی مشهدی، ۴۷۳	محمد علی کشمیری، ۵۳۶، ۵۳۱، ۳۶۱
محمد رضا رضوی، ۴۸۶	۵۴۱
محمد رضا شاه، ۴۱۱، ۲۷۹، ۲۶۹	محمد غوثی، ۱۴۱، ۱۴۰
۵۴۵، ۴۹۴، ۴۹۳	محمد غیاث الدین، ۱۲۰
محمد رضا محقق تهرانی، ۴۷۲	محمد فرخ سیر، ۵۴۷
محمد رویدشتی، ۶۳	محمد قاسم فرشته، ۳۰۵، ۳۰۲، ۳۱۰
محمد زمان مشهدی، ۲۲۲، ۱۴۸، ۱۴۷	۳۸۹، ۳۴۵، ۳۴۳، ۳۱۶
محمد شاه، ۴۹۶	محمد قلی خان قره گوزلو، ۴۱۱
محمد شریف رازی، ۵۶۶، ۳۶۴، ۳۶۱	محمد قمی صفی الدین، ۶۲
۵۷۵	محمد قوش آبادی، ۶۰۷، ۳۷۰
	محمد کاظم دامغانی، ۴۷۱

محمد کاظم یزدی، ۴۷۰، ۶۱۷	محمد هادی میلانی، ۵۴۴
محمد کشمیری، ۶۳، ۳۶۰	محمد همایون، ۵۹۷
محمد کوه کمری، ۲۸	محمد یوسف خان، ۵۹۹
محمد گیلانی شمس الدین، ۶۲	محمود بدر، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
محمد لبنی مالکی، ۲۴۶	محمود بن ابی القاسم طوسی، ۳۵۳
محمد محبی، ۴۳	محمود بن حسام الدین، ۶۲، ۶۳
محمد محسن فیض، ۶۲	محمود بن درویش علی، ۶۲
محمد محی الدین زنجانی، ۲۰۰	محمود بن سید یوسف حسینی، ۳۵۵
محمد محیط، ۱۴۵	محمود بن علی سلمی، ۳۵۴
محمد مراغی ابوالخیر محی الدین	محمود بن محمد طوسی، ۳۵۴
سروی، ۱۹۸	محمود بن مسعود ابوالثناء قطب الدین
محمد مصطفی، ۱۶۳	شیرازی، ۲۰۰
محمد مظفر، ۲۰۶	محمود بن میر علی میمندی، ۳۵۳
محمد معزالدین، ۶۲، ۲۵۷	محمود پهلوان مشهدی، ۲۶۶
محمد منصور طباطبائی بهبهانی، ۱۴۲	محمود جم، ۲۶۹، ۲۷۰
محمد نائینی، ۶۲	محمود چاپلقی، ۲۶۶
محمد نواز ابن مولوی عبدالسمیع، ۳۵۸	محمود حلبی، ۴۷۲
محمد نهاوندی، ۲۷۲	محمود خان، ۲۸۱
محمد واعظ زاده، ۴۸۱	محمود دولو، ۲۸۱، ۲۸۲
محمد ولی خان اسدی، ۷۶، ۲۷۰، ۳۴۷	محمود زابلی، ۲۸۸
محمد ولی خان اسدی، ۴۹۸	محمود طرقی، ۲۸۷
محمد هادی، ۵۴۹	محمود غزنوی، ۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹
محمد هادی سبزواری، ۵۱۶	۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰

مرتضی بن شیخ محمد تقی بروجردی،	۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴
۳۷۶	۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۷
مرتضی تبریزی، ۳۶۳	۳۴۳، ۳۴۴
مرتضی خان پرناک، ۳۶۴	۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸
مرتضی طالقانی، ۴۶۹	۳۴۹، ۳۵۰، ۴۰۱، ۴۹۰
مرتضی قلی خان، ۳۶۷	۳۵۲، محمود مستوفی،
مرتضی قلی خان پرناک، ۳۶۴، ۳۶۵	محی الدین، ۴۶۹
۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲	محی الدین بن عربی، ۱۹۲
مرتضی قلی خان متولی باشی، ۶۰۳	محی الدین غزالی، ۳۵۶، ۳۵۷
مرتضی قلی خان نائینی، ۳۶۶، ۳۶۷	محیط الدین خان، ۳۵۵
مردان علی خان، ۳۷۷	مختارالدوله، ۳۵۵
مرشد قلی خان، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰	مختار بن ابی عبید، ۲۶
۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵	مخدوم لکنوی، ۳۵۸
۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰	مدرس رضوی، ۷۷، ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۰
مروان بن ابی حفصه، ۵۵۲	۱۴۷، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۶
مروان بن علی بن سلامة، ۲۴۶	۲۷۲، ۴۲۵، ۴۸۴، ۵۲۴، ۵۶۳
مزاخم بن علی اشعری، ۴۵۱	۵۶۹، ۵۷۵، ۵۷۷
مستضی، ۱۳۵، ۱۳۶	مراد بن علی خان، ۶۳
مستعصم، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۶	مراد کشمیری، ۳۶۰، ۳۶۱
مسرور، ۵۶۲	مرتضی ابوالحسن دیباجی، ۳۳
مسرور خادم، ۳۹۱، ۳۹۳، ۵۵۵	مرتضی اسماعیلی، ۳۶۳
مسعر بن کدام، ۱۵۴	مرتضی انصاری، ۳۶۱، ۴۶۷، ۵۱۳
مسعود، ۳۱۴	۶۱۲

- مسعود بن ابی العلاء ابوعلی کمال الدین
نطنزی، ۲۰۰
مسکین، ۳۹۴
مسلم بن حجاج، ۴۲۸
مشرقی مشهدی، ۴۰۷، ۴۳۰، ۵۸۳، ۵۸۴
مشرقی میرزا ملک مشهدی، ۴۳۰
مصطفی بن محمد تبریزی، ۴۰۸
مصطفی خان، ۴۰۹
مصطفی قلی خان رام، ۵۴۵
مصطفی قلی خان میرپنج، ۴۱۰
مطلب بک، ۴۱۲
مطهر بن فاطمه، ۸۰
مظفر بن عبدالله ققیه مصری، ۱۳۶
مظفر بن محمد طوسی، ۴۲۰، ۴۲۱
مظفر حسین، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹
مظفر کوه بنانی کرمانی، ۴۲۰
معاویه بن عمرو ازدی، ۴۵۵
معتز، ۱۶۸
معتصم، ۵۶۰
معروف کرخی، ۲۵۹، ۲۶۰
معزالدین جهاندار شاه، ۳۷۶
معزالدین محمد مشهدی، ۴۲۳
معصوم میرزا، ۴۲۵
معلم حبیب آبادی، ۴۶۳، ۵۴۲
معموری، ۳۶
معین الدوله، ۴۲۶
معین الملک، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷
مفضل بن عمر، ۱۹۳
مقبل بن رجاء طوسی، ۴۲۸
مقصود بن زین العابدین، ۶۳
ملاحمد مشهدی، ۴۸۰
ملایه‌الدین، ۵۱، ۵۲
ملایهشتی اسفرائنی، ۲۰۱
ملاحسین فشارکی، ۴۸۶
ملاشهاب الدین کوه بنانی، ۴۲۰
ملاعبدالرحمان، ۵۱۳
ملاعبدالعلی، ۳۵۱
ملاعبدالعلی بحر العلوم، ۳۵۸
ملاعبدالقادر، ۵۳۲
ملاعلی مذهب، ۴۶
ملاقربانعلی زنجانی، ۶۱۷
ملاحسن فیض، ۶۳، ۱۴۶
ملاحمد شریانی، ۶۱۷
ملاحمد طاهر خان مشهدی، ۵۴۷

- ملا محمد کاظم خراسانی، ۳۶۲، ۴۶۶، منشی میراحمد، ۲۸۳
- ۴۷۰، ۴۷۴، ۵۷۳، ۶۱۷ منصور التولیه، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸
- ملا محمد هاشم خراسانی، ۲۲۷ منصور التولیه شهسوار علی شاه، ۴۳۷
- ملا محمود یزدجردی، ۲۶۶ منصور بن احمد ابوالحسن کمال الدین، ۲۰۰
- ملا مهدی نراقی، ۴۸۰ منصور بن حسین آبی، ۳۳
- ملا نظام الدین سہالوی، ۳۵۸ منصور بن محمد ابومسعود فخرالدین
- ملا نظر علی طالقانی، ۵۲۴ کا زرونی، ۲۰۰
- ملا نظیری نیشابوری، ۵۲۵ منصور بن نوح سامانی، ۲۹۰
- ملا هاشم خراسانی، ۴۰۹ منکوقاآن، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۸۵، ۱۸۶
- ملا هوائی، ۵۸۴ ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۷۸، ۵۸۰
- ملک حسین ملک علی، ۶۲ منوچهر، ۲۹۳
- ملک داد بن علی، ۱۱۸ منوچهر اقبال، ۴۴۲، ۴۴۳
- ملکشاه، ۴۳۱ منوچهر ایرانشاه عضدالدین قہستانی، ۲۰۱
- ملک شمس الدین کرت، ۱۶۴ منوچهر بن قابوس، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷
- ملک فیصل، ۴۷۵ منوچهر خان بگلربیگی، ۴۴۴، ۴۴۵
- ملک محمود سیستانی، ۴۷۳ موسی بن جعفر علیہ السلام، ۱۹، ۲۶۱، ۲۸۴
- ملک معرف، ۴۳۳ ۴۵۱، ۴۵۲، ۵۵۴
- ملک مؤید، ۸۵ موسی بن عمران انصاری، ۱۲۲
- ممنون مشہدی، ۴۳۴ موسی بن محمد، ۴۵۲
- منتجب الدین بن بابویہ، ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۵۴، ۱۹۳، ۱۱۶ موسی بن محمد بن علی بن موسی، ۴۵۱
- منتصر، ۱۶۸ موسی بن ہارون، ۷۹، ۴۵۴، ۴۵۵
- منتہی بن ابی زید حسینی، ۳۳

- موسی طوسی، ۲۴۹
 مهدی قلی خان، ۲۷۷
 موسی مبرقع، ۲۵۱، ۲۵۰
 مهدی قلی خان سهام‌الملک، ۲۷۷
 موسی مدرس حسینی، ۲۵۲
 میرابوالمعالی انجو، ۳۸۳
 موفق‌الدوله، ۱۶۵، ۱۹۱
 میر جهانی، ۴۸۶
 موفق‌الدین، ۳۲، ۳۳
 میر حامد حسین، ۴۱۵
 موفق بن ابراهیم، ۴۵۹
 میرخواند، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۸، ۲۰۶
 موفق بن ابوالعباس خلیلی نوقانی، ۴۵۹
 ۳۴۵، ۳۵۷، ۴۹۰
 موفق بن محمد طبرانی، ۴۶۰
 میر داماد، ۲۶۶
 مولانا رفیعا گیلانی، ۵۱۸
 میرزا ابراهیم، ۲۶۸
 مولانا شاه محمود، ۲۸۳
 میرزا ابراهیم رضوی، ۶۰۲
 مولانا شاه محمود رهی مشهدی، ۲۸۵
 میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری،
 مولانا عبدی، ۲۸۳
 ۶۰۱
 مولوی خیرالدین محمد، ۶۰۹
 میرزا ابوالحسن شیخ‌الرئیس، ۴۸۲
 مهدی ابدال آبادی، ۴۶۴
 میرزا ابوالقاسم بابر، ۲۶۷، ۲۶۸
 مهدی اخوان ثالث، ۴۶۰، ۴۶۱
 میرزا ابوطالب رضوی، ۱۱۹
 مهدی بامداد، ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۵۳، ۳۶۱
 میرزا احمد کفانی، ۲۷۲، ۲۶۹
 ۳۹۴، ۴۱۱، ۴۲۸، ۴۷۷، ۴۷۸
 میرزا اسماعیل، ۴۶۵
 ۴۸۸، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۲، ۵۴۷
 میرزا بزرگ قائم مقام، ۴۴۹
 ۵۲۹، ۵۸۲
 میرزاتقی، ۴۱۴
 مهدی بگ، ۲۷۳
 میرزا تقی خان، ۴۹۷، ۵۱۲
 مهدی بیانی، ۵۲۶، ۵۴۳، ۶۱۰
 میرزا جعفر کلیددار، ۶۰۲
 مهدی عباسی، ۱۲۱
 میرزا جواد تبریزی، ۵۷۳
 مهدی فرخ، ۵۱۵

- میرزا حبیب الله رشتی، ۳۶۲
 میرزا حبیب الله ملکی، ۴۵۸
 میرزا حسن آشتیانی، ۳۶۲، ۳۶۱
 میرزا حسن شیرازی، ۴۶۷
 میرزا حسین خان سپهسالار، ۵۴۶
 میرزا حسین خان مشیرالدوله، ۵۱۲
 میرزا حسین سبزواری، ۴۷۰
 میرزا حسین نائینی، ۴۷۰
 میرزا رضای کرمانی، ۵۰۰
 میرزا زین العابدین، ۶۰۱
 میرزا سعیدخان مؤتمن الملک، ۴۰۹
 میرزا سلمان اصفهانی، ۳۸۴
 میرزا سنجر، ۲۶۸
 میرزا سنگلاخ، ۵۴۳
 میرزا شاه تقی، ۵۷۶
 میرزا شاه محمود، ۲۶۸
 میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، ۲۷۲، ۴۵۴
 میرزا عبدالرحمان مدرس، ۵۱۵
 میرزا عبدالغنی بگ همدانی، ۵۸۴
 میرزا عبدالمجید خادم، ۳۷۱
 میرزا عسکری، ۴۵۴
 میرزا علی اصغر خان حکمت، ۵۳۹
 میرزا علی اکبر نوقانی، ۲۷۱
 میرزا فخر، ۴۲۲
 میرزا فخرالدین مشهدی، ۲۸۵
 میرزا فطرت، ۴۲۲
 میرزا کاظم، ۳۷۷
 میرزا کاظم صبوری، ۵۱۴
 میرزا محمد، ۳۷۶
 میرزا محمد آقا زاده، ۳۶۴، ۴۶۸
 میرزا محمدباقر مدرس رضوی، ۲۷۲
 میرزا محمد تقی شیرازی، ۵۷۳
 میرزا محمد تهرانی، ۲۸، ۲۶
 میرزا محمد حسن میر جهانی، ۴۸۵
 میرزا محمد شفیع، ۵۲۱
 میرزا محمد شیرازی، ۲۸۶
 میرزا محمد طاهر، ۴۱۵
 میرزا محمد مهدی شهیدی، ۵۷۷
 میرزا محمود، ۴۵۸
 میرزا محمودخان، ۳۷۴
 میرزا محمود گرگانی، ۳۵۲
 میرزا محمود موسوی حسینی، ۴۵۶
 میرزا مخدوم شریفی، ۵۳۱
 میرزا مصطفی حکیم باشی، ۴۰۹
 میرزا مصطفی سجادی سراپی، ۴۱۰

- میرزا مظفر ترکه، ۴۱۳
 میرزا معزالدین محمد، ۴۲۳
 میرزا معصوم رضوی، ۵۶۳، ۳۶
 میرزا مقیما، ۴۲۸، ۴۲۹
 میرزا ملکم خان، ۵۱۲
 میرزا موسی، ۴۵۲
 میرزا موسی خان، ۴۴۶
 میرزا موسی خان فراهانی، ۴۴۷، ۵۴۵
 میرزا موسی خان نائب، ۴۵۳
 میرزا مهدی آشتیانی، ۵۶۵
 میرزا مهدی اصفهانی، ۵۶۴
 میرزا مهدی بن باقر حسینی، ۴۸۴
 میرزا مهدی بن میرزا غیاث، ۴۷۹
 میرزا مهدی عالی مشهدی، ۴۷۶
 میرزا مهدی غروی اصفهانی، ۴۶۵، ۴۶۸، ۵۶۵
 میرزا مهدی گیلانی، ۴۷۷
 میرزا نصرالله خان دبیرالملک، ۵۱۲
 میرزا نصرالله شیرازی، ۵۱۳
 میرزا نصرالله شیروانی، ۵۱۴
 میرزا نصرالله فارسی، ۵۱۳
 میرزا نصرالله مجتهد، ۴۰۱، ۵۱۵
 میرزا هاشم، ۵۶۹
 میرزا هاشم امین، ۵۶۳
 میرزا هاشم شهیدی، ۵۶۸
 میرزا هاشم کلیددار، ۵۶۶
 میرزا هاشم مشهدی، ۵۷۰
 میرزا هاشم مفتی، ۵۷۰
 میرزا هاشم مفتی مشهد، ۵۷۰
 میرزا هدایت الله مجتهد، ۵۶۹، ۵۷۷
 ۵۷۸
 میرزای شیرازی، ۴۸۱
 میرزای شیروانی، ۲۰۱
 میرزا یعقوب مشهدی، ۵۹۵
 میرزای نائینی، ۴۶۶
 میرزا یوسف آشتیانی، ۳۵۲
 میرزین العابدین، ۴۲۵
 میر سلطان علی، ۴۵۵
 میرسید احمد مشهدی، ۵۲۶
 میرعلاءالدوله، ۴۲۵
 میرعلیک، ۲۸۳
 میرغیاث الدین عزیز، ۱۱۹
 میرک موسی، ۴۸۹
 میرمحمد امین، ۴۲۴
 میرمحمدزمان، ۱۴۷، ۴۲۲
 میرمحمدزمان مشهدی، ۴۲۲

میر محمد طاهر، ۲۵۵	نادرشاه افشار، ۴۹۴، ۵۰۵
میر مسیب، ۳۹۵	نادرقلی، ۵۰۶
میر معزالدین محمد اصفهانی، ۲۵۷	نادرقلی افشار، ۴۷۴
میر معزالملک، ۲۸۹	نادر میرزا، ۴۹۵، ۵۲۰
میر معصوم، ۴۲۴	نادری مشهدی، ۵۰۴
میر مفلسی، ۴۲۷	ناصرالدین، ۱۶۲
میر منشی، ۵۲۶	ناصرالدین اسکندری، ۲۳۶
میر ناقه، ۴۹۰	ناصرالدین حاکم قهستان، ۱۶۱
میرهادی ربانی مشهدی، ۵۵۰	ناصرالدین شاه، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۹۳
میر یوسف مشهدی، ۶۰۹	۴۷۶، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸
مینا امیرالشعراء، ۴۹۰	۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۲، ۵۲۲، ۵۴۷
مؤتمن، ۴۷۷، ۵۶۰	۵۹۹، ۶۰۲
مؤیدالدوله، ۵۹۹	ناصرالدین علی ملک، ۵۰۰
مؤیدالدین، ۱۶۵، ۲۰۲	ناصرالدین محتشم، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴
مؤیدالدین بن بریک عرضی دمشقی، ۲۰۲	ناصرالملک، ۲۸۱، ۳۷۴
مؤیدالدین عرضی، ۱۸۶	ناصر بن احمد سرخسی، ۴۱۲
مؤیدالدین محمد خوارزمی، ۲۲۰	ناصر بن رضا علوی حسینی، ۳۴
مؤیدالملک، ۲۱۷	ناصر بن سهل بن احمد نوقانی، ۵۰۲
مؤید ثابتی، ۲۴۳	ناصر بن سهل نوقانی، ۵۰۳
نائب حبیب، ۴۹۲	ناصر بن محمد ابوشجاع، ۵۰۳
نائب علی اکبر نوقانی، ۶۰۳	ناصر بن محمد بیاع نوقانی، ۵۰۳
نادر باتماقلیچ، ۴۹۳، ۴۹۴	ناصر عاملی، ۵۰۱
	ناظری، ۵۰۴

نصیر بن علی طوسی، ۵۱۱	نایب علی اکبر، ۳۷۰
نصیر بن محمد ابوالفتح آذربایجانی، ۲۴۵	نبیل الدوله، ۳۷۴
نصیر بن محمد طوسی، ۵۱۱	نبیل رضا علوان، ۱۱۳
نصیر بن محمد طوسی، ۵۱۱	نجد، ۵۲۰
نصرة الدین، ۵۲۲	نجفقلی خان شادلو، ۵۸۰
نصوح طوسی، ۵۲۱	نجم الدین اصفهانی، ۲۶۶
نصیرالدین ابوجعفر طوسی، ۱۸۳	نجم الدین خبوشانی، ۲۲۳
نصیرالدین طوسی، ۳۶، ۱۵۴، ۱۵۵	نجم الدین دبیران، ۱۸۶
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳	نجم الدین علی جیل آبادی، ۵۰۵
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱	نجم الدین کبری، ۱۱۸، ۱۹۱
۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰	نجیب الدین حلّی، ۱۹۳
۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۳	ندیم، ۵۰۵
۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۶	نسبتی مشهدی، ۵۰۹
نصیرالدین محمد طوسی، ۱۵۵، ۱۵۹	نصرآبادی، ۶۹، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۹
۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۰	۴۳۳، ۵۷۶
نظام الدین، ۳۰۰، ۵۲۴	نصرالله بن مدرس حائری، ۵۱۷
نظام الدین حسن نیشابوری، ۱۷۹	نصرالله گرگانی، ۳۵۲
نظام الدین طوسی، ۵۲۳	نصرالله مدرس، ۵۱۸
نظام شهیدی، ۵۲۴	نصرالله میرزا، ۵۲۰
نظر آقا، ۳۷۸	نصر بن ابراهیم مقدسی، ۲۴۴
نظیر مشهدی، ۵۲۵	نصر بن ابی نصر، ۵۰۹
نعمان بن محمد طوسی تروغبذی، ۵۲۶	نصر بن احمد طوسی، ۵۱۰
نعمت الله رضوی مشهدی، ۵۲۷	نصر بن عبدالرحمان طوسی، ۵۱۰

- نعم بن محمد، ۱۳۳
نقیب خان، ۵۲۷
نواب احتشام رضوی، ۳۴۷
نواب شجاع السلطنه، ۵۷۸
نواسه شاه، ۲۹۹
نورالدین احمد عاملی انصاری، ۵۹
نورالدین شیرازی، ۵۲۸، ۵۲۷
نورالدین عبدالصمد نظنزی، ۲۶۶
نورالله بن سید شریف الدین حسینی
مرعشی، ۵۳۲
نورالله شهید، ۳۵، ۱۱۰، ۵۳۹، ۵۴۱
نورالله مرعشی شوشتری، ۵۳۳
نورالله میرزا، ۵۴۲
نور محمد خان، ۵۴۲
نور محمد خان ازبک، ۴۴۵
نوروز علی بسطامی، ۳۷، ۳۸، ۴۲۴،
۴۴۷، ۵۱۳، ۵۴۲، ۵۶۹، ۵۷۷، ۵۷۸
نیکلا امپراطور روس، ۶۰۷
واعظ هروی، ۱۳۹
واقدین خلیل قزوینی، ۷۸
واقفی مشهدی، ۵۴۶
وجیه الدین مشهدی، ۵۴۶
وجیه الدین نظام آبادی جونپوری، ۳۷۷
وجیه الله میرزا، ۵۴۶
وزیر اسلام، ۵۴۷
وزیر خان قادر، ۵۴۷
وفائی مشهدی، ۵۴۸
وکیع، ۱۲۷، ۲۶۳
ولی الله حسینی رضوی موسوی، ۵۴۹
ولی الله خراسانی رضوی، ۵۴۹
ولی خان قاجار، ۵۴۸
ولی قلی خان شاملو، ۴۲۸، ۴۴۴
ولی قلی شاملو، ۳۵۹، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۷۹
هادی، ۵۵۲، ۵۵۳
هادی خراسانی، ۵۵۰
هادی کاشف الغطاء، ۲۶
هارون، ۷۹، ۱۲۱، ۲۵۳، ۳۹۱، ۳۹۲،
۳۹۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۵۲، ۵۵۳،
۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸،
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳
هارون بن موسی تلعلکبری، ۳۱
هاشم بن احمد، ۶۳
هاشم قزوینی، ۴۷۱
هاشم ناصری، ۵۷۱
هاشم نجف آبادی میر دامادی، ۵۷۲
هبة الله بن محمد ابوسعید مجدالدین بن

همگر شیرازی، ۲۰۱	یحیی ابی‌الخیر یمینی، ۲۲۰
هدایت، ۱۸۳	یحیی برمکی، ۳۹۲، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۸
هدایت‌الله مشهدی، ۵۷۶	یحیی بن احمد، ۱۹۳
هرثمة بن اعین، ۵۵۳	یحیی بن حسین ذی‌الدمعه، ۳۵۳
هزیر، ۴۴۳	یحیی بن خالد برمکی، ۵۵۳، ۵۵۵
هلاکوخان، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵	یحیی بن شمس‌الدین، ۱۹۳
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱	یحیی بن صامت، ۴۵۴
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶	یحیی بن عبدالله بن حسن علوی، ۵۵۴
۱۸۸، ۱۸۹، ۵۷۸، ۵۷۹	یحیی بن فضل‌الله ابوالفضل عزالدین
هلاکو میرزا، ۵۸۰، ۵۸۱	ساجونی، ۲۰۱
هلال بن محمد بن جعفر، ۳۱	یحیی بن محمد ابوالفتح محی‌الدین
هلال حفار، ۱۸	مغربی، ۲۰۲
همائی، ۵۸۳	یحیی لاهیجی، ۶۳
همایونی، ۲۵۴	یزید بن محمد ازدی، ۴۲۰، ۴۲۱
همتی مشهدی، ۵۸۲	یزید بن معاویه، ۲۳۶
هیلان، ۵۵۷	یعقوب ارمنی، ۳۹۹
یادگارخان، ۵۸۴، ۵۹۷	یعقوب بن ابراهیم، ۸۷
یار محمدخان، ۵۸۴، ۵۸۵	یعقوب بن اسحاق، ۵۹۵
یار محمدخان افغان، ۵۸۰	یعقوب بن لیث، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۴
یاسین بن صلاح‌الدین، ۵۱۹	یقینی مشهدی، ۵۹۶
یافعی، ۱۳۳	یوسف بن اسماعیل نبهانی، ۲۴۸، ۲۵۴
یاقوت حموی، ۱۲۳، ۱۳۱، ۲۰۷، ۲۵۴	یوسف بن تاشقین، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۱
۴۲۲، ۵۹۵	یوسف بن عبدالله عجمی کورانی، ۲۶۶

یوسف بن علی، ۶۱۱	یوسف خان هراتی، ۵۹۸
یوسف بن علی بن مطهر، ۱۹۳	یوسف خان هزاره، ۵۹۹
یوسف بن عمر مسروق طوسی، ۶۱۱	یوسف خوارزمی، ۴۳۱
یوسف خان، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰	یوسف طوسی، ۶۰۸
۳۷۱، ۳۷۳، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹	یوسف عادل شاه، ۵۲۷
۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴	یوسف علی سبز مشهدی، ۶۱۰
۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷	یوسف غیاث الدین، ۵۹۶
یوسف خان مشهدی، ۵۹۷، ۵۹۸	

فهرست اماکن

آبسکون، ۴۲۲	ارداک، ۳۵۱
آبکوه، ۴۹۹	اردبیل، ۱۷۸، ۵۰۹، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۶
آبه، ۱۹۴	اروپا، ۲۶، ۲۲۴، ۳۴۶، ۴۹۶، ۵۰۰
آخال، ۶۰۰	۵۸۵
آذربایجان، ۸۰، ۸۲، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۸۱	ازغد، ۴۹۹
۴۹۷، ۵۰۹، ۵۸۴، ۶۱۰، ۶۱۶	استرآباد، ۴۲۲، ۴۲۴
آکرا، ۵۳۹	اسفرائن، ۵۷۹
آمل، ۱۷۷، ۵۹۳	اصفهان، مکرر
ابرخس، ۱۸۷	اسکندریه، ۱۴۸، ۲۲۴
ابیورد، ۴۷۴	اسلامبول، ۲۲۴، ۵۰۰، ۵۱۲، ۵۲۰
اتریش، ۶۰۷	۵۸۵
اجمیر هندوستان، ۲۵۳، ۵۴۶	افغانستان، ۲۹۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۴۵۰
احساء، ۱۵۰	۴۸۷، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۵، ۶۱۳
احمدآباد، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷	اکبرآباد، ۴۲۳، ۵۳۹، ۵۴۷
احمدآباد ناره، ۴۲۲	الموت، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲
اربل، ۴۲۱	۱۹۲، ۲۰۴، ۵۸۰

بامیان، ۲۹۳	بندر هرمز، ۱۵۲
باورد، ۳۱۲، ۳۱۳	بند گلستان، ۴۹۲
بجنورد، ۴۹۱، ۵۷۸	بنگال، ۱۵۱، ۲۲۵، ۳۰۲
بخارا، ۹۰، ۱۰۱، ۱۵۰، ۱۷۳، ۲۵۲	بنگاله، ۳۱۵، ۳۷۷
۲۹۲، ۲۹۵، ۳۱۸، ۴۷۵	بورا، ۱۵۳
بدخشان، ۳۵۰، ۴۸۱، ۴۹۸	بوشنج، ۲۹۱، ۵۸۵
بذدر، ۸۰	بهاطه، ۲۹۸، ۳۱۱
بزدامه، ۱۵۳	بیازکان مرو، ۴۰۶
بست، ۲۸۹، ۳۱۳، ۵۸۳	بیت المقدس، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۱۵۲، ۲۱۴
بسطام، ۱۲۴، ۱۵۱، ۱۶۴، ۲۹۴، ۵۳۶	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۳۸، ۳۲۰
۵۷۳، ۵۵۵	بیجاپور، ۵۱۸، ۵۲۰
بصره، ۱۰۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۵۸، ۵۱۳	بیدا، ۳۰۳
۵۴۷	بیدر دکن، ۴۲۸
بعلبک، ۳۰۸	بیرجند، ۲۷۱
بعلبک لبنان، ۴۵	بیروت، ۲۴، ۲۸، ۵۴۳
بغلان، ۱۵۱	بیمارستان شاهرضا، ۴۳۶، ۴۹۲
بگلر قوچان، ۲۸۲	پاکستان، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۰۹
بلخ، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۷۳	۴۴۳، ۴۸۰
۲۱۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲	پروان، ۴۸۱
۲۹۳، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸	پنجاب، ۱۵۱، ۳۱۵، ۴۴۳، ۵۹۰، ۵۹۱
۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۳۸، ۴۸۱، ۵۸۵	پنج شیر، ۱۵۱
بلخان، ۳۱۳	تاجیکستان، ۳۴۶
بمبئی، ۸۵، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱	تاسرهلا، ۱۵۳

تخت فولاد، ۱۴۷	بیازکان مرو، ۴۱۲
تربت، ۲۸۲	بیت المقدس، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۱۵۲، ۲۱۴
تربت حیدریه، ۱۵۱، ۳۸۱، ۵۸۰	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۳۸، ۳۲۰
ترساباد، ۶۱۱	بیجاپور، ۵۲۷، ۵۲۵
ترشیز، ۵۸۰، ۵۸۱	بیدر دکن، ۴۳۴
ترغبه، ۱۴۴، مکرر	بیرجند، ۲۷۱
تسرکستان، ۱۵۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۳	بیروت، ۲۴، ۲۸، ۵۵۰
۳۰۶، ۳۱۲، ۵۶۰	بیمارستان شاهرضا، ۴۹۸، ۴۴۲
ترمذ، ۱۵۰	پاکستان، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۱۵
تروغبذ، ۱۴۳، ۵۲۶	۴۱۶، ۴۵۰، ۴۸۷
تکدا، ۱۵۳	پروان، ۴۸۷
تنبکتو، ۱۵۳	پنجاب، ۱۵۱، ۳۱۵، ۴۵۰، ۵۹۷، ۵۹۸
تونس، ۱۴۸، ۱۵۲	پنج شیر، ۱۵۱
تهران، مکرر	تاجیکستان، ۳۴۶
جایق، ۱۳۱	تاسرهلا، ۱۵۳
جاغرق، ۴۹۹	تاشکند، ۱۰۲، ۳۷۵
جام، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۰، ۳۶۵	تانیشر، ۳۰۰
۳۷۶، ۵۸۸	تبادکان، ۱۳۷، ۳۵۱
جامع قصر، ۱۸، ۱۳۶	تبادکوه، ۱۳۷
جامع مراغه، ۲۰۱	تبریز، ۲۴، ۲۵، ۱۴۹، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
جاوه، ۱۵۲	۲۶۹، ۲۸۳، ۳۵۵، ۳۹۹، ۴۰۸
جبل طارق، ۵۶۰	۴۴۷، ۴۴۸، ۴۹۷، ۵۱۴، ۵۲۳
جبل عامل، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۲، ۱۱۱	تبوک، ۱۵۲

حاج ترخان، ۱۵۰	۴۲۹، ۱۵۴
حجاز، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۶۹، ۱۰۱، ۱۰۸	جبنیان، ۱۲۹
۱۴۱، ۱۴۹، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۵۸	جده، ۱۴۹، ۱۵۲
۴۶۴، ۵۱۲، ۵۵۸، ۵۶۰	جرجان، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۳
حضر موت، ۱۴۹	۲۹۴، ۴۲۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۵۱۱
حلب، ۲۷، ۳۳، ۵۱، ۵۲، ۱۴۹، ۱۵۲	۵۶۱، ۵۹۳، ۶۱۰، ۶۱۱
۱۹۳	جرمق، ۱۴۸
حله، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶	جرمقان، ۵۶۱
۵۱۸	جرو، ۴۱۵
حوزه علمیه نجف اشرف، ۱۳، ۴۶۶	جزیره هرمز، ۱۴۹
حویزه، ۱۴۹، ۱۵۲	جلفا، ۴۴۷
حیدرآباد، ۱۴۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۵	جندی شاپور، ۵۹۴
۴۳۹	جنگل رستم دار، ۵۹۳
حیدرآباد دکن، ۱۴۲، ۴۱۸، ۴۳۵، ۴۳۸	جوزجانان، ۲۹۱
۵۲۷	جونپور، ۶۰۹
خالص، ۴۶۳	جهرود قم، ۱۵۶، ۱۵۷
خاتقاه سعید السعداء، ۲۵۵	جهلم، ۳۰۱
خاتقاه سمیساطیه، ۲۱۴	جیحون، ۱۵۰
خاتقاه محمود کاشانی، ۵۸۷	چاج، ۱۰۱، ۱۰۲
خاوران، ۳۱۲	چغان ناؤر، ۱۸۹
خبوشان، ۱۶۴، ۲۵۷، ۴۷۳، ۴۷۴	چولی مهیسر، ۲۶۳
۵۶۲، ۵۷۹، ۵۸۱	چین، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹
خراسان، مکرر	۳۳۵، ۴۳۳، ۵۶۰

دارالحفاظ، ۵۷۸	خرچنگ، ۵۸۸
دارالخلافه اکبرآباد، ۵۴۷	خرو، ۱۳۰
دارالسرو، ۳۶۳	خرو الجبل، ۱۳۰
دارالسلام، ۲۱۷، ۳۶۳، ۳۶۴	خلیج بنگال، ۱۵۱، ۲۲۵
دارالسلطنه اصفهان، ۴۳، ۴۷	خلیج فارس، ۱۴۹
دارالسلطنه تبریز، ۲۸۳	خنخ، ۱۵۲
دارالسیاده، ۳۸، ۷۳، ۷۴، ۲۶۵، ۳۷۰	خواجه چهل گز، ۵۸۳
۴۸۸	خوار، ۴۹۸
دارالشفاء، ۴۹۸	خوارزم، ۱۵۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۱۲
دارالفنون، ۵۸۴	۳۱۴
دامغان، ۱۲۴، ۳۶۶، ۳۸۲، ۳۹۰، ۴۹۸	خواف، ۳۸۶
درگز، ۴۴۴، ۵۸۰	خور، ۱۳۰
دروازه ارک، ۳۶۸	خوزستان، ۱۴۹، ۱۸۳، ۵۱۸، ۵۲۸
دروازه تروغ، ۵۰۲	۵۹۴
دروازه نجف، ۱۱۳	خوی، ۶۱۰
دروازه نوقان، ۵۷۰	خیابان، ۱۴۰، ۱۴۳
دریاچه خوارزم، ۳۱۵	خیابان تهران، ۲۷۰
دریای جون، ۵۴۷	خیابان خسروی، ۴۳۵، ۴۳۶
دریای روم، ۵۵۷	خیابان لرزاده، ۲۷۷، ۲۷۸
دریای سرخ، ۵۵۷	خیابان نوقان، ۲۷۰
دریای عمان، ۱۵۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵	خیابان هرات، ۱۳۸
دریای قلزم، ۵۵۷	خین، ۸۸
دشت آخال، ۳۱۲	خیوه، ۴۹۶

دشت خوارزم، ۴۹۶، ۳۱۲	رودخانه نیلاب، ۵۹۷
دشت قبچاق، ۱۵۰	رود سند، ۳۰۱، ۱۵۱
دکن، ۴۳۵	رود مرغاب، ۲۶۸
دماوند، ۴۹۷	رود هیرمند، ۳۱۵
دمشق، ۲۷، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۱۳۱، ۱۳۶	روسیه، ۲۸۱، ۳۴۶، ۳۶۶، ۳۹۷، ۳۹۸
۱۳۷، ۱۵۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱	۳۹۹، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۶۶، ۵۹۸
۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۶، ۲۵۲	۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶
دویر، ۸۴	روضه مبارکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، ۲۱
دهبار، ۴۹۹	۳۴
دهستان، ۵۷۹	روضه مبارکه رضویه، ۷، ۷۲، ۷۳، ۷۶
دهلی، ۱۵۲، ۳۵۸، ۴۱۶، ۴۱۷، ۵۳۹	۲۶۶، ۳۱۹، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۵۶، ۵۲۹
۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۸	روضه مبارکه علویه، ۱۳
دیال باغ، ۵۳۹	روم، ۱۵۰
رادکان، ۱۶۴، ۵۷۹	رهتاس، ۵۹۷
راه چرخ، ۱۵۱	ری، ۲۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۸
رباط سمیساتی، ۱۳۶	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹
رشت، ۱۷۸، ۳۲۴	۱۱۰، ۱۶۴، ۱۹۳، ۲۳۸، ۲۹۶
رقه، ۳۹۳، ۵۶۱، ۵۶۲	۲۹۷، ۳۱۵، ۴۶۱، ۵۵۲، ۵۶۰
رواق حاتم خانی، ۶۱۹	۵۷۹، ۵۹۳، ۶۰۷
رواق دارالولایه، ۷۴، ۲۶۵	زابل، ۲۸۸
رود چناب، ۳۱۱	زنجان، ۳۹۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۶۱۳
رودخانه کنگا، ۳۰۲	۶۱۶
رودخانه مرو، ۱۰۲	زنگبار، ۱۴۹

فهرست اماکن	۶۹۳
ساری، ۵۹۳	سوارقیه، ۹۱
سامرا، ۱۴۶	سودان، ۱۵۳
سامراء، ۶۵، ۶۴، ۲۸، ۲۶	سومنات، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵
ساوه، ۳۵۲	سیستان، ۳۷۸، ۳۲۰، ۳۱۸، ۲۹۲، ۲۹۱
سبزوار، ۴۰۹، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۹، ۱۲۴	۴۲۶، ۴۲۵، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۸۹
۵۸۱، ۵۸۰، ۵۴۲، ۴۹۷	۶۰۱، ۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰
سجلماسه، ۱۵۳	سیلان، ۱۵۱
سرابركه، ۱۵۰	شام، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۲۷، ۲۵
سرانديپ، ۳۱۰، ۳۰۷	۵۰، ۵۲، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۷۳
سرای ناصری، ۴۹۸	۱۸۷، ۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۵
سرخس، ۱۵۹، ۱۵۱، ۱۲۴، ۱۰۲، ۱۰۱	۵۶۰، ۴۳۳، ۳۲۰
۴۲۶، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۸۲، ۱۶۴	شاهرود، ۴۹۸، ۴۹۷، ۳۹۰
سرده، ۸۸	شمال آفریقا، ۵۶۰
سرک، ۲۰۷	شوشتر، ۵۳۴، ۵۳۰، ۵۲۹، ۵۲۸، ۱۵۲
سرولایت، ۴۵۳	شیراز، ۲۸۵، ۱۹۵، ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۷
سلطان میدان، ۴۵۳	۴۹۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۲۰، ۵۹۱
سمرقند، ۳۱۸، ۱۵۰، ۱۳۲، ۱۰۳، ۱۰۱	شیروان، ۲۸۶
۵۶۲، ۵۶۱، ۴۲۱	شیروان قفقاز، ۵۱۴
سمنان، ۵۶۱، ۴۹۸، ۳۱۴، ۱۲۴، ۹۲	شیعه کالج، ۴۱۷، ۴۱۵
۵۷۴	صحن عتیق، ۴۴۳، ۴۳۵، ۱۱۶
سناباد، ۵۶۳، ۱۱۷	صحن موزه، ۷۶
سنجار، ۱۴۹	صحنه نهاوند، ۴۳۳
سند، ۵۹۲، ۴۳۵، ۱۵۱، ۱۵۰	صعید مصر، ۱۵۲

۲۲۷، ۲۴۱، ۳۲۰، ۳۴۶، ۳۵۶	صفه شاه طهماسبی، ۵۷۸
۳۶۲، ۴۵۰، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶	صنعا، ۱۴۹
۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۰۰، ۵۱۲	صوفیان، ۲۰۷، ۲۳۵، ۲۶۲، ۴۴۷، ۵۱۲
۵۱۸، ۵۲۶، ۵۵۴، ۵۶۰، ۵۶۱	۵۸۷
۵۸۳، ۵۸۷، ۵۹۹، ۶۱۰	طابران، مکرر
عشق آباد، ۴۹۶	طالقان، ۵۲۴
عظیم آباد، ۳۷۷	طبرستان، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۴۲۲، ۵۹۳
علی گر، ۵۴۱	طبس، ۱۲۴، ۶۰۶
عمان، ۱۴۹	طخارستان، ۲۹۱، ۳۵۰، ۴۸۷، ۵۶۰
عنبران، ۴۹۹	۵۹۲
غرجستان، ۲۹۱، ۳۱۵	طرابلس، ۲۷
غرناطه، ۱۵۲	طرقبه، ۱۴۳، ۱۴۵، ۴۹۹
غز، ۴۶۰	طنجه، ۱۴۸
غزنه، ۱۲۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۱	طوس، مکرر
۳۰۴، ۳۲۰	ظفار، ۱۴۹، ۱۵۲
غزنین، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۵۱، ۲۸۸، ۲۸۹	عتبات عالیات، ۵۸، ۶۵، ۷۷، ۴۰۰
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹	۴۰۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۱۶
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷	۵۹۹، ۵۴۹
۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵	عدن، ۱۴۹
۳۱۶، ۳۲۱، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵	عراق، ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۴۳، ۴۷
غور، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۵، ۵۸۰	۵۲، ۵۸، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸
غوریان، ۳۸۴، ۴۹۶، ۶۰۰، ۶۰۱	۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۶۹
فارس، ۴۴، ۱۴۹، ۱۵۲، ۴۶۴، ۵۲۲	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۷

۵۲۶، ۴۷۰، ۴۵۹، ۳۹۰، ۳۸۸	۵۹۲، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۴۹
۵۸۵، ۵۶۶، ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۱	فارمد، ۱۲۲، ۵۱۰
قسطنطنیه، ۱۵۰	فاز، ۲۶۳
قصدار، ۲۹۳	فاس، ۱۵۳، ۱۵۲
قطیف، ۱۵۰	فرانسه، ۲۶۹، ۴۴۲، ۵۱۴، ۵۵۰
قفقاز، ۳۱۵، ۳۹۷، ۵۱۴، ۶۱۶	فراوه، ۳۱۳
قلعه اختیارالدین، ۳۸۹، ۳۹۰	فردوس، ۲۸۲
قلعه بابک، ۸۱	فرغانه، ۱۰۳
قلعه عماد، ۲۶۷، ۲۶۸	فریمان، ۳۷۶، ۶۰۶
قلعه غور، ۳۱۲	فلسطین، ۴۷، ۱۵۰، ۲۱۶
قلعه کلجند، ۳۰۲	فلکه آستان قدس رضوی، ۲۷۰
قلعه نارین، ۳۰۰	فید، ۱۰۴
قلعه نفر، ۲۹۹	فیروزکوه، ۳۹۰، ۴۹۷
قلعه تندونه، ۳۰۰	قاسم، ۵۶۰
قم، ۲۲، ۲۸، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱	قاهره، ۵۹، ۱۴۸، ۱۵۲، ۲۲۴، ۲۵۶
۱۰۸، ۱۱۳، ۱۴۶، ۱۵۶، ۴۲۲	قبرستان قتلگاه، ۳۷
۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۶۴	قبرستان میرهوا، ۶۰۳
۴۷۶، ۴۸۷، ۵۰۰، ۵۱۸، ۵۴۴	قرباغ، ۳۸۱
قندز، ۱۵۱	قرافه، ۲۵۵
قندهار، ۲۹۳، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۰	قزوين، ۳۲، ۴۵، ۴۶، ۵۸، ۶۵، ۷۸، ۸۸
۴۳۰، ۵۲۰	۸۹، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۶۱
قنوج، ۳۰۲، ۴۸۹	۱۶۴، ۱۹۱، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴
قوچان، ۳۴۶، ۴۹۷، ۵۷۹، ۵۹۹	۲۹۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶

کتابخانه فقیه مرحوم سید محمد کوه	قوس، ۳۱۴، ۵۴۲
کمری، ۲۸	قهستان، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۲،
کتابخانه مبارکه رضویه، مکرر	۱۹۵، ۲۹۱، ۳۱۴
کتابخانه مجلس، ۳۷، ۱۹۴	کابل، ۱۵۱، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۸۷،
کتابخانه مدرسه فاضل خان، ۲۶، ۵۱۲	۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۱
کتابخانه مدرسه محمدیه، ۲۲۵	کارجه، ۴۵۱
کتابخانه مراغه، ۱۸۸	کارده، ۱۲۳
کتابخانه مسجد اعظم قم، ۴۷۶	کاشان، ۱۱۶، ۴۵۱، ۴۸۰، ۵۰۰
کتابخانه مولی محمد علی خوانساری،	کاظمین، ۶۵، ۱۹۱، ۲۰۳، ۳۶۰، ۴۶۳،
۲۸	۴۷۵
کتابخانه میرزا محمد تهرانی، ۲۶	کانال سوئز، ۵۵۸
کتابخانه میرزا محمد حسین طباطبائی،	کتابخانه امیرالمؤمنین، ۷، ۳۶۳، ۴۵۲
۲۴	کتابخانه جواد محی الدین، ۱۱۱
کتابخانه ناصریه، ۴۱۷	کتابخانه حاج محمد حسن کبه، ۱۴۶
کجرات، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰،	کتابخانه خزینه اوقاف استانبول، ۶۱۰
۴۱۷، ۴۳۵، ۵۹۷	کتابخانه دانشگاه تهران، ۲۶۳
کربلا، ۶۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۹، ۲۵۸،	کتابخانه دانشگاه عثمانی، ۱۴۲
۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۸، ۴۶۱، ۵۱۸،	کتابخانه سید عیسی عطار، ۱۴۶
۵۴۰، ۵۴۸، ۵۴۹	کتابخانه سید محمد محیط، ۱۴۵
کرخ بغداد، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۱۶۹	کتابخانه سید محمد مشکاة، ۲۸
کرمان، ۲۶۹، ۲۷۱، ۴۲۰، ۵۹۰، ۵۹۱	کتابخانه شوشتری ها، ۲۶
کرمانشاه، ۵۶۱	کتابخانه شیخ، ۱۳، ۲۶، ۳۶۰
کشمیر، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۲۳،	کتابخانه عبدالحسین بروجردی، ۱۴۷

لنگرود، ۴۵۲	۵۹۷، ۵۸۴، ۵۳۸، ۴۵۴، ۳۶۰
ماردین، ۱۴۹	کلات، ۵۴۳، ۴۹۵، ۴۲۶، ۳۵۳، ۱۳۰
مارشک، ۱۲۳	۵۸۰، ۵۷۷
ماروسک، ۱۲۳	کلکته، ۴۱۷، ۴۱۶
مازندران، ۵۹۳، ۳۳۷، ۲۶۷، ۱۸۹	کلمکان، ۵۷۱
مالی، ۱۵۳	کواگیر، ۲۹۹
ماوراءالنهر، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۳، ۸۴	کوچه منصورالتولیه، ۴۳۶
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰	کوفه، ۱۳۲، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۸
۱۶۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۳	۵۱۸، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۱۵۲، ۱۴۹
۳۱۲، ۳۱۸، ۳۹۰، ۴۳۱، ۵۶۰	کوکو، ۱۵۳
۵۸۹، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۶۱	کوه هزار مسجد، ۱۲۳
مایان، ۴۹۹	گردنه مزدوران، ۲۸۱
محله خراب، ۵۰	گرگان، ۲۹۶، ۲۹۰
محله سراب، ۴۱۰، ۳۹۴	گلبایگان، ۵۴۳
محمد آباد جرقویه سفلی، ۴۸۵	گنبد کاووس، ۵۱۱، ۴۵۳، ۲۴۴، ۲۱۰
مدراس، ۲۲۵	۶۱۰، ۵۶۱
مدرسه بالاسر، ۲۶۵، ۷۳	گنبد هارونی، ۲۵۳
مدرسه بروجردی، ۴۳۰، ۲۸۷	گیلان، ۴۵۳
مدرسه بهائیه، ۱۳۷، ۱۳۶	لار، ۱۵۲، ۱۴۹
مدرسه پائین پای، ۳۷	لاهور، ۵۳۹، ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۲۹، ۳۱۵
مدرسه پریراد، ۷۳	لبنان، ۴۵، ۲۷
مدرسه تاج الدین، ۸۵	لکهنو، ۴۲۲، ۴۱۷، ۴۱۴، ۳۷۷، ۳۵۸
مدرسه جده، ۴۲۲	لندن، ۲۸۱

مدرسه دودرب، ۵۹۷	مرسیه اندلس، ۱۹۳
مدرسه سلطانی، ۶۰۹	مرغاب، ۱۰۲، ۲۶۸، ۴۹۶
مدرسه سلیمان خان، ۴۷۰	مرغزار رادکان، ۱۶۴، ۵۷۹
مدرسه شاهرخیه، ۵۹۷	مرو، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۶۴، ۱۹۶
مدرسه صدر، ۴۸۶، ۲۷۷	۲۱۳، ۲۲۵، ۲۵۸، ۴۱۲، ۴۱۳
مدرسه فاضل خان، ۲۶، ۳۸، ۳۵۱	۴۳۱، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۰
۵۱۲، ۳۵۲	۵۸۷، ۵۷۹، ۵۶۲، ۵۱۱
مدرسه قدمگاه، ۲۸۴	مرورود، ۱۰۲، ۲۴۶
مدرسه مروی، ۲۷۷	مرو شاه جان، ۱۰۲
مدرسه مستنصریه، ۱۹۹	مزدوران، ۲۸۱، ۲۸۲
مدرسه میرزا جعفر، ۳۷۱، ۶۰۳	مسجد اعظم قم، ۴۷۶
مدرسه نصریه، ۲۸۳	مسجد امام صادق، ۴۵۸
مدرسه نظام، ۵۸۴	مسجد بالاسر مبارک، ۶۱۶
مدرسه نظامیه، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۹۲، ۲۱۳	مسجد جامع، ۸۷، ۱۲۲، ۲۱۵، ۲۵۵
۲۳۱، ۲۲۹، ۲۱۷	۲۵۹، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۴۴
مدرسه نواب، ۲۷۷، ۴۲۵، ۵۶۴	۳۷۲، ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۵۷، ۴۸۰
مدیترانه، ۵۵۷	۴۸۳، ۴۹۰، ۵۷۲
مدینه منوره، ۵۸، ۶۷، ۹۱، ۱۰۷، ۱۵۲	مسجد جامع اصفهان، ۴۰۶
۵۵۴	مسجد جامع الشرق، ۶۰۹
مراغه، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸	مسجد جامع دمشق، ۲۱۴
۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸	مسجد جامع زنجان، ۴۵۷
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۴۷	مسجد جامع عتیق، ۷۵
مراکش، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴	مسجد جامع غزنین، ۳۴۴

مسجد جامع قصر، ۱۸	۲۶۶، ۲۷۰، ۳۱۱، ۳۴۶، ۴۲۰
مسجد جامع گوهرشاد، ۵۷۲، ۶۰۳	۵۱۲، ۵۵۸، ۵۶۰
مسجد صاحب الزمان، ۱۵۲	مغرب اقصی، ۱۲۸، ۲۱۹
مسجد علی، ۴۳۹	مغولستان، ۱۷۲، ۵۰۵
مسجد کوفه، ۵۱۸	مقابر قریش، ۱۷
مسجد گوهرشاد، ۷۷، ۲۶۵، ۲۷۴	مقبره بابلان، ۴۵۲
۳۴۶، ۳۴۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲	مقبره شیخ بهاء الدین، ۷۶
۴۹۹، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۰۳، ۶۰۴	مقدشو، ۱۴۹
۶۱۲، ۶۱۴	مکه، ۴۸، ۵۲، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۹۷، ۲۱۶
مشهد ابراهیم خلیل، ۲۳۸	۲۳۸، ۲۵۵، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۵۷
مشهد امام ثامن علیه السلام ، مکرر	۵۱۱، ۵۲۰، ۵۵۵
مشهد امام معصوم، ۱۲۴	مکه معظمه، ۴۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۱۰۴
مشهد رضا، مکرر	۱۳۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۱۴
مشهد رضوی، مکرر	۲۱۶، ۲۴۷، ۳۶۲، ۵۱۹، ۵۵۶، ۵۶۰
مشهد طوس، مکرر	ملتان، ۱۵۱، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۱۱
مشهد عتیق، ۱۷	۳۱۲، ۶۰۸
مشهد کاظمین، ۶۵، ۲۰۳	مندوبه، ۲۶۳
مشهد مقدس، مکرر	منزی، ۱۸۵
مشهد موسی و جواد، ۲۰۳	موصل، ۱۲۱، ۱۴۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۰
مصر، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۸	۴۲۱
۶۹، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۳	مهدیه، ۲۷۷
۱۸۳، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰	میامی، ۳۵۳
۲۲۴، ۲۲۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷	میدان نقش جهان، ۷۵

میرت، ۳۰۳	نوقان، مکرر
میمند، ۳۵۳	نهرواله، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰
میمنه، ۴۹۶	نیشابور، مکرر
میمون دژ، ۱۶۵، ۱۶۲	هزار مسجد، ۳۱۲
ناتل، ۵۹۳	هشتادسر، ۸۰
نجف اشرف، مکرر	همدان، ۱۰۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۸۰، ۳۵۲
نخجوان، ۳۸۱	۴۱۹، ۵۱۰، ۵۲۲، ۵۴۳، ۵۶۱
نسا، ۳۱۲، ۳۱۳	هندوستان، مکرر
نسف، ۱۵۰	هندوکش، ۱۵۱
نصیبین، ۱۴۹	هنیرد، ۴۵۱
نظام حیدرآباد، ۴۳۹	یزد، ۴۱۳، ۴۵۳، ۴۸۳
نقندر، ۱۴۵	یساور، ۵۸۷
نندا، ۳۰۴	یمن، ۶۰، ۱۴۹، ۲۱۰
نوشاد، ۵۹۲	

فهرست منابع و مصادر

- ۱- آئین اکبری، تألیف ابوالفضل فیضی، چاپ هندوستان.
- ۲- آتشکده آذر، تألیف لطفعلی بک آذر بیگدلی، چاپ افست محمد علی علمی سال ۱۳۳۷، تهران.
- ۳- آثار باستانی آذربایجان، تألیف عبدالعلی کارنگ، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۵۱، تهران.
- ۴- آثار البلاد، تألیف: زکریا بن محمود قزوینی؛ چاپ دارصادر، بیروت.
- ۵- آداب الحرب و الشجاعة، تألیف محمد بن منصور مبارکشاه، از انتشارات اقبال، سال ۱۳۴۶، تهران.
- ۶- احسن التواریخ، تألیف حسن بک روملو، چاپ افست از انتشارات کتابخانه صدر تهران.
- ۷- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی، تألیف محمد تقی مدرس رضوی، از انتشارات بنیاد فرهنگ، سال ۱۳۵۴، تهران.
- ۸- احوال و آثار خوشنویسان، تألیف مهدی بیانی، در چهار مجلد، از انتشارات علمی سال ۱۳۵۸، تهران.
- ۹- احیاء الملوک، تألیف ملک شاه حسین، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۴، تهران.

- ۱۰- اخبار الاولیاء، از یک مؤلف ناشناخته، به زبان فارسی تألیف گردیده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب، موجود است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان می‌باشد.
- ۱۱- الاخبار الطوال، تألیف احمد بن داود ابوحنیفه دینوری، چاپ وزارت فرهنگ مصر قاهره سال ۱۹۶۰، میلادی.
- ۱۲- ارشاد الوزراء، تألیف صدرالدین محمد، نسخه خطی کتابخانه رضا رامپور، عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.
- ۱۳- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابن سعید، تألیف محمد بن منور میهنی. از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۴۸، تهران.
- ۱۴- اسماء المؤلفین، تألیف اسماعیل پاشا بغدادی، چاپ افست تهران، سال ۱۳۸۷.
- ۱۵- اشراق السیاحة یا جغرافیای خراسان، تألیف جواد بن موسی خراسانی، مؤلف این کتاب را در سال ۱۲۸۹ قمری نوشته، نسخه‌ای از آن در کتابخانه «کاما» در بمبئی محفوظ است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان می‌باشد.
- ۱۶- اطلس خط، تألیف حبیب الله فضائلی، از انتشارات انجمن آثار ملی اصفهان، سال ۱۳۵۰، تهران.
- ۱۷- اعیان الشیعة، تألیف سید محسن جبل عاملی، چاپ بیروت. این کتاب در چندین مجلد نوشته شده و مکرر چاپ شده است.
- ۱۸- الاغانی، تألیف ابوالفرج اصفهانی، چاپ وزارت فرهنگ مصر، سال ۱۳۸۳ ق قاهره.
- ۱۹- الاکمال، تألیف حافظ ابونصر امیر ابن ماکولا، چاپ دائرة المعارف حیدرآباد دکن، هندوستان، سال ۱۳۸۱ قمری.
- ۲۰- الواح مقابر غزنین، کتابی در اسامی اهل علم و ادب. عکسی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.
- ۲۱- امام المیلانی، تألیف سید فاضل حسینی میلانی، چاپ سال ۱۳۹۶ ق.

- ۲۲- امالی، تألیف سیدمرتضی علم الهدی، انتشارات داراحیاء الکتب العربیه، سال ۱۳۷۳ ق، قاهره.
- ۲۳- امالی، شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد، از انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سال ۱۴۰۳ ق، تهران.
- ۲۴- امالی، شیخ طوسی ابو جعفر محمد بن حسن، انتشارات کتابخانه حیدری نجف اشرف، چاپخانه نعمان، سال ۱۳۸۴ ق، نجف.
- ۲۵- امل الآمل، فی علماء جبل عامل، از شیخ محمد بن حسن معروف به حر عاملی.
- ۲۶- الانساب، تألیف تاج الاسلام، ابوسعید سمعانی مروزی، چاپ دائرة المعارف عثمانی، حیدر آباد، سال ۱۳۸۲ ق.
- ۲۷- بحار الانوار، تألیف علامه محمد باقر مجلسی، چاپ دارالکتب الاسلامیه و کتابفروشی اسلامیّه، تهران.
- ۲۸- بدائع الوقائع، تألیف زین الدین محمو واصفی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۹.
- ۲۹- البدء و التاريخ، تألیف مطهر بن طاهر مقدسی، چاپ افست، از انتشارات مکتبه المثنی بغداد.
- ۳۰- البدر الطالع، تألیف محمد بن علی شوکانی، یعنی، از انتشارات شیخ معروف عبدالله، چاپخانه سعادت، سال ۱۳۴۸ ق، قاهره.
- ۳۱- البلدان، تألیف ابن واضح یعقوبی، چاپ نجف اشرف.
- ۳۲- بغیة الوعة فی طبقات اللغویین و النحاة، تألیف حافظ جلال الدین سیوطی از انتشارات دارالمعرفة، چاپ بیروت.
- ۳۳- پادشاهان متأخر افغانستان، تألیف میرزا یعقوب علی خوافی، از انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، چاپ کابل، سال ۱۳۴۴ ش.
- ۳۴- تاج العروس عن جواهر القاموس، تألیف سیدمرتضی بلگرامی زبیدی، از انتشارات

مکتبه الحیاة، چاپ افست بیروت.

۳۵- تاریخ آستان قدس رضوی، تألیف عزیرالله عطار دی، از انتشارات عطار د، سال ۱۳۷۱، تهران.

۳۶- تاریخ اصفهان، تألیف حافظ ابونعیم اصفهانی، چاپ افست از انتشارات اسماعیلیان، از روی چاپ لیدن، سال ۱۹۳۴.

۳۷- تاریخ محمد بن اسماعیل بخاری، معروف به تاریخ کبیر، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد، سال ۱۳۸۴ ق.

۳۸- تاریخ بغداد، تألیف حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، از انتشارات دارالکتاب عربی، بیروت، چاپ افست.

۳۹- تاریخ بیهقی، تألیف علی بن زید ابوالحسن بیهقی.

۴۰- تاریخ جدید یزد، تألیف احمد بن حسین کاتب از انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپخانه دانشگاه، سال ۱۳۴۵، تهران.

۴۱- تاریخ جرجان، تألیف ابوالقاسم سهمی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی حیدرآباد، سال ۱۳۶۹ ق.

۴۲- تاریخ جهان آرا، تألیف قاضی احمد غفاری قزوینی، از انتشارات کتابفروشی حافظ، سال ۱۳۴۳، تهران.

۴۳- تاریخ خلیفه بن خیاط عصفری، از انتشارات وزارت فرهنگ سوریه، سال ۱۹۶۸ دمشق.

۴۴- تاریخ راحت افزا، تألیف سید محمد علی حسینی، چاپ حیدرآباد دکن، سال ۱۳۶۶.

۴۵- تاریخ رویان، تألیف اولیاء الله آملی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۸ تهران.

۴۶- تاریخ سیستان، از یک مؤلف ناشناخته، از انتشارات مؤسسه خاور، چاپ ۱۳۵۲.

تهران.

۴۷- تاریخ طبرستان، تألیف محمد بن اسفندیار، از انتشارات مؤسسه خاور سال ۱۳۲۰، تهران.

۴۸- تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری، از انتشارات دارالمعارف مصر، سال ۱۳۸۷، قاهره.

۴۹- تاریخ علمای خراسان، تألیف عبدالرحمان شیرازی.

۵۰- تاریخ غازانی، تألیف رشیدالدین فضل الله همدانی، چاپ انگلستان، سال ۱۳۵۸ ق.

۵۱- تاریخ فرشته، تألیف محمد قاسم فرشته استرآبادی، چاپ سنگی، بمبئی به خط نستعلیق میرزا حمزه مازندرانی و میرزا حسن شیرازی، سال ۱۲۴۷ ق.

۵۲- تاریخ گزیده، تألیف حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخه فرهاد میرزا، سال ۱۳۲۸ ق، لندن.

۵۳- تاریخ مازندران، تألیف ملا شیخ علی گیلانی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۲، تهران.

۵۴- تاریخ مسعودی، تألیف ابوالفضل بیهقی، از انتشارات دانشکده ادبیات مشهد، ۱۳۵۰ مشهد.

۵۵- تاریخ مغول، تألیف عباس اقبال، از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۴۱، تهران.

۵۶- تاریخ موصل، تألیف یزید بن محمد ابوزکریا موصلی، از انتشارات احیاء تراث اسلامی مصر، سال ۱۳۸۷، قاهره.

۵۷- تاریخ نظم و نثر، تألیف سعید نفیسی، از انتشارات کتابفروشی فروغی، سال ۱۳۴۴، تهران.

۵۸- تاریخ نگارستان، تألیف قاضی احمد غفاری، از انتشارات کتابفروشی حافظ، سال ۱۳۴۰، تهران.

۵۹- تاریخ نو، تألیف جهانگیر میرزا قاجار، از انتشارات کتابخانه علمی، سال ۱۳۲۷،

تهران.

۶۰- تاریخ همایونی، تألیف ابراهیم حریر، این کتاب در قرن یازدهم تألیف گردیده و ۱۹۶ برگ است، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور محفوظ می‌باشد. عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.

۶۱- تاریخ یعقوبی، تألیف احمد بن ابی یعقوب کاتب، از انتشارات کتابخانه حیدری نجف اشرف، سال ۱۳۴۸.

۶۲- تمة المختصر فی اخبار البشر، معروف به تاریخ ابن وردی، تألیف زین الدین عمر بن وردی، از انتشارات دارالمعرفة، بیروت، سال ۱۳۸۹.

۶۳- التحجیر فی المعجم الکبیر، تألیف ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی مروزی، چاپ بغداد، سال ۱۳۹۵.

۶۴- تحفه سامی، تألیف سام میرزا صفوی، از انتشارات علمی، چاپ تهران.

۶۵- التّدوین فی اخبار قزوین، تألیف عبدالکریم بن محمد قزوینی، این کتاب نخست در حیدرآباد دکن در چاپخانه عزیزیه، سال ۱۳۶۲ چاپ شد، و بعد از آن چاپ دوم در تهران، توسط انتشارات عطارد در سال ۱۳۷۶ در سه مجلد به چاپ رسید.

۶۶- التّدوین براساس نسخه مورخ ۶۷۵ و نسخه مورخ ۸۹۰ که در اسلامبول نگهداری می‌شوند، و نسخه‌ای بدون تاریخ که در هندوستان بود، توسط نگارنده این سطور، تصحیح و مقابله گردید و در سه مجلد، چاپ شد.

۶۷- تذکره آل داود، تألیف محمد هاشم، حفید شاه طهماسب دوم، این کتاب در حالات خاندان صفویه تألیف گردیده، نسخه‌ای از آن در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال در کلکته محفوظ می‌باشد و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.

۶۸- تذکره اسحاق بیگ، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه ملی پارس - کتابخانه شهید دستغیب - شیراز محفوظ است، و فتوکپی آن در مرکز فرهنگی خراسان می‌باشد.

- ۶۹- تذکرة الاولياء، تأليف فرید الدین عطار نیشابوری.
- ۷۰- تذکرة خطاطان، تأليف حسین بن غلام حسن، نسخه‌ای از آن در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دکن، نگهداری می‌شود و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.
- ۷۱- تذکرة الحفاظ، تأليف شمس الدین ذهبی، از انتشارات احیاء تراث عربی، بیروت، سال ۱۳۷۴ ق.
- ۷۲- تذکرة دلگشا، تأليف علی اکبر شیرازی، نسخه‌ای از این تذکرة در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد محفوظ می‌باشد و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.
- ۷۳- تذکرة السلاطین جغتاء، تأليف محمد هادی کامور خان، نسخه‌ای از آن در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال در کلکته محفوظ می‌باشد.
- ۷۴- تذکرة الشعراء، تأليف دولت شاه سمرقندی، از انتشارات کتابخانه بارانی، سال ۱۳۳۷.
- ۷۵- تذکرة شوستر، تأليف سید عبدالله حسینی شوشتری، از انتشارات انجمن آسیایی بنگال در کلکته، سال ۱۳۴۳ ق.
- ۷۶- تذکرة العلماء، تأليف مولوی خیرالدین، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، محفوظ است.
- ۷۷- تذکرة علماء محققین، تأليف مهدی بن نجف علی رضوی، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور محفوظ می‌باشد. عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود می‌باشد.
- ۷۸- تذکرة علمای هند، تأليف رحمان علی صاحب، چاپ نولکشور لکنهو، سال ۱۹۱۴.
- ۷۹- تذکرة شعراء، از مؤلفی ناشناخته.
- ۸۰- تذکرة الکاتبین، منظوم. شرح حال تعدادی از خوشنویسان به صورت منظوم سروده

شده است، از سراینده آن نام برده نشده، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه رضا در شهر رامپور هندوستان محفوظ است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود می‌باشد.

۸۱- تذکره خوشنویسان، تألیف لسان الملك هدایت الله، از دانشمندان عصر قاجار، این تذکره با خط نستعلیق، چاپ سنگی شده است.

۸۲- تذکره المعاصرین، تألیف شیخ محمد علی حزین لاهیجی، این کتاب توسط نشر آثار مکتوب در سال ۱۳۷۵، چاپ شده است.

۸۳- تذکره نصر آبادی، تألیف محمد طاهر نصرآبادی از انتشارات کتابخانه فروغی، تهران.

۸۴- تذکره نصرت، نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار، تهران.

۸۵- ترتیب المدارک، تألیف ابوالفضل عیاض بن موسی سبتی، از انتشارات دارمکتبه الحیاء، بیروت، سال ۱۳۸۷.

۸۶- ترجمه تاریخ قم، از حسن بن علی بن حسن، از انتشارات کتابخانه طوس، سال ۱۳۶۱، تهران.

۸۷- ترجمه تاریخ یمینی، از ابوالشرف ناصح بن ظفر گلپایگانی، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۸۸- تضمین قصیده برده، از محمد بن محمد تبادکانی طوسی، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه عثمانی، حیدرآباد دکن.

۸۹- تکملة امل الآمل، تألیف سید حسن صدر، از کتابخانه مرعشی، سال ۱۴۰۶ قم.

۹۰- تکملة الشعراء، تألیف قدرت الله شوق، نسخه خطی کتابخانه رضا در رامپور هندوستان، عکسی از این کتاب در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.

۹۱- تکملة نجم السماء، تألیف محمد مهدی فرزند محمد علی مؤلف نجوم السماء که بر کتاب پدرش استدراک نوشته است، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مرحوم

- مহারج کمار امیرحیدرعلی خان، در لکهنو هند موجود است.
- ۹۲- تلخیص مجمع الادب، تألیف ابوالفضائل عبدالرزاق بن احمد، معروف به ابن فوطی، این کتاب مکرر در هندوستان، مصر و ایران چاپ شده است.
- ۹۳- تهذیب التهذیب، تألیف شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی حیدرآباد دکن، چاپ سال ۱۳۲۵ ق.
- ۹۴- الثاقب فی المناقب، تألیف عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی طوسی معروف به ابن حمزه، از انتشارات مؤسسه انصاریان، سال ۱۴۱۲ ق.
- ۹۵- الثقات، تألیف ابوحاتم محمد بن حبان بستی، معروف به ابن حبان، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد دکن، سال ۱۴۰۰ ق.
- ۹۶- ثواب الاعمال، تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین معروف به شیخ صدوق، از انتشارات کتابخانه صدوق، سال ۱۳۹۱ ق، تهران.
- ۹۷- جامع التواریخ، تألیف رشیدالدین فضل الله، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۹۸- جامع الرواة، تألیف محمد بن علی اردبیلی، چاپ شرکت رنگین سال ۱۳۳۴، تهران به همت حاج محمد حسین کوشانپور.
- ۹۹- جامع کرامات الاولیاء، تألیف یوسف بن اسماعیل نبهانی، از انتشارات مکتبه شعبیه، بیروت، سال ۱۳۹۴ ق.
- ۱۰۰- البحر و التعذیل، تألیف ابو محمد عبدالرحمان بن ابی حاتم رازی، معروف به ابن ابی حاتم، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد دکن، سال ۱۲۷۱ ق.
- ۱۰۱- جغرافیا در ایران، تألیف محمد حسن گنجی، از انتشارات آستان قدس رضوی، سال ۱۳۶۷، مشهد مقدس.
- ۱۰۲- جنة النعیم فی حالات عبدالعظیم، تألیف مولی باقر مازندرانی. چاپ سنگی.
- ۱۰۳- جوامع الحکایات، تألیف سدید الدین محمد عوفی، از انتشارات بنیاد فرهنگ

ایران، سال ۱۳۵۳ تهران.

۱۰۴- جواهر الخيال، تأليف امير محمد صالح رضوی، خطی.

۱۰۵- جهانگشای جوينی، تأليف علاء الدين عطا ملک جوينی، چاپ ليدن سال ۱۳۲۹ ق.

۱۰۶- جهانگشای نادری، تأليف ميرزا مهدي خان استرآبادی، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۴۱ تهران.

۱۰۷- چهره پر فروغ زندگي، شرح حال عالم عالی مقام حاج سيد عبدالله شیرازی، فقيه معروف معاصر، از انتشارات مدرسه علميه اميرالمؤمنين عليه السلام، سال ۱۳۶۴ تهران.

۱۰۸- حبيب السیر، تأليف غياث الدين خواند مير، از انتشارات کتابخانه خيام، سال ۱۳۵۳، تهران.

۱۰۹- حقائق الحقائق، شرح نهج البلاغة، تأليف محمد بن حسين قطب الدين کيزري بيهقي، از انتشارات عطارد، سال ۱۳۷۵.

۱۱۰- حدايقه الرضويه، تأليف محمد حسن اديب هروی، چاپ شرکت چاپخانه خراسان، سال ۱۳۲۶، مشهد مقدس.

۱۱۱- حديقه الزوراء، نسخه خطی کتابخانه شيخ الاسلام، در مدينه منوره.

۱۱۲- حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، تأليف حافظ ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانی، از انتشارات دارالکتب العربی، بيروت سال ۱۳۸۷.

۱۱۳- حیات الاسلام، تأليف سيد محمد حسن معروف به آقاجنفي قوچانی، از انتشارات سال، ۱۳۷۸، مشهد مقدس.

۱۱۴- خاتمه مستدرک الوسائل، تأليف محدث مشهور حاج ميرزا حسين نوری، از انتشارات کتابفروشی اسلاميه، چاپ افست، سال ۱۳۸۲ ق، تهران.

۱۱۵- خاص الخاص، تأليف ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبي نيشابوري، از انتشارات دارمکتبه الحياه، بيروت، سال ۱۹۶۶.

- ۱۱۶- خاطرات حاج سیاح، تألیف محمد علی سیاح محلاتی، از انتشارات کتابخانه امیرکبیر، سال ۱۳۵۶، تهران.
- ۱۱۷- خاطرات امیرعبدالرحمان خان، پادشاه افغانستان، چاپ سنگی، تهران.
- ۱۱۸- خط و خطاطان، تألیف میرزا حبیب اصفهانی و ترجمه رحیم جاوش اکبری، از انتشارات کتابخانه مستوفی، سال ۱۳۶۹، تهران.
- ۱۱۹- خطیب الایمان، شرح حال مظفر حسین طاهر جرولی، خطیب بزرگ شیعه در هندوستان، به زبان اردو، چاپ لکهنو.
- ۱۲۰- خلاصة الاثر، فی اعیان القرن الحادی عشر، تألیف محمد محبی، چاپ افست دارصادر، بیروت.
- ۱۲۱- خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، تألیف علامه حلی، چاپ سنگی سال ۱۳۱۱ ق، تهران.
- ۱۲۲- دائرة المعارف آریانا، چاپ کابل، سال ۱۳۲۸.
- ۱۲۳- دائرة المعارف بستانی، تألیف پطرس بستانی، از انتشارات دارالمعرفة، بیروت.
- ۱۲۴- دائرة المعارف، تألیف محمد فرید وجدی، از انتشارات دارالمعرفة، بیروت، سال ۱۹۷۱.
- ۱۲۵- دائرة المعارف قرآن، تألیف حاج حسن سعید.
- ۱۲۶- الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة، از شهاب الدین احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی، از انتشارات دائره المعارف، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۴۷ ق.
- ۱۲۷- در الحجب فی تاریخ اعیان حلب، تألیف رضی الدین محمد بن ابراهیم حلبی، از انتشارات وزارت فرهنگ سوریه، سال ۱۹۷۳، دمشق.
- ۱۲۸- دمية القصر و عصرة اهل العصر، تألیف علی بن حسن باخرزی، از انتشارات دارالفکر، بیروت، سال ۱۳۹۱.
- ۱۲۹- الذريعة الى تصانيف الشيعة، تألیف محمد حسن معروف به شیخ آغا بزرگ تهرانی،

- از انتشارات کتابفروشی اسلامیة، سال ۱۳۹۲ ق، تهران.
- ۱۳۰- ذیل جامع التواریخ، تألیف عبدالله بن لطف الله خوافی، معروف به حافظ ابرو، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۵۰، تهران.
- ۱۳۱- ذیل مرآت الزمان، تألیف قطب الدین موسی بن محمد یونینی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۷۵ ق.
- ۱۳۲- راحة الصدور و آية السرور، تألیف محمد بن علی راوندی، از انتشارات کتابخانه تایید، اصفهان، سال ۱۳۳۳، تهران.
- ۱۳۳- راویان امام رضا علیه السلام، در مسند الرضا، تألیف عزیرالله عطاردی، از انتشارات آستان قدس رضوی، سال ۱۳۶۷، مشهد مقدس.
- ۱۳۴- راهنمای آستان قدس رضوی، تألیف علی مؤتمن، از انتشارات آستان قدس رضوی، سال ۱۳۴۸، چاپ تهران.
- ۱۳۵- رجال ابن داود، تقی الدین حسن بن علی داود حلی، از انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۲.
- ۱۳۶- رجال ایران، تألیف مهدی بامداد، از انتشارات کتابخانه زوار، سال ۱۳۷۱، تهران.
- ۱۳۷- رجال سید محمد مهدی بحر العلوم، از انتشارات مکتبة العلمین، نجف اشرف، سال ۱۳۸۵ ق.
- ۱۳۸- رجال شیخ طوسی، تألیف ابوجعفر محمد بن حسن، از انتشارات کتابخانه حیدریه نجف اشرف، سال ۱۳۸۱ ق.
- ۱۳۹- رجال کشی، تألیف ابو عمرو محمد بن عمر کشی، از انتشارات مؤسسه اعلمی در کربلا.
- ۱۴۰- رجال ابوالعباس احمد بن علی نجاشی، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سال ۱۴۰۷ ق.
- ۱۴۱- رحله، ابن بطوطة، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم طنجی مغربی، از انتشارات

- دارییروت، سال ۱۳۴۸ق.
- ۱۴۲- رحله، ابن جبیر ابو الحسین محمد بن احمد کتانی اندلسی، از انتشارات دارصادر، بیروت، سال ۱۳۴۸ق.
- ۱۴۳- رسائل جاحظ، ابو عثمان، عمرو بن بحر، از انتشارات کتابخانه خانجی، مصر سال ۱۳۸۴ق، قاهرة.
- ۱۴۴- رسالة الاسدية، در انساب سادات، چاپ تبریز.
- ۱۴۵- رساله ابوالقاسم قشیری، ترجمه بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۷۴، تهران.
- ۱۴۶- روز روشن، تألیف محمد مظفر حسین صبا، از انتشارات کتابخانه رازی، سال ۱۳۴۳، تهران.
- ۱۴۷- روزنامه انجمن تبریز، از انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴، تهران.
- ۱۴۸- روزنامه اطلاعات، چاپ تهران.
- ۱۴۹- روزنامه ایران، که از طرف دولت در زمان قاجاریه منتشر می گردیده و در سال ۱۲۷۴، توسط کتابخانه ملی جمهوری اسلام ایران در چهار مجلد چاپ شده است.
- ۱۵۰- روزنامه خاطرات، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۵۰، تهران.
- ۱۵۱- روزنامه خراسان، چاپ مشهد مقدس، شماره ۷۴۵۲ مورخ ششم اسفند ماه ۱۳۵۳.
- ۱۵۲- روزنامه دولت علیه، در زمان ناصرالدین شاه چاپ می شد، دوره این روزنامه در دو مجلد از طرف کتابخانه جمهوری اسلامی ایران به صورت عکسی چاپ شده است.
- ۱۵۳- روزنامه قدس، متعلق به آستان قدس شماره ۲۲۲۰ مورخ هفتم شهریورماه سال ۱۳۷۳.
- ۱۵۴- روزنامه کیهان، چاپ تهران، مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۳.

۱۵۵- روزنامه وقایع اتفاقیه، در زمان ناصرالدین شاه از طرف دولت چاپ می‌گردیده، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی آن را در چهار مجلد به صورت عکسی به چاپ رسانیده است.

۱۵۶- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، تألیف سید محمد باقر خوانساری، چاپ ۱۳۶۷ ق.

۱۵۷- روضات الجنان و جنات الجنان، تألیف حافظ حسین کربلانی تبریزی از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ تهران.

۱۵۸- روضه خلد، تألیف مجدخوافی از انتشارات کتابخانه زوار، سال ۱۳۴۵، تهران.

۱۵۹- روضة الرياحین، تألیف درویش علی بوزجانی، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۴۵، تهران.

۱۶۰- روضة الصفا، تألیف میر محمد بن سید برهان الدین مشهور به میرخواند، از انتشارات کتابخانه خیام، سال ۱۳۳۸، تهران.

۱۶۱- روضة الصفا، تألیف رضاقلی خان هدایت، شامل دوره صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه، از انتشارات کتابفروشی مرکزی، خیام و پیروز، سال ۱۳۳۹، تهران.

۱۶۲- ریاض الافکار، تألیف عظیم آبادی، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه ملی کلکته محفوظ می‌باشد. عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.

۱۶۳- ریاض الجنة، تألیف میرزا حسن حسینی زنوزی.

۱۶۴- ریاض السیاحه، تألیف حاج زین العابدین شیروانی، از انتشارات کتابفروشی سعدی، سال ۱۳۳۹، تهران.

۱۶۵- ریاض الشعراء، تألیف علی قلی واله داغستانی، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه ملک محفوظ می‌باشد. عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود است.

۱۶۶- ریاض العارفین، تألیف رضاقلی خان هدایت، از انتشارات کتابفروشی محمودی،

سال ۱۳۴۳، تهران.

۱۶۷- ریاض العلماء، تألیف میرزا عبدالله اصفهانی، معروف به افندی از انتشارات کتابخانه مرعشی، سال ۱۴۰۱ قم.

۱۶۸- ریحانة الالباء و زهرة الحياة الدنيا، تألیف شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی، چاپخانه، عیسی حلبی، سال ۱۳۸۶، قاهرة.

۱۶۹- زندگی نامه حبیب الله فضائی، خطاط، از انتشارات انجمن خوشنویسان.

۱۷۰- زهر الآداب و ثمر الالباب، تألیف ابواسحاق ابراهیم بن علی قیروانی، از انتشارات دارالجیل، بیروت، سال ۱۹۷۲.

۱۷۱- زین الاخبار، تألیف عبدالحی گردیزی.

۱۷۲- سفرنامه، جح داود بن علی نقی مشهدی.

۱۷۳- سفینه خوشگو، تألیف بندر ابن داس، از انتشارات اداره تحقیقات عربی و فارسی پنته، هندوستان، سال ۱۹۵۹.

۱۷۴- سلافة العصر فی محاسن الشعر بکل مصر، تألیف سید علی خان مدنی، چاپ افست کتابخانه مرتضویه.

۱۷۵- سنن الکبری، تألیف احمد بن الحسین ابوبکر بیهقی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی حیدرآباد، سال ۱۳۵۴ ق.

۱۷۶- سیدجمال جمال حوزه‌ها، در حالات سیدجمال الدین اسدآبادی، از انتشارات جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم، سال ۱۳۷۵.

۱۷۷- سیر البلاد، مخطوط

۱۷۸- میری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، تألیف حاج شیخ عزیزالله عطاردی، از انتشارات عطارد، سال ۱۳۷۶، تهران.

۱۷۹- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، به خط محمد ابراهیم فرزند محمد خان اولیاء سمیع شیرازی، که در سال ۱۲۷۲، قمری در بمبی، هندوستان چاپ شده است، این

نسخه با هفده نسخه معتبر قدیمی و چند نسخه جدید با کمک مالی نصیرالدین حیدر پادشاه اود، چاپ شده است.

۱۸۰- شجره طیبه، در انساب سادات رضوی، تألیف محمد باقر رضوی مدرس، آستان قدس در چاپخانه حیدری، تهران به سال ۱۳۵۳، چاپ شده است.

۱۸۱- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تألیف ابوالفلاح عبدالحی حنبلی، از انتشارات مؤسسه طبع و توزیع کتاب لبنان.

۱۸۲- شرح حال بمانعلی دامغانی، از مهدی محقق خراسانی.

۱۸۳- شرح حال حاج شیخ محمود حلبی، بقلم جمعی از شاگردان او.

۱۸۴- شرح حال احمد گلچین معانی، چاپ ۱۳۷۷.

۱۸۵- شرح حال میرزا احمد معصومی زنجان، خطاط مشهور.

۱۸۶- شرح نهج البلاغه، تألیف عزالدین ابو حامد بن هبة الله مدائنی، معروف به ابن ابی الحدید، از انتشارات احیاء کتب عربی، چاپ سال ۱۳۷۸، قاهره.

۱۸۷- شعراء بغداد، تألیف علی خاقانی، از انتشارات دارالبیان، سال ۱۳۸۲، بغداد.

۱۸۸- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تألیف حافظ عبیدالله بن عبدالله حسکانی نیشابوری، از انتشارات مؤسسه اعلمی بیروت، سال ۱۳۹۳ق.

۱۸۹- شهداء الفضیله، تألیف شیخ عبدالحسین امینی، از انتشارات مؤلف، سال ۱۳۵۵ نجف اشرف.

۱۹۰- شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد، از انتشارات وزارت اطلاعات، سال ۱۳۷۷، تهران.

۱۹۱- شیخ آغا بزرگ تهرانی، تألیف محمدرضا حکیمی، از انتشارات فجر، چاپ مشعل آزادی.

۱۹۲- صدسال شعر خراسان، تألیف گلشن آزادی، چاپ آستان قدس رضوی، سال ۱۳۷۳، مشهد مقدس.

- ۱۹۳- صفة الصفوة، تألیف جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد، سال ۱۳۸۸ق.
- ۱۹۴- الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، تألیف شمس الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی، از انتشارات دارمکتبة الحیة، بیروت.
- ۱۹۵- طبقات اعلام شیعه، قرن چهارم تا قرن دوازدهم، در هشت مجلد، تألیف شیخ آغا بزرگ تهرانی، چاپ بیروت و تهران.
- ۱۹۶- طبقات الاولیاء، تألیف ابن ملقن ابو حفص عمر بن علی مصری، از انتشارات مکتب خانجی، سال ۱۳۹۳، قاهره.
- ۱۹۷- طبقات الشافعية، تألیف جمال الدین عبدالرحیم اسنوی، از انتشارات اداره اوقاف عراق، سال ۱۳۹۰، بغداد.
- ۱۹۸- طبقات الشافعية، تألیف تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی سبکی، چاپخانه عیسی حلبی، سال ۱۳۸۳، قاهره.
- ۱۹۹- طبقات الشافعية، تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن قاضی شهبه دمشقی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد دکن، هند سال ۱۳۹۹ق.
- ۲۰۰- طبقات صوفیه، تألیف ابواسماعیل عبدالله بن محمد، معروف به خواجه عبدالله انصاری هروی، چاپ کابل.
- ۲۰۱- طبقات کبیر، تألیف محمد بن سعد کاتب، چاپ لیدن، سال ۱۳۲۲ق.
- ۲۰۲- طبقات المفسرین، تألیف حافظ شمس الدین محمد بن علی داودی، از انتشارات کتابخانه وهبه، سال ۱۳۹۲، قاهره.
- ۲۰۳- ظفرنامه تیموری، تألیف شرف الدین علی یزدی، از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۳۶، تهران.
- ۲۰۴- عالم آرای صفوی، از مؤلفی ناشناخته، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۰، تهران.

۲۰۵- عالم آرای عباسی، تألیف اسکندر بیک ترکمان، از انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۵۰، تهران.

۲۰۶- عرفات العاشقین، تألیف تقی اوحدی، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه حاج حسین ملک موجود و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان محفوظ است.

۲۰۷- عیون اخبار الرضا علیه السلام، تألیف شیخ ابوجعفر صدوق، چاپخانه دارالعلم قم، سال ۱۳۷۷ ق.

۲۰۸- عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تألیف موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم سعدی خزر جی، معروف به ابن ابی اصیبعه، از انتشارات دارالفکر، بیروت، سال ۱۳۷۶ ق.

۲۰۹- غایة الاختصار فی البیوتات العلویة، المحفوظة من الغبار، تألیف تاج الدین محمد بن حمزه حسینی نقیب حلب، از انتشارات کتابخانه حیدریه نجف اشرف، سال ۱۳۸۲ ق.

۲۱۰- غایة النهایة فی طبقات القراء، تألیف شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد جزری، از انتشارات کتابخانه خانجی، سال ۱۳۵۱ ق، قاهره.

۲۱۱- الغیبة، تألیف شیخ الطائفة، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، از انتشارات کتابخانه صادق در نجف اشرف، سال ۱۳۸۵ ق.

۲۱۲- الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، تألیف حاج شیخ عبدالحسین امینی تبریزی، از انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ق، تهران.

۲۱۳- فارسنامه ناصری، تألیف حاج میرزا حسین حسینی فسائی، از انتشارات کتابخانه سنائی.

۲۱۴- فتوح البلدان، تألیف ابوالحسن بلاذری، از منشورات مکتبه تجاریه، مصر، سال ۱۹۵۹ قاهره.

۲۱۵- فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین، تألیف ابراهیم بن محمد

- جوينی، از انتشارات مؤسسه محمودی، بیروت، سال ۱۳۹۸ ق.
- ۲۱۶- فرج بعد از شدت، ترجمه از حسین بن اسعد دهستانی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۵، تهران
- ۲۱۷- فردوس التواریخ، تألیف نوروز علی بسطامی، چاپ سنگی که توسط حاج عباسقلی خان مصباح در سال ۱۳۱۵ ق، به چاپ رسید.
- ۲۱۸- فرهنگ لغات شاهنامه، تألیف محمد بن رضا بن محمد علوی طوسی، نسخه‌ای از آن در کتابخانه «کاما» در بمبئی محفوظ است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان می‌باشد و این کتاب توسط بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسید.
- ۲۱۹- فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، در این جزوه تعدادی از نامه‌های غزالی به ملوک و امیران آمده است، این جزوه د سال ۱۳۳۳ در چاپخانه بانک ملی چاپ شده است.
- ۲۲۰- فوات الوفيات، تألیف محمد بن شاکر.
- ۲۲۱- فهرست، شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، از منشورات چاپخانه حیدریه، نجف اشرف، سال ۱۳۸۰ ق.
- ۲۲۲- فهرست مخطوطات، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تألیف عبدالحسین حائری، چاپخانه مجلس، تهران.
- ۲۲۳- فهرست، منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبیدالله بن بابویه رازی، از انتشارات کتابخانه مرتضوی، سال ۱۴۰۴ ق.
- ۲۲۴- فهرست، محمد بن اسحاق معروف به ندیم و یا ابن ندیم، چاپ رضا تجدد، سال ۱۳۹۳، تهران.
- ۲۲۵- فیلسوف ری، محمد بن زکریا رازی، تألیف مهدی محقق، از انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹، تهران.
- ۲۲۶- قصص خاقانی، تألیف وله قلم شامله، از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی، سال ۱۳۷۱، تهران.

۲۲۷- الکافی، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، از انتشارات دارالکتب الاسلامیه، سال ۱۳۸۱ تهران.

۲۲۸- کامل التواریخ، تألیف عزالدین ابوالحسن علی بن محمد شیبانی معروف به ابن اثیر جزری، از منشورات دارصادر، بیروت، سال ۱۳۸۵ ق.

۲۲۹- کاهنامه، تألیف سیدجلال الدین تهرانی، چاپخانه مجلس سال ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۱۵، تهران.

۲۳۰- کتاب بغداد، ابن طیفور

۲۳۱- کتاب ماه، مورخ ۳۰/۴/۱۳۷۷، تهران.

۲۳۲- الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشره، تألیف شیخ آغا بزرگ تهرانی، چاپخانه علمیه نجف اشرف، سال ۱۳۷۴ ق.

۲۳۳- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، تألیف مصطفی بن عبدالله معروف به حاج خلیفه، از منشورات کتابخانه اسلامیه و کتابخانه جعفری، سال ۱۳۸۷ ق، تهران.

۲۳۴- کشف الغمة فی معرفة الائمة، تألیف ابوالحسن علی بن عیسی اربلی، از منشورات کتابفروشی بنی هاشمی تبریز، چاپ قم، سال ۱۳۸۱ ق.

۲۳۵- کنزالفوائد، تألیف ابوالفتح محمد بن علی کراجکی طرابلسی، از منشورات دارالذخائر، سال ۱۴۱۰ ق، قم.

۲۳۶- الکنی واللقاب، تألیف حاج شیخ عباس قمی، چاپخانه حیدری نجف اشرف، سال ۱۳۷۶.

۲۳۷- گزار ابرار، تألیف محمد غوثی شطاری، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه رضا علی خان، در شهر رامپور هندوستان محفوظ است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود می‌باشد.

۲۳۸- گلستان هنر، تألیف قاضی میر احمد منشی، نام این کتاب در فهرست‌ها تذکره

- مصوران، مذهبان و خطاطان می‌باشد، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دیدم و از آن میکرو فیلم تهیه کردم، این کتاب در سال ۱۳۵۲ توسط بنیاد فرهنگ ایران چاپ گردیده است.
- ۲۳۹- گنجینه دانشمندان، تألیف حاج شیخ محمد شریف رازی، چاپخانه پیروز قم، سال ۱۳۵۴.
- ۲۴۰- اللالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة، تألیف جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، از منشورات مکتبه تجاریه مصر.
- ۲۴۱- لؤلؤة البحرين، تألیف شیخ یوسف بن احمد بحرانی، چاپخانه نعمان، نجف اشرف.
- ۲۴۲- لباب الالباب، تألیف محمد عوفی، چاپ لیدن، سال ۱۳۲۴ ق.
- ۲۴۳- لسان المیزان، تألیف حافظ شهاب الدین احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد دکن، سال ۱۳۳۱ ق.
- ۲۴۴- لطائف المعارف، تألیف ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی، از منشورات داراحیاء الکتب العربیة، مصر سال ۱۳۷۹ ق.
- ۲۴۵- اللمع فی التصوف، تألیف ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسی، چاپخانه بریل لیدن، سال ۱۹۱۴.
- ۲۴۶- المآثر و الآثار، تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنة، از انتشارات کتابخانه سنائی، از روی چاپ سنگی افست شده است.
- ۲۴۷- مآثر الکرام یا سروآزاد، تألیف میر غلام علی آزاد بلگرامی، در چاپخانه دارالسلطنة لاهور، سال ۱۹۱۳، طبع گردیده است.
- ۲۴۸- مجالس المؤمنین، تألیف قاضی نورالله شوشتری، از منشورات کتابفروشی اسلامیة، سال ۱۳۷۷ ش، تهران.
- ۲۴۹- مجالس النفائس، تألیف میر نظام الدین علی شیرنوائی، از انتشارات کتابفروشی منوچهری، سال ۱۳۶۳.

- ۲۵۰- مجله آینه پژوهش، چاپ قم.
- ۲۵۱- مجله اندیشه، چاپ مشهد مقدس.
- ۲۵۲- مجله حدیث، چاپ قم.
- ۲۵۳- مجله حرم، آستان قدس رضوی، چاپ مشهد مقدس.
- ۲۵۴- مجله حوزه علمیه، مشهد مقدس شماره اول و شماره دوم ۱۳۷۰
- ۲۵۵- مجله دانشکده ادبیات، چاپ مشهد مقدس.
- ۲۵۶- مجله زائر، چاپ آستان قدس رضوی، مشهد مقدس.
- ۲۵۷- مجله مشکوة، چاپ آستان قدس رضوی، مشهد مقدس.
- ۲۵۸- مجله طلوع افکار، به زبان اردو، چاپ کراچی.
- ۲۵۹- مجمع الاولیاء، تألیف علی اکبر اردستانی، نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه رضا علی خان رامپور و در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد و در کتابخانه دانشگاه پنجاب، در لاهور موجود می‌باشد. یک نسخه عکسی از روی نسخه رامپور در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان محفوظ است.
- ۲۶۰- مجمع الفصحاء، تألیف هدایت چاپ تهران.
- ۲۶۱- مجمل فصیحی، تألیف احمد بن جلال الدین معروف به فصیحی خوافی، از نشریات کتابفروشی باستان، سال ۱۳۴۱، مشهد مقدس.
- ۲۶۲- مجموعه خطی در کتابخانه بانک ملی کراچی، در این مجموعه صدها رباعی از ده‌ها شاعر جمع آوری گردیده که اکثر آنها خراسانی می‌باشند.
- ۲۶۳- مدینه المعاجز، تألیف سیدهاشم بحرانی، چاپ سنگی.
- ۲۶۴- مرآة الجنان و عبرة الیقظان، تألیف ابو محمد عبدالله بن اسعد یافعی یمنی، از منشورات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد، سال ۱۳۳۷ ق.
- ۲۶۵- مرگی در نور، تألیف عبدالحسین مجید کفائی، از انتشارات کتابفروشی زوار، سال ۱۳۵۸ تهران.

- ۲۶۶- مروج الذهب و معادن الجواهر، تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، از منشورات مکتبه تجاریه، سال ۱۳۷۷ ق، قاهره.
- ۲۶۷- مسند امام حسین علیه السلام، تألیف حاج شیخ عزیزالله عطاردی، از انتشارات عطارد، سال ۱۳۷۶ تهران.
- ۲۶۸- مسند الامام الرضا علیه السلام، تألیف حاج شیخ عزیزالله عطاردی، از انتشارات عطارد.
- ۲۶۹- مشایخ فقه و حدیث در جماران، کلین و درشت، تألیف حاج شیخ عزیزالله عطاردی، از انتشارات عطارد، سال ۱۳۷۳ تهران.
- ۲۷۰- مطلع الشمس، تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه، چاپ افست، سال ۱۳۴۲، تهران.
- ۲۷۱- معارج الاحکام، تألیف سید حسین قزوینی، مخطوط، کتابخانه دانشگاه اصفهان.
- ۲۷۲- معارف الرجال، تألیف محمد حرزالدین، چاپخانه نجف اشرف، سال ۱۳۸۳ ق.
- ۲۷۳- معاصرین سخنور، تألیف محمد خسته، چاپ کابل.
- ۲۷۴- معالم العلماء، تألیف حافظ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، از انتشارات کتابخانه حیدری نجف اشرف، سال ۱۳۸۰ ق.
- ۲۷۵- معانی الاخبار، تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین معروف به شیخ صدوق، از انتشارات مکتبه الصدوق، سال ۱۳۷۹ ق، تهران.
- ۲۷۶- معجم الادباء، تألیف یاقوت حموی، از منشورات دارالمستشرق، بیروت.
- ۲۷۷- معجم البلدان، تألیف، یاقوت بن عبدالله شهاب الدین حموی، از انتشارات دارصادر بیروت، سال ۱۳۸۸ ق.
- ۲۷۸- معجم مشایخ، ابن عساکر، نسخه‌ای از آن در دمشق، کتابخانه ظاهریه، محفوظ است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان، موجود می‌باشد.
- ۲۷۹- معجم مشایخ، سمعانی ابوسعید مروزی، نسخه‌ای از آن نیز در اسلامبول، می‌باشد و

- عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان، موجود می باشد.
- ۲۸۰- مقاتل آل ابی طالب، تألیف ابوالفرج اصفهانی، چاپخانه حیدری نجف اشرف، سال ۱۳۸۵ ق.
- ۲۸۱- مقالات الشعراء، تألیف میرعلی شیر قانع تتوی، از منشورات مجمع ادبی سند پاکستان، چاپ ۱۹۷۵ کراچی.
- ۲۸۲- مقاله سیدعلی رضا مجتهدزاده، در نامه آستان قدس.
- ۲۸۳- مقامات زنده پیل، احمدجامی، تألیف سدیدالدین محمد غزنوی، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ تهران.
- ۲۸۴- مقدمه آثار تاریخی تهران، تألیف محمد تقی مصطفوی، از انتشارات انجمن مفاخر فرهنگی، سال ۱۳۶۱، تهران.
- ۲۸۵- مقدمه باستانی پاریزی، بر شرح حال صاحب بن عباد، تألیف احمد بهمنیار، چاپ دانشگاه تهران.
- ۲۸۶- مقدمه اتحاف السادة المتفین، سید مرتضی زبیدی، از منشورات داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۲۸۷- مقدمه بحارالانوار، چاپ حروفی، تهران از مرحوم عبدالرحیم ربانی شیرازی رحمه الله علیه.
- ۲۸۸- مقدمه تفسیر تبیان، شیخ طوسی، چاپ لبنان، از شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه.
- ۲۸۹- مقدمه تذکرة المعاصرین، شیخ محمد علی حزین لاهیجی، چاپ سال ۱۳۷۵، از معصومه سالک.
- ۲۹۰- مقدمه جهانگشای نادری، چاپ سال ۱۳۴۱، به قلم سید عبدالله انوار.
- ۲۹۱- مقدمه دیوان ایرج میرزا، چاپ سال ۱۳۵۶، از محمد جعفر محبوب.
- ۲۹۲- مقدمه دیوان حزین لاهیجی، چاپ سال ۱۳۷۴، به قلم ذبیح الله صاحبکار.

- ۲۹۳- مقدمه دیوان قاسم رسا، چاپ سال ۱۳۷۴، از محمد علی صفری زرافشان.
- ۲۹۴- مقدمه جلد اول الذریعه، چاپ سال ۱۳۸۷ ق، از علی نقی منزوی.
- ۲۹۵- مقدمه جلد بیستم الذریعه، چاپ سال ۱۳۹۰ ق، در حالات مؤلف ذریعه که در هنگام وفات او تحریر گردیده و مقدمه امضاء ندارد.
- ۲۹۶- مقدمه شاهنامه بایستقری، در آغاز شاهنامه چاپ بمبئی چاپ شده است.
- ۲۹۷- مقدمه طبقات اعلام شیعه قرن نهم، تألیف شیخ آغا بزرگ تهرانی، چاپ سال ۱۳۶۲، به قلم علی نقی منزوی.
- ۲۹۸- مقدمه کمال الدین صدوق، چاپ سال ۱۳۹۰ به قلم علی اکبر غفاری.
- ۲۹۹- مقدمه خصال صدوق، چاپ سال ۰۰ به قلم علی اکبر غفاری.
- ۳۰۰- مقدمه گلستان هنر، چاپ سال ۱۳۵۲، به قلم احمد سهیلی خوانساری.
- ۳۰۱- مقدمه معانی الاخبار، شیخ صدوق، چاپ سال ۱۳۳۸، از شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی.
- ۳۰۲- مقدمه منتخب التواریخ، چاپ سال ۱۳۵۲ به قلم مروج الاسلام.
- ۳۰۳- مقصد الاقبال سلطانیه، تألیف سید اصیل الدین عبدالله واعظ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۵۱ تهران.
- ۳۰۴- مکارم الآثار، تألیف میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، از انتشارات انجمن کتابخانه‌های اصفهان، سال ۱۳۵۱.
- ۳۰۵- مکارم الاخلاق، تألیف رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، از انتشارات دارالکتب الاسلامیه، سال ۱۳۶۷ ق، تهران.
- ۳۰۶- مکتب تفکیک، تألیف محمدرضا حکیمی، از منشورات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۷۵، تهران.
- ۳۰۷- مناقب آل ابی طالب، تألیف رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب، چاپ سنگی، سال ۱۳۱۷ ق، تهران.

۳۰۸- منتخب التواریخ، تألیف محمد هاشم خراسانی، از انتشارات کتابفروشی علمی، سال ۱۳۵۲ تهران.

۳۰۹- منتخب میاق، تاریخ نیشابور.

۳۱۰- منتخب اللطائف، تألیف رحم علی خان ایمان، چاپخانه تابان، سال ۱۳۴۹، تهران.

۳۱۱- المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، تألیف ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن جوزی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، چاپ حیدر آباد، سال ۱۳۵۷ ق.

۳۱۲- منتهی المقال، معروف به رجال بوعلی، تألیف محمد بن اسماعیل، چاپ سنگی، سال ۱۳۰۲ ق، تهران.

۳۱۳- منطق الطیر، از فریدالدین عطار نیشابوری، از انتشارات کتابفروشی تهران، سال ۱۳۰۲ ق، تهران.

۳۱۴- مواد التواریخ، تألیف حاج حسین نخجوانی، از منشورات کتابفروشی ادبیه، سال ۱۳۴۳، تهران.

۳۱۵- مؤلفین کتب چاپی، تألیف خان بابا مشار چاپ تهران.

۳۱۶- موقوفات آستان قدس رضوی، تألیف عبدالحمید مولوی مخطوط، در کتابخانه آستان قدس رضوی.

۳۱۷- موقوفات آستان قدس رضوی و مسجد گهرشاد، تألیف عبدالحمید مولوی مخطوط.

۳۱۸- مهمان نامه بخارا، تألیف فضل بن روزبهان، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۵۵ تهران.

۳۱۹- میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، از منشورات داراحیاء الکتب العربیه مصر، سال ۱۳۸۳ ق، قاهره.

۳۲۰- میخانه، تألیف ملاعبدالنبی قزوینی، از انتشارات شرکت اقبال، سال ۱۳۴۰ تهران.

۳۲۱- فهرست مخطوطات کتابخانه مدرسه مروی، تألیف حاج شیخ رضا استادی، چاپ تهران.

- ۳۲۲- ناسخ التواریخ، سیهر، چاپ سنگی، تهران.
- ۳۲۳- نامه آستان قدس رضوی، تألیف علی مؤتمن، از منشورات آستان قدس رضوی، سال ۱۳۴۸.
- ۳۲۴- نامه دانشوران، تألیف گروهی از علماء عصر قاجار از انتشارات دارالفکر، قم.
- ۳۲۵- نتائج الافکار، تألیف قدرت الله کوپاموی هندی، چاپ اردشیر خاضع، بمبئی، سال ۱۳۳۶.
- ۳۲۶- النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، از انتشارات وزارت فرهنگ مصر، سال ۱۳۸۳ق، قاهره.
- ۳۲۷- نجوم السماء فی تراجم العلماء، تألیف مولوی میرزا محمد علی کشمیری، از انتشارات کتابخانه بصیرتی، قم، سال ۱۳۹۴ق.
- ۳۲۸- نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، تألیف، عبدالحی بن فخرالدین حسنی لکنوی، از انتشارات دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد، سال ۱۳۷۸ق.
- ۳۲۹- نسیمی از دیار خراسان، مجموعه اشعار تنی چند از شاعران خراسانی معاصر، از انتشارات کتابستان مشهد، سال ۱۳۷۰.
- ۳۳۰- نشان از بی نشانها، تألیف شیخ علی مقدادی، چاپ تهران.
- ۳۳۱- نشریه فرهنگ خراسان، این مجله قبل از انقلاب در مشهد مقدس منتشر می گردید.
- ۳۳۲- نفائس المآثر، تألیف میر علاءالدوله قزوینی، نسخه ای از این کتاب در کتابخانه رضا علی خان نواب رامپور محفوظ است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود می باشد.
- ۳۳۳- نفحات الانس من حضرات القدس، تألیف عبدالرحمان جامی، از انتشارات کتابفروشی محمودی، سال ۱۳۳۶ تهران.
- ۳۳۴- نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، تألیف محمد محسن معروف به شیخ آغابزرگ تهرانی، چاپخانه آداب، نجف اشرف، سال ۱۳۸۱ق.

۳۳۵- نقش پارسی بر احجار هند، تألیف میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی، از انتشارات کتابخانه ابن سینا، سال ۱۳۳۷، تهران.

۳۳۶- نهاية الارب فی فنون الادب، تألیف شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری، از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد کشور مصر، سال ۱۳۶۸ق، قاهره.

۳۳۷- نهاية الانساب، تألیف علی بن زید بیهقی، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه آستان قدس محفوظ است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود می‌باشد. این کتاب توسط کتابخانه مرعشی قم، چاپ شده است.

۳۳۸- نیشتر عشق، تألیف حسینقلی عظیم آبادی هندی، نسخه‌ای از این تذکره مبسوط در مرکز اسناد دولتی هند در دهلی موجود است و عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود می‌باشد.

۳۳۹- الوافی بالوفیات، تألیف صلاح الدین صفدی، چاپ مصر و بیروت.

۳۴۰- وشاح الدمیه، تألیف علی بن زید بیهقی، معروف به ابن فندق، عکسی از آن در کتابخانه مرکز فرهنگی خراسان موجود می‌باشد و اصل نسخه در اسلامبول است.

۳۴۱- وقایع خاوران، تألیف سید علی میرنیا، از انتشارات پارسا، سال ۱۳۶۷، تهران.

۳۴۲- وقایع السنین، تألیف سید عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، از انتشارات کتابفروشی اسلامیه، سال ۱۳۵۲، تهران.

۳۴۳- وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تألیف شمس الدین احمد بن محمد معروف به ابن خلکان، از انتشارات مکتبه النهضة، سال ۱۳۶۷ق، قاهره.

۳۴۴- ولایة مصر، تألیف محمد بن یوسف کندی، از انتشارات دارصادر، بیروت سال ۱۳۷۹.

۳۴۵- هفت آسمان، تألیف مولوی احمد علی، از انتشارات انجمن آسیائی بنگال، کلکته، سال ۱۸۷۳.

۳۴۶- یادداشت‌های حاج سید ابوالحسن حافظیان، درباره زندگی خودش.

- ۳۴۷- یادداشت‌های حاج شیخ احمد محدث، دربارهٔ پدرانش.
- ۳۴۸- یادداشت‌های حاج میرزا اسماعیل غروی در حالات و زندگی پدرش، مرحوم حاج میرزا مهدی غروی اصفهانی.
- ۳۴۹- یادداشت‌های حاج شیخ اسماعیل فردوسی، دربارهٔ زندگی مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی.
- ۳۵۰- یادداشت‌های حاج سید حسن میردامادی، دربارهٔ زندگی پدرش مرحوم سید هاشم نجف آبادی.
- ۳۵۱- یادداشت‌های حضرت آقای حاج شیخ حسنعلی مروارید، دربارهٔ زندگانی مرحوم حاج شیخ مهدی غروی و مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی.
- ۳۵۲- یادداشت‌های آقای حسین نجومیان، دربارهٔ زندگانی پدر و اجداد خود.
- ۳۵۳- یادداشت‌های مرحوم حمید مولوی، دربارهٔ پدرش مرحوم عبدالحمید مولوی.
- ۳۵۴- یادداشت‌های میرزا عبدالرضا کفایی، دربارهٔ زندگی و خصوصیات پدر و جدش.
- ۳۵۵- یادداشت‌های آقای حاج سید محمد موسوی زنجان، دربارهٔ زندگی پدرش، حضرت آقای حاج سید عزالدین حسینی.
- ۳۵۶- یادداشت‌های سید محمد منصوری، دربارهٔ زندگی پدرش، مرحوم منصورالتولیه.
- ۳۵۷- یادداشت‌های آقای حاج شیخ محمد تقی مجتهد زاده، دربارهٔ زندگی والدش، مرحوم شیخ غلام حسین تبریزی.
- ۳۵۸- یادداشت‌های آقای حاج شیخ محمد واعظ زاده، دربارهٔ پدرش، مرحوم حاج شیخ مهدی خراسانی.

نگارنده گوید:

این آقایان برحسب درخواست نویسنده کتاب، هرکدام شرحی از زندگی پدران و خانواده خود را نوشته‌اند، و ما هم گزیده‌ائی از مطالب آنها را در این کتاب آوردیم و از همه آنها سپاسگزاریم.

٣٥٩- یتیمۃ الدھر فی محاسن اهل العصر، تألیف ابو منصور عبدالملک بن محمد ثعالبی
نیشابوری، از انتشارات مکتبۃ بشاریة، سال ١٣٧٥ق، قاهرۃ.

